

عَلَيْكُمْ سُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

سید احمد الممتنعہ کہ دو شرح کتاب موطا امام جلیل القدر رفیع المنزلہ امام

الحجۃ مالک بن انس الصاحبی المدنی علیہ الرحمۃ یکی در متن مستثنی بہ

مصنف

و دیگر سے بر حاشیہ موسوم بہ

فاسف

ہر دو از عمدۃ الیفات خاتم المجتہدین حمزہ علی العالمین فارس ساحت

معنا عالم ربان حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ لاجتماع تمام بخشش مناسب مقام

مطبع دار الفکر و فہلہ مطبعہ نو



نعمتهای حضرت باری جل مجید و دن از حد احصاست یعنی که زیاده تر از جمیع نعمتها بید نعمت ایجاد و رزق توان
 و نیست بعثت انبیاست حضرت باری جل جلاله سرگشتهگان بادیه صلاالت با سینه تراجمه انبیا علیه السلام الصلوات
 و التسلیمات هدایت نمود و بحق خود احکامیکه مصالح ایشان را بآن متوسط ساخته بود بر بانیهای ایشان شناسا نمود
 تا بقیامات قرب صل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص نمایند تخصیص بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه السلام الصلوات
 و التسلیمات بلا حصر و لا انتهائ که با قیامه مله سمحه و خیمه بضا مبعوث شد و دعوة او احمر و اسود و مشارقه و مغایره
 و گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصیرت روایت یا بشارت و دلالت بواسطه ذات شریف
 القادر مود و مهت او را بهترین اعم و سنت او را بهترین سنن و علوم او را صایب ترین علوم و معارف او را
 کشاده ترین معارف شناخت خداوند چنانکه ما لبحض فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عظمی مشرف نشسته
 کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و باطن میسر گردان و چنانکه ما لبطرفی از علوم و معارف این جل
 الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تقلید و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی غنا و تحضر است
 صلی الله علیه و سلم بمواسبیکه در دین مانی کجند آنرا تو دانی و بس مخصوص فرما و اما در حمله تا جان و پیروان مجبا
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم محشور گردان در رواة علم و حمله دین که علم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمانند
 یاراه فهم و درایت معانی بر ما سهل ساختند با جرمیل ثواب جزیل کثرت ساز اینک قرین عجیب

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي انزل
 على عبده الكتاب
 فيه آيات كثيرة
 ولما كان من انوار
 العلمين سراجا مبدئيا
 وهدانا الى الله بآياته
 وهاديا واما ما ذكره
 امته خيرة ما اختر
 للناس افضلها فانه

اما باین سببکه یقیناً فی حق الله الکریم ولی الله بن عبد الرحیم العمری نسباً الدهلوی وطناً این فقیر را مدتی است که
نزد اسبب فقها و کثرت احزاب علماء و کشیدن هر کسی بجانبی تشویش روی داد و زیرا که تعیین طریقی برای عمل ضرورت
و تعیین بغیر ترجیح سقطه و وجه ترجیح بسیار و اقوام را در تقریر وجه ترجیح اجمالاً و تفصیلاً اختلاف فاحش پسین
دست یازد و فائده ندید و از هر کسی استغاثی نمود حاصل بدست نیامد بعد از آن بتضرع تمام بحضرت باری
جل مجدّه متوجه شد و گفت لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف
امام یحیی بن حماد بن اسماعیل بن النضر است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فخر شاخ و برگ آورده
از جمله آن شاخ و برگ یکی آنست که یقیناً معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست و اگر
افضلیت کتابی بر نسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث
یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا یا از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد همه مانند آن و این همه جهات در
موجودند بمنبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما فضل مصنف باید دانست که امروز در دست مردمان
هیچ کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند بر
قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چند سی پیش نبودند از آن هیچ کتابی
نمانده است و از ائمه فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شاخ
گفته است اذ ذکر العلماء فمالک النجم و ما احداً من علی فی علم الله من مالک و قتی که ذکر علماء
کرده شود پس مالک ستاره است درخشانده در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و نیست
هیچکس منست او برین زیاده باشد از مالک در علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عیینة القرطبیان لولاها
لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی کم می علم
و نیز گفت فی العلم یدور علی ثلثة مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد
علم میگرد و بر سه کس مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد و قال سفیان بن عیینة فی حدیث
یومئذ ان یضرب الناس الابدال یطلبون العلم فلا یجدون عالماً اعلم من عالم الملة
نوی الله مالک بن انس در حدیث آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند و یست
که بزنند مردمان جگرهای شتران را یعنی سفر کنند پرشتران و آنها را بگرفتند و آن کنند طلب کنند علم را پس نیاید

و مقاماً و منزلتاً
من شاء فی کل طبقة
استنباط ما خفی من
احکام الدین الهامی
عن التفرق فی
صلی الدین و جعل
تفرقهم فی القوم رحمة
و انما اکتفا بحجج عاصم
فی اختلاف السلف اعلم
خاصه کیف یحکمون

عالمیکه دانایتر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را نموده میگوید که آن عالم مالک بن انس است و قال
 ایضا رحم الله ما لکما کان استاذنا نقاد ما لک للرجال رحمنا خدا می مالک را بسیار بود سره
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان ما لک لایکله من الحديث الا صحیحاً
 و لا یحدث الا عن ثقة الناس و ما اری المدیة الاستخفاف بعد موت مالک بود مالک را رفع میکرد
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث نمی کرد مگر از معتقدان و نمی بینیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک
 و قال عبد الرحمن بن عهدهی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بجز پس این تر بر حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از مالک بن انس و قال ایضاً ما اقدم علی مالک فی صحیح الحدیث احداً
 مقدم نمی کنم بر مالک در صحت حدیث بجز پس را و قال ایضاً سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس
 بامام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و نیست
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلیح را از معنی این کلام
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد بحدیث عالم نمی باشد
 بسنت مؤلف گوید شرح این کلام بطبی میطلبد باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بر دو وجه
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اینجا استنباط مینمودند و این طریقه اصل
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متقیان و تهذیب آن کرده اند یا دیگر ندیدی خطه
 آخذ آنها پس هر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب کردند و این طریقه اصل راه
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانی و اشاره بهین معنی است
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم الناس بود بمسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در موطا از قواعد مقرر اهل مدینه بسنت تعبیر میکنند چنانکه
 میگوید بسنت التي لا خلاف فيها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن جهمی هم بهمان اصطلاح رفته است و گفته
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث
 و تفریق آنها در ابواب فقه و استخراج احادیث در هر بابی و او زاعی امام بود در معرفت قواعد

فقه الشافعی و مذهب
 الناس علی السنة من
 الفویة و کشف بالخاصة
 عن العامة ظلالاً
 و لا تزال طائفة منهم
 قائمین علی الحق صنع
 ذلك فطناً و لا یزال
 من یزول عدول و کل من یزول
 منهم یبغض الظاهر و یبغض
 و لا یزال یبغض الظاهر
 معنی کوفه ما و زاعی
 ابن مالک لا الله و حدیث

کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت اسمی پیش مشتغلان بقرین حدیث
 در ظهور کاشمیر فی رابطة النهار است و قال ایضا ما دایت عقل من مالک ندیدم دانتر از مالک
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان است
 در حدیث و قال بن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از جهت های خداست تعالی بر خلق او
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لضمکنا اگر بنی بود مالک و لیث گراه می شدیم و قال ابن قتیبہ
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبداللہ بن احمد بن حنبل
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهری کینت حافظ ترین اصحاب زهری قال مالک بن انس
 فی کل شیء گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن
 و قال البخاری اصحاب مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سناد است
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شے مگر که دیدم
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو
 بن الحارث الاصبحی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزوة همراه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنجاست
 است که برداشته عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که سچاکس این امر نوشت
 کرد روایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سہیل نافع بن عامر عم امام مالک
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثلث
 و تسعین یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حامل شد مادر او با دوسال و بود مالک در اوقاف
 بزرگ سرسوی سر نداشت بغایت سفید رنگ نایل میرخی بود سفید شده سر در شش او و اکثر
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخست علم فقه
 و فتاوی دور آن میکرد و بر حضرت عمر و سه واسطه عقد بود درین باب و بعد
 ازان بر فقهائے صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر دوران کرد
 و ایشان مرکز دایره آمدند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهائے سبعة افتاد مانند سعید بن
 و حمزه و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیعہ ابی الزناد و نافع و بعد از ایشان

لا تشکک له مالک
 فادخل صحابہ سلافا
 و تفرقوا ان سببنا
 و حیدنا عجل عبد
 و رسول الله انهم
 و من دونه تحت لواء
 حين يقوم الشفاعة
 قیاما و صلی الله
 علیه و علی آله و صحابه
 و علی امتہ الابدین

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون تراطیس و دعوت نمود
 و اهل افاق از جمیع مصاریع سبوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ او نبود و مدتی مدید باین ریاست و دیانت
 در مدینه مکرّمه که روح عالم است دل امصار رکش فرمود بعد از آن روز یکشنبه مرخص شد و بیت و دور و در و در
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول بعضی گفته اند چهار دهم ربیع سنی است و تسعین و دمایه بدار القرائت انتقال فرمود
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب جهاد و افتا شصت سال
 مکث فرمود و انتهی پس درین مدت از اطراف و جوانب سائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته *شعری یدع الجواب فلا یراجع هدیته* و *والتسایلون نواکس*
الاذقان و *ادب الوقار و عزه سلطان التقی* و *فهو المطلق و لیس ذالسلطان* و یعنی می گذارد
 جواب و در حالیکه سایلان بر سینه افکنده شدند زنجهار یعنی مجال گفتگو نماد پس گفت و شنود کرده نشود و با
 از جهت هیبت و آن هیبت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس دی فرمان برداری
 کرده شده است و نیت صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
 در خواب دید که گویند میگوید *شعری لقد اصبحت الاسلام زعیرا کنته* و *غداة توتی الهادی لک*
ملحد القبر و امام الهک ما زال العلم صاینا و علیه سلام الله فی اخوالده و هر آنکه گشت
 باین صفت که جنبش داده شد اناس از اصحابی که جای گرفت را بنمای عالم نزدیک مسجد قبر امام هدایت
 همیشه نگه دارند و علم بود بروی سلام خدا با تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او بیشتر
 از زمان متاخری شبیه مرجع فضل و محط رجال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد زمان
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بودند میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک
 و امام مالک و ارث آن همه شد چنانکه شمای محسوس کسی از دست کسی میگیرد و در گرفتن او بدست خودش
 محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و مذمت بامام
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه نقاهت در مبطوط علم اوست باجمعه این چهار امامانند
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او و در عصر تبع تابعین نبودند مگر ابوحنیفه و امام مالک و یحیی

خارج من السادة ساهما
 اما بعد فیقول الفقیر الی
 رحمة الله الکریم احمد المدعو
 بولی الله بن عبد الله بن محمد بن
 وطن العبد بنسباً و تلمیذاً و تلمیذاً
 عفی الله عنه و تلمیذاً و تلمیذاً
 نسلقه الصالحین ان عالم الفقه
 الشیخ العلوم و انفعها و اوسعها
 و کتاب الموطا و کتب الفقه
 و اشهرها و اقلها و اجمعها

که رؤس محدثین مثل احمد بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی یک حدیث از وی در
 کتابهای خود روایت نکرده اند و رسم روایت حدیث از وی بطریق ثقه جاری نشد و آن دیگر شخصی است
 اهل نقل اتفاق دارند بر آنکه چون حدیث بروایت او ثابت شد بذروه علی صحت رسید اما التزام صحت
 شافعی گفته ما على ظاهر الارض بعد كتاب الله صحت من كتاب مالك نیست بر روی زمین کتابی بعد از کتاب
 صحیح تراز کتاب مالک در روایتی ما وضع علی الارض کتاب هو اقرب الی القرآن من کتاب مالک
 و در روایتی دیگر ما فی الارض بعد کتاب الله اکثر ثوابا من موطا مالک گفت حافظ مغلطائی اول
 من صنف الصحیح مالک اول کسیکه تصنیف کرد صحیح مالک است گفت حافظ ابن حجر کتاب مالک
 صحیح عنه و عند من تقلده علی ما اقتضاه نظره من الاحتجاج بالمرسل والمنقطع و غیره کتاب
 صحیح است نزدیک مالک نزدیک کسی که تقلید مالک کرده است بر مذہبی که اقتضا کرده است از نظر مالک
 مالک آن مذہب است لال است بر مرسل منقطع و غیر آن یعنی علماء مختلف اند در عمل بر مرسل منقطع پس
 امام مالک ابو حنیفه و اکثر علمای تبع تابعین بصحت عمل بآن رفته اند و نزدیک ایشان قول حضرت عمر
 و مانند آن دلیل می تواند شد و اتفاق جمعی از تابعین مدینه دلیل میتواند شد پس امام مالک بر مقتضای
 اصل خود رفته و این علل قاضی در صحت حدیث نزدیک او نیستند پس موطا همه آن برای مالک ابو حنیفه
 و سایر تبع تابعین صحیح باشد سیوطی زیاده کرده است بر حافظ ابن حجر گفته است که مرسل منقطع حجت است
 نزدیک مالک سایر آنرا نکرده موافق اویند درین سلسله و همچنین حجت شد نزدیک موقوفه معتقد باشند
 مرفوعه یا موقوف صحابی و در موطا هیچ مرسل نیست مگر که معتقد است بروایات مرفوعه همان لفظ یا
 آن پس صواب آنست که گفته شود که موطا صحیح است نزدیک جمیع فقیر گوید اهل کتب سنی و حاکم و مستدرک
 سیبها کرده اند در وصل مرسل مالک دفع موقوف وی گویا اینهمه شروح موطا اند و متمات آن در هیچ
 موقوف و اثر تابعی نیست مگر آنرا ماخذی هست از کتاب سنت چنانکه درین شرح خواهی دید و ابن حجر
 کتابی تصنیف کرده است در وصل ما فی الموطا من المرسل و گفت جمیع آنچه در موطا است از بلغه و عن الثقه
 عنده و مانند آن شصت و یک حدیث است و همه آن مسند است از غیر طریق مالک الا چهار حدیث که نامشایم
 ماخذ آن و الله اعلم کئی انی لا اثنی و لکن اثنی دیگران رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
 اری اعتماد الناس الحدیث سیوم قول معاذ اخر ما اوصانی رسول الله صلی الله علیه و سلم

وقد اتفق السنن و معظم المتابعين
 المرحومين على العمل به و الاحتجاج
 فی رايته و رايته و معتزلاته
 بل شرح مشكلاته و معتزلاته
 و هو اهتمام باستنباط معانيه
 من تشييد ما يابى و من تتبع
 هذا جهده و رائق الانصاف
 من نفسه علم بحال فان لموطا
 و غيره من كتب مالك و اساسه
 و عمدة مذهبه الشافعي احمد و غيره

مسلسلا بقراءة الجميع او سماعه الى مالک بغیر
الا نقطه لم یسج کتابی از کتب اہل عصر مالک امر و فریت
منی شود و جامی تسلسل سماع و اما قبول اہل اسلام آنرا پس
اہل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و حاصل مذہب
شافعی و سر مشق اجتہاد او موطا مالک است در بعض جا ہا تقب
کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است و محمد
در مبسوط و غیر آن سرمایہ نقاہت موطا است و الا آثار کی
از امام ابو حنیفہ روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایت
منی کند و در موطا بسیار جا میگوید و بہ اقوال و
بہ کان یقول ابو حنیفہ و اما تلقی صحاب کتب ستہ آنرا
قبول پس انحر از ان است کہ گفته شود بخاری تا وقتیکہ از
مالک متصل مرفوع یا بد عدول منی کند از وی بروایت غیر و
مگر آنکہ بشرط خود دنیا بد پس شواہد می آرد برابے او در بسیار
از مواضع آثار موطا را استشہاد میکند با اشارات حدیث
و آیات آن اما ترتیب استیجاب پس باید دانست کہ
در عصر صحابہ و تابعین رسم تدوین علم نبوده است
تا آنکہ عمر بن عبد العزیز خلیفہ شد و بفقہای عصر خود نوشت
کہ سنن بخضرت صلی اللہ علیہ آ و سلم و آثار حضرت عمر رضی اللہ
عنه بنویسند ابن شہاب ابتداء می آن کرد لیکن بغیر ترتیب
و بتویب بعد از ان کبار اہل طبقہ ثالثہ تصنیف و بتویب شغل شدند
پس بیج بن صبیح و سعید بن عروبہ بطرفے از علم تدوین کردند
بعد از ان امام مالک تدوین حکام ضرر مود و بر جمیع ابواب
فقہ تکلم نمود و آنچه قوسے بود از احادیث مرفوعہ

منه
و ما يتعلق باللفظ
و ما يتعلق بالمعنى
و ما يتعلق بالمراد

[illegible]

۱۱ قبول الیٰ ربّ السلام ۱۲

المرتب و المرتب

١٠
 من بعد هذا ففعلنا
 اوقفة واستنك
 فافانته وكرامايات
 والشواهد الى السنك
 واحاطة جوبن الكلام
 بذكر ما روي بخلافه

قصیدہ

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در آن دار الهجرة و بعد از آن حضرت صلوات الله علیه آله وسلم اصحاب آن حضرت بسته او ادب پذیر شدند
 و تفریق شمل العلم فی تابعیه و کل امر منهم له فیه من ذهب و در پراکنده کرده شد علمیکه مجموع بود در میان تابعین
 و هر مردی را از تابعین در آن علم می بود و تفریق شمل العلم فی تابعیه و کل امر منهم له فیه من ذهب و در پراکنده کرده شد علمیکه مجموع بود در میان تابعین
 خالص است علم درین آنجا مختلف بر زمان امام مالک از علم و قسم پدید آمده بودند در وقت است سنانین و
 برض غاش قبله شده فایده استصحیح الروایة داده و تصحیحها فیه و له هجره و پیش از هر که در مرض علم را امام
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد و روایت را بصحت حکم کرد آن روایت در علم دای مجرب است و لولم یلزم فی الموطا من استقام
 بلیل عامه مادی این یدذهب و اگر نمی شد موطا برای کسیکه وقت شتفت در شکوری خود هرگز ندانستی که کجا میرود
 فبا در موطا مالک قبل فوته و فاما بعد ان فوات الحق مطلبه پیش کتاب کن لبوی موطا مالک پیش از آنکه است
 نیاید پس نیست بعد موطا اگر بدست نیاید برای حق مطلبه و در موطا کل علم توید و فان الموطا الشیخ العلم اکلیف
 بکذا بسبب شغل موطا بر علمیکه خواستیم از پس هر آنکه موطا آفت است و سایر علم تازه است موطا اصل طاب الفروع منه
 لطیب و لم لا تطیب الفروع و الاصل طیب موطا اصل است در علم فوش شده است فروع علم حکم بحیث فوشی و
 و چون فوش نشود فروع حال آنکه اصل او فوش است و هو العلم عند الله بعد کتابه و فیه لسان الصدق بالحق
 معرب و موطا همانست علم مقبول نزد یک خدا و کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان راستی با موز اتقی خبر
 و نهده است لقد اعطيت انذاره بیاینها و فلیس لها فی العالمین مکتب هر آنکه اظهار کردند تا موطا بر بیان خبر
 بوی احکام شرع را پس نیست او در عالمها هیچ دروغ دارند و عباد اهل الحجاز از آن خروا و بان الموطا بالعراق
 و از جمله پنج بان اهل حجاز ساخت کرده اند بر جمیع اقطار است که موطا در عراق دوست داشته شده است و اعتقاد آن شهر
 دارند و من لم یکن کتب الموطا بلیته و فذاک من التوفیق بدت عجیب و هر که ننوشت موطا او را خایه خود
 پس آن خانه خایه است مطلب رسیده از توفیق العجب منه اذ علل فی حیوینة و تعالی من بعد المقتة العجب و اما
 میکنی از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر او در حیات او بلند قدری او بعد از مرگ عجب ترست جزوی الله عنانی موطا ههنا
 با فضل ما یجوزی اللیب المهدی جزو داد خدا تعالی از جانب مالک او موطا او بهترین آنچه جزو داد و میشود دای
 ارسته شده و لقد احسن التلیخیص کل دروی و کذا فعل من یخشی الله و یرهب هر آنکه نیک در خاص کردن
 از خاک در هر چه روایت کرد و چنین است کار کسیکه ترسد از خدا و هر سان میا شد لقد فاق اهل العلم حیا و مدیتا و فاضحت
 الا امثال لسان قضیه هر آنکه فائق شد بر اهل علم در حالیکه زنده بود و در حالیکه مرده بود پس نزد است با امام مالک

آن روایت احادیثه
 و فیها البیاض تناوله
 و آنکه علی حدیث
 بما استنبط منه
 و جاهد العلماء و اضعف
 فی ذلک من القرائن
 ۱۱
 من حفظه و من
 من معرفته و اذکر
 الشافعی و الحنفیة

و از غنیمت انشانند گفتمت زیرا که از غنیمت مجتهدین و غنیمت محدثین هر دو معوض متعاضل اند و لازم ازین ال حدیث
 لما جعل باید داشت که امام مالک بنای فقه بر حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مستند باشد یا مسل ثقاته
 بعد از ان بر قضایای حضرت عمر و بعد از ان بر فتوی ابن عمر و عمل او بعد از ان بر فتاوی صحابه بر دفعهای مدینه که بعد
 بن اسید بن عروه بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابوبکر
 بن عمر بن الحارث بن عمر بن عبد العزیز خلیفه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که ای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بن خورند و بقیه خود را ببرد و بقیه آن علم بود و بر عمر و قتیبه سلخ دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و اما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
 او در ان باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیفه لقد تركنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم
 توفي و ما منا احدا لا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر بر این گذاشتیم حضرت را صلی الله علیه و آله
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیت از جمله یا یکس الاختیر کرد از ان وضع که بر ان بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال ما
 بن انس قال ابن شهاب لا یقول عن راي ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ستین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و احدثی عدل من
 رای ابن عمر پس بر این وی اقامت کرد بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده ماند بر سبب
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و وعاشه رضی الله عنهما گفت ما دینا الزم للامر الاول من عبد
 بن عمر ندیدیم لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنیفه گفته کان
 عمر خیر هذ الا مبرور ابن عمر بهتر من این است سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابوسمیره و ابوسمیره و ابوسمیره و ابوسمیره
 كانوا یرون انفسهم على الحال التي فارق عليها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یخیر احد
 این جماعه از صحابه میدیدند که نیت یکس از ایشان بر انحال که مفارقت کرده بود آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر ان غیر
 ابن عمر جا گرفت اذا سمع ان تنظر من الی صحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یغیر و لم یبدل و انظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احدا لا و غیر و قتیبه خوش وقت کند شما را که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که صحابه که تغییر
 تبدیل نکرده اند پس ببینید بسوی عبد الله بن عمر نیت از یا یکس مگر که تغییر کرده و ابو جعفر گفت لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً احداً ان لا یرید ولا

صحیح صحیح صحیح
 مستند المستند
 فی معانیه و ضبط
 شرح غریب
 مشکوٰۃ و معانی
 الفقهاء من بیان
 علی الحکم و تقسامه
 ۱۳
 و از این احادیث عند
 الفریقین و بخود الک
 و لم یخیر احد
 من اصحابه الا
 انما اول الامر
 لان العلم ان اول

[illegible]

عنهم وبنواهم على ما
منى بان مسند الامام
انما صنفه المطابق
لكفاية لمن التفت
في ذلك فاما الجواب
الذي ورد في هذا
الامام الذي حقه ما
اطبوا به جاذبة طالع
واسناد الخ
من العلم طالع
وارجو من فضل الله
ورحمته ان يكون

ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با ملک از ذکر آن اعراض نمود و باینجه میفرمود که احوال رجال سائیدالک اکبارم مختصر عرض نمیم
تا قاری بر بصیرت باشد از سائیدالک از تفصیل جالبیکه طیل الوقوع اند اعراض نمودن از سائیدالک بنابر سائیدالک
یکی از کثیرین است در روایت حدیث و یکی از فقها که در افتادی در عصر صحابه بروی بود و بر استقامت او جسمی کثیر از صحابه
گواهی دادند و در فتنه دخیل نشد و خلافت را بسبب آنکه منجر میشد و بقتال سلیمین قبول نکرد و فضائل او پیش از حدیث
اول شاید او خندق است بعد از آن صحبت حضرت ائمه علیهم السلام و در جمیع مخازی لازم گرفت در عمر شریف او چهار
و بیستاد و شش سالگی سنه ثلث و سبعین بدارالقرار شتافت رضی الله عنه سالکم بن عبد الله بن عمر یکی از فقها
مدینه و متورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت کرده سنه ثلث و ثمانه بدارالقرار رفت محمد بن مسلم بن
عبد الله بن شهاب الزهیری یکی از فقهای اسلام و محدثین است و شار الیه در جمیع فنون شرعیة اول کسی است که کتاب تهذیب
کرد و احادیث طویل و بدوئی متفق علیه نمیشود و عمر بن عبد العزيز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ما ضیت منذ و
حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در حدیث و عدد راویان از وی همان قدر که در عمر شریف او دو سائیدالک
و عشرين و ثمانه انتقال کرد و نافع بن مرحوم مولی عبد الله بن عمر یکی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر را چه مرفوع
و چه موقوف را بر روی است و مالک کثرت کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر ابانا
ان لا اسمع من احد سنة سبع و ثمانه و قبل سنة عشرين و ثمانه انتقال کرد و حسن بن نجیح بن مهران
را که حسن بن عبد الله بن مهران مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است سنه سبع و عشرين و ثمانه یا سنه ثانی و ثمانه
انتقال کرد حضرت عائشة ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها فقیهه حافظه کثیره الحدیث بود و در شجاعت و سخاوت
و فصاحت و علم و تقوی از مردان گوی سالفیت روبرو بوده و سنه سبع و عشرين یا سنه ثمان و عشرين انتقال نمود و عروقه بن الزبیر
یکی از فقهای مدینه کثیر الحدیث و الفقهی است و از ثقات و متورعین بود سنه اربع و ثمانین انتقال کرد و قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از ثقات فقههای مدینه و از متورعین تابعین است سنه احدی و ثمانه انتقال نمود و عروقه بن
عبد الرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشه بوده است و صاحب فقه و حدیث و از وی پسر و ابوالرجال محمد بن عبد الرحمن
روایت کرده است سنه ثلث و ثمانه انتقال نمود و یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقة ثبت است امام مالک را
بسیار روایت کرده است مرفوع و موقوف سنه اربع و ثمانین و ثمانه متوفی شد و هشام بن عروه بن الزبیر ثقة فقیه است
اکثر روایت او از والد او است مرفوع و موقوف و سنه اربع و ثمانین و ثمانه یا سنه اربع و ثمانین و ثمانه متوفی شد و عمر شریف او
سالک عبد الرحمن بن القاسم ثقة جلیل است ابن عیینة گفت کان افضل زمانه سنه ثمان و عشرين و ثمانه متوفی شد و ابو بکر

وقد افضى الحال في بعض
الامراض ان يفرق بين
في يمين و في الخلة
والكسفة المند
عند اهله وفي بعض
ارادته حديثا واحدا
ممنين فان كانا باسنان
١٤
فيهما ولا يفسد الاسنان
في موضع فقلت في موضع
الاحتمال قال مالك باسنان
كما وانما قيل استعيت
بها حديث الموطا وان
في هذه السنخة وكان
من قراه من السنخة
كما امكن استنباطها

و نسبت بی اهل نقل مختلف اند بسیارترین صحابه است در روایت حدیث و اسانید صحیح که بسیار احادیث او را به هم رسانیده است و دیگر را به هم رسانیده
 و نیز بخیر است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و از ان باز ما را هم سعادت صحبت بود و در سفر و حضر ششم بهجا و بهجت متوفی شد
 و غیر این نیز گفته اند عمر او هشتاد و هشت سال سید بن السیب قریشی مخزومی سیدنا ابوعبید بن جراح و جامع در فقه و حدیث
 و زهد و عبادت و در علم ناس بود بخیر ابی هریره و قضایای عمر سینه ثلث و تسعین متوفی شد ابوسلمه بن عبد الله
 بن عوف یکی از فقهائى مدینه است و از ثقات و متقین است سینه اربع و تسعین متوفی شد اقحاح نام وی عبد الرحمن
 هر فرست ثقه ثبت است از ثقه علم در مدینه منعمه اکثر روایت او از ابو هریره است سینه سبع و مائة متوفی شد ابوالانوار
 نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سینه ثلثین و مائة متوفی شد ابوصالح شتان نام او زکوان است
 ثقه ثبت است حلبی که زیت را بخود ازین جهت زیات و سمان گویند سینه احدى و مائة متوفی شد سهیل بن ابی صالح
 صدوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از بیعت بخاری بخیر مقرر و بغیر او یا مطلق روایت نمى کند سنی مولی ابی
 بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صد و قست سینه ثلثین و مائة انتقال کرد ابو سعید المقبرى کیسان ثقه ثبت است
 سینه مائة انتقال کرد از سوالی بودن نزدیک مقبره مدینه ساکن میشد از بیعت مقبرى گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ
 مدینه است و ثقاته ایشان در آخر عمر اختلاط پیدا کرد و مائة قبل از اختلاط روایت کرده اند سینه ثلث و عشرين و مائة انتقال
 نموده انس بن مالک انصاری از مکترین در روایت است ده ساله بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اختیار کرد و ده سال بر خدمت معتمد شد و بیست ساله بود که واقعه مائده افتخار علیه الصلوة و السلام پیش آمد و مورد
 عنایات بسیار شده بود و دعاها و رحمتی مستجاب گشته هر نود و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر صفار
 تابعین نیز از وی روایت کردند آنجناب بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدی
 مالک یقدم علیه اخدا مالک بروی مقدمه میگرد و پیچکس را سینه اربع و ثلثین و مائة متوفی شد ربیع بن ابی عبد الرحمن
 المعروف بر بقیة الراى یکی از فقهائى مدینه است خوص در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود
 ازین جهت او را بر اسس نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث است
 سینه ثمان و اربعین و مائة در گذشته قال الاحمسی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا السیدین
 عبده الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری السدنی القاضی ثقه است
 سینه خمس و ثلثین و مائة برفت ابوسحید العذری سعد بن مالک بعد از ائمه در هیچ مشاء
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شده و حدیث بسیار روایت کرده سینه ثلث و اربع و تسعین

متوفی شد محمد بن یحیی بن عماره المازنی ثقة است بعد ثلثین و مائة برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة
 الانصاری المازنی ثقة است از اهل مدینه مهمل بن سعد الساعی در زمان وفات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده سال بود
 و هو الآخر من الصحابة فی المداینه سنة احدى و تسعين متوفی شد ابو حارم سلمه بن دینار ثقة عابد است از مهمل بن سعد
 روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السلی الفتحین صحابی ابن صحابی در نوزده غزوه و چند
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المکی محمد بن مسلم بن
 بفتح تا مشناه و سکون دال جمله ضم امولی الاسیدین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائة برفت از دنیا سید
 در دست بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه لقب است برین العابدین
 سیادت و عبادت و قناعت جمیع کرده بود قال الزبیری ما رأیت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعين برفت
 از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقی مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم همه کرده بود از جابر و از پدر خود
 روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
 امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائة برفت از دنیا و متب بن کیسان مولی قریش از ثقات
 مدینه سنه سبع و عشرين و مائة برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل است سنه ثلث و مائة برفت حسن بصری یکی از فقهها و
 تابعین است و مناقب و شهر از آن است که احتیاج بیان ده شده باشد سنه ست و عشرين و مائة برفت از دنیا ایوب
 بن ابی تیمه کیسان اسخنیان بفتح سین الموهله بعد ما رجعت ثم ثمانية ثم ثمانیة و بعد الالف نون نسبت است بعمل
 ثقة است از کبار فقهها و عباد سنه احدى و ثلثین و مائة برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهلب است
 خمس و ثلثین و مائة برفت عبد اکرم بن ابی المخارق بضم سیم و بجا ترجمه جزری الاصل نزیل مکه ثقة است سنه ست و عشرين
 و مائة برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن کحنیفة عالم ثقة است عابد حسن پیران وی اند زهری ایشان را
 قرین یکدیگر می آر و عبد الله بن عبد الله بن عقبه بن مسعود فقیه ثقة است از اهل مدینه کثیر الروایة از ابن عباس سنه اربع
 تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل حقا و عطاء و عبادت است سنه اربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم
 ثقة است مالک در تنظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائة برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زهره ثقة عابد است سلم
 ابی انصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقة ثبت است سنه ست و عشرين و مائة برفت داود بن الحسین ثقة است
 خمس و ثلثین و مائة برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود عجمی بود که عروه پرورش داد او را ثقة است سنه سی و چند و مائة
 برفت علقمه بن ابی علقمه لیل مولی عایشه ثقة است سنه سی و چند و مائة برفت مؤمن بن زید الدیلی کبیر مال جمله بعد از عطاء

روایتی از ابن یحیی
 محمد بن یحیی بن عماره
 المازنی ثقة است
 از اهل مدینه
 مهمل بن سعد
 الساعی در زمان
 وفات حضرت
 صلی الله علیه
 و آله و سلم
 پانزده سال
 بود و هو الآخر
 من الصحابة
 فی المداینه
 سنة احدى و
 تسعين متوفی
 شد ابو حارم
 سلمه بن دینار
 ثقة عابد است
 از مهمل بن سعد
 روایت کند در
 خلافت منصور
 متوفی شد جابر
 بن عبد الله
 الانصاری السلی
 الفتحین صحابی
 ابن صحابی در
 نوزده غزوه و
 چند حضرت
 صلی الله علیه
 و آله و سلم
 حاضر شد در
 سن نود و چهار
 سالگی سنه
 سبعین متوفی
 شد ابو الزبیر
 المکی محمد بن
 مسلم بن بفتح
 تا مشناه و
 سکون دال
 جمله ضم
 امولی الاسیدین
 صدوق است
 سنه ثلث و
 عشرين و
 مائة برفت
 از دنیا سید
 در دست
 بخاری از وی
 روایت نکرده
 علی بن الحسین
 بن علی بن ابی
 طالب رضی
 الله عنه
 لقب است
 برین العابدین
 سیادت و
 عبادت و
 قناعت
 جمیع کرده
 بود قال
 الزبیری ما
 رأیت قریشیا
 افضل منه
 سنه ثلث و
 تسعين
 برفت از دنیا
 محمد بن علی
 بن الحسین
 ابو جعفر
 الملقب
 بالباقی
 مثل پدر
 بزرگوار
 شرف
 سیادت و
 علم همه
 کرده بود
 از جابر و
 از پدر خود
 روایت کند
 سنه صد و
 ده و چند
 برفت از دنیا
 جعفر بن
 محمد بن علی
 بن الحسین
 ابو عبد الله
 الملقب
 بالصادق
 فقیه است
 امام و
 شریف
 صاحب
 مناقب
 بسیار
 سنه ثمان
 و اربعین
 و مائة
 برفت از دنیا
 و متب بن
 کیسان
 مولی
 قریش
 از ثقات
 مدینه
 سنه سبع
 و عشرين
 و مائة
 برفت
 محمد بن
 المنکدر
 تابعی
 جلیل
 است
 سنه ثلث
 و مائة
 برفت
 حسن
 بصری
 یکی از
 فقهها و
 تابعین
 است و
 مناقب
 و شهر
 از آن
 است که
 احتیاج
 بیان
 ده شده
 باشد
 سنه ست
 و عشرين
 و مائة
 برفت
 از دنیا
 ایوب
 بن ابی
 تیمه
 کیسان
 اسخنیان
 بفتح
 سین
 الموهله
 بعد ما
 رجعت
 ثم
 ثمانية
 ثم
 ثمانیة
 و بعد
 الالف
 نون
 نسبت
 است
 بعمل
 ثقة
 است
 از کبار
 فقهها
 و عباد
 سنه
 احدى
 و
 ثلثین
 و
 مائة
 برفت
 عطاء
 بن عبد
 الله
 الخراسانی
 مولی
 المهلب
 است
 خمس
 و
 ثلثین
 و
 مائة
 برفت
 عبد
 اکرم
 بن ابی
 المخارق
 بضم
 سیم
 و بجا
 ترجمه
 جزری
 الاصل
 نزیل
 مکه
 ثقة
 است
 سنه
 ست
 و
 عشرين
 و
 مائة
 برفت
 محمد
 بن علی
 ابن ابی
 طالب
 المعروف
 بابن
 کحنیفة
 عالم
 ثقة
 است
 عابد
 حسن
 پیران
 وی
 اند
 زهری
 ایشان
 را قرین
 یکدیگر
 می
 آر و
 عبد
 الله
 بن عبد
 الله
 بن عقبه
 بن مسعود
 فقیه
 ثقة
 است
 از اهل
 مدینه
 کثیر
 الروایة
 از ابن
 عباس
 سنه
 اربع
 تسعين
 برفت
 عطاء
 بن یسار
 فاضل
 حقا و
 عطاء
 و عبادت
 است
 سنه
 اربع
 و
 تسعين
 برفت
 زید بن
 اسلم
 مولی
 عمر
 عالم
 ثقة
 است
 مالک
 در تنظیم
 او مبالغه
 کردی
 سنه
 ست
 و
 ثلثین
 و
 مائة
 برفت
 صفوان
 بن سلیم
 مولی
 بنی
 زهره
 ثقة
 عابد
 است
 سلم
 ابی انصر
 مولی
 عمر بن
 عبد الله
 القریشی
 ثقة
 ثبت
 است
 سنه
 ست
 و
 عشرين
 و
 مائة
 برفت
 داود بن
 الحسین
 ثقة
 است
 خمس
 و
 ثلثین
 و
 مائة
 برفت
 محمد بن
 عبد الرحمن
 ابو الاسود
 عجمی
 بود که
 عروه
 پرورش
 داد او را
 ثقة
 است
 سنه
 سی و
 چند و
 مائة
 برفت
 علقمه بن
 ابی علقمه
 لیل مولی
 عایشه
 ثقة
 است
 سنه
 سی و
 چند و
 مائة
 برفت
 مؤمن بن
 زید الدیلی
 کبیر مال
 جمله
 بعد از
 عطاء

بشرح آن کرده شود با اتحاد الفاظ پس مبنای آن چهار چیز است قسمت مثال تجرید مفهوم و تنجیح دلائل شرعیه اما
قسمت پس عبارتست از اخذ اعم از شئی شامل اول و نظیر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطع بوجوب
در میان شئی مطلوب هر نظیر او و هر فرق راقیدی بنهاده که اعم بمنزله جنس باشد و مقیود بمنزله فصل و مثال عبارت
از استخراج جزئیاتی است که در استتمالات لغت بران اطلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارتست از تقطع
لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بان باز آینه را بر سر کردن و از استخراج اطلاقات بر حکم
زدن و تنجیح دلائل شرعی به نتیج حکم شرع است بوجه حکم نزدیک بعض قیود و چون بعض پس اینهمه امور را باید ملاحظه
کردن و بعد بی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بران حد اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کا هی تفرج
بسیاتین میباشد و گاهی همیان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی دید سفر نیست و در میان و سفر فرق عدم تعیین
و تعیین آنست و مثال مثال جده تا مکّه سفر است و عسفان تا مکّه ذوات لم یصیتا مدینه سفر است و علی بن ابی طالب
و مثال تجرید مفهوم خف ملبوس است در برابر جل زار ثوب بلکه زادیم و مانند آن بودن فوق الکعبین یا الی آخر
اشری نمی کند زیرا که محل فرض عمل چنین است پس مشغول بودن محل فرض باید بطبیع نظر از حال با فوق و
مثال تنجیح دلائل شرع متنحی حج جمع است در میان عمره و حج در شهر حج بقوله تعالی فمن تمتع بالهجرة الى الحج
بودن ناسک اهل افاق بدلیل قوله تعالی ذلك لمن لم يكن اهل جا حضرى المسجد الحرام را امد علم بالمصداق
اما تعیین رکن و شرط پس مبنای آن تنجیح نفصوص اشعار است شرع است و استقرار مواضعیکه در شرح آیه
آن شئی مسمی کنند و تفیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عادة بان لائح
وجود و دلائلی که میسر آید اما تنجیح نفصوص اشعار است شرع پس مثال آن لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب
و تحريمها التكبير و تخليها التسليم ارجع فصل فانك لم تصل ثم قال اذا قلت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة
احدكم حتى يتوضأ و حتما فاني ادخلتها ما طاهرين و اما استقرار آنست که از شارع و صحابه شرع افرو و ضوابط
و حج بر بندند و از جمله قدر یک متفق علیه است برگشتن و آنچه بحسب عادة بان لائح شده است تمیز نمایند بدلیل آن مثلا در آن
بخش صلیع نخدوند و خبری نبوده و دلالت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد و حکم
خارج است از وطن بخضرت علم مدینه بها کعبته گذاردن و نوی تکلیف دورگشت خصوص بمسئل اشری را و منا و حکم خروج است از وطن
و نظیر استقرار تجرید امور عرفیه آنست که گاهی در عوب میرود و مار و زمار و دهقان آنها می شنود پس میفهمد که مار است نه انسان

بر چند کسی تصریح نگردیده باشد و گاهی اینجا غلط نیز میکنند پس ملاحظه فرمایید و بر سبب دیگر چون عادت است
بعد از آن بعضی از فکرمی شناسد که آب بجز اینها شامل است و اما معرفت علت حکم پس باید دانست که خدا متعالی
خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد و فعل هر مکلفی در شرائع تصریح ننموده اگر پس بدست از عفو
حکم را بان دایر کنند از وصف مکلفین یا وصف مایع علیه فعل و گاهی آن صف مرکب باشد از قیو و شتی بعضی
در مکلف یا مایع علیه فعل بعضی در غیر آن و قید گاهی استثنای باشد و گاهی غیر آن پس آن صف مرکب گویند
حکم ایجاب یا نه یا باخذ یا اگر ایه یا حرمت بر آن اداره کنند و مراد از علت پیش ازین نیست مثال وصف مکلف
من ادرك صلوٰة وهو عاقل بالتم مطبق غیر حائض و جب ان یصلها و من شهد الشہر وهو عاقل
بالتم مطبق غیر مسافر ولا حیض و لا حیض و جب ان یصوم و من ملک نساء و احوال علیه الح
ولیس علیه وین یحیط بالنصاب او ینقصه و جب ان ینکح و من کان مسافرا جازلا القصدا و الا فظا
و مثال وصف مایع علیه فعل بحرم شرب الخمر و بحرم اکل الخنزیر و بحرم اکل کل فی نای من اسباع و بحرم نکاح الکافرا
و مثال وصف مکلف و مایع علیه فعل جمیعاً بحرم علی الرجال لبس الذہب و الحمر و لا یحرم علی النساء باز شستن
علت از میان او صافیکه در نص است که مهم است از کارهای اجتهاد و بنای آن نتایج دلائل شرع و سبب و حد
و تنقیح مناط و معرفت مناسبت عقیده استقرار مواضع حکم و عدم حکم و تجرید علت از او صافیکه بحسب عادت بآن
شده اما نتایج دلائل شرعی پس مثال آن الزامیه و الزانی فاجله و پس در حدیث غیر محصن بآن ملحق کردند و زانی
محصن را بحکم قرار دادند السارق و السادقة فاقطعوا از حدیث معلوم شد لا قطع الا فی ریح دنیا و مثال سبب و حد
و تنقیح مناط البر بالبر ربوا الخ پس جمیع او ضارب را داده بعد واحد تامل کردیم هر یکی قابل حلیه نشد الا معلوم
مقتات مدخر مقدر و وثیقته در ثمنین با و نتایج دلائل شرعی گاهی بنص باشد مانند کل مشکر حرام و گاهی با اشاره
و ایما و اقتضای آن مدلی وارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعۀ بادهانی عنایتی بدین است
رضا خط این صیغ الذی بضم و خط واجب لغیر و رحمت و لعنت و قرب بعد و نسبت فعل بر مضین مثل ملائکه و انبیاء و اولیائهم
و غیر مضین مثل شیاطین و منافقین و اهل نار و امر و نهی و بیان جزای مترتب بر فعل و تشبیه مجبور و در عود آمد
مسکت مذموم و ان مانند فی کتب اہتمام حضرت صلی الله علیه و سلم لفعل آن و اجتناب از آن نزدیکی مضبوط
و داعی آن اما تمیز رضای که که در جویند و رضای غیر مکرر که در بنامند و در خط مکرر که در مت نامند و خط غیر مکرر که در است نامند پس نتایج
شرعی باشد بطریق شجاعا اقرع و مانند بجز فعل فطر و کوة بتعمیه شایع از کوة فطر و قول فقہا صحابا مانند قول حضرت عمر که کوة لا و

تجلی اشعاع علی علمت منی شمس
سیرت کرم دلالت خسته

[illegible]

1000

1000

100

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

۱۲

واجب نیست و قول حضرت مرتضی و ابن عمر و عباد بن ابراهیم است که در واجب نیست قائل محال مقصد که تکمیل طاعت است
 یا شد ز بعد از اتم یا بعد از حسن است یعنی موکد باشد یا داخل است در رکن اذکاران اسلام یا انشی از کبائر پس محکم
 باشد و اما اقوال مجتهدین اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلاً چون دیدم که شارع تحریری را در توجیه بقبله معتبر داشته است
 قول مخرج از آن در باب اشتباه ادانی ما را طاهر یا غیر طاهر و اشتباه ثیاب طاهر یا غیر طاهر و همچنین در جمیع شروط
 صلوة کشیده برویم و تقریر نیست که مسئله وارد شود که بعینه از ادراصول نهیب خود یعنی یا یم پس اگر نظیر آن مسئله
 مصرح یا قیتم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بلا نیست و منافات امور مصرح یا
 اگر قیتم یا باها و اقتضا و نحو آنهم که دیدیم فحاشا من ضرب از لاقول امان و اقتضا مانند آنکه عفت و عفت بر سبقت
 ملک لالت میکند بر طهرت و ایما و لالت مفهوم و استثناء و غایه و عدد و شرط و وصف است و این حسب
 زیاده از آنست که تفصیل آن در نقد مکتبهایش کند لیکن ما لا یدرک کله لا یتزک کله را رسته ایم و نهیم
 مقدمات اجتهاد و استنباط است که در جزم ما بمرشعیه بکار آید نه جدل و در که علم شرع نیست بلکه علماء دنیا از ابرار
 رواج باز از خود و اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من أحدث من امرنا هذا مالین منه فهو رده
 باید دانست که این فقیر کتاب موطاء وایت کرده است از شیخ ابو طاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلمی مسید عمر بن محمد
 ابن بنت شیخ عبدالسد بن سالم البصری ثم المکی بسام بعض و اجازه باقی بعد از آن بر شیخ و قد الله المصنف
 المولود المفسر امه آن خواند و اینجا بر همین همداد و اخیر کتفا می کند که مسلسل است بسام جمیع والله یقول الحق و یتوکل

اخبار عامه و ائمه و اهل بیت علیهم السلام
 بن یحیی سماعی قال اخبرنا
 و اهل بیت یحیی بن یحیی
 النبی صلی الله علیه و آله
 عن امام جعفر بن محمد
 ۲۲
 الا ابا یوسف عن
 عن یحیی بن عبد الرحمن
 عن یحیی بن عبد الرحمن
 عن یحیی بن عبد الرحمن
 عن یحیی بن عبد الرحمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و علی فضل المعول فی جمیع الحالات و صلی الله علی خیر خلقه
 و آله و صحبه اجمعین اما بعد فقول الفقیر الی رحمة الله الکریم احمد المد عو بولی الله بن عبد الرحیم
 الدهلوی طنا الثمر لنسباً عفی الله عنه و الحق بسلفه الصالحین اخبرنا اجمع ما فی الموطاء و ایت یحیی
 بن یحیی المصنفی الا نذا لیس رحمه الله تعالی و اسعده الشیخ محمد و قد الله المکی الماکلی قراءة منی علیه من
 الی اخره بحق سماعه لجمیع علی شیخ الحرم المکی الشیخ حسن بن علی العجمی الشیخ عبد الله بن سالم البصری
 المکی قال قال اخبرنا الشیخ عیسی المصنف سماعاً من لفظه فی المسجد الحرام بقراءة لجمیع علی الشیخ سلطان احمد
 المزاحی بقراءة لجمیع علی الشیخ احمد بن خلیل بقراءة لجمیع علی النجم العظیم سماعاً لجمیع علی الشرف عبد الحق بن محمد

عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماع عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي الصفي
سماع عن أبي عبد الله محمد بن فرج بن مولى بن الطلاع سماع عن أبي الوليد يونس بن عبد الله بن مغيث
الصفا سماع عن أبي عيسى يحيى بن عبد الله سماع قال أخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماع قال
أخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماع عن أمام دار الجهره مالك بن انس سماع الألبوابا
ثلاثا من آخر الأعتكاف فعن زياد بن عبد الرحمن عن أمام مالك بن انس رحمه الله تعالى له

كتاب الصلاة	
-------------	--

باب الصلوة الخمس احدا ركان الاسلام ولا يجب على المكلف من الصلوة شئ غير الخمس كذلك الصوم ولا يجب منه شئ غير رمضان وكذلك الزكوة نمازهای پنجگانه یکی از اركان اسلام است و واجب نمی شود بر مکلف از قیام نماز خیر پنجشنبه این پنج نماز و جمعه بجای ظهر است پس داخل باشد در نمازهای پنجگانه و همچنین روزه یکی از اركان اسلام است و واجب نمی شود بر مکلف از قیام روزه خیر پنجشنبه و همچنین زکوة مالک ^{است} عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود

أذنه سمح طلحي بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد ثائر الرأس يسبح
ودوى صوته ولا نفقه ما يقول حتى دنى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام فقال فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال هل على غير هذا قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل على غير هذا قال لا الا ان تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكاة فقال هل على غيرهما قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا
انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلح ان صدق طر كفت اكد مدي بسوي خضرت صلى الله عليه وسلم

اہل نجد پریشان سرشتیدہ میشدہ اور خفی غیضہ و غم و غمیدہ ماننی شد چیزیکہ میگفت تا آنکہ نزدیک آمد از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگاہ وی سوال می کرد از اسلام پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی از ارکان اسلام پنج خانہ

[illegible]

فرموده لکن ترا می رسد که نفل کنی گفت طلحه و ذکیر که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم زکوة را پس گفت آیا بر من واجب است
غیر این فرموده لکن ترا می رسد که نفل کنی گفت طلحه پس پشت گردانید آن مرد و او گفت قسم بخور از زاده کنه من قدر

قلت في الحديث دليل على
صلوة التوب وصلوة العيدين
وعليه الشافعي وافقه
والحنفي في التوب وهو ظاهر كلام
مير في العيدين جيتني
٢٢٤
سنة وعندي جيتني
وقوله فان جيتني
انه لا يؤخذ بتركه
الفسر

نیت در اصل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر حلی
شرع بتصریح ایجاب آن نفرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که زیاد و شکر عبادت در آن
نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خدا انتقال حبیب الیه معنی آن نیت که خدا انتقال را بعضی
شود بلکه تا حائل شود و بجهت انتقال امر او یا بجهت تحصیل موعود می که خدا انتقال بر آن عمل مقرر فرموده است
از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدیث که لازم قرب است یا استقامت
بعضی و طه است آن مثل صلوة و طواف و مس مسح که لازم انتقال امر الهی است یا ادای فرض که بقضیل
استثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بپروچی ازین وجوه که باشد
و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد با آن تبر در صحیح است و مقاربت عرفی با عجل ضروری است اگر
فصلی بوده باشد و بر اقوال مسئله حدیث نزد یک جمهور را سائله ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا شود
زیرا که ریش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر بعضی و فرقی در غسل و مسح با سائله ما است
و در ریش و غسل و مسح و دلت اند غسل قید معتبر دانند و صناعه تجرید مفهوم آنرا از هم بیافشانند زیرا که
دلکی که در غسل الشوب میفهمند و عضو متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل الا با این سهولت
و آسانی میسر نمی آمد و قد حدیث حضرت عائشه آمده است فافاض علی جلده الماء مسئله حدیث
طولا و این منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و این ازین عرضاً و بسین آنست که بر اس
و وجه و ازین و ماتحت نفسم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا
بر اعضای بسیار و ملحق را اگر لحیه و خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
غسل ظاهر لحیه و عن ابی یوسف بیا من معترض بین الاذن و الشبه خارج است از حد و چه قلت
هو الظاهر فی صاحب الحجۃ الکشیفة و قید غالباً برای اخراج صلیع است و الله اعلم مسئله
غسل بدین تا مرفقین فسر من است یا منفعی که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال
در کعبین اجماع جمهور است و طاهر لفظ شایده آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
تفریع که دند که فسر من است غسل یا بینه مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
شستن فسر من است و مشتق دست و پا است و دیگر واجب زیرا که معتاد بحد جمع

جميع مقابله واحد بواحد لقائنا معي كذا

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک است فنی مسامی مسح است بشهره اس یا شعله
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر طبعی که مسح
بر آن جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظریه مسکاس اس کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین همه احوال قول شافعی قوی مینماید و مسح بیده الحایط نفهمیدن احتیاج حایط شایع است بر مالک
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بگزارید که یکبار سه صل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصیه در
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع را می کند و اگر کند ثبوت فعل متلزم فنی جواز اقل نیست و حکایت
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بحد صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامله باطلاق خود یا صاحب
است بخصوص نوع و خاص معین است احتیاج بیان ندارد مسئله طیفه جلین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و آنست
دخول نیست پس صحابا را آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از
تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور انکار ضروریست و در آیه و در آنکه نصب جبر
خوانده اند و در صورت نصب ظاهر است و در صورت جبر محیی جواب اذنه اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم الیم
محض خرب محیی دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسحاً و فی مواهب الرحمن لوحده
غسل شقوق رجلیه و حی الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قول مسئله ان کتم جنباً فاطهر ثم لم یوط
بما قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه فهمیدند
مسئله نوده جنب لانه بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کرد و در جمیع
گفته اند که مرد و قریب الجماع بعیده است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبه شریقه قریه است که مله
ابراهیمی بر آن جاری شد حالاً در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در اینجا شرط است یا نه و این بحث خوانند
مسئله کسیکه تخلف شد نیز در حکم جامع دخل است با عادی صحیح و اجماع و چون قلام را خواهم که منع کنیم قید نوم بر بخورد
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم علیه غسل را
نیز محمول است یعنی نه پیش از خروج منی اعمده ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاده میکند و حد منی نزدی
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مجروح غیر متعادیر آمد مثل صلبش فیما تقریر کرده اند و وجوب غسل را
و نزدیک تقریر مینماید و این بحث در تنقیح اکل مشرب محل آن بردخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیح اگر گفته اند از

در قلع است بلکه ظاهر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادر الوقوع را علت ناخته و اگر
حاصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریر چهار انگیزه است تسلیم نیست مسئله اظهار باطنه است و اظهارت و ملاذ اذان اساله است
بر جمیع بدن با جمیع جمیع متشک کرده اند بآن در وجوب مضغه استنشاق در غسل دون الوضوء و آن حنیف است
زیرا که مضی با غده در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و استنشاق مسئله
و آن نکته مرضی او علی سفر متعلق است با قبل از آنکه از راه نماز کند و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود و شرط صحت
تیمم است مسئله نخست بیان سباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن گنیم مرضی مرضی صحیح و بیض است مانند
جریم و جرمی و در تعین در عرف کسی است که مرضی که در عرف اذان حسابی بر دارند داشته باشد مثل خدشه و بشره و
انشقاق رطل و مانند آن و درین را بنحو انقیدر تشخیص نتران کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص
مرضی مرضی است این اصحاب لغوی فهم مخصوص به تفسیر است پس در حدیثی نقل شده است که در وضوء نیاید غسل و استعمال علی منفعة
و کذا الطور البر و اولین الفاحش فی عضوها بر و خفیان گفتند تیمم بر وضوء خافشده المرض و بطور البر استقامت الحکم و ذی الحکم و ذی
است ضرر نیز جواله بر عرف مسئله علی سفر مقرر کرد قصر صلوٰه و افطار صوم معتبر است یا در تیمم شرط نیست بر احوادث یا نه
که در سفر تقویٰ تقریبی بین است بعد و جدان ما چنانکه ذکر سفر در مسئله پنجم متصفا آیه نیز همانست زیرا که فکرم تجدد ما را شرع است
با نکه ما را حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در
نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک معان فکر دخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما با سفر
یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد امریست که علیتان از قرآن و سنت مفهومی نمیشود و چون
لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد نذر و وقوع و کثرت و وقوع فرق نمید بد چنانکه چون علت بر او متحقق شد هیچ گندم
نسبیه و چنانکه گندم نذر یا در از جو بگیرد و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جزو یاده باشد و آن از حوادث
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک
میل در وقت شب در محله در غایت رفاهیت مانع علیته انویست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد
نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه از نذر و وقوع و در شرع و عتیه علت و سباب نزدیک شارع اثری نیست همانا محلی عدم
قضای تیممی در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لکنهاج مسئله او جلاء احدی لکنهاج من الذابط
بیان سباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک از راه صلوٰه و وجود سباب عدول از وضوء و غسل تیمم ناپایان زمین نرم است
و ملاذ اینجا قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیرح این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه ورجحان است باین دو باجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از سبوق کلام نهید شد که این چیز واجب
 یا غسل بوده است و بضرورت عدول کرده شد به تیمم و خداست تعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل بترتیب
 وضو و غسل پس جمعی از غایط و آنچه ملحق باوست ناقض وضو است و ناقض تیمم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله از
 سبوق کلام ظاهر شد که ارتقاء سبب ضروری که در خصوص تیمم است قبل از ادای صلوته تجدید طهارت بوضو و غسل واجب میکند
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه است مسئله اول استمسک النساء ملاست در اصل یعنی دست راست
 است بایکد گیر و استعمال غالب جماع دارد و از آن کنایه کرده میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود محل کردند در دست راست
 بغير جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب
 ایشان همین بود و بعد از مدین عباس محل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت لغض لمس و وضو را ساکت باشد
 و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل نه سبب بن عباس همین بود و ابن عمر فرمودی دیگر داشت که بر نیابت تیمم از غسل لغض
 از لمس مرأه بر دو قائل بود گو یا لمس را هم از جماع و من داشته است پس خداست تعالی لمس را موجب تیمم ساخت با این معنی که اگر
 در صلوته جماع محقق شود نائب غسل خواهد بود و اگر در صلوته لمس محقق گردد نائب وضو خواهد بود و این توجیه غول
 بعد از صحت جمیع بین الحقیقه و المجاز و بین معنی المشرک و ممکن است که ابن عمر متکلم کرده باشد با ثناء حضرت عمر و ابن
 مسعود دست رسانیدن و بحدیث عمرو بن العاص و عمران در نیابت غسل از تیمم چون صحابه مختلف شدند از آن
 اقوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ باید کرد و از آن جهت باب ترجیح باید کشاید پس آنچه راجع بیناید
 ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام حمز بعد میباید که اشاره کند بر نیابت از طهارت صغیر
 و اجمال فرماید نیابت را از طهارت کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقص قبله وضو و غسل
 کرده اند هر چند دامان گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی افتد مسئله
 فلیتم تجدوا ماء طهارت است که مستلزم بفرست زیر که وجدان ما بر ما برض مانع تیمم نیست و بکمال که مراد عدم قدرة باشد
 زیرا که وجدان مرخص مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تأثیر عدم وجدان ما در ترخص تیمم و از تأثیر ضرورت
 برض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب تقدیر است تا از دل در شایعدم امکان حصول با ما از جهت عدم وسیع محل
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا احتمال آن محلی است برض همچنین مشغول بودن بواجب ضروری از غلط و غیر آن مسئله
 وجدان مختلف است زیرا که در ممکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمین نیست که آنجا آب یافته نمیشود نزد یک باشد یا دور اگر چه یک
 مرحله باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جایی طلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن هر چه نمایان بود زیاده از آنچه

مسافران هر روز مقاسمه میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد در وصول بقافله محرج تمام میشود یا قافله جدا و از سر
 میتوان گفت لم یجد ما و لازل تا جائیکه اهل قافله از غائب می آید و خارج بلد تا جائیکه متعارف آید آوردن است از اینجا
 خارج است و تقدیر بدیل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فایده قلیق است زیرا که تقدیر بدیل جدید میشود مسئله
 در عرف اطلاق کرده میشود و بر مطلق اگر مولى جدید خود را گوید که اصل ائلی ما را با مطلق تمثیل میشود و مقید مانند ما و در پس
 در مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هو یا یقع علیه اسم المار بلا قید و التفسیر مستفیض عنه که عفران تغییر المانع اطلاق اسم
 المار پس مطلق بخلاف تغییر المیسر الذی لا ینصح اطلاق الاسم و بخلاف تغییر مثل کث و عین و طحلب حقیقیان گفتند هو یا یقع
 علی او صفا خلقه کما یسما و العیون و الا با و البجار و العذران و ان انتن بطول المکث او تغییر مالا ینفک عنه کما ان تراب
 اوراق الاشجار لا یما یغلب علیه غیره ثم انقلبه فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسئل و قیل اختلاف اللون لا یما
 حصص من شجر او ثمر و قول اول مبنی است بر جاده متبع لغته و ناممکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ما مطلق نیاید از
 عدل تمیم اگر چه بنید بالین موجود باشد نفس قرآن زیرا که بنید ما نیست معنی که تقدیر کردیم مسئله از نحو ای آیت معلوم
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرموده و ان کنتم جنبا فاطهروا صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میگوید که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آب که بمخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تمیم میفرماید فقیه ما تمیم در اصل معنی قصد آمده است پس اگر بر سر
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع موی رسد بعد از آن دست بمالده صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و خوب است
 و تمیم آن ضعیف است زیرا که نیت مقبره در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است
 نه از گردانیدن عمل بعد قصد عمل از عاقل جدا نمیشود و اخلاص باشد یا با و آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حجت
 نیست پس این سه دلال خطا را هر است بلکه مستند و خوب نیست حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما اعدوا الا لیعبدا الله
 محلصین لبالدین است مسئله صید اطیبا صید در لغت تراب آگونی و آنچه درین بغیر تحمل او را که میکند عدم اطلاق صید
 بر زنج و نوره و سحاق خذف و نفع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا مثل طهارت آن
 مسئله فاسکوا بوجوهکم و ایدایکونند ظاهر آنکه استیعا بوجه و یدین است الا آنچه شاق باشد مانند
 تحت یخچه الخنقیه و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مر فقیهین باید زیرا که در کلام عرب چون مسح
 قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع گفت
 میکنند و ظاهر اول است مسئله منته دالالت میکنند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه

دست بسببیک بر تراز بند و بسببیک بر دوازده جابجاء نموده مسئله آیه از ضرورت و ضرورتان ساکت است نقل ثواب مسح باید خواه ضرورت باشد
 خواه ضرورتان جمعی گفته اند که از فطم تجد و اسبق طلب مفهم میگردد پس طلب برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیرا که فطم طلب
 بر سبق غالبی بعد و جدا آن لالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق خواه بزعمی از اجتهاد و لازم است صحیح
 این غالبی است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیم چهاره ضرورت است یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است
 زیرا که ضرورت است یعنی آنکه مشروعه آن نزدیک فطما است و طهارت مطلقه است یعنی آنکه مؤثر است در اقامه صلوة
 و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیم مطیع تر نیست از متوسعی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفریعالی که ضرورت
 تیم کرده اند با بر محل بحث است مانند لایتم لغرض قبل وقت فطما و تیم کل فوض و بیوی استباحت الصلوة
 لا دفع الحدث مسئله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطمسکم و لیتقو نعمه علیکم و این آیه
 اصل است در سج بر جابجاء و عصاب و در دو و اینکه بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند لصحب و در حکم
 سلسل البول و انقالات الحج و الله علم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضوء

عن سهیل بن ابی صهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا توضاء العبد المسلم
 او المؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه کل خطیئة نظرت الیها بعین من الملاء او مع اخر قطر الملاء او

سم

هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة تطشتها یداه مع الملاء او مع اخر قطر الملاء حتی یخرج
 نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مؤمن درین شک
 را ویت پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و بچشمهای خویش یعنی هر گناهی که
 حاصل شده از آن بسوی جمال غیر حیلید بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر حیلید آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این
 شکایت است پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهی که گرفته است او را دو دست او یعنی حاصل
 است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر حیلید آب تا حدیکه بر می آید این بنده مؤمن صافی شده از
 جمیع گناهان و در روایت لغوی زیاده است که فاذا غسل و جلیه خرج کل خطیئة مشتهها و جلا مع الملاء او مع اخر
 قطر الملاء یعنی پس چون بشوید دو پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است
 از شستن با آب یا با آخر حیلید آب باید دانست که خروج خطایا استعاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل کل عضو
 نه آنکه خطایا حقیقه جسمی است که با بخلو طمشود و میرود و این از دو قرآن و حدیث و کلام عرب نظار بسیار است نیز باید دانست
 که که خطایا تخصیص کرده اند این خطایا الصغائر بدلیل حدیث صحیح الصلوة الخمس الجمعة الی الجمعة و در هذا الی ان یغسلوا و هذا

ما اجتناب الكبار واین حدیث دومین فارسی است که ما اجتناب کبار را خارج باشد مخرج مستثنی گوید یا میفرماید الا کبار دیگر آنکه
 این فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترکیب کبیره را این فضل نیست اینچنینی غیر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا
 کبارا فانهم عند تکفیر عنکم سید تکر الایة و این را محض گفتن در باب مکافات اقد است و ترویج میل اول
 کرده است الله علم **باب يجب الوضوء من المذک** واجب میشود وضو بابتی که می باشد
 عن ابی النضر عن مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن سيار عن المقداد بن الاسود ان علي بن ابي طالب
 اقره ان يسال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل اذا دنى من اهل فخرج منه المذک ما اذا عليه قال علي
 فان عندك ابنه رسول الله صلى الله عليه وسلم وان استحيه ان اساله قال المقداد فسالت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عن ذلك فقال اذا وجدته لك احلکم فليضحه فوجبا الماء وليتوضأ وضوءه للصلاة مقدار بن الاسود
 گفت که حضرت علی بن ابیطالب را که در آنکه بر سر هم برای او از رسول الله صلى الله عليه وسلم حکم کردید چون نزدیک شود بآیت
 یعنی قبله و معاف کند بر آید از ذکر دی مذی چه چیز واجب شود بر این شخص یعنی غسل واجب شود یا وضو گفت حضرت علی
 نزدیک است دختر رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرم میدارم که این مسئله از حضرت بر سر هم گفت مقدار پس سوال کردم از
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم حکم این شخص پس فرمود چون بیاید ندی را کسی از شما باید که بیفتد بر فرج خود آب او باید که
 وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال اني لا جده يجتهد
 مثل الخمر فاذا وجدته لك اخذك فليضل ذكره وليتوضأ وضوءه للصلاة یعنی آن حضرت عمر گفت بر آینه
 می آید که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بیاید از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را باید که وضو کند
 وضو خود برای نماز و او میداشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زيد بن اسلم عن جندب مولى عبد الله بن
 عباس الخ و حی ان قال سالت عبد الله بن عمر عن المذی فقال اذا وجدته فاحسل فوجبت وتوضأ
 وضوءك للصلاة جندب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیایی آنرا بشوی فرج خود را وضو کن
 وضو خود برای نماز فلیضح بالصلاة مسئله مذی یعنی میم اسکان ذال حمزه بر لغت اصح و اشتهر و غیر این نیز منقول است آن
 سفید قیق لایع که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة و دوق می باشد و بعد از آن در حضور جلیه تکسر فتور می
 و گاهی اساس بخروج آن می شود و در ساندی بسیار میباشد نسبت رجال مسئله و حکم مذی عدم وجوب غسل است
 باجماع و وجوب منور بان قراه که می تنقیح اذ جاء احد منکم من الغائط خرج من السبیلین است معناه باشد یا غیر معناه
 یا گویم مخصوص است بمعاود و در وضو حکم مذی و معنی ان ذیل استانف نابت میشود و استانفا اشاره کرده شد که تنقیح

لع قلته
 یخبرای بنزل الترتیب بالبراء
 المصلحة قبل المعجزة المبرورة
 شعبة في الصفاء قال كذا
 اهل العلم اذا خرج من احد
 الفرجين تنقش
 سواء كان عينا او رجلا
 معناه لان معناه الوضوء
 مهمت

قلت
 نقیب بانص من البیل
 والبیان من البیاض
 وعلیهما کذا من البیاض
 وقال الغوی فی شرحه
 ان یکون من البیاض
 البیاض فی ذم الشرائع
 عن القلب
 ۳۲
 قلت
 قال النافذ فی توضیحه
 الوضوء الا ان یتم
 مقصدته وقال فی توضیحه
 ان یتم مقصدته
 او یصلح الا وضوءه
 حتی یصلح مقصدته
 او یتم مقصدته

حل عمرار فنه ستمه که در حدیسی داخل میشود مسئله دیگر حکم فدی الضحی فرج است و ملو و الضحی ایضا عمل است بدلیل وایت بیکر
 ذکره و قول عمرار غفلت و بک از فرج قدر یک فدی بک رنید و باشد و این طایفه است پس اگر غیر فرج آلوده شود از این زیاده است
 و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر استین لازم نیست مسئله عمل ذکر بطریق وجوب است پس استیجاب بیکر و فدی مشروع باشد
 یا بیکر یا استیجاب یا خارج بر حسب طایفه ملو و الضحی نیز ذکر یک غیر اولی است و اقتضا بر بیکر در معناد آمده است پس تنقیح آن
 که شامل فدی دوم است خاصه باشد ولی از ان در قیاس است **باب** میروی من الرخصة فی ترک الوضوء من الودع **باب** میروی
 چیز دیگر روایت کرده اند از رخصت در ترک وضو بسبب خروج فدی **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید ابن ابی
 سعید و رجل بسأله فقال انی لاجد البلیل وانا اعطی فانصرف فقال له سعید لو سأل علی فخذنی ما انصرف حتی
 یصلونی یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن لهیب در آن حالیکه شخصی از وی سوال میکرد و گفت سائل هر آینه من
 میبایم تری را در حالیکه نماز میگذاهم پس آیا میباید اگر دم از نماز زمین آیا ترک کنم نماز را و وضو مشغول شوم پس جواب
 سعید این السبب این سائل را گفت اگر روان شود و وی بر آن من باز نکرده ام تا آنکه با خبر رسانم نماز خود را **مالک**
 عن الصلت بن زبید انه قال سالت سلیمان بن یسار عن البلیل اجد فقال انهم لم یحت ثوبیات بالماء وانهما لغت
 صلت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری کنی یا تم از پس گفت یغیان بر آنچه فدی بر جامه نیست آب یعنی پیشانی
 بر لوج و خواب تغافل کن از آن تری نه تو هم گوید رضی الله عنه بیکر و ملو و الضحی نیز فرج و دی یقیناً رخصت ترک وضو داده
 و مشک کرده اند تا آنکه وضو متقص میشود و از بول ایضا و دوی نیز قطره است از بول و بوی تا و بول کرده است این دو
 حدیث را که مراد است که شک تا قن وضو نیست پس اگر دو سوسه بخاطرش رسد که تری از سر و کبر بر آمده است بآن التفات
 نکنند و نماز خود را با خبر رسانند و تعبیر باین طور از جهت مبالغه است و از جهت تمسک به سائل یا باین وجه **باب** حجب
 الوضوء و حل من نام مضطجعا لا علی من نام قاعدا واجب وضو بر کسیکه خواب که بپایند و در واجب نیست کسیکه
 خواب کرده است مالک بسناد ان تعیم هذه الایة یاها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة الایة ان ذلک اذا قمتم من الخلاء
 یعنی النعم تفسیر این آیه یاها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة الخ اینست که وجوب وضو ثابت میشود و تنبیه بر غیر بیدار خوابچهار
 میباید نوم را یعنی مراد است که نوم ناقص وضو رست **مالک** عن زید بن اسلم و یحیی بن عمران عن الخطاء
 قال اذا نام احدکم مضطجعا فلیتوضأ حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون خوابد و کسی از شما بر پشت خفته باشد
 وضو کند **مالک** عن نافع بن عمر کان ینام جالساً یصلی و لا یتوضأ عبد الله بن عمر خواب میرفت نشسته بانهما
 و وضو نکرد و ماخذ این دو اثر حدیث در نوع است از جمله حدیث ابی داود و العیدان و کله السهم فین نام فلیتوضأ و نشسته

حلقه بر رگویند و حدیث ابی داود و انما الوضوء علی من نام وضطحا و فی اسنادہ ضعف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود
 کان اصحاب رسول الله علیه و آله یفتقر الی العشاء فیناموا فلو حقوا حقاً و هم یصلون و لا یتوضئون **مسئله**
 چون علامه نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار السه پس غیر نوم مثل انما و سکر نیز ناقض نشد و نتیجہ مسئله آنست که زوال
 عقل ناقض وضو است مسئله تنقیح نوم قاعداً نزدیکی شافعی آنست که تکلیف معتقد بوده باشد پس یکم فری باشد و در بیان معتقد
 و زین فرقی باشد تکلیف حاصل نشد و نتیجہ نوم وضطحا آنست که تکلیف معتقد نباشد هر حال تکلیف بود بعد ازین و ذکر وضطحا مستحب
 و تصدیق ستر غایب اعضا و نزدیک استخفافه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعداً در وضو و تکلیف که بزوال تکلیف بقیت حکم مضطرب دارد
 و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها بدینست که حدیث فانه اذا اضطجعت سترت من مضطجعت
 صحیح است در علینده ستر خمار و چون اظهر و اشهر در بیانات نوم ستر فاضطجعت و مستلحق است آنرا بر روی کار آوردند
 و ضرر را بآن متوجه ساختند **باب** یجب الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بابت دست رسانیدن بفرج

مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن محمد بن عمر بن حزم انهم عزموا بن الزبیر ليقول دخلت علی مروان بن الحكم
 فقلت انما يكون منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذكر الوضوء فقال عمر ما علمت ذلك فقال مروان بن الحكم

عالم عام

اخبرني انهم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مس احدكم ذكره فليتوضأ عورة
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحكم پس باید که بگوید اگر کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از من که وضو
 واجب میشد و عود گفت من این را ندانم ام پس گفت مروان بن الحكم خبر داد مرا بسره بنت صفوان که دمی شنید از
 رسول الله صلى الله عليه وسلم که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود پس باید که وضو کند **مالک** عن

اسماعيل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال كنت امسأنا مصعب
 علی سعد بن ابی وقاص فاحتلكت فقال سعد لعلك مسست ذكرك قال قلت نعم قال
 فتم فتوضأ فقلت فتوضأت ثم رجعت مصعب پرسد سعد بن ابی وقاص گفت که من
 نگاه میداشتم مصعب را بر سعد بن ابی وقاص یعنی مصعب را بدست میگرفتم و در وی نظر
 می کردم تا در محل اشتباه بروی فتح کنم یعنی لقمه دهم پس درین اثنا خاریدم بدن خود را پس
 گفتم شاید تو دست رسانیده بذکر خود گفت مصعب گفتم آری گفت برخیز و وضو کن پس بر خاتم
 و وضو کردم پس باز آمدم یعنی مصعب گفتم **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا مس
 احدكم ذكره فليتوضأ می گفت عبد الله بن عمر چون دست رساند کسی بذكر خود

پس باید که وضو کن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يقول من مسح ذكره فقد حبل عليه الوضوء
 گفتم عروه هر که دست رسانید بکمر خود پس واجب بر وی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر يغتسل ثم يتوضأ فقلت يا ابا عبد الله ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بل وكفى
 احبنا انا امس ذكرى فالتوضأ گفتم سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر که غسل میکرد باز وضو رخت
 گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل سجای وضو گفتم آری میکنی و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در انوار غسل
 بکمر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر
 فرأيت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال اني
 بعد ان توضأ ات لصلوة لهم ميسست فوجي فليسيت ان اتوضأ فتوضأت وعدت لصلوة
 گفتم سالم بودم باید پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفتم سالم
 گفتم او را این نماز نیست که تو میگذاری آری آنرا گفتم بر آنکه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بغض خود وضو
 کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و حمد کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم شجر جم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند بر کسی
 جماعت مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن عبد الله بن الحسن بن علی روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 من ذكره انما قال بل هو الاضغثة من جسدك مروى سوال کرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم از حکم سیکه دست رسانیدم
 خود یا وضو نکرد گفتم نیست ذکر الاضغثة از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با ما حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 حدیثه را بودند و در عمار و سعید بن مسیب و حسن بصری که از من ذکر وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب داد بنوی ازین
 تعقب بآنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابوهریره از روایت کرده است و او متاخر الاسلام است طلق بن علی اول من
 هجرت بخیرت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان فهم
 میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت علیه السلام رفته بود یا شبهه نزد یک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر
 نیست که حدیث طلق ناخبر حدیث دیگر است و ثانی بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر
 میتوان کرد در باب ترک وضو همانست انما که ابوهریره حدیث وجوب وضو همانست انما روایت کرده است و بران
 عمل میکردند انما که در مابین ابوهریره و سعید بن النخاع روایت کرد که در ان حدیث حضرت علیه السلام و سلم و سلم و سلم
 نمیشد و نماز گذارد وضو نکرد پس جواب است که حدیث ابوهریره را نسخ آن میکنند و انچه نیست باتفاق و علی را
 که سبیه را بود که ابوهریره را از روایت سبیه از حدیث ابوهریره روایت کرده است و حدیث مرفوع من کبر انما یزول

قلت قال الشافعي
 الوضوء من مسح الفرج
 و نظيره ان يغسل بين
 الكف او يطول بين
 الكف
 او صاير قال ابو
 حنيفة مسح الفرج
 خفيقة راجحة
 لا ينقض راجحة
 صلى الله عليه وسلم
 هل هو الاضغثة منك

چنانچه استخارجی از غلط است میشود غیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص تمام نیست بلکه بیان مصلحت است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفته و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعید نیست اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمعی بر نیت میل میکردند **باب الوضوء من قبله للمرأة وجبها** باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بر زن

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن أبيه عبد الله بن عمر أنه كان يقول قبله الرجل امرأته وجبها بيده من الملامسة فمن قبل امرأته وجبها بيده فعلية الوضوء عبد الله بن عمر سكت أن قبله مردن خود و پس کردن او را بدست خود از ملاسته یعنی در قول خدا تعالی اولاستم النساء داخل است پس هر که قبله کند زن خود را یا مس کند او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من

الرجل امرأته الوضوء عبد الله بن مسعود سكت أن قبله مردن خود و وضو لازم میشود **مالک** عن ابن شهاب

انه كان يقول من قبله الرجل امرأته الوضوء ابن شهاب میگفت که از قبله کردن مردن خود وضو لازم میشود و عمر تقرب کردند بر مالک جمعی بخبر عروه عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض النساء ثم خرج الى الصلاة ولم يتوضأ قلت من هي الا انك فضحكت قبله رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عوده گفتیم نیست آن زن مگر تو پس عائشة بخبرید و جواب دادند ترمذی و غیر آن که سناده این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که

منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست در تفسیر قوله تعالی اولاستم النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود و کس دیگر آنرا بردست رسانیدن بر نسائهم جمیع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقص وضو دارد و نزد یک ایشان آیه از نیابت تمیم

در غسل اسکت باشد پس نه هب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حل کرد و بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت بقتض

لمس وضو اسکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس نه هب ابن عباس همین بود و ابن عمر نه هب ثالثی است گفت

که لمس اعم است از جماع و پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بامعنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد نایب غسل خواهد بود

و اگر در صورت مس تحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود به نیابت تیمم از غسل قائل بود به بقیض مس مرأه

وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملاسته و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال

دیگران باین آیه ناهض خبریم است اما جارا الاحتمال بطل الاستدلال چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ

ایشان از کتایب نیست معلوم باشد تا ملایمانند باید کرد اما حجتان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله نزد

بن مسعود و ابن عمر و ابن عباس سبب گذاشته است با وجود اتباع و ایشان را در سائر مواضع و آنچه در حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح

۲
قال الشافعي يفتي
الرجل المرأة وضوها
وقال ابو حنيفة لمس المرأة
لا يجزئها وضوها
عن النبي
صلى الله عليه وسلم
ان قبل ولها وضوا
وفي نظر بيان المراد
بالملاسة الجماع

از عرفان و نوازندگان سیلان کنند از بسد و وضو کرده و منی شود و الا از حدیثی که بر می آید از نظر دیگر بر ما از نعمت سرچشمه
متسکند و دست محمد بن الحسن باین دو اثر برسد و مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضو است و دیگر آنکه اگر کسی بغیر احتیاط
پیش آید در شاهرگ باز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است در حساب ندارد و باقی اهل کند و در زمان وضو اند
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجاست تنظیف است غسل مع نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح است
از ابن عمر آنه قال فممن اجتمع علیهم علیه الاعسلی محاجه گفت ابن عمر در باب کسیکه حجامت کرد ذیبت بروی واجب است
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از زهد سید بن المسیب عدم نقض وضو است و این فخر گوید حجامت
دارد که ابن عمر و سید بن المسیب ضا کرده باشند برای معالجه رعا ف زیر آنکه شستن روی و اطراف با آب
رعا ف از و همچنین حدیث ابو در دان النبی صلی الله علیه وسلم قار فافطر و توضأ و لالت لم یکنه بر موجبتی
وضو زیر آنکه آن برای معالجه قی بود و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند غشیان را اما آن مسئله
دیگر پس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده
از عبد الرحمن بن النجف روایت سابق را باین عبارت است از می سالم بن عبد الله بن محمد بن عمر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
شم بن خیرجهاد و اینها من دم فیتکه ثم یصلی و لا یوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله که در می آورد و انگشت خود را به بینی
باز بر می آورد و آنرا در آن انگشت خیزی از خون بود پس میمالید با انگشت آن خون را پس نماز میگذارد و وضو نمیکند
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهور است
و روایت مشهور است که سابقا که شستن بخروج من افه دم حتی یغتصب صاحب و این لفظ تاویل ندهد که راقبول نمی کند
و الله اعلم و باجمعه چنان متبادر میشود که اگر چه مذاهب در موجبات وضو مذاهب حسن بصیرت وضو از خارج من
اسبیلین و از نوم میشکند و از لمس مرآت و من فکر و قی در عاف می شکند و الله اعلم و آید از شریف عام افرا
آنرا دیگر است و مصلحت نفوس ایشان و غضب نفوس ایشان و دیگر و شایع هر دو علم فاده فرموده است و نیز از دیگر صاحبان
با علم و دیگر متنبه میگردد پس شریعت چیزیست که در ملا اعلی بر ایشان مکتوب شد و ایشان را از آن بکلف ساخت و در هر چه از آن
مکروه و مکروه و مکروه آن چیز بسیار است که در تهنید نفس من تا نویث نفوس و فعل او لکن حکم است یا مقتضای آن نیست یا بر آن است
مکتوب و در مثل اینها بعضی صاحبان عمل میکردند و بعضی عمل میکردند و بر همین اصل فرموده باید آورد مسئله نفس و لمس را در وضو
و الله اعلم و بآب قوت وضو هاسته التا بیان ترک کردن وضو از چیزی که رسید آنرا از این یعنی چیزی که با شستن
سالت عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خور دشانه نبري باز نماز گذارد و وضو نکرد و **مالك** عن يحيى بن سعيد عن
 بن يساد مولى بنى حادثة عن سويد بن الغسان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا بالمهاجر
 وهو اذنى خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم ففعل العصر ثم دعا بالاذواء فلم يثب الا بالسويق فافروا ففعلوا
 فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففعل وضو ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه رسول
 بن النعمان هراة فحضرت صلى الله عليه وسلم سال خيبر يعني در ساليكه خوره خيبر واقعه تا وقتيكه رسيد نه بصهاروان بنوعيت
 ازجا با متصل بخيبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد حضرت صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را با طلب كرد و تو شهر را پس
 حاضر کرده شد مگر سويق پس حكم فرمود بدست ساختن آن پس نذاك کرده شد پس خور و حضرت صلى الله عليه وسلم
 خور و يك باز برخاست بسوي نماز مغرب پس مضمضه كرد و حضرت صلى الله عليه وسلم مضمضه كرد و يك باز نماز گذارد و وضو نکرد
مالك عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج للطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل
 ثم توضأ ثم صلى ثم اتي بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لطلبه
 برای طعامی پس نزد يك گردانیده شد با حضرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از آن طعام باز وضو کرد و باز
 نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش حضرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد
 و وضو نکرد و **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الا نصارى يقول رايت
 ابا بكر الصديق اكل الخبز صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را که خور و گوشت را بعد از آن نماز
 گذارد و وضو نکرد و **مالك** عن محمد بن المنكدر عن صفوان بن سليم انها اخبراه عن محمد بن ابراهيم
 بن الحارث التميمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهدى يرانه لعشمة مع عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن
 عبد الله طعام شام خور و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالك**
 عن حمزة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم مضمض وعسل يديه
 ومسح بهما وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خور و نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دودست خود را
 و مسح کرد بد و دست روی خود را بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد و **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب عبد
 بن عباس كانا لا يتوضآن هما مستاناً حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نمیکردند از خوردن
 چیزیکه رسیده است بآن آتش یعنی چیزی که آتش بخفته شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
 عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلوة ثم يصيب طعاماً قد مسه النار ايتوضأ قال رايت ابي يفعل لك

۹
فقلت
مغنی الوضوء ههنا
الغسل والتنظيف
وطيعة عامة اهل
العلم

برجی که آواز خارج نشوند و بوی آن احساس نگردد و دستار بقدر دو ثلث فراع یا زیاد و از آن و گفتن نزدیکی خل
 اللهم انی اعفی بک من الخبیث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شد و باب استقبال بالماء من غیر
 و سجده استسجیه استسجیه باب از غیر و جرب مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب سئل عن الوضوء
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء بسبب
 غایط یعنی استمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استسجیه باب وضوء زنان است مالک عن
 یحیی بن یحیی بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اباہ حدثہ انه سمع عمر بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوء
 ملائحت اذ اذنه عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی می
 فکر و در بر خور و قال یحیی سئل مالک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جاء فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی
 کما نوا یتوضأ من الغائط وانا ابع غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی وضوء می سوال کرده شد مالک از
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعض سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول متروک گوید از هر دو اثر حاصل شد که استسجیه با حجا که فایده میکند و استسجیه
 آب و شستن ذکر و بر آب زیاد ترست در نظایر تبطیر باب الغرض عن استقبال القبلة واستدبارها عند
 الحاجة و اختلافهم فی ذلک در بیان این از رو برو نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبلة کردن نزدیک امی حاجت
 بیان اختلاف علماء درین باب مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن داود بن اسحاق مولى لال الشافعی
 و کان یقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا یوب الا نصاری صلی الله علیه وسلم وهو یصور یقول والله
 ما ادری کیف اصنع بهذا الکواکب قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا
 یستقبل القبلة ولا یستدل بها یفوجه رافع بن اسحاق شنید از ابو یوب النصاری و او در آن وقت مبصر بود
 که میگفت قسم بخدا نمیدانم که چگونه کار کنم با این خلا جا با و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبلة و باید که پشت نه بد بسوی قبایط و
 یعنی این خلا جا با و مبصر برجی نباشده بود که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند رو بقبلة یا پشت بقبلة بنشیند
 پس ابو یوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که یاس بیای تحتیه کنیف یعنی جایی ضرور و جمیع کراش
 و کز یاس بزین نیز همین معنی دارد مالک عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده از آنکه یاروی بقبلة بشویم وقت بول

تَعَالَى مَا مَوْجِبُهُ وَأَنَّ
نَفْطًا مُوَافِقًا لِأَمْرِي
تَعَالَى كَ ١٢

٥٢ قلنا قال ان تراها في العلم غسل
الدين الى الكونين ثلثا
في ابتلاء الوضوء ستة
سواء قام من
انه ان قام من نوم
لا يغسل يده في الماء
حتى يغسلها ولو غس
قبل الغسل ولا يغسل
نجاسة كركه ولا يغسل
الماء

قلت قال الشافعي
المضمضة والوضوء
سنان في الوضوء
الفصل في الوضوء
حقيقة في وضوء
الفصل سنان في
الوضوء قال يحيى
سعت الكافي في
الرجل يعضل يستن
من غرضه واهل
لو اس بن مالك قال
الفصل الوضوء فيها
جائز ان وقال ابو حنيفة
لا يسجد الا للفضل
وحدث عبد الله بن
زيد كما في البخاري
باب الوضوء
قلت
الذي فيهم او
قال اهل العلم
في الوضوء

از شما از خواب خود پس باید که بشوید دست خود را پیش از آنکه در آورد آنرا آب وضوئی خود پس هر آنکه کسی از شما این را نداند که
کجا شیب گذرانید دست و دست او یعنی احتمال دارد که نجاست رسیده باشد یا بوی نجاست رسیده باشد که طبع از آن متنفر
و انقا بان حاصل نگردد **باب** استنشاق و الاستنشاق و غیره وجوب استنشاق آب در بینی رسانیدن
و افشاندن بینی از غیر تا کید مالک عن ابن شهاب عن ابی ادريس الخولانی عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
قال من توضأ فليستثر ومن استنجز فليوتر فمرو رسول خدا صلى الله عليه وسلم هر که وضو کند باید که جنبش از بینی خود را و هر که
استنجی کند بسنگ باید که حد و طاق را نگاه دارد و اگر چه شل مالک عن رجل سنی ان یعضض او لیستنثو حتی یصلی قال
لیس علیه ان یعیذ صلوته و لیعضض او لیستنثو لما یستقبل المنان یدیان یصلی گفت یحیی پرسیده شد از مالک حکم
مرو که فراموش کرد مضمضه کردن را یا بینی افشاندن تا آنکه نماز گذارد گفت مالک نیست لازم بروی که اعاده کند صلوته
خود را و باید که مضمضه کند یا بینی از بینی را برای آینده اگر خواهد که نماز گذارد مسئله مبالغه در مضمضه و استنشاق
است الا در حق صائم **باب** لیسن السواک سنون است سواک کردن مالک عن ابی الزناد عن الامام
عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال لو ان اسبق علی امتی لاسرهم بالسواک فمرو و حضرت صلعم که اگر
خوف آن نبودی که مشقت در امت خود را بر آئینه امر میکردم ایشان را سواک مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن
بن عوف عن ابی هريرة انه قال لو ان اسبق علی امتی لاسرهم بالسواک مع کل وضوء او بر سره گفت اگر خوف آن بود
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشقت در امت خود را البته امر فرمودی ایشان را سواک با هر وضو و هر گاه بیدار نباشند
که سواک با وضو فضل دارد و لازم نیست مسئله تنقیح که ده اند سواک هر خشبی که از آنکه در آن کس اگر چه خرقه
ثوب باشد الا اصبع خود را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحاب با وجود اصبع طلب سواک میکردند و بهترین
سواک سواک اراک است جهت اتباع مسئله سواک بعرض باید که در نه بطول و سواک تجنب است نزدیکی
دندان و صحیح آنست که صائم را مکروه نیست اگر چه بعد از زوال باشد زیرا که حدیث فانهم یسئلون و خلوف افوا هم
اطیب عند الله من ریح المسک تخصیص صاحب عبادت است و آن کنایه است از کمال محبوبیت صائم نه اشاره
بابقار خلوف و این از قبیح موارد استعمال روشن تر میشود **باب** یحب الترتیب فی الوضوء واجبست سمانه ترتیب
وضو قال یحیی شل مالک عن رجل توضأ فغسل فغسل وجهه قبل ان یعضض او غسل ذراعیه قبل ان یغسل وجهه
فقال اما الذی غسل وجهه قبل ان یعضض او یغسل وجهه اما الذی غسل ذراعیه قبل ان یغسل وجهه فقل
وجهه بعد غسل ذراعیه حتی یکون غسلها بعد وجهه اذا کان فی مکانها و حضرت مالک است ال کرده شد که یکس وضو

بوس

قلت قال الشافعي
المضمضة والوضوء
سنان في الوضوء
الفصل في الوضوء
حقيقة في وضوء
الفصل سنان في
الوضوء قال يحيى
سعت الكافي في
الرجل يعضل يستن
من غرضه واهل
لو اس بن مالك قال
الفصل الوضوء فيها
جائز ان وقال ابو حنيفة
لا يسجد الا للفضل
وحدث عبد الله بن
زيد كما في البخاري
باب الوضوء
قلت
الذي فيهم او
قال اهل العلم
في الوضوء

پس فراموش نمود پس شست روی خود را پیش از آنکه مضمضه کند یا شست دودست خود را پیش از آنکه بشوید روی خود را
پس گفت مالک ما کسیکه شست روی خود را پیش از آنکه مضمضه نماید پس باید که مضمضه کند و عاده نکند شستن بر او
خود را و آنکه شست دودست خود را پیش از شستن روی خود پس باید که بشوید روی خود را باز عاده نکند شستن
دودست خود تا آنکه باشد شستن آنها بشستن روی و فقیه که باشد در همان مکان یا نزدیک یا در مکان با جملة تيميم
نزدیک شافعی در اعمال مخصوص است بر منصوص قرآن و در حنفیان سنت است **باب يستحب مسح الذین جاء**
استحب است مسح کردن و در گوش آبی نوما **عن مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر** كان يأخذ الماء باصبعه لا ذنير **عبد الله**
بن عمر میگفت آب بدو انگشت خود را می مسح و گوش خود را با خنجر فعل ابن عمر حدیث مرفوع است که بهیچ وجه حاکم تصحیح آن
کرده اند **عن عبد الله بن زيد** قال ايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ فاخذ لا ذنير ما خلا الماء الذي أخذ لا
أحد يث الاذان من الراس اگر چه پیشد دلالت میکند بر کفایت مسح از ذین از مسح راس این خلاف اجماع است **باب**
لا يمسح المسح على العمامة والخطا حتى يمسح الشعا کفایت نمیکند مسح بر عمامه و معجز تا آنکه مسح کرده شود بر روی سر مالک
اند بخند ان جابر بن عبد الله الاضاوى سئل عن المسح على العمامة فقال لا حتى يمسح الشعا بالماء جابر سوال کرده
از مسح بر عمامه پس گفت کفایت نمیکند تا آنکه مسح کند موی سر را **باب مالک عن هشام بن عمار** ان اياه عروة بن
الزبير كان يذرع العمامة و يمسح راسه بالماء عروه بر میداشت عمامه از سر و مسح میکرد سر را **باب مالک عن نافع**
عبد الله ان رأى صفيت بنت ابي عبد الله عروة عبد الله بن عمر تنزع خمارها وتسح على راسها بالماء و نافع يومئذ صغير نافع
صفیة بن عبد الله بن عمر را که بر میداشت حجر خود را مسح میکرد بر سر خود **باب و نافع** آن روز صفیة بود مترجم گوید انچه از
آن مترجم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمار تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه مسح کند و تمام نماید مسح را
بر عمامه ساکت است و الله اعلم مسکه و حدیث مسلم ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری مسح بر ناصیه
و بر عمامه تمام فرمود پس هر وقتیکه عیسر شود رزق عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه **باب اطالة الغرة و التجديل**
بليان استحباب یاوه از قدر ضرورت شستن پیشانی و دست با مالک با سند ان **عن النبي صلى الله عليه وسلم**
قال في امتنا اثم يا ترون يوم القيمة غرا محجلين من الوضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و رقیقت خود که بین
روز قیامت در حالتیکه پیشانی ایشان و دست و پای ایشان سفید باشد بسبب وضو **باب الاستيعاب**
و وجوب غسل الجليلين در بیان اکمال وضو تا یک شستن بر روی مالک **عن عبد الله بن عمر** ان جابر بن عبد الله
دخل على عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم يوم ساعد ابن ابي قحاص فذاع وضوء فقال له عائشة يا عبد الله اني سمعت النبي

قلت قال مالك
ياخذ الماء باصبعه
و ما عضون بجملها
قال ابو حنيفة هما
من الراس يمسحان
مع
قلت قال اهل
العلم يخرجون المسح على
العمامة والخطا حتى
يمسحوا على الراس وقال
الشافعي الغرض من ذلك
ما يطحن عليه عمام
المسح وقال ابو حنيفة
مسح ربيع الراس و
مالك مسح جميع
الرأس

[illegible]

قلت قال عامة
اهل العالم المسح على الخفين
جائز بشرطه وفي الحديث
لا يلى على الاكبره الا شتما
بالعير صلبا
وفي الرازي عن علي بن
ان المولاة ليس بملجبة
نقيش مصفوا خسر
مع
سنة

نامن الغائط قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بكونه بر سعد بن ابی وقاص
 بود پس دید که سعد مسح میکند بر دو موزه پس انکار کرد این را پس سعد پس گفت او را سعد پرس ازین
 در چون داخل شوی بروی پس قدم کرد عبد الله بن عمر و فراموش کرد که سوال کند حضرت عمر
 را و قتی که آمد سعد پس گفت ای ایا تو سوال کردی پدر خود را گفت نه پس سوال کرد عبد الله پدر خود را پس
 چون داخل کنی دو پای خود را در دو موزه حالانکه دو پای تو پاک باشند پس هیچ کن پدر و موزه عبد الله
 باشد کسی از ما از خلا جا گفت تری مسح کند اگر چه آمده باشد از خلا جا قال عیسیٰ شل مالت عن جل غسل قد
 غیدنه استائف الوضوء قال نیز خضیه ثعلبی و وضوء و لی غسل و جلیه پرسیده شد مالک از حکم سیمیه
 خود را بعد از آن پوشید و موزه خود را بعد از آن ابتدا کرد و وضوء را گفت مالک بر او پدر و موزه را با وضوء
 پوشید و دو پای خود را از داخل حفظ و الفقهاء التوقیت بیوم و لیلته المقیم و ثلاثه ایام بلیا لهما المسافر و شب
 می انداخته زیاده کرده اند حفاظ حدیث و فقهاء تعیین وقت را در جواز مسح بر موزه یک شب و روز برای المقیم و سه
 روز برای مسافر بر وایت حضرت علی کرم الله وجهه ترجمه گوید ظاهر از لفظ طاهران است که طهر شرعی کما
 است اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح بود بلکه بر وضوء تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پا
 پوششت و موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست و موزه دیگر پوشید مسح صحیح است و این هم
 قائل است و الله اعلم و امام مالک توفیت یک شبانه روز در حق المقیم و سه شبانه روز در حق مسافر و
 نکر و زیرا که مذاهب می کنند که مدت مسح ایست توفیت و تقدیر نیست بلکه او را می رسد که مسح موزه کند تا وقتیکه
 غسل نماند و تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهاء امصار بحديث حضرت علی رضی الله عنه کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یأمرنا ان مسح المقیم یوم و لیلته و المسافر ثلثا اخرجه مسلم انحضرت صلعم میفرمود ما را که مسح کن یک شبانه
 و مسافر سه بار روز و جواب داده اند از جانب امام مالک که خریمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در
 گفته و لو ستر دماه لزا دنا و ذکر و لغوی این جواب را که قول خریمه لو ستر دماه لزا دنا ظنی است از و
 پس جایز نیست ترک یقین یعنی ترک صریح حدیث باین ظن مترجم گوید محل کلام خریمه نیست که توفیت
 بر سبیل موجب نبود بلکه بر سبیل نذب و اختیار فضل امور و حال دلالت میکرد که اگر کسی از حضرت صلعم
 علیه السلام زیاده طلب مینمود البته زیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه محل کلام انحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر نذب زیاده فهم است به نسبت سایر روایات و با سایر روایات مخالفتی ندارد پس یکن که تقدیر

و الله اعلم من اولی العلم
 بخبره بعد من الفضلین
 و ذهب مالک الى انه
 لا تقل یلذ المسح
 له ان یسح الم یلزمه
 الفصل

یکشنبه روز در حق میقیم و سه شنبه روز در حق میافروخت مو که باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بمثلین تقدیر نماز عشاء است
 بثلث شب و تقدیر صدقه لغیر است بمثلین از نماز عید محمد در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و چه بود که توقیت بمثلین
 مختلف از تقدیر است و در حق میقیم و در حق میافروخت بمثلین از اول حدیث است که بعد از این تخفیف حادث میشود و احمد
 در صحیح گفته اند که ابتدا روزه از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب حنفه علی الخفین بیان**
 مسح بر روزه **مالک** عن هشام بن عمر انه دای اباه یحیی علی الخفین قال وکان یزید اذا مسح علی الخفین علی الخفین
 و لا یسبح بطنهما بشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر روزه گفت هشام که عروه زیاده نیست که دو مسح بوزنه کرد
 بر آنکه مسح میکرد و بر پشت پایی مسح میکرد و جانب باین با آنها **مالک** انه سال ابن شهاب عن یحیی علی الخفین کیف
 فاذا دخل ابن شهاب احکامه یدیه تحت الخف و الاخری فوقه فرائس مما مالک سوال کرد ابن شهاب از مسح بر روزه که
 چگونه است آن پس آورد ابن شهاب یکی از دو دست زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بوزنه از آن کشید بر دو
 دست که مترجم گوید در صفت مسح دور وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسلمة است
 حضرت رضی عنی الله عنه که لو کان الدین بالمالی الی غیره ترجیح میداد بر قول عروه را پس اختیار را همان است
 کنایت میکند بهای مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس باخود است
 اتفاق مسلمین بر صحت اقصای مسح بر اعلی دون الاصل **باب اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل** از اول
 اولم یزال چون بگذرد موضع ختنه بر دوازده موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالک**
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه
 و آله یقولون اذا مسح الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوج
 آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمودند چون برسد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را آن کنایه است از او
 پس ذکر مرد و فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر عن ابی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله عن ابی وجب الغسل
 فقالت هل تدرك ما مثلک با ابا سلمة مثل الفیض و یسیر الدیكة تصفر فیخرج
 معها اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل ابو سلمة گفت سوال
 کردم از عائشة رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل گفت ایامیدانی که
 صفت تو چیست ای ابو سلمة مثل تو با من چه چیز مرغی است که می شود و از خرویدن

۲۱
 قلت
 قال الشافعی مسح اعلی
 الخف فرض و مسح اسفله
 سنة قال ابو خنیفة
 لا یسبح الا علی
 قلت
 علی هذا اکثر أهل العلم
 بن شهاب
 مسل علیها و ان لم یزال
 و الختان موضع القطع
 من ذاکر الغلام و نزاة
 الجارية

که باگت میکنند پس می نیز باگت میکنند و آن است که بواسطه در وقت سوال با نفع نبود و محتاج تحقیق این مسئله نه لکن چون مردمان شنیدند که درین مسئله بحث میکنند و می نیز سوال کرد و عاشره گفت چون تجاوز کند موضع خفته مرد و از موضع خفته واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان ابا موسی الاشعری قال فی عاشره زوج

صلی الله علیه و آله فقال لها قد شق علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی امری انی ان اعظم ان استقبلت فقالت ما هو کنت سائل عنک فقلت عند فقال الرجل یصیب اهل ذریه لا یزول فقالت اذا جاء و لم یزل فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسأل عن هذا احد البعد ان ابدا ابو موسی اشعری آمد نزد و یک عاشره پس گفت او را هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف صحابه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسئله که اگر عظیم سیدم یعنی جیاسمیکم از آن کرد و بر روی تو گویم آنرا پس گفت عاشره چیست آن مسئله ای سائل میشدی از آن ماده خود را پس سوال کن و از آن پس گفت ابو موسی مردی رسید بن خود باز اسال میکند و از آنرا میگوید پس گفت عاشره چون تجاوز کرد موضع خفته مرد از موضع خفته زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال کنم از این مسئله میگوید پس ابدا از تو برگرد یعنی مستکین صل شد

نام **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب عن عثمان بن عفان ان محمدا بن لید قال انما سوال نذیر ثابت الاصل من الرجل یصلی علیه ثم یسکس ولا یزول فقال زید یغتسل فقال له یحیی بن ابی بن کعب ان لا یزول الا یغسل فقال له زید ابی بن کعب نه عن ذلك قبل ان یت محمدا بن لید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم مردیکه جماع کند با اهل خویش اسال نماید و از آنرا نخلد پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمدا بن لید ابی بن کعب غسل واجب نمید پس گفت زید هر آینه ابی بن کعب جماع کرد ازین مذاهب پیش از آنکه میرد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا جاء و لختان الختان فقد وجب الغسل میگفت عبد الله بن عمر چون تجاوز کند موضع خفته مرد و از موضع خفته زن واجب شود غسل شتر جماع و تنقیح کردن مجاز و زرع خنان از خنان را بدخل حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد یا فرج بهیمیه اصل این تنقیح است که خنان لفظ مصدر است لا بد اینجا محل خفته مراد داشته اند باز ذکر خنان بر حسب ماده پس جماع قلف باز نیکیه او را خفض نکرده اند بهین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر قصاص است با خروج منی است خفته از آن دخل نیست پس آن کنایت است از حشفه و کسیکه حشفه او قطع باشد قدر حشفه در حق وی حکم حشفه دارد مثل آنچه تحریر نمودیم و مجاز و کنایت از دخل است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون قاعده حشفه مقام انزال منی محبته است که انزال امریت خفی پس سبب اجبای او نصب کرد و در حکم ابران اداره فرمودند یا محی کردن این قضای شهوت را با قضای شهوتیکه در صورت انزال میباشد بر تقدیر عارف لغت می شناسند قبل از بر

لقلت علی هذا
الکذا نزل العلم ان من جامع
امرأة یصیب علیها الحشفة
وجب الغسل
وان لم یزول
الختان موضع القطع
و ذکر العلم و نحوه الجارح

فوق نذر و فرج بهیمة و می یکسان است الله علم مسئلة اگر گوئیم علت قضاء شهوت جماع است بر سیکه لو اطلت کرده باشد
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم وجب للبل غسل غیسل
 و فیکه کسی تخلف شود و در یاد تری اغسل بکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عمر عن ابيه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص و ابن عمر بن الخطاب عن عمر
 بعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر فذكر ان يصير فلم يجد مع الزكبياء فركب حتى اذا جاء الماء
 فغسل بغسل ما رأى من ذلك الا خلاصه حتى اسفر فقال له عمر بن العاص صبحت ومعدنا ثياب فلدع ثوبك بغسل فقال
 عمر بن الخطاب اعجب لك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتھا لكانت
 سنة بل غسل ما رأيت وانفخه عالم اذ يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره كره و مر به عمر بن الخطاب در میان جمعی از
 شتر سواران در حمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای شترت نازل شد و بعض
 طریق نزدیک بعضی آنها یعنی حوضها یا چشمها پس محکم شد عمرو نزدیک شد و بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران
 آب پس سوار شدند تا آنکه رسید آب پس شروع کردند و شستن آنچه دید از اثر آن اختلام تا آنکه بوقت روشن در آمد گشت
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیر است پس بگذارد جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجیب حال تو چه
 بن العاص اگر تو میبای جامه های آبیامه مردم میباید جامه ها و آند اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدم و آب بغسل
 بر آنچه دیدم شتر حرم گوید و تجست که بر موضع شب آب فشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی بخش است و هو الاصح
 مسئله ماخذ اثر حضرت عمرو در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلمه از اختلام سوال کرد و حضرت صلی الله علیه وسلم
 بر و شبیه داده فتوی بوجوب غسل دادند پس این حدیث باقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک اختلام و عادت
 مرفوعه بسیار شایسته منی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که منی شست منی را از جامه حضرت صلی الله علیه وسلم غسل
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از منجج بر می آید مثل بول و منی و این قیاس بالاولی است مسئله اختلام و یافتن بلل
 نهیج کرده اند بخروج منی از طریق معتاد و یا غیر معتاد و نزدیک شایسته بخروج منی از طریق معتاد و با شهوة نزدیک
 و این قولانی اقوی است نزدیک این فقیر زیرا که روایت مقتضیات انزال و نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند
 بر آنکه اگر نیافت بلل اغسل لازم منی آید اگر چه با و در و چوبی و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیة آن غسل را
 معقول نیست پس باقی نماند الا خروج منی بشهوة از طریق معتاد و بلل لغو عام است شامل بول و منی و منی
 و مراد اینجا نیست الا منی زیرا که در کلام عرب بلعظ عام تعبیر میکنند و مراد از ان چیزی خاص باشد دلیل سابق که منی از منی

قلت
 على هذا ان زنا اهل العلم
 على غسل الجنابة بالجماع
 ان غسل الجنابة بالجماع
 لا منى ما يدخل الخشنة
 في الفح او يخرج من الماء الا
 من الرجل والمرأة والمرد بالبل
 ان منى منى بالبل لا يخرج
 عند الا زنا اهل العلم عليه
 السامع منى لا منى منى
 و لا منى منى منى منى
 كان تطهرا و لا الا و اوضح
 ما لم يرفعه شيئا وقال ابو
 حنيفة نجس لكن يطهر
 الثوب من يابس بالفرق

در این فصل مسئله تیز در میان منی و دودی ضرورت است پس صفات تمیز هر یکی بحسب تقریر بیان کردند پس
میشود منی بجمیدن بالذات یا فتن بخروج او با بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بجنبه اگر خشک باشد و در مذمت
و دفع وقت و عضو منیت و رقیق ترست از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از بول مسئله منی آرد
ظاهر است نزدیکی شافی بحدیث شیعین عن عائشه انها كانت تحب الحن عن ثوب رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم نصبت
و نجس است نزدیکی بجنیفه و مالک غیر آنکه الو حنیفه میگوید فرک یا بس کفایت میکند و مالک میگوید بد کفایت نمیکند و غیر
نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در وقت باین ایتها هم دلالت میکند بر نجاست و آحاد
کانت تحب کفایتش نزدیکی غیر تحکمی است از فصل مثل قرص و حجت و حدیث غسل هم زیرا که اکثر طرق این حدیث
مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان منی حمل باید کرد و الله اعلم مسئله لغضج محلی که بقیدین در آن نجاست معلوم
نیست و شبهه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول استحباب آن و الله اعلم مسئله اقل غسل نیست
رفع حدث اگر که موجب غسل شده است یا استحباب چیزی که محتاج است بوجوب غسل مثل صلوٰه یا ادا فی من
چنانکه در وضو گذشت تقیم بدن با سائل آب شعر و بشر همه باید رسانید و خفیان مضمضه و استنشاق و غسل
فرض گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاحمال بالنیات و اما بقیه
ماخذ از لفظ غسل از نظر و فهم و یک عرب نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل از انفق در بی نجس
است که بر بدن باشد و اول غسل از منی و وطوئه فرج و غیر آن و بعد معاطف مانند شکم بغسل و شکم و دلک بدن نظار
قطعه مخلوط بکف فرج و حمل کند بعد غسل چنین مسئله سبب حدیث اگر چه ارم شود و قراة قرآن بحدیث ثری و لا یقرآن
و ایضا فی شیان من القرآن و فی مسنده مقال له شواهد باب اذا نسى المحن فغسله و لم یغسل ان یدک فی الصلوٰه
استأنف و بعد ها اعادة و بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد و حال آنکه غسل نکرده است اگر آن
کرد و انشای صلوٰه از سر نو ابتدا کند و اگر یاد کرد بعد فراغ اذان اعادة نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد و اما
عن یحییٰ بن یحییٰ عن عطاء بن یسار اخبره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکر فی صلوٰه من الصلوٰت ثم اشار الیه
بنیان استکون اذهب ثم رجع و حمل جلدہ اثر الماء رسول الله صلی الله علیه و سلم تمکیر گفت در نمازی از نماز تا بعد
از آن اشاره کرد و بسوی مقتدیان بدست خود که بر جای خود ساکن بشید پس رفت بخانه بعد از آن رجوع کرد
و بر بدن او اثر آب بود و مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن حسن بر سبق حدیث در صلوٰه و منکر کردن صلوٰه
بعد وضو و شیعین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصرح است که بخبر حضرت صلعم

عنه

غسل بود و حضرت آنرا فراموش کرده بودند بجهت بیکریه و آمده و ندانست پس جوی کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و دستینا کردند
مالک عن هشام بن عمر عن ابي عبد الله بن الصلت انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فنظروا اذا
 قد احتلم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احتلمت فما شعرته و صليت ما اغتسلت قال قال
 وغسل ما اراه في ثوبه ونفخ ما لم يده واذن و اقام ثم صلى بعد ارتفاع الخوض متعلنا ان يزيد بن اهلست گفت براهم
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضع است نزدیک نین مشرف پس نظر کرد حضرت عمر پس بناگاه مطلع
 کردی تحمل شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی بنیم خود را تحمل
 شده ام و ندانسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن اهلست پس غسل کرد و شست آنچه دید و بجا
 خود یعنی از منی و آب زود بر آنچه ندیده یعنی بر آنچه که از منی ندیده و اوان گفت و اقامت گفت بعد از آن نماز گذارده و بجا
 شدن گرمی آفتاب با طینان و آب شسته زید بن ابی اسبکه **مالک** عن اسمعيل بن ابي حكيم عن سليمان بن يسار
 ان عمر بن الخطاب عدا الى ارضه بالجحفة فواى في ثوبه احتلما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت
 الناس فاغتسل وغسل ما اراه في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خرد که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت ای منی مبتلا شدم با احتلام از آن زمان که مرا
 مشولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند محمل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پیدا میشود و اگر
 سبب آن زنا و فحشاء و تفرقه منی است یا وجود و فحشاء او عیاد و پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود و از اثر احتلام
 نماز گذارده و بعد از آنکه بر آفتاب باب اذا راهی فی ثوبه احتلما و اید بذكر شیتا راه ما اذا بغسل چون بنید
 در جامه خود اثر احتلام و یاد نماز زید بن اسبکه دیده باشد چه کار کند قال یحیی قال مالک فی رجل وجد فی ثوبه اثر
 احتلام و لا یدری حتی کان و لا یدکر شیتا راه فی منامه قال لیغتسل من اربع نومة نامها فان کان
 قد صلی بعد ذلك النومة فلیعود ما کان صلی بعد ذلك النومة من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا یدری شیتا
 و یحیی لا یحتمل فاما اذا وجد فی ثوبه ماء فعليه الغسل وذلك ان عمر بن الخطاب عا د ما کان صلی لآن
 نومة نامها و لم یعد ما کان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و ندانند که کی
 احتلام و یاد نماز و خیر نمیکند زید آنرا در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بآن خواب
 و باید که عاده کند آنچه گذارده است بعد از آن خواب بسبب آنکه هرگاه می تحمل میشود و در خواب منی بنید چیزی بود که
 در خواب می بنید تحمل میشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بروی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنت
 و علی هذا اهل العلم
 فی الغیب اذا صلی علیها
 البین موضع قریب
 من الدنیا
 قلنت
 و علی هذا اهل العلم

حضرت عمر اعاده کرد و آنچه گذارد و بعد از آن خواب را عاده نکرد و آنچه پیش از خواب گذارد و بود **باب** اذا انات
 المرأة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بیدار زن مانند آنچه می بیند مرد باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب
 عروة بن الزبير ان ام سلمة قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل
 فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلتغتسل فقالت لها عائشة ائتيتك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها
 رسول الله صلى الله عليه وسلم توتيت يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سلمة التماس كرد و نجابت حضرت صلى الله عليه وسلم
 يا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد و آیا غسل بخند پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را آری باید که غسل
 بخند پس گفت ام سلمه آنحضرت عائشه و گفت که من از تو آری می بیند این قسم خواب زن پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم عائشه بخواب
 آلوده با دست راست تو را این کلمه بنویس بر چهره و عای بدو الله علم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در
 والده و ولد یعنی شود و مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است متبعاً و حلال و بهی ندارد و بعد
مالک عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله بن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
 انها قالت جلست ام سلمة امرأة ابي طلحة الانصاري الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان
 لا يستقي من الحنظل على المرأة من غسل اذا هي احتلمت قال نعم اذا انات الماء ام سلمة زن ابو طلحة انصاري
 بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت يا رسول الله هر آنکه خدا استعالی شرم ندارد از سخن راست آیا بر زن غسل است چون
 وی خواب ببید فرمود آری و قتی که ببید آب منی را ترجم گوید از نیندیش معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نه بر دیدن
 خواب و در نیندیش اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر آبیکه باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ماء و تحقیقین بر آنند
 که از آب منی را رانده اند و آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده اند **باب** صفته
 الغسل بحیث وضع باید که غسل **مالک** عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة فدخل صابغاً في الماء
 فيغسل بها اصول شعره ثم يصيب رأسه ثلاث غمرات بيد يده ثم يفيض الماء على جلده كله مرويت آنحضرت
 عائشه رضی الله عنها که آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون غسل میکرد از جنابة شروع میکرد و این کیفیت که می شست و دست
 خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز در می آورد و انگشتان خود را در آب پس داخل می ساخت آنها را در
 بنجای موی خود بعد از آن میرنجت بر سر خود سه غمره بدو دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و هر آن
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فافزع يديه الى عينيه فغسلهما ثم غسل راسه

قلنت
 و علم هذا اهل العلم

ثم مضمض واستنشق ثم غسل وجهه ونفض في عيني ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه ثم غسل
 فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر بن الخطاب غسل ميكروا في جابتة شروع ميكروا في كنفيت كمي رخت بردست راست خود
 آب پس می شست آنرا بازمی شست فرج خود را بعد از آن مضمضه میکرد و دستش را می نمود و بعد از آن می شست بر
 خود را و آب میزد بر هر دو چشم خود را بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن
 شست سر خود را با غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب **مالک** انه بلغه ان عائشة ام المؤمنين
 سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لغضن على راسها ثلاث حقنات من الماء ولتغضت راسها ثلاثا
 سوال کرده شد حضرت عائشة را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست خود پر کرده ریزد بر سر خود سه بار
 آب را باز باید که بر هم کند و با دست موی سر خود را بدو دست خود متراجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
 دست است قبل از احوال آنرا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی کوفته داشته باشد بدو دست
 آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی با دست بعد از آن جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعانت سه بار
 جاری کردن تمام سنت است باقی نماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهت سنت نیست بلکه بابت سنت است ترش کردن
 با دست و نفض نهیب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نقض غضا یعنی باز کردن کیسوار یا فتنه و ریح زنانه ضرورت نیست بلکه
 رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن با نهاده بعضی روایات در شناسی وضو واقع شده است
 و در بعضی روایات عقب غسل هر یکی را در جیب است **باب** اذا اذاب الجنب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحب له الوضوء
 چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل استحباب است او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله
 ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وأغسل ذكرك ثم ذكره حضرت عمر بن الخطاب حضرت صلى الله عليه وسلم
 می رسد و از جنابت در بعضی اوقات شب یعنی در احوال غسل میسر نمیشود و الله علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وضو میکند و بشوید و خود را بعد از آن بخواب **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله
 عليه وآله انها كانت تقول اذا اصاح احدكم المرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغسل فلا ينام حتى يتوضأ وضوءه للصلاة
 حضرت عائشة رضی الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما زن خود یعنی حاح کند بعد از آن خواب رود و پیش از آنکه
 غسل ناید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع ابن عبد الله بن
 كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قلنت
 وهذا قول اكثر اهل
 العلم والوضوء في
 الفصل سنة

۵۵

قلنت
 وعلى هذا اهل العلم

عمر چون میخواست که بپوشد رو و با طعام خورد حالا که با جنابت میبودی شست روی خود را و دوست خود را تا آنجای که میخواست
 بر سر خود بعد از آن میخورد و یا بخواب میرفت مترجم گوید در حدیثی دیگر نیز یکانی را آورد و محمد بن حسن آورده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخواب میرفت حالا که جنب میبود بغیر آنکه دست رساند بآب و ازین حدیث معلوم میشود که امر برای
 استحباب است بر برای وجوب در آن حدیثی که در آنست میکند که اگر تمام وضو میسر نشود هر چه میسر شود بکند با آب یا
 بقرق الجنب بآب نیست بقرق جنب یعنی عرق بخش نیست مالمک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یعرق فی القنق
 وهو جنب یصلی علیه عبد الله بن عمر عرق میکرد و در جابر حالا که جنب میبود باز نمیگفت از آنجا که بآب یا عین الجنب
 عود است و از جنب مساس نکند بوضو و اگر یکی وضو باشد و نه جنب مالمک عن عبد الله بن ابی بکر بن خرم ان
 الکتاب الذی کتبه رسول الله صلی الله علیه و سلم لعمر بن خرم ان لا یس القرآن الا طاهر بود در کتب دیگر آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم آنرا برای عمر بن خرم یعنی تا عمر و بن خرم بر میخواستی اقبال من و الله علم این که در دست نرساند بقرآن که طاهر
 یعنی از جنابت و حدیث مترجم گوید در ترجمه مس محدث معنی اتفاق است بعد از آن اختلاف کرد و در مسابیح
 یا حمل بطلاق یا بر وساده جمعی منع کرده اند نظر بغرض آنکه تمیز در اکرام قرآن است و درین عرض هر چه ضرورت است
 و جمیع جایز نوشته اند نظر بلفظ من آنچه غیر من است حدیث از آن ساکت است و اینهم محتمل است یا بآنچه بخواند
 یقرأ القرآن من ظهر القلید و ان الجنب و الحائض جائز است خواندن قرآن از بر یعنی از روی خود و محدث را بغیر نظر مخصوص
 در حالتی که بغیر وضو باشد از جنب و در حالتی که مالمک عن ابی بن ابی تمیمه السخنی عن محمد بن سید بن ابی
 بن الخطاب کان فی قومه و هم یقرؤن القرآن فذهبوا بحدیثی و هو یقرأ القرآن فقال له یل یا امیر المؤمنین
 انقرا و لست علی وضو فقال عن من اتفاق بعد المسیلة بر و حضرت عمر بن الخطاب در میان قومی را ایشان
 میخواندند قرآن را این وقت حضرت عمر برای حاجت خود بعد از آن باز آمد و از ایشان قرآن را پس گفت او را
 یا امیر المؤمنین یا میخوانی قرآن را نیستی با وضو پس گفت عمر که فتوی داد و ترا با نیکیم یا سبیل که از ابی فتوی داد
 یعنی از شریعت محمدی نیست علیه الصلوة و التسلیات و بعد علم بآب قدر ما غسل بآب در میان
 مقدار آب غسل مالمک عن ابن شهاب عن عمرو بن الزبیر عن عائشة ام المومنین ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من اناء و هو الفرق من الجنابة و روی است از حضرت عائشة
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل میکردند از آوند یکدیگر فرق بود از جهت جنابت فرق بفتح تین آوند است
 که سه صلح را گنجایش کند و آن بحباب صلح مدینه شانزده رطل است مترجم گوید که این بقتیر

له قلت
 علی هذا اهل العلم
 له قلت
 و علی هذا اهل العلم
 له قلت
 و هذه صلی الله علیه
 و سلم کان یغسل بالصلح
 الخمسة فاهله قال اهل
 العلم الفرق فی استواء
 الماء مستحب
 و لا یستحب فکوه
 الفرق و الصلح یغسل به
 معنی القلید یعنی لا یجوز
 ان یغسل به و اقل لا یجوز
 ان یدخل فی کل الف

برای تعیین و تحدید نیست زیرا که ابدان سنی آدم متفاوت اند و حالت تصدازالت و وزن و تری و غیر آن مختلف پس گاهی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبه صاع غل میکردند و گاهی بکثر از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان جعل الله
 علیه و سلم یغسل بالصاع الی خمسة املا و کان یتوضأ بالماء غل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع تا پنج درود
 میکرد یک صاع نزدیکاً الی یزید پنج رطل ثلث رطل است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل
 رطل خواهد بود **باب ماء البحر طهوری آب دریایی شوی پاک کننده است مالمک** عن صفوان ابن سلیع عن سعید
 بن سلمه عن ابی ابراهیم عن النخعیة بن ابی برة و هو عن یحیی بن عبد الله انه اخبره انه سمع ابا هریرة یقول جاء
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اننا نرکب البحر فیمل معنا القلیل من الماء فان توضأنا به
 افتنوصنا من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهور ماؤه **الحکم مقتدا ابو هریره گفت که اگر شخصی**
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آنکه بر آئینه یا سوار میشود بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر
 وضو کنیم بآن تشنه بمانیم پس ای وضو کنیم بآب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است
 و حلال است مرده او تعیین مایه ای را بی تو می توان خورد **باب الحیاض لا تصد بورود السباع و دخول قوا**
المتی لا تخلو عن النجاسة حوضها نجس نمیشود بآب خوردن جانوران درنده و در آمدن پاهای ایشان در آن که خالی نیستند
 از نجاسات **مالمک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن
 حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی ركب فیم عمر بن العاص حتی وردوا حوضا فقال عمر بن العاص لصاحبا
 الحوض یا صاحب الحوض هل تدر حوضک السباع فقال له عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخفنا
 فاننا نرود علی السباع و تودعلینا حضرت عمر بر آید یعنی باراده سفر و رجعی از شتر سواران که در میان آن جمعی
 عمرو بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمرو بن العاص صاحب حوض را
 ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را
 عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خبر ده ما را زیرا که هر آنکه بر آئینه ما وارد حوض می شود می شویم محب
 درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر است معلوم ما با قطع و مانع طهارت نمیشود
 مترجم گوید معلوم است بیقین که حیاض حجاز غدیر کبیر یعنی باشد و نه عشر در عشر
 و نیز معلوم است که حفره و سوراخ حوض نمی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سحابت
 که تغییر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قواست سباع است پس حاصل شد

ما قلت
 و علی اهل العلم فی جواز
 الرضوخ بماء البحر
 ما قلت
 فانما الشافعی الملة الذی
 لا یجسب بوقوع النجاسة
 ما لم یغسل بالقلین
 ما لم یغسل بالماء
 یجوز ان یبلغ الماء
 ثلثین لم یجسب فی
 وقتها یجسب فی
 و سحابة نجاسة
 ما قلت
 ما قدره الخفیة
 بالکلیة الذی
 یجوز ان یجسب منه
 فی العشی

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر غیره احد اوصاف در آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و مذمت با لک آنست که آب کثیر نجاست
غیر غیره احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ما را قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و از اینجه مفهوم شود از لفظ غرض
دون حفره و نامیگزارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث اذا ملخ الماء قلتین لم يحمل خبثا بعبوی گفته است که
نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و در آن روایت گفته است لعلال یجر بجر بختین نامی است گفت این
جرج من دیده ام قلال بجر را یک قله از آن وسعت میکند دو قریه را یا دو قریه بخیر می بالای آن بعد از آن شافعی
کرده است به پنج قریه یا آن او گفته اند پنج قریه یا نصف رطل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است
زیرا که قله گاهی کلان میباشد و گاهی خرد و چنانچه ابن جریج تصریح کرده و از شافعی لازم نیست که نصف قریه اخذ کرده شود
مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت میباشد از این حدیث رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس صحیح افعال همان قبل
اولست و آن شبهه است بذا سب سلف تفویض بمفاسیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم
باز دانستن متحد پذیرد اگر هر چه دون قلتین باشد در حد اوانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلتین باشد چون
زین معتدل الانخفاض بود عرض و جابیه میتوان گفت و جمعی با لک نسبت کرده اند که فرق نداشت آب کثیر و آب

قلیل و این خلاف قول مالک است در موطا قال یحیی و سئل مالک عن رجل حبس جمل من ماء فغسل منه فغسل فدخل صبحه
فیه یعرف حر الماء من برده قال مالک ان لم یکن اصحابا صالبا و ذی فلاحا رمی ذلک بخمس علیه سوال کرده شد مالک
از حکم مردی با نجاست که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را نجاست رسیده است پس داخل شد
آنکشت خود را در آب تا باز شناسد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر نرسیده باشد با نجاستهای او مالک
نمی بینم که این فعل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصحابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقه بد
او رسیده باشد نجس کند بر وی آب می دانی رساله ابن ابی زید و قلیل الماء رجبیه قلیل النجاسته و بعبوی گفته است
تقدیر کرده اند بعضی اصحاب الرأی را کثیر را که وقوع نجاسته غیر موثره نجس نشود با نکه باشد در دره و این تقدیر
که باصله از اصول شرع رجوع نمیکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با نکه باشد غیر غفیم چه یکجه چنانچه شود و کجا آنست
و جنبش نیاید جانب دیگر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه وضعت
و اند علم تحقیق درین مسئله نیست که در میناب حدیث مردی شد یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض خلوات
شده است اذ کان الماء قلتین لم یحمل نجاست و این حدیث مفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه با دون قلتین
حمل نجاست مینماید و دیگر حدیثی که در سیر مضاعفه واروده است ان الماء طهور لا ینجس شیء و آن بعبوم خود دلالت

بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلتین است ایوم حدیث لایبال فی المار الدائم الذی لایحری ثم یغتسل
واین حدیث دلالت میکند باقتضای آنکه مار را که نجس میشود ببول و قنداز غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
بر آنکه حکم مار جاری خلاف حکم مار را که دست پس مالک قول مشهور قائلست بآنکه ما قلیل نجس نمی شود و وقوع نجاست
در وی تا وقتی که متغیر نشود است بجهت عموم ان المار طهر لایحیی شیء و شافعی حدیث قلتین پیش گرفته است بجهت
گفته که حدیث بپیرضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بپیرضاعه مار کثیر بود که وقوع این اشیا را در
متغیر نمی ساخت مگر چه گوید فیه نظر زیرا که هستند لای عموم لفظ است نه بخصوص اقد و اگر گویند این عموم خاص
قلتین مافوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بران دلالت میکند آنست که حکم مادیون قلتین جمیع حکم قلتین است اگر چه
آن مختصرت بکلمه یکی و عدم کراسته آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دوان الاخر و ابوحنیفه مار جاری را
خاصیتی می بیند که بخلافه نجس نجس نمی شود و مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث مار را که بران است که حله نمی بیند
بقریه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو متدبر بحث است بلکه حق آنست که علقه ایاری بی آدم
استحقاق لعن است بسبب تخفیف بالعدل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تخفیف بعد حین اگر فی الحال متغیر نگردد زیرا که چون این
شخص فحشا یا دیگران اقد کنند با و او را بخرید و تغییر و تخفیف و تحقیق نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد
بدلیل حدیث ابی داود لایبولن احدکم فی المار الدائم و لایغتسل فیه من النجاسة و در روایت دیگر من از وضو نیز آمده و حکمت
تکدی بر ما است و او را در معرض نفرت طایع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب بتحقیق مینماید آنست که اینجا دو عده است هر دو
تغیر نجاسته و مخالطه نجاسته پس تغیر او را نجس محذور قطعاً و مخالطه مکروه میباید زیرا که استیسه شده که جز بضرورت نباید
مردکشتن آن آب قلیل اختلاف کثیر و موقوف این صاحب القلیل نجاسته اشهر مکروه و قیل نجس یعنی ما قلیل که مخلوط
باشد بنجاسته مشهور از مذنب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین مفهوم
مخالف قرآن الک با عموم حدیث ان المار طهر استیسه پیدا کرد و الله اعلم **باب** الوضوء مع النساء در بیان جایز
بودن وضو با زنان **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ان كان الرجل النساء في زمان
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليتوضوا جميعاً ابن عمر می گفت که هر آینه بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلوات
علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با مجموع خود در یک صنف وضو میکردند **باب** اذا خلعت الحائض
والجنب بماء هل يجوز الغسل بذلك چون مطلق شود زن حائض یا جنب با آب وضو کرد یا غسل نمود آیا جایز است
مرد را غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول لا بأس

۵۹

قلت
و علیه اکثر أهل
العلم

[illegible]

بان یغسل بفضل المرأة ما لم یکن حائضاً وجباً علیہ **مسند بن عمر** سئلت سبیح بان نیت از آنکه غسل کند بآب پس ماندن
 مادام که نباشد این زن حائض یا باجنبات مترجم گوید جمعی از علما مثل احمد و سبکی قائل اند بآنکه کرده است وضو
 کردن بآب پس مانده زن و عبد الله بن عمر بآن رفته است که منی است وضو کردن بآب پس مانده از وضو زن
 حائض یا جنبات نه زن محدثه و تعقب کرده اند حفاظ حدیث نیز و مذمت بحدیث حسن ترمذی و نسائی که میگویند
 میگوید جنب شدم من و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم از جفنه یعنی سیاه کلان و باقی ماند جفنه
 بقیه از آب پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کنند از آن جفنه گفتیم هر آینه من غسل کرده ام از این جفنه
 پس غسل کرد آنحضرت صلعم و فرمود هر آینه آب بروی جنبات نباشد و الله اعلم **باب** سؤر الهوة طاهر
 پس خورده گریه پاک است **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الاذنی عن حمید بن عتیبة بن
 فودة عن حاله ما کتبه بنت کعب بن مالک و كانت تحت ابن ابی قتادة انما اخبارها ان ابا قتادة دخل
 فسکبت له وضوء فحالت هرة لتشر بمنه فاصغى لها الا اناء حتى شربت قالت کبشة فرأى انظر اليه فحالا
 القبحان یا ابنة اخي قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما الیسیت یخس انما هی
 الطوائفین علیکم او الطوافات بود کبشة زن پس ابوققاده وی خبر داد که ابوققاده داخل شد بر کبشة پس رخیت کبشة
 برای او آب وضو آورد منی پس آمد گریه تا بنوشد از آن آب پس کبر ساخت ابوققاده برای گریه آوردن تا آنکه
 بنوشید گفت کبشة پس دید مرا ابوققاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشة
 پس گفت آری تعجب میکنم پس گفت ابوققاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه گریه نیست بجنب
 هر آینه وی از دو کور طواف کنندگان است بر شما یا از اناث طواف کنندگان است یعنی اگر گریه بر نیست طواف
 داخل است و اگر ماده است در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی را دو جا و هم واقع شده یکی آنکه در روا
 یحیی بن یحیی حمیده بکسریم و فتح حامی محفوظ است و صواب آنست که اکثر رواة موطا ذکر کرده اند حمیده
 بتصغیر و نیم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فروه گفته و آن و هم است صواب آنست که ابو مصعب
 اکثر رواة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعه الله علم خطابی گفته است کلمه نهان من الطوائفین علیکم او الطوافات و دو
 یکی آنکه مراد از طوائفین و طوافات غلامان و کنیزکان باشند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میرند دیگر آنکه مراد
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بر تقدیر تشبیه است گریه بآب و میان در طهارة سؤر
 قال مالک لا باس بها الا ان تری فی فمها نجاسة گفت مالک سبیح بان نیت پس خورده گریه را اگر بینی

وقال يحيى بن يحيى
ثاني عبيدة بن
قراذ وهو من الرضا
وقاله سائر رواة
الموطأ بن عبيد بن
يافعة قال أكثر أهل
العلم سوادهم ظاهر
الأب حيفة قال
مكرهة وفي قولها
من الطوائف عليكم
الطوائف على قول أبي
حيفة أن المدة
أن كان حالها يقضي
أن يكون سوادها نجسا
لأنها طائف وتدخل
في المضائق والتجسس
عن صاحبها والرجوع
وعلى هذا يكون سواد
سائر السباع نجسا
وعلى قول الشافعي
على نماها هو أن تنفق
عليها لأنها بمنزلة
الإنسان والنجس هو
منزلة النجاسة

قال بركاته
العالم قال الشافعي
اذا شرب ماء
من ماء كلب
سبعا غسل
بالتراب
الذي عليه
فارقوه
اللعن
كانت
الكلاب
تلقط
فيها خلاف

در دمان او بخاستی مترجم گوید شافعی بخیر از فقهتای محدثین حمل کرده اند بر گریه نوزد و روباه و خرار زیر کلب که گز
حرام است و درین او و پنجه او نجس است پس چون این را در گریه اثری پیدا نشد حکم سائر سباع و چهار نیز همان
باشد بخلاف سگ که نجاست آن غلط است پس محمول نباشد بر گریه و ابوحنیفه تخصیص کرده است طهارت سوز
بگریه و کلمه اینها من الطوائفین علیکم اوالطوافات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است بجمع در حفظ
از سوز هر دو آن معنی در سائر سباع یافته نمی شود باجماع نزدیک جمیع علما را این حکم مخصوص است بصوتیکه
نجاست بر دهن گریه ظاهر نباشد اگر نجاست بر دهن گریه ظاهر دیده شود نجس است **باب ستر الكلب**
نجس بغسل منه الا ناء سبعا پس خورده گشت پاک است شسته شود از وی آوند را هفت بار مالک

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناء
احدكم فليغسل سبعة مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگ آوند کسی از شما بایک
بشود یا نرا هفت بار مترجم گوید شافعی شیخین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را و در آن روایتی
است این کلمه اولهین و او آخرین بالترا بختمین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد
بخاک لیتی بعد آلوده کردن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهای محدثین اگر سگ لعن کند در
آوندی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن
مکدر بخاک کرده و شافعی حمل کرده است خوک را بر سگ جمهو حمل نکرده اند زیرا که عرب نجاسات داشتند
با کلاب پس شرح بهفت بار شستن فرمود از لعاب آن تا مانع باشد ایشا از نزدیکی کلاب این معنی
در خوک یافته نمی شود و الله اعلم مسئله متفق کرده و لعن را بجلالات چیزهای از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق
یا عضوی از اعضا زیر اگر هم کلب طیب اعضا را و است پس حال اعضا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد
و معنی و لعن رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند است بول نجس از وی **باب کیف يغسل دم الحیض چگونه**
شسته شود خون حیض **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء

بنت ابی بکر الصديق انها قالت سألت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ادایت احدنا
اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة كيف تنضج فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوب احدكم من
الحيضة فلتقرصه ثم لتغسله بالماء فلتصل فيه اسماء بنت ابی بکر گفت سوال کرد زنی از آنحضرت صلعم پس گفت ایادیک
یکی از شما و تنیکه برسد جامه او را خون از حیض چگونه کار کند پس گفت آنحضرت صلعم چون برسد جامه

خفیه که در کسالت نجاست
ولا تغیر و کسالت نجاست
مع قلت
قال یحیی عن هشام بن
عروة عن ابی عن فاطمة
وهو هم والصلوب
اسقاط لفظ عن ابی
القاسم هو ان یغسل
على موضع التماسه
بیل صبر و یغسله فخر
جبل و یکم من
اللعن و المار بالظن هو
الفعل و یغسل لیل علی
ان اللعنة فی غسل
نجاسة فی غسل
لیس بشیء فی الکلب
الدریة فی فی النجاسة
عن ابی بکر الصديق
او شارة بالقوس و
الظن لان من
ذهب ان یغسل
عنه و فی فی النجاسة
ان یغسل علی
الظن و قالها
و اما فان فی النجاسة
لان غالب الظن
یحصل عندها

له قلت

قال في هذا الصواب

الارض والارض من

النجاسة المائية فصب

عليها الماء حتى يغلبها

طهرتها وانما في ظاهر

ذلك ان يكون فيها قشر

ولكنها لا تظفر في

بين يديها ولا في

٩٢

على الماء ويغلب

الفصل في نجاسة

الطعام بصب الماء حتى

كسي از شما خون چینی ناید که بدو انگشت بکشد و بدو مالک آنرا بعد از آن آب زرد بروی بعد از آن نماز گذارد و در اینجا ترجمه گوید
چینی بن یحیی را درین حدیث و هم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروة عن ابریه عن فاطمة و صواب استقاط لفظ
ابریه است چنانچه بعد بن مسلم و غیر وی اکثر رواة موافق فکر ده اند و الله اعلم بایده دانست قرص و لفتحه اینجاست
معاجمه در وضع عین نجاست پس چون عین نجاست نائل شد جامه طاهر گشت و سبب بایشستن شرط نیست نزدیک بود
و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیة مثل دشت و بول و غدره مسئله اگر نجاست عین باشد واجب از آن عین او طعام
و هر چه میسر شود از آن سائر اوصاف از لون و ریج و همین است معنی قرص و لفتحه و لازم نیست سهوا صابون نماید آن
و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس ریختن آب بروی و اجتناب در زوال آن کفایت میکند **باب** نظهر الماء

من البول بصيب من الماء بول چون برسد بر زمین پاک میشود بر ریختن یک لور آب **مالك** عن یحیی بن سعید
ان قال دخل اعرابي المسجد فكشف عن فرجه ليلبول فصاح الناس بحق علا الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه
اتركه فتركوه فقال ثم اهر رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلبول من ماء فصب ذلك المكان وادع اعرابي المسجد
ان خود را از فرج خود تا بول کند پس آواز دادند و او را مردان تا آنکه بلند شد آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگذار
او را پس بگذارند پس بول کرد و بعد از آن امر فرمود آنحضرت صلعم تا بوردن دو لور آب پس ریخته شد بر آن مکان ترجمه گوید
او را برای آن بگذارند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و مواضع بیار از مسجد بخسب بکشند و از اینجا معلوم شد که اگر بول نجس
بر زمین برسد تغییر آن بر ریختن آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یک لور بول یک ششیم بعد از آن احتیاج
نقل تراب یا بر آوردن غساله بطرفی خارج ضرورت نیست و از ابو قتاد و ابو حنيفة نقل کرده اند که زمین پاک میشود و نجاست
و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تغییر هر دو صفت میتواند شد و این حدیث مرسل است بخاری و ترمذی آنرا اصل
از طریق یحیی بن سعید بن جبیر السبب عن ابی هريرة **باب** يطهر الثوب من بول الصبي الذي يطعم بالنفخ

پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز طعام نخورده است **مالك** عن هشام بن عروة عن ابریه عن عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت اتي رسول الله صلى الله عليه وسلم بصبي فقال علي ثوبه فدا رسول الله
صلى الله عليه وسلم بلاء فاتبعه اياه آورده شد پیش آنحضرت صلعم طفلی را پس بول کرد و بر جامه آنحضرت صلعم پس طفلی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب پس تابع بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **مالك** عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ام قيس بنت محصن انها اتت بابل لها صغير لم يأكل
الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال علي ثوبه فدا رسول الله

و فی نظر فلان اما تیفرغ علیه لغوی گفته که بخیریت در نجاست خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن تنگ گردد
 و فی نظر زیرا که اکثر آنچه متعلق میشود بشی در مکان قبدر نجاست رطبت است و آن معلوم است از عاده بقطع آنچه
 چیزی که وجود آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تاویل بعید یابد مسئله طین الشارع بطهری باشد
 نوعی از ترشح است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند هر معفو عنه اولاً باس به مکن عدول
 کردند از مقتضای مقام پسند و تطهیر چیزی که مطهر نجاست نمیتواند شد پس انشته شد که معفو عنه است این
 ابلغ است از اول باب سبب نزول الیم در بیان سبب نازل شدن تیمم مالک عن عبد الله
 بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض
 اسفاده حتی اذ کنا بالبیداء و بذات الجیش انقطع عقد لی فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علی التماسه و اقام الناس معه و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق فقال
 الا ترى ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلی الله علیه وسلم و بالناس و لیسوا علی ماء و لیس
 معهم ماء قالت عائشة فجاء ابوبکر و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اضع راسه علی فخذی قد انقطع
 حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم و الناس و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء قالت عائشة فعاثنی
 ابوبکر و جعل یطعن بیده فی خاصی فی فلا یبغضنی من الخیر الا مکان راس رسول الله صلی الله علیه
 علی فخذی فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبر علی غیر ماء فانزل الله تعالی آیه الیم فقال
 اسید بن الحضیر و ما هی باول برکتکم یا الی ابی بکر قالت فجعنا البعید الذی کنت علیه فوجدنا العقد
 گفت عائشه در مسلمانان که بیرون آمدیم همراه آنحضرت صلعم و بعض نفر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیتیم تا و تکیه
 رسیدیم جادیه که بنده نام دارد یا بادیه که ذات الجیش نام دارد بکست گلو بندگی از آن من پس رنگ کرد
 آنحضرت صلعم برای جتن آن و در رنگ کرد و مردمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بنودند فرود آمده
 بر آب و بنود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابوبکر صدیق پس گفتند ای امنی یعنی خیر می که
 به عمل آورد عائشه در رنگ کنانید آنحضرت را و مردمان را و نیتند فرود آمده بر آب و نیت همراه ایشان
 آب گفت عائشه پس آمد ابوبکر صدیق حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباده بود و مبارک خود را
 بر آن من بخواب فته پس گفت ابوبکر صدیق بند کرد می آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و مردمان را
 و نیتند فرود آمده بر آب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس عتاب کرد مرا ابوبکر و شرم نمود

میخوانید دست خود را در تهنگها من پس منع نمیکردم از جفیدن مگر بودن سر مبارک حضرت صلعم بران من حضرت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتیکه صبح کرد و بر عیزاب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم را پس گفت ای سید بن حنیف
 اینجا و در اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی از شما پیشه دو مسلمانان بر کاش ظاهر شده آمده است پس بر خیزانید
 استری را که من سوار بودم بران پس یا تیمم گفتم بند را زیر آن شتر باب صفة التیمم باب در بیان کیفیت تیمم حال
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان تیمم الی المرفقین تیمم میکرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید
 و کفین را کف نمیکرد و قال یحیی و مثل مالک کیف التیمم و این بیلگه به فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة لیدیه و
 الی المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباش تیمم تا کجا رسانید و شود آنرا پس گفت باید که بزند
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یکضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج تسبیح کند و در
 تیمم اختلاف کرده اند چه در گفته اند تیمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و
 گفته اند که تیمم یکضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و تسبیح
 کرده است احمد و یحیی و سدید بن عمار بن ماسر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را فرمود آنرا میکنی که انضرب بکفیه لاری
 ثم مسح بها وجهه و کفیه خیر این نیست که کفایت میکند تر این کار پس زرد و کف خود زمین را بعد از آن مسح کرد پس
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فضل ابن عمر و
 سنت است و تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقل تیمم است چنانکه لفظ یکضرب بان ارشاد میکند پس چنان
 اصل وضو یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین وضو مستثنی است
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یکضربه و مسح تا و بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه
 جمیع اختیار کرده اند که اگر یکضربه تیمم کند کفین را بر روی ببالد و اصلاح را بر دو دست تا به تراپ متعلق تیمم واقع نشود
 محکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله علم باب اذا لم يجد الماء فی المحض تیمم و صلی چون نیابد آب در وطن
 تیمم کند و نماز گذارد و مالک عن نافع ان اقل هو و عبد الله بن عمر من الجوف حتی اذا کان بالمرید نزل عبد الله فتمیم
 صحیدا طیباً خسیحاً بوجه و یدیه الی المرفقین و یدیه با و نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد
 تا وقتیکه رسیدند به یعنی جای شستن شتران فرود آمد عبد الله از دایره خود پس قصد کرد زمین پاک را پس مسح
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و مستحکم گوید این اثر دلالت میکند که سفر شرط صحت تیمم
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تیمم کند بسبب بعد از شهر مثلاً اگر چه بعد یک میل نباشد و همین مستند است که
 تیمم

قل
 و علیه السلام
 ابو حنیفه قال لا تیمم
 ضربتان ضربتین
 وضو و تسبیح الی
 المرفقین
 قل
 و علیه السلام
 یحیی بن عمار بن ماسر
 قال لخص الی المرفقین
 ۴۵
 و کفین

قلت وعلیه اکثر
 اهل العلم من صلی التیمم
 لعدم الماء في السفر والرض
 ثم قال على استعمال الماء
 فلا يعيد الصلوة سواء كان
 جنباً او وجلاً سواء كان
 الوقت باقياً او فاتاً لكن
 لا يجب للرجل ان يمسح
 التيمم باليدين
 والوقت ان يمسح التيمم
 باليدين

قلت
 قال الشافعي اذا تيمم
 فانه يصليها بانك
 التيمم النوافل
 انفسها من الصلوات
 تيممها قال ابو حنيفة
 بكيفية تيممه ذلك
 ما لم يجزئ او قيل
 على الماء

مختصر ابن الحاجب كذا كذا المحاضر في شرح فوات الوقت على المشهور ولا يعيد التيمم كذا من تندرست كذا من سدا زقوت
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده كنند و توكليت از اقوال شافعي في المنهاج يعيد التيمم لغرض المار قال الحلبي وعلى المختار
 الثاني لا يعيد التيمم اذا وجد الماء لا يعيد الصلوة التي صلها بالتيمم كذا من سدا زقوت كذا من سدا زقوت
 نماز را كه گذارده است به تيمم مالك عن عبد الرحمن بن حمران عن رجل عن سفيان بن عيينه عن رجل عن سفيان بن عيينه عن رجل
 الجنب تيمم ثم يدرك الماء فقال سعيد اذا درك الماء فعلى العسل لما يستقبل مردى سوال كرد سعيد بن المسيب
 از حكم شخصي با جنازة تيمم ميكنند با زمي يا دباب و پس گفت سعيد چون بيا دباب ابروي غسل لازم است براي خيريك پيش
 مي آيد يعني نماز اينده نماز گذشته مترجم گويد در صورتيكه در انشاي نماز آب يافت اختلاف کرده اند مالك شافعي گفته نماز خود را
 تمام كنند و براي نماز اينده وضو كنند و ابو حنيفة گفت كه نماز را قطع كنند وضو نمايد و از سر نو نماز گذارد و اين هم مجتهد است
باب تيمم لكل صلوة تيمم كذا من سدا زقوت مالك عن رجل تيمم لصلوة حضرت شجره حضرت صلوة استحس
 التيمم لها ام يكفي تيمم ذلك فقال بل تيمم لكل صلوة لان عليه ان يبتغي الماء لكل صلوة فسن ابتغي الماء فلم يجد
 فانه تيمم برسيده شد مالك حك شخصيكه تيمم كرد براي نمازيكه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز ديگر را تيمم كنند يا كفایت كنند اوها
 تيمم او پس گفت مالك بلكه تيمم كنند براي هر نماز را كه واجب بروي جفت آب براي هر نماز پس هر كه حجت آب پس نيافت آن را
 بر آينه او تيمم كنند مترجم گويد اختلاف کرده اند در بين اب شافعي گفت چون تيمم كرد و براي نماز فرض پس بر آينه بگذارد و آن نماز را
 بان تيمم بگذارد بان تيمم نوافل او تيمم كنند براي نماز ديگر از فرض تيمم كند و ابو حنيفة گفت كفایت ميكنند او را همان تيمم تيمميكه
 محدث شده يا قادر شد بر آب **باب** من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها لسيك تيمم كذا من سدا زقوت مالك
 او در انشاي نماز است بايد كه قطع نمكند نماز را قال الحلبي قال مالك في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام تكبر ودخل في الصلوة فظلم
 عليه انسان معه ماء قال لا يقطع صلوة بل يتمها بالتيمم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوات قال الحلبي وقال مالك
 قام الى الصلوة فلم يجد ماء فعلى ما امره الله به من التيمم فقد اطاع الله عز وجل وليس الذي وجد الماء باطلهم منه ولا
 انه صلوة لانها امر اجمع فكل عمل بما امره الله عز وجل بدوانا العمل بما امره الله به من الوضوء لمن وجد الماء والتيمم
 لم يلج الجبل الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالك در حق شخصيكه تيمم كرد و وقتيكه نيافت آب پس برخاست و بگي گفت
 و داخل شد و نماز پس در انشاي نماز حاضر شد بروي آوي كه باوي آب است حكم كرد مالك كه قطع كنند نماز خود را بلكه تمام كنند از آيه تيمم
 وضو كنند براي خيريكه پيش مي آيد نماز را و گفت مالك سيكه برخاست بار آورده نماز پس نيافت آب پس عمل كرد و بخيريكه امر كرد و او را
 خدا بخالي بان تيمم كرد پس روان بر واري كرد و خداي عز وجل او را نيت سيكه يافت آب باكثر از ودي و نه نماز از ودي از ودي
 صلوة

زقوت

قلت قال الشافعي اذا
 وجد التيمم الماء
 فخلال الصلوة
 تيمم وقال ابو حنيفة
 يقطعها بالوضوء

عن ذلك فقد ذكر الكلام وجهها
ان المولى

صلى الله عليه وسلم انهم لم يلقوه قط في الدنيا، وراى خويص كاهى طهرى بين يديه، وبكيسه مائة باذن ربه، وحي كند وآن همه حقيق

كانت عايشة تنظر
النساء ان ينظرن
ليلا في الحصى فتقول
ايه من كين يكون
الكله والانا
انهم ان ينظرون
الى القدر فينظرون
صلى الله عليه وسلم
كانت عايشة
تروى عنهم

كانت عايشة تنظر
النساء ان ينظرن
ليلا في الحصى فتقول
ايه من كين يكون
الكله والانا
انهم ان ينظرون
الى القدر فينظرون
صلى الله عليه وسلم
كانت عايشة
تروى عنهم

كانت عائشة تنظر
للسماعين يقولون
ليلا في الجحيم تنظر
اياه فيكون الصخرة
والكلدة والناف
انهم كانوا ينظرون
الى القنطرة فيضيئون
صوتها العشاءان
كانت تضيئ
من بيتها

فصل فی غایب غایب
تخصیص و قال ابو حنیفه
لا یجوز فی النساء فی قولن
کاملاً و هی من اطفال
الاولاد

تا آنکه حاصل شود و او را غن غایب و دم منقطع شد و باز عود بخود کرد و از آن وقت حکم طهر کرده میشود و چنانکه مرصع از من
انتقال میکند بصفتی تدبیراً و بنای وجوب صوم نیست الا بر غن غالب بر توفیق صوم که حاصل شده است و الله اعلم بحکم و عباد الله
که عیب از آنجهت که در کثرت اختلاف میگردند و خبری که لازم نبود بر ایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخصیص طهر میکرد و فیکه براسی
برخیزند و تشریح گوید فیه نظر زیرا که تخصیص طهر در شب با اتفاق لازم است تا عشا را در وقت خود ادا نمایند اگر در وقت آن طهر مقیم
معلوم کنند بلکه وجوب آنست که در میان شب یا بعد از غروب طهر در شب بلکه آخر شب قدریکه وسعت غسل و نماز داشته باشد
نیز کفایت میکند و این از لغز خوف اللیل بر ظاهر است یا آنکه منظور در تخصیص حال رنگ بود تا اگر زردی یا کدورت باشد حکم
طهری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانغای صفره و کدورت است نه تخصیص و تحسین یعنی در حدیث حضرت عائشه مصرح
واقع شده و اخرج الدارمی عن عمره قالت کانت عائشه تنهی الناس لیل فی الحجین و تقول ان قد یکون البصره و الکدره
یا آنکه قصار نماز عشا در بیضورت نزد وی لازم نبود از نجس عیب نموده و هو قول سعید بن جبیر البخل فذهب ابو حنیفه
آنست که قصار نماز عشا بر وی لازم است اگر در آخر وقت طاهر شد و نزدیک شافعی قصای مغرب و عشا هر دو واجب و الله اعلم
باب بیاتری الحامل حیض خونیکه حامل می بیند در حکم حیض است ما لک ان بلغه ان عائشه زوجة النبی صلی الله علیه
قالت فی المرأة الحامل تری الدم انقطاع الصلوة غیر سید ما لک ان حضرت عائشه فرموده باین حامل کمی بیند خون را
بگذارد نماز یعنی بازماند نماز ما لک ان سال ابن شهاب عن المرأة الحامل تری الدم قال کف عن الصلوة ما لک سوال کرد
ابن شهاب را از حال فی حامل کمی بیند خون را گفت بازماند نماز قال ما لک و ذلك لا یرو عننا ما لک همین است
حکم مسلم و تقرر نزد یکا یعنی نزد یکا بل مدینه تشریح گوید نزد یکا بوحیفه آنچه حامل می بیند و تحاضه است منع نمیکند نماز را
و نه روزه را زیرا که در شرح حیض علامت بر او رجوع مقرر کرده اند و آن مقتضی تنافی است میان حیض و حمل و جواب
میگوید تنافی مسلم است اما تنافی دو قسم میباشد تنافی غالباً و تنافی دائماً و اینجا تنافی غالباً متحقق است و آن علامت آن
کفایت میکند باب الاستحاضة فی الصلوة و تقصیر و تنقض کل صلوۃ مستحاضه نماز گذارد و روزه دارد و وضو کند بجا
هر نماز ما لک عن زاهر عن میمان بن سيار عن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه ان اوعده کانت تهرق
الدماء فی عهد رسول الله صلی الله علیه فاستفتت لها ام سلمة رسول الله صلی الله علیه فقال لنظری الى عد اللیالی و الا یامع
کانت تحییض من الشهر قبل ان یصیبها الذی صابها فلتترك الصلوة قدر ذلک من الشهر فاذا اختلفت
فلتغسل ثم لتستغسل بثوب ثم لتصل رتی خون روان کرده میشد از وی در عهد رسول الله صلی الله علیه
و سلم پس طلب فتوی نمود و براسی و سکه ام سلمه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ بنید شمار آن شبها و روزها کہ حیض میشود در آن از هر ماهی پیش از آنکہ برسد و از آنچہ رسید
یعنی پیش از آنکہ مستحاضه شود پس باید کہ ترک کند نماز را قدری همان مدت از ماه و چون پس گذران مدت را پس
کو غسل کند بعد از آن بر فرج خود بندد یا در پیرا بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن عائشہ رضی اللہ عنہا
النبی صلی اللہ علیہ وسلم انھا قالت قالت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول اللہ الخ لا اظہر انا فادع الصلوة فنادی
لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ذلک عرق و لیس بالحيضة فاذا قبلت الحيضة فانزعی الصلوة فاذا ذہب
قد رها فاغسل الدم عنک و صلی گفت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول اللہ ہر آئینہ من پاک غیشوم پس آبا ترک کنم
نماز پس فرمود و را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز این نیست کہ این روان شدن خون رگیت و نیست حیض پس
چون پیش آمد حیض یعنی مدتیکہ پیش از آن حیض پیشد ترک کن نماز را پس قنیکہ بگذرد و قنوة حیض پس بشوی بخون
از خویش و نماز کن خطابی گفته است کہ معنی عرق آنست کہ حلتی است حاصل شدہ از شکافند شدن و گہا و نیست حیض
مترجم گوید تحقیق آنست کہ استحاضہ و حیض ہر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناست و بر طریقہ خدا
برای بندگان خود جلت ساخته است استحاضہ خلاف عادت است حاصل شدہ از زنان بر طوبت و فساد او عیم پس
گنایت کردہ شد از فساد او و غیر تبصیر عروق **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن زینب بنت ابی سلمہ
انھا ذات زینب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن عوف و كانت تستحاض و كانت تغتسل و تقبل
زینب بنظر ابی سلمہ گفت من دیدم زینب بنت جحش را کہ بود در نخلج عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضہ بود پس غسل کرد
و نماز میگذازد و مترجم گوید قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته کہ ذکر زینب درین حدیث دہم است و زینب بنت
جحش بیچاگاہ در نخلج عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکہ در نخلج عبد الرحمن بود ام حبیبہ بنت جحش خواہر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کردہ شد حمہ بنت جحش مستحاض شدہ بود در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بعض گفته
کہ ام حبیبہ و حمہ ہر دو بر جنس مستحاضہ مبتلا شدہ بودند و اللہ اعلم **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ انہ قال
لیس علی المستحاضة الا ان یغتسل غسلًا واحدًا ثم توضع بعد ذلک کل صلوۃ فان غلبها الدم استقضت
غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند برای ہر نماز **مالک** عن سفيان مولى ابی بکر ان القعقاع بن حکیم و
زيد بن اسلم و اسلاہ الى سعید بن المسيب يسالہ کیف تغتسل المستحاضة فقال تغتسل
المستحاضة من طهر الى طهر و توضع کل صلوۃ فان غلبها الدم استقضت
قعقاع و زید بن اسلم ہر دو فرستادند سفيان السجی سعید بن المسيب تا سوال کنند و را چگونہ

العارة ١٤
لما مر الى
وان لم يكن
يقول المميز
لما مر الى المميز

اے قلیت اللہ من
 تشریفات الصفا
 ان تجلسوا
 کما شئتم
 عندهم عن عمر
 سیدکم

پند پذیرند گانه یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد ندارد والا این حدیث را روایت نمی کردم
 تا کسی انکار حدیث نکند مسئله واجب بنی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر جالین و نفسا پس اگر کافر یا مسلمان شد
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحاب و تابعین و علم جابر بر مسلمان
 او را تحلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابو بکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول نشد و الله علم حدیث الاسلام بحقیقت قبله
 است مرتد را و اگر صبی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه هوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 بدر باشد یا جدد یا وصی امر کردن اطهار این بهفت سالگی برسد نماز و تعلیم آن و چون بدو سالگی رسید زدن
 بر ترک آن حدیث ابی داود و ترمذی مروی الصبی لصلوة او ابلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**
 نزول جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه وسلم **باب** در بیان فرود آمدن جبریل علیه السلام
 و معین ساختن اوقات نماز را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز
 اخبر الصلوة یوما فدخل علیه عروة بن الزبیر فاخبره ان المغيرة بن شعبه اخبر الصلوة یوما وهو بالکوفة قد
 علیه ابو مسعود الانصاری فقال ما هذا یا مغيرة الیس قد علمت ان جبریل نزل فی صلی فی صلی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فی صلی فی صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فی صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فی صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم قال هذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اعلم ما حدث به یا عروة و ان جبریل هو الذي اقام رسول الله
 صلی الله علیه وسلم وقت الصلوة قال عروة کذا کان بشیر بن ابی مسعود الانصاری یحدث عن ابیه ان
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت حدیث ای مغیره ایامند
 که جبریل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبریل بعد از آن
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول
 صلی الله علیه وسلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد تا یعنی هر پنج وقت نماز اوقتی معین نموده پس گفت عمر
 بن عبد العزیز تا مل کن چه چیز را خبر میدی ای عروة یا جبریل همون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نموده اند

ما قلت
 هذا حديث مختصر
 عن ابن عباس
 ١٤
 و جابر و غیره
 و به نحوه الاقتصار
 علی تأخیر العصر

قلت منقولة
الى غسق الليل ان
الصلوة ممتدة
حكمها من اللؤلؤة
الى الغسق اذ ليس
فيها بين ذلك وقت
اجنبي

وهمان متوجه بشود انکار بر تاخیر عصر و چون مقصود عوده تذکیر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد و بجای شهرت آن در حق
باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوة الحسن و هي اوائل اوقاتها باب در بیان اوقاتی که مستحب است
در آن او ای نماز را بجا نهد و آن اوائلی اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق
اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و قد ورد في غرضه بر پا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب استحب
و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند
مترجم گوید معنی الی غسق اللیل آنست که از وقت میل آفتاب از غیر ذرغنا هیچ وقت خالی نیست پس نماز حکما مستحب است
از دلوک تا غسق و مراد از قرآن الفجر سوره طویله خواندن است در نماز فجر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
يقول دلوك الشمس فيها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب
مالک عن داود بن الحصين قال اخبرني عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس اذ افاء الفجر و غسق الليل
اجتماع الليل و ظلمته عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که باز گردد سایه غسق لیل بهم آمدن است
با ظلمت خود **مالک** عن نافع مولى عبد الله بن عمر ان صاحب الخطاب كتب الى الحكماء ان اقيم امركم عند الصلوة
فمن حفظها و حافظ عليها حافظ دينه و من ضيعها فهو لما سواها اضيع فكتب ان صلوا الظن ان اذ كان الفجر
ذاعا الى ان يكون ظل احدكم مثله و العصر و الشمس و تقع بيضاء نقية قد ما يسير الراكب فريحين او ثلثة قبل
الشمس المغرب اذا غربت الشمس في العشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت
عينه فمن نام فلا نامت عينه و الصبح و الفجر با دية مشتبكة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که هر آنکه
هم ترین کارهای شما نزدیک من نماز است پس هر که نگذاشت نماز را و محافظه کرد بر روی نگذاشت من خود او را هر ضایع کرد
نماز را پس می خیزد اگر غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارید نماز را و قتی که باشد سایه قدر یکدست یعنی
سایه آدمی قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارید نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سفید و غلبه
آنقدر که سیر کند شتر سوار و دو فرسخ یا سه فرسخ پیش از غروب آفتاب بگذارید نماز مغرب را چون غروب کند آفتاب بگذارید نماز عشاء را
و قتی که غایب شود شفق تا بیوم حصه شب پس هر که بخوابد و یعنی پیش از نماز عشاء پس آرام مباد چشم او را پس هر که بخوابد و
آرام مباد چشم او را پس هر که بخوابد و پیش از عشاء آرام مباد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حال آنکه ستارها ظاهر باشند در هم پیچیده
قال مالک الشفق الحمره التي في المغرب فاذا ذهب الحمره فقد وجبت صلوة العشاء و خرجت من وقت المغرب گفت
مالک مراد از شفق خمریت که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی لازم شد نماز عشاء و برآمدی از وقت مغرب **مالک**

عن محمد بن سہیل عن ابیہ ان عمر بن الخطاب کتب الی ابیہ عن سہیل ان صلی اللہ علیہ وسلم اذا رآه الشمس
العصر والشمس بیضا نقیۃ قبل ان تدخل اصفرۃ والظہر اذا غربت الشمس واخر العشاء ما لم تنق وصلی الصبح الموعود
بأدق مشبکہ واقرا فیہا بسورتین طویلتین من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی شعری کہ گذار نماز ظہر
وقتی کہ میل کند آفتاب از وسط آسمان و گذار نماز عصر را حالانکہ آفتاب بنجد بی خبر باشد پیش از آنکہ دایہ یونی بر روی بگذارد
مغربا و فیکہ فرو رود آفتاب تا خبر کن عثمان را و فیکہ بخواب نرفت و گذار نماز صبح حالانکہ ستارہ ظاہر شدند در میان یکدیگر
و بخوان در نماز صبح و سورہ و از آن فصل یعنی سبع آخرین قرآن **مالک** عن زید بن زیاد عن عبد اللہ بن رافع مولى
ام سلمہ زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه سأل ابابکر عن وقت الصلوة فقال ابوہریرہ انا اخبرک صلی اللہ علیہ وسلم اذا
طلعت مثلک والعصر اذا کان ظلک مثلک والظہر اذا غربت الشمس والعشاء ما بینک ما بین ثلث السبل
وصلی الصبح بغیث یعنی غلبہ عبد اللہ بن رافع سوال کرد ابو ہریرہ را از وقت نماز پس گفت ابو ہریرہ من خبر دهم ترا گذار نماز
ظہر را وقتی کہ باشد سایہ تو مانند قامت تو و گذار نماز عصر را وقتی کہ باشد سایہ تو و مانند قامت تو و گذار نماز صبح را وقتی کہ
فرو رود آفتاب بگذار نماز عشاء را در میان خود و در میان سیوم حصہ شب و گذار نماز صبح را در غیث یعنی غلبہ غلبہ غلبہ
بعضی سیاهی آخر شب است و ظاہر نزدیک این بندہ ضعیف است کہ ادا ابو ہریرہ از مثل قامت مجموع فی زوال سایہ دیگر است
بحساب اہل اینہ در ایام شتائمی زوال قریب چہار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خبر یابد برای سہیل و نماز پس قیامت آدمی
خواہد بود و همچنین وقت نوح نماز عصر فی زوال سایہ آدمی قریب ثلثین خواهد بود **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمر بن عبد الرحمن
عبد الرحمن عن عائشہ زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم انها قالت ان کل من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الصبح فی نصف النہار
متلفعات عن وطن ما یعرف من الغلس ہر آنکہ حضرت صلیم میگذازد نماز صبح را پس باز میگشتند زن آن یعنی از مسجد آنجا
خروج و پیچیدہ بچادر می خورد و شاختہ میشدند از آن بسبب سایہ شب **مالک** عن سہیل عن ابی سلمہ السمان عن ابی ہریرہ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو یعلمون ما فی القبر لا سبغوا لید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اگر بدانند فضیلت را کہ در آن
وقت ما جہ برای ظہر است البتہ از یکدیگر پیشی بگیرند بسوی آن **مالک** عن ابن شہاب قال عروۃ و لقد حدثت عن عائشہ
زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی العصر والشمس فی حجر تھا قبل ان تظہر و ایت
حضرت عائشہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگذازد نماز عصر را حالانکہ صورت آفتاب در چادر یواری حضرت عائشہ
میبود قبل از آنکہ بالا رود و در یواری **مالک** عن اسحاق بن عبد اللہ بن ابی طلحہ عن انس بن مالک انہ
قال کنا نصلی العصر ثم یخرج الانسان الی بنی عمرو بن عوف فیجدہم یصلون العصر

قولہ مشبکہ
قولہ صبح الموعود
معنا صبح المعین
محبث یکون
هذا القول یحصل
الایضاح فی الصبح
و یحصل فی الایضاح

گفت انس بن مالک میگذاردیم نماز عصر را بعد از آن برمی آمد کسی از ابراهیمی بخلاف منی عمر بن حفوف پس بیایف ایشان را که نماز
میگذارد آن محل قریب میل است از مسجد حضرت صلعم مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا فی الصلوة
العصر فبیننا حب الازاهب الی قباء فیا تیمم والشمس من تغیرت گفت انس بن مالک میگذاردیم نماز عصر را بعد از آن میرفتند
از ابراهیمی محل قبا پس میرسید بایشان و هنوز آفتاب بلند میبود مالک عن حماد بن سہیل بن مالک عن ابیہ اند
قال کنت ادى طنفستہ لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة تطرح الی جدار المسجد العظمی فاذا غشی الطنفستہ کلما ظل الجدار
نخرج عمر بن الخطاب فیصلی الجمعة قال ثم ترجع بعد صلوة الجمعة فقیل قایلہ الصلوة مالک بن ابی عامر جدا امام مالک گفت
سیدیدم بزرگسایان بزرگواران بر سر کعبه ایستاده اند و در میان آنجا ایستاده اند و در میان آنجا ایستاده اند و در میان آنجا ایستاده اند
می پرسید آن بزرگواران از نماز عصر را بعد از آن میرفتند و در میان آنجا ایستاده اند و در میان آنجا ایستاده اند و در میان آنجا ایستاده اند
باز می گشتیم پس از نماز عصر پس قیلو لیکر ویم بجای قیلو که پیش از نماز عصر می باشد مالک عن عمرو بن یحیی المازنی
ابن ابی سلیطان عثمان ابن عفان صلی الجمعة بالمدينة و صلی العصر ببلد عثمان بن عفان گذارد نماز عصر را بعد از آن
نماز عصر در جائیکه مل نام دارد قال یحیی قال مالک و بینما اثنان و عشرين میلا قال مالک ذلك للنہج و در میان
و گفت ملک در میان مدینه و مل بیت و دو میل است گفت مالک این صورت بسبب آنست که از آن مسجد و در مدینه میرود است
شهر هم گوید درین باب دو مطلب است اول بیان اوایل وقت تا آخر درین آثار مذکور شد و در میان است و در میان
و امام محمد علی قولها الفتوی عند الحنفیة و ابو حنیفہ در روایت مشہور و مخالف اینها کرده در اول وقت عصر و از آن بلوغ سایه
بمقدار و بعد از آن پنجمین مرتبه ساخته در اوایل وقت عشاء از آن بعد غیبت و شفق ایضا مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب
مستحب و یک چهارم و پنجمین مرتبه تا آخر اوقات آن الا پنجم بعد ازین میاید و معنی تعجیل آنست که در
اوایل وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا و در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود و بعد
از پنجم بادیه مشنک و ابو هریره گفت و صلی الصبح بغیش حضرت عائشہ گفت فینصرف الیہا و تسلفات بمروطن بالعرفن
من انظر الیہ منہ منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا النظر اذا کان الفی ذرا عا و در روایت
صل النظر اذا راغت الشمس و این هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس وسطا میاورد و در آن یک نوازش که شمس ظاهر
منی شود و ابو هریره گفت صل النظر اذا کان ظلمک مشکک این نیز نزدیک است باقی زیرا که فی زوال منی آدمی چون هر دو
مثل آدمی سعد و عیص حداد را خواهد بود و نسبت اهل مدینه و در شتایمانه نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت
عمر گفت و صلی العصر و الشمس صیار تفرقه قدر مایسیر الی کرب و فینحن اول ثلثه قبل غروب الشمس حضرت عائشہ گفت کان

لعلقت
 أشبه النجوم
 ببعض استيك النجوم
 أي ظهر في جميعها
 النجوم السيرة في العجوة
 وألها جرة نصف النهار
 وألها جرة في الحادي عشر
 عند زوال الشمس في
 هذا اليوم
 أوائل أو فوات
 فلو كمن ذلك
 هي
 ٦٢
 فم
 التناقص
 الفتي عند جواربه
 أبو حنيفة في أول وقت صلاة
 قال هو بعد ان يبلغ
 ظل كل شيء مثله وأول
 وقت العشاء قال هو
 بعد ان يغيب الشفق
 الأبيض والثاني بيان
 الأوقات المستحبة
 إلى الصلاة فيجب
 الصلاة في أول وقتها
 أفضل من العشاء وقته
 المستحبة من التي
 الليل ولا يظهر
 من الحان
 يستحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآلہ
الطيبين الطاهرين
الطاهرين

المسألة

العصر و الشمس حجرتا قبل ان تظلم و انما انما في العصر ثم في البيت قبار في انهم ثم في نفقة و ابو هريره گفت و العصر
 كان ظلمك مثلك انما في البيت قبار في انهم ثم في نفقة و ابو هريره گفت و العصر
 بشل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گذر و مضائقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و ابو هريره
 نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث الليل و در روایت دیگر گفت و اخر العشاء ان لم تم
 و این نیز موافق است باولی زیرا که وقت نهم غالباً پیش از ثلث لیل میباشد و در روایت دیگر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق
 و ابو هريره گفت و انما في البيت قبار في انهم ثم في نفقة و ابو هريره گفت و العصر
 استحباب الاموال بالظهور في ايام الصيف در بیان استحباب اخل کردن ظهر را در وقت سردی در ايام تابستان **قال**
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر
 فابشروا عن الصلوة وقال شئت ان انا الى ربها فقلت يا رب اكل بعضه بعضا فاذا ن لها بنفسين في كل عالم نفس
 في الشتاء و نفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر آینه سختی گرست از انتشار گرمی و درخت است پس چون
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تا خیر کرده نماز را فرمود و حضرت صلى الله عليه وسلم اظهار طلال کرد پس بجانب
 پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخور و بعضی من بعضه مرا پس اذن داد خدا استیلائی آتش را بر آوردن و نفس
 هر سال یکدم در زمستان و یکدم در تابستان **قال** عن عبد الله بن يزيد مولى الاسود بن سفیان عن ابی
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اشتد
 فابشروا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم و ذکر ان النادى استلكت الى ربها فاذا ن لها في كل عالم بنفسين
 في الشتاء و نفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی
 گذشته از ادای نماز پس هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی و درخت است و ذکر کرد حضرت صلى الله عليه وسلم که اظهار طلال نمود پس
 بجانب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو دم یکدم در زمستان و یکدم در تابستان مسئله
 تخصیص کرده اند ابرار را بر بلند عمار و جماعه مسجد که از جا بامر و در قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم است و حدیث مشکوئالی رسول الله
 علیه وسلم از رمضان حکایت کند که هر روز یکبار از وقت بیرون کشد ترجم گوید معنی ابرار آنست که شده گرمی را و با خطاطی از
 و آن قریب بیک شل میباشد آن معنی که چون از نماز فارغ شود و حضرت رب یک شل گرد سوای فی زوال پس تجب تا خیر ظهر است
 تا آخر وقت در ايام شدة گرمی در حدیث ابن مسعود وارد شده که ان قدر صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصيف ثلثة
 اقدام الی خمسة اقدام و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام و أخرجه ابو داود و النسائی و شیخ ابن عربی و قد بس گفت که در این حدیث

لقلت
 قال الشافعي يرد بها
 ان كان امام مسجلا
 الناس من بعد قال
 ٤٥
 احمد يرد بها في
 الصيف مطلقا قال
 البغوي هو الاشبه
 بالاشباع

بعد از طرح سایه زوال سبب و در سیمورت مضمون این حدیث موافق است که ذکر کنیم **باب** اول اخلاص و اوقات الصلوة
باب در بیان اینست که او آخر وقت نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار انه قال جاء رجل الى رسول الله
صلی الله علیه و آله عن وقت صلوة لهم قال فسكت عنه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی اذا كان من الغد صلی بهم
عن طلوع الفجر فصرخ صلی الصبح من الغد بعد ان امس ثم قال این السائل عن وقت صلوة فقال هانذا یا رسول الله
ما بین هذان وقتان آمدند و می بینایان حضرت صلی الله علیه و آله پس سوال کرد از وقت نماز صبح گفت اوی پس خاموش شد
از چراغی که حضرت صلی الله علیه و آله تا وقتیکه در آمد در روز آید و گذار نماز فجر را و قتی که طلوع شد صبح صادق بعد از آن گذار
نماز فجر را و آید بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود کجا است سوال کننده از وقت نماز پس گفت
من اینم یا رسول الله فرمود در بیان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابي هريرة عن ابی هريرة ان
الله صلی الله علیه و آله قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فیهم جعله رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود چراغی خفت شود گرمی داخل شود در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس هرگز نیفتد سخن گرمی از نماز و فرمود است **مالک**
عن نافع کتب عمر الى عماله صلوا الظهر اذا كان الفجر في راسعالي ان يكون ظلي احدكم مثله نوشت حضرت عمر بسوی عام
خود بگذارد نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یک دست تا آنکه میشود سایه یکی از شما برتر قامت او **مالک** عن ربیع بن
عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت الناس الا وهم یصلون الظهر یعنی قاسم بن محمد گفت در آنکه
مردان را در نماز که ایشان میگذرانند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در وقت نزدیک شب اگر بگویند **مالک** عن
العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالک بعد الظهر فقام یصلی العصر فلما فرغ من صلوة ذکرنا
تجهیل الصلوة او ذکرها فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول تلك صلوة المنافقین تلك صلوة المنافقین **فقین**
تلك صلوة المنافقین یجلس احدهم حتی اذا اصقرت الشمس كانت بین قونی الشیطان او علی قرن الشیطان
قائم فقل ربنا لا یندک الله فیها الا قلیلا عطاء بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر انس بن مالک بعد از ادا نماز ظهر
پس به نماز استنشک میگذارد نماز عصر پس قتی که فارغ شد از نماز خود ذکر کردیم شتابی نماز را یا او ذکر کرد پس گفت
شنیدم از حضرت صلی الله علیه و آله که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان و حق
یکی از ایشان تا وقتیکه ندیده آفتاب و بیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت برآمد بر شاخ شیطان بر خاست پس
انکه از چهار بار یا دیگر و خدا تعالی او دین رکعات بگرداند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی انس عن ابی الخطاب کتب الى
ابی من سبی الا شیخیه این صل العصر والشمس بیضاء نقیة قد رما سیرا الالب ثلثة فوافهم وان صل العشاء

[illegible]

نماز گذارد و آنچه از آن آفتاب برآید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در صورت بیان میفرمود
 گمان نداشت یقین می انجامید بجلال او و آخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظهور معلوم نمیشود دوم آنکه در
 احادیث صحیحی نمی آید شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در صورت بیان میفرمود گمان میشد که لیب
 و خل این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم **باب حجب العصرین والعشائین لمن بدعذرباب در میان**
جمع کردن در میان ظهر وعصر و جمع کردن در میان مغرب وعشا در حق کسیکه در عذری هست ما لا اله الا الله
 بن عباس اند قال صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم العصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا في غير حق
 ولا ينقض قال مالك ذلك في قنصل نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر را یکی و مغرب وعشا را یکی
 حالیکه خونی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود در هنگام باران ترجمه گوید جمهور علماء محمد بن
 بجز این جمع بین اهلوتین قایل شده اند در سفر و جمیع در مطر نیز در حق بصری و عطا و احمد و حق مریض و نیز در خصوص
 بلکه در غایه المنتهی مذکور است هر عذر یکیشل مرض باشد در شدة و جرح لمحق است مرض در جواز جمع و بقوی از محمد
 سیرین نقل کرده اند کان لایری باس باجمع بین اهلوتین اذا كانت حاجته او شیء الم یجده عادة و بقوی این حدیث را
 روایت کرده است از طریق دیگر از جمیع مسلم و غیر آن و زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر نقلت لسعيد بن جهم
 فعنه قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتنی فقال لان لا یجمع احد من امتی بعد از ان بقوی گفته است که این حدیث
 دلالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تصریح کرده است که علت جواز اینست که حج نباشد و باین قول قایل شده اند جمیع قلیل
 محدثین اکثر علماء بآن رفته اند که حج بغیر عذر جایز نیست انتهی و مختار نزدیک فقیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
 بغیر عذر و الله اعلم و علماء در تادیل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال سطر ذکر کرده لکن روایت مسلم من غیر سطر و الله
 آنرا برهم میکند و آخر نزدیک این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم کرده و در غرض
 تنویر بقوی لفظ فی غیر خوف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجلبه شیء ولا یطله عدو و مراد از سفر حالت
 سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی روایة این حدیث لفظ بالمدينة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثانیاً
 جمیعاً و سبعاً و این تصرفات همه محمول بر وہم است که از نفی سفر بر خاست پس روایة بالمعنی که در در آن تحقیق و هم خود
 پرداخت و بهین علت جمهور علماء از حمل باین حدیث تقاضا کرده اند با وجود آنکه روایة این حدیث هم ثقات اند و قول
 ابن عباس لان لا یجمع احد من امتی هرگز دلالت بر نفی عذر ندارد زیرا که لفظی حج تجویز حج دلالت اول تحقیق می
 دلالت نمیشد که جمیع اقسام حج و جزئیات آن منقذ شود و اگر در حالت نزول برخصت حج ننهد او ند حالت سیر مخصوص

قل الله اعلم
 ذهب اکثر العلماء الى ان الجمع بين العصر والعشاء في غير حق لا ينقض الصلاة
 وخصص الشافعي المصلي في المكان المطلق للصلاة
 ان يجمع بين الصلوتين اذا كان المطلق للصلاة
 اقتصر على الصلاة في المكان المطلق للصلاة
 الفقه عموماً في الجمع بين الصلوتين
 الدرر النضر في الجمع بين الصلوتين
 بعض الشافعية في الجمع بين الصلوتين
 فتاوى هذا المجلس في الجمع بين الصلوتين
 مالک في الجمع بين الصلوتين
 مجمع بين الصلوتين
 من غير عذر
 عباس بن عبد الله بن عباس
 فعنه قال سالت عبد الله بن عباس
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في السفر
 الجمع في السفر
 ولا سفر في غير خوف
 ابن ماجه فقال في السفر
 من غير ان يجلبه شيء ولا يطله عدو
 في السفر حاله السیر
 واما من قال في المدينة
 وسبعاً جميعاً
 على الرغم من الجمع
 السفر في غير خوف
 وحقها في غير خوف
 الصلاة في غير خوف
 من العمل على ظاهر
 الحديث مع كون
 رواية ثقات
 والله اعلم

والتفت على هذا
 العلم ونا سوا
 تكملة فقه على
 النجاشي

این فصاحت میکردند نیز صورت کنجانش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون فصاحت جمیع را در جمیع حالات سفر و حضر
 کردند حرج بکلی زایل شد و علم علم شرع هم گوید تفریع کرده اند جمعی بر جواز جمیع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت
 قدر اصرام لازم میشود بروی ظهر و عصر مرد و همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر اصرام را لازم میشود بر نماز
 و عشا زیرا که وقت این هر دو نماز یکی است در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب نماز بر آن
 و اگر نمی شود در بعضی حالات قصار تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل ادا شمرده اند و چون این در نفس الامر قصاست
 که اثم از و بیع کرده اند و وجوب قضا و جوی ندارد و الله علم باب من نام عن حلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد
 ذایل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتیکه بیاورد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب عن انس بن رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال کان من آخر الليل عرس وقال لبلال اكلنا الصبغة و نام
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و كذا بلال ما قدر له فاستند الى راحلته و هو مقابل الفجر فخلعت عينا
 فلم يستيقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا بلال و لا احد من الركبة حتى فزيتهم الشمس فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله اخذ بنفسی الذي اخذ بنفسك فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و لم اقا و وافقتك و ارحمتك اثم اثم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقام الصلوة فضلا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصبغة ثم قال حين قضی الصلوة من شئ الصلوة فليصلها اذا ذكرها قال
 يقول في كتابه اقم لصلوة لذكری ایخیرت رسول است مسلم و ابوداود و ابن ماجه و
 کرده اند از طریق ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب عن ابی هريرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم و قتیکه رجوع کرد از خیمه وقت شب آمد رفت تا و قتیکه داخل شد در آخر شب نزل فرمود آخر شب برای استراحت
 و گفت بلال انکاحه بان کن برای ما نماز صبح و خواب رفت آنحضرت و خواب فقذا اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و نگاهبانی کرد بلال تا نیکه بگذشت و بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افتاد
 خود و او روی خود کرده بود و بسوی فجر پس غالب شد بروی و چشم یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم
 خود را بکند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افتاد
 صاه را قاپ پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت چیست این ای بلال پس گفت بلال
 رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار کشیده
 پیشتر آن نمود پس بر خیزانید شتران خود را و چهار کشیده بردند مسافتی از راه بعد از آن فرمود آنحضرت

صلوات الله عليه وسلم بلال السبلي اقامت نماز گفت پس گذارد بایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح بعد از آن فرمود
 و قتی که تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و قتی که بپایان آن را زیر آنکه هر آنکه خدا تعالی میفرماید
 در کتاب خود بر پا دار نماز را وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بیا و تو آید که خدا تعالی مرا بنماز فرموده است
 و من نماز نگذازده ام همانوقت نماز را بگذارد ترجمه گوید همین است مذهب فقها و کسی که نماز را بعد از آنوقت کند حکم او برنا
 و نایم قیاس کرده اند و علمای را در حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و آن عینی تمامان و لا ینما
 قلبی بل بعضی علماء جواب داده اند بآنکه آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم دو حالت بود گاهی قلب بهم موافقت در نوم می کرد
 و گاهی نه دو حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع احاطت اول مصادقت کرد و وجه نظر نیز که حالت اول
 هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود و بنا بر آن بجز احتمالیکه مخالف عموم مضبوط و موهم لقیضه مرتبه خاتمه علیها
 لصلوة و التعمیه باشد بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجوایات را یا حیاتیات
 که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بحشم است و موقوف بر تقلید حدیثه از پیش
 خارج است نوم همین خود مضمون صریح حدیث است اگر گوئی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک تواند
 لکن گذشتن زمان دراز را البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست بسایقظان که او را در امور مهمه و مهمه واقع میشود
 پس جایز است که کبرایات مصلحت تشریح قضای سهوی را بر خاطر مبارک انتخاب الفکریده پسند یا قلب مبارک مشغول تفکر
 در آیات الله مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که اینوقت متشنج بعد از سائر اوقات لمصلحه تشریح
 و هو الاوجه و الله اعلم باب هل یكون اللغزش حکم النقص یا هست بهیوشی احکم اب مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر
 علیه فذهب عقل فلم یقض لصلوة قال مالک و ذلك فيما نرى والله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت
 فانه یجوز بهیوشی کرده شد عبدالله بن عمر پس فت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قضا
 در آنچه مینماید ما را و الله اعلم سبب آنست که وقت رفته بود و اما کسیکه بهیوشی شود در وقت پس هر آنکه وی نماز گذارد
 مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه حل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل بر دو محتمل است بر تشبیه خود ظاهر است و وجه فرقی
 آنست که تکلیفات شرعی بر عقل دایرست تا غشی علیه عقل نیست پس وجوب صلوة نباشد و شرح قضای نام فرموده
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد و این عمر عدم حمل را اختیار کرده و الله اعلم مذهب شافعی آنست که اگر اعصاب
 مرض یا امری مباح واقع شود و ساقط میکند آنچه در محل اغما از دست رفت است از نماز تا و اگر
 اعصاب تناول سکر بهم رسد قضا لازم است و مذهب ابو حنیفه آنکه مدت اغما اگر بروز

۴۱
 قال الشافعی ان اغی
 علیه لعل من سبیل
 سقط عنه ما كان
 في حال اغما به من
 الصلوة وان اغی
 علیه شمس ختم ففقی
 قال ابو حنیفة ان
 كان الاغما یوما و لیلة
 فمداون ذاك قضی
 وان شاع علی ذاك قضی
 یقض و لم یغفر باین
 الامسباب

و شب که یا کم ازین باشد قضا لازمست و اگر زیاده از شب روز باشد لازم نیست و در سه باب فرق نمیکرد و در اسلام باب
 الصلوة الوسطی آیهی نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تخصیص محافظت کنید بر نماز میانه و ستاده شعیب برای خدا دعا کنان یا قرآن خوانان
مالک عن زید بن اسلم عن قسطنطین بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
 لها مصحفاً قاله اذ بلغت هذا الیه فاذا حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغتها اذنها فاطت علی حافظوا
 علی الصلوات الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت معهما من رسول الله صلى الله علیه و آله ابی یونس کنت کفر و کفر حضرت عائشة
 بنو سیرم بر او صحف بعد از آن گفت چون بر من آیه پس خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی پس چون رسیدیم باین آیه خبر دار
 کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 شنیدم این آیه را از آنحضرت صلعم **مالک** عن زید بن اسلم عن عمرو بن رافع انه قال کنت اکتب مصحفاً لخصفة
 ام المؤمنین فقالت اذ بلغت هذه الآية فاذا حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فلما بلغتها اذنها فاطت علی حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین عمر
 ابن رافع را گفت می نویسم مصحف برای خصف ام المؤمنین پس فرمود چون بر من آیه خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات
 و الصلوة الوسطی آیه پس چون رسیدیم باین آیه خبر دار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن المصنفی انه قال سمعت زید
 ابن ثابت یقول الصلوة الوسطی صلوة الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهر است **مالک** انه بلغنا
 ابن ابی بلب عبد الله بن عباس کانا یقولان الصلوة الوسطی صلوة الصبح خبر رسید بآلک که حضرت علی بن ابی طالب
 و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا
 علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرنیه آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین و قوت طول قیام
 یا قرات را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن لقوله تعالی و قرآن انجران قرآن انجران کان مشهودا و السبب آنکه این وقت
 متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است زیرا که در میان روز و اکرده میشود و جمعی گفته اند نماز عصر است
 و بحديث مرفوع آنرا سند کرده اند و حدیث حضرت عائشة معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر مختار است و آنچه
 حضرت عائشة و خصف ملا کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و خصف حاصل شده است و قراته جمیع احرف و قبضه بین
 گفته است که نماز غریب است زیرا که بحقیقاً وسط و نماز عشاء هیچکس از سلف و سلف گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

این قائل است
 اختلافی در الصلوة
 الوسطی
 قائلان بر نماز الصلوة
 و قائلان بر قبل المصطفی

زیر که در میان دو نماز یک تضرع کرده نشود و **باب فضل صلوة الفجر العصر** باب در میان فضیلت نماز صبح نماز
قال الله تعالى سمعنا و اطعنا و لا نجد الا الجاد و شيعه كوسى باستايش پروردگار خود را بنگاه و بگاه مراد خواندن نماز صبح است قال
الله تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و لازم گیر خواندن قرآن فجر را بر آنکه خواندن قرآن فجر را حاضر شوند و شهادت
و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرات طویل در آن مسنون است **مالك** عن ابی الزناد عن اکلحجر
عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل و ملائكة بالنهار و يحضون في صلوة
العصر و صلوة الفجر فيخرج الذين بانوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادكم فيقولون تركناهم و توكلناهم و مع صلوة
و اتيناهم و مع يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يروى ان ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا من بني اسرائيل
و ما هم جميع ميشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان ششاس سوال میکند ایشانرا
خدا استعالی و او داناتر است باحوال بندگان خود چگونه گذارشتید بندگان مرا پس میگویند گذارشتیم ایشانرا در آن حال که نماز
میکردند و آدمیم ایشان در آن حال که نماز میکردند **باب تأیید اذان** باب در میان شروع شدن اذان **مالك**
عن يحيى بن سعيد انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان يخرج خشبين يضرب بهما الحجة الناس للصلاة
فاذعن عبد الله بن زيد الاضداد فقام من بني الحارث بن الخزيم خشبتيين في النوم فقال ان اثنين اخوتي يراين رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقتيل الا تؤذون للصلاة فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكر له ذلك فامر رسول
صلى الله عليه وسلم بالاذان ان كنت محي بن سيدة كخراسنة بود و حضرت صلى الله عليه وسلم که لباس زد و دو چوب که زده شود این هر دو را
نیست و آواز کرده شود این هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمع شوند مردمان برای نماز پس نمودند عبد الله بن زيد را که از قبله بصره
بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبله خراسان از میان انصار دو چوب در خواب پس گفت این دو چوب را
بآواز داده کرده است رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ای اذان میگویند بنا را پس عبد الله بن
زيد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخدا یا آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن خواب را پس از رؤیای
آنحضرت صلعم باذان مترجم گوید اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار نکنند
بر ترک اذان و اقامت سلطان را میباید که آنان را جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده که اذان و اقامت را نمیکنیم بجز علیهم
بصبح ففیظ فان سمع اذانک جهنم و ان لم یکن یسمع اذانک یهتد و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعادة برود و اگر
نزدیک جمهر علماء و مذتبه عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر اقامت را فراموش کند اعادة نماز لازم میشود و اعلم
باب فضل الاذان باب در میان فضیلت اذان **مالك** عن ابی الزناد عن اکلحجر عن ابی هریرة ان رسول

اگر گوید شنونده اذان مانند آنچه میگوید میخواند **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الیه عن ابی سعید الخدری عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من وجن بشنوده بانگ اذان را
 بگوید مانند آنچه میگوید میخواند مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعض احادیث وارد شده است که بجای جمیعین لا حول الا
 الا بالله العلی اعظم بگوید و چون مؤذن قد قامت گوید سماع را باید که اقامه نماید و او را بگوید چنانچه در حدیث من فرح و ما باب
 یستحب الدعاء حقیق الاذان مستحب است و ما کردن بخیر دنیا و آخرت بعد از اذان **مالک** عن ابی حازم بن دنیا و حسن
 ابن سعد الساعی انتقال ساعتان تقصیر لهما ابواب السماء و قل حاج ترو علی دعوت حضرت النداء للصلوة و الضیف
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت دو ساعت است که شاده کرده میشود در آن دو ساعت در واره های آسمان در کم عاکنند و باید
 که روزه شود و عای او بخیر بگفتار و در وصف جهاد و در راه خدا مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و بعضی احادیث تعیین لفظ دعا
 وار شده اللهم رب هذه الدعوة التامة الخ **باب** التذین للجهنم فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح و وقت
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی بها قبل الفجر فاما غیدها من الصلوات فانالم نرها ینادی بها لا یبدان یحل وقتها
 گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و ما غیر صبح از نماز پائین برآیند مانند یم که بانگ گفته می شود
 برای آن مگر بعد از آن که در اید وقت او مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و بعضی همین است و ابو حنیفه میگوید معتبر نیست بانگ
 پیش از طلوع فجر **باب** یستحب لساقران یؤذن من غیر تکبیر و لا فامة الا کله من الاذان تحب است مسافر که اذان
 از غیر آن گوید یعنی سنت مذکوره نیست اما قامت فی الجملة مکرر ترست بر نسبت اذان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
 کان لا یرید علی الاقامة فی السفر الا فی الصبح فانه کان ینادی فیها و یقیم و کان یقول انما الاذان للامام الذی
 یحکم و کان اسجد لربن عمر یاده لیک و بر اقامه در سفر مکرر در نماز صبح پس برآیند او را میگوید در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت
 اذان لازم است برای امام که حج میشود پیش او و مردان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباہ قال لہ اذا کنت فی سفر
 فان شئت ان تؤذن و تقیم فافعل ان شئت فاقم و لا تؤذن عروہ گفت هشام چون در سفر شوی اگر خواهی که اذان
 بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو مترجم گوید همین است و بعضی گفته اند ترک الاذان
 فی سفر اخف منه فی الحضر زیرا که در شرح سفر را خاصیتی نهاده اند که تخفیف عبادات میکند چنانچه در ابوابه قطر فطر و سقی و سنن
 تأثیر کرده **باب** یستحب للمفرد فی القفلة ان یؤذن من غیر تکبیر و تحب است مسافر در بیابان که اذان بگوید
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کنت فی غفلة و ابادیتک فاذا نیت بالصلوة
 فاذا قم صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت و قیامه باشی تو در روزه که مسافران خود یا در باده خود پس ان بگو برای بنی

سه قلست
 قال اهل العلم الا
 فی الجمیعین یقولوا
 لا حول ولا قی الا
 بالله
 سه قلست
 و علی الصلاة
 و قال ابو حنیفه
 لا یستحب الاذان
 قبل طلوع الفجر
 سه قلست و علی
 اهل العلم ان الشافعی
 یؤذن الاذان فی السفر
 منه فی الحضر

كن انا زخود **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول من صلى بارض فلاة صلى عن يمينه وعن
 شماله ثلاث فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال **مالك** عن ابي سعيد بن ابيس بكيفت هر که نماز گذارد زمین صحرای
 نماز گذارد بجانب سمت راست او یک فرشته و جانب سمت چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید واقامت کند نماز گذارد بجانب
 از فرشتگان جماعت بسیار مانند کوهها **باب في الاقامت للقاء ثياب دريان** اقامت گفتن بر نماز فوت شده
مالك عن زيد بن اسلم في قصة التوريس والرسول الله صلى الله عليه وسلم بل لا ان ينادي بالصلوة وبقم
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن ابيس في قصة التوريس ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالاقام الصلوة ثم
 كذبت ودر روایت زید بن اسلم شک شده است که آنحضرت بلال را باذان فرمودند یا باقامت و در روایت سعید بن
 ذکر اقامت آمده است بغیر شک باجملة اقامت موكلة ترست و اذان نیز در حق فائده بدعت نیست الله اعلم مسلكه ابو
 رحمة قال است بانکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی **باب وجوب**
 استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیه بر آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالى قد نرى ثقلك فجهت في الصلاة
 فَلَمْ نُؤَلِّكَ قِبْلَةً فَتَوَضَّعُوا لِقَوْلِ جَعَلْتُ لَكُمْ قِبْلَةً مِمَّا كُنْتُمْ قَوْمًا وَجْهًا مَشْطَرًا وَبَرَأَيْتُم مَّا كُنْتُمْ
 روی ترا در جانب آسمان یعنی متوجه نزول جبرئیل استقبال قبله پس البته متوجه خواهم ساخت ترا قبله که رضاست شوی
 پس توجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشی دای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام متوجه گوید
 قبله جیتی را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بدین مشرف فرمودند
 فرمود و توجه بجانب بیت المقدس نمایند و آنرا و میگرد که کعبه قبله وی باشد پس خدا تعالی قنای آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
 و آیه فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابان یا در دریا باید که در نماز رو
 بمسجد الحرام کنند **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال بينا الناس يقبلون قبله في صلوة الصبح اذا جاء
 اذ قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها و اذ كان
 وجههم الى الشام فاستدوا الى الكعبة عبد الله بن عمر كفت در آن وقت که مردمان در مسجد قبا بودند در نماز صبح ناگهان
 بایشان آید پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد بروی شبایتی از قرآن هر آینه امر کرده است آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که رو بکعبه کن پس شمار و بکعبه کنید و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند بوجه کعبه از شامی
مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة سنة
 عشر شهرا اخذت بيت المقدس ثم حلت القبلة قبل بدريه من نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد ازان که شش

له قلت
 صوالی الجبلین
 الشافعی
 قلت
 القول الجبلین
 ان یقیلها ان یثقل
 قال ابو حنیفة یؤیدون
 صوالی القدر
 قلت
 القیلة فی الجملة التي
 لیست بصلوة استقلها
 فی الصلوة قیلة انزل
 قال لیکن قیلة ترضاها
 كان استقبال الكعبة
 شرطاً في الحديث
 دلیل علی آنکه
 لا یلزم لانسان
 قبل بوجه القبلة
 و علان من صلی
 الى جهة ما یختار
 فتران بهین
 الخلاء فانه لا
 یعمل هو قول
 الذاهل العلم
 و اهل قول الشافعی

رسول الله صلى الله عليه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب برین را یا آب برین را یا طبعی را که از سینۀ برآمده بود
پس حک کرد آنرا باب کراهة دخول المسجد لمن اكل الثمر باب در کراهت دخول شدن مسجد کسی که سبزه خورده است
ما لك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب
مساجدنا يؤذينا بوجه النعم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزد یک مسجد
ایضا خواهد داد ما را بوی سیر نفوی گفته است که جمعی کل ثوم را از انداز ترک جماعت گفته اند و بقیت این مؤید
داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه تناول کند ثوم را در وقتی که مسجد میباشد رفت باب حجاز النعم مؤید
اذ لم يؤذ المصلين وجاز الاستلقاء واضحا احدی دجله علی الاخری انکشاف العورة باب سیما
جائز بودن خواب در مسجد قتی که ایذا ندهد نماز کنندگان را در خلعت در حالیکه نهاده باشد یکپای
بر پای دیگر و قتی که نشتر از پا بر شدن عورت ما لك عن ابن شهاب عن عباد بن عقیم عن عه اند داهی
رسول الله صلى الله عليه وسلم استلقیا فی المسجد واضحا احدی دجله علی الاخری عم عباد وید اخذت راحله الله علیه
و سلم که در از کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگر ما لك عن ابن شهاب عن
سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان كانا بفلان فلان خطب عثمان بن عفان فیکرید
این کار را یعنی استلقاء در مسجد مابین صفت که میگذاشتند یکپای را بر پای دیگر مترجم گوید وضو انداخته و روضه ازینجا
معلوم شد که استلقاء و نرم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست
و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی کرد از بر داشتن یکپای بر پای دیگر و علماء در وجه تطبیق گفته اند
که عوب از غیر سالیح میپوشید پس بر داشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد و لهذا این امر کرده
پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا بلکه از رواسع باشد یا سراویل پوشیده باشد هیچ آن نیست و در حدیثی باب
لا تقمن النساء من المساجد اذ لم یکن خوف فلتة منع کرده نشود زنان را از دخول در مساجد و قتی که نباشد فلتة
ما لك ان بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسمنوا اماء الله حذرا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد ما لك عن
بن سعيد عن حمزة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت لو ادركت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث النساء من المسجد كما حدثت النساء بنی اسرائیل قال یحیی
بن سعید نقلت لعمرة من امراء بنی اسرائیل المسجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود اگر در می یافتند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی را که پیدا کرده اند از زمان یعنی عیالی و بی اعتباری را البته منع میفرمودند ایشان
از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شد از زمان بنی اسرائیل را گفت یحیی الغنم عمره را این منع کرده شده بودند از زمان بنی اسرائیل
از دخول مسجد گفت آری مالک بن یحیی بن سعید عن عائله بنت زید بن عمرو بن قیقل امرأة عمر بن الخطاب انها
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا اخرجي الا ان تمنعني فلا يمنعهن فالتكلم
بن الخطاب طلبوا ان يكرهوا عمر بن الخطاب تا يرايد بسوى مسجد ليس خاموش ميشد پس میگفت عائله تنعم بخدا که خواهم برآید مگر
وقتی که تفرغ میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر را و مترجم گوید علم نگردیده داشته اند زنان جوان را که در مساجد حاضر شوند
و تمام کایشان حدیث حضرت عائله است و رخصت داده اند که بخور و درخورد و مغرب و عشا بآید و بعضی در جمیع اوقات
رخصت داده اند و الله علم باب التی تردید المسجد الاقصی طیباً باب در بیان آنکه زنیکه اراده دخول مسجد کند لازم است
بروی که استعمال خوشبوی نماید مالک اند بلعه عن بسر بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شئنا
احد یکن حلوة العشاء فلا تمسن طیباً فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و قتی که اراده کنی از شما ای مسلمات
که حاضر شود نماز عشا را پس باید که استعمال نکند خوشبوی باب استقباب اتحاد مساجد البیت باب در بیان استقباب
بنا ساختن مسجد و رخا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن لبلید الا مضطراً ان عتبان بن مالک کان یومئذ
وهو اعمى و انه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم انها تكون النظلة والمطر السلیل وانا رجل ضعیف البصر وفضل یارسول الله
فی یقی مکاناً اتخذه صلی قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ینتخب ان انا صلی فاشاء له الى مکان من البیت
فصل فی رسول الله صلی الله علیه وسلم عتبان بن مالک است میکرد و قوم خود را بدین شکره و بزرگوارید و اجاب سالت ما
صلی الله علیه وسلم عرض نمود که بزرگوار نیست که میباشد تاریکی شب بازن وسیل و من مروی ام که ما یوسف است
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیم آن مکان را جای نماز گفت عتبان پس تشهیف او و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود کجا دوست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتبان برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکانی از خانه پس نماز گذار و در وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید مسجد البیت دیگر است مسجد دارد دیگر
و بر یکی سبیل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماعت مسجد
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز لکن سبیل نیست یحیی بن یحیی درین حدیث و هم کرده
یحیی بن یحیی بن الربیع الانصاری محمد بن لبلید گفت و الله علم مالک عن هشام بن عمره عن ابنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا من صلواتکم فی سبیلکم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بکنید بعضی

قلنا في
 في المذلة تكبر مقل
 هي الشوائب عضول
 البجائمات ولا بأس
 للعجزان في جنى الفجر
 والغرب والعشاء
 فإلا يهتدون في الصلوات
 كذا

قلنا
 كذا قال يحيى بن يحيى
 ٩٣
 وهم ولفاءه محمود
 بن قريش

خود و زخای خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی اعطان الابل وجازها فی الغنم باب در بیان آن که
 نماز در شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن رجل
 المهاجرین لم یبرید باسا اند سال عبد الله بن عمرو بن العاص اُصْبَغَ فی بطن الابل فقال عبد الله لا ولكن صَبَّ فی
 الغنم روی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گزارم در شست گاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله یعنی
 جایز نیست و لکن نماز گزار در جای شب مانند گوسفندان متحرک گویند سبب مجوز فقها آنست که نماز در شست گاه شتران
 مکروه است و عاده لازم نیست و حجتی قابل شدن بمروم عاده و در حدیث صحیح یعنی وارد شده است از نماز گزاردن
 در مقبره و حمام و فربله و ندج حیوانات و در میان شارع عام و بر پشت کعبه و غیر ازین هفت موضع تمام زمین محل نماز است
 بخصوصیت موضع که از این حادث یعنی شویاری طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب کراهت و نیز جایز است
 نماز در تنجانهایی که اگر صورتی در آنجا باشد و حضرت علی مکرده شستن نماز را در حوض بابل و ازینجا معلوم شد که در موضع
 ملعونه داخل شدن و تقرب بعبادت کردن خوب نیست **باب** کراهیه اتخاذ القبور مَسْجِدًا **باب** در بیان آن که
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم لا تجعل قبري وثناً لعبدا تشد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مسجداً
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باری خدا یا گردان قبر مرا ای که عبادت کرده شود بسیار شد غضب امتحالی بر تو میگردان قبور انبیاء خود را
 مسجد گرفتند **باب** وجوب شتر العروة فی الصلوة باب در فضیلت پوشیدن عورت و نماز قال الله تعالی ایها
 اده خذوا ذینکم عند کل مسجداً ای فرزندان آدم بپوشید لباس خود را نزد یکسایر نمازی مسجد و مسجدی است مسجدی
 و مسجدی تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباس کسی که در
 دران نماز باید گذارد از راست و چپ آنرا آنست که ستر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباس
 که زن حرم لایمی باید که دران نماز گذارد و خمار و کمره سبب است و عین خمار و کمره سبب است که ستر جمیع بدن باشد و ازینجا
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و بطن و ظهر و عانة و سرین و مخدین و ساقین و کعبین و اواکل ظهور و قدین الایمن
 و وجوه اصابع جلین و آنچه بان نزدیک است و الله اعلم مسئله حد ستر لباسی است که مانع از ارک لون بشره گردد زیرا که
 ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون بشره یعنی شود مانند جامه رقیق و تنگ و لایق یعنی جامه که در میان خیط و اوتسل باشد و جامه
 نیست پس جامه که از آنست که در حدیث و در طین و ما که در ترو دست زیرا که آنرا لباس نمینویسند گفتند و الله اعلم

له قلت
 العن مکرراً
 الابل حلال الماء ووضو
 الغنم محل جوسا
 له قلت
 الزینة ما دارى
 عوى تاخذوا بجلبة
 ۹۲
 قاله مجاهد السجدة
 الصلاة العبادت
 الشبان جاحل عباد

قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك
 قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك
 قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك

قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك
 قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك
 قلنا يا محمد
 انما تعلم اننا
 نؤمن بك

مالك عن الثقة عنه عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن ليث بن سعد عن عبد الله بن الحارث عن ابي عبد الله قال كان في حجة بيتي نذير
 النبوة صلى الله عليه وآله ان ميتة كانت تقبل في الدرع والخطا ليس عليها اذان حضرت ميمونة لما سجدت في ركعة من ركعاتها فمضى
 اذانها **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان امه اذ استغفرت فقالت ان السطح يثقب على افاضل في درهم وخمسة
 نعيم اذا كان الدرع سابغا في سوال كذا وعروة ليس گفت برآنكه كمرند دشوار شود بر سر پس ايا نماز گذارم و مكبره و نماز
 پس گفت عروة ار می قتیكه باشد كمره در این از كعب بايان تر و الله علم مسئله از آنكه ولا يبدین زینت من الا ما ظهر منها
 مفهومی شد كه اكثر البطن ضرورت نه ظاهر و معنی ظاهر و ظاهر فی العادات است پس را و از ان وجه و كفن باشد زیرا كه ستر
 عادات نیست بخلات غیر آن و تنقیح خار و درج سابق حیا تر غیر وجه و كفن است و همین است مذموب علم كه زن آزاد و آزاد
 میشود پوشیدن تمام بدن غیر وجه و كفن بعضی گفته اند كه اگر كشت با هم مكشوف باشد جایز است نماز در آن گفته است كه سوا
 و اگر چیزی سواهی وجه و كفن مكشوف باشد عاده لازم است نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است كه اگر كستر از وجه و كفن
 باشد عضو است و عاده لازم نیست الله علم **باب** كراهية ان يهبط مغطيا فاه باب در كراهية آنكه نماز گذارد پوشیده
 در آن خود را **مالك** عن عبد الرحمن بن الحجاج انه كان يرى سأل عن عبد الله اذا رأى الانسان يغط فاه هو
 يصلي بهذا الثوب عن فيه حبسوا شديدا حتى يفرغ من فيه عبد الرحمن يد سالم بن عبد الله وقتيكة في يد آدمي
 پوشیده و آن خود را حال آنكه نماز میگذارد میكشید جامه از دهن او كشیدن سخت بقوة تا آنكه دور میگرد و مجاز
 از آن او خطابی گفته است كه عاده عرب آن بود كه در سفر پاره از دستار خود بردارد آن می عیدند حضرت
مسلم الله عليه وسلم ان من لم يمسح برأسه في الصلاة فله ان يتركها **باب** كراهية المصلاة في ثوب يشغل المحض
 حبسند بايك كراهية نماز گذاردن در جامه كه مشغول كند نماز گذارنده را **مسلم** الله عليه وسلم ان من لم يمسح برأسه في الصلاة فله ان يتركها
 ابی علقمة ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله قالت اهدك ابوجهم بن حذيفة لو رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم خميصة شامية لها علم فشهد فيها الصلاة فلما انصرف قال ردني هذه الخميصة الي
 جهم فان نظرت الي علمها في الصلاة فكاد يفتنني حضرت عائشة گفت رهنی اند منها كه بدید فرستاد
 ابوجهم بن حذيفة را می آنحضرت صلى الله عليه وآله سلم خميصة شامية كه او را علم بود خميصة چادر است از خمر یا صوف
 كه بر اطراف او علم باشد یعنی كناری بافته باشند پس حاضر شد آنحضرت صلى الله عليه وآله سلم در آن خميصة نماز
 پس وقتيکه بازگشت بعد فراغ از نماز فرمود حضرت عائشة كه در كنار من خميصة ابوجهم پس بر آنكه من نظر كردم
 علم او در نماز من نزدیک بود از آنكه مشغول گرداند مرا **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله

وقال عليه السلام "حل القلم على
الغرة ان تعطي جميع
بنو خلف الصلوة الى
نوحه والكل من رقبته
ان كان ظهر قاصدا
يكسوف فصولها
جائز ان ياتي في طائفة
منهم من المشايخ
اذ الكشف في شئ مما
سوى اربعين والدين
٩٤
فعلما الا اذا كان
صفتا اذا الكشف في شئ مما
من العضو الواحد فليجوز
في القلم
قال الخطابي كان من
المعصية ان يكتسب
الدين في شئ مما
من العضو الواحد فليجوز
في القلم

قال النعماني اتفق اهل العلم على كراهة الروا بين يدي المصطفى فمن فعل فليصل نفسه ولا يزني في قول الامام علي عليه السلام فان ابي ذر جرحه فهو المردون القاتلة فان لم يكن بين يديه فهو ليس منهم المار

[illegible]

گفت از نظر شما چه می گویند یا چه می بینید **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کلب الاحبار قال کتب
 لما ازین یکمال المصلی ما اذا علی لکان ان یخفف بوجوه من ان یسار بن یدیه کعب احبار سکیف اگر باند گذرند از پیش روی
 گذارند که چه و بال است بروی برآید می بود و رفتن زمین با او بهتر و از آنکه بگذرود پیش روی او **مالک** عن زید بن اسلم
 عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا کان احدکم یصلی فلا یدع
 احدا ان یمر بین یدیه و لیدر ما استطاع فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان رسول الله صلی الله علیه و سلم فزود و فکیف
 میگذازد و یک نشانه گذارد هیچکس که بگذرد پیش روی او باید که دفع کند او را یعنی با شاره یا بتبع پس اگر ایا که یعنی باز نماند گذارد
 باید که شگ کند با او پس خبر این نیست که او شیطان است **مالک** انه بلغ ان عبد الله بن عمر کان یکره ان یمر بین یدیه
 النساء و هن یصلین مکره میداشت عبد الله بن عمر که بگذرد پیش روی زنان در آن حال ایشان نماز میگذازد **مالک**
 عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یمر بیک احد و لا یمر بیک احد ان یمر بین یدیه عبد الله بن عمر می گذشت پیش روی
 هیچکس یعنی نماز گذارنده و این گذارنده کسی را که بگذرد پیش روی او تشرع گوید اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی
 مکروه است و اگر کسی بگذرد و مصلی را بشاره خفیه دفع کند و در اول امر بشاره توسیع زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ابا
 و حاج فاش شود پس این را میرسد که عطف نماید برین است مراد از تقاطع ظاهر است که حقیقت قتل مراد نیست و تحکیم یعنی
 که مصلی در مسجد نماز میگذازد و یاد پس تشرع و این گذارنده بخوابد که در میان مصلی و تشرع بگذرد و اگر در پس تشرع نباشد این
 مباح در دفع گذرنده نمیرسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی است بر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل سیر مصلی نماز
 و غیر معلوم شد که اشاره و تسبیح و عطف عمل کثیر نیست **باب** الرخصة فی المرور بین یدیه الصف اذا اجتمعت
باب در بیان رخصت پیش روی رفتن صف و تکیه ستاده کرده شده نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن
 عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه قال قبلت را کبلا اذان و انا یومئذ قد ناهضت الا خلا
 در رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس عتیقات بین یدیه بعض الصف فزالت فارسلت الا انان توتم و دخلت الصف
 فلیکن ذلک علی احد عبد الله بن عباس گفت پیش آدم یعنی بحضور حضرت صلی الله علیه و سلم سوار شده براده خری و من آن
 نزدیک شده بودم با حلام یعنی بلوغ و رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذازد و با مردمان در پی پس گذشتیم از پیش روی حضرت
 پس فرو آدم و بگذشتیم فانه خرا که چو اسیر و داخل شدم در صف پس نماز کرد و برین بیکر **مالک** انه بلغ ان
 بن ابی وقاص کان یمر بین یدیه بعض الصف فزالت فقامت قال یحیی قال مالک و انا ان ذلک و اسعد اذا اجتمعت
 و بعد ان یومئذ لایم و لم یجد المرء من خلا الى المسجد لایمن الصف و سعد بن ابی وقاص میگذاشت پیش روی بعضی صف
 و بعد از آن یومئذ لایم و لم یجد المرء من خلا الى المسجد لایمن الصف و سعد بن ابی وقاص میگذاشت پیش روی بعضی صف

قلت قال البوی
 اتفق اهل العلم علی
 کراهیه المرور بین یدیه
 المصلی من فعل ماضی
 ۹
 رخصة فالمرور بین یدیه
 الامر علی الی ففان
 ابی و یخفف و هو
 المار من المقاتلة
 فان لو بین یدیه
 ستره فلیس له دفع
 الیها

حاکم گفته است که من می بینم این را جایز و قبیح که بر پا کرده شود نماز واجب را از آنکه تفسیر بخیر گوید امام و شیاد و
راه دخل شدن در مسجد و در میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة و روشنی نمی شکنند نماز گذشتن چیزی پیش روی
خواه سنگ باشد خواه زن حاضر **مالک** انه یلغی ان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة ما یمین ید و المصلی
علی بن ابیطالب گفت نمی شکنند نماز را چیزی را از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله ان عبد الله بن عباس کان یقول لا یقطع الصلوة شیء ما یمین ید و المصلی عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز را
چیز را از آنچه میگردد پیش روی نماز گذارنده مترجم گوید اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در سبب
السن بن مالک حسن البصر آن بود که گذشتن بن خلف و زن حایض گذشتن سنگ مخصوصا گسیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را
لکن احادیث صحیح و لالت که در هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه
و در میان قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس لالت که در سواره بر ماده خرازی پیش صفوف گذشت
و هیچکس آنجا نکرده و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سنگ است **باب** وجوب طهارة بدن المصلی
و ثوبه محل صلوة **باب** در وضو پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی و ثیابک تطهر
و الزجر فافهم و جامه های خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک با سنده قال رسول الله صلی الله علیه
اذا اصاب ثوب احدکم الدم من الحيضة فلیقصر منه ثم یشطفه بالماء ثم یقلعه فید ترجمه بالا گذشت مترجم گوید و این حدیث
بایا و خود دلالت میکند بر آنکه پاکی جامه مقدمه نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارنده
و غسل مبارک می نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع داشتند جبرئیل آمد و بران حال مطلع است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الحال غسل خود را بر تافتند و نماز را تمام فرمودند و ازینجا نیز معلوم شد که طهارة فعلی و جامه و بدن
و اجابت و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و همین آیات و دعوات اکتفا باید کرد و احمد و سحاق گفته اند که اگر کسی
گذارد و در جامه او غسل او نجاست بود و او ندانید است احاده نماز بر وی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر درهم باشد بدین
تقدیر اطلاع داد و جبرئیل نجاست فعلی این قول قوی است **باب** من بد جرح سائل یفتقر له ما يتعلق
بجسده و ثوبه من ذلک الجرح کسیکه در از زخمی دران باشد عفو است او را آنچه متعلق میشود بدن او و جامه و از آن زخم
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان المنصور بن محمد قد اخبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب **باب** من
من الذی یطعن فیها فایقطع حمله صلوة اصح فقال عوفیم و لاحظ و الاسلام لمن ترك الصلوة فضله عمر
یتعبد دما و آمد مردی بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد او را پس بیدار کرد و عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلنت
و علیه اهل العلم
قلنت
فما تم تصدیق به باین
علی ان الصلوة قبل
انزلة النجاسات
كانت جائزة و علیه
اهل العلم فی الجملة
قلنت
و علیه اهل العلم
ای سال و المشهور من
من هب الشافعی و المالکی
و القسح و وضوء الفصد
و الجملة انکان دھما
یقدم سببانه غالباً
لا المستحایب غسلة
تکلی فی وضوء و جهات
المقنن قبله و کاتبه
لعمد الزیلعی و فی
العالم بینه

ان کان بحال
تجسس التی
ثانیاً فی الصلوة
جائزاً فی غیر
الا فله

قلت عليه السلام
والقولين عند الخليفة
بين اقل من درهم
يستدل النفاذية
فردم القوم ونحوها
بوجه آخر
فيما رواه اخر عن
عليه السلام وكثرة وتكرار
القولين والفتنة
فيما رواه اخر عن
عليه السلام
فيما رواه اخر عن
عليه السلام

قلنا
 وعلیه اکثر اهل العلم
 انه لا بد من التكبير
 وقال ابو حنيفة ان
 قال الله اجل والله
 اعظم او ايسر من
 اجزاء

رضى الله عنه آنچه از دلائل معلوم میشود آنست که اضافه بخداستعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض است تا از عادت
 و ریاء و شرک امتیاز واقع شود و تعیین این عمل مانند آنکه طهر است یا عصر است فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو
 رکعت لازم نیست بدلیل آنکه بعضی صحاب نیت احد لیسنگ الحاج و اما عمره و اما قرآن نموند و بعد از مستنسا از آن حضرت
 علیه السلام تعیین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر فرمودند و عمره بعد از نیت باری از علمائست
 پس نیت متردد بوده در میان فرضیه و تعلیه و بعضی صحاب نیت حج کردند و نیت نیتند که صغیر حجیت بلکه آنرا
 از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقی نموند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة و الله علم خلافا للمحتاج فی قوله
 فان صلی فرضا وجب تصد فعه و تعیینه و الاصح وجوب نیت الفرضیه دون الاضافة الی الله تعالی محل نیت قلب است
 و نطق عدم نطق بآن یک است **باب تجب تکبیرة الافتتاح** فرضت تکبیر ابتدای نماز قال الله تعالی
 و دبک فکبر بروردن خود را یا دکن باشد اگر معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 تحریها التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر صلی حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث العرب
 الیسی فی صلوة قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا تمت الی الصلوة فاسبح الرضوخ ثم استقبل القبلة فکبر و چون برخیزد
 نماز بر کامل کن وضو را و روتو بگردان پس تکبیر بگو قال الصالح فی الذی یصل لنفسه فسی تکبیرة الافتتاح و الله
 لیستأنف صلوة و قال فی الامام پیشی تکبیرة الافتتاح حتی یفرغ من صلوة قال اری ان یعیذ و یعید
 من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و اقام یعیذ و ن گفت مالک در باب تحقیق نماز گذارد برای آن
 خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک بابا ما یک فراموش کن
 تکبیرة افتتاح را تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت می بینم که عاده کند امام و عاده کنند آنرا آنکه پس پشت او بودند
 نماز را اگر آنکه پس پشت او بودند تکبیر گفته بودند نیز عاده کنند مسلمة معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است
 پس تغییر سیر مانند الله اکبر ضرر میکند زیرا که اسم تجبیر در عرف آنرا تناول است بخلاف اکبر الله که در عرف آنرا تکبیر
 و تحقیق تجویز کرده اند اگر بجای الله اکبر اصل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند
 یجب القیام علی القادر فی فیضیه و در خص القوی فیها لمن لا یقدر فی فرض است قیام بر کسیکه قوه قیام دارد
 در فرضیه و رخصت داده شد نشستن در حق آنکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی و قی موا الله
 قانتین بایستد براس خدا قراة کنان دعا گو یان **مسائل** عن هشام بن عروبة
 عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلی الله علیه و سلم انها قالت صلی رسول الله صلی

له جنبی
تختش جلق قلث
وعلیه اهل العلم
له قلث
وعلیه اهل العلم

علیه و هو شاک فیصله جالساً الحديث نماز گذار و حضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه حضرت صلوات الله علیه بر او نازل شد و
مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركع فوسا فصرح عند فجلس شقاً
 فصلی صلوات من الصلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلى الله علیه وسلم سوار شدند بر آبی پس افتادند از بالای
 آن آب پس برخاستند شد جانب راست از بدن مبارک حضرت صلوات الله علیه پس گذار و نمازی از نماز او نداشتند بود مسئله
 قیام نصب فقار ظهر و انصباب فخر و ساق ست و آن را صورت های بسیار میتوان شد و حکم در آن صورتها اتباع عودت
 پس اگر آنجا که بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا نه مسئله عجز از قیام متحقق میشود و بخوبی
 شنیده داشتهای صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که بعضی از آنرا تر نفس و گران عضا و بر بندگی حواس می میدهد یا
 مرض یا دوران سردی و غنیمت و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذار و خواه بر صفت جلوس خواه مریض و اگر
 نتواند بر جنب عود نماز گذار و روی بقبله کند و بر پهلوئی راست خفتن بهتر است از پهلوئی چپ پس اگر بر پهلوئی نیز نتواند
 بر پشت خود غلطد و روی بچپان قبله کند **باب** یجوز ان یقعد القادر فی النافلة جائز است نشستن بر نماز
 کسی که قوه بر قیام دارد **مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید عن المطلب بن ابي وداعة السهمی
 ذو جبر النبی صلی الله علیه و آله انها قالت ما دایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی سجدة قاعداً قطع حق کان قبل وفاته
 بعام فكان یجعل فی سجدة قاعداً و یقل بالسورة فیرتلهما حتی تکن أطول من أطول من هذا کت حضرت حضرت عیسی
 آنحضرت را صلوات الله علیه در نماز نفل نشسته برگزتا آنکه شد پیش از وفات خود یک سال پس نمازی گذار و نفل خود نشسته بخواند
 سوره ای که میگوید و آنرا آنکه در نماز ترشد از سوره که در نماز نبوی مسئله اتوی آنست که بر پهلو خفته نیز نفل میتوان گذار و با وجود قدرت
 بر قیام و قعود سجده نشین من صلی قاعداً فیرتلهما من صلی قاعداً نصف اجر القائم من صلی قائماً نصف اجر القاعد
 بنام من مضطجحت **باب** یجوز فی النافلة ان یصل جالساً فاذا بقی من القراءة شیء قلیل قام وقوا ثم رکع جائز است
 در نماز نفل که نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالک** عن
 هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ذبح النبی صلی الله علیه و آله انها اخبرته لم تر رسول الله صلی الله علیه و آله یصل صلوات
 قاعداً قطع حق من فکان یقرء قاعداً حتی اذا ادا رکع قام فقرأ نحواً من ثلثین اوربعین ثم رکع از حضرت عائشة
 مرویست که غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارده باشد نماز شب نشسته بچگاه تا آنکه معرشد پس بخواند در حال نشسته
 تا چون میخواست رکوع رومی بایستد پس بخواند قریب سی آیه یا چهل آیه باز رکوع میکرد و **مالک** عن عبد الله بن یزید
 ابی النضر و عن ابن عبید الله عن اوسلة بن عبد الرحمن عن عائشة ذبح النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله

دودست خود را نیز بخین و میگفت سمح الله لمن صلا ربنا لك الحمد یعنی شکر خداست که کسی بپوش
گفت اولای پروردگار را تا است ستایش و منی که رنج یدین را در سجود صلا لك عن نافع ان عبد الله عجم

المشتركة في
الصلاة ١٢

قلت

سقط في رواية يحيى بن
عيسى وجماعة لفظة
واذا ركع في ثالثة
عند الاخير من رواية
ابن وهب عن سائر
اصحاب الزهري
وبه قال اكثر اهل
العلم انه رفع يديه
عند الاخير من

١٠٢

الركوع وعند القيام
منه وقال ابو حنيفة
يضع يديه الى جنب
الركبة في الركعة
الاولى ويستنيأ بها
قلت
والله لو علموا ان الشافعي
اهل العلم والحق
وضعهما في السجدة
والجوفية لكانوا

كان اذا افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما دون ذلك عبد الله بن عمر
شروع ميكرو نماز را بر میداشت و دو دست خود را برابر دووش خود و قنیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت
و دو دست را فروتر از منکبین **مسائل** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يساد ان رسول الله صلى الله عليه و
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بر میداشت دو دست خود را در آشنای نماز مترجم گوید که در روا
یحيى بن يحيى لفظ واذا ركع ساقط است واكثر رواية موطا ذكره انما زاد ههنا ست مذسب مالك اكثر اهل علم لغوي
وغيره في ارفق و غير رفع يدين چهار جا ذكر کرده اند اين سه موضع که مذکور شد و وقتیکه قیام میکند از دو رکعت بعضی
بسی رکعت ثالثة و مالک شافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم در
حدیث ذکر رابع نیست و اختلاف کرده اند در منتهای رفع یدين در بعضی احادیث الى المنکبین و در بعضی حتی
یجادى اذ نیه و در بعضی حتی یبلغ بها فروع اذ نیه و شافعی جمع میکرد در میان روایات بآنکه بر میداشت بوجهی که
ظهر کفین محاذی منکبین میشد و اطراف اناهل محاذی اذنین زیرا که در حدیث اناهل بن حجر آمده است حتی کان
بحیال منکبیه حاذبا بها میا اذ نیه **باب** لیسن ان یضع یمینه علی شماله فی القيام سنت است که نهید دست
خود را بر دست چپ در حالت قیام **مسائل** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي قال کان النبی
یوسر ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعیه الیسری فی الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه ینمی ذلك
مرویت از سهل بن سعد الساعدي که مردمان را امر کرده میشد بآنکه نهید مرد دست راست را بر سا عین چپ نما
گفت ابو حازم بنید انم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میکرد و این حدیث را یعنی بانحضرت صلی الله علیه وسلم **مسائل**
عن عبد الکریم بن ابی المخارق البصری انه قال من کلام النبوة اذا لم تستحی فافعل ما شئت وضع
الیدین اسفل علی الاخری فی الصلوة یضع الیمین علی الیسری و تعجل القطر الاستیناء بالسجود عبد الکریم
از کلام نبوة است این کلمه چون حیاداری بمن هر چه خواهی و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیاداری منفقود شد
مانع بر خاست پس میتواند هر چه خواهد بکند زیرا که اصل در تقوی و در ع حیاست و معنی دیگر آنکه در کاریکه مستوجب حیا
از خالق و مخلوق نیست هیچ پاک نیست و الله علم و مضمون کلمه دیگر نهان و دو دست است یعنی در حال نماز نهان
سینه و مکر یا بر کمر علی اختلاف المذهبین یکی را از دو دست بردست دیگر نهید راست را بر چپ مضمون کلمه دیگر
تعجل افطار است و درنگ کردن بطعام سحر در ایام صوم مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که جمهور علما ابو ضحیح
علی السیری قائل اند باز اختلاف کردند شافعی فوق ناف می نهید و ابو حنیفه زیر ناف و این سه را سه و جایز است **باب**

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

واجب گفته و ترک واجب نقصانی عظیم در نماز داده یافت الا آنکه نماز در پیش وی فاسد نمی شود و شامعی قائل است بآنکه هر نقصانی
 فاسد هم می شود مسئله چنانچه گفته اند که وجوب سجده فاتحه پنج شود و بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات است
 زیرا که در وجوب فاتحه شامل است اینها را و همچنین است تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه بخواند درست است بحدیث ابی داود که
 آنحضرت صلعم بر آمدند بسجده آنجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند الحمد لله القرآن واحد
 و الا لست شئ تصور می نمایند و استیجاب تو میگوید تجدید قرائه کند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جانات نشد است که آنحضرت
 سلم الله علیه و سلم و صحابہ جناب مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمین و اعراب اسلام مسئله کلمه کلمه از فاتحه اگر
 جدا کند بوجهیکه در عرف از قرائه فاتحه نگیند نماز درست نشود و فصلی که اسم قرائه را نفی کند ضرر فیرساند و همچنین تحمل
 اگر بوی باشد که اسم قرائه کل فاتحه را نفی کند قاطع قرائه اوست بخلاف آنکه نفی کند مسئله اگر فاته نیندازد اگر اویم
 از خواب بیدار تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی تومی نارد و **باب لا یقرأ البسم الله الرحمن الرحیم الا اذا فقیه**
 الصلوة خواند بسم الله الرحمن الرحیم را و قتیکه شروع کند نماز را **مسائل** عن حمید الطویل عن السن بن مالک
 قال قلت و راء ابی بکر و عمر و عثمان یحکم کان لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم الا اذا فقیه الصلوة السن گفت استناد
 پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان چنین اقتدا کردم بایشان پس بایشان شیخ خواند بسم الله الرحمن الرحیم
 و قتیکه شروع میکردند نماز را مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه ظاهر ازین حدیث است که بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
 مذنب امام مالک و چنانچه تاویل کرده اند بآنکه بخواند بوجهیکه شروع میشود پس لا اله الا الله کند بر نفی چهره بر نفی قرائه مطلقاً
 پس ویلی از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافه است که لا اله الا الله کند بر خواندن بسم الله الرحمن الرحیم شایسته خواندن بسم الله
 فرض است باینکه جز فاتحه نیست و چهره بصلوة چهره نیست است و در پیش ابو حنیفه سنون است خواندن آن با هر وقت
 اتفاقاً چهره و سریه و الله اعلم **باب النهی عن منارعة الامام فی القراءة** باب در منع از منارعت امام در خواندن قرائه
 یعنی تقدیری نباید که با امام قرائه قرآن کند **مسائل** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة اللیثی عن ابی هریرة ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انقض من صلوة چهره با بالقراءة فقال هل قراء مع منکم احد یقرأ فقال رجل نعم انا یا رسول الله فقال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اقول ما انا نزع القرآن فاستأمن الناس عن القراءة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بقرآن رسول الله صلی الله علیه و سلم بالقراءة حین سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه و سلم و است از ابی هریرة
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت از نمازی که چهره کرده بود در آن بقراءة پس فرمود یا خوانده است یا من کسی از شما
 نماز از رسول الله صلی الله علیه و سلم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا من میگوید حدیث که

مسئله قائل است
 تا از امام مالک و ابی حنیفه
 قائل است امام مالک
 و ابی حنیفه
 پس این قولها
 و قائل است شافعی و مالک
 فرض بر این است
 و ابی حنیفه
 سنه ۱۰۴

مسئله قائل است
 اتفاقاً اهل العلم علی آن
 چهره امام مالک
 چهره ابو حنیفه
 چهره مالک
 چهره شافعی
 چهره حنبل
 چهره حنفی
 چهره مالک

تراع کرده میشود با من در قرات یعنی تفسیرش میدهند مرا در نماز بسبب اذن قرات خود پس باز مانند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یک چهارمیکه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن بقراة و تحقیق شنیدند این را

باب اختلاف السلف في القراءة وخلف الإمام على أقوال ثالثها انه يقرأ خلفه فيها السرية

استغفار بادون ما بجهت فیه اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در وزارت مقتدی پس پشت امام برافراشتن تویم آن احوال
برخیزان پس پشت امام در نماز یکدست خوانده است و در کتب بطریق احتجاج بطریق وجوب خلاف نماز یکدست کرده است قراره

ورن مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الإمام قال اذا صلى أحدكم خلف

الامام فحسبه قراءة الامام واذا صل وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر

وقتیکہ سوال کردہ میشد اور ایجا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت کہ چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام نکفت

کنند و است اورا خواندن امام چون نماز گذار و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد اللہ بن عمر بن خطاب پس پشت امام

مالك عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا هريرة

إني أحيانا أكون وراء الإمام قال فتمت ذراعي ثم قال أو لم يأتني نفسك يا فارسي فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

يقول قال الله تعالى قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَضِيقُهَا إِلَيْهِ وَنُفِصُهَا إِلَيْكَ وَلِعَبْدِكَ ابْرَأَابًا

گفت که گفتند ای ابوهریره هر آینه من در بعض اوقات دیداشتم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه

پس گرفت ساعد و العبد از آن گفت بخندان آنرا و نفس خود را می فارسی یعنی آهسته بخوان تا غیر تو از آن نشنود پس بر آیه شریفه

از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا استعالی قیمت کردم نماز را در میان خود و در میان بنده خود و حدیث پس نمیدان مرا

و نیز آن بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است

میان من و میان بنده من ابوبکر و از تشییه حضرت صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را نماند فهمید که فاتحه رکن لازم است

که در هیچ حال ساقط نمی شود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند باین سوات جواب بسته شد که این سوال بوجه

ورنما حضرت ماست مالک عن هشام بن عروة عن ابيد كان يقول خلف الامام في الاجتماع فيه الامام بالحق

عروة بخیر اند قرآءة پس پشت امام در نماز یکدیگر جهنمیکند و امام در آن بقراءة صالک عن یحیی بن سعید و عن ربیع

بن أبي عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقر خلف الامام فيما يصح فيه الامام بالقراءة قاسم بن محمد ورواه

پس پشت امام در نماز یک بلبل شیخو اندام در آن نماز مالک عن یزید بن رومان ان نافع بن جابر بن مطعم

يقول خلف الامام في الامام بالقرعة نافع بن جبير قرعة ميكرويس شيت امام در نماز كيه چو ميكرويس

مفتی

قال الشافعي رحمه الله

خلف الامام

61-27041-143

امریکی سفارت خانہ

ان یقیناً فی سہ

الحمد لله رب العالمين

معه رفا

فیما اس فیما

فیجہ و قلا

لا يفتأ صراخا

جان ملک

1

[illegible][illegible]

دینا ساجھت
میں ہوتی ہے
وہ جس میں
بے شک و شبہ
میں عالم کیجئے
زادہ ہو جائے
فوق طاقت
انسانیت
نظم و ضبط
موضع اختیار
جا ملے گی

7.

عند اصحاب
من الطائفة غير
وجهية وكان الفضل
بعد الكرم والجود
بين السجدين
والنسيب بالسرقة
عند الشافعي
للخير وعند
الرخيفة من على
المتمهر بالكرامة

عند أصحاب
الطباينة غير
واجبة وكان الوقفان
بعد الزرع والجلود
بين السجدين
والنسيب بالسرقة
عند الشافعي
التخريم وعند
الرخينة مخرج على
المتمسك بالكرامية

[illegible]

حضرت
 مذهب العلماء
 كراهية قواعد الفلك
 في الكون والسموات
 الشمس والارض
 الكواكب والسموات
 عند الكائنات
 ١١

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس القضاء الاعلى
القدس الشريف
السلطنة
القدس الشريف
السلطنة

في ثوبين من الذهب
 يقسمت في الذهب
 استأجر من الذهب
 صند ان كان في ثوبين
 الصند

في ثلثي
المكتوبة وزهبت
الشافطة الى ثلثي
في الصبيح وثلثي
الفسح

من مضافات

١٠

گفت قنوت بخواند و چیزی از نمازهای فریضه بخواند و در تمام سال متقی حدیث نزدیکی محمول بر همین است و نزد شیخ
خواندن قنوت در نماز مجزئ است و در سائر فرائض قنوت در ترغیب نزدیک می مگرد و نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک است و بعد رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک روایت
روایت آمده و نزد یک شافعی در قنوت چهار باید کرد و بعد پیش ابو هریره و مقتدیان تا مین گویند بعد پیش ابن عباس در قنوت
و در نیز اختلاف علماست مذسب عبد الله بن مسعود و اقام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این
المبارک و ائمه حنفیه جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذسب مالک و شیخ
واقفی درین باب مذسب احمد و اسحاق است که اگر نماز را از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سائر صلوات
عامه تجویز است و قنوت و تر و آخر نصف رمضان تا که است و در تمام سال متحبب الله علم باب یضم کفیه
علی بن یضم علیه الوجه فی السجده چنانچه هم از الکلبین بنید و کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را
در حال سجده و بران آورد آن هر دو کف را از هر دو استین هالت عن ناظر ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال ناظر و لقد رايت فی یوم شدید البرد و انذ لیضج کفیه من تحت برنس حتی
یضمهما علی الحصباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران روی خود را گفت
ناظر و هر آینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد آنرا بر سنگ زینا هالت عن ناظر ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع وجهه بالحر من فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه وجهه ثم اذا رفع فلیضعهما فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگفت هر گاه
پیشانی خود را بر زمین پس باید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر دارد پیشانی را باید
بر دارد دو کف را زیر آن هر آینه دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی مسئله سجده وضع هفت استخوان است
برتر همین جبهه و یدین و رکتین و اطراف قدین سجده شصتین است ان اسجد علی سبعة ارباب الحج و الا
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده مثل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است
از ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا ان بطاح باشد نه سجود و الکمال است که بگوید
بغیر رفع یدین و سخت رکتین بر زمین نهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و الف با و ذکر می از اذکار ما ثور
بگوید و میاید که در دست را نزدیک بکنین نهد و اصابع خود بجانب قبله نشاند و تقرب بکن کند
میان رکتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد مسئله علماء متفق اند

۴
ذهبت اهل العلم
ان وضع الوجه فی
السجده واجب و اضع
الیدین و الرکتین
والفخذین فاجبه
والفخذین فاجبه
الشافعی الظاهر
و ذهب ابو حنیفه
عن النبی و وضع الیدین
سنة و دعاء الفقهاء
علی ان ترفع الیدین
لیس بواجب

قلت وعليه
 اهل العلم
 قلت وبه
 قال اهل العلم انه
 يمين ان يرفع يديه
 ويصلي على الارض
 قلت
 والذين انفكوا على
 تركه اجماعا على
 وهو ان يرفع
 يديه على عقبيه
 قلت
 وقيل مستوفى
 غير مطعون وان
 السنة ان يجلس
 جلسة التشهد الاول
 الشك في الموضع

بروجوب منع جهبه وسجودا ما نهان ودوست ووزانو ووقدم نزديك شافعي ما حجت ان نزديك ابو حنيفة وضع يدين
 سنت است ويز مستحق انه بركه كشف برودست وبراوردن آنها از استين ضرورت **باب** للرخص اذالم
 يستطعم السجود او ما براسه اياه من بعض رقيقه نتوان سجده کردن ايا يكند بسجود ايا كروني مالك عن نافع
 ان عبد الله بن عمر كان يقول اذالم استطعم للرخص السجود او ما براسه اياه ولم يرفع الي جهته شيئا عبد الله بن عمر
 ميگفت رقيقه نتوان سجده کردن بايد كه ايا يكند بسجود ايا كرون ويز دار بسوسى پيشاني خود خيزي يعني خاک ايا چيز
 تا بران جبهه رساند مسكلم رقيقه اشاره ركوع ميگذازمى بايد كه محاذي كذجه القدام ركبتين و اگر محاذي موضع سجود
 گرداند بهتر باشد و اگر ركوع و سجود هر دو كند سجودى بايد كه اخفض باشد از ركوع **باب** صفة السجود در بيان كيفيت سجود
مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن حماد بن اسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال له
 من الذين يصلون على اذانهم قال قلت لا ادرى والله قال مالك اي الذي يسجد لا يرفع يديه عن الارض يسجد
 وهو لا حق بالارض عبد الله بن عمر گفت واسع ابن حبان اشديد تواز اجماعه حتى كه نماز ميگذازند بر سر نهاني خود
 واسع گفت نمي دانم قسم خدا گفت مالك را مي داشت ابن عمر كسى كه سجده ميگذاشت و بلند نمي شود از زمين سجده ميگذاشت در انحال كه او
 متصل است بر زمين ترجمه گويد رضى الله عنه وارضاه سنت است كه بر دار بر سر نهاني خود را دعوت كند بر زمين **باب**
 يجلس بين السجدين كجلسة الصلوة ولا يجلس على صدف قدامه ولا بعض ردة يشينه وريان ووسج ما يشينه
 نماز و نشينه بر مقدم و وقدم خود **مالك** عن حماد بن اسع عن المغيرة بن حكيم انه راى عبد الله بن عمر
 فى سجدتين فى الصلوة على صدف قدامه فلما انصرف ذكر له فقال انها ليست سنة الصلوة وانما افضل هذا
 من اجل انه شئتكم مغيرة بن حكيم و عبد الله بن عمر كه رجوع ميكر و در بيان دو سجده نماز بر مقدم و وقدم خود پس رقيقه
 بازگشت از نماز فكر كرد و شد پيش او اين مسكلم پس گفت بر آئيه اين جلسه نيت سنت نماز و جز اين نيت كه ميگيرم اين
 بسبب انكه بيارم مسكلم اقرار در بيان سجده عني يعني نشستن بر صدف قدامه نزديك ابن عمر كرده است نزديك عبد الله
 بن عباس سنت عمل اندر بعد بر اول است و اطمينان درين جلسه فرض است مكن سنت است كه قومه و جلسه اطول نكند
 جائسه سترحت و ترك آن هر دو در حد يش آمد دست و هر دو صحيح است **باب** صفة الجلوس فى الصلوة بيان طريقت
 و نماز **مالك** عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبد الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه كان يرمى عبد الله
 بن عمر يتركم فى الصلوة اذ جلس قال ففعلت وانا يومئذ حدثت السن فنهاني عبد الله بن عمر قال انما
 الصلوة ان تضيف جلك اليمنى وتلقى رجلك اليسرى فقلت له فانك تفعل ذلك فقال ان رجلك اليسرى

ما قلت قال
 الشافعي في عمل في التفت
 الاول مفترضا وهو
 ان يجعل على بيت قومه
 البيه ونصبه
 وفي التفت الواحد
 متفركا وهذا
 ١١٥

عزیز رحیم فیضیہ
المیرا ایڈیٹور المیرا
وینکد علی افریق
وقال ابوحنيفة فقد
فيهما مفترضا وقال
مالك وقد فيهما على
الارض فتولى كل ذي
رجله اي عطفها

[illegible]

اذ اجلس في الصلوة وضع كفة اليمنى على فخذ اليمين وقبض اصابعها واسأربا صبعه التي على الابهام
 و وضع كفة اليسرى على فخذ اليسرى وقال هكذا اكان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت دیدم اجد الله بن عمر
 ومن بازي ميگردم بسنگ نيز مادر نماز پس قتيكه باز گشتم منع كرد و گفت بكن چنانكه ميگردم و حضرت صلي الله عليه وسلم
 گفتند چگونه مي كرد رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت چون مي نشست در نماز مي نهاد و كف راست خود بر زان راست
 و بنديگر و انگشتان خود را همه آن و اشاره ميگردان انگشت خود كه نزديك باهمام نهست و مي نهاد و كف چپ را
 بر ران چپ خود و گفت ابن عمر اخبرني كرد و حضرت صلي الله عليه وسلم ما لك عن عبد الله بن دينار انه قال
 را في عبد الله بن عمر انا اذ عوا واشتد باصبعين اصبع من كل يد فنهاني مسكته مختار نزديك شافني است
 كه همه اصابع را جمع كند و مسجود اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كرد و موضع اشاره قول الله است بحديث مسلم و بگفته
 آنكه غرض از اشاره توحيد است تا قول و فعل معا صد كيد يگر واقع شود باب حقه الصلوة على النبي صلي
 عليه السلام باب و كيفيت درود فرستادن بر حضرت صلي الله عليه وسلم ما لك عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد
 بن عمر بن حزم عن ابيه عن عمر بن سليم الزرقاني انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انه قال يا رسول الله
 كيف نصلي عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد واذواجه وذرنيته كما صليت على ابراهيم وبارك على
 واذواجه وذرنيته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد هما با گفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد ما لك عن نعيم بن عبد الله النعماني عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابي مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عباد فقال له بشير بن سعد
 امرنا الله ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال نسكت رسول الله صلي الله عليه وسلم
 حتى قلبينا ان لم يسال ثم قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 و آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت
 تشريف آورد و حضرت صلي الله عليه وسلم پيش مادر مجلس سعد بن عباد پس گفت او را بشير بن سعد
 امر فرموده است ما را خداستاسال با نكه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو
 پس سكوت كرد و حضرت صلي الله عليه وسلم تا آنكه آرزو كرد و يم ما كه اين سائل كاشك سوال بنكره از حضرت صلي الله عليه وسلم
 بعد از ان فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد و سلام بهمان صفت است كه دانسته ايد مسكته جمهور اهل علم بر آنند كه صلوة
 گفتن بر آن حضرت صلي الله عليه وسلم مستحب است و تشهد اخير غير واجب بسوي همين معنى دلالت ميكند لفظ

روضه
 اكثر اهل العلم على شيخنا
 الاشارة بالمسبحة
 اليميني عند قوله لا اله الا الله
 ويشي عند قوله لا اله الا الله
 وهو الصلوة من مذهب
 ابي حنيفة ذكره
 في المتن
 على قولنا
 اهل العلم على ان الصلوة
 على النبي صلي الله عليه وسلم
 ۱۱۶
 مسلم مسند في الشهد
 الاخير غير واجب
 و في هذا تشهد واجب
 عمر و عائشة في زيار
 التشهد وان التشهد
 الاول على لسان و ذهب
 الشافعي و حله الى جوهها
 في التشهد الاخير فان
 لم يصل له تقم صلاته
 و استحب ما في التشهد
 الاول

من رواية هذه

[illegible]

واجب
بيان انه غير
موجب

صلی الله علیه وسلم قال ان احداکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان فلیس علی شیء الا یدعی که صلافاذا وجد ذلک احدکم
فلیس یجد سجدة ینزل وهو جالس سئل الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز یکی از شما وقتی که می ایستد در حالیکه نماز میگذارد پیش
شیطان نمی آید پس شکی نیست که رواه بروی تا آنکه بنیداند که چه قدر گذارد و دست پس چون باید بنشیند یکی از شما باید که سجده کند
و نوشته باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شاک احدکم
فی صلوته فلیزک **صلی الله علیه وسلم** اربعاً فلیصل رکعة ولیسجد سجدة ینزل وهو جالس قبل التسلیم فانکنت الركعة
التي صلی خامسة شفعا بها یتین السجدة ینزل وان کانت رابعة فالسجدة ینزل **شیطان** رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقتی که شک کند یکی از شما در نماز خود پیش آنست که چه قدر گذارد و دست آیا سه رکعه گذارد و دست یا چهار رکعه پس باید که بگذارد
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند و نوشته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و آنرا رکعت پنجم شفع ساخته باشد
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده خاک آلوده کردن است روی شیطان را **مالک** عن عمر بن
بن زید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا شاک احدکم فی صلوته فلیزک **صلی الله علیه وسلم** الذی یظن
ان من صلوته فلیصله ثم لیسجد سجدة فی السجود وهو جالس عبد الله بن عمر سئلت عن شک یکی از شما در نماز خود
پس باید که قصد کند چیزی اگر گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و آنرا بعد از آن سجده کند و
سود نوشته باشد **مالک** عن عقیف بن عمر و السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن
العاص کعب الجبار عن الذی شک فی صلوته فلیزک **صلی الله علیه وسلم** اربعاً فلیصل رکعة اخری و لیسجد
سجدة ینزل وهو جالس عطاء بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر و بن العاص و کعب الجبار را از شخصی که شک میکند در نماز
خود پس بنیداند که سه رکعت گذارد و دست یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد و رکعت دیگر بعد از آن سجده کند و نوشته
داشته باشد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا شاک عن النسیان فی الصلوة قال لیزک **صلی الله علیه وسلم** احدکم
الذی یظن انه من صلوته فلیصله عبد الله بن عمر وقتی که سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد کند
یکی از شما چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالک** انه بلغه ان رجلاً
سال القاسم بن محمد فقال انی اهم فی صلوته فیکثر ذلک علی فقال القاسم امض فی صلوته ذلک فاندلن ینذهب
حقاً تصروف وانت تقول ما اتممت صلوته شخصی سوال کرد قاسم بن محمد پس گفت هر آینه من شک میکنم در نماز
پس بیایید باشد این شک من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس هر آینه حال نیست که بخوابد زودت شکرت تا آنکه
بازگویی و تو میگوئی که من تمام نکرده ام نماز خود را **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان لا تنزل

الحققت

مفتی محمد رفیع الرحمن

المشاورين

2

تاریخ

100

1996

۱۰۰

25

...

١٠٠

22

سَقِيْبُ الْمَلِكِ

مجلس

هشتمین

10

30

اذ ان قال چیمپی بن جی
 کلای العاصی یسبح

122

٥٤ قدامت
 اتفقوا على ان العمل
 اليه في كل الاصله
 في المملكه ان
 حل صبيها وثوبها
 على فاقده لم يقصد
 صلواته وان حل شيئا
 يتكلف في ما به فسد
 فوق المنه الكثره
 بالعرف فالخطوات
 والاضربان قليله المتأخره
 كثيره وقيل الوجه
 حقه في المملكه

لا سكت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و هر آنکه من فراموش میکند یا گفت فراموشی انداخته میشود بر من تا ای مقرر کنم برای امت
 مسئله تنقیح کرده اند این را بشکست کنی در اثنا صلوته پس اگر شک حاصل شود در کنی مثل رکوع و سجود آن رکن کند
 و سجده سهو و در شک بعضی ذرا غماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحری که صواب است
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجوع کردند بقبول ذوالیحدین و قول حضرت ابوبکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک
 مخیر است چیز است اخذ باقل و تحری صواب و رجوع بقبول ثقت و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آنست
 که اگر در اثنا صلوته شک نیل شد سجده سهو لازم نکرده و باب العمل الیسیر لا یطیل العاصی عمل قلیل باطل منکر است
 نماز مالک عن عالم بن عبد الله بن الزید عن عمرو بن سلیمة الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یصلی و هو حائل امامته بنت زینب ابنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا بی العاصی
 بن عبد الشمس فاذا سجد و وضعها و اذا قام حمله رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت و حال آنکه او بر دوش نهاده
 و امامه دختر زینب و زینب دختر آنحضرت بود و الله اعلم و امامه از صلب ابی العاص بود یعنی وقتیکه سجده میکرد
 بر زمین می نهاد و او را وقتیکه قیام میکرد بر میداشت و از آن ترجمه گوید همچنین گفت یحیی بن یحیی و ابی العاص بن ربیع
 و صواب این روایت است مالک عن ابی النضر مؤدب عن عبد الله بن سلیمة بن عبد الرحمن عن عائشة
 زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت کنث انام یذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم و رجلا فی قبلته فاذا سجد عثر فی
 فقهه یحیی فاذا قام سبطها قالت و البیوت یومئذ لیس فیها مصها ای حضرت عائشه گفت که خواب میکردم پیش
 روی رسول الله صلی الله علیه و سلم و دو پای من در جانب قبله آنحضرت صلعم بود و وقتیکه سجده میکرد و میگفت مرا پس می بستم
 پای خود را پس وقتیکه می استادم میگش و دو پای خود را میگفت حضرت عائشه و خاتمی آنروز و بنو ابی جابر عن مالک
 عن ابن شهر ماب عن امامته بن سهل بن حنفی انه قال دخل زید بن ثابت للسجود فوجد الناس رکیعاً فوکر
 فمد یسری وصلی الصلح سهل بن حنفی گفت در آمد زید بن ثابت بسجده پس یافت و نماز او در رکوع پس رکوع کرده
 از آن آهسته آهسته رفت تا آنکه رسید نصف مالک انه بلغه ان عبد الله مسعود کان یدبک لکاحبر سیدنا
 مالک عبد الله بن مسعود و سبب یکد رکوع نموده مالک عن زید بن دومان انه قال کنث اصی الحجاب فافتر
 بن جابر بن مطعم ففتر فی فافتر علیه و فخری فی زید بن دومان گفت که من نماز میگذاشتم بر پهلوی نافع بن جبرئیل
 و پس میگشادم قرآنه را برای او حال آنکه نماز میگذاشتم مترجم گوید رضی الله عنه و از حدیثی که اتفاق کرده اند علماء
 بر آنکه عمل بر سبیل نماز نیست در قادی عالمگیری مذکور است که اگر طیفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت نمازش فاسد نشود

[illegible]

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

لعلك
 الكثر الفخر المصطفى
 كبره والبر المصطفى
 بده والبر المصطفى
 ١٢٦
 بطلت صلاته قال
 بختة في يوم السلام
 ولا يشهد به

وقف فی الصف تصدیق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلواته فلما اكثر الناس من التصديق التفت من راحي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امكث مكانك فوفهم يد في صلواته
 على ما امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخو حقه استواء في الصف وتقدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في الصف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تثبت اذ امرتك فقال ابو بكر ما كان لابن
 ابی قحافة ان يصلي في صلواتي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لي رايتك اكثر ثمة من التصديق
 من نابه شيء في صلواته فليسبح فانما اذا سجد التفت اليه وانما التصديق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بسوى قبيل بن عمرو بن عوف تا صلح فرمايد میان ایشان و وقت نماز و آمد پس آمد سوزن بسوى ابو بكر بصديق
 پس گفت ايا نماز ميگذاري با مردمان پس اقامت گويم يعني ايا اقامت ميکني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع
 ابو بكر بصديق پس آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم مردمان در میان نماز بودند پس صفوف را نگاه فرمود برآمد آنحضرت صلى الله عليه
 تا آنکه استاد در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات بمنى نمود و نماز خود پس چون بسيا
 کرد و مردمان دستک زد و التفات فرمود ابو بكر بصديق پس يد آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوى
 حضرت ابو بكر که درنگ کن در جای خود پس بر پشت حضرت ابو بكر دو دست خد را پس حمد گفت خدا تعالی را
 بر چیزیکه امر فرمود و ارباب آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازین کار یعنی بر تشریف استنابة حمد گفت بعد از آن
 تا آنکه برابر شد با مردمان در صف و پیش رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذارد و بعد از آن باز گشت
 با مردمان یعنی بعد انقضای نماز پس فرمود اسی ابو بكر چه چیز منع کرد و ترا از آنچه ثابت باشی در مکان خود و قتیکه
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه بنود ابن ابی قحافة را که نماز گذارد پیش روی آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 پس فرمود رسول صلعم چیست مرا که دیدم شمارا درین حالت که بسیار کردید دستک زد و آنرا که پیش آمد و ارباب
 چیز منی در نماز و پس باید که تسبیح گوید پس سرانیه حال اینست که وقتیکه تسبیح گوید آدمی التفات کرده شود و بگوید
 و بخیر این نیست که دستک زد و مرزبان را حاصل است مترجم گوید از اینجا معلوم میشود که اگر شخصی در بعض نماز خود
 امام باشد و در بعض آخر مقتدی جایز است و نیز معلوم شد که جائز است مفارقت امامی و اقتدا با امام دیگر در آنجا
 نماز را از اینجا دانسته شد که اگر ذکر می بقصد تفهیم غیرى بوده باشد مفید صلوة نیست و تصدیق نیز مفید صلوة
 و در حکم دست اشاره مضمون گفته اند که تصدیق بغير دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
 و این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصدق الناس واقع شد و تعبیرین هر یک تصدیق نکردند

ج

فصل فی التبعیث

فصل فی بعض صلوات

کین فی بعض صلوات

اما فی بعض صلوات

وجوز الصلوة با ما بین

و فی هذا الحدیث

ان یصلی الله اذا حدث

نعمه فی الصلوة و غیره

و فی هذا الحدیث

۱۲۵

التصديق قبل الصلوة

ان یصلی الله اذا حدث

و فی هذا الحدیث

التصديق قبل الصلوة

و فی هذا الحدیث

التصديق قبل الصلوة

و فی هذا الحدیث

التصديق قبل الصلوة

و فی هذا الحدیث

اختلاف در این باب
فقال ابو حنیفه کلام
الناسی بطل الصلوة
وهذا الحديث كان قبل
تکريم الکلام ثم تغير
فيه بحديث لان تخريم
الکلام كان بکلمة وهذه
النسابة للمدينة وقال
لا يطل الصلوة في کلام
الداهلي بطلان اوله

۱۲۶
قن قن اول الخ
عند ان النبی صلی الله
عليه وسلم کان ناسیا
بانبا کلامه علی الصلوة
فلنیت وهو نسیان
وکلامه علی الصلوة
عالی ثم قصص
فکان حکم الناسی
فکان الفهم کان جری
وکلام واجب
للسی صلی الله علیه
الرسول یطل الصلوة
وکان لا لسان کان
وکان العین یسیر
نایب الصلوة یطل
فقال ابو حنیفه
ما یثبت فقیها
ان کلامه
صلی الله علیه
وآله وسلم

با وجود آنکه شایع در تصدیق ضرب بطن دست راست است بر بطن دست چپ نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شایع
نیشود پس ترک بیان نزد یک حاجت بیان عموم است و آنکه گفته اند که این بنیة لعب است لاسم که مطلق لعب باشد
و در حکم ذکر دست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا حی یا قیوم یا اکرید اند که نظم قرآن است و عدد اول از سائر کلام
آن کرده است مسئله تشخیص و بجا و محکم از جنس کلام نیست لیکن در حکم او است پس اگر اکتفا بر این چیز یا کند بوجوبی که محکم
بالتفصیل مجلس صلوة نظم آن حکم کند بطل شود **باب** تفحص الصلوة بالکلمة او الکلمتين اذا كانت خطأ او سهوا او لمصلحة
الصلوة فانه یستوی و نماز به سخن یا دو سخن اگر باشد آن سخن که ساد و شده باشد بخطا یا به سهوی یا اصلاح نماز مالک
داود بن الحصین عن ابی سفيان عن ابی احمد انه قال سمعت ابا هريرة يقول ^{صلی الله علیه و آله} صلوة یصلیها رجل فخطأ او سهوا او لمصلحة
ذوالیدین فقال قصرت الصلوة یا رسول الله ام نسیت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کما کنت یکن فقال قد کان بعض
یا رسول الله فاقبل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الناس فقال ذوالیدین فقالوا نعم فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فقام فما یکن
من الصلوة ثم سجدا سجدة ثانیة بعد السجدة و هو جالس ابو هريرة رواه عن ابی هريرة رواه عن ابی هريرة رواه عن ابی هريرة
پس سلام داد و در رکعت پس برخواست ذوالیدین و عرض نمود که آیا کوتاه ساخته شد نماز یا رسول الله یا امیر
کردی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم هیچ یکی از اینها نبوده است پس گفت ذوالیدین پس گفت بعضی از اینها
یا رسول الله پس متوجه شد آنحضرت بر مردی که پس فرمود ای راست گفته است ذوالیدین پس گفتند چه حکم با رکعت اوله
رسول الله صلی الله علیه و آله سلم پس تمام کرد و پنج باقی مانده بود از نماز بعد از آن سجده کرد و دو سجده بعد سلام داد و نشسته
مترجم گوید رضی الله عنه فتوی از عطاء و شعبی و از اعمی و مالک شافعی نقل کرده است که کلام ناسی جاهل باطل نمیکند نماز او
از رکعتی نقل کرده است که اگر حکم کند بقصد سخنی که در رکعتی صلوة نماز است چنانکه امام استاده باشد در محل نشستن او
بگوید بنشین یا جهر کند در موضع اخفای گوید یا خفا کن باطل نمیشود نماز و آن حاجب گفته است و اما الکلام فیه بغیر
اصلاح باطل قبل او که در اصلاح باطل مثل تمثل فیقول المکنت و مثل ان یقال فیجوز جمیع کلام عمر بن الخطاب
صلوة گفته اند خلف کرده اند تجویز بیکه درین سلیق از قبول نمیکند پس بعضی گفته اند این مقصود پیش از تحریم کلام بود
در نماز بعد از آن مانع شد تجویز عیاب داده است که این قول باطل است زیرا که تحریم کلام بجه بود و این قصه ابو هريرة
و عمر بن الحصین ذکر کرده اند و ایشان ساخر الهجرة اند و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم سهوا بود
و کلام ذوالیدین به توهم نسخ و تصر صلوة بود پس حکم حکم ناسی باشد و کلام ابو بکر و عمر و سائر قوم بنابر وجوب آن
پس بجز مسلم اگر چه در نماز باشد و آن مخصوص با آنحضرت است **باب** جواز سهو الخصم یا مستحی الخفیفا

و بنابر

و قال مالک ان کان
الکلام العین یسیر
نایب الصلوة یطل
فقال ابو حنیفه
ما یثبت فقیها
ان کلامه
صلی الله علیه
وآله وسلم

[illegible]

ولا يجيب الى من صافى الدنيا
 يجيب الى الخفايا
 عظم بلا حليم عظم
 وفتمت اوراقها
 الشاة كبس الكيس
 المرأة ما بين
 انك لا تاتي منافق
 ذلك ملاذهم
 هم المنافقين
 الصلوة ١١

والصحيح لا يستطيعونها وان هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود علامت خاتمه در میان ما و در میان منافقان
حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا بیاورند گفت مانند این ما آنکس را که از صبح تا شب در نماز
بن عبد الرحمن بن الحکم السهمی عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلمون ما في العتمة والصبح
لأولهما لأجورا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلت را که در نماز عشا و نماز صبح است البته بسیار است
آنها اگر چه بر سرین خود عیشتان بنهند ما آنکس را که از صبح تا شب در نماز
فقد سئل عن ابی حنيفة في صلوة الصبح وان عمر بن الخطاب هذا الى السوق ومسكن سليمان بن ابي حنيفة ان عمر بن الخطاب
الشهيد ام سليمان فقال له عالم امر سليمان في صلوة الصبح فقالت ان بدأت يصلي فغلبت عيناه فقال عمر ان شهيد
صلوة الصبح في الحج اعطاه الى من اقوم ليلة عمر بن الخطاب نياقت سليمان بن ابي حنيفة را در نماز صبح و عمر بن الخطاب
اول روز رفت بسوی بازار و خانه سليمان در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا و در سليمان پس گفت
اورا ندیدم من سليمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینه او شب گذرانید در آن حال که نماز میکند او پس غالب شد
بر روی او چشم می یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بروی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر هر آینه آنکه حاضر
شوم من نماز صبح را در جماعت بهتر است نزد یک من از آنکه استاده شوم یک شب یعنی نماز بجا گذارم تمام شب ما آنکس را که
یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن ابی حنيفة الا نضاري انه قال جاء عثمان بن عفان الى صلوة العشاء فراه
اهل المسجد قليلا فاضطجعه في مخدع المسجد ينتظر الناس ان يكثر واقا تاه ابن ابی عمرة فخليل له فساله من هو فحدثه
فقال له ما فعلت من القرآن فاحبوه فقال له عثمان من شهد العشاء فقام نصف ليلة ومن شهد الصبح فقام نصف
ليلة عبد الرحمن بن ابی عمرة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اهل مسجد البی را که نشسته و آخر
انتظار میکردند و دانست که بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پس اهل عمره پس نشست نزدیک او پس سوال
حضرت عثمان را که کیت پس ابن ابی عمره خبر داد او را پس فرمود حضرت عثمان چیست با تو از قرآن پس
خبر داد او را پس گفت حضرت عثمان او را هر که حاضر شود بنماز عشا پس گویا که قیام کرده است نیم شب
و هر که حاضر شود نماز صبح را نیز پس گویا قیام کرده است تمام شب امتر حجم گوید رضی الله عنه و از حضاه
که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح واقع شده از آن جهت که برای اهل کسالت و منافقان بسیار
دشوار است پس شارح تاکید بلیغ فرمود درین دو نماز تخصیص ناز جز باشد این مردمان را و در بعضی
احادیث تاکید نماز عصر نیز آمده از آن جهت که اکثر الناس اهل زراعة و تجارت و حرفه و در نمازها را میگویند

لا تقل
تخصيص بين الصلوات
بالتكليف ثمانية ثلثين
على النفس ١٢٩

بنجای آنند در سخاوت تعجب کسل درین وقت یا پیش از آن باندگی باز اقامت شود و هیچ دشمن و بیگانه پس چنان وقت
 اشتغال اکثر ناس بود تا یکدگر کرده بشد در اختیار اول وقت و حضور جماعت و علم مسلمة چنان افراد جماعت را که در میان
 مسلمین واقع میشود و متفرکند چنانچه صفت بآن لازم می یابیم از آنجمله متابعت ماسومین در ارکان صلوة و این صفت
 نفسیه است تطعنا بحیثه حدیث انما جعل الامام لیسوتم به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفا و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفو
 و اتصال آنها بعید از قریب می سازد و حیوانه حدیث ان قریبا بعید میگردد و از مسجد یک مکان است و فضا اگر خوف از
 مسافت قلیله شمار و اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گویا صل و التزام این صفت ضروری بودن علم است بانقلاب
 امام تا متابعت تواند کرد و بوجهیکه نزدیک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة مفرطه و صیحه از سماع آواز احوال امام را
 در یاد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان کنند
 و هیچ جاقبل یافته نشد که کرده باشند بلکه از هم شر آنها و تاخر اینها از شرع مفهوم شد و آن لالت میکند بر امتناع
 امامت اینها بخلاف امامت صدیقان که در حدیث عمر بن سلمه سلمی آمده همچنین اقتدا بقصدی در شرع دانسته
 نشد و است و از آنجمله نیست اقتدا است زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت
 از فرضیه و نفیته ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا یا حضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن امامت
 قوم خود میکرد پس معاذ در اصلوة ثانیة افضل بود و قوم را فرض و شرعیه اقتدا کسیکه مفرد نماز گذارده باشد یا امام
 اگر جماعت در یاد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در
 نماز قصر بخواند و بعد از آن میگفت یا اهل کلمه انما اصلو تکلمنا قوم مفرد دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
 از اینجا سقوط موافقت در قضا و ادا و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند نظر یا حضرت استنباط کرده است زیرا که اگر سقوط
 آن در صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده شود و آیا تاخیر امام و ماسومین فضل امام در او شر و بصلوة و ارکان
 ضروریست یا نه حضرت صلعم در مرض اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم مسح کردند
 بر خفین حالانکه امامت قوم و طیفه حضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر عمل کنند و طبعین بودند و آن
 اقتدار متوضی پیغمبر قاعد مضطرب فهمیده شد و جمعی صحته اقتدار سلیم صاحب سل البول را نیز استنباط کرده اند و اگر
 قاری ثانی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند و اقله اگر قول قدیم شافعی آنست که اگر ماسوم فاتحه خوانده است در
 است زیرا که اتمی بعد و است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بجمیع ارکانها و شروطها تمام کرده است پس
 پیدا کرد مقتدی متوضی خلف ماسخ خلف مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد و علم

و از همین جا توان دانست که در صورت اقتضا شایسته بخفته که مس فرج خود کرده است قوی حکم صحت صلوة است بخلاف اقتدا
 شایسته آن که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام مجتهدیکه با جتهاد خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تذکره اعمال گذشته ضرورتی در بیان حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص بخند پس دانسته شد که شایسته حکم نمیکند بطلان
 نماز خفته در حق خفی پیش است پیدا کرد باقتدا بر تنوعی به پیغمبر و اگر مبلومات ضروری خود رجوع نائیم لابد صحابه و تابعین
 و علمای هر سبک از فروع و خصوص صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگری متعین نمی شدند پس خرم کردیم
 بصحت اقتدای شایسته بخفته که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بکافر یا جنب یا محدث و سیدان درست نباشد زیرا که
 تلاعب تناقض است در نیت و اگر نیت داند و بعد نماز دلست اگر امرار هر بود و تقصیر در تعینش با و منسوب می شود و دل
 معلوم امری اعاده کند زیرا که در حکم و سنت است و لهذا انداختن احکام مشهوره شرع عذر نمی شود بخلاف حکم مخفی
 و اگر مخفی است مثل جنابه حدث و نجاسته خفیه در ثوبا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کرد
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فائده خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فائده با امام در صحابه
 شایع نبود و گویا اینقدر معتقد است چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فائده مختل شد مسئله نیت در ترک
 جماعت مگر بجهت عذری بر آن ناکید که در جنس و جماعت از شرع دانسته شد و لیل و میطره و ذات برد و رجوع عذر است بحدیث
 شیخین که حضرت صلی الله علیه و سلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلواتی الرجال انزل قول ابن عباس معلوم شد
 که قید لید ضروری الرایه نیت پس حکم روز پنجشنبه است و رجوع شد بحدیث شیخین و از حضرت العشاء و اقیمت لعشاء
 فابعدوا بالعشاء و علة آن تصریح رجوع و توقان نفس لطعام است پس مخصوص باشد شدت رجوع و توقان نفس در
 در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از وی و دانفت اخشین بحدیث شیخین و موطا و
 ذی ایجه که بیه بحدیث شیخین من اكل من هذه الشجرة المنة فلا يقرب مسجدنا مسئله حدیث سلم دلالت میکند که
 اقرا احق است با ما است از علم بسنت بعد از آنکه هر دو مایحوز به صلوة میتوانند دانسته گفته است اهل عصر اول فقه با قرا
 قرآن تحصیل منیم و پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقر است از فقها که مستویین و رفقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که اعلم بالسنته از مرتبه نهاده اند بعد از اقرا پس معلوم شد که گاهی در قرا مساوی می بودند و در علم بالسنته متفا
 یس تقدیم قرا بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرا است و تنزیه کوکب و والی در محل الامیه
 خرواحی است از اقرا و فقه **باب** یجب اتباع الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذ اصلى جالساً
 فصلوا اجلوا و وجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذ اصلى جالساً باطل است

ما لك عن ابن شهاب عن ابن عباس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرخ عن يمينه فشق الاعمى
 فضيلة صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه تعوذ اظلم الضروف قال انما جعل الامام ليؤتم به
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا قرع فارقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جالسا اجتمعوا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سوارشده برسي بس مقيما وازان اسيس بس بر شمشيره شد جانب است انقصره بس الله عليه وسلم
 گذارد نمازي از نمازها و او نشسته بود و گزارديم بس بر شمشيره شد جانب است انقصره بس الله عليه وسلم
 فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شده است امام براي آنکه اقتدا کرده شود با بس وقتيکه نماز گذارد امام است
 نماز گذارد شمانيز هستاده و وقتيکه رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بر دارد سر بر داريد و وقتيکه گويد سمع الله
 لمن حمده بگويد ربنا لك الحمد و وقتيکه نماز گذارد نشسته بس نماز گذارد نشسته همه يكجا ما لك عن هشام
 عن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو شاك
 فضله جالسا وراءه قوم قياما فاشار اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا
 ركع فاركعوا واذا قرع فارقعوا واذا صلى جالسا فصلوا جالسا حضرت عائشة گفت نماز گذارد و حضرت صلى الله
 عليه وسلم را و بپا بر بس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذارد و قوم هستاده شده بس اشاره فرمود بسوي ایشان که
 بنشينيد بس وقتيکه نماز گذشت فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شده است امام براي آنکه اقتدا کرده شود بسوي بس وقتيکه
 رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بر دارد سر بر داريد و وقتيکه نماز گذارد نشسته بس نماز گذارد نشسته ما لك
 عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتي المسجد فوجد ابابكر وهو قائم يصلي
 بالناس فاستأخر ابو بكر فاشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فجلس رسول الله صلى الله عليه
 الى جنب ابى بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابى بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيماري خود بس آمد بسجده بس بافت ابو بكر را و او ايستاده بود نماز گذارد
 بامر دامن بس فرود آمد ابو بكر بس اشاره فرمود بسوي حضرت صلى الله عليه وسلم که باش همان طور که
 رستي بس نشست حضرت صلى الله عليه وسلم نزديک پهلوي ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذارد و نماز حضرت صلى الله
 عليه وسلم يعني اقتدا نمود و حضرت صلى الله عليه وسلم در دامن نماز ميگذارد و نماز ابو بكر يعني ابو بكر بنسبت
 موبه نشو انيد مردمان النبوي گفته است از اينجا معلوم ميشود که جايز است اقتدا بدو امام يکي بعد ديگري بآن معني

قلت
 هو ان الله عند
 الجبهه وانه يجر
 اتباع الامام في جميع
 الحالات و قوله اذا
 صلى
 صلى جالسا فصلوا
 جالسا يعني
 كان الناس يصلون
 بصلوة ابى بكر
 انما كان من بعد
 خلفاء

اقتدا

اقتدا کند با امامی بعد از ان مفارقت کند از وی و اقتدا کند بدیگری بقیه گویند بچنین لاحق شدن امامی بقوم و اقتدا
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا بر فعل ماموم از ابتدای فعل امام
 و متقدم شود و ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از ان پس اگر متاخر نشد ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز
 امام در نماز داخل نشده است اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدای او می شود و اگر تخلف
 کثیر و بی عذر کرده است تلاعب بصلوة متحقق شد پس نماز باطل می شود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و منفرد شود و در نماز خود **باب** النهی عن ان یرفع داسه قبل الامام و یخفض بای در بیان بنی از آنکه
 سر خود را بر او پیش از برداشتن امام سر خود را یا است کند پیش از است کردن امام **مالک** عن محمد بن
 عمر بن علفه عن جلیله بن عبدالله السعدي عن ابي هريرة انه قال الذي يرفع داسه و یخفضه قبل الامام فانما
 بیداشیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرو می آورد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که موسی پیشانی او بدست شیطان است **قال** مالک فیهن سهی فرفع داسه قبل الامام فی رکوعه او یجوز ان
 فی ذلک ان یرجمه را کما اوساجدا ولا ینظر الامام وذلک خطا من فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال اما جعل الامام لیسو قریه فلا تخلفوا علیه و قال ابو هریره الذی یرفع داسه و یخفضه قبل الامام فانما
 ناصیه بیداشیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنده
 در بقیه است آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که بکند از آنکه رجوع کند
 صلی الله علیه وسلم فرمود اما جعل الامام لیسو قریه و ابو هریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرو می آورد از پیش از امام پس این
 که موسی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در بنصورتیست بر قول منصور و در ذی شود بر
 زیاده رفتی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجو دنیا مد مسئله
 اگر پیش از امام دور کن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر نقطه
 اقتدا است نه بطلان صلوٰة و فی المنهاج و لو تقدم بفعل رکوع او سجود انکان بر کتبین بطلت و فیه نظر زیرا که
 مفارقت امام جایز است و عذر مخالفه فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخفف فی الصلوٰة لازم است بر امام که سبک کند و نماز
 یعنی قیام و رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفف فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

مقتدا
 جات اهل العلم
 هذا الفعل منهي عنه
 و صلواته و تحيته و كذا
 و صلواته بان يعبد
 يا من في العالمين
 الى العبد المذنب
 انما رفع المقتدى داسه
 من الركوع و السجود
 قبل الامام و ينبغي ان
 يعود و لا يصير
 ركوعان و سجودين

فقط

هو قول عامه تامل
العلم قال الملاحه شرح
المحدث

الأستاذ
المعلم
المستحق
من طوبى
والفضل

مؤيد علي القضاة
مؤيد في المملكه

على القوم ولكن يخفف
لأن يكون على التمام

مجلس قلم
مجلس قلم

11/13/20

[illegible]

ساختن صفها پس قتی که می آمدند عزیزان نزد یک حضرت عمر خبر میدادند و اگر صف برابر و هموار نشد تکبیر میگفت مالک
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابی عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبة قل ما يدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وجادوا بالمناكب فان اعتدال الصفوف من تمام
 الصلوة نظر لا يكفى حتى ياتى رجال قد وكلهم بتسوية الصفوف فيخبرون ان قد استوت فيكبر يخصص حضرت
 عثمان ميمر مودود خطبه خود که بود که بگذار این اوقتی که خطبه میخواند و قتی که استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر
 کنید کتفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردمانی که
 گماشته بودند ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر صفها برابر نشد پس تکبیر میگفت مالک
 ابی سہیل بن مالک عن ابیہ انہ قال کنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اکلک فی ان یفوض فی فلع
 اذل اکلک وھو یسوی الحصباء بنعلی حتى جاءه رجال قد کان وکلهم بتسوية الصفوف فاجبروا ان الصفوف قد
 استوت فقال لی استوی الصفف ثم کبر مالک بن ابی عامر گفت بودم من ہر و عثمان بن عفان پس ہما نماز جا
 من سخن میگفتم با او را تا مقرر کند رایانہ برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد و سنگریز را برداشته و داخل و تا آنکہ
 جماعہ کہ گماشته بودند ایشان را برای هموار ساختن صفوف پس خبر میدادند و اگر صفها برابر نشد پس گفت مرا برابر شود صف بعد از آن
 تکبیر میگفت **باب فضل الصلوة الاولی در بیان فضیلت ثواب صفا و مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی صلحہ السمان عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو تعلمون ان الناس فی النداء والصف
 الاول ثم الجنب والاکلا ان یستہموا علیہ لاستمہوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضل را که در
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشہ کنند و نیابند برای قطع مناقشہ مگر آنکہ قرعہ زند البتہ قرعہ نیزند **باب الجنب**
یصل بالقوم وھو ناس باب در بیان آنکہ جنب است کند قوم را حال آنکہ او اموش کننده است جنابت **امالک**
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیادان عن ابن الخطاب صلی بالناس الصبیہ ثم غدا الی ارضہ بالبحر فوجد ثوبہ
 احتلاماً فقال انما اصابنا الودک لانت العرق فاغتسل غسل احتلام من ثوبہ وعاد لصلواتہ حضرت عمر نماز
 گذارد و با مردم باز رفت بسوی زمین خود کہ در جرت بود پس یافت در جامہ خود اثر احتلام را پس گفت ہر آنکہ ما چون رسیدیم
 یعنی تناول کردیم پیہ کہ رختہ از نرم شدن در گہا یعنی سبب احتلام تناول و دوکت پس غسل کرد و شست اثر احتلام
 از جامہ خود و باز گشت نماز یعنی قضا کرد و تہم گوید رضی اللہ عنہ از قصہ حضرت عمر معلوم شد کہ اگر قوم اقتدا کردند شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد کہ جنب بود احادہ صلوۃ بر قوم او واجب نیست زیرا کہ حضرت عمر امر نکرد قوم را با عادیہ صلوۃ و ذکر کردہ

۱۰
 قلت موقوف
 اهل العلم ان تسوية الصفوف
 سنة من قبل
 هو قی اهل العلم
 قلت
 وفي بعض طرق هذا
 الحديث عند مالك
 نصیران امام طبرانی
 اصل الامامة وهو
 مذهب الشافعيان
 الامام اذ بان جنباً او
 محل ثابته مصلی القوم
 فصلوة القوم صحیفة
 علی الامام ان یغسل
 وھو ناس الخفیة
 ان یغسل و یغسلون

اگر قوم اعاده نموده اند و پسین است مذ شیا فعلی نزد عقیقه اعاده نماز در غیوریت واجب است ابراهام و بر قوم نیز واجب یکده اما
 ولد الزنا مکروه است اما است کسیکه ولد الزنا باشد **مالک** عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یؤم الناس بالعقیق فار
 الی عمر بن عبد العزیز فنهاه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابوامرأته شخصی امامت میکرد مردمان او را و او
 محقق پس آدم فرستاد و بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد و او را از امامت گفت مالک بخیر ازین نیست که باز او
 او را از امامت بسبب آنکه نشناخته نمیشد پدید او مسئله ماخذ نهی عمر بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح است
 منقرین است زیرا که در میصورت تنفر لازم می آید **باب** اذا صلی وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یاد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن
 عن رجل من بنو الدیل یقال له سیر بن محجن عن ابی محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فاذا نال الصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجع و محجن جالس فی مجلسه فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلی مع الناس الست برجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لكنی قد صلیت
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جئت فصل مع الناس وان کنت قد صلیت محجن بود در
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذار و بعد از آن
 باز نشست و محجن نشسته بود در میان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد ترا از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان ای نیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در این خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی
مالک عن عقیف بن عزم السهمی عن رجل من بنی اسد انه سأل ابی ایوب الا انهما فقال انی اصلی و یبکی
 ثم اتی المسجد فاجد الامام یصلی فاصلی معه فقال ابی ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابی ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذارده ام در خانه خود
 بعد از آن می آیم سهم پس بیایم امام را که نماز میگذارد و ایما نماز گذارم همراه او پس گفت ابی ایوب آری نماز
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکشد اینکار پس هر آینه او را نصیب جماعت است یا گفت مانند نصیب جماعت **مالک** عن
 نافع ان رجلا سأل عبد الله بن عمر فقال انی اصلی فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ابتهما اجل صلوة فقال له ابن عمر و ذلك لانه اذا صلی الی الله یصل الیهما شاء و می آید
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام ایما نماز گذارم

نقلت
 امامت ولد الزنا حذر
 ۱۳۴
 الحنفیة مکروه و ضعیف

له قلت
 عند الشافعي افاضلي
 الصلوة وحدها
 ارجح حاجة يصليها
 معهم في صلوة
 كانت من الصلوات
 الخمس لحديث الترمذي
 قال صلى الله عليه
 وسلم بعد صلوة
 الصبح ارجح لهم
 يصليها معه اذا
 صليها في رحالكم
 الحديث وقال ابو حنيفة
 لا يصلي الصبح و
 العصر والمغرب

همراه او پس گفت اورا عبد الله بن عمر اكرى بگذارس گفت آنزد کدام يك اذان دو بگردانم نماز خود يعني فرضي كدام
 باشد و نقل كدام پس گفت اورا ابن عمر ايا اين مقرر كردن مفوض بسوي است غير از اين نيست كه اينمعي مفوض بخدا
 ميگرداند هر كدام را اذان دو كه خواهد **مالك** عن يحيى بن سعيد بن جابر قال سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة
 ثلثي المسجد فاجاب الامام يصلي افاضله فقال سعيد بن المسيب نعم فقال الرجل فايتهما اجعل صلوتي فقال له
 سعيدا وانت تجعلها انما ذاك الى الله مردمي سوال كرد سعيد بن المسيب پس گفت بر آئينه من نماز ميگذارم در خانه خود
 بعد از آن مي آيم مسجد پس ميياهم امام را كه نماز ميگذارد ايا نماز گذارم با او پس گفت اورا سعيد بن المسيب آري بگذار
 پس گفت آن مرد پس كدام يك از ان دو را بگردانم نماز خود پس گفت اورا سعيد بن المسيب ايا تو ميكني آنرا جز اين
 نيست كه اين امر مفوض است بسوي خدا **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول من صلى للمغرب او الصبح
 او در كه سامع الامام فلا يبدل **عبد الله بن عمر** ميگفت هر كه گذارده باشد نماز مغرب ايا نماز فجر بعد از ان در يابد ان
 با امام بايد كه اعاده نكند قال يحيى قال **مالك** ولا اري باس ان يصلي مع الامام من كان قد صلى في بنية الاصلوة للمغرب
 فانه اذا اعاده اكانت شفعاً گفت مالك بن نعيم يرحمك الله في ذلك نماز گذارد با امام كي كه نماز گذارده باشد در خانه خود
 اگر نماز مغرب زير كه بر آئينه اگر اين شخص اعاده كن مغرب اشفع خواهد بود يعني گفته است قول اكثر اهل علم آنست كه اگر
 نماز نماز گذارده باشد بعد از ان او را كه كن جاعت را بگذارد آن نماز را با جاعت هر نماز يكه باشد از نماز ماي پنجگانه بزرگتر
 است قول حسن بصري و زمهرى و بهمين قابل اند شافعي و احمد و حنفي فقير كه يد عموم حديث دليل ايشان است و مرجع
 نذ مبدا ايشان و آنكه گفته اند كه نماز خريف اشفع مي شود در خول است بآنكه مغرب يكي است از دين و نماز لا على التعيين
 نه بر دو پس نماز فرض سه ركعت باشد و نقل سه ركعت و اين معتق است در صورت عدم تعيين و الله اعلم مسأله
 در جاعت نماز گذارد بعد از ان جاعت و بگردانست ايا مستحب است او اعاده دو وجه درين باب آمده است مسأله
 هي بايد كه اين نماز ديگر را ببيت فرض او اكر زيرا كه لهذا اختلاف كرده اند در آنكه كدام يك از اين دو نماز فرض واقع
 ميشود يعني تفويض چنانچه آئيني مندرگفته اند اما ذاك الى الله يعجل اليها مشار و حجت گفت اول از فرض واقع شود
 و دومه صلي بسبب آن فارغ گشت پس ثانياً ميتواند شد الا نقل درين قول نظر است زيرا كه جايز است كه نماز اول از فرض
 واقع شده باشد متوقفاً بر آن چنانكه اگر نماز هي اكل از موي در وقت واقع نشود اين نماز فرض است والا اين نماز فرض شده
 و آن نقل پس بر هر تقدير خلافت مقصور ميشود و در ان صورت كه نماز ثانياً بر سه ركعت اول گذارده باشد و اگر نيست
 نظيره كرده است اختلاف ميتواند شد **باب لا يصح** الى الامام فما ادرك صلاته و ما فاته اعتد شتاب زدن

قلندر

حق اهل العلم و

فی العالم بیه السلام

تفقی اول صدوقی

حق القادری و آخر

صلوات علی من فی السموات

و فی العالم بیه السلام

المسبون فاول صلوة

و قد فرغ من اسناد

مؤلف فی المغیرة

قالت فی العالم بیه السلام

۱۳۸

مرکز اهل علم و

نیابت فی المباح و

الاحسان فی التوفیق

و فی العالم بیه السلام

و فی العالم بیه السلام

و فی العالم بیه السلام

و فی العالم بیه السلام

بسوی امام پسین بخدا واکر و بگذارد و آنچه فوت شد تمام کند آنرا **مالک** عن الحسن بن عبد الرحمن بن یعقوب عن
ابیہ و اسحق بن عبد الله انهما اخبراه انهما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا نويت بالصلوة
فلا تاتوها و انتم تسعون و اتوها و عليكم السكينة فما ادرىكم فصلوا و ما فاتكم فاعلموا فان احلم فصلوة حاكم
يعمل الى الصلوة ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلم و قتيبة قاست نماز گفته شود پس میاید بسوی نماز شما بان دون
و میاید بسوی نماز شما لانکه با شما و فارست پس بخند و باید بگذارد و آنچه فوت شود از شما تمام کنید پس هر کس یکی از شما نماز
است ما و ام که قصد میکند بسوی نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغيرة بن شعبه عن
المغيرة بن شعبه قال جاء رسول الله صلى الله عليه و آله و عبد الرحمن بن عوف يومهم و قد صلى لهم ركعة فصلى رسول
صلى الله عليه و سلم الركعة التي بقيت عليهم فخرج الناس فلما اتمى رسول الله صلى الله عليه و سلم قال الحسن ثم مختصر
مغيرة بن شعبه گفت پس آمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و عبد الرحمن بن عوف اماست میکرد مردمان را و حالانکه گذارده بود
برای مردمان یک رکعت پس گذارد رسول الله صلم همراه عبد الرحمن آن رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شدند
مردمان پس چون تمام کرد مختصر صلم نماز خود را فرمود خوب کردید شما **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر سمع
الاخامة و هو بالبقيع فاستمع المشرك المجد عبد الله بن عمر شنید اقامت را و در بقیع بود پیش کتابت بسوی مسجد
شروع گوید از لفظ فاتموا یا هرید و که مسبق رکعتی که با نام می یابد اول نماز است از ظاهر فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم
الركعة التي بقيت عليهم الت که بصفی که عبد الرحمن میگذازد و گذاردند و قعد نیز کردند و اگر ترک قعد میکردند راوی الت که
میکرد آنرا **باب** اذا ذكر الامام في الركعة فكل تكبيرة واحدة جاز و قتيبة در باب امام را در رکوع پس تکبیر گوید
تکبیر جائز است **مالک** عن ابن شهاب كان يقول اذا حدثك الرجل ركعة فكل تكبيرة واحدة اجزأت عندك التكبيرة
ابن شهاب میگفت چون در باب شخصی امام را در رکوع پس تکبیر گفت تکبیره واحد کفایت میکند از روی آن تکبیره یعنی از تکبیر اول
قال مالك ذلك اذا نويت تلك التكبيرة فاقسم الله اني انا قلت ما لك من رقيت كنيت بكذبين تكبيرة افتتاح نماز را
و طيفه در صورت آنست که دو تکبیره گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر یک تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است
صیحا شد و اگر نیت رکوع کرد نماز منقطع نگردد و اگر نیت هر دو کرده است فی السراج فان لواها بتكبير لم ينقطع و قتيبة گوید
است اگر گوئیم که از فرض کفایت میکند **باب** اذا فاتتك الركعة فاتتك السجدة و قتيبة فوت شود از تو رکوع نشسته است
از تو سجود یعنی سجود را عاده کند مسبق اگر چه آنرا امام و را کرده است **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان
يقول اذا فاتتك الركعة فقد فاتتك السجدة عبد الله بن عمر میگفت قتيبة فوت شد از تو رکوع پس آنکه فوت شده است

از توبه و مالک اند بلغان عبد الله بن عمر زید بن ثابت کانا یقولان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة
عبد الله بن عمر زید بن ثابت میگفت هر که در یا بدر رکوع را با امام پس یافته است سجود مالک اند بلغان ان اباهریه
کان یقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة ومن فاتته قولة اتم القرآن فقد فاتته خير كثير ابو هريره میگفت هر که
ادراک کرده است رکوع را پس بر آئینه ادراک کرده است سجود او هر که فوت شد از وی قراة سورة فاتحه در نماز پس فوت شد
از وی چیزی بسیار مسئله ادراک رکوع با امام عبارة از ان است که کی فوت برد و متفق باشند در رکوع و طمینان تحقیق گردن یا
بجهر المسبوق فیما یصلی لنفسه بلذ خواند مسبوق قراة را در نماز جهر بر کعتی که میگذازد بر خود از این کعتی که
در ان منفرد است مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا فاتته شی من الصلوة ثم الامام فیما یصلی بالقلادة
اندا اذ اسلم الامام قام عبد الله فقرأ لنفسه فیما یقف وجهها عبد الله بن عمر وقتیکه فوت میشد از وی چیزی از نماز امام
وران نماز یک چهار کرده است در ان امام بقراة وقتیکه سلام میگفت امام بر معنی است عبد الله پس بخواند برای خود در ان رکعتی که
قضا میکرد و آنرا در جهر میکرد و ترجم گوید که حکم مسبوق نزد خدایه حکم منفرد است مگر در چهار رسد که هر یکی بجای خود بخواند و شود و ان شاء الله
باب یشهد المسبوق فیما یلکون شفعا للامام و رواه الاستبوابیکر تشهد خواند مسبوق در کعتی که آن جفت است بحسب
نماز امام و طاق است بحسب نماز مسبوق مالک اند سال ابن شهاب انهما مولی ابن عمر عن رجل دخل محرابا
فی الصلوة وقد سبقه الامام بركعة ان یشهد معه فی الركعتین والا دیم و ان کان ذلک لدوراً فقال ان لم لیشهد
قال یحیی قال مالک و هو لا یعدنا مالک پرسید از ابن شهاب نافع از حال تحقیق داخل شد با امام در نماز حال
سبقت کرده بود از وی امام بیک کعة یا تشهد خواند همراه او و جلید و رکعت یا جلوس چهار رکعت اگر چه آن شفع در حق مسبوق
طاق است پس گفتند هر دوی باید که تشهد بخواند همراه او گفت یحیی گفت مالک همین است امر مسلم الثبوت و منی نیز دیکار
مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب قال ما صلوة یجلی فی کل کعة منها اثر قال سعید بن المسیب
اذا فاتتک منها رکعة قال ذلک و ذلک سنة الصلوة كلها سعید بن المسیب که امام نماز است که نشسته می شود و در رکعتی از ان
بعد از ان خود گفت سعید بن المسیب نماز مغرب است وقتیکه فوت شود از تو همراه امام بیک کعة از ان گفت مالک و همچنین است نماز صبح
احصل این مسئله هاست که سابق تصویر کردیم که آنچه ادراک کرده شد همراه امام اول نماز است لیکن متابع امام و در وقت نماز
آن باید کرد و همین است نماز صبح و در نماز مذکور است که چون ادراک کند یک کعة از مغرب باید که در رکعة دوم تشهد بخواند
و در عالمگیری مذکور است که چون ادراک کند یک کعة از مغرب دو رکعة و دیگر قضا کند و در میان دو رکعة هم قعد کند و در
سه قعد گذارد و در هر رکعت فاتحه و سورة بخواند و بعد از آن باب یقفن الفائتة قبل الركبة قضا کند فاتحه را از ان

۱۰۰

موقوف المالكه

مستند

100

في العالمين
عقود حكم المنصفين

المستعبدون
الذين في السجون
نفي

فانقصد
في بيان

ضمانت

٥٢

179

تفتيش في

لواء حسن

توفي في

تجدد

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱ فی کلی وائضہ

سید

ذكره في كذا وكذا وهو مفسر بان رفته اند كه نزول آية در سفر است وقيد خوف اتفاق است باب الكتمان في السفر تمام
 غير قصر و در ركعة در سفر تمام است قصر نيت يعني وظيفه سفر و در ركعة است و بسن آنكه اختيار است در گذاردن چهار ركعة
 و در ركعة **سألك** عن صلح بن كيسان عن عمرو بن الزيد عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت فقلت
 العبداء في الكتمان في السفر والصلوة في السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گردانیده
 نماز در در ركعة و در سفر پس بر جای خود گذارته شد نماز سفر را و زیاده کرده شد نماز حضر را مترجم گوید رضی الله عنه
 حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمیع از تابعین بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك نیز بان رفته است
 مترجم گوید ازین حدیث لازم می آید كه چهار ركعة گذاردن هر مشا جائز نباشد بلكه امكان دارد كه در ركعة وظيفه سفر بود
 از غیر قصر و مع هذا چهار ركعة نیز مودی از فرض باشد چنانكه چون مسافر بقیه اقامت گذارد چهار گانی میگردد و الله اعلم
 گوید این اثر معلوم شود كه قصر سفر تأیید فاقصر و انیت بلكه در اول دو در ركعة میخوانند و آن در سفر باقی مانده است
 و در سفر فرض شده و قصر است باین حدیث و بعضی مفسرین حضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر تمام
 سنی از بهر جهت مخالفت سنت و ایاب این اسارة نماز و صحیح است یا نه ظاهر آنست كه صحیح باشد باثر عبد الله بن مسعود
 كه نه با اثر عبد الله بن مسعود و مخالف حضرت عثمان میگرد و میگفت الخلاف شر از جهت فحاشی مخصوص خانه كه یمن
 كه استقامت آب و از ضرر میبرد مأمور است به تیمم و اگر وضو كند روا باشد زیرا كه عدول به تیمم از جهت شققت است برو
 و همچنین اگر بر روی نیت محض واجب شود و می نافر چهار رساله لطیف نفس خود بدو روا باشد **باب المسائل التي اذا**
المسائل البصر و در بیان مسألتیكه چون قصد كند مسافر آنرا اعلان میشود و او قصر **سألك** عن نافع بن عبد الله
 بن عمر كان سافرا الى خيبر فقصص الصلوة عبد الله بن عمر سفر ميكرد بسوی خيبر پس قصر ميكرد نماز را **سألك** عن ابن
 شهاب بن عبد الله بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ديم فقصص الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك
 نحو من ارادته برچو عبد الله بن عمر سوار میشد بسوی ريم پس قصر ميكرد نماز را و در وقت خود گفت مالك اين مسأله
 چهار برید **سألك** عن نافع بن سالم بن عبد الله بن عبد الله بن عمر دكب الى ذات نضب فقصر
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النضب والمدينة اربعة يوم عبد الله بن عمر
 سوار میشد بسوی ذات نضب پس قصر كرد نماز را و در آن وقت خود گفت مالك میان ذات نضب و مدینه چهار روزه
 است **سألك** ان بلغ ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف وفي مثل ما بين مكة
 و مدنه ان في مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة يوم قال يحيى و قال مالك

قلنا
 معناه عند الخفية
 ان لا يكون فرض
 المسافر غير ركعتين
 وان صلى اربعا ولم
 يقعد للركعتين بلطقت
 صلواته وان قعد
 اتمها اربعا ولا خلاف
 نقل عن عبد الشافية
 ان المسافر اذا قصر في
 السفر فليس عليه كما
 في ركعة اذا قصر في ركعة
 خلاف الصور فانه
 يجب ما افطر اذا
 صلى اربعا لمكان
 كل ذلك فوضا و ذلك
 كما ان الفرض في
 حق الرقيق التيمم
 وان قضاها في

و تمام کند تا آنکه داخل شود اول خانه های یز یا نزدیک شود بخانه های یز یعنی ما کنی که از دیه محسوب میشود و در عادت نمر
 است که تا آن موضع برآیند و در آن موضع مجتمع شوند چنانکه مراکن دواب مرا می سهام مسئله ابتدای سفر که تحقق شود نیست
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادراقات بشرط آنکه اگر آن جادالات حال که نیست استلاشی میکرد و اندر مجر
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعها ایشان که در مصورت است فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قصد حج داشتند سباب سفر آمده که در ذمه میزد آنها را بطریق چهار رکعت گذارند و همچنان پس سافر از زی سفر بفرمان است
 زیرا که آن نیز از آمده کردن سباب سفر است زمین سفر پس لابد باشد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و همچنین
 متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارت و فی المنهاج فان کان در راه یعنی
 عمارت اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لا بشرط و درین تعلیم اخیر نظر است زیرا که آن سور بنزدیک و دور است چنانکه در
 و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت مبدی بوصول بدان بلد می باشد
باب المسافر اذا اجتمع مكث اربع ليال اتم الصلوة سافر چون عزیم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نمازها را
 عن عطاء الخراسانی اند سحر سعید بن السیب یقول من اجتمع اقامتا اربع ليال وهو مسافر اتم الصلوة سعید بن السیب
 هر که عزیم نماید اقامت چهار شب و مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لا بد من ذلك اجتمع الى مكث مالك نین و است
 اقول است که شنیدم آنرا نزدیک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت رکعت سیر و مکث دیگر که اقامت است و در مکث
 پس مکث سیر است که مسافر بر سر و پیش می آید از مکث سیر و بعضی یوم یا یوم و بعضی لیلتین و گاهی مکث نماند از آن
 باشد مثل مکث دو روز و سه روز و سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و یوم و یوم و یوم و یوم
 عشر و اکثر یوم ثلاث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث غیر
 آمده است که تقیم المهاجر بعد قضاء سنة ثلثا ازین طریق فرمود معلوم میشود که اقامت زیاده از ثلاث را در احکام شرعی اثری
 هست پس سعید بن السیب مکث اربع لیال گفت و شافعی اقامت اربع ایام کو امل احمد به بیت نماز فرود آمد و نیت
 مکث اینقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر که می آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 داخل شدند بکه تباریخ پنجمی حجة در اول نهار و ششمی منی برآمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت
 قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبودی می بایست که نماز اقامت میگذاردند و ابو حنیفه نظر خود را در در تر
 انداخت و گفت چون مکث یوم یومین هم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعی شهر است و با احکام که نصف
 شش و در آن حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت باینزده روز یا زیاده بر آن در شهری یا در دیهی دارد مقیم است و الا حکم سفر

قلت قال الشافعي
 لو نوى اقامته اربعة
 ايام لم يصر المقطر
 لوصوله في المنهاج
 ولا يحسب منها يوما
 دخوله و خرج وجهه على
 الصحيح قال ابو حنيفة
 لو نوى على السفر
 حتى يبدى الاقامة
 في بلد قريته خاصة
 عشر يوما

وقد قصصنا هذا
 اوسر بيفقصر
 ان يكون في خوف
 الخورج القوم
 وهو خارج على
 على ايدى ايام
 فانه حكمة
 لم يجمع
 البني انه قد
 من فيه وحكمة
 الشافعي حكايته
 واختلاف احوال
 عالمهم اجمع
 انه يقصر
 قولنا هذا هو العلم
 فليست له

[illegible]

وقد حضر رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عام الفجر
 بجراب هو وازن أسد وعشر
 وثلاثين عشايا وبارك
 في آخره وفي اليوم
 عاقل
 همدوزاهر بعد ان المقيم
 والمسافر يجوزا قضاء
 كل واحد منهما اربعة
 فائت اوتدري المقيم بالسفر
 قائم المقيم فائت لنفسه
 وان اقامت المسافر بالمقيم
 فاعلم ان يوم الواقعة فامة

وهو في سفر فالتعلق ساهيا أو ناسيا حتى قدم الى اهله انما كان قدام على اهله وهو في الوقت فانه يصلي
المقيم وان قدم وقد ذهب الوقت فليصل صلوته المسأله انما يقضي مثل الذي كان عليه قال مالك وهذا
الذي ادركت عليه الناس واهل العلم ببلدنا گفت مالک هر که دریافت وقت را و حال آنکه او در سفر است پس بخیر کرد
نماز را سهو یا بغیر سوئی تا آنکه داخل شد بسوی اهل خود حال نیست که اگر قدم کرد بر اهل خود حال آنکه او در وقت است
پس بگذارد و نماز مقيم و اگر قدم کرد و هر آينه برآمد وقت پس باید که بگذارد نماز مسافر زیرا که غیر ازین نیست که او قضاء میکند
مانند آنچه لازم بود بروی گفت مالک و این امر است که اگر کسی در راه بود و نماز را در شهر خود شمرده گوید
اکثر علماء بان رفته اند که اگر فائده سفر را در قضا کند قصر نماید و اگر فائده اقامت را در سفر قضا کند تمام نماید
و یک قول شافعی است که اگر فائده سفر را در سفر قضا کند قصر نماید و الا در جمیع صور تمام کند و هو الاظهر عند اصحابه
باب جواز التنفل في السفر بيان جواز بودن نماز نفل در سفر **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع
صلوة الفريضة في السفر شيئا قبلها ولا بعدها الا جوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت
عبد الله بن عمر نماز نمیکند و همراه نماز فرض در سفر چیزی یعنی سنن رواتب را نه پیش از آن و نه پس از آن مگر در وسط
پس هر آينه وی نماز نمیکند از دگای بزین و گاهی بر شتر خود هر جایی که متوجه میکرد اندیشه او را **مالك** قال
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابا عبد الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا يكذب ذلك عليه
عبد الله بن عمر میدید پس خود عید الله را که نفل میگذارد و در سفر پس انرا نمیکرد بروی **مالك** انه بلغني
ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبير وابو بكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر قاسم بن محمد وعروة بن الزبير
و ابو بكر بن عبد الرحمن میگذارد نفل را در سفر قال يحيى ومثل مالك عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك
بالليل والنهار وقد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالک از گذاردن نفل در سفر
پس گفت باک نیست بگذارد آنرا در شب و در روز هر آينه خبر رسیده است بمن که بعضی اهل علم میکردند آنرا
شمرده گوید اکثر اهل علم اختیار کرده اند تنفل را برای مسافر و در عالمگیری مذکور است که در سنن قصر نیست
و بعضی علماء تجویز کرده اند مسافر را که ترک سنن کند و مختار است که در حالت خوف و استیجاب ترک کند
و در حالت امن و قرار بجا آورد **باب جواز التنفل على الدابة في السفر** حيث ما توجهت به بيان گذاردن
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جایی که متوجه کند آن را به **مالك** عن يحيى
بن يحيى المدايني عن ابي الحباب سعيد بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

۲۱
قلت
بمكثر من ان كان قانت
في السفر قانت
قانت في الحضر
انما وهو قول للشافعية
والقول الاظهر عند
اصحابه لو قضى فائده
السفر في السفر قانت
في سائر الصور لا قصر
في السفر في السفر
لا قصر في السنن ببعض
جوز في السنن ببعض
السنن في حال خوف
و بالسنن في حال
القرار و الا من

قلت اتقوا هل العلم على جزاء الصلاة في السفر متوجها الى الطريق يعني ان ينزل لاداء الفريضة وانما هم على ان السفر الطويل والقصد هو ما قاله مالك بن النضر في نسخة الصلوة في الصلاة في السفر عن ابن عباس ان في صلاة الصلوة استقبال القبلة وانما هو على القبلة وانما هو على القبلة

قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حمار وهو متوجه الى خيبر وعبد الله بن عمر كفت وديم رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذارد و او سوار بود و دراز گوش او متوجه بجانب خيبر بود **مسألة** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار وكان عبد الله بن عمر في ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذارد بر شتر سوارى خود در سفر بر جانبي که متوجه ميگردانيد آن شتر حضرت را صدم گفتم عبد الله بن دينار وعبد الله بن عمر ميگويند اين کار را **مسألة** عن يحيى بن سعيد انه قال رايت انس بن مالك في السفر وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر القبلة يركب ويصعد اياما من غير ان يضع وجهه على شتر يعني بن سبي گفتم وديم انس بن مالك اني سوار و او نماز ميگذارد و دراز گوش او متوجه بود بطرف غير قبله ركوع وسجود ميگرد و بطريق ايا غير آنکه ميگذارد خود را بر چرخي متوجه گويد و از نافه بر راحله جايز است در سفر طويل وقصير بر و نزد يك شاة فني خاصست بطويل نزد يك شاة و بقوي گفته است بايد كه افتتاح نماز روى قبله كند اگر آنسان باشد و اياما سجد و فرو تر يا داز اياما ركوع و از راحل باشي براقام را جايز داشته است نماز با اياما سافر باشد يا غير سافر و همچنين سوار و قتيكه بر آيد از شهر و بر ايامي بعضى حاجات بايد داشت كه ابو حنيفة گفته است كه مسافر در كشتي فخر است در قيام و قعود و في استدر كه صل شرط شيخين عن ابن عمر رسل النبي صلى الله عليه وسلم كيف اصلي في السفينة قال صل قائما الا ان تخاف الغرق **مسألة** هول سفر آيا و تنقل بر داه شرط است ياد و قول است عدم شتر اذ نزل كه نفل توسع آمده است و لهذا قد بر قيام قاصدا مضطجعا ميتواند خواند **مسألة** استقبال قبله اگر سهل باشد و ابتداي تحريمه اجبت و در سائر صلوة في **مسألة** ماشي ابرار كعب قياس كرده اند و در نهضت متماثل داده اند **مسألة** اكثر نماز تحريم كرده اند گذاردن و ترابرد و در بين خفيه جايز نيست **باب** المسافر بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء سافر جمع كند در ميان ظهر وعصر و همچنين در ميان مغرب وعشاء **مسألة** عن داود بن الحصين عن الاعرج ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الظهر والعصر في سفر الى تبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جميع ميكرد در ميان ظهر وعصر در سفر خود بوي تبرك هم **مسألة** عن ابى الزبير المكي عن ابى الطفيل عامر بن واثلة ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عامهم نهران فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء قال فاخر الصلوة في اخرها فخرج فصل الظهر والعصر والعشاء فخرج فصل المغرب والعشاء جميعا الحديث فخص معاذ بن جبل خبرا و ذكره في كتابه برآمدند باخبرته صلى الله عليه وسلم سال غزوه تبوك پس اخبرت صلى الله عليه وسلم و لم جميع ميكرد ميان ظهر وعصر و ميان مغرب وعشاء و وقت نماز خيبر كرده اند و در زماني ازان از خانه برآمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه يكجا بعد ازان داخل شد باز برآمد ازان نماز و نماز خيبر را هم يكجا **مسألة** عن نافع عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذ اعجل به السيد محمد بن المغرب العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان میگرد و او را راه رفتن یعنی متعجلی آن میشد که میل
 جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **مالک** اند بلغت عن علی بن الحسین انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اراد ان يسير يومه جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته جمع بين المغرب والعشاء مرويت از امام زين
 العابدین که حضرت محمد بن عبد الله عليه السلام وقتیکه میخواستند که سیر کنند در روز و خواجه جمع میکرد و در میان ظهر و عصر و وقتیکه میخواستند که سیر کنند
 در شب و خواجه جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **مالک** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبدالله هل يجمع بين الظهر والعشاء
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك لا تزال صلاة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را یا جمع کرده شود و در
 ظهر و عصر و سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیا منی یعنی بسوی نماز مردمان و عرفات **مالک** عن يحيى بن
 اند قال سالم بن عبدالله ما اشد ما ادبت اباك اخو المغرب في السفر فقال سالم عزبت الشمس ونحن بذات الجبل
فصل المغرب بالعقيق يحيى بن سعيد گفت سالم را چه قدر است که آن زیاده تر از خبر باشد از بخلمه که دیدی پدر خود را که تأخیر کرده
 باشد مغرب را در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و مادر ذات الجبلش بودیم پس گذارد نماز مغرب و جمعیت مسئله تقدیم
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول یا آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت
 زیرا که این صورت جمع است بحقیقت آن و حمل احادیث بر آن تا دلیل بعد است که تخطیه و تغلیط صحابه می باشد و در بعض
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است در جمع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفی جمیع پیدا شد و آنکه از بعض
 صحابه صحیح صورتی روایت کرده اند باین مسئله تا آن ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص است در چند صورت میتواند بود و تامل آن
 خصصت منوع می شود پس این نیز خصصت آن نیز خصصت و فقط جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که
 فصل سیر آنرا ضرر نرساند و در بعض حدیث آمده که بین المصلوبین انما اهل و صبح احمال آنها کرده اند و موالات آنرا شتر را
 افرا و جمع نیز مستفاد میشود حتی ترک و تأتب متواتر شده پس صفت نفی دیگر پیدا شد و قضای نماز بعد انقضای وقت
 دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای بر جمع مستعمل نشده پس فراقی می باید دان فراق بجز نیست ترخیص جمیع نمیتواند بود پس
 این نیز صفت نفی پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراق از نماز اول نیست لازم است و در جمیع تأخیر پیش از انقضای وقت
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقراء افراد متنبه است و اگر رعایت ترتیب نکند جمیع فقط نباشد بلکه تقدیم تأخیر جمیع
 و آن غیر جمیع است پس شرط و عتیه آن محتاج بدلیل باشد و دلیل فلیس پس این شرط مشروط عتیه جمیع پیدا شد و آیا شرط مشروط عتیه
 آن سفر طولی است مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها در اینجا احوال است و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طولی
 محل خصصت است سایر باشد یا نازل بخبر یا معاذ و تسبیح آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر از مظنه حرج ساخته و آورده

له قلت
 آثار أهل العلم على
 الجمع في السفر بين الظهر
 والعصر بين المغرب
 والعشاء في وقت الحاجة
 وقال الحنفية لا يجزئ
 وبعض الجرحاء عندهم
 ان يؤخر أهل الصلوات
 إلى آخر وقتها ويجعل
 الأخرى في أولها
 فيخص الجمع صوراً
 من ذلك على
 وسعد بن أبي قاص
 وأما الجمع الحاجز فنفي
 عليه

قلنت
ذهب الكثر هم
في جوان الجمع
في المطر والشمس
من بينهم ان يكون
المطر قاتل وافر
اقتسام الاقل و
حالة الاقل من هذا
الى ان يقسم الثاني قالوا
النفقة لا يجوز

رضعت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها که
در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر حدیث عبد الله بن عباس که سئل رسول الله علیه آله وسلم
الظهر والعصر ثمانیا جمیعاً و قید ضرورة لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا جمیع فی المطر و فی المرض مشروع شد
و ایام جمیع در عرفه بعثت سفر است یا بعثت حج قول سالم تا میاید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه
نفرمون آنحضرت علیه السلام و صحابه و تابعین و علم جرایل مکه را از اقداب امام مسافر که جمیع می کنند
جمیع مقیمین بعثت حج میاید از شد **باب الجمع بین الصلواتین فی المطر** بیان جوان جمیع در میان دو نماز بسبب
مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمع الاثماء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
و قتیله جمع میکردند ایبران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمیع می کرد و ایشان مسئله ناخذ این
مسئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورة مسئله قیام علت رخصت که مسطر است
در ابتدای نماز دوم سه رسی است زیرا که تقدیم آن بر وقت مقرر خود جایز نیست الا بعثت باران و اقوی
است بصورتیکه متضمن حرج باشد پس جماعه در مسجد یک نمازها را می دور باشد مخصوص است **باب صلوة**
الخوف بیان این نیست **قوله** **فان خفتم فربما لا اؤدکبنا** فاذا اؤدکبنا فادکروا الله کما علمکم ما لم تکنوا
تعلمون پس اگر ترسید یا یعنی از عدد و مانند آن پس وان بر پایهای خود نماز گذارید یا سوار و پس چون
ایمن شوید پس یاد کنید خدا را این که آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتک فوالاخذ
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یقتلکم الذین کفروا و ان الکفرین کانوا لکذبا و اصبنا
واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلنقم طائفة منهم معک و لیاخذوا و اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا منکم و انکم
ولنات طائفة اخری لهم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا و احذرهم و اسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست
بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازی از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افکنند
شمار کافران هر آنکه از ان شمار دشمنان آشکاراند و وقتیکه با شما توامی پیغمبر بیان ایشان پس قیام
برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگریزد سلاحها خود را پس وقتیکه
سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بایستد آن طائفة دیگر پس نماز گذارید
همراه تو و باید که بگریزد حذر خود را یعنی خود و سپر و زره و مانند آن و بگریزد سلاحهای خود و مترجم گوید ضربت
در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و در سبب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگر است و آنرا خوف مشروط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرطیت پس تطبیق آیه بقرار و ادای آن یکی از دو وجه تواند بود یا اینست
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است
 نزد یک من و ادنیست بسبب آنکه در خوف واقع است باتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده اند بجهت احتیاط و بر قید
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً بقرون بسفر نخواهد
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر استرازی و مراد از قصر دو گانه ساختن نماز چهار گانه است و همین
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بعد از آنکه مسلم که یعلی ابن امیه سوال کرد
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خلفه ان یفتکک الذین کفره افرموده است و مردان
 امین شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و سلم
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیه میگید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوئیم معنی
 جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گفت
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام گذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر بروی عدد و بستند
 بعد از آن و دیگر بار تمام نماز بفریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد بستند و این نماز بخضرت صلعم در ذات الرقاع بر روی
 جابر بن عبد الله گذارند که با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کعبه دوم ستاده شود پس این طائفه در نشای قیام امام
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد و شوند و طائفه دیگر آمده اقامه کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد
 مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز بخضرت صلعم در ذات الرقاع بر روی
 بن خوات عن جابر بن عبد الله و دیگر میگویند که علم و قید اذکنت فیهم و حمل سلاح و خبر اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان
 فوجا لا ادر کیا نا فاذا امنتم فاذا کوا الله كما علمکم ما لم تکنوا تعلمون پس اگر تبر سید از دشمنان پس نماز گذارید روان بر بابها
 خود یا سواره یعنی بر صفت که مسیر آید استقبال قبل یا بشد یا نه و بجا رکوع و سجود یا کنید و الله علم پس این شد یاد نماید خدا تعالی
 چنانکه آموخته است شما را آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آورده است درین آیه دلیل است بر آنکه در حال سابقه نماز را
 میشود و همین است و پیشانی من نزدیک است بضعیفه در حالت مسالقه دشمنی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت مکان توقف
 بحديث خذق مالك عن زيد بن دومان عن صالح بن خوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ انت ذات الرقاع
 الخوف ان طائفة صفت معه وصفت طائفة وجاه العدو وفصل بالقی معه ركعة ثم ثلث قاعاً

واعلموا انفسهم ثم انصرفوا فاجاء العدو وجاءت الطائفة الاخرى فيصل بهم الركعة التي بقيت من صلوة
 ثم رقت جالسوا فقالوا لانفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كروان كسيك گذارده بود همراه حضرت مسلم نماز خوف را در غزو
 ذات الرقاع كيك طائفة صفاست همراه حضرت مسلم يعني در نماز و صفاست طائفة ديگر و در بركو عدد و پس گذارده حضرت مسلم
 بان طائفة كه همراه او بود ديگر كعبه بعد از ان حضرت مسلم استاده ماند و ايشان نماز تمام كردند براي خود بعد از ان باز شدند
 و صفاستند و در بركو عدد و آه طائفة ديگر پس گذارده حضرت مسلم عليه السلام همراه ايشان ركعتي كه باقي مانده بود از نماز
 صلوات عليه السلام بعد از ان نشسته ماند حضرت مسلم و ايشان تمام كردند نماز را براي خود و بعد از ان سلام داد همراه ايشان
مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الانصار ان سهيل بن ابي حشمة الانصاري
 حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومعه طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و
 يسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استتم قائما ثبت واعلموا لانفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون واما
 قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبون وراء الامام فيركع بهم ويسجد بهم
 فيقومون فيركعون لانفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهيل بن ابي حشمة الانصاري روايت كرد كه نماز خوف نيكست
 بايست امام براي نماز و همراه او طائفة از ايان او و طائفة ديگر و در بركو شش شهيد پس بگذارد امام يك ركعت و سجده
 همراه آنانكه بازي اند بعد از ان بايست پس رقتيك راست ايستاد و ايستاده ماند امام و تمام كنند ان طائفة برانجي و ركعت
 باقي مانده را بازي سلام دهند و باز گردند و امام استاده ماند پس بشنود و در بركو شش بعد از ان بيايند آنانكه نماز گذارده اند
 پس بگيرد گويز پس پشت امام پس كوع كند و سجده كند همراه ايشان پس تر سلام دهد پس ايستند و بگذارد براي خود ركعت
 دوم را بعد از ان سلام دهند قال مالك و حديث القاسم بن محمد عن صالح بن خوات احب ما سمعت الى فصلة الخوف
 گفت مالك حديث قاسم بن محمد دست ترست نزديك من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر
 اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلي بهم الامام ركعة و تكون طائفة منهم
 بين يمين العدو و لم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعتا استاخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا و يتقدم
 الذين لم يصلوا فيصليون معه ركعة ثم يقرأ الامام و قد صلى ركعتين فيقوم كل واحد من الطائفتين فيصليون لانفسهم
 ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحد من الطائفتين قد صليوا ركعتين فان كان خوفاهما شديداً ذلك صلوة
 رجاء لا قيام على اقل اهمم او ركبا نامستقبل القبلة او غير مستقبليها قال مالك قال نافع لا اري عبد الله بن عمر
 الا عن رسول الله صلى الله عليه و آله بن عمر و قيله برسيده شاز نماز خوف ميگفت كه ميشود امام و طائفة از مردان پس

آنرا خطیب گویند اما دور که پس صفت لغتیه است بی شبه اما وقت ظهر پس شرط جمع است زیرا که بسیار پیش از
وقت شدی و قضای بر صدرت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سله اتفاق است مرحومه یا جمه و آن ظاهر
اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه عید و تشییع نسبت بهود و احد نصای بران دلالت مینماید بی شبه در اکثر
اوقات جماعت غلیظه می بود و لهذا همیشه از این مسعود نقل میکند انه صلی الله علیه وسلم شیخ بالمدينة و کانوا اربعین حلا
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که جماعت آنحضرت صلعم و اصحاب علم جماعت
می بودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در اتفاق و جمعه یا از امام شافعی میگوید ضرورت
دقیقه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آن است که در اول نماز نیز
نگردانده تن پس انعامی صفا اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در صورت شافیه
کرده اند مستحبی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض پس از شرع استماع بوده است
و لهذا استدلالی فرموده اذرا و اتجاة اولها الایة و لهذا بیع بشر درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غایب
نویس آنحضرت صلی الله علیه وسلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فضل در خطبه با دواول نماز بعید باشد پس این است
که در وهی اگر در آن اربعین جمع خوانند نماز ایشان صحیح باشد و خلفان آنم شوند و اما قریب به سه ربع در خطبه
بجمله آنکه در زمان آنحضرت صلعم در بدو جمع می بود و با آنحضرت صلعم جمعی از اهل کایه دعوت بودند و بعد از آن
رسفر اگر عدم مقتضی حق خیرت صلعم و اهل مدینه می تواند شد و حق اهل مدینه می تواند شد اما در آن در صحرا
و اثر حضرت عثمان که در آن داد اهل بادیه را بر جوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در آن جمعی نیستند در بدو
و نه در اهل خیام و ثارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قات متوطنان پس جمعی که
بر اجتماع ایشان هم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است حد کس شدند یا زیاده و در بعضی احادیث اقل آنجا
مرد عاقل را بهر چه آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و صحاب در یک محل میخواندند نشان آن تحقیق جماعت غلیظه است
در صورتی که در آنجا نباشد و این باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای الامم و در حدیث استماع و خط
ایشان و در حدیث آن معلوم نیست و بر تقدیر نشان اول می باید که شهر خیم که هر طریقی از وی مانند قریه
باشد آنجا تقدیر با سات نماز بود و اما امامت خلیفه با ناسب اول پس ابرتر بود و نشان از آن است تقدیم الی محل
ولایت خیمه یا بهر چه باشد یا بنابر تصور والی و بطریق استیجاب باشد چنانکه تقدیم اقرا یا بعد و سازن نماز سکه و اثر
حضرت سلی که در آنجا است یا بنابر تقدیم الی محل و نشان ایته خود است اما خطبه پس قرائت غلیظه صلعم و الی ذکر البعد

٢٤
فألفوا على ذلك جماعة
في العلوي وداره ببيتوط
لها الجماعة وان والي
ان حضر فهو امام
ثم اختلفوا في والي
وشروط الموضوع للجماعة
قال الشافعي كل قرية
اجتمعت فيها سبعون
رجلا احلوا فيهم
١٥
تفقوا عليهم الجمعة ولا
كن الشك والي ليس شرط
وقال ابو حنيفة الجماعة
فيها عشرة رجل او
والري عشرة واربعة
والكلان جماعة في قرية
يوتونها متصلون وفيها سني
وصحبي جميع فيكون جماعة
ان الجماعة لا تجوز
فيها

[illegible]

من السوق فسمعته النداء فأتيت على أن توصات فقال عمر الوضوء أيضا وقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يا أم الفضل وآمد روی از صحابه حضرت صلعم مسجد روز جمعه و عمر بن الخطاب خلبه ^{سید} اند پس گفت حضرت عمر که ام عمت
این یعنی چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المؤمنین باز گشتم از بازار پس شنیدم اذان را پس باید و نکردم بر آنکه وضو کنم پس
حضرت عمر وضو نیز عمل انکار است هر آنکه دانسته که حضرت صلعم امر فرمود غسل **مالک** ^{المقاری} عن سعید بن ابی سعید
عن ابی هريرة قال كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم ^{محتلم} غسل الجمعة ابو هريرة گفت غسل روز جمعه واجب بر هر
ماند غسل جنابت **قال** ما لك من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل الجمعة فان ذلك الغسل لا
يجزئ عنده حتى يغتسل ارواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل ^{محتلم} گفت
مالک هر که غسل کند روز جمعه در اول روز خود و اراده کند بآن غسل جمعه پس بر آنکه این غسل کفایت نمیکند و در اول غسل جمعه
آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود در حدیث عبد الله بن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل **قال** يحيى قال ما لك من
اغتسل يوم الجمعة معجلا او مشوا وهو ينوي بذلك غسل الجمعة فاصاب ما ينقض وضوءه فليس الا الوضوء
وغسل ذلك مجزئ عنده گفت مالک هر که غسل کند روز جمعه پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکند بآن غسل
پس سید او را چیزی بگوید میگوید وضو او را پس لازم نیست بروی بگره وضو و غسل او کفایت کننده است از غسل جمعه ترجم
رضی الله عنه حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عائشه استجاب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمعه صحابه و تابعین بر این
است پس قضای دو حدیث و جواب و تحباب یکی از دو وجه تواند بود یا نیت که حدیث و جواب متوجه باشد حدیث و تحباب
بهین است بیل ابن عباس یا نیت که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسأله غسل
سنن هدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن او است در حق هر کسی حضور جمعه او را واجب باشد یا تا اول
پس حدیث باب اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مبنی و اما ثانی
پس حدیث شیخین حق علی کل مسلم ان یتنظف یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق معنی یا موبش
و باین تفصیل که در یک خلاف در میان دو قول فقها بر خاست و دلیل بر یکی را محلی بیاید و همچنین است قضای این بند
در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند بوجهیکه باین غسل نماز جمعه ملتزم اند خواند سنت او است و
پس میگویم که سنت تطهیر حاصل شد و سنت تغلیم صلوٰه حاصل نشد **باب** یستحب ان یلبس من احسن الثیاب للجمعة
مستحب است که بپوشد از بهترین جامه برای جمعه **مالک** ^{صلى} عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ما على احدكم ان يتخذ ثوبين للجمعة سوى ثوبي جهنم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه راین است بر کسی

قلت اتفقوا على استحباب الغسل للجمعة واختلافوا قول صالح والاسلام واجب على كل محتلم تغسل منسوخ قال الرازي لا يرد في قول الرازي من استحباب وقت الغسل من الغسل و تقرب به من شانه

۱۵۵

افضل في الصلاة غسل يوم الجمعة للصلوة وهو الصحيح وفيها الكثرة لا غسل بعد الغسل ثم الغسل واصل الجمعة بالوضوء لا يكون مستحبا

اگر میبایک دو جامه برای جمعه خود بخرد و جامه ثانی که در محنت و کار میپوشد مسکین بدهد و آن سفته نعل و لیس حسن شایسته
 تطیب بجهت اجتماع ناس عید بود و جمعه است لابد آن آداب تقدیمی پس بوسی عیدین **باب تطیب و تطهیر**
 التسلو بالجمعة تطیب سب خوشبو مالیدن و سواک کردن برای جمعه **مسائل** عن ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال یوم الجمعة یامعشر المسلمین هذا یوم جعله الله عبدا فاعثقلوا و من كان عنده طيب فلا یغیر
 ان یس منه و علیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در جمعه از جمعه که ای گروه مسلمانان هر آینه امروز
 روز است که گردانید و از خدا استعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر نیکند او را آنکه ببالد از آن خوشبو
 و لازم گیرید شما سواک کردن از **مسائل** عن نافع ان عبدا لله بنامه کان لا یریح الی الجمعة الا ادهن و تطیب الا
 ان یتوکل حواصی عبد الله بن عمر بنیرفت بوسی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استعمال خوشبو میکرد و آنکه محرم باشد **باب**
فصل التلبیک یوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه **مسائل** عن حماد بن عمار عن ابی بکر بن عبد الله
 عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
 فی الساعة الاولى فکان ماقب بدنة و من راح فی الساعة الثانية فکان ماقب بقرة و من راح فی الساعة الثالثة فکان ماقب
 كبش اقرن و من راح فی الساعة الرابعة فکان ماقب و جلعة و من راح فی الساعة الخامسة فکان ماقب ببغیة فاذا خرج
 الا حرام حضرت المثلثه یستحق الذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در ساع
 نخستین پس گوید یا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گوید یا که قربان کرده است یک گاو و هر که برود
 در ساعت سیم گوید یا که قربان کرده است گوسفند شاد را و هر که برود در ساعت چهارم گوید یا که قربان کرده است یک اسب
 و هر که برود در ساعت پنجم گوید یا که قربان کرده است یک میوه را پس وقتیکه برمی آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
 فرشتگان می شنوند پس را تترجم گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در اینجا چیست خبر و او از دهم روز است یا پنجم
 بر تقدیر اول وقت شبکیه از طایفه آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهرشیش و تیر و جثانی است و الله اعلم
باب السنة یوم الجمعة بیان سنن روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی
 ذکر الله و ذروا البیع ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه باگ نماز داده شود و روز جمعه پس می کنید
 بسوی یاد کردن خدا استعالی یعنی بخیطه نماز و بگذارید خرید و فروخت را این بهتر است در شمار اگر میدانی **مسائل**
 انه سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله فقال
 ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقدها اذا نودی للصلاة فامضوا الی ذکر الله ما کس الی که ابن شهاب

نه قنتر
 نه قنتر
 ان هذه الساعات بعد
 ساعات لطيفة بعد
 الزوال لا الساعة
 التي يليها احسن
 الالبيل والنهار

عمر بن الخطاب نماز میگذازد و در روز جمعه تا آنکه بر می آید حضرت عمر بن قتیبه برآمد و نشست بر منبر اذان گفتند مؤذنان گفت نقیبه می نشستم سخن گویان با یکدیگر پس قتیبه خاموش میشد و مؤذنان می پستاد و عمر که خطبه خواند خاموش میشد پس سخن نمی گفت از آنجا پس قال ابن شهاب فخرج الامام فخطب الصلوة وكلامه ليقطع الكلام گفت ابن شهاب پس برآمدن امام قطع میکند نماز و کلام امام قطع میکند کلام را **مالک** اند سال ابن شهاب عن الکلام يوم الجمعة اذا نزل الامام عن المنبر قبل ان يكلو قال ابن شهاب باس بذلك ما لك سوال کرد ابن شهاب از عمر گفتن روز جمعه و قتیبه فرو و آید امام از منبر پیش از آنکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ باک نیست **بأن مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی حار عن عثمان بن عفان كان يقول في خطبة قل يا أيها الذين آمنوا اذا خطب الامام فاسمعوا له وانصتوا فان للنصيب الذي لا يسمع من الخطبة مثل النصيب السامع عثمان بن عفان می گفت در خطبه خود کم بود که ترک کند این را و قتیبه خطبه میگفت چون باید تمام کرد خطبه خواند روز جمعه پس گوش نهید او را و خاموش شهید زیرا که هرگز آنکه خاموش شوند و را که نمی شنود از ثواب مثل آنست که خاموش شوند و شنونده را باشد الحادیث مختصر **مالک** عن زاهر ان عبد الله بن عمر لای ارجلین یخندان و الامام یخطب يوم الجمعة فخصبهما ان اقصتا عبد الله بن عمر وید و شخص را که با یکدیگر سخن می گفتند و حال آنکه امام خطبه بخواند روز جمعه پس سنگریزه انداخت بسوی ایشان که خاموش شود **یمالک** انه بلغ ان رجلا عطس يوم الجمعة و الامام یخطب فتمتم رجل الى جنبه فقال عن ذلك سعيد بن المسيب فنهاه عن ذلك وقال لا تغتفر رسیده با لک مروی عطسه کرد در روز جمعه حال آنکه امام خطبه بخواند پس بر حاکم است گفت او را شخصیکه بر پهلوی او بود پس سوال کرد ازین مسئله سعید بن مسیب پس بنی کرد او را ازین کار گفت او را که دیگرین مسئله انصاف سنت مؤکده است در قول جدید شافعی و کلام مکر و بکراته شدید و اگر حاجه ضروری پیش آید مانند آنکه اجمعی در چاه می افتد که او ته مرتفع میگردد و فیهضیه است در قول قدیم و اگر شخص در اثنا خطبه سخن کند باید که انکسایا بشنود کند نه سخن چنانکه این عمر کرد و در رد اسلام و تشییت مالم اثنا خطبه خلاف است بعضی از علماء حضرت داده اند و قطع مکرده و رشته و الله علم **باب** القراءة فی صلوة الجمعة در بیان قرائتی که ماثور است از حضرت صلی علیه وسلم در نماز جمعه **مالک** عن فضة بن سعید المازنی عن عبد الله بن عبد الله بن حنبل بن سفيان عن ابی بن قیس قال سأل النخعی بن بشیر ما اذا كان یقرأ بد رسول الله صلی علیه وسلم يوم الجمعة یجوز له ان یسوق الجمعة قال کان یقرأ هل انتک حدیث الغاشیة ضحاک بن قیس سوال کرد نعمان بن بشیر راجع چیز است

قلت قال ابن الحاجب فی قوله الجمعة فی الثانية هل یقولون بسلامة الصلاة فی وقت الغاشیة فی وقت وجوبه مسلم و عند الخفیه بکرم ان یؤتی شیئا من القرآن الشی من الصلاة و تفسیر هذا الکلام انه اذا لم یجوز فیها راقی قرآن غیبه و مکروهه فاذا افرد بالبساء بکراهیه صلی علیه وسلم کراهیه و سبغی ان یکن الخافا من ان یجوز

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد سوره حمد گفت میخواند اهل انکس حدیث العاشیه ترجمه گوید در شب
 مالکیه شافعیه تحویل است قناره سوره حمد منفقون و همچنین قناره سحر اسم و فاشیه و خفیه توقیت بعض قرآن
 بعض صلوات مکرر و داشتند و تغییر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کلامه در صورتی است
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قناره بغیر آن مکرر و شمار و اگر بجهت آسانی یا تبرکاً بقناره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 التزم کند هیچ باکیست لکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جاهاکان از ارکان صلوة شمارند و الله اعلم
باب من ادرك دكعة من صلوٰة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که در یاد از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگره قال مالک قال ابن شهاب
 بهراه او رکعت دیگره **مالك** عن ابن شهاب ان كان يقول من ادرك من صلوٰة الجمعة دكعة فليصل اليها ركعة
 اخوي ابن شهاب می گفت هر که در یاد از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگره قال مالک قال ابن شهاب
 وهي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین سنت قال الجی قال مالک و علی ذلک ادركت اهل العلم ببلدنا
 و ذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوٰة دكعة فقد ادرك الصلوٰة گفت مالک بن
 قول ما فتم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یاد از نماز یک رکعت پس
 وی در یافته است نماز را بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون
 امام سلام دهد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و دخل شد در نماز مکرر کند
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دهم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از او چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و
 همین است مذکور مالک ثوری و شافعی ترجمه گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوٰة الجمعة
 رکعة فقد ادرك صلوٰة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة رکعة فليصل اليها اخوي و از مضمون این حدیث دانسته شد
 اگر در آن یک رکعت در یافت جمعه را نه در یافت است پس ظهر را کند سنیها فاو بنا و نزدیک امام عظم اگر تشهد امام را در یافت
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه ادرا یافت **باب فضل يوم الجمعة والسنة التي ترجع فيها ومناظرة ابی هريرة** و کعب
 الاحبار عبد الله بن سلام ترجمه باب در بیان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود برگشتن
 در روز جمعه و مناظره ابو هریره و کعب احبار عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالك** عن ابی الزناد
 عن الاحبار عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ذکر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم
 وهو قائم يصلي يسال الله شيئا الا اعطاه اياه و اشار رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده بقله رسول الله
 صلی الله علیه وسلم که روز جمعه پس گفت در آن روز ساعتیکه که در می باید از نبرد مسلمان حال آنکه او استیفا

نه قلت
 علیه السلام اهل العلم
 انما ان ادركت ركعة
 كاملة اضاف اليها
 ركعة اخرى افقت
 الجمعة وان لم يدرك
 ١٩٠
 ركعة فليصل اليها
 وقال ابو حنيفة
 ان ادركت ركعة في
 صلاة الجمعة

باشد نماز میکرد و سوال کند از خدا تعالی خبری مگر که میداد و از آنچه را اشار نمود آنحضرت صلعم بابرکت مبارک خود بیان قلت آن
 میفرموده است که عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی بصیرة انه قال اخبر
 الی الطائی فقلت کعب الا جاز فجلست معی فحدثنی عن التوریه وحدثت عن النبی صلی الله علیه وسلم ان کان فیما حدثت ان قلت
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الحجة فیه خلق آدم و فیه اھبط و فیه یتیب علیه و فیه ماتت
 تقوم الساعة و ما من دابة الا و هی مصیحة یوم الحجة من حیث تصیر حتی تظلم الشمس شفقاً من الساعة الا ان یمنی و لا ینف و فیه ساء
 لا یصادفها عبد مسلم و هو یصل لیسأل الله شیئاً الا اعطاه ایاہ قال کعب ذلک فی کل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة
 فقل کعب التوریه فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابوہریرة فقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاری قال ان
 ابن اقلیت من الطائی فقال لو ادرکک قبل ان تخرج الیہ ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تغفل
 الا الی ثلثة مشا الی المسجد الحرام والی مسجد کذا والی مسجد یلیاء و بیت المقدس قال ابوہریرة ثم فقلت عبد بن سلام
 فحدثت بحلی مع کعب الا جاز و ما حدثت فی یوم الحجة فقلت قال کعب ذلک فی کل سنة یوم فقال عبد الله بن سلام
 کذب کعب فقلت ثم قرأ کعب التوریه فقال بل هی فی کل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق کعب ثم قال
 عبد الله بن سلام قد علمت انیة الساعة هی قال ابوہریرة فقلت له اخبرنی بها و لا تخض فقال عبد الله
 بن سلام ہی اخر ساعة فی یوم الحجة قال ابوہریرة فقلت و کیف تكون هی اخر ساعة فی یوم
 الحجة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم و هو یصل و تلك الساعة
 لا یصل فیها فقال عبد الله بن سلام لم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلساً
 ینتظر فی الصلوة فهو فی الصلوة حتی یصل قال فقلت بل قال فھو لک الی ابوہریرة گفت برائتم
 بسوئے کوہ طور پس ملاقات کردم با کعب اجار پس شستم ہر افس حدیث نقل کرد پیش من از تورات
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او
 آنکہ گفتیم فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہترین روز یکہ طلوع کردہ است در آن آفتاب روز جمعة
 و در روز جمعة آفریدہ شد آدم و در روز جمعة نسر و داود و داود و در روز جمعة ہر باقی کردہ
 بروی بعد از عذاب و در روز جمعة وفات یافت آدم و در روز جمعة خواہد بر خاست قیامت و نیست
 هیچ جنبندہ مگر وی گوش نہادہ است روز جمعة از وقتیکہ صبح می کند تا وقتیکہ ہم می آید آفتاب
 از ترس قیامت مگر جن و آدمی و در جمعة ساعتی است کہ نمی یابد آنرا سبده مسلمان حال آنکہ او نماز میکند از

قال عبد الله بن سلام
 یوم الحجة
 ۱۶۱
 یصادف ساعة
 الحجة

۱۴۲

٢٢

نهجه النبي صلى الله عليه وسلم قالت النخاع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليخفف لي كفته الفجر حتى اقول انا يا ام القائل ام لا حضرت عائشة
 فرموده رسول الله صلى الله عليه وسلم سبكه ميكرد و دو ركعت فخر را تا آنكه من در دل خود ميگفتم ايا خواند سورة فاتحه را يا نه **باب**
 اقيمت الصلوة ترك ركني الفجر وغيرهما من النوافل و فتيكه سياه کرده شود نماز بايد كه ترك كند مصلحه و دو ركعت سنت فخر بخير
 از نوافل **مالك** عن شريك بن عبد الله بن ابي نضر عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان قال سمع قوم الاقامة فقاموا
 يصلمون فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلواتان معا اصلتان معا وذلك في صلوة الصبح في الركعتين اللتين
 قبل الصبح ابو سلمة بن عبد الرحمن گفت شنيدم قومي تمكيد را قاست ايس برضا ستند كه نماز بگذرانند پس برآمد بر ايشان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود ايا دو نماز در يك صحت ايا دو نماز در يك صحت گذارده ميشود و اين قضيه نماز صبح
 در آن دو ركعت كه پيش از صبح بود مسله ظاهر اسيد حديث موافق نه شياض است و حقيقه اسيد حديث راجل كرده بر نوافل متفضل
 مقرر عين در وصف واحد يا بوضيحه در بيان متفضل و مقرر ضيق جابل نباشد و ذكر كرده اند كه اگر قاست نماز شد و اين شخص
 فخر گذارده است نامل كند اگر ظن غالب است كه يك ركعت بجماعت خواهد يا در ناهيجه يا بحد سنت بگذارد و الا متوقف كند
باب قضاء ركني الفجر بيان قضا دو ركعت سنت فخر **مالك** ان بلغنا ان عبد الله بن عمر قاتنه و كذا الفجر فقضاهما
 بعد ان طلعت الشمس فوت نماز عبد الله بن عمر دو ركعت سنت فخر پس قضا كرده از العبد از آنكه طلوع كرده و اقباب **مالك**
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد مثل الذي صنع عبد الله بن عمر عبد الرحمن روايت كرده از پدر خود قاسم بن محمد
 مانند آنچه كرده عبد الله بن عمر يعني در قضا سنت فخر مسله على قضا در دو ركعت سنت فخر است كه مطلوب موقت است پس تكليم
 شامل باشد سائر سنن موقت را و قضا نمودن حضرت صلي الله عليه وسلم دو ركعت سنت فخر بعد از عصر شراست هيست
 نماز شياض و در عالميگيري مذكورت كه چون سنن نذوقت خود فوت شوند نماز بايد كرده و ركعت فخر را كه برپا فرض قضا شود
 تا وقت زوال قضا كرده شود و بدون اين قضا نبايد كرد **باب** لا باس بترك الواجب اذا صلى الفريضة وحده
 همچو باكنيت در ترك سنن روايت و فتيكه بگذارد نماز فريضة را تنها يعني تا ك اين روايت در جماعات است نه در صورت الفجر
مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر كان اذا جاء المسجد قد صلى الناس بدا بالملكوته ولم
 يصل قبلها شيئا عبد الله بن عمر بود اين صفت كه و فتيكه مي آمد مسجد حال آنكه نماز گذارده بودند مردان شروع ميكردند بنا
 فرض و ميگذاشتند و پيش از آن خيري مسله در عالميگيري مذكورت قيل لا باس بترك سنت الفجر و انظر اذا صلى وحده و قيل لا يجوز
 تركها بحال **باب** الذكر للندوب اليه في كل يوم در بيان ذكر يكه رغبته اوده شده بسوي آن هر روزي **مالك**
 عن سمع مولى ابي بكر عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال لا اله الا الله وحده

۱۰ قلت
 هو قول اهل العلم
 ۱۱ قلت
 وعليه الشافعي ورواه
 عبد الحفيظ بن حبيب
 ان يصلي في الصلوة
 اللذان وهم في الصلوة
 او بحيث لا يكون بينه
 وبينهم حائل فلو جاز
 و بينهم في صلوة الفجر
 او ما في ركني الفجر
 و هو بحيث لا يكون
 ۱۲ قلت
 قاله يركعها في باب
 المعبود ۱۱
 ۱۳ قلت
 في النماز بعد
 قات الفجر الوقت الذي
 قضا عليه في الملوك
 و السان اذا قات
 و قضا عليه في الملوك
 الفجر انما هو في
 العرفان قضاهما
 الزوال و بعد و نه
 يقضي خلافا لغيره
 ۱۴ قلت
 في الملوك و نه

۱۵ قلت
 في الملوك و نه
 ۱۶ قلت
 في الملوك و نه
 ۱۷ قلت
 في الملوك و نه
 ۱۸ قلت
 في الملوك و نه

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبته له مائة حسنة ومحبت عنه مائة سيئة وكانت له حرز من الشيطان يومه ذلك حتى يمسي ولم يأت أحد بأفضل مما جاء به الا احد عمل اكثر من ذلك ابو هريرة روى عنه قال صلى الله عليه وسلم من لم يركب بغير الا الا الله ولا يشرك به الا الله ولا يذوق رزقي صد بار باشد او را اين كلمات برابر ده برده که آزاد کند و نوشته شود بر او صد و محرکه شود از وی صد سيئه و باشد اين كلمات پناه او از شر شيطان در آن روز و آنکه در آن روز بدو و نياورد بچکس عملی که بهتر باشد از آنچه اين شخص آورده است روز حشر الا سيکه عمل کرده باشد زياده تر از اين صد بار **مالک** عن سمی بن الجهم عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال سبحن الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياها و اكانت مثل زبد البحر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بگوید سبحان الله و بحمده در هر روز صد بار دور کرده شود از وی خطاي او اگر چه اين خطاها باشد مانند کفر در باب استغفار صلوة الضحی در بيان تحب بودن نماز ضحی **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي سجدة الضحی قط الا في الاستسبحان وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليديم العمل بالشح وهو يحب ان يعمل به خشية ان يعمل به الناس فيقرضوا عليه حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که نماز را درده باشد نافه ضحی استسبحان و هر آینه من میگردم آنرا و هر آینه حال آنست که آنحضرت صلواتم ترک میکرد و عمل بخیر می نمودی و دست میداشت عمل کردن این بسبب ترس آنکه بکنند آنرا مردمان پس فرض گردانیده شود ایشان **مالک** عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تصلي الضحی ثمانی ركعات ثم تقول لو نشئ لي الولي ما تركته من حضرت عائشة میگذازد و نماز ضحی هشت رکعت بعد از آن می گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم آنرا **مالک** عن موسى بن عيسى عن ابی هريرة عن عقیل بن ابی طالب ان ام هانی بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي الضحی ثمانی ركعات ثم يخفف في ثوب واحد خبروا ثم ثانی بنت ابي طالب ابو هريرة را که رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز را در دو سال غزوه فتح مکه هشت رکعت و در سجده و رکع جابر **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان اباهما مولى عقيل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفجر فوجدته يغتسل وفاطمة ابنته تساوره بثوب قالت فسلمت فقال من هذا فقلت ام هانی بنت ابي طالب فقال مرحبا بام هانی فلما فرغت غسله قام ففعل ثمانی ركعات ثم خفف في ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله نعم ابن عمي انه قاتل رجلا اجرة فلان

عقود

مجلس شورای اسلامی

عشق و کمال

عاشق

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

کتابخانه

10/10/10

طهارة و تقوية

عليه وسلامه عن

منه انما
عن وينا

2000

هبیده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من اجريت ايامها وذلك صحيح ^{صلى الله عليه وسلم} فاني كنت رفتهم بهيئتي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم سال فتر كلبين فافتم اورا كه غسل سكره و فاطمه دختر حضرت صلى الله عليه وسلم مرده بوده بود بر مني بجا گشت
 ام ثانی پس سلام كردم پس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم كيت اين پس گفت ام ثانی دختر ابیطالب پس فرمود صبا
 ام ثانی را پس قتيكه فارغ شد غسل خود بايتما و پس نماز گذارد و پشت ركعت ديگر سجده بيگ جامه بعد از ان بركشت
 پس گفت يا رسول الله گفت پس را در من كه علي ابن ابیطالب است كه وي خواهد كشت مرديك من امان و ادم او را فلا
 پس سيرة فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم امان داديم كسي كه تو امان دادوي اي ام ثانی اين واقعه متحقق شد
 وقت ضحى مسكه اقل آن دو ركعت است بحديث كل سلامي النجى و در احاديث صحيحه ياد شده از پشت مذكور نيت بهيئتي
 باسناد ضعيف و از زده نيز نقل كرده و وقت آن از ارتفاع و روشن شدن حضور آفتاب است تا استوار و تا خيم
 آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبيق در ميان حديث عائشه و احاديث ديگر نيت كه حضرت عائشه نفي بر او
 از خود كرد و نفي صلوة بالكلية پس شايد انحضرت صلى الله عليه وسلم ميگذازد و پشيمد صحيحه و بعضي اوقات در مسجد
 باب الا فضل في نافلة الليل والنهار ان يكون مثنى مثنى بهتر است نافله شب و روز نكته باشد و دو ركعت ممالك
 انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار مثنى مثنى يسلم من كل ركعتين خبر سيده است مالك كه حضرت
 ميفرمود نماز شب روز يعني نافله دو دو ركعت است سلام و چهار و بر دو ركعت قال يحيى قال مالك وهو الامير عني نا كفت مالك
 و پسين است امر مقرر زده يك و پسين است مذيب شافعي و نزديك ابو حنيفة چهار چهار افضل است و طوين و صاحبين
 در روز مذيب ابو حنيفة اختيار كرده اند و شب موافق شافعي رفته **باب الا فضل للنافلة ان تكون في البيوت**
 بهتر براي نماز نافله آنست كه گذارده شود در خانه ممالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن ليس بن سعيد
 ان زيد بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتكم في بيوتكم الا الصلوة المكتوبة زيد بن ثابت گفت كه بهترين نماز شما
 نمازيت كه در خانه هاي خود بگذريد بگذرانيد و نفي مقرر هم گويد رضي الله عنه غير از نيت كه بخلم براي خوف داخل رياست
 بگذارد و هر جا كه خوابد بزرگتر است انحضرت صلى الله عليه وسلم ميگذازد و نوافل را گاهي در مسجد و گاهي در خانه **باب جواز الجماعة**
 في النافلة جائز است گذاردن نماز نفل بجماعة ممالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن اسن بن ممالك ان جئت
 مليكة و كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني فدا صلي لكم
 قال اسن فقلت الي حصير لنا قد اسوق من طول ما لبس فنضمت بلو عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و سلم و صفقت انا و اليتيم و راءه و الحصر من وراثنا فصلة لنا ركعتين ثم انصرف مليكة

الحديث
المعروف بالكتاب

کتابخانه ملی افغانستان

الحقوق

٥٢

مجلس

منقول

مشتاقی
عزیز

50

الشيخ محمد بن عبد الله

اعفان آمنين

۱۴۵

النبي صلى الله عليه وسلم

عليه السلام

دره و فی البیرون

العالم الكبير في قضاة

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ان کل فلاک

الكوناني

بکرمین

۱۲

المشافي

مجلس شورای اسلامی

الحققت
عليها العلماء
الفرنسيين
حقيقة خاصة
١٩٩١
قاله وجب عليه
عنده

قلت
نه قال أكثرهم
وقال بوضيعة و
صاحبه لا يصلي على
الراية مع انه سنة
عند صاحبه لأن
وقع في اصلنا عن أبي
كبير عن عبد الصبور
١٤٠
عن أبي بكر بن عمرو
قلت
في قول أكثرهم اقل
الورد ركعة ولكن ركعة
أحد عشر وثلاث
عشر وأولى الكمال
ثلاث وثمانون فهو
أفضل وعند الخليفة
الورد ثلاث لا يزيد
ولا ينقص
قلت

بہ تعالیٰ

وقال أبو خنيفة

صاحبہ لایہ

الأساقفة معاً

عنا صاحبی

بقدر ما أصلنا على

سید عبد الصمد

عن ابی بکر

الحق

فی فوکل الکتاب

الوزير
المستقل

احمدی عسکر

عشره واحد

قلت وچانز

افضل وعنه
في شهر رجب

المؤرخة ثلث لا

تفصیل

١
 خازن القاموس
 علي بن الحسن
 علي بن الحسن

صورت نماز مغرب می باشد و همین است که در شافعی و نزدیکی خفیه فضل جابر نیست **باب جواز الوتر بر رکعت واحد** عن عمار
 شفع قبلها در بیان جواز گذاردن وتر بر یک رکعت از غیر شفع پیش از آن **مالک** عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص
 کان یوتر بعد العتمة بواحدة سعد بن ابی وقاص تر میگذاشت و بعد عشا بر یک رکعت **قال مالک** و لیس علی هذا العمل عندنا
 و لکن ادنی الوتر ثلث رکعت **مالک** نیست عمل بر پنج رکعت نزد یک مالک و لکن ادنی و تر سه رکعت است و شفع و یک و تر سه رکعت
 اگر یک رکعت گذارد نزد یک شافعی بلکه اگر سه رکعت یا چهار رکعت و تر دو رکعت مالک مکرر و سه و تر دو رکعت ابو حنیفه اصلا جابر نیست
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها بر رکعت آخری و جواز نقصن و تر یا تکم شفع کرد و اندازد بضم که **مالک** عن
 انه قال كنت مع عبدالله بن عمر بطريق مكة والسماء مهيمة فخطبني عبد الله اصبغ فاوتر بواحدة ثم انكشف الغيم
 فواى ان عليه ليلا فشفع بواحدة ثم صلى بعد ذلك ركعتين ركعتين فذا خشية الصبح اوتر بواحدة **مالک** گفت تا فرغ
 بودم همراه عبد الله بن عمر در راه مکة و آسمان صاحب بار بود پس ترسیدم عبد الله از طلوع صبح پس تر گذاشت بر یک رکعت
 بعد از آن زایل شد و ای پس دانست عبد الله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک رکعت را دو رکعت ساخت بضم
 رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس و قنیکه ترسید از صبح و تر گذاشت بر یک رکعت تر جم گوید رضی الله عنه بر همین
 در سبب شافعی و صحیح نیست بر قول ابو حنیفه ففی العالم گیرید لا يجوز بدون نیت الوتر **باب جواز الوتر اول الليل**
 و آخره جابر است گذاردن و تر اول شب آخر شب **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب **قال** كان
 ابن بكير الصديق اذا اراد ان ياتي فواش او تروكان عمر بن الخطاب يوتر اخر الليل قال سعيد بن المسيب
 انا فاذا اجئت فواش او تروكان فقلت سعيد بن المسيب که حضرت ابو بکر و قنیکه سخنی است که باید بر سر خود یعنی
 برای خواب تر میگذاشت و حضرت عمر و تر میگذاشت و آخر شب گفت سعيد بن المسيب آن من پس چون می آیم بر فراش خود و تر
 میگذارم **مالک** انه بلغنا عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول من خشي ان ينام حتى يصبح عليه تروكان فليوتر
 و من دخی از استنبط اخو الليل فليوتر و تر حضرت عائشة میفرمود که هر که ترسد از آنکه تا صبح در فل شود یا دیگر و تر نگذاشت
 پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود و تر شب پیش از آنکه تاخیر کند و تر **باب الوتر بعد طلوع الصبح** جابر و جواز گذاردن
 و تر بعد طلوع صبح صادق **مالک** عن عبد الكريم بن ابی الحارث البصري عن سعيد بن جابر ان عبدالله بن عباس قد
 استيقظ قال لخدمه انظروا ضم الناس وهو يومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجع فقال قد الضرو الناس
 من لصيحه فقام عبدالله فاوتر **صلى الله عليه وسلم** سعيد بن جابر گفت بر آئینه عبد الله بن عباس خواب داشت بعد از آن بیدار شد
 پس گفت خادوم خود را ببین که چه کرده اند و آن ابن عباس در وقت رفته بود بنیانی او پس گفت خادوم بعد از آن باز از رفتن پرسید

عنه قلت
 ان از رکعت جابر
 عندنا شافعی و جابر
 و لکن عند مالک و جابر
 جواز نقص الوتر
 عليه قلت
 ففی العالم گیرید
 لا يجوز بدون نیت الوتر
 عليه قلت
 و علی هذا اهل العلم

بازگشته مردمان از نماز صبح پس ایستاد و عبد الله بن عباس پس ترک کرد و بعد از آن گذارد و نماز صبح را صالح التیله
ان عبد الله بن عباس و عبادة بن الصامت و القاسم بن محمد و عبد الله بن عامر گذاردند و تراب بعد الفجر خبر رسید امام کرام
که عبد الله بن عباس و عباده بن صامت و قاسم بن محمد عبد الله بن عامر گذارده اند و تراب بعد طلوع فجر صالح التیله
هشام بن عروة عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال ما بالی لو اقيمت صلاة لصبر وانا و اترو عبد الله بن مسعود
بردارند ام اگر گفته شود تکبیر نماز صبح ومن وتر میگذارد صالح التیله عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادة بن الصامت
یوم قوماً فخرج يوماً الى الصبیح فاقام المؤمنین صلاة الصبح فاستکفوا عبادة حتى ارسلهم بهم للصبح عبادة بن صامت
امامت میکرد و کسی را پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس خواست
کرد او را عبادة تا آنکه وتر گذارد و بعد از آن گذارد بایشان نماز صبح را صالح التیله عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت
عبد الله بن عامر بن صعصعة يقول فی لا وتروا وانا اسمع الا قامتوا وبعث الفجر لیسئک عبد الرحمن ایما ذلك قال عبد
بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را میگفت هر آینه وتر میگذارد من شنوم اقامت یا گفت هر آینه من تر میگذارد
بعد فخر شک کرد عبد الرحمن کدام یک از این دو نفر گفت صالح التیله عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع اباہ القاسم بن
بقول فی لا وترو عبد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنیدند زید زود قاسم بن محمد که میگفت هر آینه وتر میگذارد بعد فخر
صالح التیله و اما یوتر بعد الفجر من نام عن الوتر ولا یصلیح لاحد ان یتعد ذلك حتی ینضم وتره بعد الفجر گفت مالک غیر از این است
که بگذارند و تراب بعد فجر هر که بخوابد از نماز و تریبی باید کسی که بقصد تأخیر کند و تراب نهند و تراب بعد فخر مترجم
رضی الله عنه معنی این آثار نزدیک شافعی است که وتر سنت موقتة است تحت قضا ران وقتیکه فوت شود و ابو حنيفة
آنکه واجب است و واجب میشود قضا تبرک آن و لازم است رعایت ترتیب در میان وتر و نماز و قیمة وتر دیک سالک آنکه
این وقت یعنی طلوع فجر ضرورت برای وتر و قضائیت و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و
الی صلوة الفجر یعنی آخر وقت و ترنا طلوع فجر است و وقت ضروری و ترنا نماز فجر و الله علم باب کیف كانت صلوة
النبی صلی الله علیه و آله البلیل بیان کیفیت نمازی حضرت صلعم که در شب میگذارد صالح التیله عن ابن شهاب عن عروة بن الزناد
عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها ثلثة
فاذا فرغ اضطجع علی شقیه الا یمین حضرت عائشة نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و تراب شب بازده
رکعت و تراب صفر و بعد از آن بازده یک رکعت پس وقتی فارغ میشدند دراز میکشیدند بر پهلوی راست خود و
عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

100

Am 19. 10. 1944

1990

المنافسة على الحياة

بسم الله الرحمن الرحيم

100

100

1994

وہابیہ

لله الشكر

فی حوزہ

والله اعلم

طالب العلم

فی صلیتہ

10/2/20

[illegible]

قلت له
مخني يا ابن عبد
الناس فاني ان كنت الورع
احد عسرة او ثلث
عسرة وكل ذلك وقر
وعند ابي حنيفة
ان الورع ثلاث والامان
بكات نافذة السمير
١٦٠
في العالم كذب وشي
هم صلي الله عليه
سهمان سر كات
سهمان على قولهم لها
سهمان الاخر واما
سهمان الشقم
سهمان وثر

در دل خود که البته به بنیم شایسته نماز حضرت صلعم را گفت پس تکیه کردم بر همان حضرت را صلعم با چوبی که حضرت صلعم پس استیاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گذارد و رکعت دراز بجا آورد و از بجا آوردن رکعت و آن کوتاه تر بود از دو رکعت که پیش
 از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو رکعت که پیش از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو رکعت
 که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو رکعت که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر
 بود از دو رکعت که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو رکعت که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت
 آنست که اکثر و تر یازده یا سیزده رکعت است و هر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و ترست و رکعت است و هرست که گفته ناخفته
 حضرت عائشه گاهی یازده رکعت گفت و گاهی سیزده و اصل اختلاف آنست که اول اخبارست از صلوة معتاد آنحضرت صلعم
 و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد بخلاف معتاد و اختلاف صحابه از یک یا صلوة الیل بر اختلاف
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود باید آورد و صلعم **باب الدعاء الذي كان رسول الله صلى الله عليه و سلم عليه اذا**
 قام الى الصلوة من جوف الليل و بيان دعائی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد آن وقتیکه بر بخت لبوی نماز در
 وسط شب **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن طاووس الیمانی عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان اذا
 قام الى الصلوة من جوف الليل يقول اللهم لك الحمد انت ذو السموات والارض ولك الحمد انت قیوم السموات والارض ولك
 الحمد انت رب السموات والارض من فهم انت الحق و قول الحق و وعد الحق و لقاء الحق و الجنة حق و النار حق و الحق الحق
 لك اسلمت و بك امنت و عليك توكلت و اليك انبغيت و اليك حاسمت و اليك حاکمت فاخفها ما تقيمت و ما لم تق
 و اسررت و اعلنت انت الهی الا انت عبد الله بن عباس و ایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بر بخت لبوی نماز
 در میان شب میگفت اللهم الحق من فهم انت الحق و دعا اینست ای بار خدایا تراست تائیش تو روشنی آسمانها و زمین و تراست ستایش
 تو خیر گزیده آسمانها و زمین و تراست ستایش تو پروردگار آسمانها و زمین و کسیکه در آسمانهاست تو ثوابی و سخن تو راست
 و وعده تو راست است و ملاقات تو راست است و بهشت واقعه است و دوزخ واقعه است و قیامت واقعه است بار خدایا بار
 مستقاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع کردم و بقوه تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رفیع قضیه
 نمودم پس بیا بر مرا آنچه پیش ازین کردم و آنچه بعد ازین کردم آنچه پنهان کردم و آنچه آشکارا کردم تو بگو منی نیست هیچ دعوی تو
باب القصص فی العمل و بیان فضیلت میانه روی کردن و عمل **مالک** عن اسمعيل بن ابی الحکیم انه بلغه ان
 رسول الله صلى الله عليه و سلم امره من الليل بقصه فقال من هذه فقيل له هذه الخواص بنت ثوبت لا تنام الليل فذكره رسول
 الله صلى الله عليه و سلم ذلك حتى عرفت الكراهية في وجهه ثم قال ان الله تبارك و تعالی لا يحب الا حق تبارك و تعالی الاكلف من لعل ما لك من طاعة

رسول الله صلى الله عليه وسلم شغيد و صغ زنی را که نماز میکند اردو در شب پس فرمود کیت آن زن پس گفته شد بخبر حضرت
 صلی الله علیه وسلم این زن حولا و ختر تویت است بخواب نیز در شب پس خوش نمود و حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تا آنکه
 شناخته شد ناخوشی در قیام حضرت صلعم بعد از آن فرمود هر آنکه خدا تعالی طولانی شود تا آنکه شما ملول نمی شوید
 یعنی ترک نکنید تا باده را که نزد یک مال ایشان پس اطلاق مال بر طریق مشکله است اختیار کنید از اعمال آنقدر که شما
 آن طاقت داشته باشید **ما لك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله**
صلى الله عليه وسلم قال اذا نكس احدكم وهو في الصلوة فليرقص حتى يذهب عنه النوم فان احسك اذا صلى وهو
 ناكس لا يدري لعل يذهب ليستغفر فيفسد حضرت عائشة روایت کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
 پیشانی آید یکی را از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخشد تا آنکه برود از وی خواب زیرا که هر آنکه یکی از شما و تنگدست باشد
 و او در پیشگاه است نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس شامم هر خود را یعنی بسبب غلبه خواب نیز نمیکند در میان
 طاعت و غیر آن پس بحقیقت طاعت کجا رسد **باب احب العمل ما دام عليه صاحبه و درست ترین عمل آنست که مداومت**
کند بر آن مباحب آن ما لك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان
احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يدوم عليه حنا حضرت عائشة فرمود که بود و در سترین عمل نزدیک
 حضرت صلی الله علیه وسلم آنچه مداومت کند بروی صاحبی **باب من غلب عليه النوم عن خواب حکم کسیکه غالب است**
 بروی خواب غافل شده از خرب خود **ما لك عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن جبيرة عن رجل عنده رخصة ان عا**
زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما امر احوي تكون له صلوة بليل يغلب عليه النوم
 الا كتب الله له اجر صلوة وكان نومه عليه صدق حضرت عائشة خبر داد که حضرت صلعم فرمود نیت هیچ شخصی که او را آنکه
 سحر باشد در شب غالب آید بروی در آن نماز خواب مگر که مینویسد خدا تعالی برای او ثواب نماز او باشد خواب او برود و صدق
باب من فاتته خربة من الليل فليقرأ في النها کسیکه فوت شد خرب او از شب پس باید که بخواند آنرا در روز **ما لك**
 عن داود بن الحصين عن الاخر عن عبد الرحمن بن عبد القادي ان عمر بن الخطاب قال من فاتته خربة من الليل فليقرأ ثلثين تورا
 صلوة الظهر فان لم يفته او كان نومه عليه صدق حضرت عمر فرمود شخصی که فوت شد از وی وظیفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند
 و تنگدست را عمل شود و ثواب نماز هم پس هر آنکه فوت نشد و از آن خرب یا گوید که او را که از آن مسئله در منهای نیکوست و ثوابات منقول است
 ندب قصاره **باب بد قيام ليلا و صفها** در بیان قصه ابتدا مشروح شدن شب خیزی در شبها **ما لك عن ابن شهاب**
 عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرغب في قيام رمضان من غير ان يامره به جماعة

له قلنت
 هو من العلماء
 قلنت
 ١٤٢
 فالتهم بملوكات النفل
 بالوقت ذلك قضاء

[illegible]

١٤٣٥ هـ
جريدة الجبيلة

پس بر سر ساخت او حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و ترجمه گوید این بنا
 سنت مکرره است نزد یک عالم و صدون است در وی جماعت **باب** القیام باحد عشر رکعة مع طول القرأة و در بیان
 شب خیزی در رمضان بیازده رکعت یا درازی قرار **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
 بن عوف انه قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی فی رمضان فقلت ما کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی فی رمضان ولا فی غیره حتی یصلی عشاء رکعة یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طولهن
 ثم یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طولهن ثم یصلی ثلثاً قالت عائشة فقلت یا رسول الله انما قبل ان توتیر
 فقال یا عائشة ان عینی تنلمان ولا ینام قلبی ابو سلمة بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت
 در رمضان پس عائشه گفت حضرت صلی الله علیه و آله سلم زیاده میکرد در رمضان و نه در غیر رمضان بیازده رکعت میگذاشت
 رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت چهار رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت
 سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفت یا رسول الله ایضا بخواب سیر و پیش از آنکه در ترگداری پس فرمود ای عائشه هر آنچه در آن
 بخواب میرو و دل من بخواب نیرود **مالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن زید انه قال قال عمر بن الخطاب ابی
 که یقیم القادی ان یفعل الناس احدى عشر رکعة و کان القادی یقرء بالمئین حتی کنا نعتدل علی العصی من طول القیام
 ما کنا ننصرف الا فی فترتهم الفجر سائب بن زید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب یتیم داری که قیام کنی
 برای مردمان بیازده رکعت و بخواند قاری مئین یعنی سوره های که بعد از حمد آید بودند بر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر
 میکردیم بر عصا بسبب طول قیام و باز نشیستم مگر در اوائل **بخار** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی
 یقول کنا ننصرف فی رمضان فنسبح الخلد بالطعام عفاة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت
 باز نشیستم در رمضان یعنی بعد از نماز شب تا پیش از نماز صبح و در آن طعام از بیم طبع **باب** القیام
 فی رمضان ثلاث و عشرين رکعة مع طول القرأة باب در بیان شب خیزی در رمضان بیست و سه رکعت یا درازی قرار
مالک عن زید بن رومان انه قال کان الناس یقومون فی زمان عمر بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرين
 رکعة مردمان قیام میل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان بیست و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصین انه
 سمع الامام یقول ما ادرکت الناس الا وهم یصلون الکفرة فی رمضان قال و کان القادی یقرء بسورة البقرة فی غایة
 رکعاتها و اقام بها فی اثنتی عشر رکعة دای الناس انه قد خفف داود بن حصین شنید امیر را که میگفت او را که در روز
 مگرد و خیالت که ایشان لمن میکردند نماز آن را در رمضان یعنی قنوت، بخواندند در وتر رمضان بعد از نماز کافران گفت

له قلت
 عن احمد بن حنبل
 عشر و ثلاث عشر
 له قلت
 ۱۶۲
 هو من النبی فقیه
 و الخصة و عشرين
 رکعة تراویح ثلاث
 و رکعة الفریقین
 هكذا قال المحلی
 «منه»

صح بود قاری که بخواند سوره بقره در شب رکت پس اگر قیام میل کردی سوره بقره در دو روزه رکت میدهند مردمان کردی
کردن از مترجم گوید رضی الله عنه همین است مذکور است رکت تراویح است و در رکت و ترنر یک بر دو روزه مذکور
قال الحلی عن البیهقی و در تعیین این عدد آنست که حضرت عمر بفرست منوره خود دریافت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام تراویح
فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترنجب نامی که بیان فرموده پس انسب بدان
عدد در رمضان عاف فرماید چون ملاحظه عدد و تر ضرر بود و یک رکت دیگر افزوده و لهذا امام احمد مخیر داشته است در ادای یازده رکت
و بیت و تر رکت الله اعلم باب احتیاط اکتار التکبیر لیلۃ العید و یومہ باب در بیان مستحب بودن بسیار گفتن
در شب عید و در عید قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و یتکفلوا العدة و التکبیر و الله علی ما هد بکم و التکبیر
تکبیر کردن ۵۰ بخواند خدا تعالی یعنی شروع میازد برای شاتاسانی و شروع میازد برای شاد شوارمی و شروع میازد
که تمام کند شاد و زده مار و شروع میازد که باند کبریا کند خدا می از کبر بر آنکه راه نمود شمار را تا بود که شمشاد کند حاصل
آیه آنست که بعد از تقصیر رمضان تکبیر شروع است در شب در روز مترجم گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که ما موریم
با کبریا تکبیر بعد از تقصیر رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة گویند و باید که
رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطریست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه صدیق آمده باشد
بنده ضعیف گوید که عید از شعار اسلام است و اظهار دشمنی اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت شروع شد حال آنکه
مصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن شروع باشد بر اصل ایشان
و از همین جاسنون بودن زیادگیلیت و نماز عید ثابت شد و آن صادق است بر یازده تہ تکبیر در هر رکعتی چنانچه اصل
نقل کرده اند و بر یازده تہ تکبیر در رکت اولی و پنج تکبیر در رکت ثانی چنانچه اهل مدینه فکر کرده اند و عمل اهل حرمین است
باتباع و از همین جاسلف صلح استنباط کرده اند زیادگیلیت و در خطبای عید و الله اعلم باب یتقرب الغل لصلوة
العید مستحب است غسل بر نماز عید مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان یصل و الا یصل
عید الله بن عمر غسل میکرد و روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عید گاه مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ فضل ابن عمر قیاس عیدین را
بر جمیع جماعت عید بودن و خوف ایذا بر او که برپای طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد و مقدر نماز عید
سنت مؤکدست نه فرض اما اول سبب موافقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا و مسلمین و علم جرایمانانی پس حدیث
و شیخین قبل اهل علی غیر من قال الا ان تطوع و ایا ارکان و شروط جمیع ارکان و شروط عید هستند یا نه اینجا آورده
است یکی آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزهای بسیار درین روز غسل می آورد و هر یکی از آنهاست هر یکی سنتی پس چیزی که

وقت

التكبير عقيب

مفتی محمد رفیع الرحمن

انه دست تحت
عبد الرحمن

روى ذلك

الى المصلح
من الصالحين

عن محمد بن جعفر عن أبيه عن
الشيخين وهو

عند أبي خنيفة

فی الفضل بن رافع

وصلى المصطفى

قد

رَفَقَاتُ الْعُلَمَاءِ

ما يفتقر إلى
تصنيفات المصير

من القضاة

وليس احسن

10

[illegible]

三

برانیدم و آن تا بگیرند جای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و کتاب بگذار و در عید صبحی تا نیکو کند و فطر اندک
 و نزدیکی صبحی بهتر است تجلیل در صبحی تا آخر و فطر بابک نداء و لا اقامة فی العیدین اذان و اقامت نسبت در هر دو عید
مالک اند ستم غیر واحد من علمائهم یقولون لیکن فی الفطر الاصل نداء و لا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم الی الیوم قال مالک و تلك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علماء اهل مینه نه از کس که
 میگفتند بنور نماز فطر و صبحی اذان و نه اقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک و همین است
 که خلاف نیست در آن نزدیکی **باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین** نماز پیش از خطبه است در هر دو عید **مالک** عثمان بن
 شهاب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی یوم الفطر یوم الاصل قبل الخطبة آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت روز فطر
 و روز صبحی پیش از خطبه **مالک** انه بلغه ان ابا بکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلن ذلك خبر رسید به مالک که حضرت
 ابو بکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه **مالک** عثمان بن شهاب عن ابی عبد
 سولی بن اذهل قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلی ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذین یومئذین یومئذی رسول الله صلی الله علیه
 عن صیامهما یوم فطر که من صیامکم و الاخر یوما تا کلون فیدین منکم قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان
 فجاء فصلی ثم انصرف فخطب قال انه قد اجتمع کم فی یومکم هذا عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلینظر
 و من احب ان یرجع فقد اذن له قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب عثمان و حفص و فجاء فصلی ثم انصرف فخطب ابو عبیدة
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذار و نماز بعد از آن باز گشت پس خطبه خواندم و آن را پس گفت هر آینه
 و در روزی که منی کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزی که رفتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یکم بخورید
 گوشت و چغهای خود را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذار و بعد از آن
 باز گشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال اینست که جمیع شده اند برای شما درین روز دو عید یعنی جمعه عید پس که
 دوست دارد و از اهل عوالی یعنی اهل سیاهی متصل بدین که انتظار کنند جمیع اگر انتظار یکین آنرا و هر که خواهد که رجوع کند
 پس اذن داد و او را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی ابن ابی طالب حضرت عثمان و اصحاب
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذار و بعد از آن باز گشت پس خطبه خواند **باب یکم فی الاولی سبعا و فی الثانیة**
 خصا قبل القراءة **مالک** که گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از
قراءة مالک عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اصحی و الفطر
 مع ابو هريرة فکبر فی الركعة الاولی سبع تکبیرات قبل القراءة و فی الاخر

بقلت
 قول اهل العلم
 بقلت
 قول اهل العلم

غیر امام را مکروه نیست در پیش خفیه امام و ماسوم را در صلا مکروه است **باب** استغفار التکبیر لیلۃ عید الفطر و یومها و یکبیر
 التشریق ایام التشریق حقیقۃ الصلوة مستحب بسیار گفتن الله اکبر شب عید فطر روز آخر از تشریق گوید روز فطر و روز نهمی تشریق
 بعد از نماز ما قال الله تعالی ینال الله لمحوها ولا دعاءها ولكن ینال التقوی منکم کذلک نسخها لکم لتکبروا الله علیها
 هذکم و بشر المحسنین منیر سید بخدا گوشت قربانیها و بخون آنها بلکه میرسد بوی پرستشکاری از شما بچنین ام گم و اندیشه
 برای شما تا بزرگی یاد کنید خدا را بشکر آنکه را نمود شمار و بشارت ده نیکی کاران را و قال الله تعالی و اذکروا الله فی ايام معدودات
 و یاد کنید خدا را در چند روز شمرده شده قال مالک الا و عندنا ان التکبیر فی ايام التشریق و بر الصلوة و اول ذلک تکبیر الا
 و الناس مع و بر صلوة اظهر من یوم النحر و اخذ ذلک تکبیر الهمام و الناس مع و بر صلوة الصبح من آخر ايام التشریق
 ثم یقطع التکبیر قال و التکبیر فی ايام التشریق علی الرجال و النساء من کان فی جماعه او وحده بمعنی و بالافاق کلیاً
 واجب و نمایانۃ الناس ذلک بامام الحجاج و بالناس بمعنی الا نعم اذا وجعوا و انقضی الاحرام انتمو بهم حتی یكونوا مشتملین
 الحصل فله من لم یتک حلاً فانه لا یاتهم الا فی التکبیر فی ايام التشریق قال مالک الا یام المحدثات ايام التشریق
 گفت مالک امیر مکه مقرر و مسلم نزدیکان نیست که تکبیر گفتن در روز نهمی تشریق بعد نماز است اول وقت آن تکبیر گفتن
 امام و مردمان با و بعد نماز ظهر است از روز فطر و آخر آن تکبیر گفتن امام و مردمان با و بعد نماز صبح است از آخر روز نهمی
 بعد از آن منقطع میشود گفتن تکبیر گفت مالک تکبیر در روز نهمی تشریق بر مردان و زنان هر یک یک باشد در جماعت یا تنها
 و معنی باشد یاد افاق همه آن واجب و غیر ازین نیست که اقتدا میکنند مردان درین تکبیر گفتن با امام حاج و ببرد وانی
 و معنی باشد زیرا که ایشان وقتیکه رجوع کنند و منقطع میشود احرام اقتدا کنند با ایشان تا باشند ایشان در حال احرام
 حاج نباشند پس اقتدا میکنند با ایشان کرد و تکبیرات ايام تشریق و گفت مالک مراد از ايام معدودات که در قرآن مذکور است
 ايام تشریق است مترجم گوید همین است ظاهر و بدین معنی برای نافله و فائده در پیش او تکبیر یا دیگر گفت و چنان مردان
 همه تکبیر گویند و نزدیک خفیه شروط و وجوب تکبیر قامت و صرف فرض بودن صلوة و جماعه مستحب است و ابتدا می تکبیر بعد از
 فجر است از روز فطر و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر است از روز فطر نزدیک بعینه و از آخر ايام تشریق است نزدیک
 صبحین و معمول و معنی بر بند صبحین است و همین است قول غیر مشهور شافعی و عمل شافعیه مبرین است و صفة تکبیر
 که بعد از نماز بلا فصل یا بوازی یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر الله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر **باب** فضیله
 سنته قربانی سنت است قال مالک الا خفیه سنته و لیسیت بواجبه لاسب لاحد من قوی علی فتنها ان یقرکها
 گفت مالک قربانی سنت است و نیست واجب و درست میدارم هر کس از اجتماع که قدرت میدارد بر بهای آن نیکی کند

قائمه
 فی ذکر التکبیر عند بیان
 الحری اشارۃ الی استنباط
 التکبیر فی هذه الايام
 و لا یقال المراد بها التکبیر
 عند الذبح بل عند
 ذکر قولہ تعالی یا ذکروا
 اسم الله علیها و الذکی
 ذکروه الا هو شتم و قول
 الشافعی و یکبر عند
 التذکرۃ و الفان تکبیر
 الذبح و الذکر و عند
 الغنیمۃ شتم طه افامه
 ۱۶۹
 و مصدر و مکث و یوم عید
 مستحب و اذله عقیبه
 صلاۃ الفجر من یوم عید
 و آخر قول الشافعی
 حقیقۃ صلاۃ العصر
 یوم النحر فی قول الحنفیه
 عقیبه صلاۃ العصر
 من آخر ايام التشریق
 فی المالکیمایه و الاستی
 و العمل عامۃ الاخصار
 و یامۃ التکبیر علی
 و فی ايام تشریق
 و فی ايام تشریق

و قال مالک الا خفیه سنته و لیسیت بواجبه لاسب لاحد من قوی علی فتنها ان یقرکها
 و قال مالک الا خفیه سنته و لیسیت بواجبه لاسب لاحد من قوی علی فتنها ان یقرکها
 و قال مالک الا خفیه سنته و لیسیت بواجبه لاسب لاحد من قوی علی فتنها ان یقرکها

قلش
 الکلبش العجل احسن
 عند العلماء وال
 كان الوجه لا يكره
 والادب في الصلح احسن
 اظهر الشارح الدارين
 ويستخرج عند النافع
 لمن اراد التقوية
 ان لا يفسد شوقه وظفيرة
 في العشر فافهم
 في العشر واخذ من نظاره
 راسه واخذ من خلفه
 وثناؤه خلافا
 لرب خبيثه

ففعلت ثم حل الى عبد الله بن عمر فخلق داسه حين ذبحه الكلبش وكان مريضاً لم يشهد العيد مع المسلمين قال ثاقف وكان عبد الله
 بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب على من فحى وقد فعله عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر قرباني كركبها برودة في كفت نافع
 پس بر کرد و مرا خرید که نم برای او گوشت می ترشاند بعد از آن ذبح کنم او را روز صبحی در نمازگاه مسلمانان گفت نافع پس
 کردم همچنان بعد از آن برداشته شد بسوی عبد الله بن عمر پس ترشید سرخو در او قتی که ذبح کرده شد گوشتش بود عبد الله بن عمر
 مریض حاضر شد و عید بهمانان گفت نافع که عبد الله بن عمر میگفت نیست حلق کردن موسی و واجب بر هر که قربانی کند
 بر آئینه کرد از عبد الله بن عمر ترجمه میگردد و میگوید که گوشتش ترش است نزدیک علماء اگر چه خضی هم مکرده نیست و ذبح در
 بهترست برای اظهار شعائر دین و تحبب آنزد و نهی برای کسیکه میخواهد قربانی کردن را که حلق سر نکند و ناخن نگیرد و در عشره
 ذی الحجه پس قتی که ذبح قربانی حلق کند سر خود را بگیرد و ناخن را از بروت خود را خلاصه بچیند **باب** انشاء المنه عن
 اكل لحوم الضحايا بعد ثلثة در بیان منوع شدن حکم نبی از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز **مألت** عن ابی الابرار
 الملك عن جابر بن عبد الله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهي عن اكل لحوم الضحايا بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا
 و تزود و اواخذوا جابر بن عبد الله روايته كذا في نسخة من صحيح مسلم ثم فرموا و از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز بعد از آن فرمود
 بخورید و نوشید و غیره **مألت** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن خروجه عن عبد الله بن واثان رضى
 الله عنه قال نهي عن اكل لحوم الضحايا بعد ثلثة ايام قال عبد الله بن ابی بکر فذكرت ذلك لعمر بن عبد الرحمن فقال
 سمعت عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم تقول دفننا من اهل البادية حضرة الاضحية في زمان النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاضحية و تصدقوا بما بقى قالت فلما كان بعد ذلك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 لقد كان الناس ينبتون بضحاياهم ويحجون منها الولد ويتخذون منها الهة فسقته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وما ذاك او كما قال قالوا يا رسول الله نهيت عن الاضحية بعد ثلثة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم من
 اجل الدابة التي دفت عليكم حضرة الاضحية فكلوا و تصدقوا و اخر و ابي بالذاتة قوموا مساكين قدام المدينة
 عبد الله بن ابی بکر از عبد الله بن واثان روايت کرد که رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز
 عبد الله بن ابی بکر پس کرد و این را پس عمر بن عبد الرحمن پس گفت عمره ! گفت یعنی عبد الله بن واثان گفت عمره
 از حضرت عائشة رضی الله عنها که میگفت بر رسول الله صلى الله عليه وسلم از اهل بادية نذر یک فرسخی زمین نهی فرمودت عبد الله بن عمر
 پس فرمود حضرت صلعم فخير كنيد لى سه شب همدو سه باقی ماند پس چون رسید وقتی بعد از آن گفته شد یا رسول
 الله نذیر و مانع می یافتند قبر یا نهی خود و میگذاشتند از سر پاره و باقیه آنرا می شکافتند و در رسول الله صلى الله عليه وسلم

وحيث اين سوال گفتند يا رسول الله منع فرمودی از گوشت قربانیها بعد سه روز یعنی از ذبحه آن پس فرمود بخضرت صلعم
 غیر ازین نیست که بنی کرم شما از جهت جماعتی که سوال آمدند بر شما نزدیک است پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره نپسید
 میزدشت بدافه قوم مساکین را که آمدند بپزید **مالک** عن ربیع بن الجعد عن الحسن بن ابی سعید الخدری ان قد سمع
 قدّم الیہ اهل الحما فقال انظر وان ینکون هذا من لحم الاضاحی فقالوا هو من افعال ابی سعید الم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله
 نفی عنہا قالوا انه قد کان من رسول الله صلی الله علیه و آله فیہا بعد ان امر فخرج ابی سعید فقال عن ذلك فاجابوا عن رسول
 صلی الله علیه و آله قال نهیتکم عن لحوم الاضاحی بعد ثلاث فکلوا وتصدقوا وادخروا نهیتکم عن الاقباض فانتهوا واد
 مسکوکا و نهیتکم عن زیارة القبور فزودوها ولا تقولوا هجرنا یعنی لا تقولوا اسق ربیع بن ابی عبد الرحمن بن ربیع
 که ابی سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانه او گوشت گفت احتیاط کنید در آنکه باشد این گوشت قربانیها
 گفتند از زبان قسم است پس گفت ابی سعید ای بنی نفرموده بود رسول الله صلعم از وی گفتند بر آید بوده است از خضرت صلعم
 بعد غیبت تو امری پس این خانه برآمد ابی سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 بنی کرده بودم شما از گوشت قربانیها بعد سه شب پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره کنید و بنی کرده بودم از انداختن بنی
 پس بنی ازین بنی را در هرستی آورده حرام است و بنی کرده بودم از زیارة قبور پس بایست بکنید آنرا و مگوئید هجر بنی کلام بدی
 صنفه صلوة النبی صلی الله علیه و آله عند الکسوف در بیان کیفیت نماز خضرت صلعم نزدیک گرفته شدن آفتاب **مالک** عن هشام
 بن عمر عن ابیہ عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت خسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ففی
 صلی الله علیه و آله الناس فقام فاطال القیام ثم رکع فاطال الکرع ثم قام فاطال القیام وهو دون القیام الاول ثم
 فاطال الکرع وهو دون الکرع الاول ثم رکع ففی رکعة الاخرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجلّت الشمس
 الناس فحمد الله واتخی علیه ثم قال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحدیق فاذا رايتما
 ذلك فادعوا الله وکبروا وتصدقوا ثم قال یا امة محمد والله ما من احد الا یموت الله ان یرفعی عبدنا لیرفعی امة یا امة
 یموت الله لو تعلی ما اعلم لضعفکة قلیلا ولعلکم تم کنیا حضرت عائشة گفت که گرفته شد آفتاب در زمان خضرت صلعم
 پس نماز گذارد خضرت صلعم بامرمان پس قیام کرد پس رکع و قیام را بعد از آن رکوع کرد پس رکع و قیام را بعد از آن رکوع کرد
 بعد از آن قیام کرد پس رکع و قیام را و او کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس رکع و قیام را و او کم بود از رکوع اول
 بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجده کرد بعد از آن کرد رکع و سجده و بمانند این بعد از آن باز گشت حالانکه روشن شده بود
 آفتاب پس خطبه خواند برای مردمان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بر او بعد فرمود بر آنکه آفتاب ماه و روز ثانی از نشانیها

قال
 والعلی علیه السلام
 العلم من الموضع
 ان یاکل من خبثیه
 بعد ثلث الاثبات
 السید السید بن
 النجاشی منها لودیش
 بالحدیث ای بنی بنی
 ۱۸
 النجاشی

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و از جهت حیات کسی پس قتیکه به رسیدن شما گرفته شدن را پس عاکیده بانه
یا بکنید و او صدقه بدید بعد از آن فرمود ای امت محمدیتم بخدا نیست هیچکس عفو تر از خدا برین گناه که زنا کند
بنده او یا زنا کند کمتر که او ای امت محمدیتم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من بر آئینه میخندد یا ندانک و بر آئینه میگیرد
صالح عن عبد بن عطاء بن یساع بن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال بخوان سورة البقرة قال ثم رکم رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا
وهو دون القیام الاول ثم رکم رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
الاول ثم رکم رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکم رکوعا
طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم الصوف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله
لا یخفن الموت احد ولا لمحیوة فاذا دایم ذلك فاذا ذکر الله فالوا یا رسول الله وایناک تناولت شیئا فی
مقامک هذا ثم دایناک تکلمت فقال انی رايت الجنة فتناولت منها عقیق واولواخذته کلکلمة منه
ما بقیت الدینا ورايت النار فلم اذکأ لیوم منظر قطا فطمع ورايت النواهل والنساء قالوا لیا رسول الله
یکفون قیل کیفن بالله قال یکفون العشیو ویکفون الاحسان وراحت الی احداهن الدهم کلکلمة ثم رات منک
شیئا قالت ما رايت منک خیرا فطمع عبد الله بن عباس رايت کر وکر گرفته شد آقا بپس نماز گذارد و حضرت جعلی
علیه سلم و مردمان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک سوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام
قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد
پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد
از آن قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
سجده کرد پس برگشت حال نکه روشن شده بود آقا بپس فرمود هر آینه آفتاب و ماه و نوشته اند از نشانه ها
خدا تعالی گرفته میشوند از موت کسی نه از زندگانی کسی پس قتیکه به رسیدن این گرفته شدن را پس بکنیت خدا عزوجل گفتند صحاب
یا رسول الله یدیم ترا که دست انداختی بخیر می در نی مقام خود باز دیدیم که عقیق عقب با برشتی پس فرمود هر آینه دیدیم من بهشت را پس
بزم بطرف خوشه انگوری از آن ها که میگرفتیم تا هر آینه میخوردید از آن تا آنکه باقی میماند دنیا و دیدیم شش ایمنی و فرخ بدین دیدیم ما
امر و جایی سخت هونانک دیدیم انرا بل آن زنانه گفتند بچه جبهه یا رسول الله فرمود و کفران میماند گفتند یا کافر میشوند بخدا فرمود
نفران میکنند شوهران و کفر می و زنند احسان اگر نیکو کاری کنی بسوگی از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از تو چیزی یعنی تا

لما قلت
أفهموا عن الصلاة
التي هي سنة ثم
اختلفوا في كيفية
فقال الشافعي يهيئ
المؤمنين في كل ركعة
فأما من ذكره علي
وقال أبو حنيفة يهيئ
المؤمنين كل ركعة

طبیعی خود میگوید ندیدم از توبیخ خبری و نیکوئی اصلا ترجم گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشت که در مثل اینها احوال
 بشود مگر آنکه بر فعلی که عینی سنتی است پس اگر کسی در سنتی دیگر یا در خواهد شد و دیگران که بر خصوصیات جمع شده سنت است
 در که بعضی در آن بعضی در آن سنت نیست تا آنکه بر خصوصیات یا آرد مثل جمیع که یک فرض است در کان او خصوصیات
 چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موافقت فرمودند و خلفا و مسلمین بهم جز او میل شایسته برای اول است و فرق در میان
 و عین کسوف آنست که صلوته جمیع فرضی بصیرت حدیث آنرا در لغت موضوع له نبود پس استعالات اهل شرع رجوع کریم
 و خصوصیات لازمه اگرکن او ختم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استننان بر فعل از خصوصیات بنص حدیث یا بنقل آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد پس اقرب آنست که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسیکه در رکعت کسوف شکل نماز صحیح گذارد
 و خطبه انداصل فاذا را یتیم ذلک فصلوا را کالاسته است و هر که در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال است
 نمود و بهم از فی حاصل کرد و همچنین است کلام در نماز مستحق اینها نمازهای مستحق مختلف دارد شده اند باجماع اهل در نماز
 که قیام اول الطویل کنند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
 و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایکم کند و در بعضی سواآت
 سجدهات نیز آید و بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد شده اند و اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
 بیان کنند که آقا پناه و آیت اند از آیات خدا تعالی و ترغیب بر افعال خیر و صلوته و ذکر و صدقه و احقاق کند و ظاهر است
 که هر که در خوف و کسوف هر دو حدیث شنیدن عن عائشه از صلی الله علیه و آله و سلم هر فی صلوته اخوف بقره است و هر قیاس
 بر عیدین بجامع اداسی آن همه بجا تجمیع عظیمه شاران خطبه یا حدیث ترمذی عن سمرة و لا تسبح صوتا من جهه کثرة الاصف
 و اینها الفاظ استر باقره اولم بجز گفت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافیه در میان هر دو حدیث با کمال سرور و خوش
 قمر است و هر دو کسوف شمس پس در محل است با کمال طهارت از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت
 مستحضره در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استعمال خوف بر شمس غیر قلیل است **باب صفة صلوته اینی صلی الله علیه و آله**
 و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم در استسقاء ما لک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن خزم انه سمع حبا
 بن اخیم یقول سمعت عبد الله بن زید لما ذل فیقول خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاستسقاء فاستسقاء و حین رداه حین استقبل
 القبلة عبد الله بن زید یأمره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسجد پس استسقاء کرد و برگردانید چادر خود را و قیام کرد و بصلبه
 قال یحیی و شمل ما لک عن صلوته الاستسقاء که هر حق قال در کعبتان و لکن یتلوا الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصله رکعتین
 ثم یخطب قائما و یتلو ویستقبل القبلة و یحیل رداه حین یستقبل القبلة و یحیی بالقبلة و ذل یقول الامام رداه

تا آنکه باز گشت یعنی از قرائه پس از آن بستم کردن اورا بجا ورا پس آوردم اورا پیش آنحضرت صلعم پس گفتم یا رسول الله هر آنکه
 شنیدم این شخص را که میخواند سوره فرقان را بر غیر و جهل که آموخته بودم آن سوره را بآن و پس فرمود آنحضرت صلعم بگذار
 بعد از آن فرمود هشام را که بخوان پس بخواند همان قرائه که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود و آنچنین فرمود و در وقت این
 سوره بعد از آن فرمود که بخوان پس بخواند آنرا پس فرمود و آنچنین فرمود و آورده شد این سوره هر آنکه این قرآن فرود آورده
 بر صفت عبارت مین بخواند آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علما در تحقیق احرف سبعه اختلاف بسیار دارند آنچه
 پیش این فقیر مقرر شده است که یک کلام را بار عاید ترتیب نظم عرب بچند وجه میتوانند ادا کرد و هر یکی حرفیت دین ائمه
 گاهی بجهت اختلاف مخارج حروف تهج باشد و گاهی بجهت تعدد و تقسیم و ترقیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند فاجروا
 یا ما تذلل یا ثیبا یا کفرون قل للذین کفروا قل لمن کفروا که سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تعدد پس اختلاف قرائه سبعه
 تلفظ با پنج مکتوب است و در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین در ادای کلمه بودی که محتمل حصص است
 نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصم و فاسع و او و صی و ربک و قضی و یکا و لم یس و الم یسین و مانند و ما خلق الذکر و الا
 و الذکر و الا انشی و در بعضی صورتها اختلافات را وجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاش باید که او قرآن متواتر گفت
 و کلامی باشد علی حد دلیل بر آنکه فکر سبع بجهت کثیر است نه برای تعدد اتفاق ائمه است بر قرائه عشر و هر قرائتی را ازین عشره
 دور است و هر یکی با دیگری مختلف است پس مرتقی شده و قرائه تا بیست و الله اعلم **باب** نقاهة القرآن و زجر گرفتن
 آنکه اگر در آن تا فراموش نشود **مألف** عن نافع عن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلى الله عليه و آله قال انما مثل هذا
 القرآن كمثل صناديد الابل المعقلة ان عاهد عليها أسكها و ان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر رواه انه قال انما مثل هذا
 غیر ازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت صنادید است که اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد و از او
 بگذارد و آنها را بگریزند **باب** لا یجوز البعض علی البعض بالقرآن بل یؤخذ من البعض بر او و بعض خواندن قرآن **باب**
 عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التمیمی عن ابي حازم التمار عن النبیان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لا یجوز
 الناس و هم یصلون و قد علمت اصولهم بالقرآنة فقال ان المصلی یناجی به فلینظر ان ذابنا حیه به ولا یجوز بعضکم علی بعض
 بالقرآن آنحضرت صلعم بر آمدند از خانه حال آنکه صحابه نماز میگذاردند و بلند شده بود و آوازهای ایشان بقراءة پس فرمود هر آنکه
 مصلی متاجم میکند با بروردگار خود پس باید که تامل نماید که بجز چیز مناجات میکند یا بروردگار خود و بلند نماند آواز بعضی شما بر من
 بخوان قرآن **باب** یقرأ القرآن علی توحده و فقه و لا یجوز لخواند قرآن را تا کسی که فهمیده و شایسته باشد **مألف**
 عن یحیی بن سعید ما قال قد كنت انما و محمد بن یحیی بن حبان جالسین فذاع محمد جلا فقال اخبرني بالله سمعت من ابيته

دو سجده بعد از آن فرمود که این سوره افضل داده شده است بدو سجده مالک
 عبد الله بن عمر سجده فی سوره الحج سجده تین عبد الله بن دینار گفت دیدم عبد الله بن عمر را که سجده کرد و سوره حج و سجده
 مالک عن ابن شهاب عن الامام جرجان عن ابن عمر بن الخطاب قوا اللهم اذا هو یسجد فیها لمقام فقرا بسوا الحقی عمر بن الخطاب
 خواند سوره الحج و سوره تین سجده کرد و آن بعد از آن برخواست پس بخواند سوره دیگر ترجم گوید رضی الله عنه مکی است
 سجد پانزده اند حدیث ابی داود عن عمرو بن العاص و در سوره حج و یک در اعراف و یک در رعد و یک در غل و یک در سبأ
 و یک در یس و یک در فرقان و یک در یس و یک الم تنزیل السجده و یک در صافات و یک در حم سجده و یک در نجم و یک در شمس
 و یک در اقرار بسبب الکیه سجدهات مفصل الشمره اند و گوید او مالک است که استحباب سجدهات مفصل متوجه نیست و اینها
 حکم است پس احدی عشره و نغیثوا ندو که خود حدیث ثقیف نقل کند و مطلق استحباب قایل نباشد و شافیه سجده صافات و سجده
 شکر قرا داده اند پس در غیر صلوته مستحب است و در صلوته حرام سجده است انسانی سجده تا توبه و تسبیح یا شکر او قریب نظر بر آنکه
 ظاهر است که مفصل از این سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد و ضعیف سجده دوم حج را اسقاط کرده
 و حدیث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحج سجدهات حجت است بر ایشان **باب** خمس ساعتیکه لهبط فیها
 پنج ساعت است که مکروه است گذاردن نماز در آن **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یدس عن عبد الله بن مسعود
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان لم تمس ظلم و معها قرن الشیطان فاذا ارتفعت فارقهها اذا استوت قایما
 فاذا زالت فارقهها فاذا دنت للخراب قایما فاذا غربت فارقهها و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الصلوة
 فی ثلاث الساعات رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر آینه آفتاب طلوع میکند در یخال که با او بلند می سر شیطان است
 پس قتیکه بلند شد جدا میشود شیطان از وی بعد از آن چون در میان آسمان میرسد آفتاب بوی نزدیک میشود شیطان
 پس چون فرود آمد آفتاب جدا می شود از وی پس قتیکه آفتاب نزدیک میشود و غروب نزدیک میشود بوی شیطان
 پس قتیکه فرود شد جدا میشود از وی و منی کرد حضرت صلی الله علیه و آله سلم از نماز درین ساعتی که گاه **مالک**
 عن هشام بن عماره عن ابیه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا بدا حاجب الشمس فاحذروا الصلوة
 حتی یأخروا اذا غاب حاجب الشمس فاحذروا الصلوة حتی تغیب رسول الله صلی الله علیه و آله سلم میفرمود چون پدید شود
 یک گوشه آفتاب پس موقوف کنید نماز را تا آنکه نیک بر آید و چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس موقوف
 کنید نماز را تا آنکه غایب شود **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله سلم قال لا یختصم احدکم فیصلی عند المذبح الخمس و لا یسجد عن و بها

لعقل
 سجد القرآن اسرعة
 عشر اسجد كثر العلماء
 احدها سجد صا
 عند الخفية والسجدة
 الثانية من الحجر
 الشافعية قال الشافعي
 سجد من سجد
 ليس من عزائم السجدة
 ولا يسجد لها في الصلاة
 وقال احمد هي خمسة
 ١٦٩

و نیز کند بر اضع وضو و میاس و بحدیث صحیح عن ام عطیة استعمال سدر کند و سدر و لیش و سایر بدن و صفت استعمال سدر است
که در سدر در نظری صغیر آب بخار نکند و او را مالند و بعد از آن بشویند و در غنچه آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث با
مسئله و تخفیف مستمره در میان مسلمین است که مردان مردان غسل دهند و زنان بان زنان و هر که قادر باشد غسل حق است
و هیچ دلیلی از سنت بر تقیید حق با غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات و غسل فرمود تا آنکه
زنان قریش حق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نه بنید و غسل نهد اگر چه خوف فتنه
نماند سبندی ندارد و بلکه وجوب مترید نسبت احیاست به نسبت اموات و دلیل میطلبد و لیس فلیس اگر قیاس کنند بر احیا
قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بننت آنحضرت صلعم را در قبر فرو آورده و فرود آوردن ناچار پس میکشد و اسما بنت
غسل داد و ابو بکر صدیق را در آنحضرت صلعم فرمودند حضرت عائشه را و مت قبل ان یغسلک گفتند که اوه ابن ماجه **باب**
الغسل علی من غسل المیت و وجوب ان تغسل المرأة زوجها واجب یعنی شو و غسل بر کسیکه غسل داده باشد سیت و وجوب است
که غسل بر زن نزوج خود را **مسئله** عن عبد الله بن ابی بکر ان اسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر الصديق غسلت
ابا بکر الصديق حين توفي فخرجت فسالته من حضرها من المهاجرين فقالت اني صائمة وان هذا يوم شديدا لا بد
فعل علی من غسل فقالوا لا اسماء بنت عمیس نه ابو بکر صدیق رضی الله عنه غسل داد حضرت ابو بکر صدیق را و قتیکه فانیان
بعد از آن برآمد از خانه پس سوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از چهار برین پس گفت هر آئینه من روزه دارم و هر آئینه
امروز روزی بنیابت سر و دست پس ایابر من واجبست غسل گفتند نیست مگر چه گوید رضی الله عنه که اتفاق دارند
و شافعیه بر آنکه واجب نیست بر کسیکه غسل بدست را و نزد شافعی غسل سنت است و بهترین جانب اشاره می نماید
تصویر مسئله ما بنها صائمة الخ و اتفاق کرده بر آن که جائزست غسل دادن زن شوهر خود و مختلف اند و آنکه شوهر
زن خود را حنفیه آنرا جائز ندارند مگر آنکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تیمم کند او را و نزدیک شافعی جائزست اما اگر
من غسل علی فاطمة رضی الله عنها و قوله صلی الله علیه و سلم لعائشة ان مت قبله فغسلک گفتند **باب** اذا ماتت
المرأة و لیس مهمانها و لا ذویها و یغسلها من غنچه و فیستبای و فی زنان و نه صاحب محرمی تیمم کنانید
ماش و **مسئله** انهم اهل العلم يقولون اذا ماتت المرأة و لیس مهمانها و لیس ذویها **مسئله** اذا ماتت المرأة
میل ذاک نه و لا ذویها و لا ذلک یثبت صحیح بوجهها و کفها من الصبیح قال مالک و اذا هلك الرجل و لیس
معها احد الا نسائه یغسلونها ایضا امام مالک شنید اهل علم را که میگفتند و قتیکه میر و زنی و نباشد باوی زمانیکه غسل
او را و از محرمان یکی که متعهد شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود و تیمم کنانیده خواهد شد صحیح کرده شود و وی

التفتت الى

طابق واریجی

تصویر: ۱۰۰

الشيخ محمد بن عبد الله

المندوب
فصيل الزور

الحمد لله رب العالمين

مجلس الوزراء

مجلس

لعل

۱۱

على أن

فصل اول در بیان احوال و احوال

10/1/81

والله اعلم
بما كنا
على
الهدى

4

مألك عن هشام بن عمار عن أسماء بنت أبي بكر أنها قالت لا هلمنا اجترأنا لما دامت ثم حطى ولا تزدوا على كفننا خطا ولا تقصروا
 بنا يا أسماء رثت إلى بكر وصيت كروا إلى خروا كنهجوز شيوخ كنهجوا جاهل ما رايض كفن مراد فنيك كنهجوز بعد ان خروا باليد ودين من
 وباشيد كفن من خروا ورازي من مبريد انشئتم كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز
 تحيط وتحيط انشئتم كنهجوز خروا شند منافذ ميت لا منخرين واذا نين وعينين والينين بان مسدوك كنهجوز كنهجوز
 مبراه خازنه برن انشئتم **باب** افضل ان عيشنا انما سماه الجنازة بهتر نشتا كنهجوز مردان ميش ميش جنازه **مألك**
 عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وآله واياكم الصديق وعمر بن الخطاب امينون امام الجنازة والخلفاء هلكم جزاؤ عبد الله
 رسول الله صلى الله عليه وسلم واياكم الصديق وعمر بن الخطاب امينون ميش ميش جنازه وخليفهائى كنهجوز كنهجوز وعبد الله بن عمر
مألك عن محمد بن المنكدر عن ربيعة بن عبد الله بن الهيثم يرايه أخبره انه رأى عمر بن الخطاب يقدم الناس إلى الجنازة ورجاء
 زئب بنت جحش ربيعة بن عبد الله بن عمر بن الخطاب كنهجوز ميش ميش مردان مبرن ميش جنازه رجاء زئب بنت جحش **مألك** عن هشام
 بن عمار انه قال ما دلت على قطعة شئ في جنازة الا ما عفا قال ثريا بن ابي البقيع فيجلس حتى يحى واعليه هشام كنهجوز كنهجوز
 كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز ميش او كنهجوز بعد اذان مى آمد بفتح ريس نشت تا آنكه مردان ميگذشتند بروى **مألك**
 عن ابن شهاب انه قال الشئ خلفه الجنازة من خطاء السنة **باب** شراب كنهجوز رفتن ميش جنازه از غلط كردن راوسته نشت
 مترجم كنهجوز بن ست شافى وخفيه مشى در عقب جنازه فضل كنهجوز اندام سوار ريس اتفاق كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز
باب حمل الجنازة الى المدينة وبيان برداشتن جنازه نارسوى مدینه مطيبة **مألك** عن غدير واحد من شقى به ان سعد بن
 ابى وقاص وسعيد بن زيد بن عمر بن نفيل توفيا بالعقيق وحملوا الى المدينة ودفناهما امام مالك روايت كنهجوز كنهجوز
 يعنى ارجاعهما از نهارا كه اعتماد واد بر صخرة رواية آنها كه حد بن ابى وقاص سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل فالت يا قنند در واد
 عقيق وبرداشتن نرسوى مدینه ودفن كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز
 ان يكون يقرب مكة والمدينة او بيت المقدس شافى حلة اين محل شرف مكان داشته وحكم امطر وساخته در كنهجوز كنهجوز
 كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز
باب شجر القيام للجنازة وبيان منوخ شدن قيام براى جنازه **مألك**
 عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن ناضر بن جدير بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابيطال
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقو في الجنازة ثم جلس بعد از حضرت علي بن ابيطال
 روايت كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز كنهجوز
 بالجنازة من غدير خبيب ولا از علم شتاب بر و جنازه را بغیر بویه بویه رفتن و بغیر جنبش و اوان يا

قلنت
 عليه الشافى في حديثه
 الغنية الى النسي
 خلفه افضل من الكرك
 قلنت
 عليه ما ذكره اهل العلم
 قال الشافى في حديثه
 ناسخ الاول الى الرابع
 الجنازة فقد موافقا

[illegible][illegible]

تاريخ: ١٥/١٠/٢٠٢٠
 رقم الملف: ١٥/١٠/٢٠٢٠
 رقم الملف: ١٥/١٠/٢٠٢٠

یا نیست که نماز کنید بر جنازه خود یا حال یا نیست که گذاردید تا بعد از آنکه بگذارد و آنجا که مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر قال هیئت
 جنازة بعد العصر وبعد الصبح اذا حضر لیتنا لوقتهما بعد العصر بن عمر گفت نماز گذارده شود بر جنازه بعد نماز عصر و بعد نماز صبح
 و قتی که گذارده شود از آنها در وقت مختار بر آنها مسلمة ماخذ قول ابن عمر درین مسئله حدیث مسلم است عن عقبه بن عامر ثلاث
 ساعاتها ناس رسول الله صلى الله عليه عن الصلوة فیها وان تقبوا فیها موتنا اجماع متفق شد بر آنکه نفس من درین اوقات
 مکروه نیست پس چاره نیست از آنکه معنی تقبیر فی صلوة بجنازة باشد زیرا که نماز نزدیک من میبود باز دو وقت دیگر را قیاس نکرد
 برین سبب زیرا که این سه اقوی اند و قیاس ضعیف بر قوی درست نیاید **باب یصلی علی الجنازة فی المسجد نماز گذارده شود بر جنازه**
در مسجد مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها امرت ان یحیی علیها
 بسعد بن ابی وقاص فی المسجد حیث ماتت لئلا یقولوا انکذرت الناس علیها فقالت الناس علیها ما اسمع من الناس
 ما یصلی رسول الله صلی الله علیه و آله علی سبیل بن بیهضاء لا فی المسجد حضرت عائشة امر فرمود که بر سر مردی بجنازه سعد بن
 ابی وقاص در مسجد و قتی که مرد تا دعا کند برای او پس نگذاشت مردان بروی این را پس گفت حضرت عائشة چه شنیدم از شما
 کردند مردان نگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز بر سبیل بن بیهضاء مگر در مسجد مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر انه قال یصلی علی
 بن الخطاب فی المسجد عبد الله بن عمر گفت نماز گذارده شد بر عمر بن الخطاب مگر در مسجد حرم گوید اختلاف کردند در گذاردن نماز بر جنازه در مسجد
 شافعیه بخواران قایل اند و بر حنفیه گفته لا یصلی علیها فی المسجد **باب ان اجتمعت جنازة الرجال النساء جعل الرجل**
مما یلی الاکرام که جمیع شوند جنازه را مردان و زنان یکجا گردانیده شوند مردان متصل با امام مالک اند بلغان علمائنا
 بن عفان و عبد الله بن عمر با هر یک کانوا یصلون علی الجنائز بالمدینه الرجال النساء یجعلون الرجال مما یلی
 الاکرام و النساء مما یلی القبلة عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر و ابو هریره میگذارند نماز بر جنازه های مردان و زنان
 پس میساختند مردان را متصل با امام و زنان را متصل بقبیه **باب اللحد احب من الثقب** لحد و دست تر است از ثقب مالک
 عن هشام بن عمر عن ابيه انه قال کان بالمدینه رجلان احدهما یلحد الآخر فقالا لایما یلحد الا که یلحد کل
 فجاء الذی یلحد فیلحد لرسول الله صلی الله علیه و آله عود و گفت که بودند دو شخص در مدینه یکی از ایشان لحد میساخت
 و دیگری لحدی که کافت پس صحابه مشورت کردند و گفتند هر که ازین دو شخص بپایند نخستین بگذارد کار خود
 پس آمد آنکه لحدی که در پس لحد کرد و براس رسول الله صلی الله علیه و آله **باب و فی اثابین**
 فی قبر جائز است دفن کردن دو کس در یک قبر قال مالک لا یاس ان یدفن الرجلان و
 الثلاثة فی قبر واحد من ضرورة و یجعل الاکبر مما یلی القبلة

في الدنيا
 جاز آتول فكنانت
 زبيب خضرت قورفت
 الكراهة وعند الشافعي
 تكرة الصلوة في هذه
 الاوقات لا صلوة
 بسبب قناتة فوض
 او نقل او صلوة بخلافه
 قلست
 وطية الشافعي وقال
 وطية الشافعي لا يصلح
 للوضوء في المسجد
 قلست
 وطية ما هل العام
 قلست
 وطية ما هل العام
 هو قول أهل العلم
 انه يجوز عند الضرورة

١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

يحيى هذا الحسين


انجمن تعاونی و کارکنان

عليه السلام

انجمن کائنات

۱۰۰

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

بالتوقيع: 

عبدالله بن ابي طالب

198

موسی و نوح

عن ابی جریج
شیرین بن ابی جریج

يعني بكون مان فيه
فيينا ووايه

فلا تترك الكلمات
التي يجب أن تكون

فما نحن بآية الله العظمى

تلك كانت واليه

10

خبر داد که وی شنید حضرت عائشه را میگفت روزی که در شد پیش من که عبد الله بن عمر میگوید که سیت را عذاب کرده شود سبب گشتن
 پس گفت عائشه بیا نزد خداست ای عبد الرحمن اگرگاه شوهر آئینه او در رخ نگفته است بقصد لکن فراموش کرده است یا خطی نموده
 غیر ازین نیست که رسول صلی الله علیه و سلم گذشت بر یهود و یهودی حالانکه میگفتند بروی اهل می پس فرمود بر آئینه ایشان میگفتند
 و در عذاب بگرد و شود و در کتاب **باب صدقه الاحیاء عن الموت** تفهم صدقه دادن زندگان برای مردگان نفع میدهد
مالک عن هشام بن عمر عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم احيى قبلي
 نفسها وادها الوكلت تصدقت فان تصدق عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم موي گفت حضرت صلی الله علیه و سلم
 بر آئینه مادرین ناکهان قبض کرده شد روح او و گمان میکنم او را اگر کلام میکرد و صدقه دادن میفرمود یا صدقه میدهم بر آنجا
 پس فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم آری **باب دعاء الاحیاء للموت** تفهم دعا زندگان برای مردگان فائده میدهد
 ایشان را **مالک** عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول لرجل ليعرفه بدعاء ولداه من بعد وقال بئيد
 نحو السماء فضعهما سعيد ابن المسيب میگفت بر آئینه مرد بگذرانیده میشود و در دعا را و او پس از مردن او و او را
 سعيد بن المسيب دست خود بسوی آسمان پس بلند کرد و آنها را **باب استحباب زیارة القبور و انتساج النخی**
 در بیان مستحب بودن زیارة قبور و تسبیح شدن بنی آن **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 نصيكم عن زیارة القبور فوفوها ولا تقولوا ههنا اعيى لا تقولوا استغفر الله عن هذا الرجل فخرت صلی الله علیه و سلم فرمود بنی کرده بودم
 از زیارت قبور پس یارت قبر را بکنید و گوید کلام بهیوده مراد میداشت از هر کلام بد **باب ما يقول الاثر جبر**
 بگوید زیارت کننده **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم
 و ان ان شاء الله بكم لا حقون حضرت صلی الله علیه و سلم بر آمد بسوی بقبر یعنی بقیع پس گفت سلام عليكم الخ ترجمه آن
 اینست که سلامتی باد بر شما ای اهل دار گروه مومنان و بر آئینه ما اگر خدا خوشتر است بشما پیوسته گانیم **باب سجده**
 القبور مساجد حرام است ساختن قبور مساجد **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تجعل قبري
 و ثنای بعد داشتند غضب الله حتی قوم اخذوا قبور انبياءهم مساجد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بار خدا یا مگر دان قبر است که بر
 کرده شود شدید با غضب خداست ای بر قومیکه گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مساجد **باب القبور على القبور و التوسل**
 علیها در بیان نشستن بر قبور و تکیه دادن بر آن **مالک** انه بلغنا عن علي بن ابي طالب كان يتوسل القبور و يتوسل
 علی ابن ابیطالب تحیه میکرد بر گور و در از می کشید بر گور **مالک** انه بلغنا عن القمي عن القمي فيما نرى لهذا اهل
 مالک غیر ازین نیست که بنی کرده است از نشستن بر گور و در اینجا می بینیم برای قصدا حاجت **باب تحريم النجس حرام**

قلت
 اهل العلم
 قلت
 عليه اهل العلم
 قلت
 في المنهج ونبيل
 زيارته القبر للطل
 وكونه للنساء وقيل
 في المنهج ونبيل
 قلت عليه اهل العلم
 قلت
 199
 اهل العلم في المنهج و
 لا يصل على قبر رسول
 بحال قال الحلي وكنه
 في خبره من لا ينبغي
 قلت
 بحديث مسلم كان يحس
 احداكم على حجة فيخزن
 فيه حتى يخلص اليه
 خبره من ان يحس على
 قبر قال القمي وكونه
 من اهل العلم بالخبر
 على القدر ظاهر الخبر
 ورضي فخر بن الحسين
 عنه وعلما بهي

عن القمي
 في المنهج ونبيل
 قلت
 عليه اهل العلم
 قلت
 في المنهج ونبيل
 زيارته القبر للطل
 وكونه للنساء وقيل
 في المنهج ونبيل
 قلت عليه اهل العلم
 قلت
 199
 اهل العلم في المنهج و
 لا يصل على قبر رسول
 بحال قال الحلي وكنه
 في خبره من لا ينبغي
 قلت
 بحديث مسلم كان يحس
 احداكم على حجة فيخزن
 فيه حتى يخلص اليه
 خبره من ان يحس على
 قبر قال القمي وكونه
 من اهل العلم بالخبر
 على القدر ظاهر الخبر
 ورضي فخر بن الحسين
 عنه وعلما بهي

[illegible]

و هو قول الشاعر
الشيخ حبيب الله
في البيت
مستأن وقيل
لشيخ

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیبه میداد و همان را عطا کرد ایشان سوال میفرمود کسی آیا نزدیک تو مال هست که
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطا می او زکوة آن مال اگر انکار کردی تسلیم فرمودی و او را
 عطا را و دیگر فتی از آن چیزی **مسألة** عن جابر بن محمد عن عائشة بنت قیس عن ابیها انه قال كنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطا می سألت هل عندك من مال وجبت فيه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من احد الماشی
 ذلك المال وان قلت لا دفع المی عطا می قد مره گفت و قتیبه می آدم می عثمان بن عثمان تا قبض کنم عطا می خود را
 سوال میکرد و مرا آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد مره پس اگر میگفتم آری میگرفت عطا می
 و اگر لا میگفتم میداد عطا من **مسألة** عن ابن شهاب قال قال اول من اخذ من الاطعمة الزکوة معوية بن ابي سفيان
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطا می یعنی از سالیانها یا با سالیانها که از بیت المال بر می آید معاویه بن ابی سفيان
 بود یعنی گرفت زکوة از سالیان و با سالیان و در قتیبه می داد و شود بدعت است و سنت است که بعد از قضا می حول دست
 صاحب مال باید گرفت و البته ذهب است یعنی بنده ضعیف گوید که گرفت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
 عطا می بجهت آن بود که نزد ارباب مال مالی بود که بر وی حولان حول شده بود و باید زکوة فی الحال زکوة واجب است
 در زیور **مسألة** عن جابر بن محمد عن ابن عباس ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله كانت تلینات اخیهما
 یتامی فی حجره ما لهما من الخبز فلا یخرج من حلیهم من الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران
 یتیم میشدند در پرورش حضرت عائشة ایشان را زیور میبرد پس بر می آورد و از زیور ایشان زکوة را **مسألة** عن نافع بن
 عبد بن عمر قال یحلی بنات و جوا یریه الذنوب لا یخرج من حلیهم من الزکوة عبد الله بن عمر یورثون شیئا من خیر ان خود را
 و کثیر کان خود را از زیور پس بر می آورد و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من كان عنده تبر و حلی من ذهب فیه تبر
 للبس فان حلیه فی الزکوة فی کل عام یوزن فی غیر ذلک ربع عشرة الا ان ینقص من وزن عشرین دینار اعدا او ما
 درهم فان نقص من ذلك فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فاما التبر و الحلی المکسور لا
 یرید اهل صلاحه و لیس فانما هو من التبر الذی یرید اهل صلاحه فلیس فی الزکوة قال مالک لیس فی
 اللباس و لا فی المکسور و لا فی العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زیور از زر یا غیره که نقص گرفته
 نشود بان از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنکه لازم است بر وی زکوة همان مال در هر سال وزن کرده شود
 پس کس فیه شود چهارم چهارم حد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار خالص یا از دودم در هر سال پس گویم
 از آن چیزی پس نیست زکوة وزن و خراج نیست که زکوة لازم است و قتیبه می که کند از این غیر پوشیدن یا زینت غیر مسکوک

قلته قلت
 قال الشافعی ان
 ابن شهاب بن العطاء
 فائدة ذكر زکوة فیه
 حتى یحلی طلبة العلم
 ذکر قوله البیهقی فی
 سننه ان زکوة اخذ
 ابو بکر و عثمان من
 العطا لما عندهم
 من الفضة و ما حال
 علیه المولی
 قلته قال بن شهاب
 فیه من خیر ان خود را
 و اما العنبر و ما حال
 کالسور و الخصال
 فیه زکوة و ما حال
 و عند نفسه فیه الخ
 ادکانت من ذهب
 فیه زکوة و ما حال
 فیه

و نیز شکسته که میخواند بل آن وقت ساختن آن و پوشیدن آن پس خیر این نیست که آن شبانه تسبیح است که میباید نزد صاحب
 پس نیست لازم بر حسب دی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در مردارید و در شک و حجب زکوة تسبیح گوید درین مسئله و قول شهر
 آمده است و مثلاً اختلاف اختلاف اینها نیست در آن که زکوة تقدیر هر اوست یا بعضی کند که منی او دستهای استغفار بآستانه است
 واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار و غفلت برای مرد استغفار او کلاً استغفار است باب حجب الزکوة فی مال
 واجب میشود زکوة در مال سبب مالک آن بلفظ آن عمر بن الخطاب قال لا تأکلوا الزکوة عمر بن الخطاب فرمود تجارند که
 در مال بیان تا خالی کند آن زکوة مالک آن عمر بن الخطاب بن القاسم من ابیه انه قال کانت عائشة تلذیة لنا و اخی القسین فی حجرها
 کانت تحب من اموالنا الزکوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشة متولی میشد مرد و برادر دی را از آن من که بودیم تیمم در بر و شستن پس
 بر می آورد و از مالهای ما زکوة تسبیح گوید درین مسئله و قول شهر است واجب میشود و واجب نمیشود و مستفاد اول است که زکوة
 حق مال گفته اند پس تعلق او به مال باشد نه بحال صاحب مال و مستفاد ثانی حدیث رفع یقوم عن ثمة الحدیث باب مال کان
 مال مشغول بالدين لا زکوة علیه فی ذلك هر که باشد مال او مشغول بقبرض نیست بروی زکوة در آن مال مالک آن عمر بن
 بن حنیفة انه سال سلیمان بن یساع عن رجل له مال و علیه دين مثله علیه زکوة فقال لا یزید بن حنیفة سوال کرد که
 بن یساع را حکم کرد که او را مال باشد بروی دین سه ماهه آن یا بروی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن یساع
 مالک عز ابن شهاب عن السائب بن یزید ان عثمان بن عفان کان یقول هذا شهر کونیکه فین کان علیه دین فلیتیم
 دین حتی یخصل اموالک فتقودون منها الزکوة حضرت عثمان میگفت این ماه زکوة شناس نیست یعنی ماهی که حلال باشد و مان
 درین میاید پس هر که باشد بروی قرضی پس باید که ادا کند قرض خود را تا خالص شود مال شما پس ادا کنید از آن مالها زکوة
 قال مالک الا الذي لا اختلاف فيه عندنا فی الرجل یكون علیه الدين وعندنا من العرض من ماله و فاء لما علیه من المال
 و یكون عندنا من الناقص سوى ذلك ما یجب فيه الزکوة فانه یزکوه ما بیده من ناصب تجیه الزکوة قال مالک و اذا لم یکن
 عندنا من العرض من النقص لا و فاء دین فلا زکوة علیه حتی یكون عندنا من الناقص فضل عن دین ما تجیه فی الزکوة
 فعلمه ان یزکوه گفت مالک امریکه مسلم است و منی به نزد یکتا در حکم مردیکه باشد بروی دین و نزد یکتا از تسبیح
 آنقدر است که در روی کفایت است دین را و نزد او از نقد سواي آن مبلغ آنقدر است که در روی زکوة واجب شود
 پس بر آینه او زکوة بر آید و از آنچه بدست اوست از نقد گفت مالک اگر نباشد نزد یکتا از تسبیح و نقد الا قدر
 ادای دین او پس زکوة واجب نیست بر او تا آنکه باشد نزد او از نقد نداید از دین او و نقد
 که واجب می شود در روی زکوة پس واجب است

قول السائب بن یزید
 الزکوة فی مال الصبیح
 من المال و قال حنیفة
 لا تجب و انفقوا لانه
 یجوز علیه عشر الخارج
 من الارض
 قول حنیفة قالوا
 یجب جوب العین
 له طلب من جهة العین
 و لا یجب جوب العین
 ۸
 و قال حنیفة فی المسئلة
 ان مال الظاهر لا یجب
 و ان لم یضرب الثالث یجب
 فی النقص و العرض که یجب
 فی امانه و النقص

بر روی که زکوة آن برآرد و تشریح گوید یعنی الصدقة در اینجا سه قول مشهور است دین منع میکند و جوب کوة لمطلقا وضع میکند مطلقا
 وضع میکند در مال من یعنی نقد و عوض وضع میکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع منظور اول قیاس بر منع دین است و سبب
 حج و منظور ثانی اطلاق مخصوص دارد در باب کوة است و منظور ثالث ثالث است که اموال ظاهره حقیقه نمودار و اموال باطنه
 بدون تصرف در آن نموندار و وسطا بل بین از آن مانع میشود **باب من استحق مال الا و کان مال ضما و اکبت یزکی**
 بر استحق مالی شده یا باشد مال او فاسد شده چگونه زکوة برآرد **مألف** عن محمد بن علقمة مولى الزبير انه سأل القاسم
 بن محمد عن مكاتب له قاطعه بالاعظم هل عليه فيه زكوة فقال القاسم ان ابا بكر الصديق لم يكن يأخذ من مال الكوة
 حتى يحول عليه الحول محمد بن علقمة سأل كرو قاسم بن محمد را از حکم مکاتبی از آن خود که مقرر کرد با و مال عظیم یا بروی در آن
 زکوة هست پس گفت قاسم بر آینه ابو بکر صدیق میگرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی کیال **مألف** عن ایوب بن
 حمزة السخني ان ابن عمر بن عبد العزيز كتب في مال قبضه بعض الولاة فظلموا ما يورده الى اهله و تخذوا زكوة لما مضى من
 المسنين ثم عقب بعد ذلك بكتاب لا تؤخذ منه الا زكوة واحدة فانه كان ضارا لعمر بن العزيز فنامه نوشت در باب
 مالیکه قبض کرده بود او را بعض حکامان بطریق ظلم میگردید و بر آن مال با مالک و دو نوشت که گرفته شود زکوة او را آنچه گذشت از آن
 بعد از آن عقب او فرستاد کتبی دیگر گرفته نشود از او مگر یک کوة زیرا که او ضار بود و تشریح گوید یعنی الصدقة که در صورت رد و بیست کوة
 لازم میشود و در صورت مکاتبی که مال عظیم قاطعه کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در صورت فارقی پیدا میاید که در
 حکم بران دائر باشد آن فرق نزدیک شافیه استقرار و تعیین است پس مال مکاتب مستقر نیست بحکم که عجز او ظاهر شود پس
 انصاب سائر اصداف زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود و بدو بیت هشت زکوة لازم شود و اگر تعیین نکرد مال کس
 اشبه است و ضما آنست که وصول با و متعذر باشد مثل مال مضروب ضما لم تجود و درین صورت سه قول مشهور است
 واجب میشود برای جمیع احوام گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه عوکه چون عجز بر جمیع احوام بدو واجب نباشد مطلقا
 و واجب میشود نزد یک یا فتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است منظور اول ظاهر شدن ملک است بعد از
 یافتن و منظور ثانی تعطل نام او است و منظور ثالث خوف احواف مال است اگر برای همه احوام بدید و اگر دین و از و این
 دین ماشیه است یا غیر مستقر مانند مال کتابت زکوة لازم نمی شود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمی شود و در
 اگر موهل باشد یا حال باشد و متعذر باشد از او جهت اعسار یا عجز مانند مضروب است و اگر حال باشد و تشریح
 اخذ از بنبر له و در بیت است **باب زکوة اموال البقاع** در زکوة مالها رسو اگر سی **مألف** عن جیحون
 عن ذریق بن جهمان و کان ذریق علی جواز مصوفی زمان الولید و سلیمان و عمر بن عبد المطلب

قلت مشایخ
 علی الشافعی
 الکتابیه بانها غلیظ
 وللعبد استقلالها
 شاعرا و ظهیر قولیه
 الا ان الحال علی کل
 موقف ان فیها الکوة
 بالفعل و فی الضمار و
 الذین الذین لا یجوز
 لغيرهم ان یجیبوا
 و انما هو الاصل
 و قال لا یجوز
 علی کل من قال
 و عند ابن العزیز
 لا یجوز فی الضمار
 و یجوز فی البقاع
 اذا وصلت عن
 الا یام المأخوذة

انفقوا على العائش
 ليأخذ من ماله
 من المسلمين من ماله
 التجار اذا كان فيهم
 عشرين دينارا
 ربع عشرين
 في مسألة لا تفرق
 فقال احمد بن حنبل
 بن عبد الرحمن بن
 يونس عنه زكاة
 العشر نصف
 لانه يقال في خبر
 يونس عنه نصف
 العشر نصف
 المسألة في الف
 وفي الف الف
 قوم لا يفرق
 باسما زكوي
 الصدقة فلا ماله
 اجابهم ان ما في ذلك
 من خمس مائة
 واذا كان في الف
 من خمس مائة
 ومن عشرين
 دينار

الإمام في تصديقه مطلق
مصر في مظاهره
سورة بقره السلفه
فيها اكله عليه
السلام في



فان نقصت ثلثه ينافي مفهومه فيكون ذلك في كل سنة واجب التمسيد بالزيت ودهنهم ضرر فيمكنه تأخير زيارته وان موجه ترست بركا
نصوص بلفظ خمسة اواق مثلا ما ورد في سند بس اواق باشد واسم خمسة اواق بروي جاري بود زكوة واجب شود و اگر
تجارت سواقم باشند ظاهر است كه تخيير باشد در ادای زكوة بحساب سواقم و بحساب تجارة باب لا ذكوة الا فيا كسب بعض
شرايع نية التجارة واجب نيست زكوة مگر در مالي كه كسب کرده است تعليم شرعا بانيست سوداگری قال مالك السنة عند
التميز اختلاف فيها انه لا تجب على الواث ذكوة في مال ودية في دين ولا تعين ولا دار ولا عبيد ولا ولية حتى يحل
عليه من ما باع من ذلك اواق في الحول من يوم باع اوقبه في كفت مالك سنتي كه اختلاف نيست در آن نزد يك است
كه واجب نيست بر وارث زكوة در ماليكه وارث شده آنرا زنده در دين و زنده در عين و زنده در حبل و زنده در غلام و زنده در كنيز و زنده
بگذر و بر قيمت آنچه كه فروخت از آن مال و بدست آورد يكسال از روزيكه فروخت يا قبض كرد باب يعقوب النضر
في الحول معتبرست بضايب مال در آخر سال قال مالك في رجل كانت له عشرة دنانير فأنجز فيها فحال عليها الحول
وقد بلغت عشرين دنانيرا انه يزكها مكانه ولا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزكوة
لان الحول حال عليها وهو عند عشرة دنانير لا ذكوة فيها حتى يحول الحول من يوم تركت كفت مالك حتى يزك
باشد او داده و دينار پس تجارت كرد در آن پس گذشت بروي يكسال و بر آينه رسيد به بيت دينار بر آينه او زكوة آن
بر آورد در همان وقت و انتظار نكند بآن كه بگذر و بروي سال از روزيكه رسيد بقدريكه واجب است بر او زكوة زيرا كه گذشت
يكسال بر او و حالانكه زداوده دينار بوده بلكه اعتبار بضايب در آخر سال است بعد از آن نيست واجب بآن دنانير دادن زكوة
مگر آنكه بگذر و سال از روزيكه زكوة آن داده شد باب قداد الصدقة فيا اخذت الا ربع در بيان مقدار صدقه و بر خريكه
بر آوردن مال كسب عن الثقة عنه عن سليمان بن يسار عن بشير بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه قال فينا
السماء والحي و العجل العشر ما سبق بالنخعي نصف العشر رسول صلعم فرمود در آنچه سيارب کرده است از ارباب يا چشمها و
زمين سيارب نفس خود هم حصه است و در آنچه سيارب کرده است از ارباب دن و شتران و گاو و ان مريم حصه است قال مالك و السنة عندنا
في الجوب التي يديرها الناس و ياكلونها ان تؤخذ مما سقت السماء من ذلك و الحي و ما كان بعلا العشر ما سبق بالنخعي
ففيه نصف العشر اذ ابلعت ذلك فحقت اوسق بالصباح الاول صالح النبي صلى الله عليه و ما زاد عليه خمسة اوسق فقيد
الزكاة بحسب ذلك كفت مالك حكم مقرر و زكوة در دانهائي كه ذخيره ميكنند آن را مردمان و ميخزنند آنرا كه گرفته شود
از آنچه سيارب کرده است آن را ارباب يا چشمها و آنچه باشد زمين سيارب بخود و هم حصه است و آنچه سيارب کرده است
دادن پس واجب است در آن مريم حصه و قتيكه برسد به پنج اوسق بصلع نخعين كه صلاح اخضر است صلى الله عليه وسلم

والطائر
السكرو والجرز
يشبه ذلك مما
ياقوتة وغيره
قل أو كثر
قلت عليه
الشافعي في
الزهر في التخييل
الأعصاب دون العبد
لأن العبد
ربطته بالتخييل
يؤكد ربطه
ضبا من الحق
وقالت الحنفية
٢١٢
الفرص ليس
وأولها من
بأنه كان
لأنه لا يجوز
يكون به حكم
لأنه في شرح

از آنقدر زکوة آن را ونیت بر صاحب شمار در چیزیکه رسید آفت زکوة دادن گفت مالک بنجین است حکم را نگویید
 مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر تموز سبب آمده و در فواکه اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این
 چیز فارق میباشد و امریکه جامع اینچنین است بوجهی که از فواکه ممتاز باشد نه است که در حق کوثر او فوت میشود و یک
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شیعه آمده است و اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابع و قضیب کوة نیست پس فارق در میان
 قبیلین نیست الا حبس متقات مدخر مسئله صاع اهل مدینه پنج برطل بغدادی و ثلث برطل است در طل بغدادی صد
 و سی و بیست و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب پار مائه مائه و ربع مائه است و مجموع مائهای طل چهار صد و بیست
 و دو نیم بالا میشود و آن سی بیست و یکگیری است و دو نیم مائه بالا که قریب پنجم حصه پیم میباشد هر پیم چهارده مائه و صاع
 در نیم سیر عالمگیری است و یازده پیم بالا و در سق یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار من و یک ششدر
 پنج و سق بیست من و پنجم سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنامی حساب کیل بموزون بجز تقریب است منی آید اینچنین
 است نه تعیین و از معرفت تقدید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصبغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و نأ
 قدره العلماء بالوزن سه ظهرا و قال فی الروضة مختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و المحصن و غیرهما
 و الصواب یا قاله الدارمی ان الاعتماد علی الکلیل بصاع مغائر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر یقین انه لا ینقص من علی هذا فالنقد یختص به اطلال ثلث تقریب مسئله قدر رضا علی
 کرده می شود در حال تموز سبب اگر تموز سبب شود و الا دعای طبع غلبه اگر زیتون را نیز بگوئیم حال نیت اعتبار کرده
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد السوا تم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود
 چنانکه صنان و مغز و خجی و عواب با با هم ضم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا و یکی بعد دیگری
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب قنات و زاده ارض سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه بغیر
 باد و آب یا آبی که او را خرد کرده است سیراب شده باشد نصف بعشر پس اگر بهر دو نوع مبتدای سیراب کرده باشد ربع
 عشر واجب شود و غالباً مغلوب بهین حساب باید آورد زیرا که شرع تعیین کرده واجب در حالتین و از اینجا حال هر یک
 مستنبط میشود باب توخذ الزکوة من الذروع و الخیل عند الحصاد و لا ینتظرها الی الحول گرفته شود زکوة از زراعت
 و درختان خراوت در و دهن و انتظار کرده نشود تا یک قال مالک فی قوله تقط و اتواحقه یوم حصاده ان ذلک الزکوة
 والله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تقط و اتواحقه یوم حصاده که مراد ازین حق
 زکوة است گفت مالک شنیدم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و از صناد و واجب میشود داد

له قلت
 هو قول اهل العلم
 ۲۱۳

قلت
عن قول اهل العلم
انه لا يؤخذ من العيب
دائما يؤخذ من العيب
المالك العيب من واد
من المال في حيز
رطب اصغار الماشية
فيه مضى في الفارة
نوع من الفارة
فكر في حيز
نوع من المشي
لكنه ي

قلت
قال ابو القاسم في الفقه
عن جابر بن عبد الله
قال لا يؤخذ من العيب
الا ما مضى في الفارة
فكر في حيز
نوع من المشي
لكنه ي

زكوة زكوة حصا معين درودن وجايز ميشود ادا زكوة زكوة يك بدو صلاح و شهادت واجب زكوة زكوة در وقت مخصوص
شده است و بخرص بر زكوة مالك مقرر ميشود مسئله سنون ست خوص در وقت و زكوة يك بدو صلاح با كذا يك خاص عاقل
كند و قدر واجب بر مالك زكوة كند و دى قبول نمايد پس منقطع شود حق زكوة از عين مخصوص ثابت شود بر فردا و اگر كن
هلاك مخصوص عوى كند اگر راست دانست شد فيها والا قسم داده شود **باب** مالك لا يؤخذ من العيب من اهل التمر در بيان
چيزيك گرفته نشود در زكوة از تمام تر مالك عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا يؤخذ من صدقة الخيل
الجحر و لا مضى في الفارة و لا عن ق بن حبيب و هو مثل الغنم بعد على صاحب المال و لا يؤخذ منه الصدقة اين شهاب
گفت گرفته نشود در زكوة خرماء جرد و را نه مصران فاره را و نه عنق بن حبيب گفت اين شهاب اين مانند ركه سفت
شمار كرده ميشود بر صاحب مال اگر علفه بنى شود از دوى در زكوة مجرور و خرماء خشك يزه مصران الفاره خرماء تباه عنق بن
حبيب نوعى از خرماء تباه را گويند **باب** زكوة الزيتون در بيان زكوة زيتون مالك انه سال ابن شهاب عن الزيتون
قال فيه العشر مالك سوال كرد ابن شهاب از زكوة زيتون پس گفت اين شهاب در دوى عشر است قال مالك اما في
من الزيتون العشر بعد ان يعصر يبيع زيتونه خمسة اوسق فما لم يبيع زيتونه خمسة اوسق فلا زكوة فيه قال مالك الزيتون
بنزله الخيل ما كان منه سقته السماء والعين او كان بعلا فيه العشر ما كان يبيعه بالنخض فيه نصف العشر گفت مالك
و بخرين نيت ك گرفته ميشود از زيتون دهم حصه بعد از ان كه افشوده شود و برسد زيتون او به پنج و سق پس آنچه نرسد زيتون
به پنج و سق پس كوه نيت در ان گفت مالك در زيتون بنزله در فغان خرماء چيزيكه سيرا ب ميكند از دوى باران و چيزيكه
يا زمين سيرا پس در دوى دهم حصه است و آنچه سيرا ب كرده ميشود **باب** دادن پس در ان بستم حصه است **باب** لا زكوة
في الوقيق والخيل والعسل واجب نيت زكوة در بردن و لاكس در شهيد مالك عن عبد الله بن دينار عن سليمان
بن يسار عن عمارك بن مالك عن ابيه عن ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ليس على المسلم في صدقة ولا فريضة
صدقة ابو هريرة روايت كرد كه حضرت محمد صلى الله عليه وسلم فرمود نيت بر مسلمان در بده او و نه در اسپ و نه زكوة
مالك عن عبد الله بن دينار انه قال سالت سعيد بن المسيب عن صدقة البراذين فقال سعيد و هل
في الخيل من صدقة محمد بن دينار گفت كه سوال كردم سعيد بن المسيب از زكوة براذين يعني مسلمان تركي گفت
سعيد ايا در كلاه صوب زكوة ميا شد **مالك** عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار ان اهل الشام قالوا لا بن حبيدة
بن الجراح عن حماد بن زيد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
ابن عمر ان اجابوا فخذوا ما بينهم فاؤدوها عليهم و اذقوا رقيقهم قال مالك معنى قوله و اؤدوها عليهم يقول على

جمن الفی " مصر فی مصر فی الزکوة علی الشاکی جمن الکاف صوفی فلفظة مصر فی اوق میجل استادم فی هاک فیض المصنف امیراه فان

قلت

و به قال ثانی فی الظاهر
اقله و لم یجوز فی غیر
الذهب و الفضة و غیر
قال ابو حنیفه النخعي
فی کل وجه یطیع
کما یطیع فی الخاسر
قال الشافعی فی الخاسر
معدن القلیة
فی قول ابو حنیفه
عالمیة فی کل وجه
و لا یتبایه اهل الحق
و لا یتبایه اهل الباطل
مداویه عن النبی ص

صلی الله علیه و سلم
الا فطاعه و الا کفره
قالیست من یطیع الله
کما ساری عنه البقیة
فی سننه اقول و کانت
الزکوة موقوفة فلیست
نصا فی وجه الخسار
معنی ان یخرج من
یخرج منه ان یخرج
ذکوة هو کل ما یخرج
بأنسبه الی کل

و انما ذاک لانه
حال علی الخاسر
تخرج منه
الزکوة و هو کل ما

خود آنرا اختیار کرده باشد سیار و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در مسجد یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت
والله اعلم باب ذکوة المعدن در بیان ذکوة کان مالک
صلی الله علیه و سلم لبلال بن الحارث المصطلقی من القلیة و هو من ناحیة الفرم فذلک المعادن لا یؤخذ منها الا فی کل وجه
الذکوة رسول الله علیه و سلم جلد فرمود برای بلال بن حارث مزی من معدن قبلیة را و آن از ناحیه فرج است پس آن
معدن گرفته می شود و از وی تا امروز مگر ذکوة مترجم گوید رضی الله عنه آنچه نزدیک فقیر ظاهر میشود است که معدن قبلیة
ذهب فقه نبوی و الا اهل تاریخ متعصرن آن میشوند و این فرج نزدیک است بدین خفا می حال او بعد می نماید بلکه از سائر
مثل سرب آهن یا غیر منطبع مانند مغزه و نوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب میشود
در هر معدن برابر است که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کردند در قدر واجب از معدن بر سه قول نخست مانند رکان
در شش مانند نقد و قول ثالث تفصیل است اگر متعجب حاصل میشود مانند نقد است و اگر بغیر تعجب حاصل شود مانند رکان است
غیر گوید لفظ الا الذکوة محتمل بر سه وجه میتوان شد اگر معنی حسن باشد پس منظور حضرت به نسبت تمام گرفتن و اگر بر
باشد منظور حضرت به نسبت حسن اقرب در معدن ذهب فقه حمل او بر رکان است یا داخل او و لفظ رکان قال مالک
رضی الله عنه علم ان لا یؤخذ من المعادن ما یخرج منها شیء حق یخرج منها قنار عشرين دینارا عینا او مائتا دینار
بلغ ذلک فقیه الزکوة مکانه و ما زاد علی ذلک اخذ منه بحسب ذلک ما دام فی المعدن مثل فان لقطه عرقه ثم جله
بعد ذلک نیل فهو مثل الاول تنبأ فی الزکوة کما ابتداء فی اول قال مالک المعدن بمنزلة الزرع یؤخذ منه مثل
ما یؤخذ من الزرع یؤخذ منه اذا خرج من المعدن من یوم ذلک و لا یقطعه بالحوال کما یؤخذ من الزرع اذا حصد
و لا یستظهر ان یحول علیه الحول گفت مالک نموده میشود و مروضه و اما ترست آنکه گرفته نشود از کانهها از چیزیکه بر آورده شود
از آنها زکوة تا وقتیکه برسد آنچه بر آورده می شود و از آن کانهها بقدر است و نیاز زریا بقدر دو صد درهم از سیم
چون برسد باین قدر پس باشد در وی ذکوة بجای معدن خود و آنچه زیاده شود بر آن گرفته شود و از آن بجای آن
تا وقتیکه در کان یافتی باین معنی تا وقتیکه در سیم می بر آید و الله اعلم پس اگر تمام شد رگ آن کان یعنی بجای سیم
خاک بر آمد و ماده که بر اخی ذهب فقه مستعد بود باینها انجامید چنانچه در معدن آب دیده میشود و الله اعلم با نام معدن
یافتن پس این یافتن مثل اول است از سر گرفته شود ذکوة او را چنانچه از سر گرفته شد در اول گفت مالک کان
بمنزله زراعت است گرفته شود و از آن مانند آنچه گرفته میشود از زراعت گرفته شود و از آن در روزی که بر آید
از کان و انتظار کرده نشود در آن گذشتن سال را چنانچه گرفته میشود از زراعت هر گامیکه در و کرده می شود

وهم حصه او انتظار کرد و نمی شود آن گدشتن سال را باب کراهیه اشتراء الصدقه در بیان مکروه بودن خرید نمود
انچه فروخته و داده باشد مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول ^{تحدث}
علی فرس حلیق فی سبیل الله وکان الرجل الذی هو عنده قد اصناعه فاددت ان اشتريه وظننت ان
بایع برخص قال فسالت عن ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاک بدوهم
واحد فان الباعث فی صدقة کالحلب یعفی فی قبی عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصی را بر سبیل
در راه خدا استغالی و آن شخص که اسب نزدیک او رفت ضایع کرده بود آن اسب پس قصد کردم که خرید
کنم و او را از آن شخص بگمان کردم که وی بفروشد آنرا بقیمت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود خرید مکن آنرا اگر چه بدید ترا بیکدر بهم زیرا که خود کند در صدقه خود مانند بگ
خود کند و در قی خود سب مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان عمر بن الخطاب حمل علی فرس فی سبیل
الله فاراد ان یتباعه فقال عن ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تتبعه ولا تقدر فی صدقة فقلت عمر بن
الخطاب سوار کردم بر سبی در راه خدا استغالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کرد ازین مسأله آنحضرت
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید مکن او را و خود مکن در صدقه خود باب ذکوة الفطر فربیضة
وعنه من تجب کم مکیلتها وما جنبها ذکوة فطر فرض است و بر که ام شخص واجب میشود وجه قدرست پیمانه
و حیث جنب مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض ذکوة الفطر من
علی الناس صاعاً من تمرا وصاعاً من شعیر وعلی کل حیوان و عبد ذکوة و انشی من المسلمین رسول الله
فرض کرد ذکوة فطر از رمضان بر مردمان یکصاع از تمر یا یکصاع از جو بر هر از او یا بنده و مرد یا زن از مسلمانان
مالک عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح العامری انه سمع ابا سعید الخدری یقول
کتنا نخرج ذکوة الفطر صاعاً من طعام او صاعاً من شعیر او صاعاً من تمرا و صاعاً من اقیط او صاعاً من زبيب
و ذلک بصلع النبی صلی الله علیه وسلم ابو سعید خدری گفت برخی آوردیم ذکوة فطر را یکصاع از طعام یعنی از گندم یا
از جو یا یکصاع از خرما یا یکصاع از فردت یا یکصاع از مویز و این پیمانه بصلع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان لا یخرج فی ذکوة الفطر الا التمر الا مئة واحدة فانه اخذ
شعیراً عبد الله بن عمر بر منی آور د در ذکوة فطر مگر خرما الا یکبار پس بر آئینه بر آورد و جزار مالک عن نافع
ان عبدالله بن عمر کان یخرج ذکوة الفطر عن غنما انه الذی بنوا دی القرع و یخیر عبد الله بن عمر بر منی آور ذکوة فطر

[illegible]

أولها إلهي / شلة تافوتة / به فيمتالي / سيفة من / سيفة من / مال اوجدة / على الشايفة / تتر سليمان / هو مستور / صا غير / ذو الصل / في الشئ / يوحنة / به موقا / والاخر / مافق / عقا وهو / الزكرة

[illegible]

الفطر بيان مشتاق بر آوردن زكوة فطر مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يبعث بركوة الفطر الى النبي صلى الله عليه وسلم
قبل الفطر بموعين او ثلثة عهده بن عمر مفسر تا زكوة فطر البوسى شخصيكه جمع كرم ميشد نزد يكسا او ميش از عيه فطر بدو
يا سه روز مالك انه دأى اهل العلم يستحبون ان يخرجوا ذكوة الفطر اذ اطعموا الفجر من يوم الفطر قبل ان يندى الى الصلاة
انما مالك يد اهل علم را كه درست ميداشتند كه بر آوردن زكوة فطر را وقتيكه طلوع كند فجر از روز فطر ميش از آنكه بر وزن نمازگاه
مترجم گوئيم تجميل زكوة فطر و حكم بومين او ثلثة ايام است از اول رمضان تا آخر آن باب مصارف الزكوة در بيان

موضوعی که زکوة را آنجا صرف باید کرد و قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین والعالمین علیہا والمثلثه فانما
 فی الرقاب والغرمین و فی سبیل الله و ابن السبیل و فیه من الله و الله علیہم حکیم و خیر این نیست که صدقه را بر
 فقیرانست و بی مایگان و عاقلان بر صدقات و آنرا که دل ایشان را الفت داده میشود و در باب بردن او برای توفیق را
 دور از خدا تعالی و بر مسافران فرض کرده شد از جانب خدا تعالی و خدا تعالی و انا با حکمت است ترجمه گوید رضی عنه
 که خدا تعالی صدقات را مخصوص گردانید بهشت صنف صنف اول فقر است که مال ندارند و کسب میکنند یا کسب میکنند
 و دفع حاجت نمی شود و نه قریب دفع حاجت میرسد و صنف دوم مساکین اند که مال دارند و کسب میکنند اما مال را کسب نمی
 ۳

ایشان جاهل نمی شود و صنف سیوم عاملان است بر صدد که امام ایشان را بر قریبات یا قبایل میفرستد پس بر حسب جهت و امامان ایشان را باید و احساب کنندگان و پیادان که تحصیل کنند و عامل که بحکم او کار کنند و نگهبانان بیت المال و مستند کنندگان و رفقا و همپایان درین صنف داخل اند صنف چهارم مؤلفه القلوب است و ایشان دو قسم اند قسمی از مسلمانان است که نیت ایشان در اسلام ضعیف است پس بر آن وقع شر ایشان ایشان را میسند و نزدیک فقیر جمع می از مسلمانان که بر در میمانند و قوی و فاضلند اگر دست امام بایشان نرسد ایشان را نیز از ضعیف الاسلام میباید شمر و دانست ایشان قوی است لکن با جمیع ایشان اسلام همسران

[illegible]

حبيب عند
النساء في وثائق
هو الإصناف
الاسلام عند
أهل العلم

ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را صدقه بکار آن ناحیه بخوبی منسوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد
 زیرا که ایشان را در آن ناحیه شوقی باشد و عایار آن ناحیه از مصلحت ایشان خروجی نمی تواند و قسمی از کافران است که شرایشان
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان گفتند چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار مباح الفخارة می ستانند یا قبایل کفار
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرده اند ایشان را
 از خمس خمس سهم آن حضرت است صلوات الله علیه و سلم باید داد و قیود نظر بر آنکه مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و احزاب
 ایشان را میسر نیست و فوج ایشان را بدست نمی آید و از سرکشان کفار بیکه در دار الاسلام هستند ضرر را بایشان میرسد و در
 بیت المال ایشان را بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم را علاجی باشد صنف پنجم قریب است
 مسکینان پس ایشان را قدر یکبار از قریب خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده از آزاد باید کرد
 فقیر گوید فکایتیکه اسیر باشد در دست کفار نیز محتمل است و الله علم صنف ششم غارمین است و ایشان دو قسمند قسمی که
 بر ارضی و صحن گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و از ادای آن عاجز اند و قسمی که قرض برای دفع غارت جنگی
 در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چه پانفتم باشند
 صنف هفتم فی سبیل الله و در ادای ایشان غزاة اند پس آنچه از سلاح و نفقه و کسوة و سبک کفایت کند بایشان باید داد و صنف
 هشتم بنابر سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد قدر ضرورت او می باید داد و مسلمة خدا تعالی فرموده للفقراء
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود اگر مانع از کتابت قدر حاجت فرض با کفایه باشد مانند جهاد و تحصیل
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر را منع نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که او را فتنی رسیده باشد
 تا آنکه سدا و عیش در یابد و سدا و عیش هر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بزرگ
 تا لایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا تحل الصدقة لآل محمد** صلوات الله علیه و سلم حلال نیست به او و قد برای آل محمد صلوات الله علیه و سلم
مالک ان بلغنا ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لآل محمد ما همی و سلمه الناس و رسول الله صلوات الله علیه و سلم
 و فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلوات الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة چو که مردان است تمسک گوید حلال نیست قدیمی هم
 باتفاق علماء و قال الشافعی بنو مطلب ششم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلوات الله علیه و سلم منع مینمایند و بعضی جایز دارند
باب لا تحل الصدقة لغنی الا لخصه حلال نیست داو غنی را مگر بکسب **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لغنی الا لخصه لغذا فی سبیل الله او عامل علیه با او لغذا و در
 استواها مال اول و لول لجار مسکین فقمه و فی علی المسکین فاهذا المسکین لغنی رسول الله صلوات الله علیه و سلم فرمود

لا تحل الصدقة لغنی
 ما همی و سلمه الناس
 و قال الشافعی بنو مطلب
 مثلهم و اختلاف فی
 موالی آل محمد و قال زید بن
 اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم
 قال لا تحل الصدقة لغنی الا لخصه
 ۲۱۹
 و ان کان غنی عن
 الشافعی و قال ابو حنیفة
 لا تحل الا اذا كان
 فقیرین و ظاهره ان
 مع الشافعی ان الله
 نزل جعلها فی
 الفقیر و المسکین

في
 عيسى
 عيسى
 الأضاف الثانية
 أن كان هذا العمل
 ولا ما يستجاب
 السبعة وعشرين
 النفسية بين الأضاف
 لا بين أحاد الضنف
 ٢٠
 وتعد إلى خفيته
 صنف الكل إلى صنف
 واحد وشخص واحد
 يجوز

عند الغفيرة
تخل الصدقة
من ايمن عني
نصا يا خير
مستغفر في
حاجته فلو انك
نصا يا غنيام
كنه خير مستغفر
بالحل ولو
فلك نصيبا
كثير الا انها
مستغفرة
خلت له كل
بيل السوال
بالا الى اهلك
توقد في حبه
يعيد عني
كون في العافية
وفي شهر الشتاء
في اول ايام السالك
في مراح الزبد

نفس من در دست اوست آنکه گیرد یکی از شمار من خود را پس بنماید در پشت خود بهتر است از آنکه بیا پیش کسی که داد
 او را خدا تعالی از فضل خود پس سوال کند او را بدید یا منع کند او را مالک ^{صلی الله علیه و آله} عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن رجل
 من بني اسد انه قال نزلت انا واهله ببقيع الغرق فذ فقال لي اهلي اذهب ^{صلی الله علیه و آله} و رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} فشد لنا شدا
 ناکله وجعلوا يدعون من حاجتهم فذهبت الي رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} فوجدنا عند رجل يسال ورسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 عليه يقول لا اجدا اعطيك فتولي الرجل وهو مغضب هو يقول لعمر انك لتعطى من شئت فقال رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 انه ليغضب ^{صلی الله علیه و آله} الا اجدا اعطيه من سال منك وله اوقية او جد لها نقد سال الحاقا قال لا اسد فقلت لفي لئلا
 خيونا اوقية قال مالک الا اوقية ادعون درهما قال فحبت ولم اساله فقدم على رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} فوجدنا عند
 بشعير وزبيب فقسم لنا منه حتى اغنانا الله ^{صلی الله علیه و آله} مروی از قبيله بنی اسد گفت که نازل شدم من اهل من در بقیع
 غرق پس گفت اهل من برویش آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و سلم پس سوال کن او را چیزی برای ما تا بخوریم آنرا و شکر
 کرده ذکر کردن حاجت خود را پس فهمیم بسوی آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و سلم پس یافتیم نزدیک او مروی را که سوال
 او را و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و سلم میفرمود منی یایم چیزی را که بدهم ترا پس روگردانید آنمزد و حال آنکه خشم گرفته بود
 و او میگفت قسم بندگان من هرگز این تو میدهی هرگز اینخواهی پس فرمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و سلم بر آن تو خشم
 بزم از چیه آنکه چرا منی یایم چیزی که بدهم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بقدر اوقیه یعنی مالک یک اوقیه باشد
 پس بر آن تو سوال کرد سوال الحاف یعنی الحاح که ممنوع است گفت اسد ناچه شیر دارا بهتر است از اوقیه یعنی دروغ
 گزانی گفت پس باز گشتم سوال نکردم پس آورده شد بر آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و سلم بعد از آن بشعیر و زبيب قسم
 برای ما از آن تا آنکه بنی نیاز گردانید ما را خدا تعالی باب ثواب الصدق در بیان ثواب صدق مالک عن یحیی بن سعید
 عن ابی الحباب سعید بن یسار ان رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} علیه قال من تصدق بصدقة من كسبه ولا يقبل الله الا طيبا
 كان انما يضيحها فقلت الرحمن يربها له كما يريد احدكم فلو او فصدقه حتى تكون مثل الجبل رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} و سلم
 کسیکه تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال قبول نمیکند خدا تعالی مگر حلال را غیر ازین
 که گویانها دان صدقه را در دست رحمن جل جلاله می پرورد و او را چنانچه می پرورد یکی از شما بجهت یا بجهت
 خود تا آنکه بشود مانند کوهی کتاب الصیقا قال الله تعالی یا أيها الذين امنوا انفقوا منكم مما كسبتم من حيث احببتم
 علی الذين من قبلکم لعلکم تتقون یا ایها المعبد و دات فمن كان منکم مریضا او علی سفر فعد من ايام
 اخر و علی الذين یطیقونه فذیة طعام مسکین - فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا

انما اراد ان
 يجازي قوا وشك
 واخذ به بل من
 لا كسبه له اوله
 كسبه بغيره قبل
 اعطاه اقل من
 بين الاحاديث
 الاحوال وهو
 معنى الحاجة
 بالكسب التيسر
 من كان حاله
 الهاجرين في
 صلى الله عليه
 ٢٢١
 بعد من الف
 والاحزاب
 فواي احازق
 او اراد ان
 الامام وعلى
 القياس غيرهما

وجه الثالث اخبرني
والمراد بالشيخ
عن الصوم
في قوله عز وجل
يحيقونه في حال
الدين لا في حال
الموت على
نفسه واليهما
المعنى في حال
صوم من شاء
من شاء
المراد بالشيخ
عن الصوم
في قوله عز وجل
يحيقونه في حال
الدين لا في حال
الموت على
نفسه واليهما
المعنى في حال
صوم من شاء
من شاء

خبر که این کفر تعالی شهر و شهره‌ها را از فی القرون هکذا الناس بیانات من الهدی والفرقان من شهد منک الشهر
فلیسمه ومن کان برضا او علی سفر فعد من ايام اخیرید الله بکرم الیسیر لا یرید بکرم العسر و لتکبر وال الله
بما هدکم و لعلکم تشکرون و اذا سالک عبادی عنی فاکلفهم یسیرا حید عوۃ الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و ینصرونی
لعلم یرشدون و احلکم لیلۃ الصیاء الوقت الی نساءکم هن لباس لکم و انتقل لباس لهن لعلم الله انکم
کنتم تخافون انفسکم فلیعلیکم و عفا عنکم قال ان باشر من و ابغوا ما کتب الله لکم و کلاوا و اشربوا حید
یتبین لکم الخیط الایمن من الخیط الایسر من الفحی ثلثوا الصیاء الی اللیل ولا تباشروهن و انتم حکفون
فی المساجد ثلاث حد و دالله فلا تقربوها کذلک یمین الله ایتة للناس لعلم یتقون و
ای مسلمانان فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی
اهل کتاب تا بگویند که شمار بر سر گاری کمید فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن در روز بار شمرده شده یعنی روز باران
پس هر که باشد از شما بیار یا سافر و انظار کرد پس واجب است بر وی حد و روز بار که افطار کرده است از روز بار دیگر و بر آن
معنی تواند روزه داشتن فدییه است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لا تقربوا یعنی لا یطیقون
یا بر آنکه می توانند روزه داشتن و روزه نمیدارند فدییه است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست
که لا تقربوا باشد پس و چه اول آیه در شیخ فانی که طاق روزه ندارد و نازل شده است و حکم است و بر وجه ثانی منسوخ است
و اول اسلام اختیار بود و روزه داشتن و فدییه دادن بعد از آن منسوخ شد بآیهی شاهد منکم الشهور ترجمه گوید پس چون
رسول منقول است و قلق خاطر از هر دو نیست و در زیر که حذف الاجازیر دان جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنی مشتبه می شود
باینکه هیچ عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرد آورده آن آیه با معنی با وجود ابار لفظ گویا بر هر کس که در تفسیر آیه هست
من از معانی قرآن برینجور و آنکه قائل بر نسخ شده اند زیاده از فهم آیه عمل تفسیر است با ایشان نیست و وجوب شیخ
این صورت اگر چه از صحابی منقول شود محل نظر است زیرا که امر اجتهاد است پس جوی دیگر بر خاطر این فقیر نغیند که قاق از آن
جاست و الله اعلم یعنی در اجابت فدییه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدییه طعام یک سکن یعنی فراخ یک سکن
اهل او باشد بر آنکه طاق و دادن آن فدییه دارند پس مراد صدقه لفظ است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد
که خود می باید داد و تسمیه از لغت بجهت آنست که القامی آدمی تا یک سال نعمتیست عظیم عوض آن شبیه یک سکن است
بیال و پس آنحضرت صلعم تقدیر فرموده اند از آن یک صاع از قوت یک یا نیم صاع اگر گندم و یک صاع از خرما و جو و هزار
از آنکه بجهت آنست که مرجم مقدم است مرتبه چنانکه فی داره زید و ضرب غلام عمر و دیگر صیر بجهت آنست که میل معنی کرده اند

وجه ثالث فهو ان هؤلاء المعنى
وليست طعم مسكين على
الذين يطبقون به يوم الفطر
فاظهر قبل الذكر ان
مقدم رتبة ذكره وذكر الضيق
مبيد الى ان المعنى ان الفطرة
انما هي الطعم ودرجته
الفطر من ذهب جميع اهل
العلم واستنبط من
كلام القاسم وسعدون
جيد على ما سياتي وجهها
سابعاً وهو ان المعنى
وعلى الذين يطبقون
القصاء في ايام عيد
يقض فدية طعام مسكين
ولا يابى من آخر المراءى في
الرمضان الفاتنة من
آخره وان اسرله كما عا
القصاء مطلقاً بالهبة
ذلك لا بد من تدبير
المن لا تكن محلاً للمعنى
شيء فلا يكون الآية بمعنى
وانسنت من حديث
سوات وعليه صيام
شهر عليه عنه مكان
على يوم مسكيناً

وإذا سألنا الله
فصلنا يا حيُّ يا قيُّوم
تَكَلِّمُ الْعَيْنَ وَتُكَلِّمُ الْوَلَدَ
وَتُدْعُوهُ بِمَعْنَى الْوَلَدِ مِنْ
سِنِّهِ تَاكِدُ بِالْوَقْلِ شَيْئاً
لِلسَّامِعِ وَفِي هَذِهِ الْآيَاتِ
أَنْ صَابِرٌ مَضَى أَفْجَحٌ
لِقَوْلِهِ تَعَالَى تَزِيدُ الْوَقْلَ
فِي أَصْلِ الْفَعْلِ الْوَسْكَ
وَيُؤَيِّدُ مِنْ هَذِهِ الْآيَاتِ
أَنَّهُ فِي الشَّرْعِ إِسْبَاطُ
الْهَيْلِ وَالشَّرْعُ لِلْجَمَاعِ
مِنَ الظُّهْرِ الصَّادِقِ الشَّيْخِ
الْمُفَرِّجِ رَبِّ الْوَقْلِ وَبِحَقِّ
النِّبَةِ قَدْ خُذَ مِنْ حَلِيقَتِهَا
أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنَّبَاتِ دِينُهَا
فِيضُ الرِّيحِ وَالسَّافِرِ
عَدُّهَا أَضْفَى وَفِيهَا عَلَى
مَاهِبِنَا إِلَهٌ لَا يَصُدُّ
الْعَطَرُ فِرْيَةَ وَيُؤَيِّدُ
قَدْ هَامَ دَوْنُهَا مِنَ الْحَيِّ
وَفِيهَا أَنْ كُنَّا سَائِكِبِيهِمْ وَكَلَمُوا
عِنْدَ انْقِضَاءِ مَضَى
وَأَنْ الْأَعْمَالُ فِي قُرْبَةِ
مَطْلُوبَةٍ وَأَنْ مَشَارِفُ
النَّاسِ فِي الْأَعْمَالِ فِي
حَلِيقَتِهَا

زیرا که غیر بهمان طعام سکنین است که قال الله تعالی وان لکم فی الاغصان العذرة فسقیمکما فی بطون انیس برکات بطریق طاعت بکند عمل خیر یعنی نراده از قدر واجب در خدیر پس این عمل بهتر است برای او و روزه داشتن بهتر است برای شما اگر میدانید که بهتر است پس باز نمایند از روزه داشتن ای کلام محبت است که روزه داشتن شاق است بر نفس پس خدا تعالی فرمود که روزه آخره نیز نظر باید کرد از آن جهت که نظر میاید پوشیده از رمضان نیست که نازل کرده شد و در قرآن در حالیکه موسی را نهانیده است و در حالیکه آیات و صریح است نازل شد بر کبرایت و فرق و در حق طبل پس که صحرانویسین باید که روزه را در این ماه پس واجب است عدد روزها که افطار کرده است از روزهای دیگر یعنی ماه دیگر و این کلمه تکرار نیست بلکه عاده آن برای دفع توهم نسخ است بمعوم من شهید میخورد خدا تعالی در حق شما آسانی و میخورد در حق شما دشواری یعنی در شریع آسانی کرده است و بعد از آن مریض و مسافر جایز داشته و میخورد که کامل کند شمار را یعنی امر تشریع نیست که کامل کند شمار روزها فاته در قضا میخورد که باشد کبریا کند خدا را شکری را که هدایت کرد و شمار یعنی امر کرد با شما تکیسیر روز و در نماز و غیر آن بعد اتمام آن مضایق که شکر کنید و وقتیکه پرسند ترانندگان من از احوال من پس مضمون این کلمه برسان که هرگز نیمن نزدیکم قبول میکنم دعا دعا کننده و وقتیکه دعا کند مرا پس باید که قبول کنند ایشان گفته مرا و باید که ایمان آرند من تا بود که ایشان راه باشد و این امر در اصل معنی مربوط است بقول اولی یوم الله بک الیسر یعنی امر کنید شمار با کمال حده در قضا و تکیسیر امر کنید بدعا و پذیرفتن احکام الهی و الله علم فصل با جنبی نیست در سبب صوم حلال که ده شد برای شما شب روزه یا متصل است بسوی زنان خود یعنی جماع زنان زنان لباس اند برای شما یعنی بی عفت شما اند و شما بمنزله لباس باید یعنی سبب است برای ایشان از خدا است که شاخیاخت میگردید و حق خویش یعنی معصیت میکردید به جماع پس مهربانی کرد بر شما و عفو نمود از شما اگر اکنون جماع کنید با ایشان طلب کنید آنچه نوشته است خدا است که برای شما یعنی طلب کنید و بخورید و بخوشید تا آنکه ظاهر شود بر شما رشته سفید ممتاز شده از رشته سیاه رشته سفید عبارت از خیر صادق است تشبیه داده است خدا است که سفیدی او را صفاق را بر رشته سفید و آنچه بالای آن باشد از سیاهی بر رشته سیاه بعد از آن تمام کنید اما که را تا داخل شدن شب یعنی عروباق جماع نکنید با زنان حالا که شما متکلف باشید در سبب ما مباشرت متکلف و اکل و شرب جماع صوم حدای مقرر کرده خداست یعنی نهیات اوست پس نزدیک شوید تا نهاییچنین بیان میکند خدا تعالی نشانهها خود را برای مردمان تا بود که بر پسر کار شوند مترجم گوید درین آیات خدا تعالی هیچ کرده است جمله عظیم از حکام و در اینجا که باید از آن ذکر کنیم پس کلمه کتب علیکم بصیام دلالت میکند بر فرضیه صوم چنانچه کلمه کتب سائر قرآن نیز بر وجوب دلالت میکند و این کلمه فصل است بر فرضیه و صوم در اصل لغت اما که است و در شرح اما که زاکل و شرب جماع است از ابتدا

قلتم الخوف شديد
عليهم الغم ويجهل بسبب
الجور ومعنى كونه
الطيب عند الله
رضاء الله تعالى به
معنى فزاه وانا ارجى
به اختصاص الشريفة
والعظيم

٢٢٦

قلتم
قوله صديق واثاب الشدي
والتحقيق اي اثاب
له غلال ١٢

قلنا عليه اهل العلم

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

قلنا غمنا اي غمنا

انما ذكره ليعلم ان مالكا عن ثوبان زيد الدائلي عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله ذكر رمضان فقال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاحملوا العدة ثلثين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذكره في رمضان ايسر فرمود وروژه مكيه دي تا آنكه ببينيد ماه را وروژه مكشيد تا آنكه ببينيد ماه را پس اگر هلال اين ماه بشود از شما پس تا م كنيد شمار ماه را كه عبادت ايسر روز است **مالك** انه بلغه ان الهلال دعى في ليلته عثمان بن عفان **مالك** فلم يقصر عثمان حتى مضى وغابت الشمس فمر سيرا امام مالك ان الهلال يده شد در زمان حضرت عثمان بن عفان در وقت غروب يعني بعد نيم روز پس روزه مكش عثمان تا آنكه در شام داخل شد وغاب گشت آفتاب ترجمه گويد رضى الله عنه كه مراد از تروه نه كه هر يك احدا واحدا ببيند زيرا كه در حديث ابو داود آمده است عن ابن عمر اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وآله اني رايت الهلال قصيرا واحدا يصيبنا ليس بنا خبر واقع نميشود بود الا در انصورت كه حضرت صلى الله عليه وسلم نديده باشند و نه غم خيز پس مخ كلام اينست كه حتى يري بعضكم ودر قرآن عظيم آمده است ان جاركم فاسق نبيا فتبينوا پس مي بايد كه مخبر عدل باشد و اگر چه كمي باشد چنانكه مضمون حديث ابن عمر دلالت كند و اگر چه پيش قاصي كوهي نديده بجهت سكوت ازان در حديث مسلك الهلال و در كتيبي ديده شد در شهر ديگر تقصير كند و نديده اند اگر ان شهر قريه است لازمست حكم روزه ايشان و اگر بعدي است لازمست بجهت ايسر عباس بن قيس بر مسلك فطر و چه كه در حديث مخصوص شده و ظاهر آنست كه مراد از بعد سافت قصرت و ايد او كرده كه مسافت قصر را بامر هلال بچهره تعلق نيست زيرا كه مشر و حجة الكفاي هم راجحه برويه خود از جهه حج است در تخليف با بلوغ اخبار نه از جهه اختلاف مطالع وعادة قاضيه است ببلوغ اخبار و موضع قريه پس اگر از اخر شهر مكيه در ان رويه متحقق شد در مرحله باشد حكم ان لازمست **باب** صوم لمن لم يبيت الصوم روزه نيست كسي كه نيت روزه در شب نكرده است **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان كان يقول لا صوم الا من اجمع الصيا قبل الفجر عبد الله بن عمر ميگفت روزه نماز و غيره كسيكه عزم كرده است روزه را ايش از فجر صادق **مالك** عن ابن شهاب عن عائشة وحفصة زوجتي النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثل ذلك ابن شهاب از حضرت عائشه و حضرت حفصه رضى الله تعالى عنهما همچنين روايت كرده است ترجمه كنم آنچه نيز ديكم جمهور اهل علم مخصوص بفرض است و صوم نفل را در روز درست است كه نيت كند بلكه بخوي از حذيفة نقل كند است كه بخاطر او گذشت كه روزه بغير بعد زوال آفتاب پس روزه گرفت و حديث ابن عمر مرفوع است بروايت دارقطني گفته است روايت ثقه و ان مخصص است بحديث ترمذي و دارقطني و يهقي عن عائشة دخل صلى الله عليه وآله بيوتهم فقال هل عندك شئ قالت لا قال فاني اذا اصوم ورويه ابن حزم شرط است اسما كه از مخططات و اول نها **باب** باكل و شير بچي بيشين لهم المستطيل و خرد و نبوشه تا آنكه ظاهر شود صحيح منتشر يعني صادق **مالك**

انما ذكره ليعلم ان مالكا عن ثوبان زيد الدائلي عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله ذكر رمضان فقال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاحملوا العدة ثلثين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذكره في رمضان ايسر فرمود وروژه مكيه دي تا آنكه ببينيد ماه را وروژه مكشيد تا آنكه ببينيد ماه را پس اگر هلال اين ماه بشود از شما پس تا م كنيد شمار ماه را كه عبادت ايسر روز است **مالك** انه بلغه ان الهلال دعى في ليلته عثمان بن عفان **مالك** فلم يقصر عثمان حتى مضى وغابت الشمس فمر سيرا امام مالك ان الهلال يده شد در زمان حضرت عثمان بن عفان در وقت غروب يعني بعد نيم روز پس روزه مكش عثمان تا آنكه در شام داخل شد وغاب گشت آفتاب ترجمه گويد رضى الله عنه كه مراد از تروه نه كه هر يك احدا واحدا ببيند زيرا كه در حديث ابو داود آمده است عن ابن عمر اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وآله اني رايت الهلال قصيرا واحدا يصيبنا ليس بنا خبر واقع نميشود بود الا در انصورت كه حضرت صلى الله عليه وسلم نديده باشند و نه غم خيز پس مخ كلام اينست كه حتى يري بعضكم ودر قرآن عظيم آمده است ان جاركم فاسق نبيا فتبينوا پس مي بايد كه مخبر عدل باشد و اگر چه كمي باشد چنانكه مضمون حديث ابن عمر دلالت كند و اگر چه پيش قاصي كوهي نديده بجهت سكوت ازان در حديث مسلك الهلال و در كتيبي ديده شد در شهر ديگر تقصير كند و نديده اند اگر ان شهر قريه است لازمست حكم روزه ايشان و اگر بعدي است لازمست بجهت ايسر عباس بن قيس بر مسلك فطر و چه كه در حديث مخصوص شده و ظاهر آنست كه مراد از بعد سافت قصرت و ايد او كرده كه مسافت قصر را بامر هلال بچهره تعلق نيست زيرا كه مشر و حجة الكفاي هم راجحه برويه خود از جهه حج است در تخليف با بلوغ اخبار نه از جهه اختلاف مطالع وعادة قاضيه است ببلوغ اخبار و موضع قريه پس اگر از اخر شهر مكيه در ان رويه متحقق شد در مرحله باشد حكم ان لازمست **باب** صوم لمن لم يبيت الصوم روزه نيست كسي كه نيت روزه در شب نكرده است **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان كان يقول لا صوم الا من اجمع الصيا قبل الفجر عبد الله بن عمر ميگفت روزه نماز و غيره كسيكه عزم كرده است روزه را ايش از فجر صادق **مالك** عن ابن شهاب عن عائشة وحفصة زوجتي النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثل ذلك ابن شهاب از حضرت عائشه و حضرت حفصه رضى الله تعالى عنهما همچنين روايت كرده است ترجمه كنم آنچه نيز ديكم جمهور اهل علم مخصوص بفرض است و صوم نفل را در روز درست است كه نيت كند بلكه بخوي از حذيفة نقل كند است كه بخاطر او گذشت كه روزه بغير بعد زوال آفتاب پس روزه گرفت و حديث ابن عمر مرفوع است بروايت دارقطني گفته است روايت ثقه و ان مخصص است بحديث ترمذي و دارقطني و يهقي عن عائشة دخل صلى الله عليه وآله بيوتهم فقال هل عندك شئ قالت لا قال فاني اذا اصوم ورويه ابن حزم شرط است اسما كه از مخططات و اول نها **باب** باكل و شير بچي بيشين لهم المستطيل و خرد و نبوشه تا آنكه ظاهر شود صحيح منتشر يعني صادق **مالك**

من البهيم المستطيل و خرد و نبوشه تا آنكه ظاهر شود صحيح منتشر يعني صادق **مالك**

فقر

قلبي عليه اهل العلم
 وفي القلوب اجياد
 بهيكل الزمان بقاد
 السيل وكذا العنقا
 في الصبح والليل
 ابو حاتم في كرم
 النعمان في كرم
 بهيكل والشمس
 والجماع والشمس
 حمد وفي القلوب
 اولا شاك في كرم
 في القلوب
 في القلوب
 في القلوب

[illegible][illegible]

بیاد

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر سبب
بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و فرستم من نیز همراه او تا آنکه در آن میهم بر
حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین بر آئینه ما بودیم نزد یکدیگر مردان پس ذکر
کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه
آنچنین چنانچه گفته است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض نمیکنی از آنچه میگردی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن
اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح و رمی کرد و او
با جنابت بود بسبب جماع تا از اقسام بعد از آن روز میگذشت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه در آن
بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم
مردان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای اباجه که
سوار شوی بر جانور من پس بر آئینه ستاده است بر دروازه پس بر سبب بسوی ابوهریره پس بر آئینه او در زمین خود است
در وادی حقیقت پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آمدیم نزد یکدیگر ابوهریره
پس سخن گفت با او عبد الرحمن سعی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیست مرا باین مسئله
باب اختلفوا فی القبلة للصائم و لا تقوی ان ترکها اولی الامر اذ
بیان الجواز و انکسار الخلاف کرده اند سلف در قیام صائم و تقوی آنست که ترک قیام بهتر است مگر در حق کسی که از او
گردد بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا بخار کرد و عمل بر خست را چنانکه سائل کرد و در قصه کمی آید
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رجلا قبل امراته و هو صائم فی رمضان فوجبت له ذلک و جد شدیداً فاد
امرته لتسال من ذلک فانخلت علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لھا فانخبرت لھا ام سلمة
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم فوجبت فانخبرت زوجها فزاده ذلک ثم قال لسنما مثل
رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ لرسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء ثم رجعت امراته الی ام سلمة فوجدت عندها
رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لھذا امراتہ فانخبرتہ ام سلمة فقال رسول الله
لھا انخبریہما فی اھل ذلک فقال قد خبرتھا قد ھبت الی زوجھا فانخبرتہ فزاده ذلک ثم قال لسنما مثل
رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ لرسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء ففضیبت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال واللہ انی لا یشکک الله
و اعلمکم بحیث و دہ موی بوسه کردن خود را تا آنکه او صائم بود در رمضان پس مخزون شد بسبب بوسه دادن پس

سخت پس فرستادن خود را سوال کند برای او ازین مسئله پس آمد برام مسلم و ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه آن زن
که آنحضرت صلعم بوسه میکند حال آنکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد و ششم خود را پس یاد کرد و این خبر
حق آن مرد را و گفت نیستم مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای میام بر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
آن زن او پس ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت صیت این زن این خبر داد ام سلمه
آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم یا خبر ندای او را که من یکیم اینکار را پس گفت ام سلمه اگر میخواهد
داده بودم او را پس نیت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاده کرد این ماجرا در حق او حتم و اندوه را و گفت نیستم مانند
آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس گفت این آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که هرگز
من متقی تر و پرهیزگار تر از شما و نامتربین شما ام با حکام خدا تعالی **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
عائشة ام المومنین انها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ارجله وهو صائم ثم یفکح عرو
روایت کرد که آنحضرت عائشه صلی الله علیه و سلم بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم
بعد ازین عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمر بن نفیل اراة عمر بن الخطاب کانت
تقبل رأس عمر بن الخطاب وهو صائم فلما نهأها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و عمر بن الخطاب او را صائم میگوید
پس منع میکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرتہ انها کانت عندھا
زوج النبی صلی الله علیه و سلم فدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق وهو صائم
فقال لہ عائشة ما یمنعک ان تدنوا من اهلك فتقبلها وتلدیها فقال قبلها وانا صائمة قالت نعم عائشة بنت
طلحة بود نزد یک حضرت عائشه صدیق رضی الله عنهما پس داخل شد بر وی شوهر وی آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او آنحضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزدیک شوی بزنی خود پس
بوسه کنی او را و با یکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبد الله یا بوسه کنم او را من صائم شدم گفت حضرت عائشه آری کن
مالک عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایا خصما والقبيلة للصماعة البربریه و سعد بن
وقاص شخصت میدادند بوسه کردن را بعد از **مالک** انه بلغ ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم کانت اذا
ذکرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقبل وهو صائم تقول وایکرم امالک لنفسه من رسول الله صلی الله علیه و سلم
حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد این خبر را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد حال آنکه او صائم میبود و میگفت محبت
حدیث و کدام یک شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بنابر این از ائمه قبله السلام تداوی خیر گفت عروه بن الزبیر ندیدم بر سر او روزه دار که خوانده باشد بخیر خبری مالک
 عن یونس بن اسلم عن عطاء بن یشاک عن عبد الله بن عباس سئل عن القبلة للصائم قال حوض فیها الشیخ وکرها للشاب عبد الله
 بن عباس اسئال کرده شد از قبله صائم پس حضرت داوید را و کرده داشت آنرا برای جوان مالک عن نافع بن عبد الله بن
 عمر کان ینهی عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بنی میگوید از قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف اهل الجاهلیة
 للصائم والاقوی انما لا یکنه الا ان یضی الضعف اختلاف کردند در خون کشیدن صائم و اقوی اقول السنن که گفته است
 مگر در حق کسی که ترسند از ضعف مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر انه کان یحییج وهو صائم قال یترک ذلک
 بعد و کان اذا صام لم یحییج حتی یفطر عبد الله بن عمر بن میکشاید و او صائم میبود باز ترک کرد آنرا بعد از آن پس وقتیکه
 روزه میگرفت خون نمی کشید تا آنکه افطار کند مالک عن ابن شهاب انه سئل عن ابنی وقاص و عبد الله بن عمر کان
 یجتیمان و هما صائمان ابن شهاب را بایت کرد که سعد ابن ابی وقاص و عبد الله بن عمر هر دو خون میکشیدند حال آنکه ایشان
 میبودند مالک عن هشام بن حمادة عن ابیه کان یحییج وهو صائم یفطر قال و ما دایمة احتجم قطا الا وهو
 صائم عروه خون میکشید و او صائم بودی بعد از آن افطار میکرد گفت هشام ندیدم او را که خون کشاید یا باشد
 بوجوه مگر آنکه صائم بوقال مالک بکنه الحجة للصائم الاحتجم من ان یضعف و لولا ذلک لم تکه و لو ان رجلا
 احتجم فی رمضان ثم سلم من ان یفطر لم اوعیه شیئا ولم امره بالقضاء لذلک الیوم الذی احتجم فیه گفت مالک
 مکرده نیست حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنکه ضعیف شود و اگر این نباشد مکرده نیست و اگر مردی خون کشید
 در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنکه افطار کند نمی بینم بروی نقصانی و امر نکنم او را بقضاء آن روز که خون کشید
 است مردی باب اختلاف فی صوم المسافر و افطار ایها الفضل و الاقوی ان الصائم اذا نزل لمن لا یجوز هذا الصائم
 الا لمن اراد بیان الجواز و که التخصی اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و افطار او را که انما بانین بهتر است قوی بن
 اقوال آنست که صوم بهتر است و حق کسیکه در شفقت نه میداند و او را صوم بهتر است کسی که شفقت رساند او را
 مگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قبول حضرت را مالک عن ابن شهاب عن یونس بن عبد الله بن عبد بن عتبة
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج الی مکة مع الفتح و رمضانهما حقه بلغه الکبیر ثم فطر فافطرو الناس
 و كانوا یأخرون بالاحداث فلاحداث من امر رسول الله صلی الله علیه و آله ان یجاء به بن عباس من بیت که رسول الله صلی
 بر روی یک سال فطر در ماه رمضان پس روزی که رفت تا آنکه رسید یکدیگر بعد از آن فطر نمود پس فطر کردند مردان عماره
 و عمل میکردند صحاب بحکم جدید پس آنرا پنج تاز و ترازان بود از حکام مخفرت صلی الله علیه و آله مالک عن یونس بن

له و علیه السلام
 فی الاثر و بیکه
 القبلة من حرک
 شهوة کالجیفة
 فخره و لا یغیره
 ۲۲۲
 الاحتجم فی
 وقت
 وقتیکه
 وقتیکه

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امر الناس فوسفهم عام الفتح بالفطر قال تقووا لعدوكم وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر قال الذي حدثني
 لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالبحر يصيب ما ساء له من العطش او من الحر ثم قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان طائفه من الناس قد صاموا حين صمت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديد دعا بقيقه فشرها فافطر
 الناس ابو بكر بن عبد الرحمن روايت كروان بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم برأيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان در سفر خود
 سال فتح مکه با فطر فرمود قوه صل كنيه براسي قال دشمن خود و روزه گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت ابو بكر بن اكر
 گرفت كيكه اين حديث من رسانيد برآيه ديدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در حج كسير خيت بر سر خود آب التبيات را گفت
 سبب گرمي پس گفته شد پيش آنحضرت صلعم كه طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تور روزه گرفتني گفت راوي پس قتيكه
 رسيد آنحضرت صلعم كه بريد طلب كرد پايه را پس آب خورد پس افطار كردند مردمان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك
 انه قال سافروا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يعاب الصائم على المفطر الا المفطر على الصائم ان من كان في
 سفر كرويم باهمراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب كرد روزه دار بر افطار كننده و نه افطار كننده بر روزه دار و هر
 عن هشام بن عرق عن ابيه ان محمدا بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اني رجل اصوم افاضو في
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فاصم وان شئت فافطر حمزه بن عمرو بن سلمى گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم را
 برآيه من مردمي ام كه روزه ميدارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه
 و اگر خواهي افطار كن مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه ميگرفت در سفر
 مالك عن هشام بن عرق عن ابيه انه كان يسافر في رمضان و سافر معه فاصوم عني و فطر بخي فلا يا امرأه الصائم
 هشام بن عمرو گفت كه سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت ميكرديم باهمراه او پس روزه ميگرفت عروه و افطار ميكرديم باهمراه
 نيكو و ابر روزه و شستن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه يتعبد بالصوم و قتيكه بخوابد كه داخل شود شهر خود
 و اول روز سنت موكده است او را روزه و شستن آن روز مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر في رمضان
 فعلم انه داخل المدينه من اول يومه دخل وهو صائم ثم عمر بن الخطاب تقي در سفر ميبرد در ماه رمضان پس ميدانست
 و داخل خوابد روزه در مدینه اول روز خود داخل مي شد حالانكه روزه دار مے بود قال مالك
 من كان في سفر في رمضان فعلم انه داخل على اهل من اول يومه و طلع له
 الفجر قبل ان يدخل حبل وهو صائم قال يحيى بن مالك و اذا اراد ان يخرج في رمضان و طلع له

قلنا ما التخي
 ر هذا الوجه من
 بين ما تارنا من
 قول الثاني و عليه
 العمل في شرح السنه
 قال الثاني انما
 الذي صلى الله عليه
 ليس من التبر الصوم في
 السفر قوله حيث
 بلغه ان ناسا صاموا
 فقال اولئك الصا
 فطره ذلك اذا قيل
 قلنا ما التخي
 و اما من راي الرخصة
 و تقي على الفطر ما
 فهو اوجب الى

۲
 قلت
 وهو قول أكثر أهل
 العلم في الأصناف
 ولا يجيب التام في
 القضاء ولا يجيب

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال است که پی در پی تضا که در آن تهرست و دو سرست و جدا جدا کردن کفایت کننده است
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول يعضون بمضغ من مضغ من افطهم من مرض اوقى سفر عبد الله بن عمر سبغت
 روزه دارد و رمضان را پی در پی کسیکه افطار کرد و از سبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس
 و اباه هبة اختلفا في قضاء رمضان فقالا لهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا ادري ايها قال يفرق بينه و
 ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب را روايت کرد که عبد الله بن عباس و ابو هريره اختلاف کردند در قضا رمضان گفت یکی از
 ایشان که تفریق کند و میان آن و گفت دیگری تفریق نکند و میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک این
 گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب
 يسأل عن قضاء رمضان فقال سعيد بن المسيب لا يفرق بينه و ان يوتر سعيد بن المسيب سأل كذا و كذا و ان
 قضا رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزد یک من است که تفریق نکند قضا رمضان را و آنکه پی در پی
 قال يحيى سمعت ما لم يقل فبين فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة وذلك من غير معنه و احب لك الخ ان يتا
مالک میگفت در باب شخصیکه جدا جدا کرد قضا رمضان را پس نیست بر وی اعاده و این تفریق کفایت کننده است و او را
 و دوست ترین وجه قضا نزد یک من است که پی در پی کند از باب من اصناف اهل في مضغ و هو مضغ قضه و كذا
 جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است و قضا کند و كفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن
 عبد الرحمن بن عوف عن ابی هريره ان رجلا افطر في رمضان فامره رسول الله صلى الله عليه و آله ان يكفر بعقوبة
 او صيا شهرين متتابعين او اطعم اثنين مسكينا فقال لا اجد فاتي رسول الله صلى الله عليه و آله بعرق تمر فقال
 خذ هذا فقصه في به فقال يا رسول الله ما احل لوجه مني ففحق رسول الله صلى الله عليه و آله حتى بدت انيابا ثم قال
 مروى افطار کرد و در رمضان پس امر کرد و او را رسول الله صلى الله عليه و سلم که كفارة دهد یا زاد کردن یک برده یا برقه دو شستن
 دو ماه پی در پی یا طعام خوانیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بیم پس آورده شش پیش آنحضرت صلى الله عليه و سلم
 ز قبل خرا پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیت میچسب محتاج تر از من این چند ید آنحضرت
 صلى الله عليه و سلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلى الله عليه و سلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء
 الله الخ اسألني عن سعيد بن المسيب قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه و آله و نيت شعرم ويقول هلك
 بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله وما ذلك قال احببت اهل و انا صائم في رمضان فقال رسول الله صلى الله
 هل تستطيع ان تعق رقبة قال لا قال فهل تستطيع ان تهك بدنة قال لا قال فاحبس فاتي رسول الله صلى الله

۲۳۵

۵۳

اعتبر الشافعي
قوله

جواب

۱۰۰

2001

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

دہلی

وقف

۱۰۰

مجلس

22

المقام

10

۱۵۶۶

کفر و کفر

اسماء

نیزہ خانم

مكتبة

۱۰۰

بما قال خذ هذا فقهه قد قال ما احل الله مني يا رسول الله فقال كل وجوه ما يمكن ما اصبحت
ما لك قال عطلة فسالته سعيد بن المسيب كذا في ذلك العرق قال ما بين خمسة عشر صاعا الى عشرين
بن المسيب گفت آمد اعلی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میزد و مقدم سینه خود را میزد و میگوید خود را میگوشت و باک شد
این دور تر از رمضان خبر پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث آن گفت جمیع مردم اهل خود را و روزی در
بودم در رمضان پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ای میتوانی که از او کنی برده را گفت میتوانم فرمود ای میتوانی
نذر کبکی شتر را گفت میتوانم فرمود پس نشین پس آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنبیل خرمای پس فرمود
بگیر این را و تصدق کن این را پس گفت نیست هیچکس محتاج تر از من یا رسول الله پس فرمود بخور از آن روزی و روزی و از روزی
بجای آنچه بان رسیده گفت مالک گفت عطا پس سوال کردم سعید بن المسيب چه قدر بود در آن زنبیل از خرمای پس گفت
در میان پانزده صاع تا بیست صاع قال ایها مالک سمعت اهل العلم يقولون ليس على من افطر يوم من قضااء رمضان
باصابة اهله نهاده او و غیر ذلک الکفارة اتفقوا ذکر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فیمن افطرا اهله نهاده او در رمضان
و انما علیه قضااء ذلک ایها مالک شنیدم از اهل علم که میگویند نیست بر کسی که افطار کرده باشد روزی از آن قضااء
جمیع اهل خود یا بغیر آن از سایر مضطرات کفاراتیکه نقل کرده میشود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق کسیکه جمیع اهل خود را
باهل خود در روز رمضان و غیر ازین نیست که بروی قضااء بهمان روز است بقوی گفته است که شافعی گفته که چون این شخص
حاجت خود بیان نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آخر که دانید کفارات را تا وقت بسیار داور گردید او را که آن قدر در حاجت صرف نماید
افطار کند باکل و شرب پس مانند افطار جمیع است در وجوب کفارات نزدیک ابو حنیفه و مالک کفارة مخصوص است باجماع
اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد الله علم ترجم گوید رضی الله عنه معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس آنچه در حدیث
رسول ابن المسيب آمده است از ابدی بدنه مأخوذ نیست و آنچه تفسیر اوست مثل بایان عرق مأخوذ است مسلم بر آن
حادثه پیش آید بروی و اجماع است آنچه در حدیث آمده چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم تم تفضیص ننمودند بر وصف حکام
علیه این حکم باشد از وصفی که علت آن زاید ابو و جاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند تا قوی در نیاب قول
شافعی مینماید که مؤثر مجموع چیز است افا و صوم ادای رمضان عدا اجماع که آثم شده است بان مستحب جمیع
بر جمیع ناسی کفارة نیست زیرا که روزه او فاسد شده و نه بر کسیکه نیت روزه نگرفته است صلا و نه بر کسیکه صوم
ننزد و قضاای رمضان و نه بر کسیکه باکل و شرب در استمنا و استقاراة و نه بر کسی که جمیع کند که نیت ترخص
در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بان جمیع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود پس گمان کرد و دلیل بر حقیقه

قفارة عليه وسعني
 تكلم عن الشافعية
 بين جاحظ وعرفه عن
 القفارة فبين النبي صلى
 الله عليه وسلم انه لا يجزئ
 عليه وعلى اله قفارة
 شيء وهل يستوفى مقامه
 فيه قولان اظهرهما
 في ذلك ما ذكره في القفارة
 خضلة فقاموا على
 من سقطوا ولا تستوفى
 وقيل منها ما يجد الفقهاء
 ٢٣٦
 من قفارة الى عبد الله
 المذكور في كتب الخليفة
 انه خاص بن الوكيل
 وسكت النبي صلى الله عليه
 وسلم عن قفارة المرأة
 فاختص في العلماء
 ابو حنيفة على المرأة
 ما على الرجل ان كانت
 مطاوعة فان كانت
 مطاوعة فاقضوا دون
 عليها القضاة دون
 الكفارة واختلفوا في
 ان الزوج كفارة واحد
 على الرجل دون غيره
 اخر على الزوجين
 وغيره

نصفه من عرقه رقيقا المنسوج من الخوص قبل ان يجعل مكملا عرقا والارد هذا الكدر هو

[illegible]

نه بار بود و نه بر کسی که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و اعتقاد کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن فطار جماع کرد و
 بر کسی که زن کند پس میان یا در حال سفر زیر که آنم در بیعت و بیعت نه است نه بیعت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حل
 نتوان کرد زیرا که جماع فحش است و اینها در احکام اکل و شرب جایز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان را بر ادای
 رمضان و نه خطا و جعل را بر تعرض صوم و مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس بیعت
 که مقصود باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و بخیر که سکوت بنا بر امکان معرفه حکم است از حکم مرد و چنانکه حدیث
 بر هر دو واجب شود و حل بر هر دو واجب شود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید
 و تا فعل کفارات امر است که از شرع رضی بر آن دلالت نمیکند و یا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر است
 که لازم است مسئله درین حدیث و احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در روزی او یکس قتیله قادر شود بر یکی
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه نظر سکوت بخیرت صلوات الله علیه و سلم مؤثر است
باب بیعوم فی الکفای امتنا بکار زده دارد در کفارات بی در بی مالت عن حمید بن قیس المالک ان اخبرنا قال
 كنت مع مجاهد وهو يطوف بالبيت فجاءه انسان فقال له عن صيام ايام الكفان امتنا بجا و يقطعها قال
 فقلت له نعم يقطعها ان شاء قال مجاهد لا يقطعها فان قراة ابي بن كعب ثلثة ايام متتابعات حميد بن قيس
 بودم همراه مجاهد و طواف میکرد بخانه کعبه پس آمد پیش او آدمی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفاره یا
 بی در بی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتم آری قطع کند آنها را اگر خود بگفت مجاهد قطع نکند آن
 زیرا که در قراة ابي بن کعب سه روز متتابعات یعنی سه روز بی در بی قال مجاهد قال مالت واجب الی
 ان يكون ما سئى الله في القرآن ان يصام متتابعات مالت درست تر نزدیک من آنست که باشد آنچه خدا تعالی فرموده
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در بی **باب من وجب عليه القنایم** فمن له من اوجین بنی علی ما حکا سیکه و جسد
 بروی بی در بی گرفتن روزه مثل کفاره قتل یا فحشاء یا غیر آن پس پیش آمد و از منی یا حیضه بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قال
 یحیی سمعت مالکاً یقول احسن ما سمعت فین وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی قتل خطا او نطاهر فخر من له من
 یغلبه و یقطع علیه صیامه ان اذا صوم من روزه و قومی علی صیام فلیس له ان یخیر ذلک و هو یخیر علی ما قد مضی من صیامه
 و کذلک الملة التي یحب علیها الصیام فی قتل النفس اذا حاضت بین ظهري صیامها انما اذا طهرت لا یخیر صیام
 و هو یخیر علی ما قد مضی و لیس لاحد وجب صیام شهرین متتابعین و کتاب الله ان یفطر الا من علة
 مرض او حیضه و لیس له ان یسافر فی فطر قال مالک و هذا احسن ما سمعت الی فی ذلک

قلنا
 و علی اهل العلم بالفتاوی
 فی صوم کفارة الجنین
 فتون احدیها کما
 قال مجاهد
 قلنا
 عند الشافعی یزید
 التتابع صیام یوم بلا
 عند یحیی الاستیفاء
 لا یحیی من روزه یقطعها
 صغیر استیفاء و فی
 عند الرضی و کان
 یجید یخیر
 التتابع

پیش از روز نفل مالک از بلوغ عن سعید بن مسعود بنی شعل بن جهمیام شهر همدان بیخود انداخته اند و قبل از بیخود شدن
سعید بن مسیب از حال شخصی نذر کرده و روزی که رفتن بجای ایامی رسد او را نذر و نفل گیر پس گفت سعید بن مسیب که
بندر پیش از روز نفل مالک بلغنه عن سلیمان بن یساک گفت مالک خبر رسید ملا سلیمان بن یساک از این
باب یصوم احد عن احد یا روزی که کسی عوض دیگری مالک اند بلغان عبد الله بن عمر کان یساک
هل یصوم احد عن احد و یصله احد عن احد فیقول لا یصله احد عن احد ولا یصوم احد عن احد عبد الله بن عمر
سوال کرده و میداد روزی که کسی عوض کسی نماز گذارد کسی عوض کسی روزی که نماز گذارد کسی
کسی مترجم گوید این را تعقب کرده اند حدیث بخاری عن عائشة من مات و علیه صوم صام عنه ولیه فقیه گوید که ممکن است
جمع در میان حدیث و اثر پس گوئیم که معنی قول ابن عمر لا یصوم احد النماز است که کسی عوض کسی روزی که نماز گذارد در حال حیات
بآن معنی که در بعضی پیشین فانی غلام خود را پس خود را فرماید که عوض او روزی بگیرد و تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف
چج که در حال ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می تواند آورد و الله علم مسئله در باب تحقیق که میر و در بروی واجب و یصوم
و حدیث آمده است حدیث شیخین من مات و علیه صوم صام عنه ولیه حدیث ترمذی و ابن ماجه من مات و علیه صیام
فیطعم عنه مکان کل یوم مدامی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه
بنظر تفریق گوید و مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را افه کنیم و دیگر را بگذاریم بلکه عمل بر دو ممکن است چنانکه در ظاهر
و از باب کفارات تحبیر و چند خصلت اقع شمس گوئیم بر ارات فیه میت حیل میشود یکی از دو چیز صوم ولی و فدیة طعام
و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعر است بکفایت مسئله تخصیص کرده اند و از یک سبب که بعد از آن
از قضا تفریط کرده باشد تفریط لفظ حدیث نهی نیست از ممکن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت مسئله و اگر
اختیار کند صوم را پس ولی عبارت از قریب است بر قریبی که باشد بطا هر است که اگر جنبی تبرع کند نیز جائز باشد مانند
وین میت و همچنین اگر ولی جنبی را بفرماید با جرت یا بدون اجرت و اگر طعام اختیار کند پس یکم بدیهی سائل نظر است مسئله
باب الشیخ الفانی یفطر یطعم عن کل یوم مدامی یا نذر ان افطرا یا نذر ان یطعم و در عوض هر روز یک که عبارت
از ربع صاع است مالک اند بلغان السن بن مالک که حقی کان لا یقدر علی الصیام فکان یقتدر ان یفطر
پیش از آنکه توانای نداشت بر روزی که رفتن پس فدیة میداد و قال مالک و لا اری ذلک واجباً و احب الی ان یفطر
الکحان قویا علیه ضمن افتدی فانما یطعم مکان کل یوم مدامی یا نذر ان یطعم الله علیه گفت مالک و من یتیم من
واجب و در ترست نزدیک من آنکه بگذارد از جنبی طعام را اگر باشد قادر بروی پس یکم فدیة و دیگر ازین نیست که طعام

صلوات
تعبید بخیر است مسلم
و دانستی که هر که فاکل او
شراب فیکر صوم
فانما طهره الله و
سقاها من طیب الاکل
العلم ان ان الصائم اذا
اکل او شرب ناسیا
لصومه لا یفسد صومه
فرضان او فکرا و
قال بالکمال فی النفل
درون الفرض

لازم بر وی قضا مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را صاحب سنن اربعه و غیر ایشان و ایما فساد و تقاریر صوم را از جهت عین است
پس فرماید اگر چه یقین باشد که چیزی بخورده است یا از جهت آنکه منظر رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع کرده
فاسد نشود حقیقت نزدیک فیکر آنست که استفاده نمیکرد نم است که شارع آنرا منظر رجوع ساخته در جائیکه احتیاج نیست عفو فرمود
نست و جائیکه با اختیار است حکم بیا و صوم نموده است چنانکه نوم را منظر خروج رجوع گردانید لکن چون شارع خود نصب فرمود
حکمی علیحد پیدا شد و اگر بر علیه خود پس حق آنست که وی مفید است از جهت منظر رجوع لیکن اگر یقین باشد که چیزی رجوع نموده
نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجودیت مانند سایر مترجمه که مصلحت دارد
باب من اکل او شرب فی الصوم ناسیا حکم کسی خود یا آشامید در روزه بنسیان قال یحیی سمعت ما لک ابقول من اکل
او شرب فی رمضان ناسیا او ساهیا او ما کان من صیاً واجباً قضاء یوم مکانه و سمعت ما لک ابقول من اکل
شرب ناسیا او ساهیا فی صیاً نطوع فلیس علیه قضاء و لیت یوم الذی اکل فید او شرب هو متطوع و لیس من
الصوم قطع صیاً و هو متطوع قضاء اذا کان انما افطر من عذر غیر متعمد المعظم لا اری علیه قضاء صلوٰه نافله اذا هو
قطعه من حدیث لا یتطعم حله ما یحتاج فیه الی الوضوء کفایت یحیی شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید
بنسیان یا بسهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجبیت قضاء روز دیگر
این روز نیز شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید بنسیان یا بسهو در روزه نفل پس نیت برک و قضا تمام کند
روزه آن روز را که خورد یا آشامید در وی و او روزه نفل داشت نیت بر کسیکه رسید او را چیزی که تبا کند روزه او را
و حال آنکه او روزه نفل داشت قضا آن روزه و فیکر افطار کرده باشد بسبب عذر آنکه بقصد افطار کرده باشد و نمی بیند
گذرانده قضا نماز نفل چون بشکند او را بسبب حدیثی که نمیتواند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود در وی بسوی صوم مترجم گوید
تعبید کرده اند این حدیث را بجهت مسلم که ادا نسی احکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعم الله تعالی و سقاها و این را اگر
علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بنسیان یا بسهو روزه او تبا نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده
و الله اعلم **باب یتعجب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشوراء مالک عن هشام بن عمار**

عن ابیہ عن عائشۃ زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت کان یوم عاشوراء یوم انصوحه قریبش فی الجاهلیه
و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصوم الجاهلیه فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینۃ صام و امر الناس
بصیاً فلما فرض رمضان کان هو الفریضه و ترک یوم عاشوراء فمن شاء صام من شاء ترکہ حضرت عائشہ
فرمود که بود روز عاشوراء روزیکه روز میگذشتند از قریبش در جاهلیه و آنحضرت صلوات بر او و آله و سلم

[illegible]

٢٢٢
 في صياحه ايام الى الابد
 انما يحيا هليا ويمكن
 صام قال ابو حنيفة
 لا يصوم ويقتن هذا
 وقال مالك ان يصوم
 ولا شافه فلا نكاح
 انظر هذا الا اذا
 وقع ليحيى بن عمار
 عتيل وهو مظاهر
 والصاب اخذ عتيل

عليه اهل العلم
وفي الاثر وحسن
الوصول الغدير النبي
صلى الله عليه وسلم
ويزول بقطة ماء
من يدها قال المولى
مبنى الوصول ترك
الكل والشرب بقدر
الى الله تعالى معنية
صوم الغدير ترك
لما يقص الغدير ترك
بنية الصوم عليه
عليه السلام
مجدد الشريعة النبي
صلى الله عليه وسلم
ما الصوم الذي هو
بالضعف ففقد الحق
وجمع الشافعي بين
فقال صوم الغدير
الغدير والتشريف
من خاف من الاوقات
حق ومستحق غيره
والا كبرية وكبره
لان يصوم الغدير

حق و مستحق و بیکه
العالی کبریا و بیکه
علا و لا یصوم السنه
الایام النظمی
و اذا افطرنی فی
الایام النظمی
فاجتنبه و لا یس

نہی علی اصغر

ويستحب ١٤
ولا القضاء إن لم يأت
نظام المحاسبة ٢٣
في صلوة أو صوم
في أكل أو من غيرهم
فكان ذلك في البدل
وهو في الأصل غير
الأصل

ويستحب " ولا قضاء إن لم يثبت في صلوة أو صوم في الأثر من عدم قلنا لا في البدل وهو في الأصل غنير الأصل على أصله الشئ في أكثر الأحكام

قلت وعلیه السلام
 حقیقت و قال الطائفة
 یقاس الصوم بالصلاة
 علی الخوف الا انزل من شریک
 فی الصوم قطع فی وجوب
 الیه تمام ولا القضاء
 لم یؤید یستحب ویکو
 الخرج بالاعتناء وکما
 یتأی علی مضمون بعد
 کاشفة علی الضیف
 لویکوه وکاشف علی
 یجب علی الشریع وحرر
 المخرج وشرع فی قضاء
 رمضان وشرع فی
 التخرج مطلقا سواک
 یؤیضا وکاشف علی
 یؤیضا من جانب الشرائع
 وینجی من الصوم
 یقال ثم ان الصوم
 انما هو فی صوم رمضان
 ودفال هو یلک تحقیق
 الصوم من سبب الصوم
 الی الدلیل کما یستلزم
 دونه

گفت یا رسول الله سر آئینه من صبح کردم و عايشه هم روزه دار بطریق نفل پس بدین فرستاده شد برای ماطعی پس افطار کرد و میفرماید
 پس میفرمودت صوم قضا کن بجای آن یکروز دیگر بپوشی گفته که متطوع بصوم اگر افطار کند بغیر عذر بر روی قضا لازم نیست
 نزد ایشان و احمد اسحاق و گفت مالک اگر بغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین است حکم صلوة و خطابی در اینجا فائده گرفته
 حدیث ابن شهاب بر سبب است و اگر ثابت شود چنان بیناید که امر کرده حضرت صلعم حضرت عائشه و قصه بطریق احتیاط بر آنکه بدل
 در اکثر احکام صوم قائم مقام اصل خود میباشد و چون در اصل مخیر میبود در بدل نیز مخیر میبود و فی الحدیث الذی اخرج الحاکم
 ابو داود و الصائم المتطوع امیر نفسه ان شارصام وان شافط **باب** هل یلزم النفل بالشروع فیه ایا لازم نیست نفل
 شروع در آن قال مالک لا ینبغي ان یدخل الرجل فی شیء من الاعمال الصالحة الصلوة والصیة والحج وما اشبه هذا من
 الاعمال الصالحة التي یقطع بها الناس فیقطع حتی یتیمه علی سنده اذ الکبر لم ینصرف حتی یصله رکعتین و اذا صام
 لم یفطر حتی یتیمه صوم و اذا اهل لم یرجع حتی یتیمه و اذا دخل فی الطواف لم یقطع حتی یتیم سبعة لا ینبغي ان یتیم
 شیئا من هذا اذا دخل فیه حتی یقضیه الا من امر یرضی له ما یرضی للناس من الاستقام التي یعبدون بها و ان
 ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه کلمة و اشبه بها حتی یتیمن لکم الحیطة الا یبصر من الحیطة الا سبی من الفجر ثم اقول
 الصیة الی اللیل فعلیه تمام الصیة کما قال عمر بن الخطاب و اعلموا ان الحجة و العمرة لله فلو ان رجلا اهل بالحج تطوع و قد نطفی
 لم یکن له ان یتوک الحج بعد ان دخل فیه و یرجع حرا لکن الطریق و کل واحد دخل فی نافلة فلیه تمامها اذا دخل
 فیهما کما یم الفریضة و هذا احسن ما سمعت الی گفت مالک یق نیست که داخل شود شخصی بر چیزی از اعمال نیک مثل نماز
 و روزه و حج و آنچه مانند آنست از اعمال خیر که تطوع میکنند آن مردمان پس قطع کند آن عمل بلکه بداند که بانجام رساند آنرا
 بر وجه منون مثلا چون تکبیر تحریر گوید برگردد تا تمام کند و رکعتی را چون روزه برگردد افطار نکند تا تمام کند و نماز و چون
 احرام بندد رجوع نکند تا تمام کند حج خود را چون شروع کند در طواف قطع کند آنرا تا تمام کند بهفت شوط را یعنی سزد که ترک آن
 چیز را ازین اعمال خیر و فقیه شروع کند در آن تا وقتیکه با تمام رساند آنرا مگر بسبب عارضه که پیش آید او را از منصب یا آنچه عارض
 میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که معذور داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده است
 در کتاب خود کلووا و اشربوا الخ و پس واجب است بر روزه گیرنده که تا تمام کند روزه خود را چنانچه فرمود خدا تعالی و التوا الحج و العمرة
 پس اگر شخصی احرام بست و حج نفل و حال آنکه او کرده است حج فریضه را پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد از آن که شروع کرده
 در وی و برگردد و از تنهای راه حلال شده و هر گاه داخل شد در اعمال نافله پس بر وی و هیبت بانجام رسانیدن آن چنانچه
 بانجام رساندن اعمال فریضه ترجیح گوید بر همین مذنب یا بحدیثی که واجب شود قضا بر عمل نفل بسبب مع در آن و در پیش شافعی مقدار نفل

لعقبات وطيبه اهل السلام
 لعقبات
 صلي الله عليه وسلم
 البيوم الذي يشك فيه
 فقد عصى الاله اناسهم
 فاحلوه في معناه
 وعند اكثر اهل العلم
 لا يصح يوم الشك عن
 رمضان وان صار من
 شعبان فطحا خارجا قال
 الشافعي لا يجزئ
 بل ينفق صوما كان يصومه
 ٢٢٢
 في يومه او على انه ان
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 حنيفه يجرى

لعلنا نعلم
وعليه اهل العلم

على قول عمار بن صام
الذي يثني عليه

اليوم
فقد عصى أبا القحافة
اختلفوا في معناه
من هذا العلم

وعند أكثر
لا يصوم يوم
ان وان صام
المن قال

مفتیان نظر علیا خان
الشافعی لا یجوز الا ان
ان کان یصوبه

٢٢٢

عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله

سيفه حرمي

التي يخرج فيها من صبحها من اعتكافه قال من اعتكف معك فليعتكف العشر الا واخر وقد اريت هذا الليلة
 ثلثيها وقد اريت من صبحها في ماء وطين فالتسوا في العشر الا واخر والتسوا في كل وتقال
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوكت المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا
 رسول الله صلى الله عليه وآله في حبهته وانفذ اثم الماء والطين من صبح ليلة احد وعشرين من رسول الله
 اعتكاف يكرهه عشرة مائة من رمضان ليس اعتكاف كركيل تا وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبى بود كه برهى آمد در
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرود كه اعتكاف كرده است با من بايد كه اعتكاف كند عشرة اخيره را و بر آئيه ديدم
 اين شب يا نغمه شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گردانیده شد از خاطر من و بر آئيه ديدم خود را درين خواب
 در بختال كه سجده ميكنم صبح او در آب گل پس طلب كنيد از او عشرة اخيره و طلب كنيد از او هر شطابق گفت ابو سعيد
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبى كه بعد از شروع اعتكاف عشرة اخيره آمد و بود مسجد بنا كرده شد بعرضش پنجاه
 مسجد گفت ابو سعيد پس بريد چشم من رسول الله صلى الله عليه وآله سلم كه بازگشت از نماز و بر جبين مبارك و بيني مبارك
 اخضر صلعم اثر آب گل بود از صبح شب ميت ويكم مقدمه لا بد است از تفضي آيات اعتكاف و مفيدات و مسائل
 پس حقيقت اعتكاف درنگ نمودن است و مسجد قدر كند از درنگ توان گفت به نيت آن اما درنگ كردن را چنانچه
 از استعمال اهل شرح لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال مكف واعتكف اى تمام و مكث پس مجبور و در مسجد بغير درنگ
 نباشد اما قبح مسجد و اعتكاف شرعى پس از جهت التزام اهل شرح است مسجد را در اعتكافات و عيش از جهت آنكه استحب اعتكاف
 بسبب مراتب است و مسجد از جهت آنكه خدا تعالى ميفرمايد و انتم عاكفون في المساجد اما نيت پس بعد نيت نماز احوال
 بالنيات وفيه نظر زير كه لبت در مسجد و قسم است قسمي است كه در اعتكاف گويند و قسمي است كه از استنفا زنا و زنا و نيت
 مى نامند پس فرق در دو قسم بقيدى مى بايد كرد نيت اعتكاف صلاحيت فرق ندارد زير كه مصادره لازم مى آيد پس
 از مكث طول كه مصليان آنقدر ميكنند مثل كبر و زوال الله علم و در اعتكاف در اى ظاهر شود چنانكه در صلوة بعد گفته شد
 سبل شافعى آنست كه اعتكاف مراتب است در مسجد و استحب آن از جهت مضى مراتب است الا آنكه خروج براى حاجت
 اعتكاف عشرة اخيره مثلاً اخته اند چنانچه ضرورت و بجهت آنكه گويان مشغول است در اول نيت پس اگر نيت مطلق اعتكاف كرد
 تا وقتيكه از مسجد نه برآمده است بر اعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد براى حاجت ضروريه يا غير آن اعتكاف درى
 تمام شد و اگر باز اعتكاف خواهد نيت جديد ميابد كه در اين معنى است بران راى كه بناى نيت نسبت كردم پس ضرورت در اعتكاف
 مدت متناهيست مطلق اعتكاف در بر اى و ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيت عود دارد و براى حاجت
 ضروريه

نقلت
 وعليه اهل العلم
 وفي هذا الحديث ان
 من أراد اعتكافاً فليعتكف
 الا واخر ليلة قبل
 غروب الشمس من
 ٢٨
 يوم العشر
 وعليه الشافعي
 ابو حنيفة

برآید بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع
 نمیتواند بگوید الا خروج بر نیت نقص اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل
 عشره اخیره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکثرت این مدت و خروج برای حاجت ضروری که مستثنی است اما خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تصریح مستثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تصریح نکرده است جایز نیست و یا قاطع آن
 اعتکاف است یا قاطع آن نیست بجز نیت قطع یا قاطع نیست مگر در صورت طول مدت خروج طاهر است که قاطع آن نیست بلکه
 او را جایز است و مشروط به نیت اخذ دست از آن راسی که بنا بر نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض نیت است
 بلکه از جهت آنکه کاستن نیت پس از نیت مستثنا و تصریح کرده باشد اول است بعدم نقص و بر راسی دیگر ظاهر عدم
 مشروطیت مستثنا است و فقیر گوید محل اختلاف بین الرائین نیست اگر مطلق اعتکاف معنی کثرت در مسجد نیت کرده است
 مستحق میشود در صورت مستثنا و غیر آن و ظاهر در آن راسی شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که حضرت صلی الله علیه و سلم
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود مستثنا و مانند آن و ظاهر در آن صحت راسی
 و ابی حنیفه است و مشروط اعتکاف اسلام و عقل و نفا از حیض و نفاس جنابت اما سلام و عقل پس زیرا که وی طاعت است
 و طاعت بدین سلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخباری طاری گرد و طریای آن ضرر نیست بداندند نوم و اما نقض از حیض
 پس از جهت آنکه ایشان ممنوع اند از کثرت در مسجد پس تقریب معصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود و از مسجد برآید و مدت
 محبت نخواهد شد از اعتکاف و اگر جنابت طاری شود و مبادرت کند بخروج و اغتسال آن مانند سایر عوارض ضروری است و حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بریدن آن قال الله تعالی ولا تأتوا بهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است به کفون پس
 با قیاس معتکف است اگر چه از مسجد برآید و حاجت ضروری برآمده است مبادرت برودی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند سایر
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف پس باقی ناقض نیت مانند جماع صائم یا یا صوم مشروط
 اعتکاف است یا نه و قول آن مرد و مذکور خواهد شد و ضرورت میکند مختلف از تطبیق زمین زیرا که آنها در معنی ترجیح است حضرت
 از حضرت صلعم ترجیح او را حالت اعتکاف ذکر کرده اند **باب** اختلاف فی لیلۃ الحجی و الاقویۃ انها لیلۃ فی اوتار العشره الا
 تقدم و متاخر قول ابی سعید انها لیلۃ احد عشرین اختلاف کرده اند در شبی که وی امید دارد ترین شبهاست اتوی
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید غندی که آن شب شب یکم
 است **مأله** عن ابی النضر مولى محمد بن عبد الله ان عبد الله بن ابيس الجهني قال لرسول الله صلى الله عليه و سلم اني رجل
 شاسع الناس لاني ليلۃ ازل لها فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم انزل ليلۃ ثلث و عشر من رمضان

قلت
عليه اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فخذ بحظه منها ^{صلی} سعيد بن المسيب ^{عليه السلام} كبره فصر
 در نماز عشاء از شقی پس بر آینه حاصل کرد حصه خود از آن شب ^{صلی} الله علیه و آله علم باب المعتكف رجل راسه و يفعل ما يشاء في المسجد
 ولا يخرج لعيادة مريض وشهود جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان مكثف ثابته سر خود را بکند هر چه خواهد و مسجد
 و نه بر آید از مسجد بجز دیدن بیمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه بر آید مگر برای حاجت انسان مالک
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان
 رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتکاف میکرد و نزدیک میگردد و اندیمن سر مبارک خود را پیش نه مینوشتم او را و داخل نمیشد
 در خانه مگر برای حاجت انسان مالک عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
 لا تسال عن المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتکاف میکرد و نمی پرسید مریض را مگر در اثرا آنکه میرفت
 و اتاده نمیشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان احق ما يخرج اليه عيادة المريض والصلوة على الجنائز واتباعها گفت مالک نیاید که اعتکاف
 بسوی هیچ حاجت و نه بر آید بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند هیچکس را مگر آنکه بر آید برای حاجت انسان و اگر معتکف را جائز
 بودی بر آمدن برای کار کسی بر آینه سزاوارتر بود بر آنکه بر آید بسوی آن عیادة مریض و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال
 مالك ولا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض والصلوة على الجنائز ودخول البيت
 الا لحاجة الانسان گفت مالک نمی شود معتکف صاحب اعتکاف تا آنکه بازماند از آنچه باز میماند معتکف از عیادة مریض از
 نماز جنازه و داخل شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه
 الا ان يكون في بلد في رجة من رحاب المسجد قال مالك ولم اسمع ان المعتكف يضطرب ببناء بيت فيه الا في رجة
 او في رجة من رحاب المسجد وما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة رضيها الله تعالى كان رسول الله صلى الله عليه وآله
 عليه اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذارند معتکف مگر در مسجد مگر اعتکاف کرده است
 در آن مگر آنکه باشد خیمه و در رجه از جهات مسجد گفت مالک نشنیدم که معتکف بزند خیمه که شب بگذرانند در آن مگر در مسجد یا در رجه
 از جهات مسجد و آنچه دلالت میکند بر آنکه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضيها الله عنها که كان رسول الله صلى الله عليه وآله
 اذا اعتكف الا قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يذهب لحاجة
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم میرفت برای حاجت انسان در خانه های یعنی در ایام اعتکاف مالک اند سال ابن

الاقوة ان الالباب
بطل بالجماع وفاقهم
مريضه وفيها نية
جسد وذوالم يربك
والصوت والارسل
ول اوله منزل
مداد اختلاف
مداد دغاسا
جامع عامداو
دغم وقطاعلايو
ايمن الشفة
بالاصيل على
للس في شجرة
بال الحكي كلاس
لمية اهل العام

[illegible][illegible]

۱۲

[illegible]

قلت
وطیبه الجوامع
قالوا فی فیض
حکامه تیکو جواد
وفاو الحرف القاص
اذا وجب الزاد والوجه
وامن الطرق بلزومه
الحج

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده عتكاف فرمود پس قتيبة بازيگري بسوی مکانی که خواسته بود عتكاف را در وی یافت خيمه را عرض
حضرت عائشه خيمه حضرت خضيه و خيمه حضرت زينب پس قتيبة دید اين خيمه را پرسيد از ان پس گفته شد حضرت راضيه الله عليه
که اين خيمه خضيه و اين از ان زينب است پس فرمود حضرت صلعم ايا نيکيو کاری گمان ميکنيد درين زنان يعنى ظاهريست که
نيست اخلاص ندارند بلکه براي و منافست قصد کرده اند بعد از ان بازگشت و عتكاف نمود پس قتيبة گذشت رمضان
فرمود بک عشره از سوال **كتاب الحج** باب سحر البيت فرض على من استطاع اليه سبيلا
حج خانه كعبه فرض است بر هر که توانائی توجه بآن دارد قال الله تعالى ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركاً و
هدى للعالمين ه فيه ايت بيت مقام ابراهيم ومن دخله كان آمناً والله على الناس حج البيت من استطاع
اليه سبيلاً ومن كفر فان الله غنى عن العالمين ه آية نخستين خانه كعبه عبادت خانه قرار داده شده است برای مردان
آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و راههای صاف عالم را در آن خانه نشانههای ظاهريست از جمله
استادان ابراهيم يعني سنگا که حضرت ابراهيم عليه السلام بروی مستاده و پای او در آن سنگا فرو رفت و تا امروز
او بر آن سنگا هرست و هر که در آید بآن خانه ايمين باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسیکه در آید بحوالی آن خانه از
حرم و عالم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه كعبه و اجتناب بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه اجتناب
راه يعنى سرانجام را در او راحه داشته باش. و هر که کافر باشد يعنى منکر فرضیه حج پس بر آيه خداستقالی بی نیاز است از احسان
عالم مقدمه ترجمه گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعاً و لابد است از شناختن شروط صحه حج و وجوب آن
پس حیث شدن اعمال کافر معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع تقلم عن ثلثة الاشياء
والله طيب و کلب و غنم و عقل شرط تخلف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی فرمودند
که او را حج هست محال و بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر میسر بود پس ممیز البطلان اولی حج صحیح باشد و مجنون
در حکم صبی غیر میسر است و در قرآن عظیم آمده من استطاع اليه سبيلاً پس البته شد که استطاعه راه شرط وجوب حج است
و در حدیث موطا آمده که کسیکه طاقت سفر ندارد بسبب کبر او را حج بنیابة میشود ازین دلائل نزدیک فقیه مخلص شد که صحه حج
دیگر است و وجوب حج دیگر باز صحه حج میباشد دیگر است و همچنین وجوب حج بر بنیابة دیگر است و بمباشرة دیگر است
صحه مطلقاً اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیل دارد در دنیا از وی مطالبه
نمیکنند و در آخرت تبرک آنها را نخواهد بود و اصبی غیر میسر بنیابة متصونیت زیرا که نیت بر تیز موقوف است
و غیر نیت صحه عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحه مباحثه اسلام و غیره است و در حدیث بعضی آمده است ایا صبی حج

بلغ فغلبه حجة اخرى ايا محمد حج ثم عتق فغلبه حجة اخرى قال النودى اسناده جيد از بنجاد النسخه شد که شرط وقوع از حجة الاسلام
 تکلیف و حریت است پس چه فقیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند بعضی که طاقه وضو نداشت وضو کرد و شرط وجوب حج
 اسلام تکلیف و حریت و استطاعت است باز استطاعت مباشره دیگر و استطاعت نیابت دیگر و استطاعت راه یافتن چند
 چیز حاصل میشود بعضی صفات در حال متبرست و بعضی در راه از انجمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشتقه شدیده زیرا که چون
 سائده عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد و حضرت صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشره به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب
 چون قائم بیا بد و این فقیر را درین مسأله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الاغی حرج الایه و این آیه اگر چه
 در جهاد است در حج نیز مشک آن توان نمود و بجامع سفر و از انجمله یافتن زاد و راحله است ذابا و یا بازیرا که حضرت
 تفسیر فرمودند استطاعت سبیل از راه و راحله و در عرف کسیکه طاقه ندارد از حجه ضعف بدن یا اعواز زاد و راحله میتواند
 لا استطاع و معتبر در زاد و راحله است که فاضل از حرج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و مسکن
 و عبد که بآن محتاج باشد ضرورت و کسیکه در میان می و مکة حد سفر نیست و قوه مشه و در راحله در حق او شرط نیست
 زیرا که عرف آنرا استطاعت بیشتر و از انجمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب و در وضعیکه
 مسافران حمل میکنند اب را از آن مواضع و نایافتن علف در مراحل در حق زن شجره زوج یا محرمی که همراه باشد از حجه
 اینی حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریفین از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی اینی خوف فتنه
 فهمید است و جماعه از نسوة ثقات را بجای محرم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با حجه مثل حج و
 یا وجود ولد و بدل طاعت او در حج میباشد زیرا که در حدیث موطن آمده است که ولد را فرمودند فاحج عنه و کسیکه مال آیه
 دارد مانند آنست یا اقوی از آن زیرا که صلا در نیت و سنت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است
 بحديث مسلم عن بریدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت ولم تحج فاحج عنها قال حج عنها و طاهر است
 تذکر واجب واجب است اگر طاقه باشد پس کسیکه میرود و در ذمه او حج باشد و مال دارد و اجلاج از وی واجب و ذکر آن
 حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **مالك** عن سفي حولى ابى بكر بن عبد الرحمن عن
 ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج للمبرور و ليس بخوف
 الا الحجة رسول الله صلى الله عليه وسلم عمره و عمره ديك كفارة است آن گنا مان را که در میان این هر دو بوده است و حج مبرور است
 آنرا جزا مگر بهشت حج مبرور آنست که مخطوب نباشد بآن چیزی اگر گناه **باب** من اذاد الحج فليح في اشهر الحج وليتق ال
 و الفسوق و الجدال هر که بخواند حج گذاردن پس باید که احرام بندد و در ماه هاج واجتناب نماید از جماع و دواعی آن و از معصیته

قلنت
 الحج المبرور سالان
 نثی من الماشه
 ۲۵۵

مکابره کردن قال الله تعالى الحج اشهر مملو مات فمن فرض فيه من الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جبال في الحج ولا فسوق ولا جبال في الحج
 من خير يعلم الله وتزودوا فان خير الزاد التقوى والتقوى يا اولاد لباث وقت حج ما بهای داشته شده است یعنی وقت
 و ذیقعه و در روز از و حج پس هر که لازم کند بر خود حج در آن ماهها یعنی احرام بند و برای حج پس نیست جماع و دروغی
 نیست معصیت نیست مکابره کردن در باب حج و هر چه بکنید از شکلی میداند از خدا و از او هر چه بکنید پس آن بهترین خواهد
 زاد بر هر گاه است از سوال سمرقند و خیانت و بر رسیدن از من اسی خدا و ندان خود قال مالک قال الله تبارک و تعالی فلا رقت
 و لا فسوق ولا جبال في الحج قال فالرقت اصابة النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الوقت النساء
 الاية قال والفسوق الذبح للانصاب الله علم قال الله تعالى وفسقا اهل لغیر الله به قال و الجبال في الحج انما
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمرقة بقره و كانت العرب غیر هم یقفون بعرفة فكانوا یجدون یقولون هؤلاء
 یضن اصوب یقول هؤلاء یضن اصوب فقال الله تعالى کمل امه جعلنا منسکاً هم ناسکوه فلا یزید عندک فی الاکس
 و ادع الی دینک انک اهل هک مستقیم فهد الجبال فی الحج فیما نزعی والله علم گفت مالک فرمود خدا متعالی فلما
 و لا فسوق ولا جبال فی الحج پس رفت رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است اهل کلمه لیکه اصبیام الرقت الی النساء
 و فسوق فخرج کون بری بتانت چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل غیر الله به و جدال در باب حج نیست که قریش می آید
 نزدیک مشعر حرام و در مدافعه بجهل قریش و عرب غیر قریش می ستاندند و بعد از پس بایکدی که جدال میکردند اینجا میگفتند که ما
 تریم و اینجا میگفتند ما راه یاب تریم پس خدا متعالی فرمود لکل امه جعلنا منسکاً هم ناسکوه الاية پس انیت جدال در حج در آن
 نموده میشود باینقری گفته اکثر علما قائل اند بتوقیت احرام باشد حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود
 و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مگر هم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توقیت حج باشد مگر معلوم می شود معلوم
 که وقف عرفات جز در روز عرفه صحیح نیست نه قبل از آن و نه بعد از آن پس مراد توقیت احرام خواهد بود و من فرض فیمن
 اوست پس احرام حج پیش از آن منعقد می شود و اگر کسی احرام حج پیش از آن که در عمره کند زیرا که خواهد آمد که در وقت
 فوت حج عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که می تمتع کند باب مواقیت که احرام
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال یهل اهل المدينة من ذی الحلیفة و اهل الشام من الحقیفة و یهل اهل نجد من
 قرن قال عبد الله بن عمر بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و یهل اهل البین من یلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفة و احرام کنند اهل شام از حقیقة

ما قلت
 اهل العلم علی ما اذا
 عمل یقتضی ان یحل
 من غیره و سعی قبل
 الشهر الحج لا یجوز
 و هی سوال و در الفقه
 ۲۵۶
 و نسو من ذی الحلیفة
 اختلافی احرام فقال
 الشافعی ان احرام قبلها
 لا یصح و حجا و کعبه
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یعتقد احرام قبلها

القوة
بعضها ومن

و سوال کرده شد مالک حکم شخصی از اهل مکه یا احرام کند از اندرون مکه برای عمره پس گفت مالک بکعبه باید بسوی حل سبیل کند از آنجا
گفت مالک عمره از تنعیم پس حال انیت کیست که خواهد که برآید از حرم بعد از آن احرام کند پس هر آنکه آن کفایت کننده است از وی
اشاره اند بگویند لیکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است بخضرت صلعم و آن دور تر است از تنعیم تر حرم
رضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المدينة ذابحوا ذبائحهم و
اشاموا بحفنة و لاهل البهین علیهم قال بن الحسن و لمن اتى علیهم من غیر بن من اراد الحج و العرة فمن كان ذن
ذلك فمن حیث انشأ حتى اهل مکة من مکة ازینجا دانسته است که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه بکعبه باشد خواهد توطن کرد
خواه افغانی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکه است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است
و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جحفه است و میقات متوجه از تهامة علیهم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داود
و سنائی روایت کرده اند عن عائشة ان ابی سلمی وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه بامین میقات و مکه ساکن باشد میقات
او مکن است و ازین حدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج بمکانی که در میان مکه و میقات باشد در آمد
و از آنجا او را نیت حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون منن کان ذن و ذلک من حیث انشأ و اصل است
مانند افغانی مقیم بکعبه در احرام از نفس مکه و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
به تنعیم فرستاد و نشان دادند که از و رای آنکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بکعبه و در آن حال وقت تنگ است آنحضرت
صلی الله علیه و سلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم می توانست شد آنحضرت صلعم در چنان وقتی تکلیف خروج بکعبه
حل نمیداد مسئله فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از موافقت احرام کند
جائز باشد لکن آنحضرت صلعم و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است
که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بکعبه و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از طلوع
به نیت اگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر است که دم لازم میشود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شکیا
او ترک فیه و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات
کرد و میقات اعیان است که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقربا که در تبعه لازم نیست بکعبه عمل بر خصصت شرع
است **باب** حلی رسول الله صلى الله عليه وسلم و دعا الحلیفه و تعین فلما استوت به الحلت اهل کذا آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در سجده ذوالحلیفه دو رکعت این فقیه است شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سه رکعت ایست مالک

فليدوم
وعلى من تركها
خضعة
تتركها وقال ابو
ولاشي عمن
القبلة سنة
قال الشافعي
ون الرخص
الله عليه وسلم
ليده

عليه اهل العامة
نفسه فان ساقته
بل يقص على سماء
والله اعلم
١٩٠

۵۸

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا بگوید دو قول آمده و ظاهر آنست که غسل که برای تنظیف قطع
 را محیه که پیش باشد تیمم حوض او نیست و اندر شد باب یستحب ان یأخذ من الحیة و شاربہ عند الاحرام مستحب است که گویا از پیش
 خود و بر دست خود نزدیک حرام مالهالت انه بلغه ان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحجم دعا بالحق ففصر
 مشاربہ و اخذ من الحیة قبل ان یرکب قبل ان یهل حی سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد و میطیبه میفرستاد
 پس قطع میکرد و بر دست خود او کم میکرد و محیه خود را پیش از آنکه سوار شود برش از آنکه لیبیک گوید احرام بسته مالهالت
 ناهم ان عبدالله بن عمر کان اذا افطر من رمضان و هو یرید الحج لم یأخذ من راسه و لا من لحيته شیئا حتی یخیر قال
 مالهالت و لیس ذلک علی الناس عبداللہ بن عمر وقتیکہ روزہ میگذشت و بعد از رمضان و او اراده حج میداشت فنی شتر
 از سر خود که نمی کرد و از ریش خود چیزی تا آنکه حج کند گفت مالک این لازم نیست بر مردان مترجم گوید رضی اللہ عنہ
 که اراده شود برای احرام بخلق عانه و نفث الطر و قص شارب و تقليم اطفار و در حلق راس قول درین باب مذکور شد نزدیک
 فقیر تفصیل است کسیکه مقتداست بخلق راس کند تا زیاده موی سر او را کلفت ندید و کسیکه مقتدا باشد بوی سر
 از استیلائی شوال که اصل شهر حج است موی نخا بدارد تا نزدیک حل احرام شارج ظاهر شود باب الحائض و النفاء
 تغتسل و تلبی الحائض خداوند نفاس غسل کند و لیبیک گوید مالهالت عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابيه عن اسماء بنت
 هانئ و لدت محمد بن ابی بکر بالبیداء فذکوز ذلک ابو بکر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها فلتغتسل ثم لتسئل
 بن محمد و حدایت کرد و ان اسماء بنت حمیس که اسامه بن زید و محمد بن ابی بکر را در موضعی که میداشت شهر است بر سه چهار میل از مدینه
 پس ذکر کرد و این اقامه ابو بکر صدیق برین شخص حضرت صلی الله علیه و آله سلم پس فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله سلم امر کن
 او را که غسل کند بعد از آن لیبیک گوید مالهالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفة فامرها ابو بکر ان تغتسل ثم تعال اسماء بنت حمیس بن زید و محمد بن ابی بکر را در
 ذی الحلیفه پس امر کرد او را حضرت ابو بکر صدیق که غسل کند بعد از آن لیبیک گوید مسئل مالک هل یقف احد
 بعزفة او بالمزلفة او بر حی الحجاز و یسبع بین اصفاء و المروة و هو غیر طاهر فقال کل امرئ نضغه الحائض
 من امر الحج فالرجل یصنع و هو غیر طاهر ثم لا یکون علیه شیء فی ذلک و الفضل ان یکون الرجل فی ذلک کله
 طاهر و لا یسبح له ان یتجد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و قوف کند کسی بعزفه یا بمزلفه یا رمی جمار کند یا سه دریا
 صفا و مرده کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر یک میکند آنرا حائض از کراهی پس مرد بکند آنرا حال آنکه او غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی زمین گناه نیست درین امر و بهتر آنست که باشد مرد در میان اعمال با طهارت و سزاوار نیست

قلت قال الحق يستحب ان يناله رب الارحام بحق العادة وتسف الا بطرفه من الناس وتقديمه لطفه على غيره من تقديمه هذه الامور على الفضل في العالمين مثل خلقه في الارض من اجزاء من اجزاء

٢٤١

وهو تفسيره في القرآن

المؤمنين

قلت وعليه اهل العلم

کثیر بن الصلب همین کار گفت مالک شریف قریست که باشد نزدیک پنج فراسنجیم گوید یعنی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم این معلوم کرده باشند بران عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد
 لازم آمد اخذ بان زیرا که همین است و اول بهرم دوی در حجة الوداع بود و اول و چنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاد و غیره
 باشد نشود که مردمان افتد این جمیع کنند پس واقع شده اند و منهی عنه چنانکه خود تصریح کرد در باب ثیاب صغیر یا یا است
 بوجهی که بجای برسد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد استحباب تطیب بدن و ثوب نزدیک حرام همین حدیث بجا
 داده اند از حدیث اعرابی بانکه امر فرمودن حضرت صلعم را بنیل صفره از جهت حرمت تقصیر بر عفران و خلوق است
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خرد و نزدیک احرام اختلاف و فیصل این اختلاف
 بان است که خرد و استعمال نکند بر جامه استعمال نکند بر بدن خرد بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناکلت**
 عمرة مفترقة و وجه مفترقة و قوت و غنم عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمرة تنها حج تنها و جمع کردن در میان حج
 و عمرة و تمتع یعنی افاقی عمرة کند در شهر حج و حلال شود و در مکة باند تا آنکه حج نیز گذارد **مالک** عن ابی الاسود محمد

بن عبد الرحمن بن نوفل و کان نلیما فی حج عمر و ثابن الزبیر عن عروا بن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم

۳۴

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فیتامن اهل بجرة و متامن اهل بجة و عمره و متامن

اهل بالجم و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم بالجم فاما من اهل بجرة فخل و اما من اهل بجة و اجمع الحج و العمرة فلیجملوا حتی

کان فی الحج حضرت عائشة گفت برآمدیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس آن کسی بود که احرام کرد بجهت

کسی را بود که احرام کرد حج و عمرة یعنی قرآن کرد و از کسی بود که احرام کرد حج و احرام کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج

پس اما کسی که احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتی که فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد در حج تنها یا حج

حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار ان رسول

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابه من اهل بجة و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل

فاما من اهل بجة و اجمع الحج و العمرة فلیجملوا و اما من کان اهل بجرة فخل رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال

حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد حج و از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که

جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس اما کسی که احرام حج کرد و جمع کرد میان حج و عمره پس

حلال نشد و اما کسی که احرام عمره کرده بود و از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

و سلم احق ثلثا عام الحد ببلدیه و عام القضیه و عام الحجة فانه خبر سیدنا مالک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره کرد

سال جدید سال ضعیف سال جبرانه سال مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان المقداد بن الاسود دخل علی علی بن ابیطالب
 بالسقیاء وهو یخیر بکرات له دقیقا وخبطا فقال له هذا عثمان بن عفان ینهی ان یقرن بین الحج والعمرة فخرج علی
 وعلی یدیه اثر الدقیق بالخط فانسی اثر الدقیق والخبط علی ذراعیه حتی دخل علی عثمان بن عفان فقال انت تنهی عن ان
 یقرن بین الحج والعمرة فقال عثمان ذلك رایعی فخرج علی مغضبا وهو یقول لعلکم لیبیک اللهم لیبیک بحجة و عمر معا فمعه
 بن الاسود دخل شد بر علی بن ابیطالب محلی که او را سقیاء گویند و او علف پیدا و شتران جوان را از ان خود بار و در برگ
 درختان پس گفت او را اینست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی برود
 دی اثر آورد و در برگ درختان بود گفت یا دی پس فراموش نمیکشم اثر برگ درختان و آمد را برود دست او تا آنکه درخت
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان اینست ای
 پس برآمد حضرت علی در ششم آمده و او میگفت لیبیک اللهم لیبیک بحجة و عمره معا سالک عن ابن شهاب عن محمد بن
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه صدقه انه مع سعد بن ابی وقاص و الضحاک بن قیس عام حج
 معاویه بن ابی سفیان و هما یدکران التمتع بالعمرة الى الحج فقال الضحاک بن قیس لیبیعه ذلك الا ان یصلوا الله
 قال سعد بن قیس ما قلت یا بنی اخي فقال الضحاک فان عمر بن الخطاب قد نهی عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله
 صل الله علیه و صلینا بعد محمد بن عبد الله شعیب سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس سالیکه حج کر معا و بر بن
 ابی سفیان و ایشان ذکر میکردند متع بالعمرة تا آمدن حج پس گفت ضحاک بن قیس نمیکند این را مگر کسیکه انداخت
 حکم خداست ای پس گفت سعد بد چیز نیست که گفتی ای پسر برادر من پس گفت ضحاک بن قیس هر آینه عمر بن
 الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آینه که داین را رسول الله صلی الله علیه و سلم و کردیم با آنرا همراه او باب
 الفصل بینهما در بیان فصل در میان حج و عمره سالک عن تافه عن عبدالله بن عبدالله ان
 من الخطاب قال فصلوا ما بین حجکم و عمرتکم فان ذلك انتم ليج احدکم و الله لعمرته ان یعتمرا
 فی غیر اشهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج و عمره خود پس هر آینه این تمام کننده ترست حج کی
 از شما و تمام کننده ترست عمر و او را مراد این بود که عمره در غیر شهر حج بجای آورد یعنی متعه نکند در شهر حج سالک عن
 علقمة بن ابی علقمة عن امه ان عائشة كانت تقسم بعد الحج من مکة فذی الحج تم ثلثت ذلك و کانت
 تخرج قبل هلال الحرام حتی تأتي الحجة فتقبل بها حتی تری الهلال فاذا رأت الهلال اهلت یوم تخرج
 حضرت عائشة عمره میکرد بعد حج از مکة در ذی الحج بعد از ان ترک کرد و اثر پس بر می آمد پیش از هلال محرم تا آنکه

ما قلت
 و علی اهل العلم
 توفی بن علقمة بن ابی علقمة
 النجیم و هو ان یخط
 العلف من الخط
 الدقیق بالخط و
 لیسفا لابل و البکر
 بالفتی الفقی من البکر
 بمنزلة الفلام من
 الناس و لا یاتی بکثرة
 الخط یقتضیان ما
 یتم علی الاثر من
 من الخط و هو ان یخط
 الشجر بالصفا و یتباینا
 و رفته
 به فایست
 و علی اهل العلم

می آمد بخیف پس بگوشت می نمود و آنجا تا آنکه بنشیند بلال را پس رفتیکه دید بلال احرام میکرد و بجهت باب الاخوان افضل را بفتح
 اول القرآن یا افرافضل است یا متعب یا قرآن ممالک عن صدقة بن یساک الیک ان رجلا من اهل المین جاء الى عبد الله بن
 عمر بن الخطاب فصرع راسه فقال یا ابا عبد الرحمن انی قد مت بعمرة مفردة فقال لعبد الله بن عمر لو کنت معک و سئل کنت لکن
 ان تقرن فقال الیها قد کان ذلک فقال عبد الله بن عمر خذ ما تطامن راسک ما هدی فقالت امرأة من اهل
 ما هدی یا ابا عبد الرحمن قال هدی فقالت ما هدی فقال عبد الله بن عمر اولم اجد الا ان اذبح شاة لکن احب الی من
 ان اصوم مردی از اهل مین آمد پیش عبد الله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت یا ابا عبد الرحمن هرگز
 آمد دام برای عمره نه پس گفت عبد الله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو میوال میکردی مرا میفرمودم تر القبر ان گفت
 آن مینی هرگز ایستحق شد قرآن پس گفت عبد الله بن عمر بگوید پنج پریشان شده است از موسی سر تو و دهی ذبح کن پس
 گفت زن از اهل عراق صیت هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کند هدی خود را پس گفت آن زن صیت هدی او
 گفت عبد الله بن عمر اگر نیایم مگر آنکه ذبح کنیم یک بز می آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم ممالک عن صدقة
 بن یساک عن عبد الله بن عمر انه قال والله لکان اعتمر قبل الحج و اهدا احبا لی من ان اعتمر بعد الحج فذبح الحجة عبد الله بن
 عمر گفت قسم بخدا اینک عمره کنم پیش از حج و هدی ذبح کنم یعنی منو کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج و هدی حج
 شترم گوید همین است نه بخیف که قرآن مطلق افضل است و تمت افضل است از افراد و نزدیک شافعی افضل است
 از اوست و بعد از آن تمت و نسا این اختلاف اختلاف این است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شافعی
 ترجیح داده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفرد حج بود و الله علم باب شرف ط د م التمتع و در بیان
 شرط تمتع قال الله تعالی فاذا امنتم فسن متم بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن الهدى
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلک لمن لم یکن اهل حاضری المسجد الحرام و التقوا الله
 و اعلم ان الله شدید العقاب پس رفتیکه این شد یعنی احرام بعد و نباشد پس سیکه بره من رشت بممنوعات
 احرام از زن و طیب لباس سبب فراخ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجب است بروی آنجا انسان باشد
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجب است بروی روزه که فتن است روز و وقت حج در روزه
 مگر فتن هفت روز و رفتیکه رجوع کنی بدطن خود این یک مه کامله است اینک کسی است که نباشد که آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و تر سید از خداوند و بداند که خدا سخت است عقوبت او
 ممالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه کان یقول من اعتمر في اشهر الحج

لا قلت
 وعليه ابو خيفة و
 في رواية القرائ
 افضل مطلقا و التمتع
 افضل من الاضحية و
 قال الشافعي افضلها
 الاضحية و بعد التمتع
 وفي قول التمتع افضل
 و نسا ذلک لا خلاف
 في ذلک النبی صلی الله
 علیه و سلم ترجح الشافعی
 ۲۶۵
 في الظاهر فيلزم ان كان
 مفردا

است مک و کافر و مار و زرد و اذان سقته و دهن غیرت نیز ممنوع است بحديث المحرم است و غیر و قول عمر امان
 یا توان شش و انا تم نهون و غسل بدن و دسر اگر چه خطمی و دسر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر حلق راس بآیه و لا تحلقوا
 رؤسکم حتی يبلغ الہدی محله و با حجاب خدا و حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم است تطہیر
 و تنقیہ شعر و دیگر تجرأ و دواعی آن بجهت قول خدا است که فمن فرض فیہن الحج فلا دفت ولا حلق لیکن بجماع عمر آن فائست
 و لازم میشود بدین مضمون در سکی که شروع کرده است و متصانچا نخواهد آمد و بر سفاخه و قبیلہ و سفاخه واجب میشود و دم
 فاسد نمیکرد و دیگر اصل طیار و صید بزمی بقولہ تعالی و حرم علیک صید البر ما دمتم حرم او آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد
 و دیگر نجاس و تفصیل این منوعات و ابواب آئینہ مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الہدی کیف یفعل و قتیکہ و
 کند بدی آنچه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة أم المؤمنين أنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه
 و آله إن الساق لا يحل أن تنزل عنك فقال ابنه لبت راسی و قلت ہدی فلا حل حتی انزل حضرت حفصة عن
 صلی اللہ علیہ وسلم حال است مردمان کہ حلال شد و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود و آنحضرت مسلم بر آئینہ بھن
 جمع کردم موسی سر خود را و قداہ بسم قربان خود را پس حلال نشوم تا آنکہ بخرم **باب** کیف یطوف الممنوع و القارن
 چگونه طواف کند ممنوع و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة فطاف الذين اهلوا بالعمرة بالبيت
 و بین الصفا و المروة ثم حلوا ثم طافوا فاذا حل بعد ان رجعوا من منى حججهم و اما الذين كانوا اهلوا بالحج و جمعوا الحج و العمرة
 فانما طافوا طواف واحد مختص حضرت عائشہ گفت پس طواف کرد تا آنکہ احرام عمره کرد و چون بخانه کعبہ میان صفا و مروه و بعد
 از آن بگذشت از آن کتب و دیگر بجا آورد کہ رجوع کرد و از منی برای حج خود و اما آنانکہ احرام کردند بجز جامع کردن حج و عمره را پس ازین
 کہ طواف کردند یکبار **باب** الممنوع بقیم الترویة بیان حال ممنوع کہ عمره کند در روز ترویہ **مالک** عن نافع عن عبد الله
 بن ابی بکر ان مولاة لعمره بنت عبد الرحمن يقال لها رقية اخبرت انها خرجت مع عمر بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد
 حرم مكة يوم الترویة و انما معها فطاف بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امعاب مفضلان
 لا قالت فالتسمیة لی فالتسمیة حتی جئت به فاحذت من قرون راسها فلما كان يوم الفرج دجيت شاة و قیة مولاة
 بنت عبد الرحمن خبر او کہ بر آئینہ وی همراه عمره برآمد بسوی کعبہ پس داخل شد عمره و در کعبہ روز ترویہ و من همراه او بود پس از آن
 خانه کعبہ او میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد و نصفه سجده پس گفت ای ابنت مقرأ منی گفت جئت و جاکر
 بیار از برای من پس چشمم تا آنکہ آمد و من از این گفت از قربنها سر خود یعنی موار را بر قتیکہ شد و در آخر دج کعبه برای **باب**
 ما استیس من الهدی و در بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن ابن عباس ان ابنتا كان یقول

[illegible]

قد استحسنه
وعليه الكراهة
العدل

انما اخبرته ان زياد بن سفيان كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله ان عبد الله بن عباس قال من اهدك هذا حرام
عليه ما يخرج على الحاج حتى يفي بالهدى وقد بعثت بهدني فاكلمني الى بامرنا و فرجى هذا الهدى قالت عمة فقالت عا
ليكي قال ابن عباس انا قلت قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قلدها رسول الله صلى الله عليه وآله
بعث بها رسول الله صلى الله عليه وآله الى فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم وبعثت بها رسول الله صلى الله عليه وآله
ابو سفيان نامه نوشت بسوی حضرت عائشه رضی الله عنهما که عبد الله بن عباس گفته است هر که بفروشد قربانی را حرام میشود
بردی آنچه حرام میشود برچ گفته تا آنکه بخورده شود قربانی را و هرگز نیز فرو نرساند و هر که قربانی را پس بنویس بسوی من حکم خود
یا بفروشی حرام قربانی را گفت عمر و پس فرمود حضرت عائشه نیست حکم چنانکه گفت ابن عباس با قسم من قلا واره قربانی رسول الله
صلى الله عليه وسلم برودست خود بعد از آن بست آن قلا واره را انحضرت صلعم بدست خود برگردن قربانی بعد از آن دانست
انها را انحضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد برحضرت صلعم نیز یک حلال کرده بود او را خدا تعالی برای او تائید
نخ کرده شد قربانی **مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال سالت عمة بنت عبد الرحمن عن الذي يبعث بهديه ويعقم هل
يحيى عليه شئ فاخبرتني انها سمعت عائشة تقول لا يوم الامن اهل وكنى يحيى بن سعيد سوال کرد عمر و بنت عبد الرحمن را
از حکم یک نفر تسه قربانی خود و سکونت کند در وطن یا حرام میشود بروی خیزی پس خبر داد مرا که وی شنیده است از حضرت
عائشه که میگفت محرم نمی شود مگر آنکه احرام کرده و لیک گفت **مالک** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث
النبخعي عن ربيعة بن عبد الله بن الهادي براندای رجل متحج ابا العرق فقال للناس عنه فقالوا امر بهديه ان يقدل فلذلك
نحج قال ربيعة فلقيت عبد الله بن الزبير فذكرت ذلك له فقال بدعة و ربه الكعبة ربيعة بن عبد الله دیدم مردی برهنه
در عراق پس سوال کردم مردمان را از حال او پس گفتند امر کرده است هدی خود را که قلا واره بسته شود پس بر کمر همین معنی
شده گفت برپایس ملاقات کردم عبد الله بن الزبير را پس فکر کردم این ماجرا پیش او پس گفت بدعت است قسم بخدا می گفتم
باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بيان حكم داخل کردن عمره بر حج و داخل کردن حج بر عمره **مالک**
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل الحج مفرد ثم بدا له ان يهل بعد بعمرة فليس له ذلك قال مالک و ذلك الذي ادعت
حليته اهل العلم يبذلنا مالک شنیده بعض اهل علم را که میگفتند کسیکه احرام کرده حج تنها بعد از آن ظاهر شد او را که احرام کند
ازین عمره پس جایز نیست او را این کار گفت مالک همین است آنچه در یافتیم بران اهل علم او شهر خود **مالک** انه
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بعمرة ثم بدا له ان يهل بحج معها فذلك له ما لم يطف بالبيت وبين الصفا والمروة
وقد ضمن ذلك عبد الله بن عمر حين قال ان صدرت عن البيت صغارا كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ثم التفت

له قلت
 وعليه النافعي في
 شرح السنة والعصفور
 ليس يطيب هو قول
 الكناهل العلم وقول
 الجحيفة هو طيب
 يجب فيه القدية
 له قلت
 في شرح السنة وروى
 عن ابن عمر انهما
 قالوا ليس المنطقة للمحرم
 ذلك خبر عند العامة
 له قلت
 يجوز للرجل المحرم ستر
 الوجه عند الشافعي
 لا يجوز عند أبي حنيفة

جناحية من أمير در باب حلق باب الثياب المصغرة بيان حكم جامه های رنگین کرده شده بعصفور ماله عن هشام
 بن عمر عن ابنه عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس للعصفورات المشعبات وهي مائة لیس فيها زعفران است
 ابو بکر می پوشید جامه ها مصغریک سرخ را و او محرمه بود و نبود در آن جامه های زعفران ماله عن ناضه انه سمع
 مولی عمر بن الخطاب یحدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب ای علی طلحة بن عبید الله ثوبا مصغرا وهو محرم فقال
 ما هذا الثوب المصغر قال طلحة یا امیر المؤمنین اما هو مدرف قال عمر انکما اها الوهط اثمة یقتد بکم الناس فقل
 رجلا جاهلا رای هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبید الله قد کان لیس الثياب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا
 ایها الرهط شئنا من هذا الثياب المصبغة اسم مولی عمر بن خطاب میگفت با عبد الله بن عمر که عمر بن الخطاب دید
 طلحه جامه های رنگین را و محرم بود پس گفت حضرت عمر صیغت این جامه های رنگین ای طلحه گفت طلحه ای امیر المؤمنین خبر این
 از تراست پس فرمود حضرت عمر هر آنی که شما ای جامه ها یا نیکو که اقداس کنند شما مردان پس اگر مردی جاهل به بند
 این جامه ها گوید طلحه می پوشد جامه های رنگین در احرام پس می پوشید ایها عجمی ازین جامه های رنگین مترجم گوید
 چنین هست نه بیهوشا فعی بنوی گفته که مصغره خوشبو نیست و همین است قول اکثر علما و ابو حنیفه گوید که مصغره خوشبو
 و هیئت فدی و ادون در وی والله علم باب المنطقة للمحرم بیان حکم که میزد محرم ماله عن ناضه ان عبدالله بن
 عمر کان بکوه لیس المنطقة للمحرم عبدالله بن عمر کرده می داشت پوشیدن که نمید برای محرم ماله عن یحیی بن سعید
 انه سمع سعید بن السیب یقول فی المنطقة یتلبسها المحرم تحت ثیابه انه لا یاس بذلک اذا جعل فی طیه یا جلیبا استیبر
 یعتقد بعضها الی بعض سعید بن السیب میگفت در باب منطقه که می پوشد آنرا محرم زیر جامه ها خود که هیچ ناک نیست در آن وقتی که
 در و طرف او و او را که به بند بعض را بعض قال ماله و هذا احب ما سمعت الی فی ذلک گفت اما این درست
 اقوال است نزدیکی من که شنیدم آنرا درین باب باب اختلاف فی تغطية الوجه للمحرم اختلاف کرده در پوشیدن روی
 محرم ماله عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی القرافصة بن عید الحنفی انه رای عثمان
 بن عفان بالهرو یغط وجهه وهو محرم فرافصة دید حضرت عثمان را در عرج که می پوشید روی خود او را و محرم بود
 ماله عن ناضه ان عبدالله بن عمر کان یقول ما فوق الذقن من الداس فلا یحرم المحرم عبدالله بن عمر میگفت
 آنچه بالاتر از زنج است از جمله سرست پس باید که پوشد آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود را
 پوشد و ابو حنیفه میل کرده است تجویم آن و الله علم باب لا یتنقب المرأة المحرمة ولا یتنقب قفا زین
 زن محرمه نقاب نمی پوشد و نه قفا زین ماله عن ناضه ان عبدالله بن عمر کان یقول لا یتنقب

المسححة المحمّية ولا تلبس القفازين محمد بن عبد الله بن عمر سكت نقاب نو شد زن محرمه و نه قفازین را یعنی پوشش دست
باب ان اختلجت لستوا الوجه سدلت ثوبا على وجهها متجافيا عن بشره الوجه اگر خجسته شود زن محرم بر روی پوشش
روی او نیزان کند چنانکه اگر دور باشد از ظاهر روی مالک عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر
انها قالت كنا نلحقها وجوهنا ونحن محجرات ونحن مع اسماء بنت ابي بكر الصديق فلا تنكح علينا فاطمة بنت
منذر گفت ما می پوشیدیم روی خود را و ما محرمه بودیم و ما همراه اسماء بنت ابی بکر الصدیق بودیم پس اینجا بنشینید
بر ما باب اذا مات المحرم هل يطيب وهل يخبر وجهه و قتیکه فوت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود او را و پو
شود سر او مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه و اقد بن عبد الله ومات بالحجة محمدا
و قال لو لا اننا حرمه لطيبناه و خمر راسه و وجهه عبد الله بن عمر و كفن كرويسه خود و اقد بن عبد الله را
و او مرده بود و رجه در حال احرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودی که ما محرمیم خوشبومی مالیدیم او را و پوشانید
سر او را روی او را و متوجم گوید این قول متروک است بحديث متفق عليه که گذارید او را تا بر خیزد و روز قیامت
لبیک یان باب المحرم يغسل راسه و يغتسل محرم شود سر خود را و غسل کند مالک عن زيد بن اسلم
نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس و المسلوبين محزمة اختلغا بالابواب
فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه و قال المسلوبين محزمة لا يغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد الله
بن عباس الى ابي ايوب الانصاري قال فوجدته يغتسل بين القرويين وهو يستتر بثوب فسلمت عليه فقال
من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس استلث كيف كان رسول الله صلى
عليه و آله و سلم يغسل راسه و هو محرم قال فوضع ابو ايوب يده على الثوب فطأ طأ حتى بدالى راسه ثم قال لا تسأل
يصب عليه الماء اصاب نصيب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بهما و ادير ثم قال هكذا رايته رسول
صلى الله عليه و آله يفعل عبد الله بن عباس مسور بن مخزوم خلاف کردند در وضعیکه مسمی است با ابو ایس گفت عبد
بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن مخزوم نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنین پس فرستاد ما
عبد الله بن عباس لبوی ابو ایوب انصاری گفت ایس یا فتم او را که غسل میکرد در میان و دوجب که نصیب میکنند
آنها بر سر جاه تا بان بیاد نیزند بکره را و پرده کرده میشد بروی بجایه پس سلام کردم بروی پس گفت کیست این گفتیم من
عبد بن خنیف فرستاد ما السید بن عبد الله بن عباس را بیستم از تو که بگذرد شش است حضرت سلم سر مبارک خود را و جالانکه و محرم میبود گفت عبد
بن حنین پس گفتم که این است ابو ایوب است خود را بران جایه پس لیست کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد بر من سر او را و از آن گفت شخصی را

وقال أبو حنيفة بن عمار
طبيب في غسالة الفقه
انه لا يقرب الحرام
فذهبه الشافعي الى
يوم القيمة طيبا
طيبا انه طيب
راسه ولا تنصو
بين الناس طيبا
طيبين طيبين

١١١١١

4

لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخاطب عمر بن عبد العزيز فرسا و كسي بسوي ابان بن عثمان و ابان آن روز مير حاج بود و عمر بن عبد
 ابان برود محرم بود و گفته فرسا و بدست او که هرگز من منخواهم که بزني و هم پس خود و طلحه بن عمر از قريشيه بن جبير و حنظله
 که تفرغ حاضر شوي پس انکار کرد ابان بن عثمان و گفت شنيدم عثمان بن عفان را که ميگفت که فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نكاح نكاح محرم و بزني نكاح و خطبه نفرست **مسائل** عن داود بن الحصين ان ابا عطفان بن طريف المزي اخبره ان ابا
 طريف اتوا رجلا و هو محرم فودع من الخطاب فخلصه طريف نكاح كزني ارحال انكاه او محرم بود پس در كزني و عمر بن الخطاب
 نكاح او را **مسائل** عن نافع بن عبد الله بن عثمان يقول لا ينكح المحرم ولا يخاطب عبد الله بن عمر ميگفت نكاح نكاح محرم و
 بپيام نفرستد نه براي خود و نه براي غير خود **مسائل** انبغذان سعيد بن المسيب سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار
 سئلوا عن نكاح المحرم فقالوا لا ينكح المحرم ولا ينكح سعيد بن المسيب سالم بن عبد الله سليمان بن يسار سوال کرده شدند از نكاح
 محرم پس گفتند نكاح نكاح محرم و بزني نكاح و قريه خود را متبرك كويد كه نكاح محرم نكاح نكاح شافعي فاسد است و نكاح ابو ضيفه صحيح
 اختلاف كرده در تزويج حضرت ميمون را و اكثر فقهاء بر آنند كه تزويج كرده حضرت صلى الله عليه وسلم ميمون را حال انكه او حلال بود
 سال عمره قضاء و طاهر شد ام تزويج او حال انكه او محرم بود بعد از آن بنا كرد ميمون و حال انكه حضرت صلعم حلال بود و در
 در حين است قول شافعي **باب المحرم لا يصطاد صيد البر و له ان يصطاد صيد البحر** محرم شكار نكند شكار بريا بان را
 و جاز است شكار كردن در دريا قال الله تعالى احل لكم صيد البحر طعمه و متاعا لكم و للسيادة و حرم عليكم صيد البر و
 حرم و اتفق الله الذي اليه تختصرون حلال كرده شد براي شكار دريا يعني چيزيكه زندگاني ندارد و كره در دريا نكند هي
 طعام دريا يعني جانور دريا نيكه دريا و ابرار بايد بعد مردن او تا بهره مندي باشد شما اوقافها را يعني مسافران بخورند و نوشند
 و متوطنان بخورند و بهره و نشند و حرام كرده شد شكار بريا بان مادام كه محرم شهيد و تبريد از خداي بسوي او شر كرده خواست
 متبرك كويد كه بر حين است اتفاق علماء انكه قتلند در قفس شكار در ديدار نكند كه صيد دريا چيز است كه پيدايش او بود با
 و دريا باشد و در انوار است كه حرام نيست چيزيكه زندگاني او در درياست و حرام است جانوريكه غوطه خور و در دريا و بر آيد پس
 او جانور بريا بان است **باب ياكل المحرم صيد الاصطاده الحلال لا جلد ولا ناسه و لا ياكل ولا ياكل لحم صيد**
 قبل الا حرام بخورد و محرم گوشت شكاريكه شكار كرده است از حلال براي او و نه بشاره او و اگر براي او و يا بشاره او صيد كرده
 نخورد و بخورد گوشت شكاريكه ذبح كرده باشد از ابرار **مسائل** عن ابى النضر هولى عمر بن عبد الله اليه عن نافع
 مولى ابى قتادة الا نضاري ان كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ كانا بعض طريقي مكة تخلف مع صحابه ليحرمين هو
 غيرهم فواي حماد و حشيا فاستومع فوسد فقال صحابه ان ينادوه سوطه فابوا عليه فسالهم رحم فابوا فاختاروا فشد

قال الشافعي لا ينكح
 فاسد قال ابو جعفر
 و اختلاف في نكاح
 محرم و كذا في
 الذي صلى الله عليه وسلم
 ميمون و كذا في
 تزويج حلال
 القضاء و قوله
 وهو صحيح
 هو حلال
 قول الشافعي

عليه اهل العلم
 انهم اختلفوا في
 الصيد و صيد البر
 ان شاء الله تعالى
 في الحديث صيد البحر
 ما يكون
 في البحر و في
 لا يحرم
 لا في البحر و في
 الذي يفرغ في الماء
 و يخرج فانه بزر

علی الحاکم فاکمل منه بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما اذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 عن ذلك فقال انما هي طعمه اطعمكموها الله ابو قتاده انصاری بود همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه در آمدند بعضی
 که عقب بنانند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو قتاده صحابی از یاران خود که محرم بودند و محرم نبود پس دیگر زخمی پس
 بر اسپ خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیاده او را پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست
 دهند نیزه او را پس قبول ننمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده را بعد از آن جمله کرد و دیگر زخمی کشت او را پس خبر داد از آن
 بعض اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باز ماند بعض دیگر پس وقتی که دریافتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نمودند او را از گوشت آن گوز خرس فرمود جز این نیست که آن طعام است که داده است آنرا خدا تعالی شمار
 مالک عن زید بن اسلم ان عطاه بن یساحد عن ابی قتاده فی الحمار الوحشی مثل حدیث الجلفه لان فیها
 زید بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال هل معکم من لحد شی عطاء بن یسار روایت کرد پیش زید بن اسلم
 از ابو قتاده در قصه گوز خر مانند حدیث ابی النضر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود آیا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من هم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد
 بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن عیسی بن طلحه بن عبید الله عن حمید بن سلمة وهو یضمر انه لخبیر عن البهزیان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم یومکة وهو محرم حتی اذا کان بالروحاء اذا حار حشی عقیر فن کوزک لک رسول الله صلی
 علیه و آله فقال دعوه فانه یوشک ان یالی صاحبہ فجاء البهزی هوزید بن کعب هو صاحبہ الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 فقال یا رسول الله شأنکم بهذا الحمار فامر رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر فقسمه بین الوفاق ثم مضی حتی اذا کان بالکاه
 بین الروثه والعرج اذا طلی حافت فی ظل وفیه سهم فزع ان رسول الله صلی الله علیه و آله امر رجلا یقف عند لایریه
 من الناس حتی یقف بهزی خبر و او حمید بن سلمه را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آمدند باراده که حال آنکه آنحضرت صلی
 علیه و آله محرم بودند تا چون رسیدند به روحانگاه دیدند که گوز خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس
 ذکر کرده شد این ماجرا بآنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود بگذرید او را پس بر آئینه نزدیک است که باید
 صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس بد بهزی و او صاحب آن گوز خر بود بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 پس گفت یا رسول الله بکنید هر چه خواہید باین گوز خرس امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر را پس شست کرد میان بقا
 بعد از آن بگشت تا وقتی که رسید بانایه موصی که میان روئنه و عوج واقع است ناگاه آهوی سرخ خود در بامی خود پیچیده
 است در سایه و در بدن آن آهوی بر سر تپس گفت بهزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر کرد شخصی که بایستد نزدیک او

ما تعرضوا لشو و بکپل فرودمان تا رقتیکه بگذر از انجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة الليثي انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وآله وحشيا وهو بالابل او ابن ان قرأ
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله قال فلما راى رسول الله صلى الله عليه وآله ما فى وجهي قال انالم زده عليك الا ان احرم صغيت
 بشامه بدريه او ريشي حضرت صلى الله عليه وسلم گویا در خبری و حضرت صلعم در ابواب بودند یا در وان بودند پس در آن روز بر صعب بن
 صلى الله عليه وسلم گفت راوی پس چون دید حضرت صلعم آنچه در روی صعب بن یحیی اثر شکلی فرمود بر آئینه مار و دیگر دلم که
 بنویس بر برای آنکه محرم مالک عن یحیی بن سعید بن سمع سعید بن المسیب یحدث عن ابی هريرة ان اقبل من البحر
 حتى اذا كان بالرذة وجد كبا من اهل العراق محميين فسالوا عن لحم صيد وجدنا عند اهل الرذة فامرهم باكله قال
 اني شككت فيما اوتيتهم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لاهل بن الخطاب فقالوا نعم اذا لم تهم به قال اوتيتهم باكله فقالوا
 لو اوتيتهم بغير ذلك لفعلت بك يتوعدوا ابو هريرة بياضه من البحر انما يرسيد برنده یافت سوار می چند از احرام بسته از
 اهل عراق پس سوال کردند او را از گوشت شکاری که یافتند از نزد یک اهل بده پس امر کرد ابو هريرة ايشان را بخوردن آن
 ابو هريرة بعد از آن ترد و کردم در آنچه فرمودم ايشان را پس رقتیکه رسیدم بحدین ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر بچیز امر کردی ايشان را گفت فرمودم ايشان را بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغير این میکردم چنین چیز
 بتو یعنی می ترسانید او را مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة یحدث عن عبد الله بن عمر بن عبد
 الله بن عمر بن الخطاب قال فاستفتوه في لحم صيد وجدنا ناسا احلته ياكلونه فافتام باكله ثم قال قدمت المدينة على عمر بن الخطاب
 فقال له عن ذلك فقال بما افتيتهم قال فقلت افتيتهم باكله فقال عمر افتيتهم بغير ذلك لا احللت ابو هريرة صيد
 با عبد الله بن عمر که گوشت بروی قومی از احرام کنندگان در رنده پس سوال کردند او را بگوشت شکاری که یافتند و آن
 حلال است که میخوردند آنرا پس فتوی داد ايشان را بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بحدین نزد یک عمر بن الخطاب پس
 سوال کردم از وی این مسئله را پس گفت بچیز فتوی دادی ايشان را پس گفت فتوی ام ايشان را بخوردن پس فرمود عمر
 فتوی میدادی بغير این در دناک میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال
 دایت عثمان بن عفان بالعرج وهو محمى في بين صائفت قد غطى وجهه بقطيفة اجوان ثم اني سلم صيد فقال لا يحل
 كوا فقلوا ولا فاكل انت فقال اني لست كهيت كذا انما صيد من اجل عبد الله بن عامر بن ربيعة كنت
 ویدم عثمان بن عفان را در عسج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روسته خود
 بجا در ارغوان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری را پس گفت

فواد عن بعيره ايا دور كنه محرم كنه از شر خود ماله
 بن عبدالله بن الهدیر انه رأى عن بن الخطاب ^{عليه السلام} يقول لعبد الله بن مسعود عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن
 كنه وبيكر كنه از شر شترى از ان خود و رگل در موضع كنه سقيانا نام از حال كنه و محرم بود ماله **عن نافع** ان عبدالله
 بن عمر كان يكره ان ينزع المحرم من كنه او فواد عن بعيره عبدالله بن عمر كنه و بيكر كنه از شر شترى از ان خود و رگل در موضع كنه سقيانا نام از حال كنه و محرم بود ماله **عن نافع** ان عبدالله
 شتر خود باب جزاء قتل الصيد و بيان جزاء شكار قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تفلحوا الصيد انتم و من
 منكم متعمدا فجزا مثل ما قتل من النعم يحكي به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام مسكين او عدل
 ذلك صيا ما ليدوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام **عن** امي سلمة ان
 مكث يد شكار را حال كنه شكار محرم بشيد و بر كنه از شر شترى از ان خود و رگل در موضع كنه سقيانا نام از حال كنه و محرم بود ماله **عن نافع** ان عبدالله
 مماثل آنچه كنه است از چهار پاها مواشي يعني مماثل شترى از شر شترى از ان خود و رگل در موضع كنه سقيانا نام از حال كنه و محرم بود ماله **عن نافع** ان عبدالله
 بآن مماثل و صاحب عدالت از شكار كنه باشد آن مماثل قرباني رسیده كعبه از انجمله كفارة است كه عبارة از طعام
 فقيران است و از انجمله مماثل آن طعام از روزه يعني عوض هر مسكين روزي بگيرد واجب كنه شده كنه از شر شترى از ان خود و رگل در موضع كنه سقيانا نام از حال كنه و محرم بود ماله **عن نافع** ان عبدالله
 تا بچش سزاوارد و از خود عفو فرموده از انجمله كنه است يعني صيد يك قبل از تحريم بوجود آمده بود و هر كنه خود كنه سزاوارد
 شكار كردن پس انتقام كنه از وي خدا و خدا غالب صاحب انتقام كشيدن است مراد از صيد نزد يك شافعي جانور و
 بريست كه مال كنه باشد پس ذبح الغنم و مانند آن جزاي نباشد و همچنين در كشتن آنچه با كنه الحرام است مثل شتر و
 و همچنين در صيد بجز و نزد يك ابو حنيفة غير كنه كنه نيز گاهي موجب جزاي تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا
 صيد يك از سه چيز تواند بود اول مماثل صيد را در حرم ذبح كردن و مانند نزد يك شافعي بخلقت و ميتت سته منزوك
 ابو حنيفة بقيت دوم خريد كردن طعام بقيت صيد و اطعام آن بباكين نزد يك شافعي هر مسكين را نيم و نزد يك ابو حنيفة
 هر مسكين را نيم صاع از گندم يا يك صاع از جو و مانند آن سيوم بشمار مسكينان روزه داشتن على اختلاف المذاهب پس
 آية نزد يك شافعي آنست كه واجب است بر سكه كشته باشد صيد را جزاي و آن جزا مماثل مقتول است در صورت و كنه
 جنس الغنم كه مانند آن ثابت باشد بحكم دو كس اهل ابل يا نيت و آن مماثل وقت جزا ميتواند شد كه او را در حرم ذبح كنه يا
 جزا كفارة است بجهيل سابق يا بر ابر آن روزه گرفتن و نزد يك ابو حنيفة آنست كه واجب است بر سكه كشته باشد
 صيد را جزاي و آن جزا مماثل مقتول است در نيت كه مانند آن ثابت باشد بحكم دو كس اهل ابل يا نيت و آن مماثل يا جزا
 الغنم است كه برسانند او را كعبه يا كفارة است بجهيل سابق يا بر ابر آن روزه گرفتن والله اعلم **باب** ملكه به

قتل الصيد
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

قتل الصيد
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

قتل الصيد
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

قتل الصيد
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

قتل الصيد
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

والله اعلم
 واهل العلم على
 ذلك في الوقاية
 قبل بعض و بعض
 وقارة

قلت
وعليه السلام قال
لا تقل في حقكم مثله
يعزلك وفيه لا مثيل
له كاللحم والعصا في
القيمة وقال ابو جعفر
خراصة قوله عياك
في مقتل ابي ابي بكر
منه ١١٠

ذو اعدل من المماثل باب بيان جزية حكم كرد و اند خدا و ندان عدالت از محاشن لك عن عبد الملك بن قيس عن
محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت ابا و صتا لي فرسين الى ثغرة ثنية فاب
ظبياً و نحن محرمين فأتى فقال عمر لرجل الى جنبه فقال حتى احكم انا و انت قال فحكما عليه بعد فولى الرجل
وهو يقول هذا الصير للمؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظبي حتى دعا رجلا يحكم معه فنهض عمر قول الرجل و
فسال اهل ثغرة سورة المائة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر لو اخبرني
انك تقر سورة المائة لا وجدت ضرباً فقال ان الله تعالى و تبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل
منكم هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مروي انه مشى عمر بن الخطاب پس گفت برائيه من ان
كردم من و يار من و ازان من و دوسپ را بجانب بلندي نشينه پس شكار كرديم ايسوي را حالانكه ما محرم بوديم
پس چه چيز مي بيني پس گفت عمر بن الخطاب شخصي كه بر پهلوي او بود بيا تا حكم كنم من و تو پس حكم كردند هر دو
بزي پس برگشت آن مرد و او ميگفت اين امير المؤمنين است كه نشو است كه حكم كنم در باب ايسوي تا آنكه بخود
شخصي گيرد كه حكم كند با او پس بن حضرت عمر سخن آن مرد را پس بخواند او را پس سوال كرد از ذي ايامينو اني سوئه مائده
گفت ن گفت حضرت عمر آيا ميداني اين مرد كه حكم كرد با من گفت ن پس فرمود حضرت عمر اگر خبر ميدايي مرا كه كوي
سوئه مائده را بر نشينه در و مندي ميگردانيدم ترا سبب ضرب بعد از ان گفت برائيه خداست اني سفير مايد در كتاب خود و حكم كرد و اعدل
منكم در ياب بالغ الكعبة و اين شخص گيرد عبد الرحمن بن عوفست مالك عن ابى الزبير الكوفي ان عمر بن الخطاب قضى في الضبي
وفي الغزال بعذو في الادب اجناق وفي اليدوم جعفر عمر بن الخطاب حكم كرد و گفت ربيك سفند و در ايسوي است و در خوكو
بيك بزغال و در ووش دشتي بيك جفرة يعني بچه بز جلد و نه مالك عن هشام بن عروة ان ابا به كان يقول في البقرة
الوحش بقرة وفي الشاة من الظب اشاة عوده ميگفت كه در گا و دشتي بيك گا و دشت و در يك بز از ابو ان يك است
مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان كان يقول في حمام مكة اذا قتل شاة سعيد بن المسيب و كيو بيك
و قتيك كشته شود يك بز است قال مالك و لم ازل اسمع ان في الغمامة اذا قتلها المحرمين انه گفت مالك و هميشه شنيدم
كه در شتر خويون بكند او را محرم يك شتر است و در شاة مني موافق اين آثار است و هر چه در حكم بما نمة منقول است حكم كنند
در ان دو كس از ان ياست بشليته و آنچه او را مثل نباشد مثل ملخ و كنج كان در و دجيب شود قيمت و نزد يك ابو جعفر خبريد
قيمت است كه بقول اعدل ثابت باشد و اعتبار در قيمت موضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب بمحومات از ان
موضع اعتبار را بديكر و او اعلم باب اخلاف الروايا في الجراح يقتله المحرم و الصحيح انه في ذنوبه مختلف شده و از ابا

در بلخ که کشت او را محرم و صحیح است که در وی قدیست مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کعبا لاجارا قبل
 من الشام فکسب محرمین حتی اذا کانوا ببعض الطریق وجدوا لحم صید فاقام کعب یا کل قال فلما قدوا اللد
 علی عمر بن الخطاب فکروا ذلک له فقال من انا که یهذا قالوا کعب قال فانی قد اقرت علیکم حتی ترجعوا فاما کانوا ببعض
 طویق مکة سرت بهم رجل من جواد فاقام کعب ان یاخذوه ویاکلوه قال فلما قدوا علی عمر بن الخطاب کروا ذلک له
 ما احکلت علی ان اقیتهم بهذا فقال هو من صید البحر قال ما یدریک قال یا امیر المؤمنین والذی نفسی بیده
 ان هم لا یلقوا کونیت فی کل عام حر تین کعبا جارا واما زشام در میان سواری چند محرم تا آنکه رسیدند بعضی را ط
 یافتند گوشت صید پس فتوی داد کعب جارا ایشان را بخورن آن پس قتیکه رسیدند بدین نزدیک عمر بن الخطاب که کردند
 این اجارا پیش او پس فرمود حضرت عمر که کدام کس فتوی داد شارب این پس گفت کعب اجارا فتوی داد اما گفت
 عمر پس برآئینه من امیر ختم او بر شام تا وقتیکه باز گردید از سفر مکة پس از آن چون رسیدند بعضی طریق که گوشت برایشان
 جلاعه از بلخ پس فتوی داد ایشان را کعبا جارا که بگویدند از او بخورند از پس چون رسیدند پیش عمر بن الخطاب که کردند پیش
 این اجارا فرمود حضرت عمر چه سبب گفتی اوی ایشان را این و جلیس گفت که بلخ از صید بحرست فرمود حضرت
 چه چیز مطلع شسترا گفت یا امیر المؤمنین قسم بکسیکه نفس من بدست اوست نیست بلخ مگر افشاند از ماهی که می افشا
 از پیش خود در هر سال و در مالک عن زید بن اسلم ان رجلا جاء الی عمر بن الخطاب فقال یا امیر المؤمنین انی
 جوادات سبوا وانا محرم فقال علی طعم قبضة من طعام آمد مردی بسوی عمر بن الخطاب پس گفت یا امیر المؤمنین برآئینه
 شکار کردم مخمارا بتاز یانه خود و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر بده یک قبضة از طعام مالک
 عن یحیی بن سعید ان رجلا جاء الی عمر بن الخطاب فقال له من حبادة قتلتها وهو محرم فقال عمر کعب
 فقال حتی یخبرک فقال کعب ما هم فقال عمر کعب انک لتجد الدهرم لتمر خایر من حبادة مردی که سب
 عمر بن الخطاب پس سوال کرد او چه حکم یک بلخ که کشته بود از احالا آنکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب
 کعب اجارا برایتا حکم کنیم پس گفت کعب یک درهم پس گفت حضرت عمر کعبا برآئینه تو می یابی در سهم را یک تیره
 بهترست از یک بلخ شتر حرم گوید بهمن است نه سبب ابو حنیفه که در قتل جواد واجب میشود صدقه اگر چه کم باشد
 و در پیش شافعی قیمت واجب شود باب کیف یطعم المساکین او یصوم عدل ذلک چگونه طعام دهد فقیران و حکم
 روزه گیر و مانند طعام مساکین قال مالک احسن ما سمعت فی الذی یقتل الصید فیصک علی فیه ان یقوم لصید
 الذی اصاب فینظر کمرته من الطعام فیطعم کل سکین مدا او یصوم کان کل مدیما وینظر کمره

فصل
در بیان احوال مسکینان
و تقویت طهارت و صدقه
علی کل مسکین
و اوصاف مسکینان
بهره و اوصاف مسکینان
تصدقات علی کل
مسکینان
من اوصاف مسکینان
۸۲
تشریح احوال مسکینان
و اوصاف مسکینان
و اوصاف مسکینان

المساكين فان كانوا عشرة فاما عشرة ايام والى احوال مسکینان عشرين يوما بعد هم ما كانوا وان كانوا اكثر
من ستين مسکینا لفت مالک بترين چیزیکه شنیدم آنرا در باب کسیکه یکیش شکار پس حکم کرده شود بروی در آن باب
که قیمت کرده شود آن شکار اگر گشته است پس بده شود که چه قدر است قیمت آن اطعام پس طعام داده شود هر مسکین
یکت یا روزه گیر و بجای هر روز یک روزه دیده شود که چه قدر است ثلث مسکینان پس اگر ده مسکین باشند روزه گیر دوه
و اگر بیست کس باشند روزه گیر و بیست روز روزه گیر و بشمار ایشان هر قدر که باشند اگر چه باشند زیاده تر از شصت مسکین بترجمه
همین است و در شصت نفر و یکا به حقیقه هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو باید داد و اقل از آن جایز نیست
باب لا یخلق الخمر داسه حتی یحیی قوت النجی الامن ضرورة ومن خلق قبله فخلیه قد یمین صیام و صدقة
او صدق نتراشد موسی سه خور محرم بگردد و هر که بتراشد پس واجب بروی فدیة از روزه گرفتن یا بصدقه یا ذبیحه
قال الله تعالى ولا تخلقوا زوا و سکون حتی یمیز الله جملة فین کان منکم من یضاد به اذی من داسه فخذ یتة صیام
او صدقة او صدق و تراشید سر خود را تا آنکه برسد قربانی بجای خود یعنی روز شخه بخورده شود پس هر که باشد از شمار
یا باشد او را تصدیعی بسبب سر او یعنی مانند پیش و در دسرس خلق کرد سر خود را در حال احرام پس واجب بروی
آن از صیام دادن آن سه روزه است یا صدقه سه صاع یا ذبیح بزی و فقها رقیاس کرده اند بر نفیورت هر که خلق
کرده باشد بغیر عذر زیرا که او احی است بخفارة بر چنین کسی که گشته باشد بخوشبو یا لباس سبب یا غیره زیرا
عن عبد الکریم بن مالک الجرجانی عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة انه کان مع رسول الله صلی الله علیه
و سلم فافا ذاه القمل فامر رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یخلق داسه و قال صدقة ثلثة ايام او اطعم ستة مسکین قد
مدین کل انسان اذا صدق بشاة ای ذلک فعلت اجزا عنک کعب بن عجرة محرم بود همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ایا داد او را پیش پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم او را که بتراشد موسی سر خود را و فرمود روزه گیر سه روز یا طعام
شش مسکین او دو دود هر شخص یا ذبیح کن بزی هر کاریکه کنی ازین کار کفایت کند ترا مالک عن حمید بن
قیس المالکی عن جواهد الی الجرجانی عن ابن ابی لیلی عن کعب بن عجرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فعلت اذا کان
فقلت نعم یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یخلق داسه و قال صدقة ثلثة ايام او اطعم ستة مسکین اذا صدق
کعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم شاید که ترا از روزه است پیش تو پس گفت آری یا رسول الله پس
فرمود بتراش موسی سر خود را و روزه گیر سه روز یا طعام بده شش مسکین یا ذبیح کن یک بز مالک عن عطاء
بن عبد الله الخراسانی انه قال حدثنی شیخ بسوق البربر بالکوفة عن کعب بن عجرة انه قال جاءنی رسول الله صلی الله علیه و سلم

۴۰

فقد تراه تعالى في
تخلفوا عنكم
الظاهر انكم
ميتون في قلوبكم
بمسئلة الله
معناه انكم
الجميع
من خلق الله
بينكم وبين
والتكليف
وانكم في
وذلك في
جسد العبد
في جميع
والله اعلم
بما

[illegible]

من السعي في الفقه
يظفرون من كلام الفقهاء
الهم جمعوا شتلتا
بمثلة الإحصار والاول
اوجه وانكر في هذه
الحايات عليه التماس
انه ينفرد في ورية
اللاق بين دمج ساهو
النصف ثلثه اذ كان
مستة مساكين و
ثلاثة ايام وقاسية
المعذرة على المعذرة
والفقراء على السالكين
والطبيب في امارات
والسعي على الحق قال
ابو حنيفة ينفرد على
كل مسكين نصف صاع
من البز او صاعا من شعير
والفقراء من حن

ان شاء الله
خلوفاؤنا
الحضرة فقيد
الجمهورية
المرحوم
عليه خصال
العلماء
عليه الفقه
فقيه السني
فقيه
فقيه
فقيه

باب المحرم حين جسد جائز است محرم را که بخراشد جسد خود را مالک عن علقمة عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن المحرم ان يحل جسد فقالت نعم فليحله وليشده قالت عائشة لو ذبح يداي لم اجد الا رجلا لم يحل له سؤال کرده شد حضرت عائشه را از حکم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت اگر می خرد آنرا و سخت بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود و دست مرا و پايه مرا بخرم بخرم و پيچم و پيچم نه سبب نفقه است و در عالمگیری مذکور است که بخراشد سر خود را و قتيقه بخراشد بايد که نرمی و دهانش گند در خراشيدن از جهت خوف بر ایشان شدن موی و کشته شدن پيش پيش اگر نباشد در سر او موی پس ريش بکافيت در خراشيدن بسختي

باب نظر المحرم في المرأة جائز است محرم را دیدن روی خود در آئینه مالک عن ايوب بن موسى ان عبد الله بن عمر نظر في المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر کرد در آئینه بسبب ضعی که بود در چشم او حالانکه او محرم بود **باب قطع المحرم ظمرا اذا انكسر** در بیان حکم که فتن ناخن که شکسته است محرم را مالک **باب** عن محمد بن بن ابي هريرة انه سأل سعيد بن المسيب عن ظمير انكسر وهو محرم فقال سعيدا قطعه محمد بن عبد الله سؤال کرده سعيد بن المسيب از ناخن خود که شکسته بود حالانکه او محرم بود پس گفت سعيد بر او **باب** لا يجوز للمحرم ان يصيب اهله فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ما اذا عليه جازي نیت محرم را که برسد باهل خود یعنی جماع کند پس اگر رسید پیش از تحلل شدن اول یا در میان تحلیلین چه چیز لازم است بروی و مرد او داخل بدن بجا آوردن و دلانگشتن از میان مناسک بعد یوم آخر گرمی و صلق و ذبح و طواف است قال الله تعالى فتن فتن فيهن المحرم فلا دخلت فمؤدنه بجا سید لازم گرفت در شهر حج حج را پس نیت درست بروی جماع کردن **مالک** انه بلغه ان عن ابن الخطاب وعلو ابن ابي طالب باهري سئلوا عن رجل اصاب اهله وهو محرم فقالوا ينبغي ان لو جهما حتى يقضيا لهما ما نه عليهما المحرم قالوا لعل قال فقال علي بن ابي طالب اذا اهلا بالمحرم من عام قابل تغفر فاحتمى يقضيا لهما عن ابن الخطاب علي بن ابي طالب البكر سؤال کرده شد ایشان را از حال شخصی که رسید باهل خود او محرم بود پس گفتند که بروی بجانب روی خود یعنی آنچه باقی مانده است بجا آورند تا آنکه آخر کنند حج خود را بعد از آن واجب است بر ایشان حج را از سال آینده و هدی و گفت علی بن ابي طالب قتيقه احرام کنند از سال آینده و حج از یکدیگر جدا شوند تا آنکه آخر کنند حج خود را **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأة وهو محرم فلم يقل له القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع بامرأة وهو محرم فبعث الى المدينة يسأل عن ذلك فقال بعض الناس يغفر بينهما الى عام قابل فقال سعيد ليفتلا لوجهما فالتبا لهما الذي ففدا فاذا فرجا رجعا فان ادركهما سحج قابل فعليهما الحج والكحل ويحلان من حيث

سأله قلته
وعليه اهل العلم
روى العالم الكبير
نفسه وذا جرد
عليه في بركة خفا
من تارة الشرف
الفضل فان لم يكن
في راسه مشرفة
ليس بحد الشدايد
سأله قلته
وعليه اهل العلم
سأله قلته
وعليه اهل العلم

اهل الجحيم الذي اشد اذيقه فان حتى يقضي اجمعهم سعيد بن المسيب يفتي في جميعه من يفتي في حق شخصه دفعه كدبان
خود او محرم بود پس گفتند قوم چنيني در جواب او پس سعيد بن المسيب خود گفت شخصه دفعه كدبان
بازن خود او محرم بود پس كس فرستاد بسوي مدینه سوال ميكرد از بن مسك السيف گفتند بعض مردمان جدائي كرده بودند
ايشان تا سال آينده پس گفت سعيد بن المسيب بروند بجانب بوي خود و تمام كنند چ خود را كه فاسد كرده اند پس وقتي كه فاسد
شدند باز گردند پس اگر در ياد ايشان راجع آينده پس بر ايشان لازم است حج و هدي و احرام كنند از بها نجا كه احرام كرده بودند
حج خود را فاسد كرده بودند و از يكديگر جدا شوند تا آنكه تمام كنند چ خود را قال مالك و عليه ما كنتم نكف مالك واجب است ابريت
يك يك بدنهما لك عن ابى الزبير عن عطاء بن ابى رباح عن عبد الله بن عباس انه سئل عن رجل وقبوا بهله وهو
بعض قبل ان يفيعن فاسم ان يخرجوا به عبد الله بن عباس سوال كرده شد از حكم ديكر دفعه كدبان خود در ميني نشينان
طواف افاضه كنند پس امر كرد و از كدبان بخركند بدنه رما لك عن ثور بن زيد الدائلي عن عكرمة مولى بن عباس قال لا اظن
الا عن عبد الله بن عباس انه قال الذي يصيب اهل قبل ان يفيعن يعقر بهك عكرمة روايت كرد از ابن عباس گفت
شخصه كسر بدن خود يعني حمل كرده ميش از انكه طواف افاضه كنند عمره گردانند اين نكاح و هدي و حج كنند رما لك الله
و بعد بن ابى جهمان يقولون ذلك مثل قول عكرمة عن ابن عباس امام مالك شنيد ربيع بن ابى عبد الرحمن را كه ميگفت مثل
انصوريه مانند قول عكرمة از ابن عباس ترجمه گويد نزديك ابو حنيفه اگر جماع قبل از وقوف بعرضه واقع شود چرخ فاسد گرداند
و بر جرم واجب شود حج يك بزر سال آينده از سر نو چرخا آيد و تفرق درميان زوج و زوجه در حالت احرام چرخ بدنه نزديك
واجب نيست و اگر بعد از وقوف بعرضه واقع شود چرخ فاسد نگردد و حج بدنه بر مجرم واجب شود و نزديك ايشان فني اگر قبل از تحلل
اول جماع كنند چرخ فاسد شود خواه قبل از وقوف بعرضه باشد يا بعد از آن و نيز واجب شود حج بدنه و تمام اين حج فاسد نصحا
آن سال آينده اگر چه حج نفل باشد و چون احرام بندند از سال آينده واجب شود تفرق تهديدا و حذر و اگر دين
انحلال واقع شود چرخ فاسد نگردد لكن فديه واجب شود و در تقدير اين فديه شايسته مختلف اند بعضي يك بزر تقديركرده
و بعضي يك بدنه و معني قول ابن عباس حديث ثور بن زيد دليلي بهتر است كه تمام كنند چرخ الطواف زيارت و معني بن اصفاء
اگر قبل از آن سن نكوده باشد و تمام چرخا بر او كند و در صورت شايه او مست و الله اعلم باب الاخصاء بعدا و در حق
در حكم بند شدن محرم بسبب دشمن يا بسبب مرض قال الله تعالى و اتقوا الحج و العمرة لله فان احصيتهم فمما استيسر من
و لا اختلاف و سكر حتى يبلغ الهلك محله فمن كان مسموما و ايضا الاية و تمام كنند حج و عمره را براي خدا متقا
يعني هر كد چرخ يا عمره شروع كرد و امد لازم ميشود و تمام آن و اين توطيه است براي حكم چهار پس اگر

قل
 وعندي خفية لو جاهد
 قبل الوقوف ففسد وجهه
 عليه نقاة وجهه من قابل
 وليس عليه الحق وان
 جاهد عليه بدنه وعقله
 ان جاهد من التكاليف
 ففسد وجهه سوءا كما
 الوقوف بعينه او بعد
 من قبل المضي
 من قابل
 ٢٦
 حذر من مثل ما ارشدني
 له ولربان جامع بين
 التكاليف لا يفسد وجهه
 عليه القدية واقتضاه
 في قول بدنه في قول ما ارشدني
 الشافعي على مسئلة الجاهل
 في الاقضية بالهون
 على الاحكام التي لم تكن
 التكاليف الاول وعمل
 القضاء من قابل الجاهل
 على الاحكام

تفسيره بالعربي
سعى في ذلك
يسعى ان يكون
فيكون في ذلك
يعتقدون انهم
الحجج وهدى
بين السوء في
بالعن ان على
وعلى اوجيف
على اوجيف
تفسيره بالعربي
لجميع اهل
في اوجيف

بنده کرده است یعنی دشمن بنده کرد و شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بر سه و شتر شهید سرخود
 تا آنکه بر سه قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار یمن یا با وی ضرری باشد از جهت سزا و طلق کرد پس لازم است
 ترجمه گوید خداوند استحقاق نشستم کرد حکم احصاء بعد و تخلی بنده می فرمود و حکم مر یمن مع آنجا بنده رفت باشد او را با وی فدا
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند و احصاء بدین و احصاء برص و در اول تخلی بنده مقرر کردند و در ثانی بخلاف
 بیت تخلی نمیدند و فیه نظر زیرا که و لا تخلوا کلام متنافست در احصاء و غیر آن چنانکه اشارت کرده شد و الله اعلم بالصواب
 انه بلغ ان رسول الله صلی الله علیه و آله اهل هو و اصحابه بالجدي بیته ففحصوا الهدی و حلقوا و سبهم و حلقوا من کل شیء
 قبل ان یطوفوا بالبيت و قبل ان یصل الیه الهدی ثم ان رسول الله صلی الله علیه و آله امر واحد من اصحابه بالکتاب
 معه ان یقضوا شئنا و لا یقی و الشیء رسول الله صلی الله علیه و آله سلم حلال شدند و می و یاران می در حدیده پس سخن کردند
 قربانی را و ترشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه بر سه کعبه
 قربانی ایشان بعد از آنکه بنشینیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس یکس از صحاب خود و نه یکس از آنکه همراه او بودند
 که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حین خرج الی مکة معتمرا
 فی الفتنه ان حدثت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاهل بصره من اهل ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله کان اهل بصره عام الحدیث بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ما امرها الا واحد فالتفت
 اصحابه فقال ما امرها الا واحد شاهدکم انی قد اوجبت الحج مع البصره ثم نفذت حتی جاء البیت فطاف طواف واحد
 و رآی ذلک فجئنا بعهده و اهدى عبد الله بن عمر گفت و قتی که بر آمد بسوی که قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر باز داشتند
 خواهد شد و از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 عمره کرده بود سال حدیده بعد از آنکه عبد الله بن عمر تامل نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
 بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه هر آنکه لازم کردم بر خروج را با عمره بعد از آن
 بگذشت تا آنکه رسیدیم بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف الکفایت کننده از وی و بدی کرد آن
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال المحصر عمر بن لا یحلی حتی یطوف بالبيت
 و یسبح بین الصفا و المروة فان احضر الی الیس شیء من الثیاب التي لا بد له منها او الداء صنع ذلک و اقدم عبد الله
 بن عمر گفت بنده کرده شده بر صحن حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر ناچار شود و بپوشد
 چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بگذرد آنرا و فیه **مالک** عن یحیی بن سعید

۳۸۶

بلغه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله أنها كانت تقول المحصر لا يجله إلا البيت حضرت عائشة میگفت محصر
 نمیکند و اگر رسیدن بجای کعبه **مالک** عن ابن عباس بن ابی نهمته السخيتي عن رجل من اهل البصرة كان قدما
 قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة و بها عبد الله بن عباس عبد
 بن عمر الناس فلم يخص لي احدان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي از اهل بصره گفت
 بسوی تو فیکه رسیدم پس راه شکسته شد ران من پس آدم فرستادم بکه و در کعبه بودند عبد الله بن عباس عبد الله بن
 و دیگر مردان پس شخصت ندادم پس کس که حلال میشود پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه سلال شد لم بعد
مالک عن بن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال جلس دون البيت بعض الايجل حتى خطب
 بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که ببرد کعبه شود از خانه کعبه بسبب مرض پس هر آینه او حلال نشود تا آنکه
 طواف نماید بجای کعبه سعی کند میان صفا و مروه **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزاعة
 الطخري صوم ببعض طريق مكة وهو محصر فسال من يلى الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر و عبد الله بن
 الزبير و مروان بن الحكم فذكر لهم الذي عرض له فكتبوا له ان يتداوى بما لا بد له منه ويفتدى فاذا صحت
 فحل من احرامه ثم عليه حج قابل و بعد که ما استيسر من الهك معيدانه اخته شد از دایره و بعض راه که حال آنکه و محرم بود
 سوال کرد آن علماء را که بودند متصل ای که فرود آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم
 پس ذکر کرد پیش ایشان چیزیکه پیش آمد و او را پس به ایشان امر کردند او را که واکند با آنچه ضرور باشد او را و فدیة بدین
 تندرست شود و عمره کند پس حلال شود اما حرام خود بعد از آن بریدی واجب است حج سال آینده و بدی و بد آنجا سالت
 از انواع بدی قال مالک و حلی ذلك لا يجوز عندنا فمن احصى بغيره **مالک** و گفت مالک بر همین است حکم نزدیکان و حال
 محصر شود بغير دشمن و شتر هم گوید علماء و تفسیر آنچه احصا بغيره اند شافعی گفته خدا متعالی و الا بیان فرمود و جواب تمام آنچه
 شروع کند در احصا الشکین بعد از آن مرتب فرمود مسئله احصار و مرض را از اینجا دانسته شد که احصار بر شتر است
 مرض نسیم است و نیز حدیث صبا عذبت الزبير که آنرا شیعین روایت کرده اند دلالت کرده که شتر او متحل را نیز در
 هست و چون در آیه امر بقضا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قضا لازم نیست و اگر محصر سق بدی کرده باشد
 حلال نشود تا آنکه ذبح کند بدی خود را خواه در غیر حرم یا در حرم و نزدیک ابو حنیفه احصا بر مرض قسمی است از حصا
 و حکم احصار بر مرض و احصار بعد دو واحد است و محل بدی نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه بدی یا بدی
 و با وی عذ مقرر یا بدی که فلاں روز ذبح کند و این شخص همان روز حلال شود بحکم راس نیز نزدیک قضا

۲۸۶
 اختلافی فی نفس
 لا یجوز علی قول الشافعی
 صدق الله تعالی و لا
 بیان و جوب و تمام
 از شافعی و اهل الشکین
 ترتیب علیه مسئله
 احصار و المرض و حل
 ان المرض لا یجوز
 الاحصار بالمرض فقط
 در حدیث شافعی
 علی تأیید شافعی
 التحلل علی غیر قول
 الشافعی و قوله حتی
 یبلغ العذی حمله
 معنا حتی بین به
 علی معنی الاستعارة
 للمعبرین کقضاء فدیة
 علی ایس علمه فدیة
 و لا یحصل التحلل
 من منه هدره
 حتی بین حمله و من
 جعل التحلل مستقلا
 حتی یأتی و علقه

بکون العلم و هو
 و یجوز فیقول العذی هو
 الحکم فیقول العذی
 و یجوز فیقول
 فاذا جاء الاصل
 حق الله و غیره
 القضاء

سواش پس بخورید از آن و بخورانید در مانده در ویش را باز گفت ثم محلهای را باز جای فرود آمدن آن نجاده قدیم است و دیگر
 فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما به شتر خدا شتران در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر شتر آن برآورد
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد بپلوی او بخورید از آن و بخورانید در ویش بی سوال و سوال کننده را بچنین ام
 کرد و اندیم چهار پای آن را برای شما بود که شکر کنید ترجمه گوید اتفاق کردند علما بر آنکه مستحب است قربانی کردن بر کسیکه تنها
 نیست حج داشته باشد و بر کسیکه نیت عمره تنها نموده باشد واجب است بر تمتع و قارن و بر کسیکه لازم شد بروی جزای
 عصیان بر احرام و اما قربانی مستحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را صدقه دادن آن و ادا نمودن جزای نیت
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آن را و ادا نمود تمتع و قارن نزدیک است جانی نیت خوردن آن صاحب هم را
 بلکه صدقه کند و نزدیک ابو خنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن بر دو و الله اعلم باب تسهیل الهدایا
 و اختیار احسن در بیان فریه ساختن قربانیها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن
 حزم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهدى رجلا كان لابی جهل بن هشام في حج و عمره رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره **مالک** عن عبد الله بن دینار انه کان یبوی عبد الله
 بن عمر یهدی فی الحج بدین بن بنی قریظة قال و رایت فی العسرة یخرب دنة و هو قائم فی دار خالد بن سید
 و کان فیها منوله قال و لقد رایت طعن فی لبة بدنة تحت خنجر الحرة من تحت کتفها عبد الله بن دینار سید عبد الله بن
 عمر را که هدی می ساخت در حج و در بدنه و در عمره یک بدن گفت و دیدم او را در عمره که خرمیکر و هدی خود را و دستاره بود
 از خانه خالد بن سید بود و در خانه فرود آمدن عبد الله گفت و دیدم او را که نیزه زد و گردن بدن تا آنکه برآمد و برآورد گفت
مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیز اهدى رجلا فی الحج و عمره عمر بن العزیز هدی ساخت شتر را و حج یا در عمره
 عن ابی جعفر القاری ان عبد الله بن عیاش بن ابی ربيعة لم یهدی احدی من اهلها بحجة عبد الله بن عیاش بن ابی
 هدی ساخت و شتر را یکی از اینها بحجة بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لیسینه یا بنی لا یهدی من احد
 لله من البدن شیئا یستحیر ان یهدیه لکویه فان الله اکرم الکرماء و احق من اختیار عرو و یگوید بر سران خود ای
 بر سران من هدی رساند یکی از شما برای خدا شترانی خبری که چنانکه از آن که هدیه فرستد برای دوست عزیز خود پس آن
 خدا تعالی عزیزترین عزیزان است و ادالایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین خبری باب مایین و الهدی
 من التقلید لا شعاع و المتعریف ان یمنون است و قربانی از قلاده بستن در گردن آن و شگافتن پوست کوفته آن و نیزه
 و دستاره کردن در عرفات **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان اذا اهدى هدا یا من المذینة قلده و شعاعه

نقلت
 و طبعها اهل العلم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وعلیه السلام
 فرمایند: ابوحنیفہؒ

فصل الحقیقہ

بیتا و بی بی

عبدالله بن محمد بن عبد الله

ان کان منظور کیا

فقد

وینا به صیف

اجا اکر مہر

عنہما محتاجاں ہوں کہ میں

لا قلت
 وطبقه الشافعيه يميز
 الركوب عن غيره
 ويجوز فيه ايضا
 ولها قال ابو حنيفة
 لا يركب الا في ضرورة
 ولا يجلب اليها يقطع
 يفرض على ما يابى
 لا قلت
 في سنة
 ٢٩٢
 هذا قول اهل العلم

برادر او تا آنکه بخمر کرده شود همراه او و همین است نه در سبیل علم باب یغسل المخلو مكة وینخلها نارا من اعلاها غسل كبریا
داخل شدن در مكة و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب علای که مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا دخی من مكة
بات بذی طوی بنی النخعیین حتی یصلی الصلوة یصلی من المذنبه التي باعلی مكة ولا یصل اذا خرج حلیا او معتکفا
یغسل قبل ان یدخل مكة اذا دخی من مكة بذی طوی ویا من سعة فیغتسلون قبل ان یدخلوا مكة عبد الله بن عمر وقتیکه
نزدیک میشد بکعبه شب میگردانید بودی ذی طوی در میان دو ثنیة تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح بخواند بعد از آن
داخل میشد از آن ثنیة که باطل گشت و داخل نمیشد و قتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در مكة
وقتیکه نزدیک میشد سکه بودی ذی طوی میفرمود آنرا که هرگاه بودی که غسل نمایند پیش از آنکه داخل شوند در مكة ترجمه
رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مكة غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلامی که در بهار زیر که داخل حضرت صلعم
بهین صفت بوده است و این ثنیة علیه سبی است بلکه اگر رفیع و در تنوین و ثنیة سفلی سبی است بلکه بی بضم و قصر و تنوین آن
نزدیک جبل فقیهان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد یا مستحب است او را که از راه گشته بذی طوی برسد یا نه و وجه
کرده اند و اگر غسل نکرد یا در شب داخل نشد در مكة جایز است بآب طواف القدوم سنة و لیس بواجب طواف قدوم است
و واجب نیست مالک ان یغسله ان سعد بن ابی قحاص كان اذا دخل مكة حلها فخرج الى سعة قبل ان یطوف بالبيت
الصفا والمروة ثم یطوف بعد ان یحجم سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر روضه بر می آمد بعرفات
پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد و پیش از آنکه رجوع کند مترجم گوید رضی الله عنه کسی
احرام حج کرده باشد فضل در حق او است که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که حضرت صلعم
عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و بآب تسبیح طواف القدوم
لن احرم من مكة مسنت نیست طواف قدوم بر کسی که احرام کرده باشد از که مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا احرم
من مكة لم یطف بالبيت ولا بین الصفا والمروة حتی یرجم من منی و كان لا یرمل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مكة عبد
بن عمر وقتیکه احرام میکرد از که طواف منکره بخانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی در مل منکره یعنی بتر
پور غیر نفرت و قتیکه طواف میکرد و اگر خانه کعبه وقتیکه احرام میکرد از که مترجم گوید رضی الله عنه که مختص است طواف قدوم بصفه
مذکور میشود و حج که داخل باشد بکعبه قبل از توقف پس سیکه بقصد عمره در آمد او طواف عمره میباید کرد و طواف قدوم که آنست اطواف همانند کرده است
او طواف قدوم لازم نیست و سیکه بعد از توقف آمده است او طواف حج فرض میباید کرد و مسئله اگر حلال بکعبه داخل شد تا بکعبه قصد حج
یا از نزدیک بکعبه آمد سنت است که طواف قدوم بجای آورد و بوجه تحمیه بیت مقدسه طواف رهم مطلقا واجبات است که بدان آن

وقام عليه اهل العلم في ذلك
 مستحسنة ولو لم يكن في
 اذن خالفوا ليدخلوا في
 الامور في عين اللبس
 من طريق المصلحة
 والسلام ان يقتضوا
 طوى وان يدخلوا
 ما فيها من شدة
 وخبر من شدة
 وقام عليه
 ٢٩
 في استيفاء من العجوة
 ان لا ياتي كان بينه وبين
 به الخلاف بالبيت ثم
 لا يجوز
 هذه سنة الشبان
 وقام عليه اهل العلم في
 العالين في ليس على اهل
 مكة طواف القدوم في
 الحج فخصوا مكة قبل
 الحج فخصوا مكة قبل
 الزوف

صحیح نباشد و من است که بدون آن صحیح باشد مگر با وجود آن کامل بود پس واجب است ستر عورت و طهارت از خضه نجس است
مانند صلوٰه سجده شیطون بمنزله الصلوٰه الا ان الله قد اصل فیہ لفظ من لفظ فلا یطلق الا بجزء صحیح الحکم دیگر از واجبات طهارت
است که ابتدا بجزا گویند بیت را بر سر خود گردانند و هفت بار بگردانند و در سجده که طواف آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین زمانه خلائی مروی نشد و دیگر نیست که طواف در آن حجره واقع شود زیرا که حجره
بیت است چنانکه میباید و ما سنن پس می است و طواف آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف
صلی الله علیه وسلم را کبانی حجه الوداع است سلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواه اشیحان پس اگر عاخر باشد
از آن سلام کند فقط و اگر از آن نیز عاخر باشد یا سلام کند بدست خود و در کنین شامیین را سلام کنند و نه تقبیل
و در کنیمانی را سلام کنند نه تقبیل بجهت اتباع رواه اشیحان بن حدیث ابن عمر رمل کنند و ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
از حجره اشواط حجره آن مختص است بطوافی که عقبت می سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی
اسراع است در سعی با تقارب خطی اضطرار بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد و معنی اضطراب
که وسط در آن خود را زیر منکب است و گویند که در هر دو طرف آنرا بر منکب چپ اندازد و اضطراب در رمل مخصوص است بر حال
دون این و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دو رکعت نماز گذارد و در وی قتل یا هیای الکافرون قتل هو الله
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوٰه است سلام حجر اسود نماید نزدیک قصد معنی بجهت اتباع و واجبات سعی کی بدایت است
از صفا بحدیث بنابر ما بداند و دیگر هفت بار بودن آن بآن معنی که ذاب از صفا بسوی مرویه یکبار باشد و بعد از آن
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر اتیاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بعمره و ا
شود ملا اتباع در هر که سعی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن احاد کنند بحدیث مسلم لطیف البنی صلی الله علیه وسلم
ولا صحابہ بین لصفاء المروة الا طواف واحد او طواف الاول و متحبا است که بر آید بر صفا و مرویه قدر یکقامت آدمی ذکر می
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی است که روان شود در میان مسلمین اخضرین دوان دوان قطع کند
مقدمه متحبا است که امام یا نائب و روز سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند بچهار بار
ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بآن تنبیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان قبل یوم الترویج بیوم خطب الناس و اخرهم بناسکهم رواه البیهقی باسناد حید و امام یا نائب او روز ترویج با نمان
بر آید بسوی منی ملا اتباع و شب آنجا گذارند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی نموده نازل
شوند تا وقتی که آفتاب تایل شود و نگاه امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات روند و توقف
کنند

تا غروب آفتاب بگذرد و دعا و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور موضعی است از عرفات اگرچه
 نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمیع درمیان جزیره از بهار و جزایر و لیل سنت است و اگر از یوم النحر
 ازین دو وقت شود مستحب اراقة دم و اگر بغلط روز و نحر و قوف کردند و تحقیق حال آنکه قوف یا بعد از آن طاهر شد اعادند
 بعدیش الحج یوم تبحون و بعد از غروب بسوی فردغ روان شوند و آنجا در میان مغرب عشا جمیع نمایند ملائکه و ایا عتایت
 جمیع سفر است یا آنکه قتل سالم تبحر اول میدهد و مبیت فردغ لازم است و هر که مبیت آن ترک کند یا در نصف ثانی بیقوت نکند
 بغیر عذر اراقة دم کند و ایا این دم تحب است یا واجب و قول آمده است و از فردغ نسا و وضعه را بعد نصف لیل بینی فرستد
 و غیر ایشان باقی مانند آنکه وقت غلغله نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چون بشعر حرام رسند و قوف کنند
 و دعا نمایند تا وقت سفار لقوله تعالی فاذا قضیت من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشعر الحرام و حصی رمی از فردغ بگیرند بخند
 فضل نجاس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلنا فی حصى بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روان شد
 و چون منی رفت هفت سنگ نیزه بسوی جمره عقبه اندازند و همراه هر سنگ نیزه بگیرند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب
 و بخبر یک جمره راری میکنند تا کلامه ملائکه و بعد از رمی بدی رانج کنند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در حق مردان
 حلق بهتر باشد و وظیفه زمان قصر است بحديث ابی داود و لیس علی هذا حلق انما علی الناس التقصیر و این حلق یا قصر کردن
 و اقل و ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تفتیح حلق و قصر از آن شعور است هر صفت که باشد نف یا حرق یا نقصان انسان
 بمقتراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی ندارد و او را مستحب انداخته است و بر سر بعد از آن بکشد و دو طواف افاضه نماید
 و آن آخرین فرض است از فرض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و طواف سنت است نه واجب بحديث لا حرج لاحرج
 و وقت این چیز را بعد نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
 ضحیه بدو چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تخیل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود و الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
 گردد و بعد از طواف منی باز روند و شهابی تشریق انجام دهند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جمره راری کنند و جمره
 بهفت سنگ نیزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است و در انفر لقوله تعالی فمن تعجل فی يومئذ
 علیه مگر آنکه شب سیوم نماید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
 از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واقعه بعد و اقله کنی و ترتیب حرات سه گانه رعایت
 نمایند زیرا که رمی بخضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای اهل بیت اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست
 که حصا باشند نه لولو و زرنیزه و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمیکند

قلنت
 وعليه اهل العلم
 المنهج في حفظ الاموال
 بطواف بقبه سبعي
 وفي قول بطوان لازم
 وجعل البغض لهذا
 القول اظهر في
 المالكية كلوا
 بعد سعي فانه
 يعمل فيه
 قلنت
 وعليه اهل العلم
 قلوا فان عجزا
 ٢٩٤
 فان عجز عن سعي
 ايضا اشترى ببيع

رست است كرمي كند حصی الخذف بخا و دال مجتنبین یعنی قدر یک از میان دو انگشت می توان انداخت و اگر رمی میکرد ترک
 کرده باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم بجایش رعایا چنانکه بیاید و اگر جمیع ایام رمی بگذارد خواه رمی میکرد ترک کرده باشد یا نه
 از ان ملازم دم لازم است و وقتی که خواهد از یکدیر در رود واجب است طواف دو ابر حالض و اگر از ترک کرد و خود نمود
 از سافت قصروا دن دم لازم شود و این مطالب ابواب آینده تفصیل مذکور خواهد شد **باب** تسبیح الرمل فی ثلثة اطواف
 من طواف بعد سبع سنت است رمل در سه شوط از طواف که بعد آن سیست **مالک** عن حفص بن محمد عن ابي عبد الله
 بن عبد الله انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمل من الحجر الاسود حتی ینتهی الی ثلثة اطواف
 جابر گفت دیدم حضرت صلی الله علیه وسلم که پویه پویه رفت از حجر اسود تا آنکه رسید حجر اسود در سه شوط **مالک** عن نافع
 عبد الله بن عمر کان یومل من الحجر الاسود ثلثة اطواف و عیسی اربعة اطواف عبد الله بن عمر پویه پویه میرفت
 از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و با سینه میگرفت و در چهار شوط **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه کان اذا طاف
 بالبيت یسع الاشواط الثلثة یقول اللهم لا اله الا انت وانت تحیی بعد ما امتنع عرو و قتیله طواف میکرد و بخانه کعبه
 پویه میرفت در سه شوط و این دعا میخواند اللهم لا اله الا انت الخیر فیما بارخدا یا نیست هیچ معبود مگر تو و نورنده میکنی بعد از آنکه میرانید
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یومل اذا طاف حول البيت اذا اتم من مکة فخصی عبد الله بن عمر رمل یعنی کرد
 و قتیله طواف میکرد و در خانه کعبه و قتیله محرم میشد از مکة **باب** تسبیح الحجر الاسود سنت است بورنه اذن حجر اسود
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو يطوف بالبيت للوکن الاسود انما انت محمد
 لا تقصروا ولا تنفروا و لا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک ما قبلتک ثم قبله عمر بن الخطاب فمالک
 طواف می کرد و بخانه کعبه خطاب کرد بر کن اسود و جز این نیست که تو سبکی هستی ضرر نمیکنی و نفع نیزسانی و اگر نه است که دیدم
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بوسه داد ترا بوسه میدادم ترا بعد از ان بوسه کرد و آنرا **مالک** عن هشام بن عروة
 عن ابيه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعبد الرحمن بن عوف کیف صنعت یا ابا محمد فاستلام
 الرکن الاسود فقال عبد الرحمن استلمت و ترک فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اصببت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم گاهی بر
 کردم گاهی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیک کردی مترجم گوید مذہب جمیع علماء همین است و اگر حاجز
 شود از تقبیل اقتصار نماید بر استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد بدست یا بچوب اشاره کند **باب** تسبیح الرمل
 الرکنین الیما نین فقط صحیح است که استلام کند در رکن یانی را و بس **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری

عن عبید بن جریج انه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن دانتك تصنع ارجل من اصحابك يصنعها
قال ما هن يا ابن جریج قال دانتك لا عس من الاركان الا اليه انين ودانتك تلبس النعال السبتية ودانتك
تصنع بالصفر ودانتك اذ كنت بكة اهل الناس اذ اراوا لعل ولم تهلل انت حتى كان يوم التروية فقال
عبد الله بن عمر ما لاركان فاني لارسل الله صلى الله عليه وسلم الا اليه انين واما النعال السبتية فاني
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر يتوضأ فيها وانا احب ان البسها واما
فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعها فانا احب ان يصنعها واما الالهلال فاني لارسل الله صلى الله عليه وسلم حتى
تنبعث به داخلته عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کاره دیدم سحاک یا زید را
که بکند آنرا گفت ابن عمر صیبت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست میزسانی از ارکان مگرد و کن یا کن را و می
که پیش نعال سبتیه را یعنی پاپوشی که موسی از سترده پند و دیدم ترا که رنگ میکنی بر روی یعنی ریش خود را بخنوق
رنگین میسازی و دیدم ترا که چون در میبایستی احرام میکنند مردمان وقتیکه دیدند ماه ذیحجه را و احرام میکنند تو آنرا
شود و روز ترویج گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس بر آئینه من دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم که دست
رسانیده باشد مگر در بر کن یانی و اما نعال سبتیه پس بر آئینه من دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که میپوشید
آن نعال را که نیست در آن موسی و وضو میکرد و در آن پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و ما خنوق پس
دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که رنگ مینمود بان ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم
آن و اما احرام پس بر آئینه دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که احرام میفرموده و باشد تا آنکه بر فاست با او شتر
صالح عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصديق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال المثلون قومك حين بنى الكعبة اقصوا على قواعد ابراهيم قالت فقلت
يا رسول الله افلا تردها على قواعد ابراهيم قال لو لاحد ثمان قهقش بالكفر لفعلت قال فقال عبد الله بن عمر
لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أدري رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك استلام
الركنين الذين يليان الحجر الا ان البيت لم يتم على قواعد ابراهيم عبد الله بن محمد بن عمر اخبرني عن ابی بکر الصديق
خبره اذ عبد الله بن عمر را حضرت عائش که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود یا ندیدی که قوم تو وقتیکه بنا
کردند خانه کعبه را که گردانید بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائش گفتیم یا رسول الله یا میگرددانی کعبه یا دستور تو را ابراهیم
عبد السلام را نمی بود قرب عهد قوم تو بکفر البته میکردم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده هستی این عائش از رسول الله صلى الله

قلته
 عليه اهل العلم
 العالمين في الاصل
 كل ما بعد سعي القوم
 الى الصلوات والوقوف
 المنهاج يستلزم الحجر
 بعد الطواف فصوله
 في الحج من باب
 الصفا السعي
 . . .
 قلته
 عليه اهل العلم
 عند الشافعي من لا يكون
 فاذ يجيب بالبرم وضد
 ان خيفة من الوجه
 وعلى من تركه دم

بن عبد القاري خبرنا محمد بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا طوافا كرمه عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس وقتیکه آخر کرد طواف
 خود را نظر کرد پس ندید آفتاب پس سوار شد تا آنکه شتر را بنشانده و می طوی پس گذارد و در رکعت تشریح گوید مذکور است
 همین است که در رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرورست و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز است که کسی
 شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله اعلم **باب** یستلم الركن الاسبق بعد الركعتين ثم يخرج
 الى الصفا دست برساند بجزا سود بعد دو رکعت طواف بعد از آن برای بجانب صفا مالک ان یبلغ ان رسول الله
 كان اذا قضا طواف بالبيت وركع ركعتين وادان يخرج الى الصفا والمروة استلم الركن الاسبق قبل ان يخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتی تمام میکرد طواف خود را بخانه کعبه و میگذاارد و در رکعت و میخواست که برآید بطرف صفا
 دست برساند برکن اسود پیش از برآمدن زمین دست مذکور است اهل علم **باب** وجوب السعي بين الصفا والمروة
 در بیان وجوب سعی در میان صفا و مروه قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح
 عليه ان يطوف بهما ومن تطوف خيالا فان الله شاكوا عليه ههنا صفا و مروه ان شاء الله تعالى خداست پس هر که حج کند
 خانه کعبه یا عمره بجا آورد پس نیست هیچ گناه بر وی در آنکه طواف کند میان آنها و هر که طاعت خدا متعاجرا و پس برآید
 خدا تعالی قبول کننده عمل است و اندوه هر چه نیست مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنين
 وانا يومئذ حديث السن اذ انزل الله تبارك وتعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا
 جناح عليه ان يطوف بهما فاعلم الرجل شي ان لا يطوف بهما قالت عائشة كلا لو كان كما تقول لكانت فلاحا عليه ان
 يطوف بهما انما انزلت هذه الآية في الاضمار كما لو ايرسلون لمناة وكانت مناة حذوقا وقديدا وكانوا يحضرون ان يطوفوا
 بين الصفا والمروة فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة من
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما عروه گفت گفتم حضرت عائشة را و من در آن روز
 نزوان بودم یا دیدی قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة المحر لیس نیست گناه بر آنکه طواف نکند باین سرد و یعنی
 سه نکند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشة فی فی اگر میبود معنی آیه چنانکه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد
 فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما غیر ازین نیست که آیه فرود آورده شد در باب انصاف ایشان احرام میکردند
 در جاهلیت برای مناة و بود مناة نزدیک قدید و ایشان اخترا میگردند از آنکه طواف کنند میان صفا و مروه پس
 و قتیکه آمد اسلام سوال کردند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم ازین ماجرا پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا
 والمروة الاية مترجم گوید مقصود حضرت عائشة آنست که فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما الفص است در عدم

عليه اهل العلم
في الانواريين
بالصفايين
عليه قاتل
رجل في القبل
البيت وقيل
الله اكبر الى
نحوه

ووجب طواف میان صفا و مرده و قابل تاویل نیست و لا جناح علیه ان يطوف نفس نیست بلکه ظاهرست در عدم وجوب طواف
دارد که این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصار بیان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی
بین الصفا و المرده از ضروریات حج و عمره است مگر آنکه نزد یکشافعی از ارکان است پس جبران بدم درست نباشد
و نزد یک ابوحنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب** البداية بالصفا و ابتدا کردن الصفا
مالک عن جعفر بن محمد بن عیاض عن ابیه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول حين
خرج من المسجد هو يري الصفا وهو يقول بئنا بما بدأ الله فبئنا بالصفا جا بر گفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه و آله
که میگفت وقتی که برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میکرد و او میگفت ابتدا ایکنم بخیز یکبار ابتدا کرده است خدا میخواهد
بأن پس ابتدا کرد و بصفا مترجم گوید همین است نه سب علما که ابتدا الصفا ضرورتست پس اگر شخصی محکومس حیا آورد و ابتدا
برده کند در آن مختلف شده اند صحیح است که بشروط اول اعتد او نماید و الله علم **باب** ما يستحب من الذكر والدعاء
الصفا و الملقاة **باب** در بیان آنچه مستحبست از ذکر و دعا بر صفا و مرده **مالک** عن جعفر بن محمد بن عیاض عن ابیه عن
ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذا وقف على الصفا يكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
لله الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعو ويصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت
که بخضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که می ایستاد بر صفا الله اکبر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الحمد لله الحمد لله
بر مرده و چنان **مالک** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعوا يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب
وانك لا تخلف الميعاد و اني اسألك كما اهديتني للإسلام الا تنوعه مني حتى تتوفاني و انا مسكرك نافع شنید
بن عمر در آن حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الحامی بار خدا یا بر آئینه تو فرمودی ادعونی استجب لکم هر
توفلات میکنی و در او بر آئینه من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که ترغ نکنی آنرا از من تا آنکه میرافری
مالا آنکه من مسلمان بشم **باب** يستحب السعي في بطن الوادي مستحبست سعی در میان وادی
مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله
عليه و سلم كان اذا منزل من الصفا والمروة قام مشى حتى اذا انضبت قدماه في بطن
الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه و سلم وقتی که فرو می آمد از صفا
و مرده آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرو می آمدند دو قدم او در میان وادی سبب بود بر بوی
میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک حنفيه چون در بطن وادی سبب در میان

١٠٠
 وفي الليلين الاضطر
 في النهاب ان يمشي
 على عاتقه الى ان يمشي
 بينه وبين الليل اضطر
 قد صوته الاضطر
 الى ان يتوسط بين
 الليلين فيمشي

قلندر
علیهما صلوات الله
وآلہٖ الطیبین
وہذا ما مشاہیر الفضل

میلین اخضرین سی نماید و نزدیکش افیسر چون از صفا فرو داید باید که آهسته آهسته برود چون مسافت ششصد را می پیماید اخضر باقی ماند
سی نماید و قتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته برود **باب** المشی بین الصفا والمروة افضل من الركوب
پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سوار رفتن **مالک** عن هشام بن عمر ان سودة بنت عبد الله عن
كانت عند عمر بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حجة او عمر ما شية وكانتا عورة ثقيلة فجاءت حنين
النصر الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالكا ولا من لصحبة فقصت طوافها فيما بينهما وبينه وكان عمر
اذا راهم بطوفون على الدواب ينهونهم ان يمشوا فيعتلون بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد خاب هؤلاء
وخصي سقوه دختر عبد الله بن عمر بود نزدیک عمرو بن الزبير یعنی در کجای او بود پس هر آینه طواف میکرد در میان صفا و مروه و حج
یا عمره روان بر پای خود بود و زنی گران پس آمد یعنی شروع طواف کرد میان صفا و مروه و قتی که باز گشتند مردان او را
عشا پس تمام نکرد طواف خود را تا آنکه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را در میان خود و در میان اذان صبح
و عروه و قتی که میدید مردان که طواف میکردند بر چاهای خود بنی میکرد اینها را سخت تر بنی پس حلیه می آوردند پیش او بن
از جهت شرمندگی از وی پس عمرو میگفت در میان خود و در میان ما میزدند ایشان و زبان کار شدند **باب** اعتمر
او قتی که سلق بعد السبع و من افرد الحج او قارن اخذ ذلك الى يوم النحر بركه عمره مفردة نيت کرده باشد یا تمتع نموده باشد سرش را
بعد سعی و هر که چه مفرد یا قارن نیت کرده باشد تاخیر کند سلق را تا روز نحر **مالک** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عمر بن عبد
عبد الرحمن انما سمعت عاتكة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال بقاء من ذى القعدة
ولا نرى الا الحج فلما ادونا من مكة اجر رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة هذا اذا طاف البيت وسعى بالبيت
والمروة ان جعل قالت عاتكة فدخل علينا يوم النحر فلم يقض طوافنا فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ابي
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال ان الله بالحدیث علی وجهه عمره بنت عبد الرحمن شديدة
عائشة انكفت به اليهم ما هم ايام فخرت صلى الله عليه وسلم در پنج شب که باقی مانده بود و از راه ذی قعدة و نموده بخشد با مگر آنکه
حج پس این قتی که نزدیک سید عمر بکدام که در حضرت صلعم سی که همراه او بنی در قتی که طواف خانه کعبه نماید سعی کند
میان صفا و مروه سدا این بود گفت حضرت عائشة پس داخل کرده شد بر این بر این بر این بر این بر این بر این بر این بر این بر این
این باشد بخبر نموده است حضرت صلعم از راه این از راه این از راه این از راه این از راه این از راه این از راه این از راه این
عمره آورد و حدیث را پیش تو بجهتیک می نماید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
ارسل الله صلى الله عليه وسلم الناس حلقوا ولم تحلل انت من عمرتك فقال اني لبدت واسعى فقلت هذا فلا حلق

هر عصر و روز عرفه **مالک** عن ابن شهاب انه قال سال سالم بن عبدالله بن عمر هل يجزئ بين الظهر والعصر في السفر
 نعم لا بأس بذلك انه تعالى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد و سالم بن عبدالله بن عمر را یا جمیع کرده شود و یا
 هر عصر و روز عرفه گفت سالم بن عبدالله آری هیچ یک نیست ایامنی یعنی نماز مردمان هر عصر و روز **باب فضل یوم**
 و فضل الدعاء فيه و فضیلت روز عرفه و فضیلت نماز در وی **مالک** عن ابراهیم بن عبدالله بن ابی نعیم
 عن طلحة بن عبید الله بن کریران رسول الله صلی الله علیه قال ما رأی الشیطان یوما هو فيه احب منه الا حو لا
 ولا یحیط منه فی یوم عرفه و ما ذلک الا ما رأی تبارک الرحمة و تجا و ذل الله عن الذنوب العظام الا ما رآی یوم
 بدیقل و ما رآی یوم بدیقل الا ما انذره قد اوحی جبریل بنوع المملکة رسول الله صلی الله علیه و یدیه نشد شیطان را در پیش
 خدا ترندی اعتبار تر و حقیر تر و خشن تر و ترافعی تر آنحال که در روز عرفه می باشد و نیست این مگر بسبب آنکه می بیند نزول رحمت و عفو
 و سوزن خدا متعال از گناهان بزرگ مگر آنکه دیده شد روز بدر صحابه گفتند و چه دید روز بدر فرمود آگاه باش هر آنکه وی دید
 جبرئیل را جای استاده میکرد و فرشتگان **مالک** عن زیاد بن ابی زیاد مولی عبدالله بن عباس بن ابی ربیع النخعی
 عن طلحة بن عبید الله بن کریران رسول الله صلی الله علیه قال افضل الدعاء دعاء یوم عرفه و افضل ما قلت انا و النبیون
 من قبله الا الله و احدی الاشیاء ان رسول الله صلی الله علیه فرمود بهترین دعا و دعا روز عرفه است و بهترین آنچه گفته ام من پیش از
 پیش از من لا اله الا الله و حده لا شریک له **باب عرفه کله امو قف الا بطن عرته و مرد لفته کله امو قف الا بطن عرته**
 عرفه هر دو آن جای استادن است مگر بطن وادی عرفه و مرد لفته همه جای استادن است مگر بطن **مالک** انه بلغ ان رسول
 صلی الله علیه قال عرفه کله امو قف و ادفعوا عن بطن عرته و مرد لفته کله امو قف و ادفعوا عن بطن عرته رسول الله صلی الله علیه
 عرفه همه جای استادن است و یکشود یا بطن عرته و مرد لفته هر دو آن جای استادن است و یکشود یا بطن عرته **مالک** عن هشام
 بن عروه عن عبدالله بن الزبیر انه کان یقول اعلم ان عرفه کله امو قف الا بطن عرته و ان مرد لفته کله امو قف الا بطن
 عبدالله بن الزبیر میگفت بدانید که عرفه همه جای استادن است مگر بطن عرته و مرد لفته همه جای استادن است مگر بطن **مالک** عن هشام
 بطن عرته وادی است جانب غرب از مسجد عرفات و شیطان در اینجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و دوسوسه انداخت که حضرت
 ابراهیم را ده فوج تو دارند و بطن محشر لفظ هم فاعل موضع است که فیلان صحاب فیل در اینجا مانده شدند و با گشتند
 بر زمین این حدیث و آثار اجماع دارند اختلاف در آن است که اگر شخصی بطن عرته و قوف کرد چو او تباها گرد و چنانچه در
 شافعی است یا اصل هر صحیح است و در آن نقصانی راه یافته که بقرایانی منبجیر تواند شد چنانچه مذکور است **باب**
 هل یصلی عرفة و اقف عرفات یا روزه گیر در روز عرفه کسی که استاده باشد بعرفات **مالک** عن ابی النضر مویحی بن عبید الله

العلم الا ان الجمع لیس فی
 النسک عذرا لیست
 فینفذ طوله شریک
 منها الوقت و المكان
 و لا یجوز فی الجملة و
 یعنی السفر عند الشافعی
 قلت
 علیه اهل العلم
 انه یستحب یوم من
 یوم عرفة و الذکر
 ۲۰
 التعلیل و الذکر
 فی قلنا
 فی العبادات و فی السنن
 بعینها و فی شرح السنن
 اختلافنا فیها و فی
 بطن عرته و قال مالک
 لا یجوز و قال مالک
 جمیع صحیح

عن حميد بن محمد بن عبد الله بن عباس عن ابي الفضل بن الحارث ان ناسا تماروا عند هاجم عرفة في صياحه صلى الله عليه وسلم فقال بعضهم هو صائم
وقال بعضهم ليس بصائم فارسل اليه بقله ابن وهو واقف على بعيره بعرفة فشيء مما سمعوا من اختلاف كرهوا ما يكيدون من ذلك ثم انهم
بنت الحارث روزه وروى في روزه انهم حضرت صلى الله عليه وسلم بعض مروه فمكثوا في حضرت صلعم روزه درست وبعض ايشان مكثوا
يست روزه وارسى ام الفضل فرستاد بهال شير و حضرت صلعم ستاده بود بر شتر خود و عرفات پس اشاميد انرا مالک عن يحيى بن
سعيد عن القاسم بن محمد ان عاتشة ام المؤمنين كانت تصوم يوم عرفة فقال القاسم لقد رايتهما عاتشة عرفة يدغم الايام
فترتفت حتى يبيض ما بيني وبين الناس من الارض ثم تدعو اشرب فقطع قاسم بن محمد روایت کرد که حضرت عائشة روزه ميگرفت
روزه عرفة قائم گفت دیدم او را چاه عرفة که روان میشد امام بعد از ان می استاده حضرت عائشة تا آنکه سفید میشد انچه میان او و میان
مردمان بود از زمین مراد از ان خالی شدن زمین است از هجوم مردم بعد از ان میطلبید اشامیدن پس افطار میکرد و ترجم گوید فرمود
اکثر علما واقف بعرفة را صوم ذکر و است و افطارات روز و تحیت در عاده و توقف کوشش نماید باب من لم يقف بعرفة حتى
الصبح يوم النحر فقد فاتته الحج بركة استاده بعرفة تا آنکه طلوع کرد صبح روز نحر پس فوت شد از وی حج مالک عن نافع بن عبد الله
بن عمر ان يقول من لم يقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد فاتته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم
فقد ادرك الحج عبد الله بن عمر گفت هر که استاده نشد و عرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس بر آینه فوت شد از وی
حج و هر که استاده بعرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس بر آینه دریافت حج لمالك عن هشام بن حمزة عن ابيان
قال من ادرك الفجر من ليلة المزدلفة ولم يقف بعرفة فقد فاتته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد ادرك
الحج و هر که استاده بعرفة از شب مزدلفه و استاده نشد و عرفات پس بر آینه فوت شد از وی حج و هر که استاده
بعرفات از شب مزدلفه پیش از طلوع فجر پس بر آینه دریافت حج را ترجم گوید همین است نه بسیار بل علم کرد که اگر روزانه در عرفة
استاده و قبل از غروب مفارقت کرد و نزدیک ابو حنیفه دم و احتیبه و نزدیک شافعی ادا دم مستحب است و در باب کیف یسیر
اذا فزع یجوز یسیر کند و قنیکه روان شود و عرفات مالک عن هشام بن حمزة عن ابيان قال سئل أسامة بن زيد و انما الناس
کیف کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یسیر فی حجة الوداع حين دفع فقال کان یسیر بالعقی فاذا وجد فرجة یسیر عودا گفت که سوال
کرد و شد اسام بن زید را و من نشسته بودم همراه او و چگونه یسیر میکرد و حضرت صلعم در حجة الوداع و قنیکه روان میشد و عرفات پس گفت
اساکه یسیرت فی الحجة شتایی میکرد پس قنیکه می یافت و فرج را زیاده تر شتایی میکرد گفت هشام و بعض قاری است زیاده تر از عت
باب یحیی بن المغیر و النساء عن ذلفة جمع کند مغرب عشا و در مزدلفه مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم یسیر بالغرب والنساء بالمزدلفة جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم یسیر بالغرب عشا

قلت
وعليه اهل العلم
الان لا يوقفن في الحجة
ثم فارق عرفة قبل
الان لا يوقفن في الحجة
عند الشافعي وجوبا
عند أبي حنيفة
قلت
وعليه اهل العلم
انه يذم دفعا
لا يؤذي الناس

له قلت
وعليه اهل العلم
وفي التكملة لا يشترط
لجميع المذاهب الخبيثة
والجماعة والاحكام
عليه قلت
وعليه اهل العلم لا اله
واجب عند الشيعة
سنة عند الشافعي

٢٠٦

ورمز لغيرها مالك عن موسى بن عقبة عن كريب بن حولى بن عباس عن اسامة بن زيد انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة سنة اذ كان بالشعب نزل فبال فتوصا فلم يسمع الوضوء فقلت له لصلواتك يا رسول الله قال لصلواتك اسما لك فركب فلما جاء المزدلفة نزل فتوصا فاسمع الوضوء فقامت الغلوة فصلى المغرب ثم اناخ كل انسان بعيره في منزله ثم اقيمت العشاء فصلاها ولم يجعل بينيما شيئا اسما من زيد سميكت روان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرفه تا چون رسید بدره كوه فرود آمد پس بول كرد پس خود كرد و الكمال ان نمود يعني يك يك بار اعضا شست اسما كه گفت پس گفتم بخبر شد رسول الله صلى الله عليه وسلم بگزار يا رسول الله فرمود نماز پیش روى است پس سوار شد پس قتيكه رسید بمزدلفه فرود آمد پس كامل كرد و صور الجذاز ان استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از ان خوابانيد شخصى شتر خود را در منزل خود بعد از ان اقامت عشا گفته شد پس گذارد نماز و گذارد چیزی در میان هر دو نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن عدى بن ثابت الانصاري عن عبد بن زيد اخبره ان ابا ايوب لاهنا را اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا ابا ايوب انصاري نماز گذارد همراه حضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشا و مزدلفه همه يكجا مالك عن ناقره ان عبد الله بن عمر كان يصلي المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر مكيه از دو مغرب و عشا و مزدلفه همه يكجا اور عالمگيري مذکور است كه اين جمع را خطبة و سلطان و جماعة و احرام ضرورت بخلاف جميع عرفه باب يقولون بالشعر الحرام بذكر الله تعالى في سفره و بايشه و شعر الحرام فكر گويان خدا تر اغروصل تا آنكه در وقت نشوئى خدا يند قال الله تعالى فاذا انفضت من عرفات فاذكروا عند الشعر الحرام و اذكروه كما هلكه وان كنتم من قبله من الشعر الذي ليس قتيكه و ان شد يدا عرفات پس ياكين خدا تر اغروصل نزد يك شعر الحرام فان كوي است و مزدلفه و ياكيندا و راجحانكده و نمود شمارا و اگر چه بود پيش از اين اگر چه پس از اين آيه معلوم شد كه نزول بمزدلفه و ذكر نويك شعر الحرام لازم است و حديث وقت آنرا معين كرده است كه نياز صحيح فخر خمر اندازان وقت تا سفيده دمي ذكر گويد و پيش از طلوع آفتاب بسوي منى روان شود و مترجم گويد نزد يك ابو حنيفة اينها باين صفت واجب است و نزد يك شافعي سنت باب تقدير المضيق من جميع بيتر فرستادن زنان و كودكان را از سفر مالك عن ناقره عن سالم و حبيد الله انبي عبد الله بن عمران ياها عبد الله بن عمران يقدم الله و صديقا من المؤمنين الى منى حتى يصلوا الصبح عني و يوموا قبل ان ياتوا الناس عبد الله بن عمر بيتر ميفرشتا و اهل خود را و كودكان خود را از مزدلفه بسوي منى تا آنكه نماز صبح ميگذارد و بعد منى و رمي ميكرد و پيش از آنكه مروان بيايند هما للمسيح عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابي رباح ان مولاة لاسماء بنت ابي بكر الصديق اخبرته قالت جئت اسماء بنت ابي بكر فبصرنا بلسانها قالت فقلت لها لقد جئت ان تخلصي فقلت قد كنت انصبتك ذلك مع من هو خير منك مولاتي ازان اسماء بنت ابي بكر گشت آدميم همراه اسماء بنت ابي بكر گشت

[illegible]

ما قلت
 وعليه اهل العلم في
 الزمان وليس تقابلا
 التباين والضعف
 بعد نصف الليل
 الى متى في العاكبين
 لو يبارس حد الزلزلة
 قبل طلوع الفجر فعليه دم
 ترك الوقت الا ان كان
 باعق او منها وضعف
 فغاف في حلقه من غير
 خبر
 على قوله عليه
 وعليه اهل العلم في
 اذا لم يكن من خصا
 اسرع ان كان ما شيا
 وحركه ان كان
 كان انما قد حركه
 وهو مشهور في الزلزلة

[illegible][illegible][illegible]

قليل يبقى الا فليكن
قله قلده
العلماء

وعلیه اهل
قل
الوحیفة

وَعَلَيْهِ
الْحَمْدُ
وَعَلَيْهِ أَهْلُ الْبَيْتِ

المستشفى

مفتاح

وعلیه السلام
الحمد لله

فان
وجوب صحتها
العالمية

الغدا والى
مكتشفى
نفيد

انجمن اہل بیت علیہ السلام

في هذا اليوم
قلب

وعليه اهل البيت
عند ابي خنيفة

وَمَعْنَاهُ
وَالْجَمْعُ

مسافر

لعل السفر ففرضوا

عمر بن الخطاب

و علیہ السلام

عندما

وعلى ١١/١١

وَاللَّشَّاعِنُ الَّذِي يَمْلِكُ

الحمد لله الذي جعلنا من
العلماء والفقهاء

194

فیه ساعتی

مسجد علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع

المعالي

卷之五

عليه السلام

خالف للوداع

سنة ١٢٠٠

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

سبغت در میان ثانی قول عائشه باب التخصیص باب در بیان نماز شدن بحسب خراج از افعال حج ممالک عن نافع عن ابن عمر
 بن عمر ان یصلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمحصب یعنی داخل مکه من البلیطوف بالبیت عبد الله بن عمر سبغت در نماز
 وعصر ومغرب وعشاء ورمحصب بعد از آن داخل می شد بلکه در شیب بعد از آن طواف میکرد و نماز میکرد
 باب طواف الوداع در بیان طواف وداع ممالک عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا یصلی من احد من
 حتی یطوف بالبیت فان لم یطوف بالوداع فانه قد قضی الله حجه فانه ان لم یکن حجه شئی فهو
 بخانه کعبه پس هرگز آخر نسک طواف خانه کعبه است ممالک عن یحیی بن سعید عن ابن الخطاب ودر حله من حله الظاهر
 یعنی وداع البیت حتی ودع البیت عمر بن الخطاب بازگردانید و در بازگشت طواف کرد و وداع کرده بود خانه کعبه بازگردانید
 خانه کعبه ممالک عن هشام بن عرق عن ابی انه قال من افاض من فقد قضی الله حجه فانه ان لم یکن حجه شئی فهو
 حقیق ان یکن من بعد الطواف بالبیت ان حجه شئی او عن من له فقد قضی الله حجه وعده گفت هر که طواف افاضه کرد پس
 خداستعالی تمام کرده است حج او را پس اگر حجه نکند او را عذری لائق است که باشد آخر حجه او طواف بخانه کعبه اگر حجه او را
 چیزی یا پیش آید او را عذر پس خداستعالی تمام فرموده است حج او را یا بخص الحائض فی ترک طواف الوداع انکانت
 قفا فاضت رخصت داده شد حاضر را در ترک طواف وداع اگر طواف افاضه کرده باشد ممالک عن عبد الرحمن بن القاسم
 عن ابیه عن عائشه ام المؤمنین ان صفیه بنت حنی حاضت فذکرت ذاک لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال احابستین
 فاقدا فاضت فقال فلا اذ صفیه بنت حنی حاضت فذکرت ذاک لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال احابستین
 است پس گفته شد که برائیه می طواف افاضه کرده بود است پس فرمود و نکند نیست الحال ممالک عن عبد الله بن ابی
 بن خرم عن ابیه عن عمر بن عبد الرحمن عن عائشه ام المؤمنین انها قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله ان صفیه بنت حنی
 قد حاضت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله طافت مکن بالبیت قلن بل یا رسول الله قال فاف
 حضرت عائشه گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا رسول الله صفیه بنت حنی حاضی شد پس فرمود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 الا یا طواف خانه کعبه نکرد و شما گفته آری کرده بود یا رسول الله پس فرمود برائید ممالک عن هشام بن عرق عن ابیه
 عن عائشه ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر صفیه بنت حنی فقیل لانهما قد حاضتا فقال رسول الله صلی
 علیه و آله احابستین فقالوا یا رسول الله انها قد كانت طافت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فلا اذ اقامه ممالک
 هشام قال عرقا قالت عائشه وحنی فذکرت ذاک فلم یقدم الناس شئ هم انکان ذاک لا ینفعهم ولو کان الذک یقولون
 لا یصح یعنی اکثر من ستة الاف امرأة حاضی کلمن فذا فاضت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا رسول الله عرض کرده شد در جنگ

صلعم بر آید وی حایض شده است فرمود شاید وی بندگنده باشد پس گفتند یا رسول الله بر آید وی طواف کرده بود پس فرمود
 رسول الله صلعم پس نیت بندگنده اما الحال حضرت عائشه گفت در حالتی که مادرین بسمه تعالی میکردیم که پس چرا پیش
 مردان زنان خود را یعنی برای طواف روز بخراگردن پیش فرستادن نفع نمیکند ایشان را اگر بودی آنچه میگویی صحیح
 یعنی زیاده اشش هزار زن حاضر همه ایشان طواف افاغنه کرده اند یعنی طواف و راح نمیکند ما لک عن عبد
 بن ابی بکر عن ابیه ان ابی اسلم بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلمه بنت ابی سلمه بن اکیحان استغفرت لک الله وکذا وکذا بعد ما افاضت لک الخ فان ابی اسلم
 فخر حبت ام سلمه بنت ابی سلمه بن اکیحان سوال کرد حضرت صلعم را و او حاضر شده بود یا فرزند زاده بود بعد از آنکه طواف افاغنه کرده بود
 روز بخراگردن داد او را رسول الله صلعم پس برآمد بجانب مدینه ما لک عن ابی الرجال احمد بن عبد الرحمن عن عمره بن عبد
 ان عائشه ام المؤمنین کانت اذا حجت ومعها نسائه تخاف ان یحضن فیهن یوم التمر فافضن فان یحضن بعد
 لم یظن من تنفر بهن وهن حیض اذ کن قد افضن حضرت عائشه وقتیکه حج میکرد و همراه او زنان میبودند که از حیض این
 می ترسید پیش میفرستاد ایشان را روز بخراگردن طواف افاغنه میکرد و پس اگر حایض میشد بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود
 در وانه میکرد و ایشان را بوطن حال آنکه ایشان حایض بودند و وقتیکه طواف افاغنه کرده بودند باب ما ففعل المردة اذا حجت
 قبل الافاقه چه کار کنند زن و وقتیکه حایض شود پیش از آنکه طواف افاغنه کند ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه
 عن عائشه زوج النبی صلی الله علیه و آله قالت قدمت مکه وانا حایض ولم اظف بالبيت ولا بین الصفا والمروة ففتوا
 ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال افعلی ما یفعل الحاجه خیرا انک لا تطوفی بالبيت ولا بین الصفا والمروة حتی تطهری
 حضرت عائشه گفت آدم بکد من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و ندی سحر کردم در میان صفا و مروه پس غبار شکاف
 کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود کن آنچه میکنند حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه در میان صفا و مروه تا آنکه پاک
 ما لک عن نافعه ان عبد الله بن عمر کان یقول المروة الحائض التي تهل بالحج ویمسکها فتمسک بها ویمسکها اذا ارادت ولکن لا
 تطوف بالبيت ولا بین الصفا والمروة وھی تشهد للناسک کلها مع الناس غیر انها لا تطوف بالبيت ولا بین الصفا والمروة
 ولا تقرب المسجد حتی تطهر عبد الله بن عمر میگفت در باب زن حایض که احرام کند بجز احرام که وی احرام کند حج و عمره وقتیکه خوا
 و لیکن طواف خانه کعبه کند و سحر در میان صفا و مروه نکند و نزدیک نشود مسجد حرام تا آنکه پاک شود و باب المروة تهل بالعمرة ثم
 یحیی و تقرب الحج فلا تستطیع ان تعتمری حکم زنیکه احرام کرد و عمره بعد از آن حاضر شد و نزدیک شد حج پس استطاعت نمیداد
 عمره را ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشه ام المؤمنین انما قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 معاجرة الوداع فاهلنا بجمع ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله کان معی هذا فلیهل بالحج مع عمره ثم لا یحل حتی یحل منها جميعا

قلت
 وعلیها اهل العلم
 ان الحائض ان تترك
 طواف الوداع
 لا بأس
 تقر ولا بأس علیها
 فی الوضوء اهل العلم
 یعنی ان الحائض ان تترك
 عن اهل الزیارة
 دم فی الحائض ووجوب
 والطواف والمشي لا
 آخر ففعلها

وہم

عید الرحمن مکن عود میگردنجا و کعبه اطواف کنه بونی تا آنکه خلق میگردند خود را باب دخول الکعبه والصلوة فیها در بیان

[illegible]

سئل مالك هل يحبس الرجل لادبته من اللحم شيئا قال لا سئل كم قد شدا مالك ايا قطع كنه مردی برای چارباغ بخورد از حرم
بعض گیاه را گفت فی ترجمه گوید صحیح است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انخیل خلا یا پس حضرت عباس التماس نمود الا الا ذخیرا رسول
فقال الا الا ذخیر من مختلف شدة علما راجع و در پیشانی جایز است قطع گیاه برای علف بهایم و برای دوا قیاس بر او فرقی الله
الا یخرج شئین الحرم ولا یقطع الا الا ذخرا و ابو یوسف چه اندین دواب جایز است بر دواب ضمان قطع شجره الحرم حکم ندارد و این
در حرم حرم قال مالک لیس علی الحرم فیما یقطع من الشجر فی الحرم شیء و لم یبلغنا ان احدا حکم فی شئ و بشی ما قبل گفت
نیست لازم بر حرم و رانجه برید از درختهای حرم خیزی و رسید اگر کسی حکم کرده باشد در آن بخیزی و بد خیزیت کرده است
شترجم گوید نقیب کرده است شافعی با نچه روایت کرده شد از ابن الزبیری الشجرة الکبيرة بقرة و بصغیرة شاة و هو فی الحکم ان
اذ لا دخل للقیاس فی ذلک اکثر علما بر آنند که خصا من میشود و یقطع شجره حرم و شکار کردن در حرم باب حرم المذنبه
الله تعالی حکم حرم مدینه مالک عن عمر بن الخطاب عن ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحکم احد فقل هذا
جبل یحبنا و غب اللهم ان ابراهیم حرم مکة و الی انهم ما بین لایتمها انس بن مالک فایت کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که احد پس فرمود این کویت که دوست میدارم از او دوست میداریم و او ای بار خدا یا هر آینه ابراهیم حرام کرده است که از حرم
من حرام میکنم میان و طرف سنگستان در مدینه رسول الله عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة انه کان یقف
و روایت انظبا ترتبه بالمذنبه ما ذکرنا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لایتمها حرام ابو هریره میگفت اگر
می بینم آسمان را که جزو میکنند در مدینه شتر ساهم آنها را زیرا که فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم ما بین لایتمها حرام مالک عن یونس ابن
یوسف عن عطاء بن یشاعن ابی ایوب الانصاری و جده علما ناقدا الجوه الثعلب الی زاویه و قطع دهم عنه قال مالک
لا یعلم الا انه قال فی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم تصنع هذا ابو ایوب انصاری فایت جوانی چند را که ضبط کردند و با همی بسوی
گوشه یعنی تاشکار کردند پس فرمود آنها را از وی گفت مالک منیدانم نگذاشت گفت ابو ایوب ایاد حرم حضرت صلی الله علیه وسلم کرده شود و اینکار
عن رجل قال دخل علی زید بن ثابت فانا بالاسواق و قد اصطفاه نفسا فاخذ من یتک فادس له امام مالک و ایت کرد و این را
گفت آنرا که داخل شد بر من زید بن ثابت دمن در بازار بودم و هر آینه تاشکار کرده بودم نه می پس گفت زید بن ثابت آنرا از دست
و برانید و در ترجمه گوید معنی الله عنه انس بن مالک روایت کرده است که ان ابی صلی الله علیه وسلم قال لا یخ لصغیر یا عیس
فهل المغیر و غیر شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود می شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود
حضرت صلی الله علیه وسلم این را برایتان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول مالک شافعی و اکثر فقهاء است که حرام
لازم نیست بر کسی که شکار کند در مدینه یا بر دوختن یا بر زین نیست که تعظیم مدینه را دست از تحیم آن غیر تحیم صید شجر

فان خلفه
الذائق صبي المدينة
وشجوها فقال مالك ولشاش
واكثر الفها لا تجز على
من اصطاد في المدينة
صبي الود طم شجوا وجرم
المدينة اتمامه هو
حرمها دون تخوير صبي
وشجوها لحدث انس
وزهب بعض الم شجوا
شجوا دين صبيها
لهن الجاد شجوا وزهب
المشرون الى شجوها
جبهها واما العاد شجوا
على ٢٢
المدينة من خارج
المدينة من داخل
وصبي المدينة الهاج
حرام ولا يصح في
الجديد قال السلي
والقديم يضمن
فصيل كهم مكة و
الا صبي يضمن اسلب
الصا واما وقاطم
الشجر والخلا فقط

از جهت حدیث این بعضی قبح می بیند قایل ندیده می صید آن حدیث انس می جوید دیگر قبح هم بر دروغ نهاده و حمل و نه حدیث انس را بر آن گذر
 بودند آن طائر را از خارج و نه بعد از آن داخل کرده شد همدین و قال المحلی الاصح بعضی بسبب الصائد و قاطع الشجر و الخلاء
کتاب البیوع و المعاملات کتاب در بیان احکام متعلقه با انواع بیع و معاملاتی که مقتضای بیع و بیع می باشد
 بقوله تعالی لا یکن بیعکم عن قواضیکم و ترجمانی کار دل است که بنده را بر آن اطلاع نیست بیعت پس آنست که در صحت بیع
 چیزیست که در عرف بآن تراصی دانسته شود شافعی می گوید اگر چه بیعت بلفظ صحیح با بیع با بیعت و مشتری مانند مشتری و ملکیت و
 یا بعضی فقال بیعت یک یا کثرت و مانند جمله یک بکذا و اعطیت لک بکذا او خذ و منی بکذا لیکن اقوی نزدیک فقیر است که هر چه در
 آن ترجمانی دانسته می شود بآن محاطه باشد یا قریبه و الله اعلم زیرا که در اصل شرح بجز ترجمانی مطلوب نیست و شرط عاقلین بیع
 و مکروه بودن الا اگر اجماعی که در حکم الا که است حدیثی بر رفع تعلیم عن ثلث و آیه لا تأکلوا أموالکم و قیاس بر طلاق در صورت اگر
 فی الحدیث لا طلاق فی غلظ و الا صبی میسر کرد و الا شرف باشد بر عقد او و اذن داده باشد که جایز است بابت اتمال البیعی زیرا که
 آن عقد مستند بوالی است در حقیقت و شرعاً حرجی سلاح را و کافر مصحح این در سنت نیست بجهت امانت و ضلال خوف آنکه استعانت بر
 مسلمانان کند و شرط بیع پنج چیز است چهارم عین او زیرا که در حدیث شخین بنی از بیع کلاب و غمر و مثله آمده است و امریکه شتر گاو
 میان آنها نجاست است پس عله بنی همان تواند بود و فیه نظر زیرا که در حدیث آمده است که خدا استعالی حرام می کند چیزی را اگر
 حرام می کند بیع او و معنی این حدیث آنست که چیزی که وجه انتفاع بآن شایع و مشهور باشد بوجهی که همان متعین شده باشد
 و آن انتفاع حرام باشد بیع آن حرام است پس بیع خر برای سواری و عید بر خدمت درست باشد اگر چه اکل لحم خر و
 عید نیز محض است و بیع خر و اضمام حرام باشد و قاعده تفقیح قضای میکند که بیع کلب محرم الاقتنا و بیع میتة برای گوشت او
 نه برای جلده که بجهت دباغ گیرند حرام باشد بجهت این علت زیرا که نای تفقیح بر تعطن بجله جامه مانده است و الله اعلم و دیگر نفع بیع
 پس آنچه قابل انتفاع نباشد بیع او صحیح نیست بقوله تعالی و لا تأکلوا أموالکم و لیکم بالباطل و در ضرورت صدق می آید که طلال
 و در بیع نقیشتی است زیرا که در عالم خیری یافته نمیشود که او را بوجهی از وجهه نفع نباشد پس اگر بیع بجهت بیعت با اعتبار عادت
 قوم و مقاصد ایشان در محاسن فقیر میگوید پس حال مختلف باشد باختلاف بلاد و اوقات پس بیع بار بر شرط نه غیر مانع از اخذ او
 و بیع تراب محراب منفعت است و الله اعلم و دیگر امکان تسلیم بیع است زیرا که چیزی که ممکن التسلیم نباشد اخذ مال عوض او اخذ طلال
 پس بیع ضال یا بوق و مقصود صحیح نباشد الا با قار بر و همچنین بیع نصف سیف و نصف ظرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف غیر
 محال است و در صورت تقسیم معیوب میشود و دیگر ممکن است که مال غیر فروعین باطل است و در قولی اگر اذن اکتساق شود بصیغه
 میگوید و دیگر معلوم بودن بیع بعینه و بقدره و صفته زیرا که بیع مجهول خرب است و از بیع عمر بنی وارد شده و راه مسلم درین مسئله

۳۲۲

وصفة " بدهم استويا وزنا وشام فاسل كبير بدم اوق ثاني الحال وفيها مقل دارا السليم في الحال وان يكون ملا مقنونا الباه في ابيهم نفسه ان يكون ملاك يكون موجودا الجيم ان من شرط الجيم ان هم وفي العالم الجيمية

از آنکه عقدی غیر از این باشد و حق تعالی آنست که چیزی را بگوید در عقد و نداند که آن چیز هست یا نیست نمیگفتند که باید است و لابد است از معلوم بودن عرضین لیکن در احیان موجود علم شده است و در امور موجود غیر موجوده و ضعیف فیه باشد قاطع تنازع و محذور
برخی که در تفسیق بود که عسرا بخار و ندانند احوالی و صافی که اهل حال را از اطلب کنند ضرورت است و هر عقدی را که حیثیت است از
و از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک نماید که دانند آنکه خاصیت برین است که لازم میشود تا آنکه حقن به بیان نیاید و خواست
حواله آنست که مطالبه اصل منقطع میگردد و خاصیت به آنست که بدین قبض تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از تامل در الفاظ
آن عقد فهمیده میشود مثل تسلیم شدن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقود شرط میکنند و حال شرط
نیست میتوان دانست که گاهی شرط مقتضی عقد است یا امری است که شارع بجهت توفیق بان فرموده است نه با مقتضای عقد است
با اختلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار ادو گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد با شرط طیکه تشخیص
بمعنی آن و آن شرط فاسد است و اما بابت شرط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود و هر دو احتمال از فخری است
باید دید چه مقدار کسیت در هر عقد میباشد تامل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد
و فهم این نکته از نظر در حقیقه عقد و در نصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سایر عقود میتوان دانست
و اگر اختلاف متعاقدين واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید است و بحسب آن قاعده حکم میاید که در البیعه علی
قال علی و الیمین علی من اکر البیعه اذا اختلفا و السلعة قائمة فالقول ما قال البایع او یزاد ان الصمان بالکماله مستحب
این است یا همین و اینها مثل در هر عقدی طرد میاید کرد و تفریجانی که بر تو وارد شود آنها را بر همین اصول حمل میاید کرد
چون چنین سعی کردی خواهی دید که نه شبیهی معنی واحد بر نسبت آنچه در وسط مذکور است بمنزله و شرح است بر یک تن که اکثر
موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند محتاج رفیق در مباح اختیار قوی و نفع است از همین
و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانان متحقق شود تا امکان او را حمل صحیح پیدا میاید کرد و جمیع عایت لفظ عقد کنند پس اگر
مضمون خلاف مقتضای آن لفظ باشد از عقد فاسد میشود و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را حایه میگیرند از آن عقد اگر در
قائم باشد و میل فقیر حایه اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود و باون دارند و بجز معنی معتبر نگذاشته
باب حکم بیع الطعام بحسنه و النقد بحسنه الا بالبیع سواء لسواء فان اختلفت الاجناس کان طعام بطعام او نقد
بنقد اشترط التقابل لا المساواة وان کان طعام بنقد لم یشرط التقابل بعض النصاراء حرام است فروختن طعام بحسن آن
یعنی گندم گندم یا جو جو مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در کیل حرام است فروختن نقد بحسن آن یعنی طلا طلا یا نقره
بنقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشند مثل

مقابل جو یا نقد در عرض نقد باشد مثل طلا مقابل نقره و بر شمس و صندل و سبج و قلاب و سبب نذر آنکه هر یکی برابر و دیگر باشد اگر علم
مقابل نقد باشد مثل نقره مقابل گندم پس تقابض بر شمس و سبب مالک عن ابن شهاب عن مالک بن انس بن
الحذثان النضر عن النضر بن قاسم قال دینار قال قد عانی طلحة بن عبید الله فترا وضنا صخره اصطخره و
الذهب یقلها فی یدیه ثم قال الحق بالحق حازنی من العایة و عمر بن الخطاب سیمع فقال عمر لا والله لا نقاد
حتى تأخذ منه ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذهب بالورق و الورق بالذهب و الذهب بالبر و البر بالذهب
و هاء و الف و الق و الب و الهم و هاء و الش و العیر و الش و العیر و الهم و هاء و مالک بن انس طلب کرم و سبب
بصدینا یعنی طلب کرد و فروختن احد النقدین را بنقد دیگر گفت پس خواند مرطلح بن عبید الله پس تعیین قیمت سخن
تا آنکه سبج صرف مقرر کرد و این گرفت آن طلا را میگروانید و آنرا در میان دو دست خود بعد از آن گفت نظر کن تا آنکه
بیاید تا حمل از من از غایب عمر بن الخطاب می شنید پس فرمود حضرت عمر قسم بخور که جدا نشود از طلحه تا آنکه بگیرم حق خود
از وی بعد از آن حضرت عمر گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله فروختن با نقره رباست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید که
بیار صحت نیست که در یک مجلس قبض بدین بختن گردد و فروختن گندم با گندم رباست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید
بیار و فروختن قمر با قمر رباست الا آنکه این بگوید بیار و آن بگوید بیار و فروختن جو با جو رباست مگر آنکه این بگوید بیار
و آن بگوید بیار قوله بار و بار معناه یک و مات ای خدا و اعطه اراد بندگان آن میگویند باید قوله ترا و ضنا ای تجاوزنا فی
البيع و شرا مالک عن نافع عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا تتبعوا الذهب بالذهب
الا مثلاً بمثل ولا تشقوا بعضهما علی بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا مثلاً بمثل ولا تشقوا بعضهما علی بعض
ولا تتبعوا منها غائباً یا بنحو ابی سعید خدری روایت کرد که حضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود مفر و شید ز را بر بزرگرموز
با هموزن زیاد و نمکند بعضی آنرا بر بعضی آن مفر و شید نقره را با نقره مگر هموزن را با هموزن و زیاد و نمکند بعضی آنرا بر بعضی
و مفر و شید نقود غائبی را با حاضر یعنی یکی از بیع و ثمن حاضر باشد و دیگر را وعده کند قوله لا تشقوا ای لا تفضلوا و لا تشق
الا ضد و یجی یعنی الزیادة و النقصان و انما جزا حاضر یقال انما الوعد اذا حضره مالک عن موسی بن ابی نجر عن ابی
الحباب سعید بن یساع عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا یبار بالذینار و الذینار بالذهم و الذهم بالفضل
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یک نینار مقابل یک نینار است و دو ذهم مقابل یک ذهم است و زیاده معتبر نیست در میان اینها یعنی زیاده
با اعتبار جود و روایت معتبر نیست بعد از آنکه در وزن برابر باشند مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان معویة
بن ابی سفیان باع سقابین ذهب او ورق بالکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله

ينهي عن مثل هذا الامتلاء بمثل فقال له معاوية ما ادى بمثل هذا باسا فقال ابو الدرداء من بعد من معاوية انا اخبره
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحوه عن رايه لا اسالك انك بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب
 فذكر له ذلك فكتبه عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الا تتبع مثل ذلك الامتلاء بمثل وذا ابو ذر معاوية بن
 ابي سفيان فروخت او ندى از طلايا البرقه بعض زياده تر از وزن آن پس گفت اورا ابو الدرداء بشنيدم رسول الله
 كه بنى سيفرمود از مانند اين سبج مگر آنكه فروخته باشد بموزن را بموزن پس گفت اورا معاوية بنى ميمم مانند اين سبج
 پس گفت ابو الدرداء كه گيست كه متصدى بيان حد من شود پيش معاوية بن خبر سيد هم اورا از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و خبر سيد هم را از راي خود اى معاوية بجا قاست نكتم با تو وز منى كه تو دران باشى بعد از آن آمد بود در پيش عمر بن
 الخطاب پس بنى كه در پيش او اين ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوى معاوية كه مفروش مانند اين را مگر آنكه فروخته شوى
 باهموزن قوله من بعد من بنصرى والغدير نصير ماله **ما لك** انه بلغه عن جده ماله بن ابي عامر بن عثمان بن عفا
 قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدنيا بالدينارين ولا تتبعوا الله هم بالدينارين عثمان بن عفان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروشيد يكدينا را بدو دينار مفروشيد يكديرم را بدو درهم **ما لك** عن يحيى بن سعيد انه قال
 اور رسول الله صلى الله عليه وسلم السعد بن ان يبقا ائنه من المقاتلة من ذهب فضة فاعا كل ثلثة باربع صينا او كل اربعة
 ثلثة صينا فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وسلم اذيتما فودا ام فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم و سعد بن العيني سعد بن
 رئيس من سعد بن عباد را رئيس خزرج كه مفروشند او ندى از غنيمت از طلا بود يا از نقره پس فروخته باين حساب
 هر سه مثقال ببقا بله چهار مثقال نقد يا هر چهار مثقال ببقا بله سه مثقال نقد پس فرمود ايشان را انحضرت صلى الله عليه وسلم
 را بدو درهم رو كنيد اين سبج را **ما لك** عن نافع عن عبدالله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب ولا
 مثلا بمثل ولا تشقوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الامتلاء بمثل ولا تشقوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق
 بالذهب احد هاهنا ثبوت الاخر ناجز وان استظهرت الى ان يلحق بنية فلا تنظره انى اخاف عليكم الرما والرواء هو الرواء عن
 الخطاب فرمود مفروشيد طلا را بطلا مگر بموزن را باهموزن و زياده نكست بعض از را بر بعض مفروشيد نقره را با نقره مگر بموزن
 باهموزن و زياده نكست بعض از را بر بعض مفروشيد نقره را باطلا مگر از اين بر دو غائب باشد و ديگر حاضر را كه همت طلبيد
 از نقره آنكه در آيد بخانه خود پس جهات مده اند او بر آيد من مى ترسم بر شما را و در المعنى را باست **ما لك** انه بلغه عن القاسم
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار
 عنه النسبة قاسم بن محمد كغنته كه فرمود عمر بن الخطاب يكدينا را بدو دينار يكدينا را بدو درهم يكدينا را بدو درهم يكدينا را بدو درهم

فمنهم من
بجانبه متفاضلا
لا يجوز العمل على كل ما لا يوافق
بالاصحاب كمنفقين فان
وجعل الوصيان من اهل البيت
الفساد عن اهل البيت
وجعل حد ما لا يجوز
لا النساء كسلب حريم
في هوى وشر شديدا
تعيان الربى في غي
لا يشترط قابض قال البيهقي
ذهب اهل البيت الى ان
القباض في المجلس في يوم
مال الربوا بحسنه ليس شرط
الا في الضر وهو يلزم احد
للقائلين بالانزاع بحسنه
اقول كان تاويل هذه
وهاء عندهم القيد
قلت في شرح
السنة انفق الملاء على
الربوا في هذه الاشياء
السنة التي انفق الحديث
عليها ذهب عامة من ان
حكم الربوا فيه مقصور على ان
ياعملوا بها ثابت لا يوافق
فيها يستدعي الى كل ما لا يوافق
في ذلك لا يوافق في كل ما لا يوافق
في ذلك لا يوافق في كل ما لا يوافق

تفتیش علت مؤثره که در حکم بوده است و در مقام فقها لایزال مختلف شد شافعی علت مؤثره در ذنب فقه نقد را داشته است حکم
 مخصوص مابین دو چیز ساخته زیرا که نقدیه اصل همان این دو چیز است و اثر اثری است در احکام شرع مانند زکوة و علت مؤثره
 در شایع باقیه طعنه نیست خواه نقدیه باشد خواه اقلیت یا تدوین زیرا که حنطه و شعیر ذکر کردند و آن شهر طعام حجاز بود و ذکر
 کردند و در وی معنی فقه موجود است و ملح ذکر کردند و مقصود از آن اصلاح طعام است و در حکم اوست اصلاح مزاج مثلاً و مالک
 نقد را داشته است و در اربع باقیه اقلیت را زیرا که افرجام در میان ایشان اقلیت است و قیاس کرده بنی شود غیر ملح را
 اگر چه ملح نیز که حاجت در اوقات ملح واقع است نه بغیر آن و غلبه قوت اهل حجاز بوده است و ابوحنیفه در ولیدین و زن
 و در باقیه کمال حلی است و دلیل تغییر از آن مذاهب مذاهب مالک بیشتر است و از لحاظ حدیث معنی شد که اگر طعام باقیه
 همان جنس فروشد اگر وجود در و اوقات و مناسبت و غیر آن تفاوت پسندید و فاسد است الا در صورت مماثلت کسب اتفاق
 و طول از اشتراط تعاقب مفهوم شد و اگر چنین میگردیدند مثلاً گندم را بوجو مماثلت شرط صحیح نیست و منافض جایز است
 و تعاقب شرط صحیح است پس نسبی یکی حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است قد بر و مماثلت را معیاری باید معتبر
 عاده اهل حجاز است در عهد انحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در آن عصر کربل بود مانند حنطه مماثلت او نیست که در کربل میگویند
 اگر چه وزن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن عصر وزن بود مانند وزن معتبر در آن وزن است و از حدیث سعد بن ابی وقاص
 که در بنی انزیج طلب طلب آمده است معلوم میشود که معتبر مماثلت در وقت کمال شئی است یعنی وقت رسیدن او بحالتی که بنی آدم آنرا
 از آن چیزی میخوانند و مقاصد جزئی برای اغراض طاریه قلیله الوقوع اعتبار ندارد پس کمال حنطه و شعیر وقت بلین اتفاق افتاد
 و وقت کمال طبع عنب وقت تفریب است الا طبعی جنبی که تفریبی نباشد پس آن فروخته نشود و صلا بجهت شعیر است
 و در قولی مماثلت این نوع در حال طبیعت و عنبیه معتبر است و اگر عادات مختلف پسند مثل سسم که خورده میشود و روغن پخت
 می شود پس معتبر مماثلت است در حالتی ازین دو حالت و جنبی البته میشود با تمام و تمام و اتحاد و اختلاف جنبی است
 با اختلاف اصول مانند دقیق حنطه و دقیق شعیر و سسم درین مماثلت آنچه آتش در وی اثر کرده است بطبع یا قلی معتبر
 و فیه مافیه زیرا که مماثلت در هر چیز در کار نیست و مماثلت معتبر در چیز نیست که فراوانی آدم باشد و آن عاده مستقره باشد در میان
 ایشان **باب قال بعضی کلامه الحنطه بالشعیر الاختلاف** گفتند بعضی گفتند تفاوت بین شعیر و الحنطه
 اند بلعد ان سلیمان بن لیسا قال فی حلف کما سعد بن ابی وقاص فقال لعلنا من حنطه اهلک فابتم بها شعیر او کما
 الاختلاف سلیمان بن یاسر گفت که اگر شد حلف دراز گوش سعد بن ابی وقاص پس گفت سعد بن ابی وقاص غلام خود را بگیر
 از گندم ایچ خود پس خرید یکن جان جور و مکیر الامم وزن او صالک عن نافع بن سلیمان بن لسانه اخبره ان عبد الله

عليه السلام في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠ هـ

[illegible]

الحديث اصل في الاماكن
يعني من الطب
احد ما سطر في
باب من سطر في
المرور بين العنب
والزبيب بين اللحم
والزبيب في اللحم
هذا قول الاماكن
العلم واليه ذهبا
والساق في صاحب
ابو حنيفة وحماد

۲۴۰

39.

عليه السلام
شكر الله عليه
بجود جوده
سواد الحسن
وحداد الضيق
وهذا قول أهل
العلماء من
مسكينين
السيد بن
مولى الحاج
محمد كاظم
استاذ الدين
وان كان الضيق
فقط فخطره
فيما هو في
بالبحر والسموات

بر خود که رساند آن شتران را بصاحب آنها در زبده مالک آن سال ابن شهاب بن سیم الحیوان ثانی بواحد الی اجل قال
لاباس بذلک امام مالک سوال کرد ابن شهاب از فروختن جانور و جابو و بقایه کی تا میعاد پس گفت ابن شهاب هیچ کس
نیست باین ترجمه گوید فروختن یک جانور و بقایه و جانور خواه یک جنس باشد خواه اجناس مختلفه در صورت حاضر بودن هیچ کس
درست است و در سب فقها همین است الا سعید بن المسیب که ترجمه این بیع رفته است در حیوان ماکول اللحم در صورتیکه شتر یا گاو
باشد اگر چه جنس مختلف باشد و شاید قیاس کرده است آنرا بر طعام و اما بیع الحیوان بال حیوان نسید پس در پیش شافعی جمیع
آن درست است در تخا و جنس و اختلاف آن و بودن حیوان از او کولات و نبودن آن و یک مقابل یک فروشد یا یک مقابل
و در پیش ابو حنیفه این بیع جایز نیست الا علم یا ابی بیع اللحم بال حیوان در بیان حکم فروختن گوشت بمقابل جانور مالک
عن زید بن اسلم عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه و آله یمنع من بیع الحیوان اللحم حضرت صلعم منع فرموده از خرید کردن
حیوان بمقابل گوشت مالک سخن داود بن حصین انه سئل عن سعید بن المسیب یقول من میسر اهل الجاهلیة بیع اللحم بالمشاة و
داود بن حصین شنید سعید بن المسیب که می گفت از قمار اهل جاهلیه است فروختن گوشت در بدل یک بز یا دو بز مالک
الی الزناد عن سعید بن المسیب کان یقول نمی عن بیع الحیوان بال اللحم قال ابو الزناد فقلت لسعید بن المسیب ارایت یحیی بن
شارف الجعفی شایه فقال سعید ان کان اشتراکما لیس فیها فلاح خیر فی ذلک قال ابو الزناد و کل من ادرکت من اهل العلم یمنعون
عن بیع الحیوان بال اللحم قال ابو الزناد و کان یکتب فی صحیح العمالی فی زمان ابان بن عثمان و هشام بن اسبعل ینهی عن ذلک
سعید بن المسیب که نمی کرده شد از بیع حیوان بمقابل گوشت گفت ابو الزناد پس گفت سعید بن المسیب که خبر ده مرا از خرید یک
شتر نمی بمقابل بز پس گفت سعید بن المسیب اگر خرید کرد و آنرا نماند و آنرا پس خرید و فروخت گفت ابو الزناد
در کسی که در بیستم من از اهل علم منع میکرد از فروختن حیوان با گوشت گفت ابو الزناد نوشته شد در چند نامه اهل طحان در زمان
ابان بن عثمان و هشام بن اسبعل که منع بکنند مردمان از این بیع و شرا مسکه در فروختن لحم بمقابل حیوان مختلف است صحیح
بتحريم آن قائل اند و الا ذهب الشافعی بحديث بن المسیب ان حدیث هر چند مرسل است لیکن چون بمحل صحابرت یافت عمل
در جب گشت و لهذا شافعی مرسلات ابن المسیب با مستلکات دیگران هم وزن می سازد و جماعه دیگر باین حد آن قائل اند و الا یمنعون
و صحابره اختاره المزنی من صحابا شافعی بریز که حیوان از رویات نیست بریل آنکه یک حیوان را بمقابل دو حیوان بمجان فرو
پس بیع لحم بخود ایچ ربوی است یا غیر ربوی با وجود احتمال زیاده و نقصان جایز است و در شرح و قایه مذکور است که هرگاه
حیوان اللحم حیوان بفروشد و بپخته بخن باشد پس این بیع درست نیست مگر در صورتیکه لحم اکثر باشد از لحم حیوان
زیرا که زیاده در مقابل سقوط شود و بپختن محل حدیث نزدیک ایشان ترجمه گوید این نزدیک فیر آنست که ایچ حدیثی که میگوید

مثلاً شخصی قصاص را گوید که چه قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود و مصاب گوید بیت طل پس این شخص گوید که این گوشتند ازین
 بیت طل از حکم دیگر اگر زیاده ازین برآمد پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در نصیحت
 حدیث موافق قیاس است و الله اعلم **باب بحرم بیع المزابنة والمحاقلة** حرام است بیع مزانبته و بیع محاقلة و آن بیعی است که مرد
 ابله یا باران را اجاره میگوید شخصی را از حق باشد یا باغی از خرما یا نیاں شخصی دیگر میاید و آنرا تخمین کند در دل خود و برود پیش
 صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا ربط یا اینقدر خرما میشود پس زراعت یا ربط بمن ده و اینقدر حب خشک را بچهار
 ساخته و خرما خشک کرده بود هم پس هر دو صحنی شوند و با یکدیگر داد و ستد نمایند و این حرام است و عدل نزدیک شایع است
 و نزدیک مالک **روایت** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} عن المزابنة والمزابنة بیع المترا بالتمر کیلا و بیع الکیم
 بالذین کیلا رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} منع فرمود از مزانبته و مزانبته فروختن ترست بهتر یعنی خرما و ترنجبرما خشک بیع الکیم
 بوزیرش طویل یعنی بقدر سبانه او مالک **روایت** عن داود بن الحصین عن ابی سفین مولى ابی احمد عن ابی سعید الخدری ان رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
^{صلی الله علیه و آله} عن المزابنة والمحاقلة اشتراء التمر بالتمر فروش النخل والمحاقلة کله الا حرض بالخطبة رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 منع فرمود از مزانبته و محاقلة و معنی مزانبته خرید کردن خرما و ترست بخرما خشک آن خرما را تر در سر خرما نیاں استاده باشد
 و محاقله بکرایه گرفتن زمین است بگندم مالک **روایت** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} عن المزابنة
 والمحاقلة اشتراء التمر بالتمر والمحاقلة اشتراء الذر بحمصة قال ابن شهاب فضالت سعید بن المسیب عن استئجاره الا
 بالذهب والودق فقال لا بأس بذلك رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} منع فرمود از مزانبته و محاقلة و معنی مزانبته خرید کردن
 خرما و ترست بخرما خشک و محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسیب
 از کرایه گرفتن زمین بزر و فقره پس گفت بیع باک نیست بآن قال مالک و عن رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} عن المزابنة
 وتفسیر المزابنة ان کل شیء من الخراف الذی لا یعلم کیله ولا وزنه ولا عدله اتبع شیء سیم من الکیل والوزن والعدل
 و ذلك ان یقول الرجل للرجل یدع المصبر الذی لا یعلم کیله من الحمصة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة
 او یقول للرجل السعلة من الحمصة او النوى او القصب او العصفر او الكر سفا او لکسان او القرم وما اشبه ذلك من
 السلع لا یعلم کیل شیء من ذلك ولا وزنه ولا عدله فیقول الرجل لرب تلك السلعة کل سلعة هذه او من
 یکسها او وزن من ذلك ما یوزن او یعد منها ما کان یجد فما نقص من کذا و کذا اصاعا التسمية بسمیها او وزن کذا و کذا
 رطلا و عتک کذا و کذا فما نقص من ذلك فله غیره و قیاس تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو حق من انقص تلك
 على ان یكون له عاذا فلیشرب لببعا و لکنه المحاقلة و غیره و التمر و الخراف و غیره لا یلزم اشتراط منه شیءا بشیء اخره و لکن فیهما سیم

[illegible]

فأما من التفرغ على
يحيون لأن المبدأ في
غير شرط والتفويض في
في المجلس فبعض ما على
المرض بالتفويض في
الاعتقالية في
ما على التفرغ
ومعنى هذا الكلام أن
سبب التفرغ هو
الربو ومعنى قولك
أن سبب التفرغ في
القطر سبب التفرغ
في قوله المضاف إلى
في قوله
المرض في الخطة
الحديث في معنى الخطة
ولاكثر أن المضافة
في الحديث كهيئة
الزمانية في التفرغ
ولأن السبب في التفرغ
بالكراهة هذا المرض
مسببة وقيل العن
لا يجوز الكراهة في
الطعام وجوز أن يكون
شيء معلوم من الطعام
كما يجوز أن يكون
والدواء في الزمان
مما يثبت من كراهة ولا يجوز
أن يكون

[illegible]

6

[illegible]

440

فذكر ذلك له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يفعل خير اثمهم ذلك الخاطف فاتي رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال يا رسول الله هؤلاء عمه بنت عبد الرحمن گفت خرید که مردی بار در خان باغی در زبان رسول الله صلعم پس کار کرد در آن
و تیریند و آنرا آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کن چیزی از من برای او یا فتح بگو
پس کند خرد صاحب باغ که هیچ یک این دو امر نکند پس رفت مادرش می بیند آنحضرت صلعم پس از آنکه کرد این ماجرا
آنحضرت صلعم پس فرمود آنحضرت صلعم سوگند خورده است آن شخص نکند کار نیک پس شنید این سخن اخذ و ند باغ پس پیش
آنحضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او راست یعنی رضی شد مکی ازین و چیزی مالک انه بلغه انه عمر بن عبد الله
فوضع الجاحظ خبر رسید با نام مالک عمر بن عبد العزيز حکم کرد و ساقط کردن بسبب مصیبت نبوی گفت ابو حنیفه و فتح
در حدیث گفته اند که وضع جای مجتهد است زیرا که در حدیث دیگر آمده است فیم یا خدا حکم مال اخذ و این در صورتی است که وضع
جای نباشد و احمد و شافعی در قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جوابا در سیم حصه یا زیاد
از آن یعنی اگر مالک حصه سیم یا زیاد از آن باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است ستمی و غیر آن آنکه
نمار کمال خلی سده بعد از آن واجب است تخلف در میان او و در میان بستان پس اگر عیبی بسبب تفریط در ستمی بمرسد مشتری اینجا
نماز است و اگر نقصانی بجهت آفت سحاب ویر رود و در تحقیق اختلاف اما حدیث باب از شافعی در قول آمده است احتیاج وضع جای
و در جواب آن را در وجوب خرج میشود که هیچ از ضمانت بایع است و از تخلف بخرج میشود که هیچ از ضمانت مشتری است و شافعی
در حدیث میل چنانکه است باب که بخود بیع مالین عندنا الا ان يكون بيع المسلم وصفا جائز فريت فروختن
چیز که نیست در پیش بایع معین مگر آنکه باشد بیع مسلم مالک انه بلغه انه رجل اذ ان يتباع طعاما من اجل اني اجل
فذهب الى الرجل الذي يريد ان يبيعه الطعام الى السوق فحبل يريه الصبر ويقول لمن ايتها احبك ان يتباع لك فقال له انما
اتبعني ما ليس عندك فاتي عبد الله بن عمر فذكر ذلك له فقال عبد الله بن عمر للمبتاع لا تتبع منه ما ليس عندك
وقال للمبايع لا تتبع منه ما ليس عندك مردی خواست که خرید کند طعامی را از مردی من آن وعده کرده تا میعاد
پس بر داد و آن مرد که میخواست که بفروشد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میگوید او را تو را میگویم
از که ای تو دو دورست میداری که خرید کنم برای تو پس گفت مشتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزد یک
پس عبد الله بن عمر پس فرمود این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کند و را که خرید کن از وی آنچه نیست نزد یک
و گفت فروخته شده را که فروشن بدست او آنچه نیست نزد یک تو الصبر جمع صبره بضم الصاد و مالک عن یحیی بن عیسی
سمع حمیل بن عبد الرحمن المثنی بن قول سعید بن السید رجل اتباع من الاذواق التي يعطي الناس بالجار ما شاء الله

نه قلند
و هر چند با بیعت
حق است استیجاب
الشافعی فی التذلیع
علی الجاحظ بن یحیی
علی الجاحظ بن یحیی
و من باع ما یبرأ
صلاحه له مقبوه
قبل التخلیه و غيرها
و غیر ذلک من تریه
بعدها و اوسع قدر
هناک بعدة کثیره
۴
بالحمد لله رب العالمین
المشتري قال المكي
والفقيه من ضمان
الي باع ياروي ان النبي
صلى الله عليه وسلم
ابو حنيفة الجاحظ بن یحیی
بجلی علی الاستیجاب
الجاحظ بن یحیی
خلاف الشارح و هو
الشافعی

بعد از آن فروختند آنرا پیش از آنکه قبض کنند پس فرستاد مروان میاد را که تحمیش کردند بر آنها را می کشیدند آنرا از دست
ورد میکردند آنرا الهوی خدا و ندان آن مالک عمومی بنام سید بن جلاس سید بن السبیل فقال فی الحال
بالدین فقال سید لا یبقی الا ما اؤتیت الی حاکم موسی بن عیسر و شنید از شخصی که سوال می کرد سید بن السبیل گفت این
مردی ام که می فروشم بدین یعنی می فروشم بلکه بدست نباشد پس گفت سید بن السبیل فروش الاجیری که جا داده بشی آنرا بسو
خانه خود یعنی قبض و تصرف خود آورده بشی آنرا مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال سمعت عبد الله بن عباس
یسأل عن رجل اسلف فی سباییم فاراد بهما قبل ان یقبضهما فقال عبد الله بن عباس ثلاث الودق بالودق و کوه ذلک شخصی سوال کرد که
بن عباس از حکم سیکه قرص داد در سباییم که قطعه های جامه است پس خواست که بفروشد آنرا پیش از قبض آن پس گفت عبد
بن عباس این فروختن نفقه و حق نفقه یعنی شصت و یک باقی است و مکروه است این بیع را قال مالک الا هو المجهول علیه عند
الذی لا اختلاف فیها انه من اشترى طعاما ابلا و شعیرا و سلک او ذرة او دحنا و شیا من المجهول القطنیة او شیا مما یشبه
القطنیة مما تجب الزکوة او شیا من الاکادم کلها الزیت و السمن و العسل و الخحل و الجبن و اللبن و الشیرک و ما اشبه ذلک من
فان المبتاع لا یدعی شیا من ذلک حتی یقبضه و یسقط فیه گفت مالک امریکه اجتماع واقع شده است بر آن نزدیک آنکه اختلاف
در آن نیست که هر که خرید کرد و طعامی را گندم باشد یا جو یا جو بر بن یا ذره یا ارزن یا چیزی از جنس قطنیة یعنی مانند عدس و نخود
و لوبیا و آنچه مثل آن باشد که واجب بشود روی زکوة یا چیزی از نان خوردن یا هر آنچه که فروشد چیزی از آنچه ما آنرا قبض کند و تمام در تصرف خود آورد
و آنچه مانند آن باشد از نان خوردن یا هر آنچه که فروشد چیزی از آنچه ما آنرا قبض کند و تمام در تصرف خود آورد
تشریح گوید معنی لغوی که تقطیع علیه تحریم باید کرد پس از بن عباس روایت شده است و لا احب کل شیء الا شل طعام
و از بنی دانسته شد که علیه خیر است شامل جمیع انواع بیع را مخصوص بمقبول یا باجماع اهل الفاد و نه بودن در دست غیر
مطلقا نه آنکه دست وکیل یا غلام و حکم دست با بیع است پس علیه تحریم صنف حق شریعت در بیع پیش از قبض و متفرع می
برین مسأله که بیع پیش از قبض همان با بیع است پس اگر تلف شود یا قهرا یا با تلف با بیع منفسخ میشود و بیع و ساقط گردیدن
و تلفات بشری اگر دانسته کرده است قبض اوست و در نادانسته و قول آمده و در تلفات اجنبی نیز و قول آمده و اگر محض بیع
سماویة یا به تعبیری اجنبی یا با بیع اختیار بشری راست اگر رضی شد تمام من گیر و الا منفسخ کند پس اگر اجازه بیع کرد و از بنی
گیرد و به تعبیر بشری اختیار نیست و یا اجازه و همه درین مانند بیع است درین بنی یا نه دو وجه آمده و اگر بیع درید غیر باشد
بودیت یا شرکت یا قراض یا عاریة یا اخذ بیوم یا مانند آن بیع جایز است زیرا که حق با بیع در بیع کامل است باز بدیهه قبض که
در این باب با بیع است باید کرد پس چون بعوض رجوع میکنیم قبض هر چیزی جداست پس قبض حق تعالی است و است برای بشری

[illegible]

درهم طعام را پس گفت سعید بن ابی نجران گفت کس بدو خریدند و دیگر باقی آنرا اعام باب الفی عن بیع جبل الحبله و من بیع من
والملاقیه باب در منع کردن از فروختن جبل الحبله و از فروختن بجز که در شکم شتر داده باشد و فروخته
باشد مالک عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع جبل الحبله و کان بیعاً یبایع اهل
الجاهلیه کان الرجل یبیکم الخ و ذی ان تنفی الناقة فله نتج التي فی بطنها رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فروخته
جبل الحبله و بیع جبل الحبله صحیح بود که معامله میکردند آن اهل جا بلیه مروی دیگر و شتر شترینه را و عود با وقت که بخیه
گرفته شود یا بجز که در شکم ناکه باشد و علت هنی آنست که بیع معدوم است و معلوم نیست که این ناکه بجز زاید یا نر اید
و اگر موصوف در زمانه باشد و موصل باین مده بود نیز درست نباشد زیرا که اهل مجهول است مالک عن ابی شهاب
عن سعید بن المسید قال لا بدوا فی الحیوان و انما یفنی من الحیوان عن ثلثة عن المضامین و الملاقیه جبل الحبله فایضا
ما فی بطون ابان الاول و الملاقیه ما فی ظاهرا الحمال سعید بن المسیب گفت ربانیت در حیوان یعنی اگر کسی جانور را
بدو جانور از همان جنس فرستد منع نیست و غیر از این نیست که نهی کرده شد از حمله حیوان از سگ چیز از مضامین
و ملاقیه جبل الحبله یعنی کسی که در شکم ناکه شتر را بید ملاقیه چیز یک رشت شتران بقدری که در شکم ناکه شتران بقدری که در شکم ناکه شتران
این همه با و باید که مباح شرع نباشد اما ملاقات واقع شود زیرا که از شکم ضرر است و جبل الحبله بفتح الهیاء و الموحده و مراد هنی از آن است
که این واجب بر اید پس آن زاده دوم مسیح باشد و معنی هنی در اینجا آنست که آن بیع معدوم است غیر ماک و غیر معدوم و غیر متدور است
یا اراد نیست که آن موصل باشد تا آنکه نتایج بیاید شود و معنی هنی آنست که اهل مجهول میباشد باب الفی عن ثمن الکلب و من
البیخ و حیوان الکاهن باب در منع از فروختن سگ از هر چیز یک داده شود و بر زانو آنچه داده شود و بکاس هر مالک عن ابی
عن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و عن ابی مسعود الاصبغان رسول الله صلی الله علیه و آله عن ثمن الکلب عن عمر بن الخطاب
و حیوان الکاهن یعنی همه البیخ ما یقطی المیده علی الزنا و حیوان الکاهن رشقه و ما یقطی علی ان یتکاهن رسول الله صلی الله علیه و آله
منع فروخته بهای سگ از جره قحیه و عظامی کاس هر مراد میداشت از اجرة قحیه چیز یک داده میشود زن از بر زانو حیوان کاس رشقه
است و چیز یک داده شود و بر آنکه گفته اند که شتر هم گوید رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلب در شافعی حرام است
و نزد ابو حنیفه جائز و ضامن میشود و گفته اند که آن باب الفی عن بیع الخشب باب در منع فروختن خرما مالک عن ابی نجران
عن اسمعيل بن ابي نجران عن ابي عبد الله قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن رجل اشترى من رجل من اهل الجاهلیه
عقداً و اویة خرما فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما علمت ان الله حرّمها قال لا فانه انسان الى جنبه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله
سأرنه الى اخرته بان بیعها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الکرم شر بها حرم بیعها فقوله الرجل المراد تین حتى ذهب

وعلیہ السلام

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

ایضاً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و سلم عن جابر بن عبد الله

عن الملافة وهو
في البطن

وهي في اصلها

Handwritten signature: *[Illegible]*

فصل پنجم در بیان

بن محمد بن أبي
الفضل بن أبي
الفضل بن أبي

منسوخ النسخ
أهل العلم على
بيان الحكم

النبی ان نبی
صاحب ان نبی

ابن زینب شیبانی
مکملان الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

6

این عمل

[illegible]

العبد بشر طلاقاً يا حيازة ميت خرد کردن بنده بشر طراز کردن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمران عايشة
 ام المؤمنين ارادت ان تشترى جادوة فتعقبها فقال اهلنا سبيعها اعلى ان يكون ولاه هاننا فذكوت ذلك لرسول الله
 صلي الله عليه فقال لا يمنعك ذلك انما الولاء لمن اعتق حضرت عايشه خواست که خريد کند کنيزی را تا آزاد کند او را پس گفتند
 خداوندان آن کنيز را بفروشيم و در دست تو بشر طراز کنه و لا را و برای ما باشد پس حضرت عايشه ذکر کرد اين ماجرا و در مجلس
 صلي الله عليه وسلم پس فرمود آنحضرت صلعم باز در و ترا سخن ايشان يعني از خريدن کنيز که غير از اين نيست که ولا کسی است
 که آزاد کرد **مالک** عن يحيى بن سعيد عن عمر في هذه القصة جاءت بريدة لتسعين عايشة فقالت عايشة ان
 اهلك ان اصيب لهم شئك صبغة واحدة واعتقلت فعلت فقال رسول الله صلي الله عليه واشتريها واعتقها انما الولاء
 لمن اعتق مخصوص بريدۀ آمد طلبدگار می کرد از حضرت عايشه در مال کتابت پس گفت حضرت عايشه اگر دوست دارم
 خداوندان تو که بريدنم در دامن ايشان قيمت تو کيد فخر تا آزاد کنم ترا چنان کنم پس فرمود آنحضرت صلي الله عليه وسلم خريد
 او را و آزاد کن غير از اين نيست که ولا برای کسی است که آزاد کرد **باب النسخ عن بيع الغرر** در نسخ بيعي که دهوی فخر
 مشري باشد **مالک** عن ابی حاتم بن دينار عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلي الله عليه وسلم اشترى من بيع الغرر
 رسول الله صلعم منع فرموده از بيع غرر مانند آنکه بفروشد آنچه درين درياسته از ماهی و آنچه برين درخت شب ميگذراند
 از مرقان و غير آن از آنچه مقدور تسليم نباشد قال مالک ومن الغرر والمخاطرة ان يهد الرجل قد ضللت دابة او ابنه خلا
 و ممن شئ من ذلك يخشون ديناً رايقول رجل ان اخذت منك بعش من دينار فان وجه المبتاع ذهب من البايه ثلثون دينار
 وان لم يجد ذهب البايه من المبتاع بعش من دينار قال مالک وفي ذلك ايضا عيب آخر ان تلك الصالة ان وجدتم يد رادت
 ام قصصت ام ما حدث بهما من العيب فهذا اعظم المخاطرة قال مالک ولا عيب عندنا ان المخاطرة والغرر اشتروا ما
 في بطن الاناث من النساء والد اب لانه لا يدى يخرج ام لا يخرج فان خرج له يد او يكون حسنا ام قبيحا ام
 ام ناقصا ام ذكرا ام انثى وذلك كله يتفاضل الحان على كذا فقيمت كذا وان كذا فقيمت كذا انما مالک از جمله فرستادن
 و در خطر انداختن مشري آنست که قصد کند مردی که کم شد جانور او يا گرخت غلام او و بهاي چيزی از ان بچۀ ميت را
 پس بگويد مردی من بگويم که آزاد تو به بيت يار پس اگر يافت آنچيز را مشري کم شد از بايع می و دينار او را گرفت آنرا
 بر دبايح از مشري بليت دينار گفت مالک درين عيبی ديگر هم هست اگر آن جانور کم شده يا غلام گر بخيزد يافتۀ شد و
 می شود که زياده شد يا کم شد يا چيز رسيد او را عيب پس اين عظم مخاطره است گفت مالک امر بکيه مسلم نزد کسی است
 که از جمله مخاطره و غرر خريد کردن چيز است که در شکم مادر است خواه از نر باشد خواه از جانشينان برای آنکه دست نمی شود

[illegible]

آیا برآید یا نه برآید پس اگر برآید دانسته نمی شود که حسن است یا قبیح درست خلقت باشد یا ناقص الخلقه فکر باشد یا ناشی و این همه
 متفاضل است اگر باشد چنین پس قیمت آن چنان است و اگر چنان باشد پس قیمت آن چنین مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین
 اتفاق علما در انوار مذکور است که بنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیع خرز به پشیده و شستن عاقبت نمی است و ترفه آن
 در میان و وجهی ممکنه مانند فروختن جانبد در هوا و ماهی و آب باب الفقه عن الملاسته و المناذرة باب در میان منع از بیع
 ملاسته و مناذرة مالك عن محمد بن يحيى بن عبيان و عن ابي الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نهى عن الملاسته و المناذرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود از ملاسته و مناذرة قال مالك و الملاسته ان ليس الرجل القوي
 ولا يتلين ما فيه و يتباحه لللا ولا يجعل ما فيه و المناذرة ان يئبد الرجل الى الرجل ثوبه و يئبد الاخر المئبد عليه ثوبه
 منها ما يقول كل واحد منهما هذا بهذا الذي نحن من الملاسته و المناذرة گفت مالك ملاسته آنست که دست راست شخصی
 و نشاید آنرا و معلوم نکند آنچه در ویت یا خرید کند آنرا و وقت شب نداند چیزی را که در ویت و مناذرة آنست که برتا شخصی کسی
 شخصی جان خود را و برتا بدان شخص بسوی این جانبد خود را بغیر تامل از ایشان و بگوید هر یکی از ایشان این مقابله را دست
 آنچه بنی کرده شد از آن از بیع ملاسته و مناذرة مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما باب الفقه عن الملاسته
 باب در منع از فروختن بر فروختن یعنی شخصی متاع خود را بفروشد پس دیگری آید و بگوید از این شخص خرید میکنم پس بدست
 میفرودم مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا يبيع بعضكم على بعض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم فرمود که هیچ کس نباید بعضی از شما بر بعضی باب الفقه عن النجش باب در منع از نجش مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و النجش ان اعطيه سبعة اذ من ثمنها و ليس بشئ فذلك اشتراؤها فبيدها
 عنك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود از نجش و نجش آنست که بدی بایع را بمقابله کالای او زیاده تر از قیمت او ویت و خاطره
 که خرید کنی آنرا تا بدی کند یا تو غیر تو مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما باب الفقه عن نافلة الركبان
 و بیع الحاصل للباک باب در منع ملاقات با شتر سواران کاروان و بیع شهری برای روستائی مالك عن ابي الزناد
 عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تلقوا الركبان البعیم و لا یبع بعضكم على بعض و لا تناسخ
 و لا یبع حاصو لباد و لا تنصر و لا ابل و الغنم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود ملاقات نکند با شتر سواران کاروان از شهر برآمده بر
 بیع و نفروشد بعضی از شما بر بعضی و تناسخ یعنی زیاده برش کالاندهد تا دیگری بفروشد و خود رغبت آن ندارد
 و بیع نکند شهری برای روستائی و بند نکند شیر را در بستان داده شتران و گو سفند آن تا زیاده نماید از قدر معاد مترجم گوید
 رضی الله عنه و بر همین است اتفاق جمهور علما و فقها و بیع شهری برای روستائی آنست که بیاورد شخصی غیر شیعی را که آن ناس

ففيها
الوفاة والحد
الضيق والنفس القاسية
والقائمة بالجزع والدمار
ان تشارا وساعة ولين
البيع ان طسبا المشرك
لوعظم عليه حصاة
الرسالة اليه
قال السارح فخذ اليه
فلسفة كان اعتقاد السارح
متمثل في احاطة العلم
فكون كالفلسفة
قلت وعليه

المذبح من المنه فلي
 السمع في يوم غفرته
 ثم روي ما كان في المشركين
 الفخر لبيعه مثله و
 المشرك على المشركين
 يا مولى يا مولى الفخر
 بكر ووفى من السنة
 عبد الغفلة من الربيع
 على سبيل أخيه هو
 لا عمله في المكان
 لو كنت في الربيع فلا
 انما

٣ احمد عبد الوهم يزود حوتيه من السمور وله الخياصرا فاذا عرف العبيد في الوقايه وكرو تلقى الجلبب المضرب بالهن البدر وديرج الحاضر المبداي لصدا في النخس العالي من زمان الخلفاء

[illegible]

علیها أهل العلم في المناج
 ولا يصح بيع الوترين بان
 لیساری وبعده در اهرم
 لیكون من ثلث ان حقی
 السلعة ولا فیهة
 قال المانی و عدم صحته
 لا یستأله علی شرط الراج
 و لیهة ان لم یرض
 السلعة
 قلت و علیہ اهل
 العلم قال علی هذا
 نأخذ فلیكون بیعها
 ۴۶
 طلاقا فانما نکاح
 نریح فقول عیب
 به و هو قول ابی حنیفة
 و العامة من فقهاء

وبقوله اذا دارض است ترجم گوید و از فروخته و غیر از تحریم قطع دینار و در نیم است که صورت در نیم و دنیا و دنیا به خطی نکیر و بانی
 مانند بر بنیة اصلیه خود و وزن آن کم شود تا بقطن نکند این نقدان خدا صبا را و نه علم با و الله عن بیع العر بان باقی
 کردن از فروخته و عریان و عریان در بی گوسید که مشتری در اول عقد سیایع به آن شرط که اگر عقد تمام شد از جمله
 وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه یا نقد بفریدل مالک بن النعمان عن اخی و فیہ شعبه یرویه ابی عن عبد الله بن مسعود
 علیه السلام عن بیع العر بان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منع من یزید بیع عریان قال مالک و ذلک فیما یروی عن عبد الله بن مسعود
 الرجل العبد و الولیة او یکتادی الدابة ثم یقول لا بی اقتناه منه او تکاری منه او یطیده دینار او و در عریان اولی که
 من ذلک علی ان اخذت السلعة او و کبت ما تکاریت منک فالذی اعطیت من عن السلعة او من کواء الدابة
 وان ترکت ابتیاع السلعة او کراء الدابة فما اعطیتک فهو لک بعد شیء گفت مالک بن سیرج در بیع می بینم با و الله علم
 خرید کند مروی بنده را یا کنیز کنه را یا کرایه بگیرد و جانوری بعد از آن بگوید شخص که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی
 شرط دیناری یا در بی یا کمتر از آن یا اکثر از آن برین شرط که اگر فروخت آن متاع را یا سوار شدیم چیزی را که کرایه یا فروخت از وی
 و آدم ترا از قیمت متاع وضع خواهد شد یا اگر کرایه جانور باشد و اگر ترک کردم خریدن متاع یا کرایه جانور پس بیخ آدم
 پس آن را آن است بفریدل چیزی ترجم گوید و بر همین اند اهل علم باب لا یكون بیع الامنة المروجة طلاقا لهما و غیر
 درها بهذا العیب نمی شود و فروخته کنیزی که در نکاح کسی داده شد طلاق او و جایز است رد او و این عیب مالک بن
 ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهک لعمان بن عفان جاریة و لها زوج ابتاعها بالبصرة فقال عثمان لا اقربها
 حتی یفادقها زوجها فارحنی ابن عامر زوجها فقارها عبد الله بن عامر بدیهة فرستاد عثمان بن عفان کنیزی را
 و او را زوج بود خرید که عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نرویک نشوم با و تا آنکه جدا شود و او را
 زوج دی پس چنی ساخت عبد الله بن عامر زوج او را پس جدا شد از وی مالک بن ابن شهاب عن ابی سلمة
 بن عبد الرحمن بن حوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع ولیدة فوجدها ذات زوج فادها عبد الرحمن بن حوف
 خرید که کنیزی پس یافت او را خداوند شو پس در کرد او را ترجم گوید و همین است عیب جهود و علما یا و یحیی استثنای
 فی البیوع اذا کان معلوما جایز است استثنای کردن چیزی در بیع و تنبیه باشد مستثنی معلوم مالک بن ابن شهاب عن ابی سلمة
 عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یبیع شرا حایط و یستثنی منه قاسم بن محمد فیردخت میوه لبستان خود که در
 سیکر از آن مالک بن عبد الله بن ابی بکر ان عبد الله بن عمرو بن حزم باع شرا حایط له یقال له الا فراق باربعة
 آلاف درهم و استثنی منه ثمان مائة درهم ثم اشترى من عمرو بن حزم فیردخت میوه لبستان از آن خود که گفته میشد او را فراق

[illegible][illegible]

السنة اذ ابراهيم عليه السلام
 حدث به عيسى قبل ان يبعث
 الروح وان حدثت بعقله
 فان المستحق ان يكون
 فقال الباطن حدث في النسي
 وقال المستحق كان في
 قال القول قول الباطن
 وعلى المستحق البتة وقال
 في الرقي خاصة في
 ايامه بالبيتة وفي النسي
 انما لم الى سنة فاذا حضرت
 السنة فظن ان الباطن من
 المحلة وقال محاسن من
 عهد الثالث لا يحد
 السنة الا ان يشاء الروح
 حيا لله الى ما فيها
 فيكون ذلك من السنة
 ما في قولنا في حقيقة
 القياس ان الله اعلم

یا کثیرا و او را میگوید عید سال او را میگوید و آن عیدی اگر روزین سده و ده عیدی طبری میباشند باز گذارد و اگر عیدی خراسانی
 در صیقل بود و عیدی آید مانند صبح و حجب در سال باز گذارد و تیر جم که در منی آمد عید و فقیه فروخت بنده را بغیر شرط برآید
 پس بداند آن غلام عیدی پیش از قبض شتری پس میرسد او را که در کند و اگر بداند بعد قبض پس آن از ضمان
 شتری است پس اگر اختلاف کردند و بایع و مشتری پس گفت بایع که بداند عیب در دست شتری و گفت مشتری که بد
 عیب او در دست بایع پس مشتریست قول بایع یا همین او را از دست بایع شتری احضار گویان و قال مالک فی یقین
 خاصه بدهم الی ثلثة ایام بلا مینه و فی الحقیقه انما الاستفاد من النقص صدق بوی العیال گفت مالک حق بنده گان خاصه
 که در کند از عیدی بایع عیب تا سه روز بغیر گویان و در خون مجذام تا یکسال پس و فقیه که گشت یکسال هر آینه بایع
 بایع از عیده خود و تمام محمد میگوید که بایع ششایم عیده سه روز یا عیده یکسال اگر آنکه شرط کند و بخار سه روز یا
 یکسال پس است بایع بایع که شرط واقع شد و اما در قول ابو حنیفه جایز نیست بخار مگر از سه روز یا بایع اذ بایع جدا
 و شرط البراءة و لم یسم العید بل یجوز دة و فقیه فروخت بنده را و شرط کرد و برآید و خود هیچ عیب ذکر نکرد عیب یا جایز
 روان غلام بطلت آن عیب ممالک عن یحیی بن سعید عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن عمر باع غلاما له ثمان
 درهما فباعه بالبراءة فقال الذی ابتاعه لعبد الله بن عمر بالغلار داهم یسمه لی فاحصه ابو عثمان بن عفان فقال
 الذی یاعنی عبد الله و به داهم یسمه لی و قال عبد الله یعی بالبراءة فقض عثمان بن عفان علیه عبد الله بن عمر ان یحلف
 لقد باعه الصبی و ما به داهم یعلم فابی عبد الله ان یحلف و ارجع العبد فصح عندنا فباعه عبد الله بثلثة الاف و مائة
 عبد الله بن عمر فروخت غلامی را از آن خود بهشت صد درهم پس فروخت آنرا بشرط برآید از جمیع عیب پس گفت شخصی که
 خرید کرد او را عبد الله بن عمر درین غلام مرضی است که بیان نکردی آنرا پیش من پس نصرت که بد با یکدیگر پیش من
 بن عفان پس گفت آن مرد فروخت بدست من غلامی و با مرضی بود که ذکر نکرد آنرا پیش من و گفت عبد الله فروخت بد
 بشرط برآید پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبد الله بن عمر که سوگند خورد برای او که فروخت بدست او غلام را و نبود با او مرضی
 دانسته باشد آنرا پس قبول نکرد عبد الله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس بدست شد آن غلام نزد مالک
 پس فروخت او را عبد الله بن عمر از آن بیک هزار و انصد درهم قال مالک لا می المحقق علیه عبد الله بن عمر باع عبد الله
 او حیوانا بالبراءة من اهل المیراث او من غلامهم فقد بری من کل عیب فیما باع الا ان یكون علم فخرک عبد الله فکنته
 علم عیب فکنته لم تنفعه تیر مینه و کان ما باع و هو جاهل فکنت مالک ان یکما اجماع واقع شده است بر آن نزد مالک حق
 شخصی که فروخت غلامی یا کثیرا یا با نوری را بشرط برآید از جمیع عیب اهل میراث یا غیر ایشان پس فی تلقی شد از عمر عیب

له قلت
 عبد الله بن عمر باع
 غلاما له ثمان
 درهما فباعه
 بالبراءة فقال
 الذی ابتاعه
 لعبد الله بن
 عمر بالغلار
 داهم یسمه
 لی فاحصه
 ابو عثمان
 بن عفان فقال
 الذی یاعنی
 عبد الله و به
 داهم یسمه
 لی و قال عبد
 الله یعی بالبراءة
 فقض عثمان
 بن عفان علیه
 عبد الله بن عمر
 ان یحلف لقد
 باعه الصبی و
 ما به داهم یعلم
 فابی عبد الله
 ان یحلف و ارجع
 العبد فصح عندنا
 فباعه عبد الله
 بثلثة الاف و
 مائة عبد الله
 بن عمر فروخت
 غلامی را از آن
 خود بهشت صد
 درهم پس فروخت
 آنرا بشرط برآید
 از جمیع عیب پس
 گفت شخصی که
 خرید کرد او را
 عبد الله بن عمر
 درین غلام مرضی
 است که بیان نکردی
 آنرا پیش من پس
 نصرت که بد با
 یکدیگر پیش من
 بن عفان پس گفت
 آن مرد فروخت بدست
 من غلامی و با
 مرضی بود که ذکر
 نکرد آنرا پیش من
 و گفت عبد الله
 فروخت بد بشرط
 برآید پس حکم کرد
 حضرت عثمان بر
 عبد الله بن عمر
 که سوگند خورد
 برای او که فروخت
 بدست او غلام را
 و نبود با او مرضی
 دانسته باشد آنرا
 پس قبول نکرد
 عبد الله سوگند
 خوردن را و باز
 گرفت غلام را پس
 بدست شد آن غلام
 نزد مالک پس فروخت
 او را عبد الله بن
 عمر از آن بیک
 هزار و انصد
 درهم قال مالک
 لا می المحقق
 علیه عبد الله
 بن عمر باع عبد
 الله او حیوانا
 بالبراءة من
 اهل المیراث او
 من غلامهم
 فقد بری من
 کل عیب فیما
 باع الا ان یكون
 علم فخرک عبد
 الله فکنته علم
 عیب فکنته لم
 تنفعه تیر مینه
 و کان ما باع و
 هو جاهل فکنت
 مالک ان یکما
 اجماع واقع
 شده است بر آن
 نزد مالک حق
 شخصی که فروخت
 غلامی یا کثیرا
 یا با نوری را
 بشرط برآید از
 جمیع عیب اهل
 میراث یا غیر
 ایشان پس فی
 تلقی شد از عمر
 عیب

فروخت

او را ششایم عیده
 سه روز یا عیده
 یکسال پس است
 بایع بایع که
 شرط واقع شد
 و اما در قول
 ابو حنیفه جایز
 نیست بخار مگر
 از سه روز یا
 بایع اذ بایع
 جدا و شرط
 البراءة و لم
 یسم العید بل
 یجوز دة و فقیه
 فروخت بنده را
 و شرط کرد و
 برآید و خود هیچ
 عیب ذکر نکرد
 عیب یا جایز
 روان غلام
 بطلت آن عیب
 ممالک عن یحیی
 بن سعید عن سالم
 بن عبدالله ان
 عبدالله بن عمر
 باع غلاما له
 ثمان درهما
 فباعه بالبراءة
 فقال الذی ابتاعه
 لعبد الله بن عمر
 بالغلار داهم یسمه
 لی فاحصه ابو عثمان
 بن عفان فقال الذی
 یاعنی عبد الله و به
 داهم یسمه لی و قال
 عبد الله یعی بالبراءة
 فقض عثمان بن عفان
 علیه عبد الله بن عمر
 ان یحلف لقد باعه
 الصبی و ما به داهم
 یعلم فابی عبد الله
 ان یحلف و ارجع العبد
 فصح عندنا فباعه
 عبد الله بثلثة الاف
 و مائة عبد الله بن
 عمر فروخت غلامی
 را از آن خود بهشت
 صد درهم پس فروخت
 آنرا بشرط برآید از
 جمیع عیب پس گفت
 شخصی که خرید کرد
 او را عبد الله بن عمر
 درین غلام مرضی
 است که بیان نکردی
 آنرا پیش من پس
 نصرت که بد با یکدیگر
 پیش من بن عفان پس
 گفت آن مرد فروخت
 بدست من غلامی و با
 مرضی بود که ذکر
 نکرد آنرا پیش من
 و گفت عبد الله
 فروخت بد بشرط
 برآید پس حکم کرد
 حضرت عثمان بر عبد
 الله بن عمر که سوگند
 خورد برای او که فروخت
 بدست او غلام را و
 نبود با او مرضی
 دانسته باشد آنرا
 پس قبول نکرد عبد
 الله سوگند خوردن را
 و باز گرفت غلام را
 پس بدست شد آن
 غلام نزد مالک پس
 فروخت او را عبد الله
 بن عمر از آن بیک
 هزار و انصد درهم
 قال مالک لا می
 المحقق علیه عبد
 الله بن عمر باع
 عبد الله او حیوانا
 بالبراءة من اهل
 المیراث او من
 غلامهم فقد بری
 من کل عیب فیما
 باع الا ان یكون
 علم فخرک عبد الله
 فکنته علم عیب
 فکنته لم تنفعه
 تیر مینه و کان
 ما باع و هو جاهل
 فکنت مالک ان
 یکما اجماع واقع
 شده است بر آن
 نزد مالک حق
 شخصی که فروخت
 غلامی یا کثیرا
 یا با نوری را
 بشرط برآید از
 جمیع عیب اهل
 میراث یا غیر
 ایشان پس فی
 تلقی شد از عمر
 عیب

فروخت که اگر بخواهد نسبت دادن بلی بر همان ساحت از این میسر نیست و اگر بخواهد نسبت داد به ساحتی دیگر
 و نسبت چیزی که فروخت رد کرده شود و بوی غیر هم گوید بر صفتی اندر ساحتی دیگر و نسبت را به ساحتی دیگر فروخت و نسبت را به ساحتی دیگر فروخت
 گویم بعد از آن در ساحتی دیگر نسبت را به ساحتی دیگر فروخت و نسبت را به ساحتی دیگر فروخت و نسبت را به ساحتی دیگر فروخت
 میسر شد و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع عالمی است و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و قیاس
 عدم چنانچه است که بر نوع مخصوص است بصفاقی و نقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلاً در جنس صورت که در نوع
 قریس یافته میشود و چهار نسبت همچنین حسن شامل که در نوعی حاصل است و در جنسی یافته نمی شود پس بیافتن صفتی که در نوع دیگر
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم نمیتواند بود و آنچه زاید میکند قیمت را و عین را و آن
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت او یا عین او باشد تقدیم
 عیب بر ملک مشتری ضروریست و الاخیر حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع احوط است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد مثلاً
 که شل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمانت بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد و دستندست بیع سابق مثل
 قطع بدست بقاء القیاس که پیش از قبض بوده است حکم از حکم عیب سابق باشد و اگر در صحیح شود و بیع مالک شده است پس از بیع
 رجوع کند باین عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال مالکانه هنوز رد ممکن است پس بیع را میسر که ارش ندهد و مطالب عین
 و رد عیب بقوت مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحکایت لازم بود چون این مسئله معلوم باید که در حدیث
 باب یک احتمال اینست که شرط بر آن بیع فایده میکند و بر بی بیگانه انداز بیع عیبی که مذکور نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد کرد
 بر این شرط و اگر آنست که بر بی می شود از بیع عیبی که مذکور نباشد و در حدیث آمده که حضرت عثمان بر بی بیگانه رد کرد
 نمود و ظاهر آنست که شرط بر آن بی می شود از بیع عیبی که مذکور نباشد و در حدیث آمده که حضرت عثمان بر بی بیگانه رد کرد
 میباشد و با عیب بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بر بیع خود وثوق حاصل کند تا مصالح بیع بر کسب شود و فیه نظر زیرا که
 غیر حیوان نیز محمل عیب باطنی باشد و با بیع حیوان که وثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متمکن است از معینة
 آن و بر بیع غیر حیوانی نیست و اگر مخفی باشد از جهة تفصیل است پس حاجت شرط نیست و عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که مذکور
 معلوم باشد شرط اخانت است و بمنزله تفصیل و حصول وثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
 احتمال زیرا که سوگند داد و تقدیم بعد و با بیع عیبی که در حدیث آمده که در جهت توریج و اگر قسم بخورد بر بی لازم نمی
 پیر و آنست که علم را دخل است و عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم باب اذا ائتمن المرء رجلاً
 عید الخریف بقضی فی ذلک و قیاساً منع باشد و بیع باید باشد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و آن قال مالک الا انما

علیه عند آن کل من اتباع ولیدة فخلت منه او عبدا فاحقه وكل اورد خد الفوات حتى لا يستطاع رده فقامت البينة
 قد كان به عيب الذي باعه وحلم ذلك باعتراض او غيره فان العبد والوليد يقوم به العيب الذي كان به يوم
 فبعد من الثمن قد ما بين قيمته صحيحا وقيمته وبه ذلك العبد لما كنت الامم المحقة عليه عندنا في الرجل يشتري العبد ثم يظهر منه
 على عيب برده منه وقد خد به عند المشتري عيبا فخرانه اذا كان العيب الذي خد به مفسدا به مثل القطع او الاذن وما اشبه ذلك
 العبد المفسد فان الذي اشتريه العبد بخير النظرين ان العبد ان يرضع عنه من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد يوم
 اشتريه وحسم عنه وان احب ان يفهم قد ما اصنا العبد ثم يرد العبد فذلك له وان مات العبد عند الذي اشتريه
 اقيم العبد به العيب الذي كان به يوم اشتريه فيعظم كرمه فان كانت قيمة العبد يوم اشتراه بغير عيب جائدا مائة
 يوم اشتراه به العبد ثمانون دينارا ووضعت من مائة الف دينار فانما تكون القيمة يوم اشتريه العبد ثمانون مائة
 بران نزد ما نت که هر که خرید و کند نیز کی را پس می گرفت آن که بخر که از وی یا خرید که در غلامی را پس از او ساخت او را و خرید
 او را و شد در وی نقصانی تا آنکه نمیتوان رد کرد او را پس قایم شدند گویان که هر آینه بود آنرا آن نقصان نزد کسی که فرو
 او را یا دانسته شد آن عیب یا اقرار یا غیر آن پس هر آینه غلام یا کنیز که را قیمت کرده شود حالانکه او را بود آن عیب و زیکیه خرید
 او را پس رد کرد و شود از ثمن آن قدر که قدر شود در میان قیمت او و حالانکه او صحیح بود در میان قیمت او که او را این عیب است
 و گفت مالک امریکه اجتماع واقع شد و هست بران نزدیک یا در باب هر یک خرید که در غلامی را بعد از آن مطلع شد از آن غلام
 که رد میکند او را سبب آن عیب و هر آینه حادث شد آن غلام را عیب دیگر نزدیک مشتری آنست که وقتیکه باشد این عیب
 حادث شده او را مفسد او مانند قطع ید یا کوری چشم و اینچ مانند آن باشد از عیب مفسده هیچ و شر پس هر آینه هر که خرید
 آن غلام را می رسد او را که نظر کند اگر دوست دارد که کم کرده شود از وی یا قیمت غلام بقدر عیب که بود او را و زیکیه خرید
 او را و وضع کرده شود اگر دوست دارد که تاوان بدد او را و خود بقدر آنچه رسید غلام را یعنی عیب نزدیک او بعد از آن رد کند غلام
 پس می رسد او را این حکم و اگر مرد غلام نزد شخصی خرید کرد او را قیمت کرده شود آن غلام را و حالانکه او را بود عیب و زیکیه خرید
 او را پس نظر کرده شود چه قدر بود قیمت او پس اگر باشد قیمت غلام روزیکه خرید کرده بود او را بغير عیب و بیار و قیمت او روزیکه
 خرید کرده بود او را و او را ثابت بود عیبی هشتاد دینار و وضع کرده شود از مشتری آنچه دویان این دو قیمت باشد و خراج
 که معتبر است قیمت روزیکه خرید کرده بود غلام را تا هر گویید نزدیک شافعی و ابو حنیفه و بیع در صورت بدون رضا با بیع
 نیست آری و وضع نقصان بر مشتری می رسد و نزدیک امام مالک انقیاد مشتری راست رضا بر آن را مشتری مقرر کرده است
 باب الحرام بالضمان خراج بدل ضمان است قال مالک فی الرجل يشتري العبد فهو اجب بالاجارة العظيمة او القليلة

قلت و انما
 رد عمل السبب عند
 المشتري او عتقه
 فهو عيب
 بالاشارة و هو جزء
 من ثمنه نسبة
 اليه نسبة ناقص
 العيب من القيمة
 لو كان سلبا و لا فهو
 اعتبارا قال في حقه
 من يوم البيع و انقص
 نحو حلال عند
 عيب سقط الراس
 ٥٢
 قول ثان من رضى
 بالبايع و هو المستقيم
 وقع في عين الحاد
 المشتري استثنى الحاد
 الى السبب و رد و بخر
 الى الباع استثنى القليل
 و لا يبرح و في القابة
 فان ظهر عيب عند
 بعد حاد عند
 عيب اخذ له نقصان
 لا حاد الا بخره
 بائعه

تجید به عیباً یوسف نهاده بود بدلت العیدت تکون الحادته وعلک وذلک الامر الذی کان علی الجماعت قبل ذلک لوان رجلا
استاع عبدانی له دار قیمه بنیا فها ثمن العبدان صاعاً فاشتری به عیباً یوسف وکذبه وراح العیب علی جاده فیه عمل ذلک فلک
تکون له جاده اذ احب من خیره لانه صنامن که گفت ملک حق مردیکه خرید که غلامی را پس جیر سازد و را با جاره بزرگ یا جاره کم
بعد از آن بیدار آن غلام عیبی که کرده شود بسبب آن عیب آنکه او را میرسد و در آن غلام بسبب عیب باشد برای او اجاره
غلام و صنعت آن و همین است حکمی که بود بزرگان جماعت علما و مشهوران و این حکم بنا بر آن است که اگر شخصی بخرد غلامی را پس بنا بر
غلام برای مشتری سرائی را که قیمت بنا بر آن تعینت غلام چندان باشد پس از آن یافته شود و در آن غلام عیبی که در بد آن عیب
شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود و از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده برای او پس برین قیاس باشد
و در اجرت غلام چون اجیر سازد و برای غیر خود بزرگ او صنامن است در آن غلام را یعنی مثلاً اگر غلام در این اثنا ملاک نشیند از مال مشتری
میشد و اگر چنانچه سیکه و در آن بر مشتری بود و لغتم بالغرم مستخرج گوید همین است نه سبب چه علمای **باب اختلاف المشتی**
در اختلاف کردن با بیع و مشتری بگوید که مالک آن بلفظ آن عبد الله بن مسعود کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله
ایما بیعتین تبایعاً فالقول ما قال البایع او یقو اذ ان عبد الله بن مسعود گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر دو بیع و شرا گفته که با یکدیگر
معامله خرید و فروخت کرد و در بعضی بعد از آن اختلاف کردند و گواه اندازند پس سخن معتبر همان است که با بیع گفت یا اینست که در مکند
بیع را یعنی اگر بعد شش ماه ظاهر شد بر قول با بیع اعتماد و باید که و قال مالک الامر عندنا فی الرجل یشتري السلفه من الرجل یختلف
فی الثمن ینقول البایع بعثکما بشرة و نأیرو یقول المبتاع اتبعتهما منک یختلف و نأیرو ینقول البایع ان شئت فاعطها
المشتري بما قال و ان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلفک الا ما قلت فان حلف قبل المشتري اما ان تأخذ السلفه بما
البایع و اما ان تخلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف بری منها و ذلک ان کل واحد منهما مدعی علی صاحب السلفه
حکم نزدیک دارد حق شخصی که خرید میکند متاعی را از شخصی پس اختلاف میکند هر دو با بیع و مشتری در قیمت پس بگوید با بیع فروختم بدست تو
آزاده و دینار و بگوید مشتری خریدم آنرا از تو بر پنج نیا که است که گفته شود در با بیع و اگر خواهی پس بدو انتفاع را مشتری و بدو مال بگوید
و اگر خواهی قسم بخور بخدا که نفر ختم متاعی را که با پنج ختم و اگر سوگند خود گرفته شود مشتری بر یکی از دو کار کن یا بگیر متاع را یا بگویم گفت با بیع
و یا سوگند بخور بخدا که خرید نکردم آنرا که بدو مال بگویم گفت پس اگر سوگند خود در بی تعلق شد از آن و اینجا که جهت است که هر کدام از با بیع و مشتری
مدعی است بر صاحب خود و ترجیح گوید همین در سبب شافعی و امام محمد بوی در این مذمت جوع کرده و شافعی فرق کرده است در صدور سلفه
قائم باشد و در صدور سلفه شده باشد و در سبب ابو حنیفه است که اگر میبیم تلف شده باشد قول عمل مشتری است یا بیع و بر با بیع حلف نیست
بر دو جانب در صورتی که مدعی نیت نداشت بلکه با بیع فقط بر مشتری مدعی میباشند و مشتری انکار آن می دوزد و البینه علی المدعی پسین

من انکه مسئله اگر اختلاف متبايعين داخل باشد في صله او وصفه بايد ضمان باشد يا در عين ياد و تحصيل پس اين اختلاف مانع از
درش است که تخلف در آن جاری شود و مانند آن نیست بلکه سيل آن سيل عام تر قسم است که منکر آنرا قسم است پس سيل خاصه سيل
اول است زیرا که در حدیث تخالف با اختلاف ثمن تفهید نگذرد و حکم بر لفظ سیعین و متبايعين ارا دره فرموده است پس هر چند
متعلقات بیع است در آن داخل باشد و سيل ابو حنیفه ثانی است زیرا که تخالف بخلاف قیاس است و حکم المخالف للقیاس لا یتبع
المسوی المخصوص و آنچه غالب است در حکم مورد نص است و اختلاف ثمن غالب از اختلاف متبايعين است و الله اعلم بالصواب
مال العبد للبايع الا ان يشترط المبتاع ان غلام انزلان فروشنده است مگر آنکه شرط کند خرید کننده مالک عن نافع عن
عبد الله بن عمر ان عن ابن الخطاب قال ان باع عبدا له مال فماله للبايع الا ان يشترط المبتاع عن ابن الخطاب فرموده هر که بفروشد بنده
و برست و مالی است پس مال او فروشنده است مگر آنکه شرط کند خرید کننده مگر هر که در ضمنی مدعیه در شرح پسند آمده است بها
مختار علم که اگر فروخت آن غلام را مولی او و بنام او مال است و فعل نمی شود مال او و بیع و فی الحدیث دلالة علی ان لا ملک
انما اضيف للمال الیه کاضافة الجمل الی الفرس یعنی ثابت نمی شود که غلام را جز این نیست که اضافه کرده میشود مال سیوی او و
اضافه جمل است سیوی پس باب الرجعة باب در بیان تحصيل بیع قال مالک الا ان یلحقه عبده عند نافي الذی یشریه الرجل من
بلد ثم یقدم به ببلد آخر فیدیه حاجته انه لا یحیی فیها ارجا للمساومة ولا اجر لطلی ولا الشدة ولا التفقة ولا کراهة بیت و امثال کراه
فی جلان فانه یحیی فی اصل الثمن ولا یحیی فی دمج الا ان یعلم البایع من یساومه بذلك کله فان رجحه علی ذلک کله بعد
به فلا یاس به گفت مالک مگر اگر اصلاح واقع شده است بر آن نزدیکی در جامه که خرید کند آنرا شخصی از شهری بعد از آن بیار و آنرا
در شهری دیگر پس بفروشد آنرا بطریق مراجعت است که حساب نکند در آن اجر دلالان را و نه فروز درمی بستان و بار بند مزد آن
و نه خرچگی که راه کرده باشد و نه گریه خانه که مال در وی نهاده باشد و اما جرة حمالی و کراهه سواری پس بر آنکه آن شمار کرده می
و میل ثمن و حساب کرده میشود در اصل مال بیع را مگر آنکه ضرر و بدایع کسی که خریداری کند او یا بهیچه خیر یا پس اگر نفع مسلم دادند
او را بر آن همه چیز را بعد از نشستن و ضرر داشتن بر آن پس با آن نیست بآن ترجمه گوید معنی مراجعت است که خرید کند متاعی را بعد
مثلا بعد از آن بگوید بختی که میفروشم این متاع را بتو در بدل آنچه خرید کرده ام یا نفع یکدر هم برده و هم یعنی یکدر هم برده و هم
زایده می گیرم و فی المسماح اما حله و تفکیک گفت فروخته شود در بدل خیر یک خریدار هم داخل نکند در آن سودا قیمت اصلی که
فروخته می شود بعضی آنچه صرف شد بر آن از من داخل شود و با من آن فروز در وزن کند و دلالان و کاسبان و بخوان همین
حاصل عبارت و قایه نیز و الله اعلم باب الشک و التولية و الا قاله بیان شرکت و تولیه و اقاله بیع قال مالک الا ان یلحقه عبده
انه لا یاس بالشک و التولية و الا قاله فی الطحا و غیر قبض ذلک اوله قبض ذاکان ذلک بالتقدم بکن فی وجه و الا

قلتم ان شئتم
 وهو قول اهل العلم
 رباعه المولى واسمه
 الى لا يدخل ماله في
 البعير لان بيعه
 في الحديث ولا على
 انه لا ملك للعبيد
 انما ضيف للمال اليه
 كاصارة على الفقد
 اهل العلم ومعه
 ان يستتبه بما
 مثله ثم يقول بعثنا
 بما اشترى من ابي
 بسوى الدن ولو قال بما
 قام على دخل من شئ
 اجرة الكمال والار
 والحارس من مخزولك
 وصله في الوفاة ١٣

ولا تأخروا عن ذلك دية او ضيعة او تأخير من واحد منهما صارا ببيع واحد لا يحل للبائع منه البيع وليس لشركته ولا بقولته ولا اقالة كفت ملك وكم نزل كما انبت كبيع باكر نيت بعقد شركت وعقد تولية واقالة بيع اطعام وغيره ان قبض كند صاحب اين حقوق ويا كند وقتيكه نقد باشد وان رجعي رازا نكند ونقصاني را نيز شمارد پس اگر دخل شود از اين حقوق زياده رجعي بوضع نقصاني يا تاخير از يك جانب بيع يا من اين عقد بيع كرد و حلال ميكند آنرا هر چه حلال ميكند بيع را حرام ميكند آنرا هر چه حرام ميكند آنرا از اين حقوق بهر يك باشد مترجم گويد حقيقت شركت آنست كه شخصي متاعى را بخرد و ديگر ياراد بعضى متاعى را بخرى خود سازد بعضى آن هر دو حصه بعضى واقع شده است از متاعى تولية آنست كه بفروشد آن متاع را بثلث آنچه خريده كه است بدان ملك زياده ونقصان واقالة فسخ بيع است و در كردن بيع و من از هر جانب الله اعلم باب حرم الله الربوا حرام كرده است خدا ربور قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل القرض قال الله تعالى الربوا فكلوا الربوا انتم جله موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الله ومن عاد فاولئك صحابي النار هم فيه ماخلدون ۵۰ تا نكه ميخورند سود را بر بخيرند از قبر او خود را بخيرند و كيكه ديوانه كرده باشد او را شيطان بسبب آساييد اين بسبب آنست كه ايشان گفتند جز اين نيت كه تجارت مانند سود است يعنى تجارت سود برابرست بجهت وجود منفعت در هر دو حلال ساخته است خدا متعالى تجارت را حرام ساخته است ربوا پس هر كه رسيد با ويندى از جانب پروردگار او پس باز نكند از خوردن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از نهى يعنى سترداد او بخورده است پيش از آية تحريم لازم نيت و كار او گذشته شده بسوى خداست اگر خدا بپسندد و هر كه خود كند بسوى خوردن سود پس ايشان بپسندگان و درخ اعدا ايشان انجا جاويدا يحيى الله الربوا ربى الصدقات والله لا يحب كل كفار اثيم ۵۰ همچو ميكند خدا متعالى بركت سود روز زياده ميكند بركت و ثواب قصه را و خدا دوست ميدارد هر ناسپاس را كه نگار را ان الذين امنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة واتوا الزكاة لهم اجر عظيم عند ربهم ولا خوف عليهم كما هم يخفون ۵۰ هر آينه تا نكه ايمان آورده اند و كار را مى شايسته كرده اند و بر پا داشته اند نماز را و داده زكوة را ايشان راست فردا ايشان نزديك پروردگار ايشان و نيت بيع تريس بر ايشان و نه ايشان اند و گوين شوند يا اها الذين امنوا اتقوا الله واذروا ما بقى من الربوا ان كنتم مؤمنين ۵۰ اى مسلمانان بترسيد از خدا و ترك كنيد هر چه باقى مانده است از ربوا اگر مسلمان هستيد فان لم تقموا فانوا يحرج من الله ورسوله وان تبتم فلكم رؤس امراكم لا ظلمون ولا يس الركونه يد اين فرمان الهى پس خبردار شويد بچنگ از جانب خدا و رسول او و اگر توبه كنيد پس شايست اصل الهيار شما شايست ظلم كنيد و بر شما ظلم كرده نشود و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة ط وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون ۵۰ و اگر بوجوب آيه خدا ننگى پس لازم است براى او مصلحت دادن تا وقت فراخ دسى تا نكه قصه بهر يعنى ابرار كنند بهتر باشد شما

[illegible]

قیس المکی عن جاهد انه قال اسئلک عبد الله بن عمر بن رجل در اتم ثمن قضاہ در اتم خیر ما فقال الیہ یا ابا عبد الله
 هذا خیر من در اتمی الخ اسئلک فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلک ولکن نفیہ بذلک طیبہ قرض گرفت عبد الله
 بن عمر از شخصی در اتم را بعد از آن داد اگر در اتمی که بهتر بود از اینها پس گفت افرادی ابا عبد الرحمن این در اتم تو بهتر اند
 از در اتمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر آئینه داشته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن ترجیح
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا معنی قرض است و معنی قرض تلک شی است بآن شرط کرد و کند بدل او را و آن بیعت
 بلکه عقد است که ابتدا بر شی ترج دارد و آخر آن معنی مبادله و لا بد است از صیغه والہ بر آن مانند اقرضک اسئلک فخذہ بشک
 و ملکک علی ان تردہ لہ و اصر فہ فی حاجتک و رد بدله فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد
 قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاظا گفته ام اگر نایا اختلاف کنند یکی گوید مہبہ بود و دیگری گوید
 قرض قری صاحب المال یا مین معتبر است و لا بد است و مقرض از اہلیت تبرع و جایز است قرض در ہر جہل در آن جایز
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جاز است اگر عرف اہل
 شہر علم بوصف دی باشد و در شکی لازم شود و در متقوم نیز و شل جایز است زیرا کہ در حدیث مسلم آمده است
 کہ آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بکر اقرض کر قرض و نزدیک زد بکر جنتند و نیا قرض پس باجی را دادند و جایز نیست
 اقرض بشرط زیادہ یا رد صحیح عوض مکسر یا آنکہ در شہر دیگر دہد و درین صورت ہا شرط لغو شود زیرا کہ عبد الله بن
 ابی بعل شطر فرمودند بطلان عقد و یا بشرط اجل مسمی درست است یا نہ ظاہر روایات موطا در منع است زیرا کہ
 گفته خلا شطر الاقضاء و ظاہر قرآن عظیم جاز نیست اذا تدایمتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوہ زیرا کہ شامل
 قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک او میشود بقبض و در مسلم و قرض اگر او را از شرط خارج
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکہ ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم مدین سلعہ حاضر نمود و بیعت
 نرسیدہ است حکم آن از حدیث موطا کہ در قصہ مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل
 ضرری لاحق می شود چنانکہ مسلم فیه یا قرض واجب است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد
 و مودی لغرض صحیح جبر کردہ شود بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه یا نزدیک اجل در غیر محل آن شرط کردہ بود یا ذات
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را موندہ عمل باشد یا در عدم اخذ در اینجا عوض صحیح باشد و الا جبر کردہ شود
 بر قبول مقدمہ گاہی تعیین کردہ میشود شریک بر بیان نسبت او بمعلومی و آن چهار نوع باشد تزلیت و مشارکت
 و مرا بحتہ و مخالطہ و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ ہا اشتہرت بہ ذکر کرد و شریک مراد باشد و اگر با قاض علی

لے قفلت
 و طبع اہل العلم
 فی النہج و المجتہد
 عن مکش
 و زیادہ قاض
 او را با لہ فی نفس
 و قال بعل باس ذلک
 از کان من غیری
 و شطر علیہ و ہو
 فی الی حیفہ

في كتاب الصحة اتفقوا على
على ان كان له دين على انسان
على اجل فلا يجزى ان يصغر عنه
بعض الدين قبل الاجل لم يجز له
ان يتخذه كماله لم يجز له ان يبيع
بالبال اجل بعضه عينا
ببعضه عوضا وعلى الاله بالنسبة
ببعضه عوضا بانجل البعض
بداخل الاجل بانجل البعض
ويقطع البعض ببعض الاجل
للدين اعم من القرض و
للدين لا يجوز نسيئة في الاجل
القرض لا يجوز نسيئة في الاجل
والبيع بالثمن الموعود بالاجل
في نسيئة الاجل كما في
الوجهة مضى بها

ابو الطحان دسار
ذکر و فاجرتنه
پور بابا انص
محل

مراد از تدریس و وزن است و عهد در انجیل به عهد و عهد و عهد
 میشود و اشاره به بجزیه خاص یا مجری خاص که مثل آن معاد نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کیل و وزن
 چند صاع خط که بوزن کند ابو تضریق ممنوع است بخلاف جمیع در میان حدیثی زن آن که متعارف است لا بد است
 از معرفت او و آنکه اگر اخص ناس بآن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد و بسبب اختلاط ارکان با انواع مختلف
 معاجین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوعه و غیر آن قدری و صفتی داده باشند
 که بآن مفهوم میگرد صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست و در
 جنس طول عرض و غلط و دقته لیمان و صفا قه و رقه تسبیح و نعوت و یا خنوشه لا بد است و در غیر جنس و نوع و نسبت
 بله و عشق یا حدیث آن لا بد است و در حیوان جنس و نوع و ذکوره و انوشت و سن طول و قصر و تقرب و دور آن با
 قول نحاسین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس قول ابن عمر سچ معلوم و معنی احتمالی است
 یکی آنکه شمن معلوم الوصف باشد تا اگر انفساخ سلم لازم گردد و شمن تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شمن است بروتیه یا بوصفیه چنان
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمر الی اجل سیمی مخفی است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسمیه آن بوجهی نزدیک
 ابل عرف استنباه بن جریس پس اگر ذکر اجل نکرد حالا منعقد شود اگر محلول آن تصریح کرد جایز باشد محل تسلیم نزد
 میاید کرد اگر عرف کفایه آن منی کند و الله اعلم باب النمی عن استبدال المسلم فی قبل قبضه باب و منع از متدلل
 مسلم فی پیش از آنکه قبض کند از غیر آن قال مالک الا امر عذنا فین سلف فی طعام سحر معلوم الی اجل
 مسمی محل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و قاله ما ابتاع منه قال قاله لا ینبغی له ان یأخذ منه الا ذوق
 او ذبه او الثمن الذی دفع الیه بعینه و لا ینبغی له ان یأخذ منه شیئا حتی یقبض منه و ذلک
 انه اذا حاز الثمن الذی دفع الیه او صرفه فی سلقه عند الطعام الذی ابتاع منه فحقا یمسک الطعام قبل
 ان یتوزن و گفت مالک امریکه مقرر است نزدیک علماء را در باب شخصی که پیشگی داد و خرید غله بر نرخ معین نامت
 پس حلول کرد ابل پس نیافت خرید کننده نزدیک بائع آنچه دو فکند چیزی را که خریده است انوی پس فسخ کند بجز برای او پس
 سزاوار نیست او را که بگیرد از بائع مگر ز خود را یا فقره خود را یا آنچه داده است بصیغه قیمت سوای این هر دو بعینه و جزیه
 نمکند از وی بدان قیمت چیزی را تا قبض نکند از او این حکم برای است که چون تغییر واقعتی را که رسانیده است بائع یا
 کند آن قیمت را در متاعی غیر از غله که خریده بود از او پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است

100

عبدالله بن محمد بن عبد الله

المقام الثاني

الحق في المال والنفوس

فیہ کا مشتق ہے

[illegible]

فقیہ
ابو جعفر

قبل وفاته

عنه ۱۲

441
10/11/20

[illegible]

فی ہندوستان

سید محمد رفیع الدین

برای این کار

فوق المثلث

فیضان فیض

جاءه

جملہ

باب کتابت الدعوی و الاشهاد علیها و الھن لاجلہا باب در نوشتن قرضہ و قبلہ و شاہد گرفتن بران و گروہان و ان
آن قالہ تعالی یا ایھا الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مستعی فاکتبوا لیکتب بینکم کاتب بالعدل و از ابرا
کاتب ان یتکتب کما علم اللہ فلیکتب و یمیل الذی علیہ الحق و لیتق اللہ ربہ و لا یجس من شیء ما فاکان الذی
الحق سفیہا اضعیف او لا یتطیع ان یمیل و یمیل دلہ بالعدل و استشهدوا شہیدین من رجالکم فان لم یکنوا
فوجہ واحدتان من رشتہ من الشہداء ان قصیل احدہما فقد کراہدھا الاخری و لا یأشہد اذما دعی ط
ولا تسمان ان تکتبوا صغیرا و کبیرا الی اجلہ ذلکم اقتطع عند اللہ و اقام للشہادۃ و اذ فی الاثر بان لان تکتبوا
خاصیۃ بذر وہا بینکم طیس علیکم جناح الا تکتبوا و استشهدوا و استشهدوا کاتب لا شہید وان تفعلا
فانہ نسو بکم و اتقوا اللہ و یعلمکم اللہ و اللہ بکل شیء علیم و ان کنتہ علی سفر فامجد اکاتباً فان حقبت کاد
ایمن بعضکم بعضاً فلیقو الذی اتفق اما تہ و لیتق اللہ ربہ و لا تکتبوا الشہادۃ ط و من یمکھا فانہ انم قلبہ و اللہ بما
علیم ای ملانان و قتیکہ معاملہ کنید یعنی سلم یا قرض یاخر کردہ یا میعاد ہی معلوم پس بنویسید از او باید کہ بنویسید میان شما
نویسندہ برستی باید کہ سر باز نزنند نویسندہ و از انکہ بنویسید چنانکہ امر مختہ است و اخذ خدا تعالی یعنی بشکر آنکہ خدا تعالی او را نوشتن
است ابانکند پس باید کہ بنویسند نویسندہ و املا کند کسیک لازم است بروی حق یعنی اقوال و زبان خود کند تا بحسب آن نوشتہ شود
که ترسد از خدا و ملا خود و ناقص نکند از حق خیر پس اگر باشد کسی بروی لازم شدہ است حق بی خود یعنی صرف یا ناتوان
کودک پر خرف یا منیو ند خود و املا کند یعنی اکلم است یا نخت کتاب نمیداند پس باید کہ املا کند متولی کار او بالانصاف یعنی بجای
پدر او یا وصی پدر یا قیم یا مترجم املا کند و شاہد گیرد و کس از مردان خود پس اگر نباشند شاہدان دوم و پس شاہد دیگر و
زن از انانکہ پسند میکند ایشان را از گواہان یعنی متدین با مردہ کہ با دعوی قراحتی و با دو حاملہ خصوصتی داشته باشند کہ انھن حسب
تہمت است مشرّع کردہ شد تعدد زنان برای آنکہ فراموش کند یکی از ایشان پس یاد دہد یکی از ایشان دیگر بر یعنی اگر
یاد دہد یکی دیگر اگر وی فراموش کند و باید کہ سر باز نزنند گواہان و قتیکہ خواندہ شود و ایشان را میباید تحمل شہادت یا ادای آن
و ملول شود و از انکہ بنویسید از کلم باشد یا بسیار موقت کردہ بسوی میعاد خود این نوشتن بالانصاف نزدیکتر است پیش خدا و است
کنندہ تر است گواہی را و نزدیکتر است از انکہ شک نکنند در قدر حق و قدر اجل غیر آن مگر و قتیکہ باشد امتضا مدہ سوداگری بعضی نام
شود و دست بدست میگردد اند از در میان خویش پس نیست بر شمارہ آنگاہ و انکہ بنویسید از او گواہ گیرد و قتیکہ معاملہ خرید و
کنید با یکدیگر و ضرر دودہ نشود نویسندہ را و نہ گواہ را و اگر یکینیا متکار پس بر آئینہ وی گناہ است در حق شما و ترسد از حق یعنی
شمار خدا و خدا بہم پیروا است و اگر باشید بر سفری و معاملہ قرص در سفر واقع شود و نیاید نویسندہ پس لازم است گروید

07491

بعضی از اهل حق
بعضی از اهل باطن
بعضی از اهل ظاهر
بعضی از اهل دنیا
بعضی از اهل آخرت
بعضی از اهل علم
بعضی از اهل عمل
بعضی از اهل معرفت
بعضی از اهل عشق
بعضی از اهل طهارت
بعضی از اهل تقوی
بعضی از اهل زهد
بعضی از اهل ریاضت
بعضی از اهل صبر
بعضی از اهل شکیبایی
بعضی از اهل تحمل
بعضی از اهل بردباری
بعضی از اهل عفو
بعضی از اهل بخشش
بعضی از اهل سخاوت
بعضی از اهل کرمی
بعضی از اهل تواضع
بعضی از اهل فروتنی
بعضی از اهل خضوع
بعضی از اهل سجده
بعضی از اهل زاری
بعضی از اهل گریه
بعضی از اهل توبه
بعضی از اهل پشیمانی
بعضی از اهل حسرت
بعضی از اهل اندوه
بعضی از اهل غم
بعضی از اهل ملال
بعضی از اهل خستگی
بعضی از اهل یأس
بعضی از اهل ناامیدی
بعضی از اهل ناخوشی
بعضی از اهل غصه
بعضی از اهل کینه
بعضی از اهل نفرت
بعضی از اهل بدگویی
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری

پیش از حاجیان بکند بر سر پیشانی و شش پس بر داشته شد حال او یعنی مذکور که در شد حال او پیش عمر بن خطاب است
فرمود عمر بن خطاب اما بعد ای مردمان اینم و سیاه خام قهر قدر مرا میدارم سیاه خام جبین را از منی شد از دین خود و امانه
تا نگذشت شود و او را که پیش از حاجیان بیازار می و حمل رسیده آگاه بشید بر آئینه او سعادتمند که با مردمان احواص کرده از شرط
پس گشت با نیکان جزا داد و شد او را بان فضل خود پس هر که باشد بروی دینی پس باید که سیاه پیش با نگاه روز آئینه تا
کینم مال را در میان ایشان و دور دارد خود از دین و دین را از خود پس بر آئینه اول دین غم است و آخر آن جنگ است و هر که
که اتفاق علماء بر همین است که مال مفلس قسمت کرده شود در میان غریبان او بقدر قرص ایشان پس اگر فانی شد مال او
و هنوز قرص تمام او نشد انتظار باید کرد و جهلت باید داد او را تا آنکه نیامد شود یعنی گفته که معسر را حسین باید کرد و جهلت
داود شود و از زیر او و ظالم نیست بدو نگردد و دین همین است قول مالک شافعی و اگر باشد او را مالی که پنهان میکند از پس
نمود و تعزیر باید کرد تا آنکه ظاهر گردد آن مال **باب** من اطلق فذلک کان ابتاع متاعا فلما بع الحیاء فاقضه بعینه او یک
است و الغنم کسبیه مفلس شد و بر آئینه خرید و بود منی را از دست کسی پس فرو شده را اختیار است در گرفتن آن مال خود بعینه
یا آنکه در حکم سائر قرضها مان باشد **مالک** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ان رسول الله صلی
علیه و آله قال ما جلی باع متاعا فافلس الذی ابتاعه منه ولم یقهض الذی باعه من ثمنه شیئا فاقضه بعینه فله الحق به و ارجع
الذی ابتاعه فقصا المتاع فیه استوفی الغنم رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر مردیکه فروخت متاع خود بدست کسی پس
آن شخص خرید کرده بود از وی و هنوز قرض نگرفته است باج از من او چیزی دریافت استماع را چنانکه بود پس این فروخته اجاق
است با متاع و اگر برد آن خرید کننده پس صاحب متاع حکم او مانند سائر قرضها مان است **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی بکر
بن محمد بن خرم عن عمر بن عبد الصری عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
و آله قال ما جلی اطلق فذلک الذی اطلقه فله الحق به من ثمنه شیئا فاقضه بعینه فله الحق به و ارجع الذی اطلقه
خود را بعینه پیش او پس شخص حق است با متاع خود از غیر او **باب** الحیالة باب در بیان حال صورت حواله است که زید را
بر عمر و قرضی است و با او مطالبه میکند و عمر قرض دارد بر خالد یا از جهت خصم یا وجهی از وجه بر دمی حق از آن عمر و ثابت است
پس حواله کند بروی و مطالبه ابروی اندازد **مالک** عن ابی الزناد عن الاصحاح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال من اطلق الغنم فله الحق به و ارجع الذی اطلقه فله الحق به من ثمنه شیئا فاقضه بعینه فله الحق به و ارجع الذی اطلقه
ظلم است و وقتی که حواله کرده شود یکی را از شمار تو انگری پس باید که در پی او شود و با او مطالبه کند و هر که بگوید ای تبع بسکون تا
از باب فعال اتباع یعنی حواله می آید زیرا که تابع میگرداند محتمل را محتمل علیه از وی مطالبه کند و عقل در اول تا مل دمی باید

بعضی از اهل حق
بعضی از اهل باطن
بعضی از اهل ظاهر
بعضی از اهل دنیا
بعضی از اهل آخرت
بعضی از اهل علم
بعضی از اهل عمل
بعضی از اهل معرفت
بعضی از اهل عشق
بعضی از اهل طهارت
بعضی از اهل تقوی
بعضی از اهل زهد
بعضی از اهل ریاضت
بعضی از اهل صبر
بعضی از اهل شکیبایی
بعضی از اهل تحمل
بعضی از اهل بردباری
بعضی از اهل عفو
بعضی از اهل بخشش
بعضی از اهل سخاوت
بعضی از اهل کرمی
بعضی از اهل تواضع
بعضی از اهل فروتنی
بعضی از اهل خضوع
بعضی از اهل سجده
بعضی از اهل زاری
بعضی از اهل گریه
بعضی از اهل توبه
بعضی از اهل پشیمانی
بعضی از اهل حسرت
بعضی از اهل اندوه
بعضی از اهل غم
بعضی از اهل ملال
بعضی از اهل خستگی
بعضی از اهل یأس
بعضی از اهل ناامیدی
بعضی از اهل ناخوشی
بعضی از اهل غصه
بعضی از اهل کینه
بعضی از اهل نفرت
بعضی از اهل بدگویی
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری

بعضی از اهل حق
بعضی از اهل باطن
بعضی از اهل ظاهر
بعضی از اهل دنیا
بعضی از اهل آخرت
بعضی از اهل علم
بعضی از اهل عمل
بعضی از اهل معرفت
بعضی از اهل عشق
بعضی از اهل طهارت
بعضی از اهل تقوی
بعضی از اهل زهد
بعضی از اهل ریاضت
بعضی از اهل صبر
بعضی از اهل شکیبایی
بعضی از اهل تحمل
بعضی از اهل بردباری
بعضی از اهل عفو
بعضی از اهل بخشش
بعضی از اهل سخاوت
بعضی از اهل کرمی
بعضی از اهل تواضع
بعضی از اهل فروتنی
بعضی از اهل خضوع
بعضی از اهل سجده
بعضی از اهل زاری
بعضی از اهل گریه
بعضی از اهل توبه
بعضی از اهل پشیمانی
بعضی از اهل حسرت
بعضی از اهل اندوه
بعضی از اهل غم
بعضی از اهل ملال
بعضی از اهل خستگی
بعضی از اهل یأس
بعضی از اهل ناامیدی
بعضی از اهل ناخوشی
بعضی از اهل غصه
بعضی از اهل کینه
بعضی از اهل نفرت
بعضی از اهل بدگویی
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری
بعضی از اهل بدرفتاری

لابد است از تحقیق در این وجهه که آن حواله تحقق شود و شرط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حال آنکه
 خاصه حواله اشروع باید کرد پس ضامن عاقدین که محیل محال است لابد میشود قطعاً و ایاباً برضا محال علیه شرط است یا نه ظاهر عدم
 لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است و یا یک یک بر وی دین نیست و شریعتاً و الا میگوید صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث
 ابو قتاده که دین نیست بر او گرفت و حضرت صلوات الله علیه فرمودند و ما نه بخار و ما نگاروند ظاهر میشود که درست است و ایاباً بر وجه قطع
 میشود یا نه ظاهر است که می شود و الله اعلم خاصیت حواله است که تحول میشود دین که بر وی گرد محیل از دین محال محال علیه از دین محیل
 و اگر تعدد شود و الله سبب تعلیل می نماید آن رجوع نکند پس اگر دین محال علیه من موجب میباید بود مست و در مبیع میباید ظاهر شد
 و آن چیست که در ایاباً بطل میگرد و حواله یا نه ظاهر است که باطل میگردد زیرا که دین مانند عدم از دین ثابت باشد و ایجاد دین
 مانند و مناسبت انصاف و کفالت است آنرا نیز در ذیل حواله ذکر کنیم عقل در اول تامل در می یابد که در ضمان لابد است از ضمانت
 و مضمون و دینی که ضمان برای اوست و صیغه که ضمان بآن منعقد شود اما صیغه پس بدست از تعلقی مفهوم مانند ضمانت و تعلق علیه
 او تحمله او تعلد او اما با اتمال ضمان او کفیل او حمیم او حمیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشته اهل حرف ضمان دانند
 و دین بیاید که لازم باشد و در قدیم ضمان چیزی که طلب ایجاب او میکند درست داشته اند و آن اقوی بنیاید و ضمان در گذشته صحیح است
 و آن است که ضمان شود برای مشتری پس اگر مبیع سخت یا معیوب یا ناقص وزن مشروط باشد و همچنین ضمان حواله
 نزدیک شروع در عمل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند مالک علی زید پس در همه
 یا تمام مالک علی ضمان من جهة کذا و آن اقوی بنیاید و مشروط ضمان رشد است و تکلیف تعیین مضمون را یا ضروری است یا نه و در
 مذکور شد و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون را هر که باشد صحیح است و کفالت بیدار کسی که او را حاضر کنند
 عند الحاجة صحیح است در قصاص حدود و فدان و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان
 تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنچه هیچ مانع نیست مانند تغلب بی شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میراند و احضار او میشود و حبس
 بر وی احضار و اگر بدست احضار نگرفت و حاضر نگردد سختی جدی گردد اگر در کفالت مشروط کرده باشد که اگر تسلیم بدین میرساند یا بدین میرساند
 نزدیک فقیر صحت است و الله اعلم و مانند کفالت بدین است ضمان اخیان و در ضمان دین جایز است صاحب حق
 مطالبه اصل ضمان و اگر شرط کند بر آنکه اصل ظاهر نزد یک فقره حواله است و فقیه صاحب حق ضمان مطالبه کند جایز است
 ضمان اصل او قبل از مطالبه نیز اگر تیر خود طلبد جایز باشد و بیاید که ضمان نزد یک او گواهی دهد و در یک یا یک و در وزن یا یک
 یا با او سگفته خورد پس اگر شاهد گرفت اگر اصل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مضمون تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی از این چیزها را
 نمیتواند کرد یا یک وجه محال علیه الحیل و وجه محیل له علی الغیر رجوع نکند شخصی حواله کرده شد برای او رجوع نکند و رجوع

الثالثة فالنائب
الاولى فان كانت
وتتصرف بها وان كانت
مختلف جنسها لم يثبت ولو
نشا في الدار بآية كما لو
قد فيها ولو فيها لم يثبت
الولاية وفي الكافي في
من هب احد في هذه
المسئلة عند ثلاث
مرات اصحها يجوز
بمثل الآية ولو في رواية
كالمعبر عن احد
الثانية ان احده
في العين ما يادة
جاءت الثالثة يجوز
بازن المال

در عدم التزام اجاره‌ای بکسب و فروش متلاطم بازار

[illegible]

در اینجا
پس چون که
و همه را
در اینجا
پس چون که
و همه را

در جوده عمل در اداء آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در مقصودت هر یکی رجوع کند بوجه عمل خود
 بر دیگر و تصرف کند هر یکی در مال تصرفی که در وی ضرر نباشد پس بیع نسبه نکند و آن مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و باین
 نفوذ شود و قرض ندهد و هر یکی را می رسد فتح هر گاه خواهد دید که شریک بدانانه است پس قبول کرده شود قول او در خسارت تلف
 رج پس اگر دعوی کرد تلف را سبب ظاهر بر آن سبب بین طلب که بشود نه بر تلف و اگر سبب ضمنی دعوی کرد طلب کردن بینه
 نشاید و اما قراض آنست که بده شخصی مال خود را شخصی دیگر تا تجاره کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار دهند
 و عقل در اول مال دمی یا بد که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم رج و کیفیت تصرف عامل محکم است
 که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد بر این عقد یا غیر
 این عقد باشد پس اگر گوید تا خشتک علی ان کل المرحلک ظاهر پیش فقیه است که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان المرحل
 لی توکیل باشد زیرا که محظوظ نظر معانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در اسم و دانایر باشد نه صل و دعوی معلوم و معین
 باشد جایز نیست شرطیکه مطلق متاخذ عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شری متاع بعینه یا
 شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن قلام مالک همراه او که جایز است حتی مالیکه
 قسمت رج بیان کند بخریته مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را ده درهم باشد یا رج صنف معین
 متاع خاص شود و فقیر گوید ممکن است که از اسم را اعتبار کنیم و در جباله دخل سازیم و ابدا علم و اگر گوید علی ان الرج بیننا و اهل
 عرفه بالمتناصفه فهمند میاید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان النصف لی یا النصف لک نزد یک صیغه معنی صحیح است
 و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند نشر ثواب علی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک ثقیل مانند مسکن کثیر و آنچه باید
 در تجاره و بر روی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحتی ظاهر و آن محبوب شود و علی مالیکه
 عامل با احتیاط کار کند پس بیع نغین و نسبه نکند بدون اذن او و او را می رسد بیع بعضی زیر که آن عمدتاً ابواب بیع است و او را
 می رسد و بعید اگر مصلحتی ظاهر باشد و اگر مالک عامل و مصلحتی بودن را اختلاف کنند هر چه اقوی باشد لازم کرده آید و با کثره از
 المال خرید نکند کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر نفقه
 قول او کرد بیشتر اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعین مال قراض کرده است فاسد باشد و نشر شیخ یا ناسج حیوانی یا کسب
 رقیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در رج است نه در زوایع غیر رج و اگر نقض حاصل شود با
 و خص از رج صرف کنیم و همچنین تلف بعضی از رج نقصان رج را تمام کند از اس المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از اس
 المال است و هر یکی منضم این عقد می رسد و اگر یکی از ایشان ببرد یا بچون شود عقد منفسخ گردد و صورت منفسخ است یا غیر منفسخ مال

مستحق رج در زمانه تصرف در آن ۱۲

[illegible]

السيد الشريف في الكهف
فليس من الدنيا
ويشعر بالخير
عليه السلام
ابو حنيفة

عبدالمطلب بن عبدالمطلب

مقتدرست بکند و اگر زمین در دین حال بوده است یا از جلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد هیچ او و زمینش را و عین حق
العنا و صحیح است و اگر شرط کرده است هیچ او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است و قول آمده نظر بامکان تصحیح عقد با عقبا بشرط و با
تصریح او و اگر خبری عاریت گرفت و اگر وگذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرائض مقبوضه ملک بودن زمین را فسخ می شود
و یا باقی است جزییت عاریت یا در آن متعلق بکند و است بر قیاس و قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بجا حدیث زمین فسخ گوید اگر
تخالف حکم عقدی از نسخ گفتنی چه باشد و اگر چه استیثاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتین بر قیاس و حاصل کند از اول
دین بسبب قدرت او بر نسخ از انتفاع موجود باشد و الله علم شرط مرتین آنست که دین ثابت باشد چنانکه است در آن
است و اگر مرتون آن عین مقصود بر حسب تقاریر واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجه تر می نماید و اگر شرط
ثابت نشده است بر زمین مثل جبار پیش از فروغ علم و قول آن قوی نزدیک فقیر جزا و است نزدیک شروع در عمل زیرا که
جبار در صورت اهل است بلزوم و در یک مرتین بعد برین صحیح است و یا یک مرتون در دین بعد برین صحیح است یا نه
قول قدیم شافعی صحیح است و همان است قوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
لزوم برین و تمام است و قبض مرتین حاصل میشود بیا شرط و قبض بر ایام یا شرط تا نسیب اگر زمین را یا خلاص او را یا نسیب ساخت
درست نباشد زیرا که این نیابت خود میکند باطل قبض و اگر قبض مرتین برین بوده است بقبض یا و بدیعت و قبض بر آن
اذن جدید شرط است یا در ظاهر نزدیک فقیر عدم شرط است و است زیرا که عقد با قبض اذن خلاصه است و اگر زمین قبل از
قبض مرتون در وی تصرفی کرده که مزمل ملک باشد مانند هیچ یا برین دیگر این رجوع است از مرتین و این تصرف بعد از قبض مرتین
نباشد الا باذن مرتین و در احتیاق اقوال آمده است نظر بآنکه مقصد برین است و بآنکه شارع تحریر فرموده است بران مرتین
میرسد انتفاع بآن بعد از آنکه لا یعلق از مرتین پس آن انتفاع اگر غیر استر و ادیسر آید فیها و الا استر و کند و بعد از انتفاع باز بر استر
اگر انتفاع در روز است شب باز گرداند و اگر در شب است بر روز باز گرداند و اگر زمین در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد
جایز است و اگر آن ثالث میرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بنگاهد پس اگر اصل دین آمد تکلیف دهد بآنکه ایضا
از غیر برین یا از غیر و شد پس اگر اصرار کند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی از غیر و شد آن عدل نفروشد
چنین مثل حال از نقد بلد و موقوفه مرتون تا وقت فک بر این است از علف و غیر آن و اگر مرتون تلف شد چیزی از دین
ساقط نشود **باب** مناهی مواتا فیهی که بر زمین مذکور زمین مرده و پس آن زمین ملک است موات عجارت از زمین است
منتفع بر نباشد بسبب تبعه یا بسبب بودن در حقان عار و یا تبعه و از بلا و دزد کردن اوجبارت از موقوفه کردن است
و قلیه ای کردن و نه کاف حق و چاه کردن تا می شود برای انتفاع **مالک** عن هشام بن عماره عن ابیه ان رسول الله قال

فی حق من ظالم حق رسول الله علیه وسلم فمؤدیه که زند کند زمین مرده را پس آن زمین اورا
 و حق من ظالم را حق بتونس است و ظالم صفت اوست و عراق در اصل ریشه های بیج درخت است که در زمین روند
 و درخت از راه آن ریشه ها آب گیر و در او آب چنانست که شخصی ایا را زمین کرده است شخصی دیگر آمد و نهالی در آنجا نشاند بطریق
 پس باید که آنرا و بنشاند آن بیج حق ثابت نمی شود و مالک حق ابن شهاب عن سلم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب
 قال من اجد ارضاً لمیتة فحق له حضرت عمر رضی الله عنه فمؤدیه که زند کند زمین مرده را پس آن زمین اورا است متروک گوید
 لابد است از تحقیق معنی موات و تحدید ایا پس موات غیر معهود اگر گویند موات و معهود دعوت متقابلند پس خیر یک معهود باشد لیکن
 یا زراعت ملوک یا موات ایا را آن وجهی ندارد و در نظر فقهی دلالت بر آن میکند که ایا ملک است و آنچه سابق معهود بود و ایا
 خراب شده است و مالک او معلوم نیست اگر عماره جانبیه است آنرا از ارض عادی گویند و صحیح است که حکم او حکم موات است و اگر عماره
 بود و است حکم او حکم مال ضایع است پس موقوف است بر آنکه امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوابط مذکور کرد اگر امام خواهد حفظ کند آنرا
 و اگر نخواهد بیج نماید و محافظه نشن او کند تا آنکه مالک پیدا شود و ایا مختلف است باختلاف اغراض ناس و اهل آنست که هر چه تصور
 چون بوجهی ساخته باشد که اسم آن چیز بر روی جاری میشود در عرف ایا را آن مستحق گردد پس اگر ممکن ساخته است شرط آن تخلیط
 و مستحق بعضی آن درست کردن در وانه آن و اگر زیر سیمه و ان ساخته است تخلیط آن و تحقیق باب بر آن اگر چه صفت بنا
 و اگر مرزها ساخته است جمع تراب یا احجار یا شوک گردان و سوار بر ارض و قطع ذوات الشوک و مانند آن و همیاسا خلق آن
 اگر مظهر عیانگی لغایت کند و اگر بستان ساخته است تخیر با حجار یا شوک و قصب یا تراب گردان و همیاسا خلق آن
 و غیر من شجار در آن و چون ایا را در تمام شد میرسد او منعی کسی در حریم او تصرف میجو اید و حریم معهود است که حاجت
 متعلق باشد بر تمام انتفاع پس حریم قریه ناد است یعنی جای اجتماع قوم برای حدیث و جاک و امیران سپاه و جاسه
 خوا و امیران شتران و مطرح رما و سرچین و مدفون اموات و مانند آن و حریم دار مطرح را بد و غز و جبین و کناسه و شنج و مزار و حوض
 و میل آب و حریم میر و موقوف شتران آبکش حوض آب و دلاب و جای تردد و داب و از عماره حدیث معلوم شد که عماره ملک ایا
 پس اگر ایا تمام نشد بلکه اقطاع امام بعضی موات را یا تخیر او بر بعضی موات متحقق شد وی احق است بآن پس دیگر را بقیه
 در آن تصرف کردن بقیاس حدیث لا یخطب احدکم علی خطبة اخیه و حدیث من قام من مسجد فها حق به و اگر غیر او ایا کرد
 آن ایا گفته را باشد و اگر بدو تخیر از مائة متعارف نه زیاده شد سلطان او را گوید ایا ملکین یا دست بردار امام را میرسد
 موات برای قادی را ایا قدر یک قدره آن دارد و باب الحی می عبارت از ازلت که امام اختیار کند یک قطع زمینی موات بر
 چنانیدن جانوران جزیه و صدقه یا جانور گمشده و جایز نیست جمعی برای غیر آن مالک عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن

حد زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب

عامر بن

فی حق من ظالم حق رسول الله علیه وسلم فمؤدیه که زند کند زمین مرده را پس آن زمین اورا
 و حق من ظالم را حق بتونس است و ظالم صفت اوست و عراق در اصل ریشه های بیج درخت است که در زمین روند
 و درخت از راه آن ریشه ها آب گیر و در او آب چنانست که شخصی ایا را زمین کرده است شخصی دیگر آمد و نهالی در آنجا نشاند بطریق
 پس باید که آنرا و بنشاند آن بیج حق ثابت نمی شود و مالک حق ابن شهاب عن سلم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب
 قال من اجد ارضاً لمیتة فحق له حضرت عمر رضی الله عنه فمؤدیه که زند کند زمین مرده را پس آن زمین اورا است متروک گوید
 لابد است از تحقیق معنی موات و تحدید ایا پس موات غیر معهود اگر گویند موات و معهود دعوت متقابلند پس خیر یک معهود باشد لیکن
 یا زراعت ملوک یا موات ایا را آن وجهی ندارد و در نظر فقهی دلالت بر آن میکند که ایا ملک است و آنچه سابق معهود بود و ایا
 خراب شده است و مالک او معلوم نیست اگر عماره جانبیه است آنرا از ارض عادی گویند و صحیح است که حکم او حکم موات است و اگر عماره
 بود و است حکم او حکم مال ضایع است پس موقوف است بر آنکه امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوابط مذکور کرد اگر امام خواهد حفظ کند آنرا
 و اگر نخواهد بیج نماید و محافظه نشن او کند تا آنکه مالک پیدا شود و ایا مختلف است باختلاف اغراض ناس و اهل آنست که هر چه تصور
 چون بوجهی ساخته باشد که اسم آن چیز بر روی جاری میشود در عرف ایا را آن مستحق گردد پس اگر ممکن ساخته است شرط آن تخلیط
 و مستحق بعضی آن درست کردن در وانه آن و اگر زیر سیمه و ان ساخته است تخلیط آن و تحقیق باب بر آن اگر چه صفت بنا
 و اگر مرزها ساخته است جمع تراب یا احجار یا شوک گردان و سوار بر ارض و قطع ذوات الشوک و مانند آن و همیاسا خلق آن
 اگر مظهر عیانگی لغایت کند و اگر بستان ساخته است تخیر با حجار یا شوک و قصب یا تراب گردان و همیاسا خلق آن
 و غیر من شجار در آن و چون ایا را در تمام شد میرسد او منعی کسی در حریم او تصرف میجو اید و حریم معهود است که حاجت
 متعلق باشد بر تمام انتفاع پس حریم قریه ناد است یعنی جای اجتماع قوم برای حدیث و جاک و امیران سپاه و جاسه
 خوا و امیران شتران و مطرح رما و سرچین و مدفون اموات و مانند آن و حریم دار مطرح را بد و غز و جبین و کناسه و شنج و مزار و حوض
 و میل آب و حریم میر و موقوف شتران آبکش حوض آب و دلاب و جای تردد و داب و از عماره حدیث معلوم شد که عماره ملک ایا
 پس اگر ایا تمام نشد بلکه اقطاع امام بعضی موات را یا تخیر او بر بعضی موات متحقق شد وی احق است بآن پس دیگر را بقیه
 در آن تصرف کردن بقیاس حدیث لا یخطب احدکم علی خطبة اخیه و حدیث من قام من مسجد فها حق به و اگر غیر او ایا کرد
 آن ایا گفته را باشد و اگر بدو تخیر از مائة متعارف نه زیاده شد سلطان او را گوید ایا ملکین یا دست بردار امام را میرسد
 موات برای قادی را ایا قدر یک قدره آن دارد و باب الحی می عبارت از ازلت که امام اختیار کند یک قطع زمینی موات بر
 چنانیدن جانوران جزیه و صدقه یا جانور گمشده و جایز نیست جمعی برای غیر آن مالک عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن

الخطاب

[illegible][illegible][illegible][illegible]

وهاب لولہؑ
لا تخرجہ کما فیہا
وقال ابو حنیفہ
وهو قول الشافعی
کالعائد فی فیئہ
الحائل فیہ
تقویٰ فی حبیہ
فہما وهو صلح
الوالدین فلا یخرج
وہما لولہؑ

منه ١٢٠
على قلت في
شهر السنة ذهب
الشافعي والحنيفة
الى ان تقضي بعض
الاكاد على بعض في
المخل كره وروى في
فقد وقد فضل ابو
عائشة يجلد عشر
وسقا لمخالها
دون سائر اولاده
وفي الحديث دليل على
ان الولد اذا اهرق
منه جازمه الزوجه
فيه وكذا الذكراه
وتجلدوا معا
١٢٠

دعوت الی اللہ
۶۷۷

[illegible][illegible]

مقابل الظلم
ومقابل الثواب
فلا على مقابله
توابع ما عداه

[illegible]

الذي قد فرغ من عمله
 كان لا يفرح إلا
 بالسلامة والراحة
 التي قد فرغ من عمله
 كان لا يفرح إلا
 بالسلامة والراحة
 التي قد فرغ من عمله
 كان لا يفرح إلا
 بالسلامة والراحة

اللهم صل على محمد وآل محمد

بعد از آن فرموده بشنید از این وقتیکه می آمد صاحب را داده می شد و این حدیث ظاهر شد که مال صنایع در دست
 و از صنایع و غیر آن پس بخیر و استیجاب است التقاط آن کسی که و ائق باشد بر دیانت و تعریف خود و مکرده است بخیر و از بعد التقاط آن
 تعریف او یک سال بعد از آن اگر مالک پیدا شود و وصف کرد و آنرا با تسلیم کند و الا شناسد عفا من له و بعد از آن جایز است
 تمکین و جایز است تصدیق با و بشنید که در می شود از این کلیه شیئی تا در مانده عصا و سوط و حل پس واجب نیست تعریف مجدد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و السوط و الحل پس باید بطریق الرجل لیتقن به و رواه ابو داود و یس لا بدست در میان بیان شرط
 تعریف و صحت تا در حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد و در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مرا و نیست بلکه بر حسب طایفه اولاد هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در بیوع بعد از آن در هر یک و بار یک
 که در و مثل این امور از عرف افند کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر او و صفا
 تا کا فیه و حامی آن نکند و چون مالک حذف او کند جایز است و تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا در جز نیست که اگر آن
 بعد مفرقة آن برای آن از راه خود یا از نگردد و بعد من عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر فتن
 به رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در شی
 دیگر معرفت عدد و صحن آمد و است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و اینها است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در نصف و تسلط گرگ بر آن و آنچه مانند ابل است که بقوه خود را در صغار سیل و منفص
 پس امام را میرسد التقاط تعیین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خطا مال سلیم است و در ضرورت
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشد و اگر خواهد برای مالک بدارد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه ملاک شود و در قسم اول احاد سلیم میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد **باب** اللقیط لقیط عباره از طفل است
 که در راه افتاده باشد کسی که برادر مالک **عن ابن شهاب عن شکیب بن جریج عن سلیمان بن عبد الله بن جندب**
عن ابن عمر بن الخطاب قال لقیطه یا امیر المؤمنین انه رجل مله فقال عمر کذا لک قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
ولاءه و علینا نفقة سنین یافت طفل را در راه افندده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آید مردم از
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یا فتم او را بی احتیاط افتاده پس گرفتن او را پس
 گفت پیش حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آن بود این شخص را
 است پس گفت حضرت عمر یا حال چنین است گفت عریف آری پس گفت عمر بر ویس طفل را دوست و بر تر است و او را در

حدیث القاطعه
 لایحک و لا یستعصر
 کشفه و لا یحذر القاطعه
 فی القریه و لا یحذر القاطعه
 فوق عند یحضر بین
 ان یکن یحضر بین
 قولهم سقاها
 حدیثها السقا
 انما اذا وضعت المائه
 شمس من الکلیه
 ریح و کیفیه
 و اراد بالجلال
 و انما القاطعه
 السیور قطع المائه
 فی القاطعه
 انما یعنی بنی النبی
 اخذها الی ذلک من
 قوله و یحضر من
 کلا الوجهین حسن
 ان شمس المائه
 حتی یجی اهلها و ان
 خاف علیها الضیقه
 و لم یجد من یزورها
 فباعها و دفع ثمنها
 حتی یأتی آئینها فلا
 یس یذلک

[illegible]

[illegible]

قلنت تبغى ناله
 اليها اي نظرها
 عنها تجرأها اي
 نظرها بالهند وهو
 القدر ان تلطأ اي
 يوم ومن دها اي شربا
 بمنزل اي الولى الزعيم
 تاهل اي متاصل
 التوبه ذنبه اللام
 ود يكونها الفضل
 السفسنه اختلاف
 فان هسبتم الى
 شغل ولا تنقض عليه
 يكون واسرون الى
 يكمل ومن مسلأه
 كبر القول له عند
 من الحسين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

١٢
 وكتبه الشريف بن علي
 في شهر ربيع الثاني سنة ١١٠٠
 في مدينة تونس

لا تدون اياهم اقرب لكم نفعا فريضة من الله ان كان عليا حكيماء امر سيكند خدا متعالى شما را در باب ميراث اولاد شما
 بايكم كه مرد است مانند حصه دوزن پس اگر باشند دختران زياده از دوزن پس اينها نرست و بديوم حصه از آنچه ترك كرده
 ميت و اگر باشند وارث يك دختر پس او را نصف ست و پدر و مادر ميت را برابى هر يكى از اين دو شش يك ست از آنچه ترك كرده
 ميت اگر باشند آن ميت را فرزندى پس اگر تنها باشد او را فرزندى و وارث او شده ندر پدر و مادر او پس او را نرست بديوم حصه يعنى
 باقى پدر و مادر و اگر باشند ميت را برادران پس او را نرست ششم حصه بعد از اداى وصيتى كه امر كرده باشد بآن بعد از اداى
 دين پدران شما و پسران شما مانند آنكه كدام يك از ايشان نزديك ترست برابى شما در مورد رسانيدن حكم كه خود استاخته
 حكم كردنى بر آئيه خدا متعالى و انا با حكم ست مترجم گويد رضى الله عنه و اگر دو دختر باشند پس اين سه سله مخصوص قرآن عظيم
 نيت و اجماع سلف مفسد گشت بآنكه حكم دو دختر مانند زياده از دو دخترست و الله اعلم قال مالك الاخر المحقق عليه
 عندنا و الله اعلم و دكت عليه اهل العلم ببلدنا فى ارض العراق ان ميراث الولد من والدهم او والدتهم
 اذا توفي الاب والام وتوكل والدراجاك و نساء فلذلك مثل حظ الانثيين فان كن نساء فوق اثنتين
 فلهن ثلثا ما ترك وان كانت واحدة فلها النصف فان شر كه واحد بفرضة مسماة و كان فيهم ذكر
 ليدعى بفرضة من شر كه و كان ما بقى بعد ذلك بينهم على قدر سواربهم و منزلة ولد الانباء الذكور اذا لم يكن
 و منهم ولد بمنزلة الولد سواء ذكرهم كذا كرم و انما هم كائنا هم يرثون كما يرثون و يحجبون كما يحجبون فان اجمع الولد
 و ولد الابن مكان في الولد للصلب كذا فانه لاميراث معه لاحد من ولد الابن فان لم يكن فالولد للصلب ذكر و كذا
 اثنتين فالكثير من ذلك من البنات للصلب فانه لا ميراث للبنات الابن معهن الا ان يكون مع بنات الابن ذكر
 هو من المتوفى بمنزلة من او اطرف منهم فان يدور على من هو بمنزلة و من هو فوقه من بنات الانباء فضلا ان
 فيقتسمونه بينهم للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شئ فلا شئ لهما وان لم يكن الولد للصلب الا ابنة
 واحدة فلها النصف و ابنة ابنة واحدة كانت او اكثر من ذلك من بنات الانباء معن هو من المتوفى بمنزلة واحدة
 السدس فان كان مع بنات الابن ذكر و هو من المتوفى بمنزلة من فلهن بفرضة و السدس لهن و لكن ان فضل بعد ميراث
 اهل الفرع كان ذلك الفضل لذات الذكر و لمن هو بمنزلة و لمن هو فوقه من بنات الانباء للذكر مثل حظ الانثيين
 و ليس من هو اطرف منهم شئ وان لم يفضل شئ فلا شئ لهم و ذلك لان الله تبارك و تعالى قال و كتبنا بيوحيك الله فاولادكم الا ان
 گفت كه حكمى كه اتفاق حاصل شده بر آن نزديك يا غير يك يا فتم بر آن اهل علم را در شهر خود و فراتر بدين تفصيل كرده اند كه ميراث
 اولاد نيز خویش يا مادر خویش بدين نسق است كه اگر وفات يافت پدر يا مادر ترك كرده و زوجه و اولاد مردان او زنان را هر دو قسم مرد را

قریب
 علی غزوہ دارالہند
 منشی علی عثمانی
 علی عبداللہ
 الفاضل
 فہرہ اول
 شہنشاہ
 عدوہ

ملفوظات
علیه السلام

۴۸۹
اصل الفیلم ۱۱
۱۳۰۲

ای بیخ و بوم و بخت و بخت
دولت و دولت و دولت و دولت

مجلس جمع الفقہاء
قزوین ۱۲۸۵

دینی مجلس ہونے کی
محکمہ دوا و طبیعت

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

والله اعلم

المختصين

[illegible]

۴۹۱
 کتاب نامه از قاضی ابوالفضل
 مع احمد الزاهدی که در این
 کتاب فقهی نهاده است و در
 این کتاب لا یشک ما ترک
 جابر ابن یحیی و لا الذی
 لا یخط فیهم فی بعضهم
 و فی بعضی اللاترک لعل
 مصنف من انوار الخلفاء
 معنی

بگذاشتند بعد از ای وصیتی که امر کرده و شهیدان یا بعد از ای من قال یا مالک و غیره از الرجل من امرته اذ لم تترك ولدا و اولاد
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد این ذکر اکان او انشی فلو وجها الریض من بعد صبیته توصی بها و دین و میراثش را
 منی وجها اذ لم تترك ولدا و اولاد این الریض فان ترك ولدا و اولاد این ذکر اکان او انشی فلو صبیته الریض من بعد صبیته
 توصی بها و ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه و لم نصف ما تولى اذ و احوال الا انی گفت مالک میراث
 برادر زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پس
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شهر او را چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد آن زن یا بعد
 ادای دین و میراث زن از شوهر خود و وقتی که بگذرد شوهر فرزند را یا فرزند پس چهار یک است پس اگر بگذرد شوهر فرزند
 یا فرزند پس را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی ارثش یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد آن یا
 ادای من این حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لم نصف الا انی باب میراث الکلاله کلاله کسی
 که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل
 یورث کلاله او امرته و له اخر او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فمما قسم لهم فی الثلث من بعد
 وصیته یوصی بها و دین علیه مضاف و وصیته من الله و الله علیه حلیم و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برند کلاله
 بغیر والد و ولد یا باشد یک میراث از وی می برند کلاله و بهر تقدیر باشد آن متوفی مودت کلاله را برادری و یا خواهری
 و مراد اینجا برادر یا خواهر اخیاقی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب باخوة زناده
 از یک پس ایشان همه شش یکند در سه یک بعد از ادای وصیتی که امر کرده باشد آن یا ادای من در حالیکه آن وصیت کرده
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه یا وراثت نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی
 خدا و ان برادر است یستحق ثلث قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرهم لیس ولد و اخت فلها نصف ما تولى
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان عما ترک و ان کانوا احوال رجلا و ساه فللک
 مثل خطا الا اثنتین بین الله لکم ان فضلوا و الله یحکم بکل شیء علیه و طلب نفوی میکند از تو در میراث کلاله بگذاشتی
 میدو شمار در باب میراث کلاله اگر کسی که نیست او را هیچ فرزندی یعنی زن و والد و خواهر است یعنی عینی یا عدلی
 پس او را است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و ارث میشود خواهر یعنی جمیع شریکه او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را
 فرزند پس اگر باشد خواهر آن دوشن پس آن دو خواهر و بیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر شهید و ارث
 احباب باخوة مردان و زنان پس مردانند حصه دوشن است باین میکند خدا برای شما شریح اسلام را تا نگرا نسوید و خدا

نقل
 و علی هذا النسخ اهل
 العلم

بهر خبر دانست ما مالک عن زید بن اسلم عن عمر بن الخطاب سأل رسول الله صلعم عن الكفالة فقال له رسول الله صلعم الله
 يكفيل من ذلك التي انزلت في اخ سورة النساء عن الخطاب سوال کرد رسول الله صلعم علیه السلام از میراث کارا پس فرمود
 اورا رسول الله صلعم گفت میکنند ترا ازین مسأله ای که نازل کرده شد در آخر سورة نسا یعنی در سوره بقره که در او از خوة در آیه
 اولی بنی الاخیافه انذرت انما بنو العلاته و بنی منی قطع شدید واقع میشود قال مالک الامیر الحنبله علیه عندنا ان الاخیافه
 لا لهم لا یرون مع الولد ولا مع ولد الابناء ذکرنا اننا اذا وانا نأشی و لا یرون مع الاب ولا مع الجد اب الا
 و انهم یرون فیما سئو ذلك یفرض للواحد منهم السدس ذکرنا ان اوانشی فانکنا نأشین فکلوا احد منها السدس فان
 کانوا اکثر من ذلك فهم شراکاء و الثلث یقسمون بینهم بالسواء للذکر مثل حظ الانثی و ذلک ان الله تبارک و تعالی
 قال فی کتابه و ان کان رجل یورث کلاله الابنة فکان الذکر و الانثی فی هذا بمنزلة واحدة گفت مالک امیریکه اتفاق حاصل
 بران نزدیک است که برادران اخیانی که ازاده شدند فقط وارث می شوند با فرزند و نه با فرزند پس بران چندان فرزندان
 بازنات چیزی را وارث نمی شوند باید پدر و نه با جد که پدر پدر باشد چیزی را و ایشان وارث میشوند در غیر اینصورتها بطریق قضیه
 نه بطریق حصصه یکی را از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس هر یکی را از ایشان شش یک است
 پس اگر زیاده شدند از دو پس ایشان با هم شریکان اند در سه یک قسمت کنند آن سه یک میان خویش برابر مرد و زن
 یک زن است و این بسبب است که خدا استعالی میفرماید در کتاب خود و ان کان رجل یورث کلاله الابنة پس سبب مرد و زن
 درین حکم یک منزله قال مالک الامیر عندنا ان الاخیة للاب و الام لا یرون مع الولد الذکر شیئا و الام
 ولد الابن الذکر شیئا و لامع الاب ذینا شیئا و هم یرون مع البنات و بنات الابناء ما لم یترک المیتو فی حیا
 اباب ما افضل من المال فیکونون فی حصبة یداعن کان له صل فریضة مسماة فیعطون فواضهم فان فضل
 بعد ذلک فضل کان للاخیة للاب و الام یقسمون بینهم علی کتاب الله جل ثناؤه ذکرنا اننا کافوا و انا نأشی
 للذکر مثل حظ الانثیین و ان لم یفضل شی فی شئ لهم قال و ان لم یترک المیتو فی ایا و لا جدا اباب ان بنا
 و لا ولد اب ذکرنا ان اوانشی فانه یفرض للاخت الواحدة للاب الام النصف فانکنا نأشین فافوق ذلک
 من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معهن اخ ذکر فلا فریضة لاحد من الاخوات
 کانت او اکثر من ذلک و یداعن شراکه یفریضة مسماة فیعطون فواضهم فافضل بعد ذلک
 من شی کان بین الاخیة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی فریضة واحدة
 فقط لم یکن لهم فیها شی فاشراکوا مع بنی الام فی ثلثهم و تلک الفریضة اسراة توفیت و ترکت

وکیلان و محامیان

[illegible]

نامه نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد و از حکم حد پس نوشت بسوی اوزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من
 سوال میکردی مرا از حکم حد و خدا و ان ترست و این مسئله است که حکم میکند در آن مگر طیفهای دیگر آن نیز حاضر شدیم که یک
 و خلیفه پیش از تو میدادند حد نصف بایک برادر و سیم حصه با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی کردند حصه
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس حد را خیر الامر است
 مقاسمه اخوة ملکه کر مثل حظ الانثیین یا ثلث جمیع المال الله علم مالک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویب ان
 عمر بن الخطاب فرض للجد الذي یمنع من الناس له الیوم عمر بن الخطاب حکم کرد بر جد چیزیکه حکم میکنند مروان بر
 امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت مالک انه بلغه عن سلیم بن یسار انه قال فرض عمر بن الخطاب عثمان بن
 عفان و زید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث مسین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجماع یا بر ادرا
 سه یک چنانکه گذشت قال مالک و الامر الجتمع علیه عندنا و الذي ادرکت علیه اهل العلم یبذل ثا ان الجذاب
 الاب لا یرث مع الاب دنیا شیئا و هو یفرض له مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فریضة و هو فاضل
 سنی ذلك ما لم یترك المتوفی اخوا و اخواته ابیه بیث یا حید ان شرکه بفریضة مسماة فیعطون فرایضهم فان
 فصل من المال السدس فما فوقه کان له و ان لم یفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فریضة
 قال مالک و للجد الاخوة للارب الام اذا شرکهم احد بفریضة مسماة یدین شرکهم من اهل الفرائض یعطون
 فرایضهم فما بقی بعد ذلك للجد الاخوة من شیء فانه یفصل فی ذلك افضل لحظ الجید اعطیه الجید الثلث فما بقی له
 و للاخوة او یکون بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له و لهم و یقاسمهم بمثل حصه احدیهم او السدس من اس المال کله
 ای قولت کان افضل لحظ الجید اعطیه الجید کان ما بقی بعد ذلك للاخوة للارب الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی
 فریضة واحدة تكون قسمة فیها علی غیر ذلك و تلك الفریضة امره توفیت و ترک زوجها و امها و اختها
 لابیه و امها و جد هان و زوج النصف و للام الثلث و للجد السدس و للاخت للاب و الام النصف ثم یجوز سدن
 و نصف الاخت فیقسم اثلا لذلک مثل حظ الانثیین فیکون للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و میراث الاخوة
 للارب مع الجید فاما ینکون معهم اخوة للارب الام کم میراث الاخوة للارب الام سواء ذکرهم کذا و انما هم کانتا هم فاذا جتمع
 الاخوة للارب الام و الاخوة للارب فان الاخوة للارب الام یعادون الجید باخوتهم لابیه فیمشون بهم کثرة الامیراث
 بعدئذ و لا یعادونه بالاخوة للام لانه لو لم ینکون مع الجید غیرهم لم یرثوا معه شیئا و کان المال للجید کله فما حصل للاخوة
 من بعد حظ الجید فانه ینکون للاخوة من الاب الام دون الاخوة للارب لانه ینکون للاخوة للارب معهم شیء الا ان ینکون

دی میرسد برادران اعیانی را نه برادران علای را و نیز برادران علای را برادران اعیانی را چیزی نگردد باشد از صاحب
آخره اعیانی کی زن یعنی یک خواهر اعیانی باشد و پس پس اگر باشد یک خواهر اعیانی پس بر آنینه وی در شمار آید با جد جمع
با برادران علای خود بر قدر که بشنند پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر اعیانی را از چیزی باشد آنچه خواهر را نه از
علای را در میان آن خواهر اعیانی و در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه و نصف است از راس مال تمام آن پس اگر باشد
در آنچه جمع کرده شد برای او و برای برادران علای او زیاده از نصف راس مال تمام آن پس آن زیاده برادران علای
راست برادران حصه و زن پس اگر باقی نماند چیزی پس هیچ نیست ایشان را از ترجم گوید همین است مذکور شد یعنی و نزدیک
ابو صنیعه جد یعنی پدر پدر ساقط یک برادران را زیر که وی بنابر پدر است اگر پدر نباشد مگر در سه مسئله و مسئله زنان
سابق گذشت که مادر با وجود پدر در آنها ثلث مابقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سوم است که مادر
با وجود پدر ساقط است و با وجود جد ساقط نیست **باب میراث الحقة در بیان میراث جد و مالک**
عن ابن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خوشه عن قیس بن ذؤیب انه قال جاءت الحقة الی ابی بکر الصديق تسأله
میراثها فقال لها ابو بکر مالک فی کتاب الله شیء و أعلمت الناس فی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا فادع حقه
اسأل الناس فقال الناس فقال المغيرة بن شعبه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اعطائها السد فقال ابو بکر
هل معک خیرک فقام محمد بن مسلم الا نصاری فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبه فانفذه لها ابو بکر الصديق
جاءت الحقة الاخری الی عمر بن الخطاب تسأله میراثها فقال لها مالک فی کتاب الله شیء و ما کان القضاء الذی
قضی به الا لغیرک و ما انا بذا لید فی الفرائض شیئا و لکن ذلک السد فان اجمعتما فیه فهو بینكما و ان یکما
خلف به فهو لک اجدده بسوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال میکرد از میراث خود پس گفت او را ابو بکر صدیق گفت ترا
در کتاب خدا شیء چیزی و نه است تمام برای تو در سنته آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم چیزی پس باز گردان آنکه سوال کنم مردمان را
پس سوال کرد ابو بکر مردمان را پس گفت مغیر بن شعبه حاضر شد من خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم داد جده را شش یک گفت
ابو بکر صدیق ایایست ای مغیر با تو غیر تو پس ایستاد محمد بن مسلم انصاری پس گفت مانند آنچه گفته بود مغیر بن شعبه
پس امضای حکم کرد برای جده ابو بکر صدیق بعد از آنکه جده دیگر یعنی مادر مادر بسوی عمر بن خطاب پس سوال میکرد از
میراث خود را پس گفت عمر او را نیست ترا در کتاب خدا شیء چیزی و نه بود قضای که حکم کرده شد آن مگر برای غیر تو و شش
زیاده کننده در فرائض چیزی را و لکن باقی همان سدس است پس اگر جمع شود در آن سدس آن منقسم میان شش
و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس آن سدس او است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد قال

ایشان را همه ایشان اگر برنجورند با متوفی بسوی یک پدر که هیچ میکنند ایشان را همه ایشان پس همین نزدیکترین ایشان را نسب
 اگر چه باشد علایق پس مقرر کن میراث را بواسطی او بجز دور تر از وی اگر چه دور تر اعیانی باشد و اگر بافتی ایشان را برابر میرسند
 و نسب یک عدد تا آنکه بر خودند با نسب متوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس بکن میراث را
 منقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعض از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی بر این نسبت که والد و برادر
 علایق پدر است پس هر آنکه میراث پدران اعیانی راست بجز نسب آن علایق و هیچکس سبب است که خدا تعالی فرمود و اولاد
 الا حاکم بعضهم اول بعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء حکیم گفت مالک و جده که پدر پدر باشد اول است از پدر
 برادران یعنی و اول است از عم که برادر یعنی پدر است میراث و پس برادر اعیانی اول است از جده برادر و اولی غیر که پدر باشد
 احوال فی الغریب و مصبات و انتم شایسته تسبیل استخراج قوانین لابد است از معرفت فضیله چند ذکر آن فصول نیز میباشد
فصل فروض مقدوره و کتابت شش کسرت نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و بعض
 فرض پنجگانه است اول زوج و قتیکه زوجه پس میرد و هیچ فرزند و فرزند نگذارد و دوم بنت سیموم بنت الابن چهارم
 اخت لابون پنجم اخت لاپ و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه
 ایشان هستند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو کس است از زوج و قتیکه زوجه فرزند نگذارد و زوج
 و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و ثمن نصیب یک کس یا جامع از زوجه و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند
 فرزند نگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است ثمنین یا زیاد از ثمنین و دو بنت ابن یا زیاد از دو و دو اخت
 لابون یا زیاد از دو و دو اخت لاپ یا زیاد از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض
 سه کس است آم و قتیکه فرزند و میرد و او را ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر
 و قتیکه باشند یا زیاد از دو و همه مشترک اند درین ثلث و جده را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه بیایم
 فرض هفت کس آب و جد و قتیکه میت ایشان را ولد یا ولد ابن باشد و آم و قتیکه میت او را ولد یا ولد ابن
 یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جده صحیح یا عیسی مادر مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جامع جده است
 در یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت اصلب باشند
 و اخت لاپ اخوات لاپ و قتیکه با ایشان یک اخت لابون باشند و یک کس اخ لام یا اخت لام **فصل**
 اب و ابن و زوج در هیچ حال محجوب نمی شوند بجز حرامان و ابن الابن را حاجب نمی شود و الابن صلب ابن الابن
 که اقرب باشد از وی و صاحب فروض مستغرقه مثل ابون و ثمنین و حاجب جده نشود و الا کسیکه متوسط باشد میان او و میان

میست مانند اب یا اب الالب و حاجب اخ لا بون یعنی شود الالب و ابن الابن و حاجب اخ لا بونی شود الالب ایضا که گفته شد
و اخ لا بون نیز در حاجب اخ لام میشود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد و اب جد و ابن
و ابن الابن و اخ لا بون و اب و ابن الابن و حاجب او میشود این شش کس و ابن الابن و اخ لا بون نیز و عم لا بون حاجب
میشود این هفت کس و ابن الابن و عم لا بون و عم لا بون نیز و ابن عم لا بون حاجب
میشود این نه کس و عم لا بون نیز و ابن عم لا بون و عم لا بون نیز و متعلق را حاجب میشود و عصبه
و نسبت و ام و زوجه هیچ حال محبوب نمی شود و نسبت الابن را محبوب میکند و دو نسبت صلبت و تنقیه که کسی نباشد که کسی را
عصبه بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جد و عم حاجب او نمی شود و الالب و جد و اب حاجب او نمی شود و الالب
و ام و قربی از بر حجت حاجب بگردد میشود و از همان جهت و قربی از حجت ام حاجب بگردد میباشد از حجت اب نداد ام نسبت ام از بر حجت
اب آیا حاجب بعدی از حجت ام می شود یا نه در قول آمده و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجت و اخ
لاب حاجب ایشان نیز میشوند و اخت لا بون و محقق مانند معتق است در حجت هر عصبه حاجب و میباشد و حاجب فروع مستغرق
فصل اگر در سه محض عصبه باشد هر دو مقسوم علیه اصل مسئله خواهد بود و هر دو را در و انقی قرار باید داد و چنانکه در اینجا
فرموده اند که مثل حظ الاثنتین و اگر در میان ایشان یکس تا فرض یا در صاف فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله خارج آن فرض
خواهد بود و خارج نصف اثنین است و خارج ربع اربعه و خارج شش ثمانیه و خارج ثلثین ثلثه و خارج سده سته و اگر در
مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون خواهد بود و خارج آنها متداخل اند یا متوافق یا متباین معنی متداخل آنست که اقل مسئله
اکثر باشد باسقاط و اکثر دو بار یا سه بار یا زیاده مانند پنج داده و سه بانه و سه و چهار بار داده و در مضیوت اکثر چنین
باید گرفت مانند سده و ثلث و نصف و در مسئله ام و دو و الالب و اخ لا بام را سده است و دو و الالب را ثلث و نصف
باقی اخ لا بون و الالب اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثلث افغان کند بر دور را باسقاط اقل از اکثر مانند
دو و افغان میکند بر دور و سه و مانند شش و هشت افغان میکند بر دور و دو و هجده و چون با یکدیگر متوافق اند البته زیرا که در آن
بر دور لا محاله افغان میکند و در مضیوت و تق یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل ضرب حاصل مسئله باشد و وقتی حساب است
از کسری است که کمی این عدد ثلث باشد مانند نصف که کمی اثنین است و ثلث سیمی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و
زوجه را ثمن است و ام را سده است و ابن را باقی میان ثمانیه و سه توافق با اثنین است پس نصف سه را در ثمانیه ضرب
کردیم با نصف ثمانیه را در سه ضرب کردیم حاصل شد سبت و چهار سه زوجه را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی تباین آنست
که افغان کند بر دور و اگر یکی مانند شش یا نصف و در مضیوت و خارج یکی از تمام خارج دیگر ضرب کنیم و حاصل ضرب خارج

هر دو کسر باشد مانند مسئله ام و زوج و پنج لایب ام را ثلث است و زوج را ربع و پنج لایب باقی و میان ثلثه و ربع تا بین
 ثلثه را در ربع ضرب کردیم و دوازده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوج را سه و پنج لایب را پس اصل
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت می باشد اثبات و ثلثه و ربع و سته و شانزده و اثنا عشر و اربعه و عشر و فصل
 گاهی عدد حاصل مسئله شده است که مثلی میکند از سهام ایشان و مثال محسوس این مثلی آنست که چهار و خفیف حاضر شد
 و پنج لایب آن آمدند یا گوئیم چهار و خفیف حاضر شد و سیکس هم رسیدند که هر یکی را دو و خفیف میاید و او پس لایب است اینجا
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد رؤس ایشان باشد مانند آنکه بر خفیف پنج بخش کنند و هر همان را چهار بخش دهند یا هر
 سه حصه کنند و هر یکی را دو حصه برسد و همین است معنی حوال باید دانست که حوال در مثل اینصورتها امریت مطلقه
 در اذن بنی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام باشند به بیسی لایب است
 حوال که اجابیت ناشی از فقه کامل میباشد و اند علم و با استقرار معلوم شد که ازین اصول بیگانه نه اصل حاصل میشود
 در بعض مسائل شده و اثنا عشر و اربعه و عشرین پس سته حاصل میشود و هفت مانند مسئله زوج و احقین لایبین یا لایب
 زوج را نصف باشد و احقین را ثلثین در اصل مسئله شش است و هفت حاصل شده زوج را و چهار احقین را و در صورت
 سهم هفتم میاید زیاده کرد و هفت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین احقین را و از اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و هفده مانند مسئله مذکور اگر ام را پنج
 لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر پنج لام را باشد و هفده مانند این مسئله چون دوازده لام باشد پس سدس دیگر بیاید اثنا
 حاصل میشود و سیزده مانند مسئله زوج و ام و احقین زوج را ربع است و ام را سدس است و احقین را ثلثین و دوازده
 گنجایش ندارد کی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسئله یعنی اگر پنج لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد
 است و هفده مانند همین مسئله چون دوازده لام و دو هر یکی را باشد و اربعه و عشرین حاصل میشود و سته و هفت مانند
 و سبت و ابوبین و زوج و و سبت را ثلثین و ابوبین دو سدس و زوج را ثلث فصل چون اصل مسئله شناختیم
 حوال او نیز اگر عالمه باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صنفی شلا ثلثین بر ثلاث اخوات و اویم یا یکا من بر
 چهار زن یا یکا سهم برای چند عصبه با ثلث برای پنج اولاد و در صورت محاسبه لابد است از استخراج عدد یک
 مخارج جمیع سهام باشد بغیر کسر و این را تقسیم گوئید پس اگر نصیب یکفریق بر رؤس ایشان منکسر شود و خالی نیست از آنکه
 نسبت رؤس با نصیب داخل است و اینصورت را ستمی آید که عدد و نصیب کم باشد متداخل در عدد رؤس
 یا توافق یا تا بین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وفق یکی اقل خواهد بود و اکثر در صورت توافق و وفق عدد رؤس

در اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل ضرب مسئله صحیح شود مثال توافق بلا حول ام واربعه اعمام اصل مسئله ثلثه ست نام یکی
واربعه اعمام را دو و اثنین واربعه متداخل اند و حکم متوافق همی دو که نصف ست از اکثر کنیم و آن دست نصف چهار در اصل
مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با حول زوج و ابوان دست نبات زوج باربعه ابوان
دو دست نبات را ثلثین اصل مسئله دوازده دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
حاصل شد با نوزده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف ست پس نصف شش که سه ست در پانزده ضرب کردیم
چهل پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در حقیقت
تباين ضرب کرده شود عدد در دست در اصل مسئله مثال و بغير حول زوج و اخوين لا با اصل مسئله دست یکی زوج را یکی
اخوان را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو یک تباين است ضرب کردیم دو در اصل مسئله چهار شد و زوج را یکی
اخوان را مثال حول زوج خمس اخوات لا با اصل مسئله شش ست زوج را نصف و اخوات را ثلثین و آن گنجایش ندارد
حاصل کردیم هشت و شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه ست زوج را باشد و چهار منکسر است خمس
اخوات پنج را در هفت ضرب کردیم سی پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را میسر و اگر منکسر شود
نصیب و فریق بر روس ایشان تخت مقابل کنیم نصیب هر فریق را باروس او اگر متوافق باشند روس بفریق بر روس
بدل کنیم یعنی از حساب روس احوال کنیم و بجای او وفق روس مثبت نماییم و اگر متباين باشند تمام روس را مثبت کنیم و ثبات
مقابل نماییم عدد مثبت روس را در فریقین اگر متباين باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم
اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و اگر متباين باشند
ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر منکسر شود
بر نصیب فریق یا چهار فریق تخت مقابل کنیم نصیب هر فریقی با عدد روس ایشان در صورت توافق وفق آنرا
کنیم و در صورت تباين جميع آنرا مثبت نماییم و ثانیاً مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متباين باشد یکی بگیریم و اگر
متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و اگر متباين باشد تمام
یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و بر هر تقدیر ثانیاً این گرفته را مقابل کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان
دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقابل نماییم با عدد مثبت رابع و از میان آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواهی کرد نصیب
هر صنفی و هر فردی از مبلغ مسئله بدانی طریقی معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او از اصل مسئله با حول آن و چیزی که ضرب کردیم
در اصل مسئله حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان آن فریقین

از اشد این اعمال چند مسئله بنویسیم مسئله اول و شش رخ لام و دوازده اخت لایصل مسئله شش و شش گنجایش آن سهام
نادر و عمل کردیم بهفت ام یکی شش رخ لام را دو دوازده اخت لایصل را چهار نصیب اخوت که دوست برادر و شش مسئله
منگس شود و مقابل کردیم شش را با دوست توافقی نصف یافتیم و کردیم بر نصف پس بر صفحه حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است برادر و شش را دوازده است منگس شود و مقابل کردیم توافقی بالربع برآمد کردیم بر پنج حاصل شد و ثلث نسبت میان ایشان
تأمل بود یکی از ضرب کردیم در هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح شود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب آن
هر یکی یک سهم ضرب کردیم چهار در دوازده حاصل شد و آن نصیب آن آمد هر یکی را یک سهم ضرب کردیم یکی را در شش حاصل شد و آن نصیب
آمد مسئله شش برادر و خانی بر شش و خانی بر شش مسئله شش گنجایش آن سهام نادر و عمل کردیم بهفت ام یکی در برادران
و خانی را دو و خانی را چهار نصیب برادران که دوست برادر و شش مسئله شش گنجایش آن سهام نادر و عمل کردیم بهفت ام یکی در برادران
و کردیم نصف و صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر شش منگس شود و نسبت توافقی بالربع دارد و کردیم بر پنج
و باشد و در نوشتهیم مقابل کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم
چهار و حاصل شد نصیب اخوات از اصل و بود و در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود و چهار را در شش ضرب کردیم بهشت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش
برآمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر و خانی دو و جده و چهار زن اصل مسئله از بهشت و چهار است زنان را سه بنات را
شانزده و جده و چهار برادران را یکی و نصیب هر فرقی بر سه پس ایشان منگس است پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین برآمد
چهار نوشتهیم و مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین برآمد پنج نوشتهیم و مقابل کردیم در با چهار توافقی بالصف برآمد نصف و شش که
دوست نوشتهیم و مقابل کردیم چهار را با یک تباین برآمد چهار نوشتهیم و دست اצל بود در چهار چهار گرفتهیم و چهار و چهار و چهار و چهار
گرفتهیم و چهار و پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بهشت حاصل شد بهشت را در بهشت و چهار ضرب کردیم چهار صد و شصت
برآمد ازین مبلغ مسئله صحیح شود نصیب زنان از اصل سه بود سه را در بهشت ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را پانزده رسید نصیب
شانزده بود شانزده را در بهشت ضرب کردیم سه صد و بهشت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جده و بن
چهار بود و چهار را در بهشت ضرب کردیم هشتاد برآمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی دار نشان چند گدشت
و یکی از ایشان قبل از هفت ترک متوفی شد و نشان گذاشت باید دید اگر این دار نشان همان بعینه دار نشان
اول نذر و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج بعن ثانی نیست و اگر بجای میت اول اعتبار
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر وارثان

سیت ثانی غیر از ثانی سیت اول اند و از ثانی سیت اول با غیر ایشان یا دار ثانی همان اند کمن مقدار میراث ایشان
مختلف میشود در نظریه لابد است از مناخ و طریق مناخ آنست که تصحیح کرده شود مسئله اولیه از مسئله ثانی را بعد از آن مقام
منوده اید تصحیح ثانی را با مافی الید سیت ثانی از مسئله اول اگر تقسیم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل نیست و اگر تقسیم نشود باید
اگر توافق است و فنی تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و اگر تباکن است ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول و در هر تقدیر
از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر دو را فی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب
از مسئله اول پس ضرب کنیم در چیزی که او را در مسئله اول ضرب کرده بود می خواهد و فنی باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
هر دو را فی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنیم او را در تمام مافی الید سیت ثانی اگر در میان
مافی الید تصحیح مسئله ثانی تباکن بوده است و ضرب کنیم در فنی مافی الید اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانی نیز تباکن
پیش از قسمت ترک همین حاصل با تصحیح مسئله او را مافی الید او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید فرمود و بگوید
اشکله مناخه نیز میباید نوشت مسئله و جده و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک خواهر اخفائی اصل مسئله شش است
و تصحیح از دوازده یک یک هر جده را و دو خواهر اخفائی را و شش خواهر عیانی را و دو خواهر علاتی را بعد از آن این خواهر اخفائی
بر دو یک خواهر اخفائی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر
علاتی را شش صحیح میشود اخفائی را یکی و جده را یکی و هر خواهر عیانی را دو و مافی الید سیت ثانی دو است تصحیح شش
در میان عددین توافق بالنصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی شش حاصل شد دیگر با تقسیم
بر جده را یک هم بود یک و در سه ضرب کردیم سه بر آمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر عیانی شش بود شش را
در سه ضرب کردیم هر جده بر آمد و نصیب خواهر علاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش بر آمد و در لطن ثانی یک جده را
از جده تین یک هم بوده است ضرب کردیم دو یکی زیر آن یکی نصف مافی الید است یک حاصل شد و اخفائی را که در مسئله
اعیانی بوده است یک هم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم
چهار بر آمد مسئله زوج و سه و یک و خرابین و فقر بر دام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارد شد بودند گذاشت تصحیح
اول از شش است تصحیح مسئله ثانی از شش در مقابل کردیم یکی را یا شش تباکن بر آمد شش ضرب کردیم صد
چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسید بود یک و در شش ضرب کردیم شش بر آمد و سه
در رسید بود و در شش ضرب کردیم سی شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسید بود و در یکی ضرب کردیم
سه حاصل شد و هر برادر از پنج رسید بود و در یکی ضرب کردیم پنج بر آمد فصل چون لطن بسیار باشند و معرفت مبلغ

بر همه منتقم شود مشکل گردد لا بدست از محل شبکه داین عمل از نوادرست فقیر از رساله ابن مائمه افند کرده است و دوی را
 از شیخ محمد بن عیسیٰ مغربی روایت نموده است و تقییر بعض چیزهای مناسبه یا ده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد مشکل
 و صحیح گردد و جوامع و اثبات و شکست بقستی در است کردن تقییم چون که اهل انان ما بان مشغول اند به نزدیکی تقییم ظاهر میگردد و چه
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
 بیان و از ثانی هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
 رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون باشد و از بطنی لطیف تنیده نموده دوم معرفت
 مافی الیه هر موتی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده هندسه زیر و زبر بر تقییم رقم کرده است
 تا هر یک بعضی در بعض مافی الیه ظاهر گردد و سیستم انتقال کردن بسلیقه که صحیح مسائل از دوی صحیح شود و صاحب شبکه برای
 تحصیل این فائده ضرب تقییم بطن اول در هندسه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب را در هندسه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
 چهارم تقییم آن سلیقه بر هر وارثی و جمع آنچه بر وارثی از برسد از بطون شتی و این از زیر قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه
 است که در خط کشنده از صفحه بسوی پائین بقدر گنجایش اسامی و از ثانی بطن اول نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
 نام دیگر نویسد مانند پام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی هذا القیاس اهل صنایع گاهای
 شقیق و قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لابتخت لابتخت و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلب است
 و اگر فتوی در حادثه باشد بهیچوی علمت هر یک نام او هم می نویسد بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی بخطی و همچنین بالا
 وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بنام بعد از بنویسی و اصل
 این خطوط حاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام میت ثانی بنویس یا مات و اگر از ثانیان
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر بهیچوی نام او جهت میراث او بنویس این یا میت یا شقیق یا شقیقه
 و علی هذا القیاس و اگر از ثانیان دیگر داشته باشد این دو خط متد ساز بجا بنام فضل بقدر گنجایش اسامی آن و در هر خط
 حاصله تقسیم ثانی و در هر خانه نام وارثی بنویس و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر بهیچوی خانه او بنویس و همین قیاس
 بطون ثالث و رابع و خامس با بقدر الی مابین چون رسم شبکه تمام شد تقییم بطن اول بر سر سطر او بنویس بالای آن تقییم
 مانند قوس یکیش و زیر نام هر وارثی نصیب او هندسه مضبوط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
 مافی الیه او را ثبت نامی و بالای سطر این بطن تقییم او و بالای تقییم خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مافی الیه او را
 با تقییم او اگر منتقم است صفری بالای قوس بنویس و جز بهم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت مست و قی مسئله بالای قوس

بنویس و فوق مافی الید زیر این سطر اگر مبانت ست تمام تصحیح بالاسے قوس تمام آن زیر سطر بنویس
 و جز سہم عبارۃ از حاصل قسمت مافی الید ست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بمطین ثالث و تصحیح اورا
 بالامی سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر دار ثانی و نصیب ہر دار شے زیر نام او بنویس مافی الید
 اورا زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید اولت کہ از شے حالت خائے نیست از لطن اول گرفته
 است نقطہ یا لطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از لطن اول کہ زیر نام او مرقوم ست
 ضرب کن در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ
 ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطر لطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب
 مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از لطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
 نصیب او از لطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
 مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در لطن ثانی گفتہ شد عددے بالار قوس این سطر و عدد
 تحت این سطر بنویس بعد از ان انتقال کن بمطین رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ
 دانستے و مانے الید اورا بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از لطن اول چینی ست
 ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے ست و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ
 بالاسے قوس لطن ثالث است پس ابن حاصل ضرب ب نصیب اوست از لطن اول
 و اگر اورا چینی ہیست از لطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحت ثانی
 ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثالث ست ضرب مناسب
 و ابن حاصل ضرب را با حاصل لطن اول جمع کن و مجموع مانے الید اوست پس مقابلہ
 این مانے الید را با تصحیح او اگر انقسام ست نقطہ صفر بالاسے قوس بگذار و جز سہم
 زیر سطر بنویس و اگر موافقت یا مبانت ست بہان روشنی کہ مبسوط نوشتہ بعل
 و بعد از ان انتقال کن بمطین خامس و بقیاس آنچه در لطن رابع کردہ بودی عمل کن
 کلبہ در شناختن مانے الید اولت کہ اگر اورا از لطن اول چینی ہیست ہندسہ
 نصیب او را در ہندسہ بالاسے لطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ
 بالاسے لطن ثالث این حاصل او در ہندسہ بالاسے رابع و ہلم جہاں لے ان تہتر

الے مانت فیہ واگر چیزے از لطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہندسہ نصیب اور ازین لطن
 در ہندسہ تحتانی و حاصل را در ہندسہ بالاے قوس ثالث و حاصل را در بالاے قوس رابع
 و حاصل را در بالاے قوس خامس واگر چیزے از لطن ثالث نیز دار و ہندسہ نصیب اور
 در ہندسہ تحتانی ضرب کن و حاصل را در ہندسہ بالاے قوس رابع و حاصل را در ہندسہ
 بالاے قوس خامس الے ان متنبہ الے مانت فیہ چون از ہمہ لطون فارغ شدی
 سطح و اسطر از سطح سابقہ بر پہلوئی آن رسم کن و خطوط فاصلہ تقسیم نامی و نام
 احیا کہ باقی ماندہ اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تصحیح لطن اول را در انچہ بالا قوس لطن چہا
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را
 در انچہ بالاے قوس رابع تا آنکہ لطن منبتہ شوند و جائیکہ صفر نوشتہ شد
 ضرب نباید کرد بلکہ مبالغہ او انتقال باید کرد و انچہ حاصل ضرب آخر باشد
 بالاے سطح احیا بنویس و بالاے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعہ است کہ تصحیح جمیع مسائل از دے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامعہ
 و طہرین تقسیم آنست کہ ہر خانہ ہر شخصے کہ بگذری ببین کہ دے از کدام کدام لطن گرفتہ است
 انچہ از اول گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در انچہ بالاے قوس لطن ثانی نوشتہ
 ضرب کن و حاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ و ہم چہا تا آنکہ منبتہ شوند بطون
 و آنرا علیحدہ بنویس و انچہ از لطن ثانی گرفتہ است ہندسہ نصیب اور از لطن ثانی
 در ہندسہ تحتانی این سطح ضرب کن و حاصل را در ہندسہ فوقانی لطن ثالث
 و حاصل ضرب در ہندسہ فوقانی لطن رابع و ہم چہا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی
 ثبت نما و انچہ از لطن ثالث گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در ہندسہ تحتانی ضرب کن و آنرا در ہندسہ فوقانی
 لطن رابع و ہکذا و ہکذا بس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او کہ نوشتہ
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخص جی بنویس و انتقال کن بشخصے دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آمد فوایض درست شد والا خطا واقع شد
 تفتیش آن خطا کن مثال عمل شبکہ بنویسیم و آنرا مشحج کنیم تا فائدہ تمام شود

۵۸	۳۲۰	۱	۲	۱۲	۲۶	۴	۸	۲۳	۹	۲	۱۵
										ت ۳	زوج ۳
										ت ۳	م ۲
							ت ۴۲۰			بنت ۳	قیقه ۳
			ت ۲۵۶۰۲			اختلام ۱	قیقه ۳			بنت ۳	قیقه ۳
						ت ۲۳۱	اختلام ۱			بنت ۳	ختلام ۲
								ت ۱۰		زوج ۳	
۳۸۸۸										قیق ۲	
۱۹۲۳										قیقه ۱	
۱۲۹۶										ا ۳	۱
					ت ۲۰۰	م ۱	م ۱			ا ۳	
۶۲۹								زوج ۳		۲	
۳۲۰۲								ا ۱۳			
۱۶۰۱								بنت ۳			
۴۲۸۰							زوج ۳	۹			
۵۸۳۲		ت ۱۸۰۰				زوج ۳	۸۰				
۱۹۲۳						ا ۱					
۵۴۸۲					زوج ۳	۶۲					
۵۲۸۲				ا ۲	م ۲						
۲۲۰۰	۴ ۱				م ۸						
	ت ۸۰۰				اختلام ۲						
۴۲۲۶				زوج ۳	۲۰۰						
۱۲۹۹۲				ا ۲	۲۱۲۲						
۹۰۰		ا ۱									
۱۲۰۰		قیق ۲									

۲۱۰

حل این مشکله آنست که اول مسئله پیش از مشتعل برده بطین مردی متوفی شد و بچگونگی ارث گذارست زوجه و ام و شقیقه و ا
لام اصل مسئله او دوازده بود عامل شد بر یازده و آن بقیه اوست زیر نام زوجه بنده سه نوشتیم زیر نام ام بنده سه
و زیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بطن ثانی
یا فیتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح و اوارشش است و مافی الید میت از بطن اول سه بود مقابل کردیم سه با شش توافق
بالثلاث یا فیتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صور عدم انفاسم داخل حکم توافق و اذ ثلث ششش که دو باشد
بالا نوشتیم ثلث سه بر انتقال کردیم بطن ثالث که امست پنج وارث یا فیتیم سه بنت مذکوره و ابوبین ثلثین و سیدین
جمع شد اصل مسئله از شش شش شش شش در بیات میان نصیب بنا بر چهارست و بیان روس ایشان که سه است
مباغنه یا فیتیم ضرب کردیم سه در شش هر ده شده و آن بقیه اوست با بقیه کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فته است الا از بطن
اول و نصیب ایجاد دست دو را در دو که بالای بطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را با شش توافق
بالنصف بر آمد نصف شده که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دست پائین نوشتیم انتقال کردیم بطن رابع سه وارث فیتیم
زوجه و ابن و بنت اصل مسئله از هشت یکی زوجه را و هفت شش شش بر این و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و در هشت
و چهار بر آمد و روی اخذ نگرفته است از بطن اول خبری پس نصیب از بطن ثانی که سه است در هشت سه برین که یک است ضرب
کردیم سه بر آمد سه را در ضرب کردیم میت و هفت شد پس میت و هفت مافی الید اوست مقابل کردیم با میت و چهار توافق
بالثلاث یا فیتیم ثلث میت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث میت و هفت که نه است پائین نوشتیم انتقال کردیم
بطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذارست شقیقه و اخت لام و جده که بقیه و از ثانی
مقدم آمد و چهارم زوج اصل مسئله ششست و عامل هشت شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن
چهارست چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو و بر آمد هفتاد و دو و در هشت زدیم
بالنصف و هفتاد و شش بر آمد و این نصیب اوست از بطن اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار
است چهار را ضرب کردیم در دو که هشت سه زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم ثلثت و چهار شد
بر آن کاغذ زیر محو و اول نوشتیم بدینصورت مجموع ششصد و چهل بر آمد و آن مافی الید اوست
کردیم با هشت انفاسم یا فیتیم جزو سهم که ثمانین است پائین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
بطن سادس یا فیتیم که اخت لام که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن خامس مرد و چهار وارث گذارست
اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند در زوج و اخی لا تصحیح و اوارشش است و نصیب از بطن اول و دو در دو ضرب کردیم



و شقیق تصحیح مسئله از دست و نصیب از لطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و در هشت صد برآمد در لطن سابع نه
 صفر بود ضرب کردیم پس باقی الید را همین قدر است مقابل کردیم با سه انقسام یافتیم بالای او صفر گذاشتیم و زیر او صفر
 شد صد شت کردیم انتقال کردیم بطن هاشم اخب علانی جده را یافتیم که در دست دوازده داشت یکبار فقط مسئله او را یک
 و نصیب از لطن سابع چهار است چهار را در هشت صد پانین که دو صد است ضرب کردیم شصتصد برآمد و آن بی
 اوست مقابل کردیم با یک انقسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و شصتصد پانین نوشتیم چون اخیل تمام شد خواستیم که انتقال
 کنیم بجای که تصحیح مسائل از وی صحیح شود پانزده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم دو صد
 برآمد دو صد و هشتاد و در هشت زدیم دویزار و یکصد و شصت برآمد دویزار و یکصد و شصت و در بیت و هشت
 کردیم پنجاه و هشت هزار و شصت و بیت برآمد و آن جامع جمیع مسائل است خاستیم که این مبلغ را برای تقسیم کنیم
 شقیق را یافتیم که از لطن ثانی نصیب او دو بود و در هشت صد پانین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
 دو را در نه ضرب کردیم هشتده برآمد هشتده را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در بیت
 و هشت ضرب کردیم شصت هزار و شصتصد و شصت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر ایا نوشتیم انتقال کردیم
 بنقیقه یافتیم که از لطن ثانی یکی یافته است فقط سی که را در یک ضرب کردیم یک برآمد سی که را در نه
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هشتاد و دو برآمد هشتاد و دو را در بیت و هشت زدیم یکبار
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیقه در سطر ایا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که
 از لطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در بیت و هشت زدیم یکبار و دو صد و نو و شش برآمد
 محاذی اسم آب در سطر ایا نوشتیم بعد از آن زوج از لطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
 ضرب کردیم بیت و هشت برآمد بیت و هشت را در بیت و هشت زدیم هفتصد و بیت و هشت و نه برآمد آنرا
 محاذی زوج در سطر ایا نوشتیم انتقال کردیم با بن این را از لطن رالج چهارده بود چهارده را در نه
 ضرب کردیم یکصد و بیت و شش برآمد یکصد و بست و شش را در بیت و هشت زدیم سه برآمد
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر ایا نوشتیم انتقال کردیم بر بیت و بیت از لطن رالج بیت
 یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیت و هشت زدیم یکبار
 و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بیت نوشتیم انتقال کردیم زوج زوج از لطن خامس یافته است سه را در هشت

شقیق
۳۸۸۸

۴۱۳۳
شقیقه
۱۹۷۴ *

اب
۱۲۹۴

زوج
۵۲۹

این
۳۴۰۳

بیت
۱۶۰۱

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل و دست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد از محاذی نوج
نوشتیم انتقال کردیم نوج ثانی از لایطین و پس یافته ست سر در مقبلا و دو ضرب کردیم دو صد و شش و نوزده برآمد دو صد و شش و نوزده و دست
زدیم پنج هزار و نه صد و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم لایطین سادس یک یافته بود یک و در مقبلا و دو
ضرب کردیم دو صد و شش و نوزده برآمد دو صد و شش و نوزده و دست و هفت زدیم پنج هزار و نه صد و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی
انتقال کردیم لایطین سادس یک یافته بود یک و در مقبلا و دو ضرب کردیم مقبلا و دو دست و هفت
ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد از محاذی نوشتیم انتقال کردیم بام که در لایطین دیگر جده شده از لایطین سابع
شش بود و شش در دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد از محاذی نوشتیم و نصیب از لایطین ثامن دو بود و در دو
هزار و یک صد و چهل دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محذور اول جمع کردیم پنج هزار و چهار صد و چهار
از محاذی نام نوشتیم و انتقال کردیم جده لایطین سابع ست و دیگر با نیز جده ست نصیب از لایطین سابع هشت و شش
در دو صد ضرب کردیم هزار و شش صد شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لایطین عاشتر یکی بود یک و در شش صد ضرب کردیم
هشت صد برآمد با محذور اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد از محاذی جده نوشتیم و انتقال نمودیم نوج از لایطین ثامن
ست بود ست و در دو هزار و یک صد و چهل دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و دست و شش برآمد محاذی نوج نوشتیم و انتقال
کردیم این از لایطین ثامن نصیب هفت ست هفت را در دو هزار و یک صد و چهل دو زدیم چهار ده هزار و نه صد و نوزده و چهار
برآمد محاذی این نوشتیم و انتقال کردیم ام از لایطین تاسع نصیب یکی ست یک و در شش صد ضرب کردیم شش صد و شش و شش
و شقیق از لایطین تاسع نصیب ا و دست و در شش صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد و برآمد محاذی شقیق نوشتیم شبکه
تمام شد فصل چون عدد النصیب از الوف الوف منتظم باشد تنزلی آنها برتر که شکل شود و معرفت نصیب هر یکی از اجزاء
از ترکه و شمار کرد و مستقی بحیرت در ماند و قاسم نزدیک قسمت است و با کم کنند پس محتاج شدند بقا عده که سده این خط
و اهل حساب را در نیاب عمل چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصرات کاتب المحررف است که تنزلی مرتبه
برتر قسم میباشد تنزلی قسیمی آن تنزلی الوف با حاد ست پس مکتوب در مرتبه الوف را حاد و اعتبار کنند و مکتوب
در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد ست و تنزلی ادنی تنزلی عشرات
بالا دست هر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترکه باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مرتبه احو و عشرات و مات هر
عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شد ست و هر یک از عشر العشر اگر تنزلی اوسط ست و هر یکی از عشر اگر تنزلی فل است
پس اگر ربع این کسور را جمعا بجه و میسر آید مثلاً ا عشر عشر ا نصف العشر مینویسند و در یافت ا عشر فها و الا دشواری

نوج
4280

نوج ثانی
5827

لایطین
1922

ام
5282

جده
2200

ام
4224

این
12992

ام
400
شقیق
1200

فهم کسور فهم الضبا این طبع باید بخیر من اتی بلیتین فلیختر اینها را کار باید بست و گاهی از منزل قس غاض کرد و منزل را
یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و فهم کسور را باید ساخت دیگر آنکه الضبا را باید یکدیگر مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل را یکی بجا
کنند و اکثر را همان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر
بعضی ضبا توافق و بعضی نه داخل باشد توافق چهار باید نمود و اگر تباين باشد در بعضی الضبا با کل آن این نوع معتد است یک اختصار
بجز یک که مستقیماً از وی میراث گرفته است میت نمیزند و نام او نویسند و سهام او دهند و متعرض موت او و تقسیم سهام او
نشوند و دیگر اختصار نصیبها و معنی اختصار تقسیم است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم شود و بعد
ادراک کند که در بطون آینده حدود این مسئله تصادف خواهد شد بوجهیکه آنکه مانند دفع گرد پس بقید تقسیم کشود و صبر
کنند تا وقتی که تصادف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود و مسئله تقسیم در الضبا ایجاب است و آن حاصل است باید بداند
که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین
منقسم میشود مانند جوب و نفود و در صن پس حصه او از ترک مانند حصه دست از جامعه و این مسئله را بعد متباسب است
ثالث مجهول است و چاره دانستن آن تقریب است و تقریب عبارت از استخراج قیاس جامعه است یعنی جزو است و جامعه
و طریق دانستن که تقسیم کنند جامعه ابر است و چهار حاصل قسمت قیاس است پس اگر حاصل تقسیم صحیح برآمد ضبا
و اگر کسری با او جمع شد و ستودیه کسور خواهی مخرج کسر در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیاس
صحیح برآرد و اگر کسر مضاعف یا معطوف برآمد مقابله کن بر دو کسر اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
و حاصل او در جامعه و حکم چند صد و نه کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب خزان مقصود باشد همان کسر
تلفظ کن و طریق تقسیم قریب را حیات است که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بسوی پایین آن بقدر است و الضبا از آن
تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانه های پیدا شود و در هر خانه نصیب از الضبا ایجاب کنی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
جامعه بنویس و بر جنب این جدول جدول دیگر مشابه او در طول و خانه ها بنویس بالای این جدول قیاس جامعه بنویس
بعد از آن حل کن قیاس را با ضلع او تا آنکه واحد را بهم بهم آن کسریته و آن شد مانند استین حاصل میشود از ضرب
در مائت پس یکی از ضلع او و ده است و مائت حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او ده است یکی عشر است
و مخرج عشر عشر است و دیگر بار نیز عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای مجازی جدول قریب
بقدر اضلاع بنویس پس ضلع بر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیب را بگیر و دست کن بر قریب
و حاصل تقسیم را در جدول قیاس مجازی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب ضلع اول حاوی آن نصیب

والرسم دیگر مناسب ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه منتهی شود:

جامع اسیان کل	وفق الجاه	جدول العشر	جدول العشر	جدول العشر	عشر القیاط	عشر القیاط	عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۴۴۰	۱۹۴۴	۱۰	۸۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۹	۱	۹		
۱۹۴۴	۹۴۸	۹۴	۸		۸		
۱۲۹۹	۴۴۴	۴۴	۴		۵	۳	
۷۲۹	۴۴۴	۴۴	۳		۳		
۳۴۱۲	۱۱۳۴	۱۱۳	۴	۱	۴		
۱۷۰۱	۵۹۷	۵۹	۷		۷		
۹۴۸۰	۲۱۹۰	۲۱۹		۲	۹	۹	
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲	۴	۰	۰
۱۹۴۴	۹۴۸	۹۴	۸		۸	۰	۰
۵۴۸۴	۱۸۲۸	۱۸۲	۸	۲	۲	۵	۱
۴۴۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۷	۸
۹۴۴۹	۴۱۴۲	۴۱۴	۲	۲	۹	۴	
۱۴۹۹۴	۴۹۹۸	۴۹۹	۸	۹	۱	۹	۳
۹۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۴	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰			۴	۸	۴

۴۱۹

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره ان عمه له يهقيية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتي عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان اترا في نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر بن محمد بن الاشعث يهودية
 يا نصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكر كر واين ما جرميش عمر بن الخطاب گفت اورا وارث او كمي شود پس گفتم
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشوند اهل دين او بعد ازانان آمد پس عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر
 پس گفت عثمان ايا مي بيني مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث او مي شوند اهل دين او و مالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم عن نصرانيا اعتنق عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فلم ير
 بن عبد العزيز ان يجعل ماله في بيت للمال نصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد ازانان بمردان نصراني گفت
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مال او را در بيت المال يعني عمر بن عبد العزيز خود وارث آن شد بحجت
 نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علماء كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انصار
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميدان الجليل
 جميل است كه فرزند مي بامادر خود اسير گرفته پس آن فرزند جميل است و اگر حامل بيابد و در اسلام وضع
 آن وليد است نه جميل مالك عن الثقة عنده انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابي عمر بن الخطاب ان يورث لجل
 من الاصلح الا احدا ولدا في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره و وارث گردانيد همچو يك از ما جرم الاكسي كه زاده
 در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لدها يرثها انما انت
 وترثه ان مثله انما في كتب الله عز وجل گفت مالك اگر آمد زني در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس زاده
 ولد را در عرب پس او فرزند اوست وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر ببرد و وارث او ميشود آن فرزند
 اگر او ببرد و موافق ميراث خود در كتاب خدا مي عز وجل باب ميدان من مجهل تقدم مودة باب در ميراث كسي كه
 دانسته نشد تقدم موت او مالك عن دبيعة بن ابي عبد الرحمن عن خيرة واحد من علماء اثم انه لم يتوارث
 من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قد يد فلم يورث احد منهم من صاحبه شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه بايديه وارث نشدند اما نكته شده شد در روز جمل و در روز صفين و در روز حرة بعد ازانان واقع
 روز قد يد پس وارث گردانيد نشد همچو يك از ايشان از صاحب خود خيزي را مگر شخصي كه دانسته شد كه او را
 مقتول شده پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره ان عمه له يهقيية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتي عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان اترا في نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر بن محمد بن الاشعث يهودية
 يا نصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكر كر واين ما جرميش عمر بن الخطاب گفت اورا وارث او كمي شود پس گفتم
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشوند اهل دين او بعد ازانان آمد پس عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر
 پس گفت عثمان ايا مي بيني مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث او مي شوند اهل دين او و مالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم عن نصرانيا اعتنق عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فلم ير
 بن عبد العزيز ان يجعل ماله في بيت للمال نصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد ازانان بمردان نصراني گفت
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مال او را در بيت المال يعني عمر بن عبد العزيز خود وارث آن شد بحجت
 نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علماء كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انصار
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميدان الجليل
 جميل است كه فرزند مي بامادر خود اسير گرفته پس آن فرزند جميل است و اگر حامل بيابد و در اسلام وضع
 آن وليد است نه جميل مالك عن الثقة عنده انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابي عمر بن الخطاب ان يورث لجل
 من الاصلح الا احدا ولدا في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره و وارث گردانيد همچو يك از ما جرم الاكسي كه زاده
 در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لدها يرثها انما انت
 وترثه ان مثله انما في كتب الله عز وجل گفت مالك اگر آمد زني در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس زاده
 ولد را در عرب پس او فرزند اوست وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر ببرد و وارث او ميشود آن فرزند
 اگر او ببرد و موافق ميراث خود در كتاب خدا مي عز وجل باب ميدان من مجهل تقدم مودة باب در ميراث كسي كه
 دانسته نشد تقدم موت او مالك عن دبيعة بن ابي عبد الرحمن عن خيرة واحد من علماء اثم انه لم يتوارث
 من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قد يد فلم يورث احد منهم من صاحبه شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه بايديه وارث نشدند اما نكته شده شد در روز جمل و در روز صفين و در روز حرة بعد ازانان واقع
 روز قد يد پس وارث گردانيد نشد همچو يك از ايشان از صاحب خود خيزي را مگر شخصي كه دانسته شد كه او را
 مقتول شده پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

ابن حنيفة قال قلت للصبي
كان الف

لله الحمد على انتم
 الجليل الاول من كتاب
 المستخرج الوفا
 الامام الجليل امام
 الدنيا في هذا الكتاب
 من اناس الاصفي
 في الله عنه من
 ينفي عنه الاسلام
 في علماء الاعمال
 من اجل المدعو
 في الله
 في الدنيا هوى
 في الله برحمته
 في الجليل فيناوه
 في اننا في يوسف
 في ان شاء الله
 فينا

به احد من قبل من بعد که جلد اول کتاب ستطاب شرح موطا امام امام مالک رحمہ اللہ سی بہ مصدق از علی رضا
 جاب قدمہ متحققین عمدة المفسرین حضرت شاه ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ با تصحیح
 تمام و تنقیح ملا کلام تباریخ چارم ماہ شعبان المعظم ۱۲۹۱ ہجری صلیہ الطبیاع و حلقہ
 اختتام پوشیدہ فاضلہ مدرسہ عربیہ اسلامیہ علیہ فیضہ محمد الہی رحمہ اللہ و جمیعین
 و عنقریب جلد ثانی بحکم تمام و ابد سیدنا اللہ رب العالمین
 مطبع فائدہ سرائی

فهرست کتب بعض ابواب مصنفی مسیحی

كتاب الصلوة	باب الوضوء	باب السجود	باب الغسل	باب المياة وتطهير النجاسات
باب التيمم	باب الحيض	باب اوقات الصلوة	باب الاذان	باب استقبال القبلة
باب استسقاء العورة	باب السترة	باب طهارة البدن	باب افتتاح الصلوة	باب القراءة
باب التشهد	باب السلام	باب سجدة السهو	باب ما يقصد في الصلوة	باب الجاهة
باب صلوة السفر	باب ركعتين الصلوة	باب صلوة الخوف	باب صلوة الجمعة	باب النوافل
باب قيام رمضان	باب صلوة العيدين	باب الاضحية	باب صلوة الكسوف	باب صلوة الاستسقاء
باب سجدة القنات	باب غسل الميت	باب الجنائز	كتاب الزكوة	باب زكوة الفطر
باب الاعتكاف	باب فضل ليلة القدر	كتاب الحج	باب مواقيت هلال العمرة	باب اشارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم
باب حرم مكة	باب حرم المدينة	كتاب البيوع والمعاملات	باب الربوا	باب المنى منها من البيوع
باب الخييار	باب السلف	باب الدين والرهن	باب الحوالة	باب الاجارة والكراء
باب الشفعة	باب احياء الموات	باب الحسبي	باب العاد	باب ما يشترط فيه لنا
باب اللقطة	باب الوصية	كتاب الفرائض وفيه فصول	كتاب النكاح	باب الهبة
باب المحرمات	باب الرضاخة	باب الابلاد	باب الظهار	باب النكاح
باب النفقة	باب العتق	باب النكاح	كتاب احكام الخلافة	باب القضاء
باب البيعتين	باب القصد	باب الديات	باب القسامات	باب الحدود
باب الجهاد	كتاب الطعام والشراب	باب اللباس	باب غير ذلك	
باب الذبايح	باب الصيد	باب معالجة المرض	باب الرقية	باب الرقيا
باب الايمان	باب النذر	كتاب الرقاق	ابواب الفضائل	باب عذاب القبر
كتاب سير النبي صلى الله عليه وسلم	باب رضى الله عنهم			

المسوق
الجلد الثانی فی من المسوق

باب ذكر العوثر

باب ذكر العورت قال الله تبارك وتعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك اذكركم لئلا تهمزوا ان الله خير بما يصنعون وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او ابناء بعولتهن او ابائهن او اخواتهن او بنى اخواتهن او بنى اخولتهن او نساتهن او ما ملكت ايما هن و التابعين غير اولى الاربعة من الرجال او الطفل الذي لم يظهر و على عورت النساء ولا يضربن باسرجهن ليعلم ما يخفين من زينتهن و توبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون و قال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايما نكم والذين لم يبلغوا العلم منكم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر و حين تضعون ثيابكم من الظهيرة و من بعد صلوة العشاء ثلث عورات لكم ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الايات و الله عليم حكيم و اذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم كذلك يبين الله لكم آياته و الله عليم حكيم و القواعد من النساء التي لا يرجن نكاحا فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن غير متبرجت بزينة و ان يستعففن خير لهن و الله سميع عليم

وكان الرجل يتبع
يخبروه الطوائف
عشيان النساء في
وفي الأقاليم
البيد في
لهم يوم
التي في
والنفس
كلها في
وفي الأقاليم
ان ينظر
التي في
التي في
وكانت
وان كانت
فان كانت

[illegible]

ایشان مر باب لایحل نکاح المتعة حلال نیست نکاح مشهود مالک عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن بنی محمد بن علی
اینها عن علی ابن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فحی عن متعة النساء یوخیب و عن کل یوم یحرم الانسیة
رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم و مرود متعة ثمان نفیض و زخوون گوشت خزان هاگی مالک عن ابن شهاب عن
ابن الزبیر ان خولته بنت حکیم دخلت علی عمر ابن الخطاب فقالت ان ربعتین امیتة استمتع باهرة مولد فحلت
منه فخرهم عمر ابن الخطاب فو علی حجر رداءه فقال هذه المتعة ولو کنت تقدر مت فیها لرحمت خول ذقر حکیم مثل
بر عمر ابن الخطاب پس گفت بر اینه ربیعو پسر بیست و سه کوزن مولده و مولده زنی است که در عرب پیدا شده و و الدین لو غیر عرب باشد بر حال
شد از وی پس برادر عمر ابن الخطاب مضطرب شده کشید چادر خود را بر پشت این است و اگر پیش ازین حکم کرده بودی و متعه البته بر میگرد
باب الکفانة قال الله تعالی انفس کان مومنا کن کان فاسقا لا یستون ایا کی مومن باشد مانند کی است که فاسق باشد
بر اینی شونی و قال تعالی انهم یقسمون و خذ رب یح قمننا بلینهم معیتهم فی الحیوة الدنیا و دفنا بعضهم فوق بعض
درجات یتخذ بعضهم بعضا سخرا و با و حرة و یک خیر مما یجمعون ای ایشان قمت میکنند حمت پروردگار ترا قمت
روایم در میان ایشان گذران ایشان از دزدان گانی دنیا و بلند مرتبه ساختیم بعضی را بر بعضی یا مسخره گیر بعضی از ایشان بعضی را ییو
در و حمت پروردگار تو بهتر است از آنچه حرم میکنند باب تفسیر آیه المحرمات باب و شرح و بیان آیت محرمات قال الله تعالی
لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف ان کان فاحشتر و مقتا و ساء سبیل و نکاح کنید زنی را که
پدر شما نکاح کرده اند او را پدران شما از زنان کن آنچه گوشت پیش از نزول این آیت عفو است بر آنیه نکاح این زن است که با بجائی و سبب بغض
عداوتها و بدبختی آن حرمت علیکم اما تنکح و بناتکم و اخوانکم و عمتکم و اعمامکم و بنات الاخر و بنات
الاخت و امهاتکم الا فی ارضعکم و اخواتکم من الرضا عت و امهات لشانکم و دایانکم الا فی
مخورکم من النساء کما لا فی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و جلالا ابناؤکم
لذین من اصلا بکم و ان یجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان عفورا رحیما و المحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم و احل الله ما و اذ لکم ان یتنکحوا با ما و اکم محصنین غیر مسافحین
ما استمتعتم به منهن فاجرهن اجورهن فویضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضه ان الله
کان علیها حکیم احرام ساخته شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران
شما و دختران خواهران و آن مادران شما که شیر داده اند شما و خواهران شما از جهت شیر خوردن و مادران شما و دختران شما
از دختران که در پرورش شما اندازد شما آن زنان که پیش از این با شما بوده اید یا ایشان پس اگر طاع کرده باشید یا ایشان پس هیچ گناهی نیست بر شما

فكانت تقارب
 ثم اختلفوا في تحديد
 المعاني التي يقع بها التقارب
 فذهب بعضهم الى انها السبعة
 الدين والحيوة والنسب والصداقة
 والدار من الدين والدين والصداقة
 واعتبر الشافعي السادة من العبد
 المشبهة للغير ايضا ومعنى اعتبار
 الكفاية عند ابي حنيفة ان
 يكره اذا لم يوجب نفسه او غيره
 الكفاية وليام يفرق بينهما
 وعند الشافعي ان احدهما وليام
 المستوفى اذا اذن وجبا فلهما
 من غير كفاية لصحة قوله
 يجرى في الفسخ او غيره
 الاب كبريا صنفه في الفسخ
 بعينه فلهما زعيم الفسخ
 ايضا

[illegible]

[illegible]

النصارى واليهود والامم الاخرى والنصارى واليهود والامم الاخرى والنصارى واليهود والامم الاخرى
 اعلم ان كتابي كثير يهودي وفارسي زكرا خدائيا غير ايدى كتاب خود المحصنات من كذا يعني حلال کرده شد شماران تا و سلمات و زان تا
 اهل كتاب ايرانيان از زندان يهود و نصارى و خدائيا فرمود من لم يقطع منكم طولا لم يسل ايشان كثير كان مسلمانا انديس خزينيت اكل
 کرده است خدائيا و آنچه مانوده ميشود نگاه كثير كان مسلمانا و حلال کرده است نگاه كثير كان اهل كتاب را يهود و ياشد نصرا نيه و كثير
 يهودي و نصرا نيه حلال است ملك خود الباطني ملك بين و حلال است و ملك كثير بحسب ملك بين **باب** لا يحل النكاح بين
 المسلمين والمشركين ويجوز النكاح الكتابية المحررة دون الامم حلال است نگاه امين سلمات و مشركان و حلال است
 نگاه کردن تا ياشد و سواي كثير قال الله تعالى ولا تشكوا المشركات حتى يوفين ولا تتردوا من خير من مشركه
 ولو اعجبكم ولا تشكوا المشركين حتى يؤمنوا و لعبد مومن خيره من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون
 الى النار والله يبدعهم الى الجنة والمغفرة باذنه وببين اياته للناس لعلهم يتذكرون نگاه كنيد اى سلمات
 زان مشرك آرنده را تا انكه ايرانيان آرنده را نيه بر اى انداهاى خدائيا كه موند ياشد بهتر است از مشرك اگر چه شكفت آرنده را ان مشرك را
 و حال و زنى نديس اى سلمات قريه خود را بشركان انكه مسلمان شوند و هر آن بزرگوار از بندگان خدائيا كه موند ياشد بهتر است از مشرك اگر چه شكفت
 آرنه مشرك اهل شرك ميخواند شمار البسوى و زرع و خدائيا شمار البسوى است و بسوى آمزش بدستورى خود و بى خواندن خدائيا را پان
 صفت است كه پنهان را دستورى داد و آنچه خواند و بيان ميكند خدائيا آيات خود را بر اى مردان باشد كه ايشان نپذيرد و بزرگوار
 الله تعالى اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنين
 والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا اتيتنهم من اجلهم غير مصايفين ولا متخذين اخدا
 ومن يكفر بالايمان فقد حبط عمله وهو فى الاخرة من الخاسرين امروز حلال کرده شد براى شما طعامها كه نذير و طعامها
 اهل كتاب يعني يهود و نصارى حلال است براى شما و آنچه طعامها است ايشان را يعني ايرانيان اسرائيل مسلمان نشوند و بحكم توريت
 روند و بحكم قرآن و بايع مسلمانان داخل كنند و حلال کرده شد براى شما زان آزاد و مسلمانان و زان آزاد اهل كتاب و فقيه بدسيديان را
 مهر راى ايشان را داخل كند و نفس خود را و نفوسى نگاه و آرنده باشد زنا كنند و دوست پنهانى گيرند و هر كه نكروى سلام شود پس ايشان
 تا بزرگوار و داد و آفرين از اينكاران است **باب** النكاح المشرك اذا اسلمت زوجته قبله و بيان حال نگاه مشرك و فقيه
 شدن از آفرين زوى **مالك** عن ابن شهاب انه سئل عن رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يسلم بان واهله من هجره من اجرت و از او اجس جين اسلمن كه از من بنيت الوليد بن مغيرة و
 كانت تحت صفوان بن امية فاسلمت يوم الفتح و هرب زوجها صفوان بن امية من الاسلام

وان ختم الوطى
ان يكون النكاح باذن مولانا
اي يكون هو الماقد او وكيله
وقال ابو حنيفة لا نكح
امرأة ولو مع طول حرة الا
ان تكون تحتها حرة الا
سعيد بن المسيب لا يكره
الحرة غير ذواتها كان تحتها
حرة الا باذن او وليها
عليه السلام
وعلى اهل العلم ان
المشتركة

[illegible]

فلا تفرقه تعالى
اخذنا حزن
عن نكاحنا
فما امرى والله
احكام فان لا اله الا
بين النكاح
وانما نحن
المشغولون
واللغات
تليق بالمشغول
ولا حزن

الحمد لله

9

جهازان ومعه طلاق این که در صورت بیع منکوحه جمیع نشوند بلکه چهار منکوحه و یک مطلقه **مالک** عن ربیع بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر کانایقولا فی الرجل یدخل عند اربع نسوة فیطلق احدیهن البتة انه یزوج اثنی عشر ولا ینظر ان تنقضی عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر ینقضون منکوحه شخصی که باشد نزدیک او چهار زن پس طلاق دهد یکی را از ایشان بطلاق باین غیر صحیح کدی نکاح کند اگر خواهد و تم طهارت کند انقضاء عدة او را **مالک** عن ربیع بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة الزبیر اثنی عشر ولیدة بن عبد الملك بن مروان عام قدم المدینة بذلك حیران القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجلس شقی قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر فتوی دادند ولید بن عبد الملك در آن سال که آمد مدینه بین حکم خبر آنکه قاسم گفت او را طلاق بده آن زن را و مجلس حدیثی شد طلاق دادون در یک مجلس **باب** العبد ینکح اربعاً ویدان اگر غلام زنی که چهار زن **مالک** انه سمع ربیع بن ابی الجمیل یقول ینکح العبد اربع نسوة امام مالک شنید ربیع بن ابی جمیل را که میگفت نکاح کند غلام چهار زن را **قال** **مالک** وهذا احسن سمعت فی ذلك گفت اولین قول بهترین اقوالی است که شنیدم از درین باب **باب** لا یحل نکاح المعتدة حلال نیست نکاح زنیکه در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالی ولا تقربوا عقدة النکاح حتی یتلیم الکتاب اجماعاً قصد میکنند نکاح با آنکه برسد عدة مفروضه نهایت خود **باب** الرضاة تحرم ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام میکند چیزی را که می کند ولادت **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بن عبد الرحمن ان عائشة لم المؤمنین اخبرنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عندها واهما سمعت صوت رجل یستاذن فی بیتها حفصة قالت عافى فصلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستاذن فی بیتک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذاه فلانا لعلم حفصة من الرضاة فقالت عائشة یا رسول الله لو کان فلان حیالاً لم طاهر الرضاة دخل علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم ان الرضاة تحرم ما تحرم الولادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد یک حضرت عائشة شنید آواز مردی که دستوری طلب میکرد در خانه حضرت حفصة گفت حضرت عائشة پس گفتند یا رسول الله این آواز مردیست که دستوری طلب میکند در خانه تو پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می آید مرا که وی طافی است هم حفصة از جهت شیر خوردن گفت حضرت عائشة یا رسول الله فلانی زنده می بود نام بردم خود را از جهت شیر خواگه آیا دری آمد بر من فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری بر آن شیر خوردن حرام میکند چیزی را که حرام میکند ولادت **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین انها خبرت ان افلیح اخا ابی القیس جاء لیستاذن علیها وهو عاها من الرضاة بعد ما انزل الحجاب قالت فابیت ان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرته بالذی صنعت

لفقت
علیه الشافعی قال
ابو حنیفة لا یجوز
ما یحیی یقتضی عدتها
فقلت لا یجوز
علی بن ابی طالب الحدیث

[illegible]

فامرني ان اذن له علي حضرت عايشه خرداد عروه بن زبير را كه مرا كه الفلم بر او را بناميس آيد دستوري بخوت در آمدن حضرت عايشه
و او هم عايشه بود از چنين بشير خواست كه بعد از آنكه آمد آيه حجاب گفت عايشه پس قبول كردم كه اذن در آمدن بر خود دم او را پس وقتي كه آمد
رسول الله صلى الله عليه وسلم خردادم آنحضرت را بخبري كه بعل آيد دم پس امر كرد مرا كه دستوري دهم او را كه در آيد بر من **مالك** عن
عبد الله بن دينار عن سليمان بن يسار عن عروة بن الزبير عن عائشة ثلث المومنين ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال يحرم من الرضا عمة ما يحرم من الولادة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حرام ميشود از بشير خوردن آنچه حرام
ميشود از ولادت **باب** حرمة الرضا تكون بالرجال كما تكون بالنساء حرمة رضاع مختبر بمجران خاينچه مختبر است بر آن
يعني مختص بشير از رجل او متولد شده باشير خواره خوش ميشود و وصول و فروم او باشير خواره خوش ميشود چنانچه خبر شده هم عايشه
دارد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ثلث المومنين انها قالت جاءني من الرضا فقلت ليتها
علي فابيت ان اذن له علي حتى اسال رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت فاجاد رسول الله صلى الله عليه
سليم فالتعن فلما فقال انه علك فاذا لي له قالت فقلت يا رسول الله انما ارضعتني المرأة ولم يرضعني
الرجل فقال انه علك فيلم عايشه ذلك بعد ما ضرب علينا الحجاب وقالت عائشة
يحرم من الرضا عمة ما يحرم من الولادة حضرت عايشه رضي الله عنها گفت آدمم من از بهتر رضاعت دستوري در آمد
سعد عليه وسلم پس سوال كردم كه دستوري دهم كه در آيد بر من تا آنكه سوال كنم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس آنحضرت
سعد بن ابي نضيت كه شيلوه است مرزاني بشير نداده است مرا مردي پس فرمود بر آنرا و علمت پس بايد كه در آيد بر تو گفت عايشه اين
اگر اجد از آن بود كه مقرر کرده شد بر ما حجاب و گفت حضرت عايشه حرام ميشود از چته غير آنچه حرام ميشود از بهتر متولد شدن
مالك عن ابن شهاب عن محمد بن النسيان عبد الله بن عباس مثل من رجا كانت المرأة اذا وضعت
حديها غلاما او وضعت الاخرى جارية فصلا له هل يزوج الغلام الحادية فقال لا القاسم
عبد الله بن عباس را پرسیده شد از حكم مردی كه بولد نداد و زن بر غير او يكی از نشان كودكي را و غيره را و زن ديگر دخترى را پس گفته
من عباس را پرسيدم كه اين كودك را اين دختر گفت ابن عباس كه كسي كه بغير خود است يك است يعني انكار كرا اين عباس را بخوانند
فانح **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه اخبره ان عائشة تزوج النبي ص كان بينه وبين عليهما من
الزنا و من الرضا و منيات اخيهما لا يدهن عليهما من اخيهما انشاء الله و قال قاسم بن محمد خرداد بر خود بياي از آن
كه آنرا خبر شد بر حضرت عايشه كسي كه بشير داده بودند را نخواهد از آنحضرت عايشه و دختران برادر حضرت عايشه و مثل

اسم اخيك ولا
 لم يكن امك ولا
 نازجة كريك وقصو هذا
 في الرضاع وكما قصو هذا
 الرضا لا ينقض في النسب
 ليس لك اخ ولا هو ثم انك
 اوزر دعه بل يك وكان الكفر
 عليك ثم ما طلق اذا لم يكن
 بينك او نازجة انك و
 لا جنة اولك اذا لم تكن
 امك وله ثم بك كما خض
 رابك اذا ولدته او

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بر عایشہ کبریٰ کہ شہر واد ہا ہوں نہ اور از زمان برادران عایشہ **باب** رضاعتہ البکیرہ لا یقوم شیر خوردن کلان سال حرم
نیکند زن را بر مرد **سوال** ابن شہاب احمد مسئل عن رضاعتہ البکیرہ فقال اخبرني عروة الزبير ان ابنا عبد
بن عتبة بن ربيعة وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان قد شهد بدو وكان قد تبني
سالمًا الذي به كان يقال له سالم مولى ابى حذيفة كما تبني رسول الله صلى الله عليه وسلم زيد بن حارثة و
انكم ابو حذيفة سالمًا وهو يحرره ابنه انكحه ابنة اخيه فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة وهي
يومن من المهاجرات الاول وهو يومئذ من افضل ايامي فريش فلما انزل الله تبارك وتعالى في كتابه في
زيد بن حارثة ما انزل فقال ادعوهم لا بارهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا اباؤهم فاخراكم في ذلك
وهو اليكم رد كل واحد تبني من اولئك الى ابيه فان لم يعلم ابيه رد الى مولاة فجاءت سهيلة بنت سهيل
وهي امرأة ابى حذيفة وهي من بني عامر بن لؤي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله
كنا نرى سالمًا ولدا وكان يدخل علي وانما فضل وليس لنا الا بيت واحد فماذا ترى في شأنه فقال طهار رسول
الله صلى الله عليه وسلم فيما بلغنا الرضعية خمس رضعات فيحرم بلبنها وكانت تراه ابنا من الرضاعة
فاخذت بذلك عائشة ام المؤمنين فبين كانت تحب ان يدخل عليها من الرجال فكانت تامر اخوتها ام كلثوم
بنت ابى بكر الصديق وبنات اخيها ان يرضعن لها من اجبت ان يدخل عليها من الرجال وابى سائر ازواج
النبي صلى الله عليه وسلم ان يدخل عليهن تبلى الرضاعة احد من الناس وقلن لا والله ما نرى الا
اخر به رسول الله صلى الله عليه وسلم سهيلة بنت سهيل الا رخصة من رسول الله صلى الله عليه وسلم
سالم في رضاعتہ سالم وحده والله لا يدخل علينا هذا الرضاعة احد من الناس فعلى هذا كان ازواج
النبي صلى الله عليه وسلم في رضاعتہ البکیرہ سوال کرده شد ابن شہاب را از شیر خوردن کلان سال پرگفت خبر داد و ما
عروہ کہ ابو حذیفہ بود از صاحب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدہ مخبرہ بدو را و پس خود خواندہ بود آن سالم را کہ گفتہ میشد
او را سالم مولى ابى حذيفة چنانکہ پس خواندہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زيد بن حارثة را و نکاح کرد ابو حذیفہ را بى سالم حال
آنکہ گمان او آن بود کہ او پسرا و ست زنى را و ابو حذیفہ بدست سالم دختر را و خود فاطمہ بنت الوليد بن عتبة و فاطمہ کبریٰ زوزان
مهاجرات تحتفلين بود و دوى آنروز بہترین بيوى ماى قریش بود پس وقتیکہ نازل کرد خدا شيعہ در باب زيد آنچہ نازل کرد پس فرمود
او و ہم لا يبرهم نسبت کنيد اين پسرخانہ گان را ب پدران ایشان اين نسبت کردن بہ پدران بعد از تہ کبر است نزد خدا پس
اگر نہ انيد پدران ایشان ما پس ایشان را ب پدران شما اند و آنرا کردگان شما اند يعنى اين لقب توان خواندہ کردہ شد بہر چہ

از پسر خواندگان بسوی پدر او پس اگر گزینسته نشد پسر او را کرده شد بسوی آنا و گزینده باز او گزینده کرد پس آنرا سه مرتبه
 سهیل و اوزن ابوعبیده بود و وی از بقید بنی عامر بن لوی بود و بنیاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله کسان داده
 ما را که سالم فرزندانست و هر انچه دخل میشد بر من و من در جامه خانی می بودم نیست اما اگر یک خانه پس چه چیزی بینی در حال ادب
 فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه جز سید عا که شیر برده او را پنج بار شیر داد و آن پس حرام خواهد شد و سهیل میدید سالم را
 پس خود از رضاعت پس گفت که و این حدیث عایشه در باب آنکه دوست میداشت که در آید بر وی از مردان پس اگر کرد خواه خود
 ام کلثوم دختر ابوعبیده را و دختران برادران خود را که شیر خورند هر کسی را که دوست میداشت که دخل شود بر وی از مردان و
 قبول کردند سائر زنان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دخل شود بر ایشان مثل این رضاعت هیچ یکی از مردان و گفتند لا والله نمی بینیم
 چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سهیل اگر خصی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر دادن سالم تنها و دخل
 نشود بر این رضاعت هیچ یکی از مردان پس بر این اختلاف بودند ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر خوردن کلان سال
مالک عن عبد الله بن دينار انه قال جاء رجل الى عبد الله بن عمر فانا معه عند دار القضاء فساله
 عن رضاعة الكبير فقال عبد الله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه كانت لي وليدة وكنت
 اطأها بعدت امرأتی اليها فارضعها فدخلت عليهما فقالت دونك فقد والله ارضعتهما فقال عمر
 اوجعها واث جاريتك فانما الرضاعة الرضاعة الصغیرة گفت عبد الله بن دينار آمد مردی پیش عبد الله بن عمر بن
 همراه او بودم نزد یک دار القضاء دار القضاء خانه بود که در قضا و دین حضرت عمر بن الخطاب و خدیجه شد از بخت و او را دار القضاء گفته شد سوال
 میکرد او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد مردی پیش عمر بن الخطاب پس گفت هر انچه حال است
 که بودم که شیر که من و علی میکردم او را پس تصد کرد زن من بسوی او پس شیر خوراند او را پس و آدمم نزد او دخل خود پس گفت بیکر این کثیرا
 پس قسم بخدا که شیر دادم او را پس گفت عمر در دست کن ندن خود را و بیا بجانب کثیر که خود پس چنان نیست که شیر خوردن شیر خوردن طفل
 است یا نه شیر خوردن طفل شیر شیر است و در مرت **مالک** عن يحيى بن سعيد ان رجلا سال اباموسى الاشعري فقال
 اني مصصت عن امرأتی من ثديها اللبن فاذ هيب في بطني فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك
 فقال عبد الله بن مسعود انظر ما افقت به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا افقت
 الا ما كان في الحولين فقال ابو موسى لا انت انا لوني عن شي ما كان هذا العبد بيننا ظهر كهم من انهم مري سوال کرد او
 بسوی اشعری پس گفت هر انچه من میگویم از پستان آنکه شیر را پس ثبت آن شیر و شکم من پس گفت ابو موسی نه می بینم آن زن که حرام
 شده است بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود بر من چه غرضی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوید تو پس گفت عبد الله

عشر ضحايا
ان الثوب لا يفرق
شيا عن بعض
والا الص

[illegible][illegible]

المجلد الثاني

فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ایان زک تو چیزی هست که مهر دمی بآن زن آن چیز را پس گفت نیت نزد من گر این از من پس
فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اگر بدی او را از خود بشینی و در حالت که نیت از او برای تو پس طلب کن چیزی پس گفت این
مرد که نمی یابم چیزی فرمود طلب کن اگر چه یک انگشتی از آن باشد پس طلب کرد و آنرا پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله
صلى الله عليه وسلم ای پیش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره ذکر کرد و سورت های چند نام
برد آنرا پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر انچه بینی و ادوم او را بتو مقابله آنچه راست از قرآن یعنی تعلیم آن و الله اعلم **باب**
لا یخلوا الکاحح عن مال فان استمتع و محی وجب جمیع ما ولع لیسیم وجب مهر المثل وان لم یستمتع و مات ولم یسم فاختلقوا
ذلك او سمی فخصف ما سله و طلق ولم یسم فالمتعة او سمی فخصف ما سله غالی فید باشد بکلیج احوال پس اگر بهره مند شد یعنی
جماع کرد و معین کرده بود مهر را و چه بنویس مهر و اگر بهره مند و معین کرده بود مهر را و چه بنویس مهر و اگر بهره مند شد و چه
و تسمیه بهره مند کرده بود پس اختلاف کردند فقهاء و بنصورت اگر بهره مند نشده بود و معین کرده بود مهر را پس چه میشود و نصف آنچه
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس چه و چه میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچه
مقرر کرده بود و چه میشود قال الله تعالی فما استمتعتم به منهن فأنوهن أجورهن فریضة و لا جناح علیکم فیما
تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیها حکما پس بنویس که بهره مند شد بدیوی از منکوحات پس رسید ایشان را
مهر نامی ایشان یعنی تمام مهر نامی و این عام است صورت طلاق و وفات را نیت گناه بر شما و چیز دیگر از یکدیگر رضی شدید بعد از مقرر
کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر رضی شدید بقصان یا زیارت یا سقا یا بآن تراضی عمل باید کرد و هر آینه هست خدا و اما با
قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرغوا منهن فریضة و متعه من علی الموسع ^{ماده}
و علی المقصر قد و متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین به چه گناه نیست بر شما اگر طلاق داد و یا زنا زارد و قنیه هنوز جماع
نکرد با ایشان یا مقرر کرده اید برای ایشان مهر معلوم القدر پس در بیضه بهره مند کنید زنان را یعنی بلباس بر تو اگر قدر حال
اوست و بر تنگ دست قدر حال او بهره مند کردن بخصیلت پس ندیده لازم کرده شد بر سکو کاران و ان طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فخصف ما فرضتم الا ان یعصون او یعفو الذی یبید عقد الکاح و ان
تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق داد و یا زنا زارد و پیش از آنکه جماع کنید
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بودید برای ایشان مهر پس چه نیست نیت آنچه مقرر کردید لیکن آنکه عفو کننده منکوحات یعنی قنیه
کنند مهر خود را یا عفو کنند شخصی که بدست اوست عقد نکاح یعنی بعد از تمام دادن مهر و قبل سیس طلاق داد و بنحوشدلی و همه آن زن
گذاشت و مطالبه نصف کرد و الله اعلم به چه باین نیت و آنکه در گذارید نزد یکدیگر ترست بر پیز گاری و از او شش کنید احسان کردن

[illegible]

غير واجبة الاطلاق
الاجابة في غير الوجه
فلا بأس بتخلف اما
عن موطن الشقة
عن موطن الطريق
فانها لو كان كانه
اخرى اذا تخلف غير
الانها مستحبة عند
الكافة من غير
في وجوب الاجابة العلم
اختلاف اهل العلم
والا فبني

مصابحه فی حق
و من غایب و غایب
و من غایب و غایب

المجلد الثاني

عليه السلام
عليه السلام
عليه السلام

برسد باو یعنی جماع کند با او نهج او چون بر بنید پاکی بر بعضی انقطاع دم رایش از آنکه غسل کند پس گفتند هر دو جماع کنند تا آنکه غسل کند
مشرجم گوید رضی الله عنه همین است ایما قوله تعالی فاذا تطهرا فالتوضوء و درین سبب ابو حنیفه اختلاف کرده است گفته چون
بروی نماز واجب شود جماع با او درست است اگر چه غسل کرده باشد **باب** جواز مضاجعة الحائض و خدمتها
زوجه و مولاها باب در بیان جواز یکجا خواب کردن با حائض و خدمت کردن حائض زوجه خود یا مالک خود را **مالک** عن
دیهیم بن عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم كانت مضجعة مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی قوب واحد و لها وثبت وثبتة شدیدة فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک لعلک نفسک
المیضنة قالت نعم قال شد علی نفسک ازادک ثم عودی الی مضجعتک حضرت عائشة خفنه یو و آنحضرت صلی الله علیه
در یک حمامه و هر آنکه حضرت عائشه حبت کرد حبت کردن سخت یعنی با صطراب بر حوت پس فرمود او را آنحضرت مسلم حبت ترا
آیا حائض شدی گفت اری فرمود محکم کن بر خود را ز خود را بعد از آن عود کن خوابگاه خود و مشرجم گوید امروزی در بازار برای
تا و ازش بوی شود و الله اعلم **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت
كنت ارجل رسول الله صلی الله علیه وسلم و انا حائض حضرت عائشه گفت شانه کردم سر مبارک آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم و من حائض بودم **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان یغتسل جواریه بصلیة و یعطینہ الخمر و هو حیض عبد
بن عمر بود که می شستند کنیزکان او و و پای او را میدادند او را خمر و ایشان را بیض بود و نه خمر بود برای خود را گویند آنقدر که او
بروی بجهه کند مشرجم گوید خدمت حائض زوجه خود را و مضاجعه با او جایز است با اتفاق **باب** جواز سباش و ست الحائض
فوق الاذنا جایز است سباشت حائض را ای ازار **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال ما یجوز لی من امر لقی و هی حائض فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لتشد علیها اذها ثم یساک
بأعلاها مردی سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چه چیز حلال میشود مرا از تنم زن من حال آنکه وی حائض باشد پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که محکم کند بر خود را ز خود را بعد از آن کن کار خود نصف زیرین آن زن **مالک** عن نافع بن
عمید الله بن عبد الله بن عمر و رسول الله صلی الله علیه وسلم یساکها هلی سباشت الی رجل امراته و هی
حائض فقالت لتشد اذها علی اسفلها ثم یساکها ان شاء الله عیب الله عیب الله بن عمر فرستاد آدم بسوی عائشه
سحال میکرد او را یا سباشت کند مردان خود و او را حائض باشد پس گفت عائشه باید که محکم کند از خود را بر نصف زیرین خود و او را
سباشت کند با او اگر خواهد مشرجم گوید حکمت در شد از اقرار است از تنویر و دور داشتن از جماع حرام و محمد بن الحنفی گفته است که
دائمه کرده شده است از عائشه سلم را ازین نیز گفت باید که اجتناب کند از شوائم و او را میرسد تنج با سلمی آن و شفا فرقه است

المجلد الثاني

که متصل بر باشد و الله علم **باب** الغيلة معنی غیله است که جامع کند مردان خود و حال آنکه وی شیر میخورد و ولد را حال آن
 من محمد بن عبد الرحمن بن فؤاد انه قال اخبرني عروة ابن الزبير عن عائشة ام المؤمنين عن جدها بنت هب
 الاسدية انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد همت ان افزع الغيلة حتى ذكوت ان الروم و
 فارس يهتفون ذلك فلا يصروا ولا هم حضرت عائشة از جد امه اسدي روايت نمود که جد امه شيد حضرت صلى الله عليه
 وسلم که مي فرمود هر آينه قصد کردم من که منزع کنم از غيلة يعني مردان را از جماع زنان شير دهند و او لا و خود تا آنکه ياد کردم اهل روم و فارس
 را که مي کنند اين کار پس ضرر نرساند و لا ايشان **قال مالك** الغيلة ان يمس الرجل امراته وهي ترضع لغيره قلت ان كان من
 غيلة نت که جامع کند مردن خود را و حال آنکه وی شیر میخورد **باب** ان لا تاكلن من اكلته النشوز و عظمها فان ابدت نشوزا
 هيجها فان اقامت على النشوز ضربها ضربا غير مبرح وان نشز استجب لها ان تصلم بترك بعض حقها وان نشزا
 فابعت الحاكم حكما من اهلها و حكمها من اهلها فان نفق و لا تقار قاربه من يد مرد و از طرف زن علامت سرکشی ميخورد
 آنرا دای حقوق زوج که بر وی وجبت سرکشی کند زوج و عظم گوید بضيقت نمايد پس اگر ظاهر کرد سرکشی را و نپذيرد ترک کند
 او را يعني مضاجعه و جماع با او نکند پس اگر اصرار کرد بر نشوز بنزد او را و زن غير ايد او دهند و اگر سرکشی کند مرد بايد که زن صلح
 کند او و ترک بعض حقوق خود از نفقه و غیر آن و اگر مرد و از یکدیگر سرکشی کردند هر کي در مقام خشونت باشد از دیگری باید که حاکم شود
 را حکم کند شخصی را از اهل زوج شخصی دیگر را از اهل زن پس ايشان تشخيص و جانشوز کنند و تحری نمایند و صورتیکه تالیف میان ايشان
 و میان صورتی مابرايشان لازم کند و اگر اين هم نفع نداد بايد تفرق شوند قال الله تعالى و اللاتي تخافون نشوزهن فخذوهن
 و اجرحوهن في المنجاص و اضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهم سبيل ان الله كان عليا كبيرا و از نایک می باشد
 از سرکشی ايشان يعني اداي حقوق زوجيت نکند پس بنده و سيد ايشان يعني از تعاقب خداي تعالی بشمر سنايد و ترک کنيد ايشان را و
 خدايگاه يعني دخول کنید بغير شش دیگر و جرح دیگر و بنيد ايشان را يعني زدن که ضرر نايان ندید پس اگر فغان برداری شما کردند پس
 کنید بر ايشان را همچو گناه ستم و ندي هر آينه خدا بلند قدر بزرگ مرتبه است و ان خفف شقاق بينهما فابغوا حکما من اهلها و حکما
 من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله عليما خبير و اگر نشتيد از اهل اسلام مخالفت میان
 زوجين پس بهتر است بسوی ايشان حکم گفته بعد از ان اهل قرابت شوهر و حکم گفته بعد از ان اهل قرابت زن اگر خواهند و
 حکم هست کردن حال میان ايشان البته موافقت اند از خداي تعالی میان ايشان بگریز است خدا و انما خوار و قال الله تعالى
 و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعتراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا و الصلح خير و احضرت
 الا نفوس و ان يهتسبوا و تهتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا و اگر زنی برسد از شوهر خود سرکشی را یا را و گردانی را پس گناه

در قاضيه
 كراهية تذبذب
 ۳۳
 من غير تذبذب

عن عبد الله بن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى في سورة النور

خير وارث ليس بهركم نيا بدبره واپس صحبت بروی روزبه گرفتن دو ماه پی در پی پیش از آنکین هر دو یکدیگر بوست رسانند
 پس هر که نتواند روزبه و شستن دو ماه پس صحبت بروی طعام خورائیدن نشست مسکین این حکم را می آید که گویان آری بخدا
 و رسول او و این احکام حد و مقرر کرده خدمت و مر کافراست عذاب درود و بند **قال** مالک فی قول الله تبارک
 و تعالی والذین یظهرون من انفسهم ثم یعودون لما قالوا قال سمعت تفسیر ذلک ان یتظاهر الرجل من انفسه
 ثم یحجم علی امساکها واصابتها فان اجمع علی ذلک فقد وجبت علیه الکفارة وان طلقها ولم یحجم بعد تظاهرها
 منها علی امساکها واصابتها فلا کفارة علیه گفت مالک و دخل خراجها والذین یظهرون الا یتکلمون شیء من اهل علم
 تفسیر این آیه است که ظاهر کند مرد از زن خود بعد از آن عزم کند بر نگاه داشتن وی و جماع کردن با او پس اگر عزم معصم کرده است
 بر آن کار پس بر آینه و جب شد بروی کفارة و اگر طلاق داد او را و عزم معصم کرده است بعد از تظاهر کردن از وی بر نگاه داشتن وی
 و جماع کردن او پس بر کفارة نیست **قال** مالک من تظاهر من امراته ثم مسها قبل ان یکفرانه لیس علیه کفارة
 واحدة و کیف عنها حتی یکفر ویستغفر الله **قال** مالک و ذلک الحسن ما سمعت گفت مالک هر که تظاهر کرد از زن
 خود بعد از آن رسانید دست با او پیش از آنکه کفارة دهد بر آینه حکم نیست که نیست بروی هر یک کفارة و خود را باز دارد
 از جماع او تا آنکه کفارة دهد و طلب آمرزش کند از خدا تیسبب این گناه گفت مالک و این بهترین احوالی است که شنیده
باب ان تظاهر من اربع بکلمة واحدة او من واحدة بکلمات شقی ما ذاعلیه اگر تظاهر کند از چهار زن
 بیک کلمه یا تظاهر کرد از یک زن بچندین کلمات چه چیز لازم میشود بروی **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابي عبد الله
 قال فی رجل تظاهر من اربع نسوة له بکلمة واحدة انه لیس علیه الا کفارة واحدة عروه گفت و باب مروی که
 تظاهر کند از چهار زن از آن خود بیک کلمه که نیست بروی هر یک کفارة **مالک** عن دبیع بن ابی عبد الله الحسن
 مثل ذلک مالک از دبیع بن ابی عبد الله الحسن بن زید بن ابی ائیم **قال** مالک و علی ذلک الا امر عید فاکت
 مالک همین است امر مقرر نزدیک **قال** مالک فی الرجل یتظاهر من امراته فی مجالس متفرقة قال لیس
 علیه الا کفارة واحدة فان تظاهر ثم کفر ثم تظاهر بعد ان یکفر فعليه الکفارة ایضا گفت مالک با
 هر یک تظاهر کرد و باز خود در مجالس متفرقه گفت که نیست بروی هر یک کفارة پس اگر تظاهر کرد بعد از آن کفارة داد و بعد از آن
 باز یکبار تظاهر کرد بعد از آنکه کفارة دهد پس لازم است بروی کفارة دیگر نیز **باب** ان تظاهر منها قبل ان ینکحها
 ما ذاعلیه اگر تظاهر کند از زن بی پیش از آنکه نکاح کند او را چه چیز لازم است بروی **مالک** عن سعید بن عمرو بن
 سلیم الزرقی عن القاسم بن محمد ان رجلا جعل امراته علیه کظیرا مه ان هو تزوجها فامره عمر بن الخطاب

قالوا معناه فی نقص قالوا
 و ان بعد عن الشاها ان
 یسکها عقیب الفکر
 ثم انما یکتفان ان یفارقها
 فی ذلک طلقها عقیب
 الطهر فی الحال و ان
 احدهما فی الوقت فلا
 کفارة و عن ابی جعفر
 عن علی و علیهما
باب ان تظاهر من
 امراته قبل ان ینکحها
 ما ذاعلیه
 و لو تظاهر من امراته
 واحدة قبل ان ینکح
 اولها و قبل ان ینکح
 ثلثها او قبل ان ینکح
 کفارات و ان قالوا
 مستأجرة قالوا
 تظاهرها واحدة
 کفارة واحدة

المجلد الثاني

ان هو تزوجها لا يقربها حتى يكفر كفارة المتطاهرة قاسم بن محمد روایت کرد که هر آن مردی ساخت زنی بخت خود ماند بخت مادر خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که اگر او را نکاح کند زوی یک نشود با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار گفته **مالك** انه بلغه ان رجلا سال الفاسم بن محمد وسليمن بن يسار عن رجل فظاهر من امراته قبل ان ينكحها فقال ان نكحها فلا يمسها حتى يكفر كفارة المتطاهرة مردی سوال کرد قاسم بن محمد وسليمان بن يسار از حکم مردی که ظهار کرد از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را پس مرد گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار گفته **مالك** عن هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عروة الزبير عن رجل قال لامرأته كل امرأة انكحها عليل عشت ذهبي على كظها حتى فقال عروة بن الزبير يحرقه من ذلك عتق رقبة هشام بن عروة شنید که هر آن مردی که کرد عروقه بن الزبير را از حکم مردی که گفت زنی خود را بر زنی که نکاح کنم او را بر تو ادا مکن زنده پس از آن زن ماند بخت مادر من است پس گفت عروقه بن الزبير كهائيت میکند او را ازین کار آزاد کردن یک برده **باب** ظهار العبيد در بیان حکم ظهار غلامان **مالك** انه سال ابن شهاب عن ظهار العبد فقال موطأ له انما قال مالك يريد ان يقع عليه كما يقع على الحر قال **مالك** وظهار العبد عليه واجب وصيام العبد في الظهار شهر ان مالك سوال کرد ابن شهاب را از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار آزاد است گفت مالك مراد میداشت که ظهار واقع میشود بر غلام چنانکه واقع میشود بر آزاد گفت مالك وظهار غلام بروی واجب است وصوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدانکه اگر شخصی مرد جنبی یا زن اجنبی را بزنا نسبت کند حال او خالی از زناست حالت نیست اگر مقذوف اقرار کرد قاذف از حد خلاص شد و اگر چهار گواه برزنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قایم نشدند و چنانچه هر قاذف حد قذف که بشنا و تازیانه است و اگر شخصی زن خود را بزنا نسبت کرد یا حامل ولد او را از خود نفی نمود و اینها حال خالی نیست اگر مقذوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه برزنا آورد حد قذف از قاذف برخواست و اگر نکاح زن از حد قذف خلاص یافت و اگر از همان هم باز پشیمان شد قذف که بشنا و تازیانه است و چنانچه نزدیک جمهور و امام ابو حنیفه میگوید حد قذف بر زوج لازم نمیشود غیر ازین نیست که موجب آن همان است و پس همان نام که آنها چند است مقهور بقسم که زوج پس آن از موجب قذف خلاص میشود چنانکه یأی قال الله تعالی والذين يرمون اذواجهم ولم يكن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصدقين والخاصة بتر لونه الله عليه ان كان من الكذابين و بذكر عنهما العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكذابين والخاصة

قلت قال البغوي
روى الامام عن ابن شهاب
فانت على كظها حتى
تتبعها اليك من مظاهرها
روى الامام عن ابن شهاب
كان مظاهرها انكحها
ان يمسها ما لم يمسها
روى الامام عن ابن شهاب
قاسم وسليمن
قلت
ب
ظهار العبد عليه
واجب شهر ان مالك
سوال

المجلد الثاني

این قسم سو الها و عیب کرد چنین حوالا بارانا آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس قتیکه باز آمد عاصم
 بسوی قوم خود آید پیش او عویر پس گفت ای عاصم چه خبر فرمودی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت عاصم عویر را تیا و روی پیش من
 خیر را بر آید ناپسند داشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال مرا که پرسیدم از آن پس گفت عویر و اسد از منی مانع تا آنکه سوال کنم
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ازین تقدیر پس روی آورد عویر تا آنکه آید پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان مردمان پس
 یا رسول الله خبر ده مرا از حال مردیکه یافت با زن خود مرد اجنبی را یا یکشد آن مرد را پس خواست نشست او را آنچه کار کند پس فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آنینه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو و حقی آتی پس برو بسیار در آن گفت سهل پس این
 مرد و یا یکدیگر لعین کردند و من در میان مردمان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم پس قتیکه فارغ شدند از لعان خود
 عویر و روئوخ گفته باشم بر این زن یا رسول الله اگر نگا دارم او را یعنی اگر من بهت گویم پس مرا می باید که طلاق بگویم پس طلاق داد و او را برگردانید
 از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه و سلم این شهاب بود و طلاق داد و آن بدست لعان کنندگان بعد از آن
حادثه مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن رجل من بني عبد المطلب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم و
 سلم و انتفى من ولد هاتفرق رسول الله صلى الله عليه و سلم بينهما و الحق الولد بالمولا و مردی لعان کرد با زن خود
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنها را قطع نسب کرد و از فرزند او پس جدائی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در میان
 ایشان و لاق ساخت فرزند را با زن **باب** اذا خیر الرجل امراته فاختار فقه او خیرا یاها فاختاره فليس
 ذلك بطلاق و قتیکه بخار کرد و آیند مردی زن خود را پس ازین اختیار کرد و شوهر خود را یا اختیار داد و پدر آن زن را
 پس اختیار کرد او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیست **مالك** عن عبد الرحمن بن العباس عن عاتبة بنت
 ابي لهبع بن ابي اسيد عن ابي بكر بن قريظة بنت ابی امیة بن قریظه ثم اثم عاتبة و علی عبد الرحمن
 و قالوا اما زوجهنا الا عاتبة فارسلت عاتبة الى عبد الرحمن فذكرت ذلك له فجعل امر قریظه بیدها
 فاختارت و نه و جهاد فم یکن ذلك طلاقا حضرت عاتبة پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قریظه نسبت الی امیة
 پس او یکا قریظه در کفاح داد و داد و بعد از آن او را میامی و ناخوش شد و از عبد الرحمن گفتند در کفاح نداده و خوار را اگر عاتبة
 یعنی از حضرت عاتبة گله کردند پس آدم فرستاد حضرت عاتبة بسوی عبد الرحمن پس فرمود این با تو چه کرد پس عبد الرحمن
 ساخت قریظه را بپست او پس قریظه اختیار کرد و شوهر خود را پس بنو این طلاق **مالك** عن عبد الرحمن بن العباس عن
 ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه و سلم زوجت حفصة بنت عبد الرحمن المذنب بن الزبير عبد الرحمن
 نائب بالامام فلما قدم عبد الرحمن قال ومثلي يصنع به هذا ومثلي بفتيات عليه فقامت عائشة المذنب

الجلد الثاني

الزید فقال المنذر فان ذلك سيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لاندما راقضية ففرت حفصة عند المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة بنی وادخضه وخر عبد الرحمن بأبست منذ بن الزید عبد الرحمن در ان وقت غایب بود و شام پس وقتیکه آمد عبد الرحمن گفت آیا مثل من این کار کرده میشود یا مانند مرا هر گاه بپوشته میشود یعنی بر او من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عائشة با من الزید یعنی عبد الرحمن بپوشید پس بر آنه اختیار او بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن رد کننده نیستیم کاریکه سرانجام کرده باشی تو آزا پس بجای خود ماند حفصة زدیک منذر نمودن طلاق **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر باهرة سلا عن الرجل يملك امرأته امرها فتزود ذلك اليه ولا تقضي فيه شيئا فلك بطلاق عبد الله بن عمر ابو هريرة را سوال کرده شد از حکم مردیکه بدست زن خود داد کار او را پس رد کند زن آن کار را بسوی مرد و حکم بدو چیست آن خبری پس مرد و زن گفتند نیت این طلاق **مالك** عیسی بن سعید بن سعید بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امرأته فلم تفارقه وقوت عنده فليس ذلك بطلاق سعيد بن المسيب گفت وقتیکه مالک ساخت مرد زن خود را بر کار آن زن پس جدائی نکرد و بجای خود ماند نزد یک او پس نیت این طلاق **مالك** عن ابن شهاب انه سمعه يقول اذا خیر الرجل امرأته فاخذته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت و اختیار داد مرد زن خود را پس اختیار کردن شوهر را پس نیت این طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاخذت نفسها فهي تطليقة رجعية وقتی که داد کار زن را بدست او پس اختیار کردن زن نفس خود را پس آن طلاق رجعی است **مالك** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خارجة بن زيد بن ثابت انه اخبره انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق وعينه قد مدحان فقال له زيد ما شأنك فقال ملكك امرأتي امرها فتزود فتشوق فقال له زيد ما حملك على ذلك قال لقد رفقا لي وبتحبه ان شئت فقل فاما هي ولحده ولت املك بها فإخبره بن زيد بن ثابت شسته بود نزد یک زید بن ثابت پس آمد نزد یک محمد بن ابی عتیق وازد و چشم او اشک ان بود پس گفت او را زید چیست حال تو گفت وادم بدست زن خود کار او را پس جدا کرد از من پس گفت او را زید چه چیز باعث شد ترا بر اختیار داد گفت تقدیر الهی پس گفت زید چیست کن با او اگر خواهی پس خیر نیست که این یک طلاق است و تو مالکتری بان زن یعنی رجعی است میتوان کرد اگر چه آن زن رضی نباشد **مالك** انه بلغه ان رجلاً جاء الى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن قد جعلت امر امرأتی فی یدها فطلعت نفسها فاذا توست فقال بن عمر واه كما قالت فقال الرجل لا تفعل يا ابا عبد الرحمن فقال بن عمر انما اضل انت فلعنته شخصی آمد نزد عبد الله بن عمر پس گفت یا ابا عبد الرحمن هر آنه من نامردم کار زن خود را بدست او یعنی اختیار داد و او از زن نفس خود را پس چه خبری یعنی حکم می نمائی پس

۱۰ قلت علی
 هذا كذا هل العاصم
 قوله قضات عليه
 قال ابو عبد الله من
 ۳۳
 قضی ادونة اصل فقد
 قضیت به وهو انما قال
 من القوت ۱۱

الجلد الثاني

گفت عبد الله بن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: **ما لك** عن نافع في هذه المسئلة و
 يكون مالك بها ما كانت في عدتها مختصة بملكك ان نافع ودين من نافع نقل کرد که باشد یعنی شوهر قادر بر این یعنی بر رجعت
 تا وقتی که زن در عدت خود باشد **باب** اذا جعل امرها بيدها فطلقت نفسها ثلثا كان القول قوله **باب** متى
 وقتی که داد امر زن را بدست او پس طلاق داد آن زن نفس خود را سه طلاق باشد قول معتبر قول مرد باس و گویند **مالك**
 عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا ملك الرجل امراته امرها فالقضاء ما قضت الا ان ينكر عليها
 فيقول لم ار ذلك ولا واحدة فيخلف على ذلك ويكون مالك بها ما كانت في عدتها عبد الله بن عمر گفت و اینکه
 مالک کرد زن خود را بر کار او پس حکم ما است که زن حکم کند مگر آنکه بپند کند شوهر این حکم را پس گوید اراده کرده بودم مگر
 یک طلاق را پس سوگند خورد بر همین و باشد قادر بر این یعنی بر رجعت آن زن تا وقتی که زن در عدت خود باشد **مالك**
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان رجلا من ثقيف ملك امراته امرها فقالت انت الطلاق فسكت
 فقالت انت الطلاق فقال بئيل الحجر فنهت قالت انت الطلاق فقال بئيل الحجر فاختصما الى مروان بن الحكم
 فاستخلفه ما ملكتهما الا واحدة وروها اليه قال عبد الرحمن وكان القاسم يعجبه هذا القضاء ويرويه
 ما سمع في ذلك مروى از قبيد بن ثقيف مختار گردانید زن خود را بر کار او پس گفت زن تو طلاق یعنی جدایی از من پس خاموش
 ماند و بعد از آن دیگر بار گفت زن تو طلاق پس مرد گفت در میان تو سنگ باد بعد از آن دیگر بار گفت تو طلاق پس مرد گفت
 در میان تو سنگ باد پس خصومت کردند بسوی مروان بن الحكم پس مردان سوگند داد مرد را که در اختیار زن نداده بود دیگر
 یک طلاق را و در کردن را بسوی او گفت عبد الرحمن که قاسم را خوش میساخت این قضایا میدادند از بهترین آنچه میشدند
 و درین باب **باب الخلع** باب در حکم خلع قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا يحل لکم ان ترثوا النساء كره
 ان لا تغضوهن لئن غضبوا بعض ما يتيموهن الا ان ياتين بفاحشة مبينة وعاشره هن بالمعروف فان
 لهن منهن فممن ان تکرهوا شيئا ويجعل الله في رزقهن كسيرا وان اردتم استبدال زوج مكان زوج فاستبدلوا
 احدیهن قسطا فلا تآخذن وامنه شيئا الا حلا و نهتانا و انما اميننا وكيف تآخذن و نه وقد افطر بعضكم
 الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا اي مومنان حلال نیست شمارا اگر ميراث گیرید از زنان ایشان ناخوش بپسند و من
 نکنید ایشان را از نکاح هر که خواهند تا بدست آرید بعض آنچه داده اید ایشان را یعنی کابین که قریب ایشان دادست و الله
 اعلم لیکن وقتی که گفتند کار بد شما را میتوان این داد و زندگانی کنید باز آنان بوجه پسندیده زیرا که اگر ناپسند کنید ایشان را

له قس
 عليه انما في ذلك
 بوضيعة تقربه
 ثلاثة واحدة
 ٣٢

المجلد الثانی

پس شاید که ناپسند کنید چینه ی را و پیدا کند خدا تعالی در آن چیز بسیار و اگر خواهید کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را وید که بال یا جمال مرغوب تر است و خست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد و مهر که داده است باز گرداند و حال آنکه داده بود و در مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز گیرید چیزی از آن ال یا بگیرد آنرا بستم و گناه ظاهر و چگونه بگیرد او را حال آنکه متصل شده اید بعضی شما بعضی یعنی مرد جام کرده است باز در جماع مقرر کرده و گرفته اند زمان از شما بعد حکم یعنی ایجاب قبول محض و شود و حال آنست که نکاح بشرط آن تحقق شد و جماع مقرر ساخت مهر را پس آنرا و آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی ولا یحل لکم ان تاخذوا مائتا نسوة من بینا الا ان یخافا ان یتحیضا احد و الله فان خفتم الا یتحیضا احد و الله فلا جناح علیهما فیما افترقا به و حلال نیست شما را که بگیرد یکدیگر را بعد از آنچه دادید زنا زنجیری در عوض طلاق مگر آنکه بترسند زوجهین که بر پا نخواهند داشت حدود حدیثا یعنی حقوق زوجیت را بگویند حدیثا فرموده است پس اگر رسیدید ای حاکمان اسلام که زوجهین بر پا نخواهند داشت حدود خود را را عرض جل پس هیچ گناه بر ایشان در آنچه زن عرض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا ترجمه گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید داد گرفت ضرورت پس و فتنه ضروری باشد هیچ باک نیست در خلع و لازم نیست بر حاکمان که تعقیبش حال زوجهین کنند بلکه باور دارند گفته ایشان را و آنچه ظاهر کردند **صالح** عن یحیی بن سعید عن حمزة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زید

الانصاری انها الضربة من جعیدة بنت سهل الانصاری انها كانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبیح فوجد جعیدة بنت سهل اشد بابه فی الفلج فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا فقالت انا جعیدة بنت سهل یا رسول الله قال ما شأنك قالت لا انا ولا ثابت بن قیس لزوجهما فلما سمعوا زوجها ثابت بن قیس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه جعیدة بنت سهل قد زکرت ما شاء الله ان تذکر فقالت جعیدة یا رسول الله كلما اعطانی عندهی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لثابت خذ منها فاحض منها و حیلت فی اهلها جعیدة فخر سهل انصاری بود و نکاح ثابت بن قیس بن شماس و بعد آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد بسوی نماز صبح پس ثابیت جعیدة را نزد یک در دوازه خود در سیاهی آفرید پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کیت این گفت من جعیدة ام بنت سهل یا رسول الله فرمود جعیدة مال تو گفت نیست من همراه ثابت و نیست ثابت همراه من یعنی اتفاق نماده پس و فتنه آمد شوهر او ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست جعیدة ذکر کردیش من آنچه خدا میخواسته بود که ذکر کند پس گفت جعیدة یا رسول الله هر چه داده است نزد من است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت را که بگیرد زنی پیش ثابت گرفت از وی و عده نشست جعیدة و فرمود خود **صالح**

ما قال
 وافق اهل العلم
 على ان تغلبها
 فهو طلاق ما بين
 اختلفوا في شمله
 فقال ابو حنيفة
 تغلبت بشبهه
 وهو قول الشافعي
 وانما انما هو
 ليس بطلاق كما
 يقضي المذهب
 من قولهم
 طلقها
 على ان تغلبها
 عليه

المجلد الثاني

دیگر طلاق داد بعد از آن گفت و آمد جای ندیم ترا بسوی خود یعنی بهره مند گردانم ترا بدات خود و هرگز حلال نخواهی شد برای
 هیچ کجا پس آنرا ساخت خداست این آیه الطلاق قرآن آیه پس شروع کردند مردان طلاق و بعد از نزول آیت شروع
 کردن از سر نو از نو بر پیش این طلاق داده بود از ایشان یا طلاق نداده بود **باب** لا یتحل المطلقة ثلثا الا
 حق تذوق العیلة من الاخر هل نیت زنی که با طلاق داده باشد و از زوج اول یا آنکه بچشد مزه از شوهر دیگر
مالك عن المسوون رفاعه القرظی عن الزید بن عبد الرحمن بن الزید بن رفاعه بن مموال طلق امراته
 تيمية بنت وهب في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثا فنكحت عبد الرحمن بن الزید رفاعه عن عنائها
 استطاع ان يمسها ففارقها فاراد رفاعه ان ينكها وهو زوجها الاول الذي كان طلقها فان كره رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فنهاه عن تزوجها وقال لا یتحل لك حق تذوق العیلة رفاعه بن مموال طلاق داوودن خود را که تيمية بنت
 وهب بود و بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد بپس نکاح کرد تيمية با عبد الرحمن الزید پس سبی از سباب مادی باز داشته شد
 از وی پس نتواند که دست رساند بوی پس جدا شد از وی پس خواست او را رفاعه شوهر بخشد او که طلاق داده بود پس نکرده
 این اجرا پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس منع فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از نکاح کردن بان زن و فرمود آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم که حلال نمیشود برای تو تا آنکه بچشد مزه **مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن
 عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان طلق امراته البتة فزوجها رجل اخر فطلقها ما قبل ان
 يمسها هل يصح لزوجها الاول ان يتزوجها قالت عائشة لا حق يذوق عیلتها حضرت عائشة را سوال کرده شد
 از حکم مردی که طلاق داوودن خود را طلاق قاطع یعنی مثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد از آن طلاق داد و می بیند
 آنکه دست برساند با و آیا درست است شوهر اول را که نکاح کند با او گفت حضرت عائشة نکاح نکند تا آنکه بچشد مزه **مالك**
 انه بلغه ان القاسم بن محمد سئل عن رجل طلق امراته البتة فزوجها رجل اخر فمات عنها قبل ان يمسها هل
 یحل لزوجها الاول ان يراجعها فقال قاسم بن محمد لا یحل لزوجها الاول ان يراجعها قاسم بن محمد را سوال کرده شد
 مردی که طلاق داوودن خود را طلاق قاطع بعد از آن نکاح کرد او را مردی دیگر پس بعد از سردی پیش از آنکه دست برساند با و
 آیا حلال است شوهر اول او را که رجوع کند با و پس گفت قاسم بن محمد حلال نمیشود شوهر اول را که رجوع کند با و **باب**
 ان طلقها تطليقة او تطليقتين فزوجت رجلا اخر ثم رجعت اليه تكون عنده على ما بقى من طلاقها
 مردی طلاق داوودن خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد او را زن شوهر دیگر یا سوای آن بعد از آن رجوع کرد و بسوی
 اول یعنی نکاح کرد با او باشد نزدیک او بر چیزی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق **مالك** عن ابن شهاب

له قلنت
 مموال بكسر الميم
 المصلحة ويقال بها
 وسكن الميم ويقال بها
 والود واللام الزيد
 الزاي وكسر الميم
 وانه بضم الواو
 الموحدة
 تقصير العیلة
 انة الحرام بالاصل
 واما اصل الحرام
 التقصير على بنة
 م
 الالة وقيل على معنى
 القطعة يذوق طلقه
 القطة حتى لو خلت
 غسل وقيل حتى لو خلت
 وقيل العیلة بفتح الهمزة
 فاد الزيد وقيل فاد
 عیلة والعیلة هي
 عند اكثر اهل العلم

[illegible][illegible]

المجلد الثاني

است با او پس اگر یک طلاق داد جدا شود اندی بوجبی که نکاح را کنی اینست و اگر سه بار طلاق داد حرام کرده شد بکلی
تا آنکه نکاح کند شوهری بخروی **مالك** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن یاسر عن
البکیر انه قال طلق رجلا امراته ثلاثا قبل ان يدخل بها ثم بدال من ينكحها فجاء يستفتي فذهبت معه سال الى
مسال عبد الله بن عباس ولبا هريرة من ذلك فقال لا تری ان تنكحها حتى تنكح زوجا غیرها قال فانما كانا طلاقا
ایاها واحدة فقال ابن عباس انك اوسلت من یدلك ما كان للفا من فضل محمد بن یاسر بن البکیر گفت طلاق داد
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه دخول کند با او بعد از آن و اعیه پیدا شد او را که نکاح کند آن زن را پس آمد فتوی طلب کرد
پس فرستم با او سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس طوهر بریه را ازین باجرا میسر گفتند هر دو را با جایز نمی بینیم
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد و خوار نیست که بود طلاق او را یکبار پس گفت ابن عباس
هر آینه تو گمانستی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل کنی اختیار ترا بود که طلاق دهی و باز نکاح کنی الحال چون سه طلاق
را جمع کردی آنچه بدست تو بود رفت **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله بن الأشج عن الثعلبی عن یحیی بن
عیاش الاضوی عن عطاء بن رباح عن یحیی بن سعید عن یحیی بن عمار عن یحیی بن عمار عن یحیی بن عمار عن یحیی بن عمار
قال عطاء فقلت انما طلاق البکر واحدة فقال لی عبد الله بن عمرو بن العاص انما انت قاض الواحدة تبینها
والتلاث تحرما حتى تنكح زوجا غیره عطاء بن رباح عن یحیی بن سعید عن یحیی بن عمار عن یحیی بن عمار عن یحیی بن عمار
مردیکه طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رسد با او گفت عطاء پس فرستم من خیر ازین نیست که طلاق یکبار پیدا شد
پس گفت مرا عبد الله بن عمرو بن العاص سستی تو گمرا مرد قصه گوی یعنی بعلم فقه مناسبی نداری یک طلاق چه میکند او را
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله
بن الأشج انه اخبره عن معاوية بن ابی عیاش الاضاری انه کان جالسا مع عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر
قال فجاءهما محمد بن یاسر بن البکیر فقال ان رجلا من اهل البادية طلق امرأته ثلاثا قبل ان يدخل بها
فماذا یریان فقال عبد الله بن الزبیر ان هذا الامر ما لنا فیہ قول فذهب الی عبد الله بن عباس و ابی هريرة
فانی توکمتا عند هاتین فسلما ثم اتفقنا فاجزنا فذهب فسلما فقال ابن عباس لا بی هريرة افتد با
ابا هريرة فقد جاءتك معضلة فقال ابو هريرة الواحدة تبینها والتلاث تحرما حتى تنكح زوجا غیره و
قال ابن عباس مثل ذلك ایضا معاوية بن ابی عیاش الاضاری شتهه ابو عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر پس آمد پیش
الشیان محمد بن یاسر پس گفت هر آینه مردی از اهل بادیه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه نکاح کند با او پس چه چیز

يكنى يتي ورجي او چه فتوى سيد بيد پرس گفت عبدالله بن ابوسير آئيه اين مسئلست اماوران همچ تو لي پس برويش بعد
اسد بن عباس وابوهريره پس بر آئيه من بگفته شدم ام ايشان را نزد يك عايشه پس سوال كن ايشان را بعد از آن با پرسش
و خبره را را پرسنت محمد ايس پس سوال كرد ايشان را پرس گفت عبدالله بن عباس ابوهريره را كه فتوى دهه اورا اى ابوهريره
بر آئيه آورده پس تو قضيه مشكليه پرس گفت ابوهريره يك طلاق جدا ميكنند او را و سه طلاق حرام ميكنند او را تا آنكه كجا كند شوهر را
را خبر او گفت ابن عباس اينها نيز **قال مالك** و علي ذلك الامر عند مالك و برين است حكم زديك ايا
تطليقتان فقرار للمماليك كالتلات للاحرار فاذا كان احدا الفوجين حرارا لاخره قيقا فالطلاق معتبرا
بالرجال والعدة بالنساء و در بار طلاق داودن و در طهر و رجى غلامان و كثر كان همچو ششسته است در حق آنرا دان پس و
كه باشد يكى از دو زوج منى شوهر را زن او آزاد و ديگرى بنده پس شمار طلاق معتبرست بحال مردان يعني اگر مرد و عده است انضا
طلاق و در باشد و اگر آزاد است سه باشد و عده معتبرست بزبان **مالك** عن ابى الزناد عن سليمان بن ابيسار ان
نفيعا مكاتبا كان لام سلة زوج النبي صلى الله عليه وسلم او عبدا كانت تحت امرأة حرة فطلقها اثنتان
ثم ادا ان يراجهما فاحره اذ واج النبي صلى الله عليه وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فبساله عن ذلك فلقية عند
الدراج اخذ ابن زيد بن ثابت فضالهما فابتداهما فاجتبا فاحرا فاحرا عليك حرمته عليك نفيعا مكاتبا كان لام سلة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
ورسوخ او بود زنى آزاد پس طلاق داد او را و طلاق بعد از آن خواست كه رجعه كند با او پس امر كرد او را از رجعه
انحضرت صلى الله عليه وسلم كه برويش حضرت عثمان پرس سوال كنند او را اين امر را پس ملاقات كرد با حضرت عثمان زديك زديك
مسجد در آنجالى كه گرفته بود دست زيد بن ثابت را پس سوال كرد ايشان را كه يك بركستيايى كردند به يكجا پس گفتند حرام شد
حرام شد تو **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان نفيعا مكاتبا كان لام سلة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم طلق امرأة حرة تطليقتين فاستفتى عثمان بن عفان فقال حرمته عليك نفيعا مكاتبا
بود از آن ام سلمه طلاق داد زن آزاد را و در بار پرس فتوى طلب كرد از حضرت عثمان پرس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو **مالك**
عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي ان نفيعا مكاتبا كان لام سلة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
الله عليه وسلم استفتى زيد بن ثابت فقال انى طلقت امرأة حرة تطليقتين فقال زيد بن ثابت حرمته
عليك نفيعا مكاتبا بود از آن ام سلمه فتوى طلب كرد از زيد بن ثابت پرس گفت بر آئيه من طلاق دادم زن آزاد را و او بار
گفت زيد بن ثابت حرام شد بر تو **مالك** عن نافع ابن عبد الله بن عمر كان يقول اذا طلق العبد امرأة فطلقته
فقد حرمته عليه حتى ينكح زوجا غيره حرة كانت او امته و عدة الحرة ثلث حيض و عدة الامه حضانة عبد

المجلد الثاني

فإني أرى أن هذا الرجل
 هو الذي كان أحد الزوجين
 عند الطلاق، وقد كان الشك
 فيك المرحلي، وجعلنا
 المظنونين وقال أبو حنيفة
 له اعتبار بالمرأة في عدد
 الطلقات، وانتقل على
 أن الاعتبار في العدة لا يكون
 بالمرأة.

قوله صلى الله عليه وسلم
 غدير جبهائي، ودلالة على
 أن الطلاق في حاله مطلق
 بدعي، وعلى أن هذا الرجل
 واقع مكره، من غير أن
 يثبت له الرجعة، وعلى من
 لا يثبت له الرجعة، أن لا
 يملك من المهر، بل لا يملك
 حال الخيض، ثم إن
 حال الخيض، في أهل العلم،
 وعلى أهل أهل العلم،
 وعلى أهل العلم، على من
 أهل العلم، قوله لا يملك
 في بدلة له، وأن لا يملك
 في بدلة له، أن يملك
 في بدلة له، أن يملك
 في بدلة له، أن يملك

الجلد الثاني

نيت دو ياتسه كرهت همان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب بن العراق ان رجلا قال لا طلاق
 حبلك على غاريل فكتب عمر بن الخطاب الى عامله ان امره يوافيني بكملة في اليوم فبينما عمر يطوف يا لبديت اذلقته
 الرجل فسلم عليه فقال له عمر من انت فقال انا الرجل الذي امرت ان احلب عليك فقال عمر اسالك بروي هذه البيت
 ما اردت بقولك حبلك على غاريل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الموضع ما صدقتك
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوی عمر بن الخطاب از جانب عراق كه مردی گفته
 زن خود را حبلك على غاريل يعني رسن توريش را نيت دايان ماخوذه است از حال و اب چون کسی بخوابد كه جانور را ياد نگذارد
 رسن برشانه اوی اندازد تا ببرد هر كجا كه خواهد پس اين كناية است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی عامل خود كه بفرمان
 شخص را كه ملاقات كند با من و بگويد و بگويم چه چيز پس در آن اثنا كه حضرت عمر طواف مي نمود خانه كعبه را كه همان ملاقات كرد با او
 شخص پس سلام گفت بروي پس فرمود حضرت عمر كه مني تو پس گفت آن شخص كه من آن كسم كه فرموده بودي و در حق من كه حاضر كرد
 شود و مرا پس تو پس فرمود حضرت عمر سوال ميكنم ترا قسم داده و پروردگار اين خانه چه چيز اراده كرده ازين قول خود كه حبلك على
 غاريل پس گفت آن مرد اوي امير المؤمنين اگر سگند سداي مراد غير اين موضع است نيگفتم يا لواراده كرده بودم بآن فراق
 پس فرمود حضرت عمر واقع همانست كه اراده كرده **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كانت
 لختة وليدة لقوم فقال لاهلها ما شأنكم بها فواي الناس لها تطليقة وليدة هر آينه مردی در كنج او بود و پستاناي
 از آن قومی پس گفت خداوندان او را شكم بها يعني هر چه بخوابيد با او كنيد و اين كناية است از طلاق پس حكم كرد مرد و آن
 يك طلاق است **باب** البتة والبرية والخلية اين كلمات هر يك بترانه طلاق است **مالك** عن نافع
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في الخلية والبرية الها نكثت تطليقة كل واحد منها عبد الله بن عمر كلفته و درين كلمات
 خلية و برية كه اينها سه طلاق اند هر لفظي ازين دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابى بكر بن حزم ان عمر بن عبد العزيز
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابو بكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجعلها واحدة فقال عمر بن عبد العزيز
 لو كان الطلاق الغاما بقت البتة منه شيئا من قال البتة فقد ربح الغاية القصوى ابو بكر بن حزم گفت هر آينه
 عمر بن عبد العزيز پرسيد كه لفظ تبه چه ميگويند مروان در آن گفت ابو بكر بن حزم پس گفتم او را كه ابان بن عثمان ميخورد و از اينكه
 طلاق پس گفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودي باقی نگذاشتي لفظ تبه آن چيز را كه لفظ تبه گفت پس هر آينه تصد
 كرده است حد آخر **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضي في الذي يطلق امراته البتة الها
 نكثت تطليقات مروان بن الحكم حكم ميكرد و در باب شخصی كه طلاق داد و زن خود را بلفظ تبه كه اين كلمه طلاق است

قلست
 عليه اهل العلم

وذلك في بعض
الرجعي فضي الك
قال النابغة الغني
هاتين طوطان دان
نوى ظهرا زاهيا
وراحا خلقا فليس
يطاوعا وراشهار
وعليه كراهه البهين
جيلة النملة
شعر قنينة
انفقوا على من
اكره على ان يخلط
بها لا يخلط قولنا
الامن اكره وقليه
مطهرين ابو جيان
واختلقتني طاني
المكره واعانته
وساكنه قصمكم
جرح قان الشا
قال النابغة الغني
نعم في كثر كونه
على كثر الجهد
بالصبر السند
فالفن كراة

له قلت
تفق اهل العلم على
المطلقة قبل الفرض
السبب في التفتة
وان المطلقة بعد الفرض
قبل المسيس لا متعة
لها بل لها نصف
المفروض واختلفوا
في المدخل بها فقال
ابن حنبل لا متعة لها
فان متعة كان حصنا
وقال الشافعي انها متعة
له قلت
المتعة لقوله تعالى و
المطلقات متاع بالمعنى
له قلت
اتفقوا على ذلك

مثل ذلك گفت الک وريد مرارة اسم بن محمد بن قول بن شهاب قال مالک ليس للمتعة عندنا حد مهر
في قليلها ولا كثيرها گفت مالک نيت برائى متعة ویک ماحرى ونيته شده نه و قليل آن و نه و كثير آن **باب**
لا حدة للمطلقة قبل المسيس ميت هت رنى را که طلاق داده شود پیش از مساس قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
اذا حكمتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم عليهن من عدة تعتد و لها فتهن و سحرهن
سواها جميعا لا اى سلمان و حتى که نکاح کرد ويزنان مسلمة بعد از ان طلاق داد و پيشان را پیش از آنکه جماع کند يا ايها
پيشان شما را پيشان هيچ عدى که شمار کنید آنرا پس متعه و سيد شما را و بگزاريد پيشان را گذشتن نیک **باب** المطلقة
بعد المسيس عليها العدة فان كانت حاملا فعدتها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء
وان كانت لا تحيض من صغرها و كبر فعدتها ثلثة اشهر و نيك طلاق داده شود بعد جماع است بروى عده پس اگر
حامل پس عده او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عده دى سه قروء است و اگر باشد که حیض نمی آرد
از هر سه خورد و سالگی یا کلا ن سالگی پس عده دى سه ماه است قال الله تعالى و للمطلقات يتوبصن بانفسهن ثلثة
قروء و لا یحیل لهن ان یکتن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الآخر و یعولن من الحق بد
هن فی ذلك ان ارادوا اصلاحا و هن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجنه و الله
غفر لیکم و ان زمان که طلاق داده شد پيشان را متعارف حیض یا نیک طهر کنان سه خوشین را و جایز نیست ایشان را پیشان
آنچه آفریده است خدا و رجوعهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آرند بخدا و روز باز پسین و شوهران ایشان
سزاوارترند بنا بر آوردن ایشان و رجوعه خود در نیت اگر خواهند نیکو کاری و زمان را مهت مانند آنچه بر زمان
است بوجه پسندیده یعنی زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان را مهت بر زنان
بلندی مرتبه یعنی فرمان روائى و خدا غالب استوار کار است قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة و اتقوا الله و یکم لا تخرجوهن من بيوتهن و لا یخرجوهن الا ان یأتین بفساد
مبینة و تلك حد و الله و من يتعد حد و الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله یحدث بعد ذلك
امرا فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف و افارقوهن بمعروف و اشهدوا و اذوی عدلکم
واقیموا الشهادة لله ذلك یوعظ به من کان یومن بالله و الیوم الآخر و من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث یشاء لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
لکل شیء قدرا و الا لانی یثمن من الحيض من لسا و کم ان او تبتم فعدتهن ثلثة اشهر و الا لانی لم یخصر

نزدیک است که پیدا شود و خداوند عز و جل از تنگدستی سایش **باب** القروه هی الاطهار مرد از قروه و در آیه
 طهر است **مالك** عن ابن شهاب عن عمرو بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها انتقلت حفصة
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك
 بنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جادلها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة قروه
 عائشة صدقتم وهل تدرون ما الاقراء انما الاقراء اطهار عروه رويت كذا حضرت عائشة نقل كتابه حفصة بنت
 عبد الرحمن باو قتی که دخل شد و حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عمرو بن عبد الرحمن پس گفت عمر
 رست گفت عروه و هر آنی بحث کرده بودند با عائشه درین مسئله جمعی از مردان پس گفتند بر آنیه خدا تعالی نفرماید و کتاب
 خود ثلثه قروه پس گفت عائشه رست گفتید آیا میدانید که اقواء چیست خرابی نیست که اقواء اطهار است **مالك** عن
 شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن يقول ما ادرکت احد من فقهاءنا الا وهو يقول لهذا يريد قول عائشة
 ابن شهاب گفت شنیدم از ابو بکر بن عبد الرحمن که میگفت ندر یافتیم کسی را از فقهاء شهر خود مگر میگفت همین قول را و اینست
 قول حضرت عائشه **مالك** عن نافع وزید بن اسلم عن سليمان بن يسار ان احمر ص هلك بالثام حين دخلت
 امراته في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت ليسا لعن لك
 فكتب اليه زيد لها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرها احمر
 قضاه كد و شام و قتی که دخل شد زن او و حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه بن ابی سفيان بسوی
 زيد بن ثابت سوال میکرد او را ازین براه پس نوشت بسوی ابو زيد بن ثابت که این وقتی که دخل شد و حیض سوم پس بر آنیه
 بی تعلقی شد از شوهر و شوهر بی تعلقی شد از وی و زن وارث مرد نمی شود و مرد نیز وارث زن نمیشود **مالك**
 عن نافع عن عبدا الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امراته قد دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت
 منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرها عبد الله بن عمر میگفت وقتی که طلاق داد و مرد زن خود را پس داخل شد و حیض سوم
 پس بر آنیه زن بی تعلقی از مرد و مرد بی تعلقی شد از زن و زن وارث مرد نمیشود و مرد وارث زن نمیشود **مالك**
 وهو الامر عندنا گفت مالك همین است حکم نزدیک **مالك** انه بلغني عن الفاسم بن محمد و سالم بن عبد الله
 و ابی بکر بن عبد الرحمن و سليمان بن يسار و ابن شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة
 الثالثة فقد باشت من زوجها ولا ميراث بينهما ولا وجعة عليهما قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و ابو بکر بن عبد
 الرحمن و سليمان بن يسار و ابن شهاب میگفتند و قتی که دخل شد زن بر طلقه و حیض سوم پس بر آنیه جدا شد از شوهر خود

[illegible][illegible]

فقلت عليه هذا العلم
الذي ان لنا في جميع الكائنات
روحهم والوجودية بمكان
يكون في العظام والدم
ولونه في جميع الشرايين
المعلقة بالعمود فان
كانت تلك في موضعها
اخرت رذايلها والعمود
ان لم يكن في موضعها
عدوها ولا منافاة
مها واستنتي ان
الفصل في العلم والروح

طليقة يائسة ١٢

اضافه و ظاهر در صورت ازدواج بود دیگر تعدیل بن بسیار که سبب نزول آیه است پس تعدیل بن بسیار خود را از این نکاح با زوج اول منع کرده بود که چون زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیست که خطاب با ولایا باشد و در صورت انتشار ضایر لازم می آید از طلقتم النساء خطاب بود با زوج و لا تعدلون خطاب با ولایا و ظاهر نیز در یک این بنده نیست که خطاب با زوج باشد و جواب از حد شده اول آیه است که اصل کلام ازدواج بود اما چون این زنان غریب گردیدند و میل نمودند بدیشان با اعتبار با یثول از و این گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده می بخشد و ازواج ایشان همان خواهند بود که ایشان خواهند و جواب از حد شده دیگر نیست که تعدیل بن بسیار یعنی از غرض اولیا بطریق منطوق از این آیه فهم گرفته است بلکه بطریق فحوی چون دید که حدیثی از زوج را بعد از تقاضای عده منع فرمود و از غرض بجهت صلاح حال مرآت و ترک اتباع دعیه تعدیل نیست که وی نیز در غرض ولیه خود محسب نیست بجهت لزوم فساد حال مرآت در جبر بر کسی که غیبت دارد و در وکیل دارد بسوی وی و اتباع داعیه تعدیل بعد از ظهور وجه صواب و الله اعلم و فقیر تجویز نمیکند که حمل نماید بر این معنی و در این باب هیچکس را عرف از آن آیه فهم نگنند زیرا که تجویز مثل این توجیه این از استفاده معانی قرآن بطریق نص یا ظاهر بر می آید

المبتوت بها السکنة ولا نفقة لها الا ان تكون حاملا لانک مطلقه باشد بلفظ البتة برای و لازم است سکنت ویتا و النفقة انک حال باشد **مالك** عن عبدالله بن يزيد مولى الاسود بن سفيان عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن عوف عن فاطمة بنت قيس ان ابا عمرو بن حفص طلقها البتة وهو غائب اشام فارسل اليها وكيلا يشعير فخطت ففعل والله مالك علينا من نكاحها ثم قال تلك امرأة يغتمها اصحابي اعتدى عند عبدالله بن ام مكتوم فانه رجل اعشى تضعين شيابك فاذا حللت فاذا نيتي قالت فلما حللت ذكوت لمران معاوية بن سفيان و اباجهم بن هشام فخطبوا في فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ابو جهم فلا يضيغ عصاه عن عاتقه و اما معاوية فضعه لوك لا مال له انكحى اسامه بن زيد قالت فذكرته ثم قال انكحى اسامه بن زيد ففعل الله فيه خيرا و اغتبطت ابو عمرو بن حفص طلاق داد فاطمة بنت قيس را طلاق بات که رجعت را کنشایش نمود ابو عمرو غایب بود بناهید شام پس فرستاد بسوی فاطمه وکیل ابو عمرو جو را بنی السیدان جو را پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر زنده با هیچ چیز پس آمد فاطمه بخدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ذکر کرد این ماجرا در حضرت ادیس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست ترا بشوهر تو هیچ نفقه دادم که عده نشیند در خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی است که دخل می شود بزرگ اصحاب من عدت بنشین نزد یک عبدالله بن ام مكتوم پس مکنه مردی است تا میان منی جا به خود را پس وقتی که برای آن

در آنکه در برادران او شوهر خود را از نجب تحضرت امام فرمود که در خانه ام الکرم عده نشینند پس حضرت انکار میکرد و فرمود روایت این حدیث که نسبت
 او را میکنند پس مردان شعیانی اند و حضرت عمر بن الخطاب میگوید در روی بعد از آن رجوع کردند بقرآن پس سکنه بن سکنه من و بعد شهادت کنی قند
 همه طلاق را و آن که از لایق فافقوا انفسهم یا قند بحال لایق من مفهوم مخالف پس آنچه در ترجمه باب گذشت قوی و او را در اسد عظیم
 عده المتوفی عنها زوجها اذ لم تکن حاملان تنوبن ابی بقره اشهر عیشتا عدت زنی که وفات یافته باشد از سر او
 شوهر او و متنی که نباشد حال است که درنگ کند چهار ماه و ده روز **قال الله تعالى**
 والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن ابی بقره اشهر و عشر افاذ البطن اجلهن فلا یحلی
 علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر و اما که میفرماید از شما و گذاردن زنان را باید که انتظار کنند
 آن زنان خوشتر از چهار ماه و ده روز پس چون سیدند بسیار و خویش یعنی عده منقضی شد پس گناه نیست بشمار آنچه
 کردند و حق خوشتر از نجب است پس عده منقضی شد پس گناه نیست بشمار آنچه کردند و حق خوشتر از نجب است پس عده منقضی شد پس گناه نیست بشمار آنچه
 آیت مانع است از دلش آن والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً و حدیثه لاز و احکم متاعاً الی الحول غیر اخراج **باب**
 عده المتوفی عنها زوجها اذ كانت حاملان تضع حملها عده زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سر او
 و قتی که حامل باشد صحیح است که وقتی که بنده بار شکم خود را حلال شد تبرجیم گوید رضی الله عنه والذین یتوفون عام است
 متوفی عنها زوجها حامل باشد یا غیر حامل و آیه و اولات الاحمال عام است که متوفی عنها زوجها باشد یا مطلقه باشد
 پس در باب حامل که زوج او وفات یافته تعارض عموم آیتین واقع شد رجوع کردند بحديث حضرت پیغمبر صلی الله علیه
سلم مالك عن عبد ربه بن سعید بن قیس عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس
 و ابو هريرة عن المرأة الحامل یتوفی عنها زوجها فقال ابن عباس اخرا لاجلین و قال ابو هريرة اذ ولد یهد
 حلت فدخل ابو سلمة بن عبد الرحمن علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فسالها عن ذلك فقالت
 ام سلمة ولدت سبعة الا سلمیة بعد وفات زوجها بنصف شهر فخطبها رجلان احدهما شاب الاخر
 کل فخطت الی الشاب فقال الکمل لم تحل بعد و کان اهلها عیباً و رجلاً اذ اجاء اهلها ان یوثروا بها فاجاء
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت له ذلك فقال قد حلت فانکلی ما شئت سوال کرده شد عبد الله بن
 عباس و ابو هريرة را از حکم زنی حامل و قتی که وفات یافته است از سر او شوهر او پس گفت ابن عباس آخرین دو عده
 لازم است یعنی باید دید که آخرین دو عده چیست همان لازم شود و گفت ابو هريرة وقتی که زاید فرزند را حلال شود و بگوید
 از عده پس در آمد ابو سلمه بر ام سلمه زوج بنی صلی الله علیه وسلم پس سوال نمود از این مسئله پس گفت ام سلمه زاید بیعید

لا قلت
 علیها اهل العلم و هی
 نایباً عندهم لقولیه
 نقالی والذین یتوفون
 منکم ویذرون ازواجاً
 وصیة لا تراهم
 ۵۳
 مناعاً الی الحول غیر اخراج

حامل بود پس گفت عبد الله بن عمرو قتيبة بنديار کلمه خود را پس هر آنکه حلال شد پس خبر داد و او را مردی از آنها که نشسته بود
 نزدیک او و عمر بن الخطاب فرمود اگر زیاد حال آنکه شوهر او بر خنجره غسل خود دست دفن کرده فاشده است هنوز حلال شد **مالك**
 عن سعيد بن اسحق بن كعب بن عجرة عن عمت زينة بنت كعب بن عجرة ان الفريجة بنت مالك بن سنان و
 اخت ابى سعيد المدركي اخبرتها انها جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تساله ان ترجع الى اهلها في بني خديجة
 فان زوجها خرج في طلب ابي عبد الله ابقوا حتى اذا كانوا بطريق القدوم اذ بهم فقتلوه فسالته رسول الله صلى
 عليه وسلم ان ارجع الى اهلها في بني خديجة فان زوجي لم يتركني في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم نعم قلت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم واما في فتوته
 له فقال كيف قلت فوردت عليه الفضة التي ذكرت له من شان زوجي فقال اسكني في بيتك حتى يساغ الكذب
 اجله قالت فاعتددت فيه اربعة اشهر وعشرة قالت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الى فسالني عن ذلك ف
 فاستعبر وتضمني به فريعي زخر مالك بن سنان وادوا به ابو سعيد خذري بود آد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم سوال سکرد
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم خست آنکه باز گرد بسوی قوم خود در بني خديجة پس هر آنکه شوهر او بر آد و تفحص علانی باشد
 از آن او که گر خنجره بود ندان آنکه رسیدند غلامان بناحیه قدم دریافت ایشان پس آن غلامان گفتند او را گفت فریعی پس ال
 کردم آنحضرت راصلی الله علیه وسلم خست آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بني خديجة پس هر آنکه شوهر من گشته است مراد
 خانه که مالک او باشد و نه نفقه گفت فریعی پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آری رجوع کن گفت فریعی پس باز گشتم
 تا وقتی که رسیدم بجا پدری که برگرد خانه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم آواز داد مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم با فرمود
 که ندان که مرا پس آواز داده شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و چگونه گفتی صورت مسئله پس ثانیاً ذکر کردم پیش آن
 حضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولاً ذکر کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود درنگ کن
 در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عده بنهایت خود گفت فریعی پس عده ششم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریعی پس
 وقتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کردم ازین بابر این خبر دادم او را پس پیروی نکرد و حکم خود
 بآن **مالك** عن حميد بن قيس الكوفي عن عمرو بن شعيب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يرد
 المتوفى عنهم من البهائم يمنعهم الحج عمر بن الخطاب باز میگردد ایند از زنان را که وفات یافته بودند از سر ایشان
 شوهران ایشان از بیدار یعنی از ذی الحلیفه منع میکرد ایشان را از حج **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان الشافعي
 بن خباب قوفي رآه امرأته جاءت الى عبد الله بن عمر فذكرت له وفاة زوجها وذكرتها له حرة بقاءه وسألته هل

يصلح بها ان تنبت فيقونهاها عن ذلك فكانت تخرج من المدينة سحرا فتصبح في حرقم قطل فيديومها ثم تدخل
 المدينة اذا امست فتبيت في بيتها ساي بن خباب توفي شهيد زنا آدمي عبد الله بن عمر بن الخطاب في وفاته
 خود را و زكر و پیش او حال را معنی که از آن قوم او بود و زكری که از یزید سوال کرد که آیا درست است او را شب گذرانده و آن را
 پس منم کرد او را عبد الله بن عمر ازین کار پس می برآمد از مدینه وقت سحر پس بوقت صبح می رسید در زحمت ایشان پس سکونت کرد
 در آن زحمت آن روز خود بعد از آن دخل می شد بزمینه و قتی شام دخل می شد پس شب می گذرانید و خانه خود مالک
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا تنبت المتوفى عنها زوجها الا في بيتها عبد الله بن عمر
 شب نگذرانده زنی که وفات یافته است شوهر او دونه زنی که طلاق بات واقع شده است بروگرد خانه خود و شوهر خود که مختلف
 شدند علماء را بایست سکنی برای زنی معتقد که وفات یافته باشد زوج او را و حقیقه لازم نیست برای او سکنی عقد نشیند
 جاکر خواهد و مالک تجویز سکنی می نماید و شافعی را درین باب دو قول است مانند مدین و ابی حنیفه علی المرأة المتوفى
 عنها زوجها ان تحل اربعة اشهر وعشرا بان تترك الطيب والكحل والمصبوغ والزينة ولا يحل لغيرها ان يمتحنها
 فوق تلك ليل او حجب است بر زنی که وفات یافته است شوهر او که ماتم بکبر چهار ماه و ده شب یعنی باین طریقی که ترک کند استعمال
 خوشبوی و سرمه و جامه که او را رنگین کرده اند بجهت زینت و حلال نیست غیر زوج متوفی را که ماتم بکبر در قریب خود زیاده از سه
 شب مالک عن عبد الله بن بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حزم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي
 سلمة انها اخبرته هذه الاحاديث الثلاثة قالت زينب دخلت على ام حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
 حين توفي ابوها ابوسفيان بحرب فدخلت ام حبيبة بطيب فيه صبغة خلو او غير ذلك فذهبت به جارية
 ثم مسحت بعارضيها ثم قالت والله مالي بالطيب من حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول
 لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحل على ميت فوق ثلث ليل الا على زوج اربعة اشهر وعشرا
 قالت زينب ثم دخلت على زينب بنت جحش زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي اخوها فدخلت بطيب
 فمسحت منه ثم قالت والله مالي بالطيب حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول
 لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحل على الميت فوق ثلث ليل الا على زوج اربعة اشهر وعشرا قالت
 زينب وسمعت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابنتي توفي عنها زوجها وقد اشكت عينيها فافكها فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا امرتين او ثلثا كل ذلك يقول لا ثم قال انما هي اربعة اشهر وعشرا وقد كانت قد

قلت

اختلف أهل العلم في السكني

للمتوفى عنها زوجها

فقال ابو حنيفة لا سكني

لها بل تعذر حينئذ

وقال مالك لها سكني

والشافعي فلو كان كالابن

ومنشأ غلات ابن

في تار وبل حديث

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

قوله في رواية

فی الجاهلیة تزنی بالبعرة علی راس الحول **قال** حمید بن نافع فقلت لزیب ویا ترمی بالبعرة علی راس الحول
 فقالت زینب کانت المرأة اذا توفی عنها زوجها دخلت حفشا ولبست شرثیا بها ولم تمس طیباً ولا شیئاً حتی تم بها
 سنته ثم توفی بدابة سمارا وشارة او طائر فتقتضی به فقل ما تقتضی بشی الامات ثم تخرج فتمسح بجمرة فترمی بها ثم
 تراجم بعد ما شاءت من طیب او غیره **قال** مالک والحفش البیت الودی و تقتضی تمسح به جلدھا کالتشر
 گفت زینب فخر ام سلمه که در آدم برام حبیبه زوجہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه متوفی شد پدر او ابوسفیان طلب کرد
 ام حبیبه خوشبوی که در وی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بدست خود گرفت آنرا کثیر کی بعد از آن لید
 آنرا بخسار نامی ام حبیبه بعد از آن ام حبیبه گفت بخند نیست مرا خوشبوی هیچ جهت بخند آنکه شنیدم از آنحضرت صلی الله
 وسلم که میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بهیست زیاده از نسه شب
 بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بنت جحش وقتی که دفات یافت
 بر او را پس طلب کرد خوشبو را پس بآید از آن بعد از آن گفت بخند نیست مرا خوشبو حاجت بخند شنیدم آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم که بر منبر میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بهیست زیاده
 از نسه شب که بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب و شنیدم از او در خود ام سلمه که میگفت آمد زنی
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آنکه متوفی شده است از سر او شوهر او و هر آنکه بیار شده
 است از بهیست خود آید سر که نهم در چشم او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که فی دو بار یا نسه بار باین جواب و
 سوال تکرار شد هر بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخند نیست
 که عده چهار راه و ده شب است و هر آنکه کی از شاد و جا بهیست می انداخت لشک را نزدیک انتها سال گفت حمید پس گفتیم زینب
 و حیت معنی انداختن لشک نزدیک انقضای سال پس گفت زینب که در زمان جا بهیست وقتی که متوفی میشد از زنی شوهر او
 داخل میشد صدیق ترین خانه می پوشید بدترین جاهای خود استعمال نمیکرد و خوشبو را و نه چیزی از امور نهیست تا آنکه می
 گذشت بروی کیمیا بعد از آن آورده میشد پیش او جانور خوی یا زری یا مرغی پس بر بدن خود میمالید آنرا پس کم بود که بر بدن
 خود بمالده چیزی را اگر آنچیز بمیرد بعد از آن بر می آمد از آن خانه پس داده میشد بدست او پس می انداخت آنرا پس از آن حرم
 میکرد بعد از آن مقدمها بهر چه خواستی از خوشبو یا غیر آن گفت و بخش خانه روی را گویند و معنی تقصیر است که مسکین را
 جانور پوست بدن خود را بوجهی کمی اندونف کنند و سحر از خود مالک عن نافع عن صفیة بنت ابی عبد الله
 عائشة و حفصة زوجات النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامرأة ان
 تنظر فی وجهه

قلت من هذا هو الامام
من ائمة عليا صلوات
الله عليهم اجمعين
محدث في زمانه
نقص في حادثة قوله
نقص في حادثة قوله
منه قوله فقال لا ينقص
اي تفوقوا الامام
في علمهم والفضل
اوطافهم في الدنيا
وتشبهوا بهم في
اي شئ من اهل البيت
بالفضل والفضل
الامام عليه السلام
من ائمة عليا صلوات
الله عليهم اجمعين
محدث في زمانه
نقص في حادثة قوله
نقص في حادثة قوله
منه قوله فقال لا ينقص
اي تفوقوا الامام
في علمهم والفضل
اوطافهم في الدنيا
وتشبهوا بهم في
اي شئ من اهل البيت
بالفضل والفضل

بالحق واليوم الآخر ان محمد علي صيت فوق ثلاث ليل الا على زوج حضرت عايشة وحفصة رويت من ذكر رسول
صلى الله عليه وسلم فرمود حلال نيت زني را که ایمان آورده است بخدا و بروز آخر که ماتم گیر و بر میتی زیاده از شش شب اگر
بر شوهر **مالك** عن نافع عن صفية بنت ابی عبیدة انها اشتكت عینها وهي حادة علی زوجها عبد الله
بن عمر فلم تکنل حق كادت عیناها ترمصان صفیة بنت ابی عبیدة یار شد بر چشم خود و صاحب نام بود بر شوهر خود
عبد الله بن عمر سر نه کشید تا آنکه نزدیک بود ندر که چشم او بی نور شوند **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم قالت لامرأة حادة علی زوجها اشتكت عینها فبلغ ذلك منها ان کنل بكل الجمل و البیل
امسحیه بالتمار ام سلمة زوجة حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود زنی را که ماتم داشت بر شوهر خود یار شد بر چشم
سید جاری او بنهایه تصدیح او که سر نه کن گریه افکند چشم نهاید لبیب و در کن آن از بروز **مالك** انه بلغه عن
سالم بن عبد الله و سلیم بن ایسا و انهما كانا یقولان فی المرأة یتوفی عنها زوجها اذا خشیت علی بصوها من رید
او شكوا اصحابها انها تنكحل و قدادی بدوا و بكل و ان كان فیه طیب سالم بن عبد الله و سلیم بن ایسا یكفتم
در باب زنی که مشغولی شده باشد از سر و روی شوهر او وقتی که برسد بر چشم خود از چشم پامر ضعی که رسیده باشد او
وی سر نه کشد و او با مالده و او ای یا سر نه و اگر چه در آن و او خوشبو باشد **مالك** انه بلغه ان رسول الله
الله علیه وسلم دخل علی ام سلمة وهي حادة علی ابی سلمة و قد جعلت علی عینها صبرا فقتل ما هذا یا ام سلمة
قلت انما صبرای رسول الله قال فاجعلیه باللیل و امسحیه بالتمار رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل
برام سلمه و وی ماتم داشت بر ابو سلمه که زوج اول بود و حال آنکه ضما کرده بود بر چشم خود صبر را پس فرمود حضرت صلی
علیه وسلم صیت این ضما و ای ام سلمه گفت جز این نیست که آن صبر است یا رسول الله فرمود حضرت صلی الله علیه و
سلم بن ضما کن آنرا وقت شب و زایل کن آنرا در روز **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و
سلم كانت تقول لجمع الحاد داسها بالسد و الذیت ام سلمه یگفت جمع کند زن صما ماتم سر خود را یعنی موهای
سر را بر کنار و در غن زیت **باب** عدة الامه اذا توفی عنها زوجها **باب** در بیان عدة کنیز که چون وفات
یافت از وی شوهر او **مالك** انه بلغه ان سعید بن السیب و سلیم بن ایسا و انهما كانا یقولان عدة الامه
اذا هلك عنها زوجها شهران و خمس لیا سعید بن السیب و سلیم بن ایسا یكفتم عدة کنیز که وقتی که میر و از سر و
شوهر وی دو ماه و پنج شبست **مالك** عن ابن شهاب مثله ذلك ما لک از ابن شهاب ما نذرین روایت
و همین است نزد جمیع علماء **باب** عدة البدو و یتیم من اهل الخیم و در بیان عدة با و یتیم از اهل خیم که یوسته

یستحب عن ولده فلیفعل سواک کرده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از عقیقه پس فرمودین دوست نیدارم حقوق را گویا که کرده و پشت نام حقوق را و فرمود هر که از فرزندی متولد شود پس بخوابد که گنج کند از فرزندی خویش را بدید که بکن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر لم یکن لیساله احد من اهله عقیقه الا اعطاه ایاها وکان یعق عن ولده بشاة شاة عن الذکور والا ثلاث عبد الله بن عمر سوال نمیکرد و او را پس از اهل خانه از عقیقه میگردید او را عقیقه و عقیقه میکرد و از او خود یک شاة بزرگ و وراثت مالک عن ربیع بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمیانی قال سمعت ابی یسحب العقیقة ولو بعصفور محمد بن ابراهیم می گفت شنیدم از پدر خود که مستحب است عقیقه اگر چه بکنشک باشد مالک انه بلغه انه عقی عن حسن وحسین ابی علی بن ابطالب مالک اسید که عقیقه کرده از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما پس از علی بن ابطالب رضی الله عنه مالک عن هشام بن عمرو ان اباه عرق بن الزبیر کان یعق عن بنیه الذکور والا ثلث بشاة شاة عروه بن الزبیر عقیقه میکرد از فرزندان خود پس از خود را بیک یک بر مترجم گوید عقیقه سنت است نزد اکثر علماء مگر نزد ابو حنیفه عقیقه سنت نیست و در حدیث ترمذی و در بزرگوار بزرگوار و در آخر آمده و همین است قول شافعی و حکمی گفته که حاصل میشود سنت بیک بزرگ عقیقه پس و کمال سنت و در سنت گفت شافعی که عقیقه در خوردن و تصدق کردن حکم ضمیمه دارد و سنت است بختن آن و نباید شکست استخوان آنرا و در کج کرده و در بختنم از ولادت و نام مولود نیز در آن روز که است می شود و ملحق بر او مولود و بعد و بخت عقیقه سنت است باب یسحب ان یتصدق بزنة شعر المولود فضة مستحب است که صدقه دهد بقدر وزن فرزند از نقره مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه انه قال و زنت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شعر حسن وحسین و زینب و ام کلثوم فصدقت بزنة ذلك فضة حضرت فاطمه رضی الله عنها وزن کرد موسی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم پس صدقه داد بوزن آن از نقره مالک عن ربیع بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن علی بن حسین انه قال و زنت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شعر حسن وحسین فصدقت بزنة فضة و زن کرد حضرت فاطمه از نقره ام موسی و پس صدقه داد بوزن آن از نقره باب یحب لحياء المولود بالارضاع حولین کاملین اذا اجتمع رای الوالدین عن ثشاور و منها علی ان الفطام لا یضره فحينئذ يجوز الفطام قبل الحولين والمرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة ولم یقدر الوالد علی استيجارها تعینت الوالدة فان ارضعت الوالدة فلیس لها الا النفقة والكسوة بالمعروف بما کان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلها اجرها حبیب برید و مادر تدبیر زندگی فرزند شیر خوار

قلت
العقیقة سنت عند
اکثر اهل العلم الا
خليفة فانه قال ليست
بسنة واخرج الترمذی
حدث عن القاسم شاذان
ومن المجامع شاذان فقال
والشافعی انک قال المجلی
الشافعی انک قال المجلی
فی تحقیق قوله یحصل
اصل السنة فی عقیقة
الذکر بشاة و کمال السنة
شاذان و قال الشافعی
العقیقة فی کل التصدیق
ولا ضیعة و یسحب طائفة
بیم سابع عظماء و زینب
یعنی فیه و شاذان و زینب
علی الشافعی

نظام ان الوالدات

دليل المختص بالطلاق
لان مسان الایة فی
قصة المطلقات اولی
وجبت بوجوه اولی
خبر المطلقات بالاول
قوله وعلى المولود له
ملازمة الزوجة
مسند لا یستحق الا
وعليه الاخصاف
قوله وعلى الوالدات

۶۲

ذلك المذنب من
الادب وهو الصبیح
عن الموضع من
انما من لا یب
انما من لا یفصل
انما من لا یفصل
تدل المذنب من
تسترضعوا الی
المولود له
ملازمة الزوجة
ملازمة الزوجة
ملازمة الزوجة
ملازمة الزوجة
ملازمة الزوجة

که دو سال کامل شود متفق شود و ای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بآگاه باز و متفق از شیر ضرر نمیکند و او یعنی پیش از تمام
دو سال بعد از دو سال پس مدین وقت جائز است باز و متفق از شیر پیش از آنکه دو سال تمام نگردد و شیر و هند جان
است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نشد دایه گرفتن با قادر نیست پدر بر اجاره گرفتن دایه مقرر میشود و اگر
شیر خور ایندین والد و فرزندی اگر شیر بخوراند والد پس نیست و او را چیزی یعنی لازم نیست که نفقه و پوشاک بوجه پسندید
از آن قبیل که لازم است بسبب و جینه و اگر شیر خوراند دایه پس او است ابر او **قال الله تعالی** والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کما صلی الی ان یتیم الموضاعه و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف
لا تکلف نفس الا وسعها لاتنصر والدة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوالدات مثله فان
ارادوا فصلا عن تراض منها و تشا و راف اجناس علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم ان
سلمتمهم ما انتمم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و اما ان باید که شیر دهند اولاد خود را
و سوال کامل این چنین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدت فصاحت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال
از شیر بایزد نیست در صورت تعیین حولین نیست و پدر و در حجب نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده تکلیف
و داده نمیشود و یکس را که بقدر طاقت او و ضرر رسانیده نشود و والد له پس و لد او یعنی اگر طاقت از رضاع بدارد
بسبب مرضی یا غیر آن جبر نباید کرد و حقوق او را برگ نباید نمود و تکلیف نباید داد او را و ضرر داد و نشود پدر را بسبب
اولدنی زیاده از طاقت او نباید گرفت و اگر مرضعه مناسبه بهم نمی آید زن را لازم است شیر دادن و بر و ارش و واجب
ماند این یعنی اگر پدر بمیرد از مال طفل مادر او را باید داد پس اگر خورند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد از
سندی ایشان مشوره کردن باید که اگر هیچ گناه بر ایشان و اگر خورند پندای پدران که مرضعه گیرد برای اولاد خود یعنی
غیر والد پس نیست هیچ گناه بر شما و عقیدت دادید آنچه و این آن بفر کردید بوجه پسندیده و تبر سید از خدا و بد نیک
خدا آنچه میکنید بنیاست مترجم گوید اجماع منعقد است بر آنکه نفقه و کسوة زوج و بزرگ و حجب اگر چه فرزند اراد پس
قد و علی المولود له رزقهن اخترازی نیست و عبارت المولدات یرضعن دلالت میکند بر وجوب ارضاع و حدیث
حالم که لغت میکند خدا شتبار بر مادری که شیر نداده فرزند خود را بیان آن میکند **باب** یجب نفقة الزوجة
على الزوج موسر اكان او معسرا وجبت نفقة زن بر شوهر تو اگر باشد یا فقیر **قال الله تعالی** یفوق ذو سعة
من سعته ومن قد و علیه رزقه فلیتق بها اتاه الله ما یکف نفقه و کسوة صاحب و عمت از وسعت خود یعنی موفی
تو اگر بی ضرر و کسیر تنگ کرده شد هر دو رزق او پس باید که خرج کند از آنچه داه است او را خدا شتبار **قال تعالی**

[illegible]

نمیدشت تخفیف بیکر از ان عمل از وی **باب** الصفی فی ضرائب الاما دباب و بیان احتیاط نمودن در آنچه
بر کثیر کان مقرر شود که یومیه بالکان رسانند **مالك** عن حماد بن سہیل بن مالک عن ابیہ اند سمع عثمان بن
عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامتیر غیر ذلک الصنعة فانکم متى ما کلفتموها ذلک کسبت بفرحها
ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانما اذا لم یجد سرق وعفوا اذا اعتکم الله وعلیکم من المطامع بما طاب منہما حضرت
عثمان وطلحہ میگفت تکلیف ندید کثیری را که نہ نرید اند کسب پس بر آنہ شتافتی کہ تکلیف میداد و یکسب کسب خواہد کرد
بفرج خود و تکلیف ندید غلام صغیر را کسب پس بر آنہ وی رفتی کہ نیاید چیزی دزدی خواہد کرد و بازانید از شہادت و حق
که خدا شتافتا تا توانائی غفلت داد و لازم بگیرد از مطعومات آنچه پاکیزہ باشد یعنی شہ ندار و **باب** ثواب المملو کذا اذا
نفع لسیئہ و احسن عبادۃ الله در بیان ثواب مملوک رفتی کہ خیر خواہی کند برای مالک خود و نیک بجا آورد عبادت
خدا **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا انفع
ولحسن عبادۃ الله فله اجره مرتین رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر آنہ غلام رفتی کہ خیر خواہی کند برای سید
خود و نیک کند عبادت خدا تا عالی را پس او رست مراد و و **باب** یحرم و علی الامتیر الحامل من غیر رحم
است جامع کثیری کہ حامل باشد از غیر این شخص **مالك** با سندہ عن سعید بن المسیب کان یقول یتحرر
ان یطأ الرجل ولیدۃ فی بطنہا جنین لغیرہ سعید بن مسیب میگفت منع کرده شود از آنکہ و طعی کند و کثیری را کہ در
شکم او حمل است از آن غیر او متحرک گوید اصل این مسئلہ حدیث ابو سعید خدریست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
بندہای او طاس کہ و طعی کرده نشود حاملی تا تا وقتیکہ نہد بار شکم و نہ غیر حامل را تا آنکہ عارض شود یک حیض تا
یحرم الجمع بین الاختین فی الوطی بملک الیمن حرامست جمیع کردن در میان دو خواہر در و طعی بملک یمن
مالك عن ابن شہاب عن قبیصہ بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من ملک
الیمین هل یجمع بینہما فقال عثمان احلتہما ابة و حرمتہما ایزہ اخرى و اما انما فلا احب ان اصنع ذلک
قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن ذلك فقال لو کان
لی من الامر شیء ثم وجدت احدا فعل ذلک لجعلته کذا قال ابن شہاب اراه علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ
مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواہر بملک یمن آیا جمع کنند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان جلال
ساخت این دو را یک آیت و حرام گردانید این دو آیتہ دیگر اما پس دوست نمیدارم کہ اینکار بکنم پس بر آمدن سائل
از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس سوال کرد او را ازین مسئلہ پس

قلت
هو عبد الله بن عمر
عنهم
قلت
اصوله
من ابن أبي سعيد
الخدري عن النبي
صلى الله عليه وسلم
قال في سبيل الوطاس
لا توطأ حامل حتى تضع
ولا غیره
و لا یجمع بینہما
شکم
و علی هذا
و علی هذا

الحل الثالث

کرد و او را زخاں آن کثیر پس گفت آن بنشین هر آنی من قصد کردم که عطا کنم او را به سپهر خود پس بکند یا او چنان در چنان پس گفت عید
 الملك هر آنی مردان پر بنیر گار تر بود از تو عطا کرده سپهر خود کثیر کی بعد از آن گفت نزدیک مشو با او پس هر آنی من دیدم ساق او
 برهنه شده **باب** الغزل معنی غزل نیست که جامع کند با جاریه خود و یا زن خود تا وقتی که از آنال نزدیک رسیدن رخ کند و در آن فرج
 او را آنرا لیر بران فرج واقع شود و علقه متحقق نگردد **مالك** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن جابر
 عن ابی حمير قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري فقلت اليه فسلت عن الغزل فقال ابو سعيد
 الخدري خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصفنا سبعين سبي العرب فاشتهبنا
 النساء واشتد علينا الغزو واجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا لغزل ورسول الله صلعم اظننا
 قبل ان نسأله فسالنا عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من استمركاينة الى يوم القيامة الا وهي كائنة
 ابن ابی حمير ريفت و دخل شدم و مسجد پس ديدم ابو سعيد خديري را پس شستم نزدیک او پس سوال کردم او را از غزل پس گفت ابو سعيد
 همراه رسول الله صلى الله عليه وسلم در غزوه بني مصطلق پس ديدم بندي را از بني عريبي عرب پس عريبت کردم زن را و در شوا شد
 بر بازگ جماع و دوست داشتم که مال بگیرم عوض ایشان پس قصد کردم که غزل کنم پس گفتيم با يكديگر آيا غزل كنيم پس از آنكه
 سوال كنيم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در میان است پس سوال کردم آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 سلم از من با چرا پس فرمود همچو زن نیست بر شما که نكنيد نيت همچو روح پيدا شوند تا روز قيامت الا که وی بگويت
مالك عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن جابر بن سعد بن ابی وقاص عن ابي اناسه كان يغزل سعد بن
 ابی وقاص غزل سكر **مالك** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی الفرج ابی ايوب الانصاري عن ام
 ولد لا في ايوب لا نصارى انه كان يغزل الوايوب الانصاري غزل سكر **مالك** عن نافع عن عبد الله بن
 عمر انه كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل سكر و ذكره ميهش **مالك** عن حمزة بن سعيد
 عن الحجاج بن عمرو بن غفيرة انه كان حاله سعد زيد بن ثابت فجاءه ابنه فجل من اهل اليمن فقال يا
 ابا سعيد ان عندك جوازي ليس لسانى اللاتى كن باعجب الى منهن وليس كلهن يحبني ان تحل منى فاعزل فقال
 افتبر يا حجاج فقلت يغفر الله لك اما تجلس عندك لتتعلم منك قال افتبر يا حجاج قال فقلت هو حزنك
 ان شئت سقيته وان شئت اعطشته قال وكنتم اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمر شئت
 بوزنك زيد بن ثابت پس آيدش او اين فمدردى از اهل من پس گفت اى ابا سعيد هر آنی نزدیک من كتر كان هستم که نزد
 زناى كبريش از من بودند و در نکاح من خوشتر نزدیک من از ایشان بنی و حسن و جمال و خوشوقت نيکند مرا که همه ایشان حال شوند

[illegible]

پس گفت سعدیا رسول العبدین پس برادرین است هر آنکه وصیت کرده بود برادرین بسوی من در باب او دقت عبد بن زمره این را بد
من است و پس کنیزک پدر من است متولد شده است بر فراش او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این پسر زهره
بعد از آن فرمود آنحضرت فرزندان انا صا، فراش است و زنا گفته اند را سنگ است بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سوره نبت زمره را که در پرده باش از وی بسبب آنچه از من پنهان او دید اجنبه پس ندیمان پسر سوره را بگوید تا آنکه ملاقات کند با خدا

باب یغنی بمرور اب اذا اقر السيد بوطيهما ولت بولد لدية يمكن ان يكون منه لحقه الولد وان نعم ان كان
غيره لان يكون استبرأ بعد الوطى فتلكه اقراره بالاك كترك جماع كرون بالان كتركه واود كتركه فرزنده او مدنى كتركه
ست كه ولد مستندان جماع باشد لاحى ميشود نسبت ولد بالاك اگر چه بكوند كه او غل مبكر و بزرگتر استبرأ كرمه باشد بعد از وطى

مالک ابن نافع عن صفیة بنت ابی عبد الله الخزرجیة ان عمر بن الخطاب قال ما بال رجال یطوفون ولا یتدبرون ثم یدعون من یخرجون لا یتقی ولیدة یعترف سیدها ان قد لم بها الا الحق به ولدها فارسلوهن لعلن یمسکوهن
عمر بن الخطاب فرمود چیست حال آن مردان که وطنی میکنند کثیر کان و خود را بعد از آن میگذارند از ایشانرا که بر آیند از خانه بیاید پیش من
سبح کثیری که افزا میکنند مالک او که وطنی کرده است با و مکرالاحق کنم باز منب فرزند او را پس گذارد کثیر کان را بعد از آن یا نیکاه ایله

مالك عن ابن شهاب عن مسلم بن عبد الله عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال ما بال رجال يطؤون ولا تدبهم

ثم يعرف سیدها ان قدامها الحق به ولا هافاعزلوا بعد ذلك اوانكوا امر من خطا

وہ وحی کردہ بہت باوجود لاحق تکبیر باؤنب فرزند اس پر عمل کنید بعد ازان بائکنید **باب** اخلاقی احکام اور تہذیبی فلاحات

بالميت وانكر الباقون لم يثبت نسب قال يحيى سمعت ما لكا يقول الامر للجماع عليه عندنا في الرجل يهال

هبنون فيقول احدهم قد اقربني ان فلانا ابن ان ذلك النسب لا يثبت بشهادة انسان واحد ولا يجوز اقوال

٥٤
لقد اقرأ على نفسه في حصة من مال ابى يعطى الذي شهد له قد وما يصيبه من المال الذى يده^{٥٤} وفيه اقرار

لی از و از نشان که فلانی ایسریت است و انکار کرد و مذاقی در نه ثابت میشو و نسب او گفت کمی شنیدم الک را که میگفت امر را که

اقم شد آن نزدیک مادرش خصی که سر او را فروزان شنیدس گویندی که از این که او را کرده بودند در سر که فلان شخص

بست از حالت تشویش و اضطراب و با قناعت و اقرار از اقرار کننده مگر بر نفس خود و شایسته و حصه خود

بد خود داد شود نقشه را که آقا کرده است برای او نقد رانج برسد او را از مال که در دست آقا داشته است و اب

انترخت بعد از بخت شهر و عشا فم حاد است تولد قباسته اشهر مر التزوه فهو الاول و قته تركه كنه كندز بعد حاد

[illegible]

فوق
قال ابو حنيفة
واقر واحد
المخزومي
ما في يد
يوسف
وقال الشافعي
يكنى المخزومي
ميراث الميت
عن علي بن
بعضهم
لا يثبت
وان كان
ثبت باقر
الميراث جميعا

نقصه من اليد زنة
فان النبي صلى الله عليه وآله
عليه زنة فقط
واستشغل عليه النبي
وقصه وليد زنة
اقر الجيدون مودة
زوجه النبي صلى الله عليه وآله
من جهتها الزوجة
دعوى فاجيبناه
بأن الزوجة يوم مات
وارثه عيشة عيون
زمنه كانه طار كازا
واسلمت مودة من جهته
واسلم عبد الله

مجلس الوزراء
القدس الشريف

[illegible]

[illegible]

باه وده شب بعد از آن بیاورد و لدی را پیش از شش ماه از تروج پس آلود از آن نوح اول است **هالك** عن يزيد
 بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن اميرت بن امرأة
 هالك عنها زوجها فحدثت اربعة اشهر وعشرا ثم تزوجت حين حلت فمكثت عند زوجها اربعة اشهر
 نصف شهر فولدت ولدا تاما فجاء زوجها الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فدعا عمر نسوة من نساء الجاهلية
 فدعاهن فسلطن عن ذلك فقالت امرأة منهن انا اخبرك عن هذه المرأة هالك عنها زوجها حين فاهرقت
 عليه الدماء فحش ولدها في بطنها فلما اصابها زوجها الذي نكحها واصاب الولد الماء فخرت الولد في بطنها
 وكبر فقصدها عمر بن الخطاب و فرق بينهما وقال عمر لم يبلغني عنكما الا خير والحق الولد بالاول سليمان بن ابراهيم
 عبد الله بن ابيروايت كوكبه برأين في ملاك شداد مروى شوهر او پس در عده گذرانید چهار ماه وده شب بعد از آن
 کرد و قتی که از عده برآمد و طلال شد پس در یک کزد نزدیک شوهر خود چهار ماه و نیم ماه بعد از آن برادر و کمال الخلق پس از شوهر
 مسوی عمر بن الخطاب پس فکر دین با جواد پیش او پس بخواند عمر بن الخطاب زنانی را از زنان جاهلیت قدیم پس سوال کرد
 ایشان ازین قصه پس گفت زنی از میان آنها که من خبر میدهم ترا از قصه این زن فوت شد شوهر او قتی که حمل گرفت از زن
 پس بخت شد بر آن حل خنثی یعنی غن حیض پس خشک شد و ولد در شکم او پس وقتیکه جامع کروا شوهر او را که الحاح نکاح کرد او را
 و رسید و ولد را آب در حرکت آمد و ولد در شکم وی و کلان شد پس با درشت او را عمر بن الخطاب و تفریق کرد و میان آن هر دو
 رسید مرا از شما مگر خبر و طعن گردانید و ولد را شخص اول **باب** اذا طلى المرأة اثنتان بشبهته فانت بولد ملدة يمكن
 ان يكون من كلا واحد منهما فتنازعاه حكم بقول القائف فان الحقة القائف بهما وكان كبير النسب
 اليها شاء قتی که وطی کنند زنی را و دو کس به پس آورد آن زن و لدی را و آن رت که ممکن است که باشد از هر واحد از آن
 دو کس پس در نافع افتند آن هر دو و در حق او حکم کرده شود بقول قیافه فتناس پس اگر لایق کند قایف بهر دو آن و شاید
 آن فرزند کلان سال منسوب شود بسوی هر کدامی که خواهد **هالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن عمر
 بن الخطاب كان يليط اولاد الجاهلية بمن ادعاهم في الاسلام فاتي رجلان كلاهما يدعي ولد امرأة فدعا عمر
 الخطافا فنظر اليهما فقال للقائف لقد اشتركا في فضريه عمر بن الخطاب بالدارة ثم دعي المرأة
 لها اخبرني خبرك فقالت كان هذا الاحد الجليلين ياتينيه وهي في ابلاهلها فلا يقارها حتى يظن ان قطن
 قد استمر بها جليل ثم انصرف عنها فاهرقت عليه دماء ثم خلف عليها هذا فتعنى الاخر فلا ادري من ايها
 هو قال فكبر القائف فقال عمر لعالم وال ايها اشئت عمر بن الخطاب لم يكر ولا ولا جاهلية لم يكرى که دعوی میکرد

الحقيقة ان القاطن
لحقه فان اقام في
بيته كان الحجة اليه
ولن الحق القاطن بها
اولم يكن قاطن فان
كان الولد كبيراً وعل
له انفسه اليها
شكشون كان
صحيحاً او فخر حتى
يلزم فينسب و
قال ابو حنيفة لا
حكم بقول القاطن
بل اذا ادعى جماعة
من الرجال
يوجب نسباً

زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتق عبدا له ستمائة فاسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بنهم فاعتق ثلث تلك العبيد قال مالك وبلغني انه لم يكن لك الرجل مال غيرهم مروي وزمان تخضرت صلى
 الله عليه وسلم اذا ذكر وشغل غلام لا ازان فؤادك موت خود پس قرعه انداخت تخضرت صلى الله عليه وسلم لمنا آن غلامان پس آنرا
 شوم حصان غلامان را گفت مالك و خبر سيد بن كنبو و آن مرد را الى غيلان غلامان مالك عن سميع بن ابي عبد الرحمن
 ان رجلا في امانة ابا بن عثمان بن عفان اعتق رقيقا له كلهم جميعا ولم يكن له مال غيرهم فاصرا بان بن عثمان
 الرقيق فقسمت ائلا ثمة اسهم على ايمهم يخرج سهم الميث فيعتقون فوقع السهم على احد الا ثلاث فعتق
 الثلث الذي وقع عليهم السهم مروي وزمان امانة ابا بن عثمان اذا ذكره غلامان خود را همه شياز او بنود او را
 بنجر غلامان پس امر کرد ابا بن عثمان بان غلامان پس سه حصه ساخته شد بعد ازان قرعه انداخت که هر کدام حصه ازین
 که بر آید قرعه بیت آزاد کرده شود پس واقع شد قرعه بر یک حصه ازان سه حصه پس آزاد کرده شد آن شوم حصه قرعه
 شد بر آن باب الاعتاق عن الميث بيان آزاد کردن از طرف بیت مالك عن عبد الرحمن بن ابي عمر
 الا يضاري ان امر اراعت ان توصيتم اخبرت ذلك الى ان تصيرم فلكت وقد كانت همت بان تلتق فقال
 الرحمن فقلت للقاسم بن محمد انفعهما ان اعتق عنهما فقال القاسم بن محمد ان سعد بن عباد قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ان ابي هلك فاعلم ان يعتق عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم و اوجبت
 حوت که وصیت کند بعد ازان درنگ کرد وصیت را تا آنکه بوقت صبح در آمد پس پاک شد پیش ازان حال آنکه قصد کرده بود
 که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم تقاسم بن محمد آیا نفهم میکنی او را که آزاد کنم از طرف دی پس گفت قاسم هر آینه سفید
 عباد که گفت بخدشت تخضرت صلى الله عليه وسلم هر آینه باور من بمرد پس آیا نفهم میداری او را که آزاد کنم از طرف او پس فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم آری نفهم میداری مالك عن يحيى بن سعيد انه قال ثوبی عبد الرحمن بن ابي بكر في عام
 نامة فاعتقت عنه عايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رقبا كثيرة ثم وثق عبد الرحمن بن ابوبكر و خبابي که
 خفیه بود و آن پس آزاد کرد و از طرف او حضرت عائشة بردنای بسیار باب ای الرقاب افضل کدامی بردنای بهتر
 مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الرقاب الواجبة
 ايها افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وانفسها عندا هلما سئل کرده شد تخضرت راضع
 الله عليه وسلم از بردنای که وجب شده باشد آزاد کردن آنها کدام یک از آن رقاب بهترست پس فرمود تخضرت صلى الله
 عليه وسلم گران ترین بردنای و مرغوب ترین آنها از روی مالکان او باب شرط الرقبة في الكفالات و بيان

قلت في هذا الخبر
 ان الحق الجليل في حق
 الموت في حكم العلق
 بالموت في الاعتاق
 من الثلث ويقاس عليه
 على بغيره في حق من حق
 الموت و عليه اهل العلم
 روية اشياء لم يثبت
 اذ العتق معاقبة
 ٤٢
 موتها و بعد موت
 لبيد العتق عن غيره
 فان كانوا ائلا فقتله
 سواء فقتله
 بقر و سهم حرق
 خرج له سهم الحرق
 كان حراما من وقت نشأ
 العتق و التمسب من ذلك
 الوقت فله و في الاخر
 و عليه الشافعي و قال ابو
 شامة يفتي من كان يبيع
 يفتي من كان يبيع

قلت في هذا الخبر
 ان الحق الجليل في حق
 الموت في حكم العلق
 بالموت في الاعتاق
 من الثلث ويقاس عليه
 على بغيره في حق من حق
 الموت و عليه اهل العلم
 روية اشياء لم يثبت
 اذ العتق معاقبة
 ٤٢
 موتها و بعد موت
 لبيد العتق عن غيره
 فان كانوا ائلا فقتله
 سواء فقتله
 بقر و سهم حرق
 خرج له سهم الحرق
 كان حراما من وقت نشأ
 العتق و التمسب من ذلك
 الوقت فله و في الاخر
 و عليه الشافعي و قال ابو
 شامة يفتي من كان يبيع
 يفتي من كان يبيع

فأبى أن يسمع مني فقال يا سيدي الله أعلم أني قد فعلت ما أمرتني به
فأبى أن يسمع مني فقال يا سيدي الله أعلم أني قد فعلت ما أمرتني به

١٤٨ يقال من جانب الشافعيان هذان زيادة ومصلحة لا تحجب قبحها من جانب أبي حنيفة أن للرسول وجه به الصل والجل لا يصح أن يجتوأ حرمه على أن يخرج من هذا "

المبتدئة على الكمال

ولا تقيست كتابته يشو و آزا و كنده ماد و ال آزا و كنده عصبه و امير سره مالك عن
 هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت جاءت بريدة فقالت اني
 كاتب اهل على تسع اواق في كل عام اوقية فاعينني فقالت عائشة ان احب اهلك ان اعد هاهم عد و نها
 ويكون لي فلاك فعلت فذهبت بريدة الى اهلها فقالت لهم ذلك فابوا عليها فجاءت من عند اهلها و
 الله صلى الله عليه وسلم قال لعائشة اني قد عرضت ذلك عليهم فابوا على ذلك الا ان يكون الولاء
 لهم فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فسالها فاجبتها عائشة فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم خذها و اشترط على الولاء فانما الولاء لمن ائتمت ففعلت عائشة ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم في
 الناس فحمد الله واثني عليه ثم قال ما بعد فما بال رجال يشتطون شروطا ليست في كتاب الله ما كان من شرط
 ليس في كتاب الله فهو باطل و ان كان مائة شرط قضاء الله الحق و شرط الله اوفى و انما الولاء لمن ائتم
 بريدة بن حضرت عائشة بركت من عهد كتابت مقرر كردم با خداوندان خود بريد اوقيه در هر سال يك اوقيه پس اعانه كن
 مرا بركت حضرت عائشة اگر خواهند خداوندان تو كه يك نوبت ما رم آن نه اوقيه را براي ایشان و باشد و لای تو برای من چنان
 كنم پس رفت بريد بسوی خداوندان خود پس سايه نيام حضرت عائشه رضی الله عنها با ایشان پس قبول كردند و نذر شدند
 در يك پس آمد بريد از نزد يك خداوندان خود حال كنك رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود پس گفت بحضرت عائشه هر آينه
 ظاهرا هر كدام من ترا با ایشان پس قبول كردند و نذر شده بر من گر آنكه باشد و لا ایشان پس شنيد اين با جبر رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم پس پرسيد حضرت عائشه را تحقيق حال پس خبر داد او را حضرت عائشه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اي عائشه
 بگير بريد را و شرط كن بر خداوندان او و لا پس جز اين نيت كه و لا برای همان كس است كه از او كرد پس همان كرد حضرت عائشه
 ازان استاده شد رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان موان بجهت خطبه گفتن پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروي بعد از ان
 فرمود اما بجهت حال مرداني كه شرط كنند ما بخير ما كنند و كتاب خدا تعالی هر شرطی كه نباشد در امر خدا تعالی پس او با
 است اگر چه شرط باشد حكم خدا تعالی سزاوارست بعمل كردن و شرط خدا تعالی حكم است و جز اين نيت كه و لا برای كسي
 است كه از او كرد و مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن عبد الرحمن ان بريدة جاءت تستعين عا
 ام المؤمنين فقالت عائشة ان احب اهلك ان اعد هاهم عد و نها ويكون لي فلاك فعلت فذهبت بريدة الى اهلها فقالت لهم ذلك فابوا عليها فجاءت من عند اهلها و
 الا ان يكون الولاء لك قال مالك قال يحيى بن سعيد فرغت عمر ان عائشة ذكرت ذلك لرسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذها و اشترط على الولاء فانما الولاء لمن ائتمت ففعلت عائشة ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم في الناس فحمد الله واثني عليه ثم قال ما بعد فما بال رجال يشتطون شروطا ليست في كتاب الله ما كان من شرط

و اگر از کسی بخواهم

عائشه در آن کتاب تفسیر خود را عایشه اگر دوست نداشت خداوند آن تو که بر من در دهن ایشان قیمت ترا یکدفعه و اگر او کنم ترا چنان کنم پس فرمود
که این سخن را بر پیره و پیش خداوندان خود پس گفتند میفرماییم که آن شرط که باشد دلائی تو برای ما گفت مالک که گفت میفرمایم پس فرمود
پس گفت عمره که رادی این حدیث است بر آیه حضرت عائشه فرمود که در این قصه را پیش آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این حدیث
نیست که و لا کس است که آزاد کند **مالک** عن نافع عبد الله بن عمر ان عائشة اقام المومنین اداوت ان لئن
جاریه تعتقها فقتل اهلها نبيها على اولاها لانه انك انت ذلك لعلك لا يمنعك ذلك انما الولاء للمعتق
عائشه خوست که خرید کند کنی را تا آزاد کند او پس گفتند خداوندان آن کنیز میفرماییم و را بخت تو بشرط آنکه دلائی تو را
ما پس حضرت عائشه فرمود که در این ماجرا حضور حضرت صلی الله علیه و آله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که از دندار و ترخیز نشان جز این نیست
که دلائی است که آزاد کرد **باب** الولاء لایباع ولا یوهب ولا یفروغنه فتشود و یجیده فتشود **مالک** عن عبد
الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرماد عن بیع الولاء و عن هبته رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه وسلم منع فرمود از فروختن و لا یجشیدن آن **باب** ان لم یکن المعتقد حیاً یومضات العتق فوالله لعصبا
المعتقد و انما یجوز الولاء منهم من کان ولداً للمعتقد او قد روت موت المعتقد یوم موت المعتقد اگر آزاد کند
ت باشد زنده روزی که مر و آزاد کرده شده پس لا و او مر عصبات آزاد کند بهرست و جز این نیست که جایز است حق و لا از عصبات
معتقد کسی که باشد و ارث او اگر مقدر شده باشد موت آزاد کند ده روزیکه فوت شد آزاد کرده شده **مالک** عن عبد
الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن خرم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحلو بن هشام بن ابیه
انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وتوالت بنین له ثلثه اثنان لام و رجل لعله فهلك احد اللینین لأم و
توالت لأم و مولی خورثه اخوه لایه و لم یصله و لأم موالیه ثم هلك الذي و روت المال و لأم موالی و روت
ابنه و لأمه لایه فقال ابنه قدام حضرت ما کان ابی احرز من المال و لأم موالی و قال اخوه لیس كذلك لأمه احرز
المال و اما لأمه لأم موالی فلا ارایت لو هلك اخو الیوم السدس او ثمة انا فاختصمنا الی عثمان بن عفان فقصه لایه
بواله الموالی عاص بن هشام بمرو و بگشت سه پسر از آن خود از یک مادر و یکی از اباغ آن پس بمرو یکی از آنها که از یک مادر بودیم
و بگشت مال را و آزاد کرد و گنا پس ارث او شد برادرم یعنی او بر مال او و لا آزاد کرد و گنا او بعد از آن بمرو آن برادر که مال
مال او را آزاد کرد و گنا شده بود و بگشت پسر او را برادر علاقی را پس گفت پسر او بر آیه من بدست آورده ام هر چیزی را که پدر
من بدست آورده بود از مال او را آزاد کرد و گنا گفت برادر او نیست چنانکه تو میگوئی جز این نیست که بدست آوردی مال او را

عائشه در آن کتاب تفسیر خود را عایشه اگر دوست نداشت خداوند آن تو که بر من در دهن ایشان قیمت ترا یکدفعه و اگر او کنم ترا چنان کنم پس فرمود
که این سخن را بر پیره و پیش خداوندان خود پس گفتند میفرماییم که آن شرط که باشد دلائی تو برای ما گفت مالک که گفت میفرمایم پس فرمود
پس گفت عمره که رادی این حدیث است بر آیه حضرت عائشه فرمود که در این قصه را پیش آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این حدیث
نیست که و لا کس است که آزاد کند **مالک** عن نافع عبد الله بن عمر ان عائشة اقام المومنین اداوت ان لئن
جاریه تعتقها فقتل اهلها نبيها على اولاها لانه انك انت ذلك لعلك لا يمنعك ذلك انما الولاء للمعتق
عائشه خوست که خرید کند کنی را تا آزاد کند او پس گفتند خداوندان آن کنیز میفرماییم و را بخت تو بشرط آنکه دلائی تو را
ما پس حضرت عائشه فرمود که در این ماجرا حضور حضرت صلی الله علیه و آله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که از دندار و ترخیز نشان جز این نیست
که دلائی است که آزاد کرد **باب** الولاء لایباع ولا یوهب ولا یفروغنه فتشود و یجیده فتشود **مالک** عن عبد
الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرماد عن بیع الولاء و عن هبته رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه وسلم منع فرمود از فروختن و لا یجشیدن آن **باب** ان لم یکن المعتقد حیاً یومضات العتق فوالله لعصبا
المعتقد و انما یجوز الولاء منهم من کان ولداً للمعتقد او قد روت موت المعتقد یوم موت المعتقد اگر آزاد کند
ت باشد زنده روزی که مر و آزاد کرده شده پس لا و او مر عصبات آزاد کند بهرست و جز این نیست که جایز است حق و لا از عصبات
معتقد کسی که باشد و ارث او اگر مقدر شده باشد موت آزاد کند ده روزیکه فوت شد آزاد کرده شده **مالک** عن عبد
الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن خرم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحلو بن هشام بن ابیه
انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وتوالت بنین له ثلثه اثنان لام و رجل لعله فهلك احد اللینین لأم و
توالت لأم و مولی خورثه اخوه لایه و لم یصله و لأم موالیه ثم هلك الذي و روت المال و لأم موالی و روت
ابنه و لأمه لایه فقال ابنه قدام حضرت ما کان ابی احرز من المال و لأم موالی و قال اخوه لیس كذلك لأمه احرز
المال و اما لأمه لأم موالی فلا ارایت لو هلك اخو الیوم السدس او ثمة انا فاختصمنا الی عثمان بن عفان فقصه لایه
بواله الموالی عاص بن هشام بمرو و بگشت سه پسر از آن خود از یک مادر و یکی از اباغ آن پس بمرو یکی از آنها که از یک مادر بودیم
و بگشت مال را و آزاد کرد و گنا پس ارث او شد برادرم یعنی او بر مال او و لا آزاد کرد و گنا او بعد از آن بمرو آن برادر که مال
مال او را آزاد کرد و گنا شده بود و بگشت پسر او را برادر علاقی را پس گفت پسر او بر آیه من بدست آورده ام هر چیزی را که پدر
من بدست آورده بود از مال او را آزاد کرد و گنا گفت برادر او نیست چنانکه تو میگوئی جز این نیست که بدست آوردی مال او را

ولاء آواز و کردگان پس بدست نیاوردی که اگر ملاک شدی برادر اول من امروز آیا وارث او میشد من پس هر دو
 کردند با یکدیگر بسوی عثمان بن عفان پس حضرت عثمان حکم فرمود برای برادر متوفی بولاء آواز و کردگان **مالك** عن عبد الله
 بن ابی بکر بن عمرو بن حزم انه اخبره ابو هانئ كان جالساً عند ابان بن عثمان فاختصم اليه نفر من جهينة ونفر
 من بني الحارث بن الخزرج وكانت امرأة من جهينة عند رجل من بني الحارث بن الخزرج يقال له ابراهيم بن كليب
 فانت المرأة وتزكيت مالا ومولاً فوفاها ابنها وزوجها ثم مات ابنها فقال ورثة لنا ولا للمولوي قد كان
 ابنها احمره فقال الجهينيون ليس كذلك انما هو مولى صاحبتنا فاذا مات ولدنا فلنا ولا هم نحن
 فوثقهم فقضى ابان بن عثمان للجهينيين بولاء المولوي ابو بكر بن عمرو بن حزم ستة بوزن ذك ابان بن عثمان پس حضرت
 کردند بسوی او جماعتی از قبیل جهینه و جماعتی از قبیل بنی الحارث بن الخزرج و بود فی از جهینه در نکاح مردی از بنی الحارث بن الخزرج
 گفته میشد او را ابراهیم بن کلب پس مردان زن و گذشت مال او آواز و کردگان را پس وارث او شد ندیسر او و شوهر او بعد از آن
 بمردی پس او پس گفتند و از آن پس برای است بولاء آواز و کردگان هر آینه پس آن زن بدست آورده بود و پس گفتند آن مرد که از
 جهینه بودند نیست حال چنانکه شما گفتید بخیر این نیست که این آواز و کردگان خواهر است پس مرقی که بمردی پس او پس را میسر و ملاک
 و او وارث این آواز و کردگان میشود پس حکم کرد ابان برای آل جهینه بولاء آواز و کردگان **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب
 قال في رجل هلك وتولاه ثلثة بنين لم يترك مولاً اعقهم هو عنقاة ثم ان الرجلين من بنيه هلكا وتركوا اولاداً فقال
 سعيد بن المسيب يرث المولى الباقي من الثلثة فاذا هلك هو فولده ولما اخبره في المولى شرع سئل عن رجل
 گفت در باب مردی که بمردی و بگفته شد پس از آن خود بگفته شد آواز و کردگان را که آواز کرده بود ایشان را آواز کرد فی بعد از آن دور
 از فرزندان او بمردی و بگفته شد آواز و کردگان را پس گفت سعید بن مسیب وارث مولى میشود باقی مانده از فرزندان سه گانه پس مرقی که
 او بمردی پس اولاد او و اولاد برادران او در بولاء آواز و کردگان را بر اندکیان **باب** جملاب و لا یسیر الی المقبر بعد
 کان لمولى اثمهم باب و بیان کشیدن پدر و مادر فرزندان خود را بسوی آواز و گفته خود بعد از آن که باشد آن ولا از آن
مالك عن دبیة بن ابی عبد الرحمن الزبیری عن العوام اشترى عبداً فاعتقه ولذلك
 العبد بنون من امرأة حرة فلما اعتقه الزبیری قال لهم مولاکم بل هم موالینا فاختصموا الی عثمان بن عفان
 فقضى عثمان للزبیری بولاءهم بزییر عوام خرید کرده را پس آواز و کردگان را و او را پس غلام را پس آن بود و از شکم زن آواز و
 و قتی که آواز و کردگان حضرت زبیر گفت این پس آن موالی من اند گفتند آواز و گفته کان موالین بل ایشان موالی ما اند پس

قلنا علیہ اهل العلم فی
 المسئلة الاولی کان
 الولد لاولی الا ولین
 المستحق لومات المولوی
 میبذله لا شیء له
 دون ابن اخیه لایب
 و اسبق فی المسئلة الثانیة
 کان الولد لاولی قارب
 المیز قد دون قارب لینه
 لومات المولوی بعد من
 اینست کان موالی لایب
 دون قارب و لومات
 مع عبد الرحمن عن
 ثلثة بنین ثم مات
 البنون من عسق ق
 بنین واحد اثنان
 و الاخر ثلثة فلما مات
 خمسة ثم مات الاثنان
 کان میراثه لثلاث
 اعضائهم لایبهم
 لومات المولوی کان موالی
 میبذله سواء ۱۳

خصوصت کرده با یکدیگر پیش عثمان بن عفان بن حکم که در حضرت عثمان برای حضرت زبیر و ابی بنیاض **مالک** اند بلغتم
 سعید بن المسیب سئل عن عبدله ولد من امرأة حرة لمن ولادهم قال سعیدان مات ابوه و هو عبد لم
 یبتق فولا بهم لولای امهم سعید بن مسیب و سوال کرده شد از حکم غلامی که او را فرزندان پشند از زن آزاد یکدیگر میدادند
 ایشان گفت سعید بن مسیب اگر مرد پدر ایشان حال آنکه او غلام بود آزاد کرده نشد پس دلار ایشان از او کنندگان او را ایشان
 است **باب** السائبة هل یولی احد سائبة ایما سوالا کند با کسی سائبة کسی است که او را آزاد کرد و نه بشرط شرط
 حق و الا **مالک** انه سال ابن شهاب عن السائبة فقال یولی من شاء فان مات ولم یولی احد فمیراثه
 للمسلمین وعقله علیهم **الک** سوال کرده ابن شهاب از حکم سائبة پس گفت مولات کند با هر که خواهد پس اگر مرد و مولات کند
 با بیچری پس میراث او سائبات است و عقل او بر ایشان است **قال** مالک للحسن ما سمع فی السائبة انما یولی احد او ان
 میراثه للمسلمین وعقله علیهم گفت **الک** بهترین اقوالی که شنیده شد در سائبة آنست که وی مولات کند با هر که خواهد
 میراث او سائبات است و عقل او بر ایشان است **باب** کتابت الکتاب بآد و شعر و حقیقت کتابت معنی کتابت است
 که بنده با خدا و نزد خود مقرر کند که مبلغ کند او در فلان مدت و فلان مدت جو رسا نم یکن شرط که بعد از این آن آزاد باشد **قال**
 الله تعالی و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ايمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و اقومهم من مال الله الذی انعم
 فرمود و ای کسانی که طلب میکنند کتابت را از غلامان و کنیزکان شاپس کتابت کنید ایشان را اگر در بین ایشان خیر را بینی بمانت و کتابت
 بر کس و بر یک کتابتان را از مال خود بختیالی که داده است شمار و این خطاب مالکان است یا جماعه مسلمین بلکه از سبب المال
 از مال زکوة و الله اعلم **مالک** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و سلم كانت تقطع حکم کتابت
 بالذهب و الفضة حضرت ام سلمه قطع مقر میکرد با کتابتان خود بطیار و فقره **قال** مالک الامر عندنا ان یلیس علی
 سید العبدان یکتبه اذا ساله ذلک و لم یسمع ان احدا من الایمة اکره رجلا علی ان یکتب عبده اذا ساله ذلک
 و قد سمعت بعض هذا العلم اذا سئل عن ذلک فقبول له ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه فکاتبوهم ان علمتم
 فیهم خیرا یتلوها تین الا تین فاذا سلطتم فاصطادوا فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و یبتغون من
 فضل الله **قال** مالک و انما ذلک امر ان الله فیهم للناس و لیس یوجب علیهم گفت مالک حکمی که مقرر است تزویج
 بمانیت که در حبسیت بر مالک غلام که مکاتب کند او را وقتی که سوال کند از وی مکاتب کردن را و شنیدیم کسی باز از ما آنجا که خبر کرده
 باشد بگوید که مکاتب کند غلام خود را وقتی که غلام سوال کند او را و بر آینه شنیدیم بعضی اهل علم را وقتی که سوال کرده شد ازین مسئله
 پس گفتند که بر آینه خدا شایسته میفرماید و کتاب خود فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا علاوه میکند آن عالم برین و آیه را فاذا حلقتمهم فاصطادوا

[illegible]

منه من انبياء اذا

الخلد الثاني

فانتم قضيت اهلولة فانتشر واكفتم الكسبان نيت كراين امرست كه خست دادوست خدامك و ان براي مروان
 نيت و حبيب بر شايين **باب** يضع السيد من كتابته مكاتبه شيئا وضع كنه بالكل ازو جركا تبه مكاتبه خود چيز را
قال مالك و سمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه و اتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك
 ان يكتب الرجل غلامه ثم يعظم عنه من اخركما يتبع شيئا مسحي قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و
 اوردت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك و قد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب غلامه على خمسة وثلاثين
 الف درهم ثم وضع عنه من اخركما تبه خمسة الاف درهم قلت مالك شنيذم بعض اهل علم را كه ميگفت و تفسير قول
 خداي تعال و اتوهم من مال الله الذي اتيكم مراد از ان نيت كه مكاتبه كند مروى غلام خود را بعد از آن ساقط كند از سر مكاتبه
 و در آخر مكاتبه او چيزي مقرر كرده گفت مالك پس اين قول بهترين اقوال است كه شنيدم آنرا از اهل علم و اقيم عمل مروان را بر ان
 نزديك خود گفت مالك و خبر رسيد بن كه عبد الله بن عمر مكاتبه ساخت غلام خود را بر سرى و پنج هزار درهم بعد از ان ساقط كرده و آخر
 مكاتبه پنج هزار درهم **باب** اذا رى المكاتب ما عليه قبل الاجل قبله للولى ان لم يكن عليه من و اراد ان يترك مكاتبه
 آنچه لازمست بروى پيش از بيع او مقرر لازمست بر مولى كه قبول كند آنرا اگر نباشد بروى ضررى **مالك** انه سمع بعت
 بن ابي عبد الرحمن و غيره يذكون ان مكاتبه للفراصة بن عمير الخنفي و انه عرض عليه ان يذبح جميع ما عليه
 من كتابته فابى الفراصة فابى المكاتب مروان بن الحكم و هو امير المدينة فذكر له ذلك فذاع مروان الفراصة
 فقال له ذلك فابى فامر مروان بذلك المال ان يقبض من المكاتب فيوضع في بيت المال و قال للمكاتب ان
 فقد اعطت فلما رى ذلك الفراصة قبض المال كحاجبى بود از ان فراصة بن عمير خنفي و اين مكاتبه در خواست كرد از
 فراصة كه او كند حميم آنچه بروى لازمست از كتابته او پس قبول نكرد فراصة پس آمد مكاتبه پيش مروان بن الحكم و او آنروز
 امير مدينه بود پس ذكر كرد اين ماجرا پيش او پس نخواهد مروان فراصة را پس گفت او را پس سخن پس قبول نكرد پس امر مروان
 كه قبض كرده شود از مكاتبه پس نهاده شود از مكاتبه و ريت المال و گفت مكاتبه بروى بر آنرا از او شدي پس و قيكر و يد فراصة
 اينحال قبض كرد **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام النجوم و ترك اموالا فاولادها او و انما الخرم اذا فعل
 به و قى كميرو مكاتبه پيش از اداء تمام اقساط و بگشت مالها و اولادها و ارث ديگر را چه كاركرده شود **مالك** عن
 حميد بن قيس ان مكاتبه كان لابن المتوكل هالك بمكة و ترك عليه بقية من كتابته و ترك ديونا للناس و ترك
 ابنته فاشكل على عامل مكة القضا و فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فكتب اليه عبد الملك
 بن مروان ان ليد يون الناس ثم اقص ما بقى كتابته ثم اقم ما بقى من ماله بين ابنته و مولا مكاتبه **ان**

قلت
 قال الشافعي حبيب
 السيد على ان يضع
 من كتابته شيئا الطول
 تعالى و اتوهم و قد
 بعض صحابه بالسيم
 لاثر عبد الله بن عمر
 و يعجب الوجيف
 قلت
 في الاثر على عمل الخيم
 قبل العمل و يمكن على
 السيد خبر في القضا
 اجد عليه و ان كان
 كميرو

الجلد الثاني

فلا والله الذي
ما لا غيرة فقال العجوة
الله عليه وسلم من شئت
فأشئت فغيري فغيري
الجامع فغيري فغيري
ان يكون تدبيره مقبلا
بشئ من ان وشان
اسم التدبير اذا كان
يقوم منه التدبير
الطابق لا غير انفق
على حراز على الدابة
ومن اجابني جميعا قال
يباع في البناية
قلست
٨١
في دليل على وجوب
قبول الحكم المطلق
وافق الشريعة دليل
على فضيلة الاموال
للغرض وفيهم عن
النكاح وفيه دليل على
ان البينة غير مقبولة
على قبول الخلاف
والذي يشاهده
مشاهدة الصوفية
له وجه في الشرع

قوله دليل وجوب قبول الحكم المطلقا
وافق الشرع فيه دليل
على فضيلة الامارة
بالعز والقيم عن
العارضة دليل على
ان البيعة غير مقفولة
على قبول الخلافة
والذي يتقاهد
مستأثر الصوفي
له وجه في الشرع

قلت
اتفق السلف الصالحون
على قبول أحكام الخلفاء
فيما استطاعوا ما لم
يأمروا بالمعصية
ولا يجوز عندهم
الخروج على الخلفاء
بعد ما حصل الاتفاق
عليهم

قلت
معناه الحديث على النقط
٦٢
في القضاء وشرعي
الصلح فيه ولو بين
ان يتعاطاه هو كذا
بنفسه أهل العلم

چندکه اراده بیعت داشتند باحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتند این زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله بیعت
سکنیم یا تو برین شرط که شرکاء مقرر کنیم با خدا تعالی چیزی را و در زنی کنیم و زنا نکنیم و نکستیم اولاد خود را و دنیا را و دنیا را در آن
اقرار کنیم آزاد بریان دستهای و پانهای خود یعنی بغیر صل باشد و برتکلف خود برافند و نافرانی تو نکنیم و در هر کار نیک که بفرمان
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گوئیم و معصیت نکنیم در آنچه توانائی داریم و طاقت داریم گفت ما وی پس گفت آن
زمان که خدا و رسول خدا هر دو را درست بر آید راست سبک خود را با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم خیار که
از بیعت رجاء بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من مصافحه نمیکنم با زبان جز این نیست که گفتن من صدق
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یکن **باب** البیعة علی قبول الخلافة باب در بیعت
بیعت کردن بر قبول بارشای با و شاه **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر قال كنا اذا بايعنا
رسول الله صلى الله عليه وعلى السمح والطاعة يقول لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما استطعتم عهد
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم باحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمود **قلت**
صلی الله علیه وسلم ما را عهد کنید در آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر كتب الى
عبد الملك بن مروان يبایعه فكتب اليه لبسم الله الرحمن الرحيم اما بعد لعبد الله عبد الملك امير المؤمنين
سلام عليك فاني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو و اقولك بالسمع والطاعة على سنة الله وسنة رسوله
فيما استطعت عهد السدي بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان محبت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن
الرحيم يعني اين کتاب است نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملك است امير مسلمانان سلام بر تو باد هر آینه من خدا را
تو را میگویم بسوی خودی اخذای که هیچ معصیت بخردی و اقرار میکنم برای تو بسخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا
و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء و ان لا يتولاها الا عام عادل
کاف باب در ترسیدن از قضای یعنی تحفظ باینکه کرد و احتیاط باینکه نمود تا نشود که جورى و ظلمى موقوف آید و باینکه متولى قضاء شود
مگر عالم کتاب و سنت و طرق اجتهاد و عبرتیه و اقوال سلف اجماعا و اخلافا و متولى آن نشود مگر عادل کفایت کننده **مالك**
عن يحيى بن سعيد ان ابا الدرداء كتب الى سلمان الفارسي ان هلم الى الارض المقدسة فكتب اليه سلمان
الفارسي ان الارض لا تقدر احد ان يقدسها الا من اقدس الله و قد بلغتني انك جعلت طيبا لداوى فان كنت
تبرئ فنعما لك وان كنت متطيبا فاحذر ان تقبل الفسنا فتدخل النار فكان ابو الدرداء اذا قضى بين اثنين
ثم ادبر عنه نظر اليهما فقال ارجعا الى ابي عبيد اعلى قضيتكما متطعت والله اني لو اردت ان امرت بسوى سلمان فارسي

[illegible]

بابا السوي زينى پاك نبي بلاد شام پس نوشت بسوي اوسلمان فاسي بر آينه زينى پاك نيكند بچكر با جزاين نيت كه پاك ميكنند آوي
را عمل او و هر آينه خبر رسيده است بن كه ساخته شده است بر طبعي كه دو يكي مردان را يعني قاضي مسلمين كه خدومات ايشان را
ميكني پس اگر ازاله مرض ميكني پس حالت نيك است تزاو اگر تكلف طلب ميكني پس تبرس از آنكه گشي آدمي را پس رسالي التمس و در ضمن ايو
دروار بود و قتيكه حكم ميكر و ميان دو كس عبادت آن دو كس پشت بوي كرده مردان ميشند نظر ميكر بسوي ايشان پس بگفت باز كرديد
بسوي من و ديكر بازو كرگنديش من قضيه خود را به تكلف طلب ميكنم و بعد **باب** يجرهم على الرجعة اعطاء الرشوة للحكام
ليتنو سلوا بذلك الخ فلم يجهم على الحكم اخذها جرت بر عايد او دن رشوة حاكمان را تا قنرب كنند بسبب آن
بسوي ظلمي و حرام است جا كمين گرفتن آن رشوة **قال الله تعالى** ولا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل و تدلوا
بها الى الحكم لتاكلوا افريقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون ميخرايد خدوت و مخوريد اموال ديكر را در بيان
باطل يعني دروي و غصب و مانند آن و ميكنيد بالماي را بسوي حاكمان تا بخوريد بآن از اموال مردان بكناء حال آنكه شما بايد
مالك باسناده ان عبد الله بن رواحة قال له يوحى به فاما ما عرضتم من الرشوة فانما هي حمت و
لا تاكلها يا عبد الله بن رواحة گفت يوحى به را ما بخيوش آورديد از رشوة پس جزاين نيت كه آن حرام است و انيخريم آن را
باب قضاء القاضي فيمن ظاهرا لا باطنا القاضي اثر ميكند در ظاهر و در باطن يعني آنچه حكم ميكند عمل بايد كرد
اگر آن حكم كرد راض لا محبوب است فيها و الا مال قضى له احل الله له **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي خزيمة
بنيت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قال انما انا بشر وانكم تختصمون الي فاحل بعضكم
من يكون الحق بحجت له من بعض فاقض له على نحو ما سمع منه فمن قضيت له بشئ من حق اخيه فلا ياخذ منه
شيئا فانما انقطع له قطعه من الناور رسول الله صلى الله عليه وسلم جزاين نيت كه من آدمي م در آينه شما خدمت ميكنيد با
ليديگر ميش من پس شايد بعض شما دانا تر باشد بحجت خود از ديكر پس حكم كنم براني و مثل آنچه شنيدم از وي پس هر كه حكم كرد
براي او از چيزي حق برادر او پس بايد كه ليكر و از آن چيزي پس جزاين نيت كه بعد ميكنم براي او باره از نيتش **باب**
شروط الشاهد كونه مسلما اخر اكلف اعدا اذا مرة ليست ببهمة شرط گواه آنست كه مسلمان باشد و از او در
بالغ صاحب عدالة و صاحب مودة نباشد بروي مسيح نمت يعني فرميند كه دلالت بر كذب **قال الله جل و ارحم الراحمين**
من ترضون من الشهداء فمروضا تيمنا پس گواه سازيديك مرد و دو وزن را از جهت آنما كه پسند ميكنيد رشا را از گواهان
وقال في آية حد القذف ولا تقبلوا لهم شهادة ابد الاية وقال الله تعالى يا ايها الذين امنوا ان جاءكم
اسق بناء فقبضوا ان تصيدوا و اقموا بهالة فتصحبوا على ما فعلتم و ندمين **مالك** عن دسعة بن ابي

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

الدعوى والاصحاب
النفقة

من ابی بکر بن خرم عن ابيه عن عبد الله بن عمر بن عثمان عن ابی حمزة الانصاري عن زيد بن خالد الجهني ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخبركم بخير الشهاد الذي ياتي بشهادته قبل ان يسأله او يخبره
قبل ان يسأله رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو دأب خبريهم ثم اربيهتمين كواثان بهترين كواثان كسي است كبرياء
كواثي خود شين انكه سوال کرده شود او را يعني مدعي طلب كند و دي براي اظهار حق كواثي دهد كواثي پیش از آنكه سوال كرده
شود او را **باب** شهود الزنا اربعة وشهود سائر الحقوق اثنتان وشهود الاموال رجلان او رجل و
امراة فان لم يتيسر فحقي بين المدعي مع الشاهد الواحد كواثان زنا چار كس اند و كواثان سائر حدود و كس از رجلا
و كواثان در اموال و مرد و زن يا يك مرد و زن پس اگر سيسر نايذ حكم كرده شود بسوگند مدعي يا يك شاهد **قال**
الله تعالى في حذ القذف لولا جافا عليه اربعة شهاد و چار نياورد و در بين چار گواه فان لم ياربعة شهاد
فاولئك عند الله هم الكاذبون پس وقتي كه نياورد و در چار گواه را پس ثلثين از بزرگ فدايتاج در و علكا اند و قال في
الطلاق ونحوه واشهد واذني عدك منكم و گواه كيريد و كس و خداوندان عدل از شما يعني از مسلمانا و قال في الاموال
واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فجل واحد اثنان من ترضون من الشهداء ان فضل
احد يما فتد كواثيها الاخرى و گواه كيريد و كس از مردان خود يعني از اهل اسلام پس اگر سيسر نشدند و مرد پس كفا
ميكند كيرد و زن از قسم آنكه رضى ميشوند از ایشان از كواثان يعني عدل غير متهم سبب آنكه فراموش كنيد يك از ایشان
پس بياو و در زن ديگر **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضه
باليين مع الشاهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حكمه فهو دأب سوگند يا يك شاهد **مالك** عن ابی الزناد عن
الاعرج ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وهو عامل على الكوفة
ان اقض باليين مع الشاهد عمر بن العزيز نامه نوشت بسوی عبد الحميد و او حال كوفه بود از طرف عمر بن عبد العزيز
كه حكم كن بركتكم و يك شاهد **مالك** انه بلغه ان اباسم بن عبد الرحمن وسليمان بن يسار سئلا همل
بقضه باليين مع الشاهد فقال لا نعم بولسمه بن عبد الرحمن وسليمان بن يسار سئلا همل بقضه باليين مع الشاهد فقال لا نعم
يا شاهد كيريد پس كند آري كند **قال** مالك مضت المشتق القضاء باليين مع الشاهد الواحد يحلف حضا
الحق مع الشاهد وليستحق حقه فان نكل او ابى ان يحلف احلف المطلوب فان حلف سقط عنه ذ
الحق وان ابى ان يحلف ثبت عليه الحق لصاحبه **قال** مالك وانما يكون ذلك في الاموال خاصة ولا
يقع ذلك في شئ من الحدود ولا في النكاح ولا في طلاق ولا في عتاقة ولا في سقعة ولا في فريته كفت

[illegible]

كثرت سلفه وقضا بسوگند ما یک شاهدین سلب که سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی با شهادت شاهد
خود و مستحق حق خود شود پس اگر باز پشیمان یا تبصره یا اگر از آنکه سوگند خورده سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورده
ساقط شد از روی آن حق و اگر با کرد از آنکه سوگند خورده ثابت شد بروی برآی آن صاحب گفت مالک و جلال نیست که
می باشد قضا بسوگند مدعی باشد و واحد در اموال مخصوص و واقع نمیشود آن در چیزی از حدود و منه تخرج و نه در طلاق و
در طلاق و نه در زوی و نه در قذف **قال** مالك ومن الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد
ويحتاج بقول الله تعالى وقوله الحق فان لم يكونا رجلين فويل وامراتان ممن ترضون من الشهادة
يقول فان لم يأت برجل وامرأتين فلا تسمي له ولا يحلف مع شاهده قال مالك رحمه الله فمن الحجة على
من قال ذلك القول ان يقال له ارايت لو ان رجلا ادعى على رجل مالا ليس يحلف المطالب ما ذاك الحق
عليه فان حلف بطل ذلك عنه وان نكل عن اليمين حلف ضا الحق ان حقه محقق وثبت حقه على صاحب هذا ما
لا اختلاف فيه عند احد من الناس ولا يبلد من البلدان فباي شيء اخذ هذا وفي اي كتاب الله وجبة فاذا
اخذ هذا فليقر باليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وانه يكفي من ذلك ما مضى من السنة
ولكن المراقدين ان يعرف وجه الصواب وموقع الحجة في هذا بيان ان شاء الله تعالى گفت مالک
بعضی از مردان کسی است که میگوید درست نیست سوگند ایک شاهد و حجت می آرد قول خداست را و قول او تعالی حجت است و اما
لم یکنوا رجلین الم یگوید این شخص پس اگر نیاورد دیگر و در زن را پس نیست لازم چیزی از حق می گویند خورده باشد خود گفت مالک
پس از حجت است بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او را یا دیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را یا لازم نیست که قسم بخورد
مدعی علیه که نیست آن ال بر زمه او پس اگر سوگند خورده باطل شد دعوی مدعی از زمه او و اگر باز پشیمان از قسم خوردن سوگند خورده
صاحب مال حق را البته ثابت است و ثابت شود حق او بر زمه مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف است در آن در
پیشگی از مردان و نه در هیچ بلدی از بلاد پس کدام حجت اخذ کرد این قائل در کدام کتاب خدا یافت آنچه حکم را پس اگر قرار
کرد یا آنچه حکم را باید که اقرار کند بسوگند باشد اگر چه نیست این مذکور در کتاب الله و هر آینه کفایت میکند از آنچه حکم آنچه گذشت
از سنت لیکن آدمی هر آینه دوست سیدار و کشناسد صورت صواب را و محل محبت را پس درین مذکور بیانی است از
استماع **باب** یمن النعوس حرام سوگند نعوس حرام است **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن معبد
بن كعب السلمي عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن ابي امامة عن رسول الله عليه السلام
قال من اقتطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة و اوجب له النار و لو ان كان شيئا يسيرا يال

له قلت
و على هذا أهل العلم
في مسألة القضاء
بالشاهد الواحد مع
يمين المدعى في حقه
خاصة قال الشافعي
ذلك وقال ابو حنيفة
لا يجوز

رسول الله قال وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك فان كان قضيبا من اراك قالها
 ثلاث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بر باد تو می رسد را بسوگند خود حرام کند خدا تیمار بر وی نیست را دو بار
 گزاند برای او و وزخ را صاحب گفتند اگر چه آنچه از آنک باشد یا رسول الله فرمود اگر چه یک شاخ آماج باشد اگر چه یک شاخ
 اگر باشد اگر چه یک شاخ آماج باشد فرمود این جمله را سه بار بگویند **باب** تغلبت الیمن فی الامور العظام بان یحلف
 علی منبر النبی صلی الله علیه وسلم سخت بودن سوگند در امور عظیمه تا آنکه داده شود بر منبر حضرت صلی الله علیه وسلم
 عن هاشم بن هاشم بن حنتبه بن ابي وقاص عن عبد الله بن رسطاس عن جابر بن عبد الله الانصاری ان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم قال من حلف علی منبري اثماتوا مقعده من النار رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 هر که سوگند خورد بر منبر من بدو رخ جای خود گرفت در روز **مالک** عن داود بن الحصین انه سمع ابا غطفان
 المري يقول اختصم زید بن ثابت و ابن مطیع فی دارکانت بينهما الی مروان بن الحکم وهو امیر علی المنبر
 ففضله مروان علی زید بن ثابت بالیمن علی المنبر فقال زید بن ثابت احلف له مکافی فقال مروان لا والله
 الا عند مقاطع الحق قال فجعل زید بن ثابت یحلف ان حقه الحق ویابی ان یحلف علی المنبر قال
 فجعل مروان بن الحکم یحیی من ذلك ابو غطفان مری میگفت که خدمت کرده اند با یکدیگر زید بن ثابت و ابن مطیع
 سرای که شترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحکم او امیر بود بر دین پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت بسوگند
 بر منبر حضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت زید بن ثابت سوگند میخورم برای او در مکانی که ستاده ام آنچه پس گفت مروان
 نه قسم بخدا سوگند ندادم ترا که نزدیک مکان فیصل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند میخورد که حق او ثابت
 و با سیکر و از آنکه سوگند خورد بر منبر پس شروع کرد مروان که تعجب می نمود این **باب** تود الیمن علی المدعی
 اذا نکل المدعی علیه ولا استخلاف الا اذا کان بینهما مخالطة و ذکره شود سوگند بر مدعی و قسبه باز نیستند
 علیه از سوگند خوردن و قسم داده نشود مگر وقتی که باشد در میان مدعی و مدعی علیه مخالطة و محالمة **مالک** عن
 جمیل بن عبد الرحمن المودن انه کان یحضر عمر بن عبد الغزیز و یقضي به الناس فاذا جاء الرجل یدعی
 الی الرجل حقا نظر بکانت بینهما مخالطة و ملا بستره لعل المدعی علیه وان لم یکن مثیلا یحلفه
 جمیل بن عبد الرحمن مودن حاضر میشد پیش عمر بن عبد الغزیز حال آنکه او حکم میکرد میان مروان پس و فیکرمی
 شخصی پیش او دعوی میکرد بر شخصی حتی را سید عمر بن عبد الغزیز پس اگر می بود میان ایشان شکری یا حقه سوگند میکرد
 بر علیه را و اگر نمی بود چیزی ازین قسم سوگند نمیداد **قال مالک** و علی ذلك لا یمنعنا ان من ادعی علی رجل

قلت
 علیه اهل العلم

قلت
 علیه الشافعی قال

خليفة لا تغلیظ فی
 الیمن ۸۶

ص ۲۰۰ قلت فتلوه غيلة اي حيلة يقال اغتالي فلان اذا احتال حيلة يتلف بها ماله ويقال الغيلة هي ان يخذل صديقه يخرج الى موضع خفي فيه
الغيلة والغيلة اي حيلة يقال اغتالي فلان اذا احتال حيلة يتلف بها ماله ويقال الغيلة هي ان يخذل صديقه يخرج الى موضع خفي فيه
الغيلة والغيلة اي حيلة يقال اغتالي فلان اذا احتال حيلة يتلف بها ماله ويقال الغيلة هي ان يخذل صديقه يخرج الى موضع خفي فيه

قال مالک الامر المجمع عليه عندنا انه لا قودين اصبهان وان عمدا خطاه لم تجب عليه الحد ودوبلغوا الحكم وان قتل الصبي لا يكون الا خطا فقلت مالک علی که اجامه واقع شده است برآن نزدیک است که قصاص نیست در میان کودکان نیست که عمد ایشان حکم خطا دارد و اما مکه وجب نشده است بر ایشان حد و رسیده اند ببلوغ و نیست قتل کودک نسیب باشد مگر خطا **باب** اذا قتل المسلمان قتل به و اگر کسی مکشسته میشود عرض آن **مالک** انه بلغه ان مروان بن الحكم كتب الى معاوية بن ابی سفيان دين كرامة اني سئلكم قتل رجلا فكتب اليه معاوية ان قتله به مروان بن الحكم نامه نوشت بسوی معاویه بن ابی سفيان که کسی را میکشد و برای او که آرد و ده شده است پیش وستی را که کشته شد شخصی پس نوشت بسوی او و یا که کشته شد را عرض شد **باب** القصاص في الاطراف باب و بیان حکم قصاص در اطراف **قال** الله تعالى وكتبنا عليها حرم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والاذن بالاذن والسن بالسن والجرح المجروح بالقصاص **قلت** صدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون وفرضنا عليهم ان يقتصم بربن اسرائيل ورواية ان نفس كشته شود بمقابل نفس چشم کور کرده شود بمقابل چشم و بینی بریده شود بمقابل بینی و گوش بریده شود بمقابل گوش و دندان کنده شود بمقابل دندان و زخمها خورده اند حکم قصاص است یعنی اگر کهن باشد مانند دست و پای و اگر کس بر کمر خود قصاص را پس آن كفارة است او را هر که حکم کند آنچه فرو آورده است خدا بشمار آن را پنداشد **قال** مالک الامم المجمع عليه عندنا ان المامومة والجائقة ليس فيهما قود **قال** مالک قال ابن شهاب ليس في المامومة قود فقلت مالک علی که اجامه شده است نزدیک است که امور و جانی نیست در آن هر دو قصاص گفت مالک گفت ابن شهاب نیست در امور قصاص امور مخفی است که بام الدماغ برسد و جانی مخفی که بخوف شکم برسد **باب** الذیات باب و بیان ویتها و شرح نامه مخفیست علی الدماغ و سلم که و ذیات صادر شده **مالک** عن عبد الله بن بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيان في الكتب الذي كتب رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن حزم في العقول ان في النفس مائة من الابلا وفي الانف احدى جدها مائة من الابلا وفي المامومة ثلث الدية وفي الجائقة مثله وفي العين خمسون وفي اليد خمسون وفي الرجل خمسون وفي كل اصبع مما هنالك عشرين من الابلا وفي السن خمس وفي اللحية خمس واما ما كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم برای عمرو بن حزم و باب ویتها موطر بود که در کشتن نفس صدقه است از شران و در بینی و فک که تمام بریده شود صدقه است از شران و در زخمی که بام الدماغ برسد سیوم صدقه است و در زخمی که بخوف برسد مانند زخمی بی نوم و دینه

قلت صدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون وفرضنا عليهم ان يقتصم بربن اسرائيل ورواية ان نفس كشته شود بمقابل نفس چشم کور کرده شود بمقابل چشم و بینی بریده شود بمقابل بینی و گوش بریده شود بمقابل گوش و دندان کنده شود بمقابل دندان و زخمها خورده اند حکم قصاص است یعنی اگر کهن باشد مانند دست و پای و اگر کس بر کمر خود قصاص را پس آن كفارة است او را هر که حکم کند آنچه فرو آورده است خدا بشمار آن را پنداشد **قال** مالک الامم المجمع عليه عندنا ان المامومة والجائقة ليس فيهما قود **قال** مالک قال ابن شهاب ليس في المامومة قود فقلت مالک علی که اجامه شده است نزدیک است که امور و جانی نیست در آن هر دو قصاص گفت مالک گفت ابن شهاب نیست در امور قصاص امور مخفی است که بام الدماغ برسد و جانی مخفی که بخوف شکم برسد **باب** الذیات باب و بیان ویتها و شرح نامه مخفیست علی الدماغ و سلم که و ذیات صادر شده **مالک** عن عبد الله بن بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيان في الكتب الذي كتب رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن حزم في العقول ان في النفس مائة من الابلا وفي الانف احدى جدها مائة من الابلا وفي المامومة ثلث الدية وفي الجائقة مثله وفي العين خمسون وفي اليد خمسون وفي الرجل خمسون وفي كل اصبع مما هنالك عشرين من الابلا وفي السن خمس وفي اللحية خمس واما ما كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم برای عمرو بن حزم و باب ویتها موطر بود که در کشتن نفس صدقه است از شران و در بینی و فک که تمام بریده شود صدقه است از شران و در زخمی که بام الدماغ برسد سیوم صدقه است و در زخمی که بخوف برسد مانند زخمی بی نوم و دینه

قلت صدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون وفرضنا عليهم ان يقتصم بربن اسرائيل ورواية ان نفس كشته شود بمقابل نفس چشم کور کرده شود بمقابل چشم و بینی بریده شود بمقابل بینی و گوش بریده شود بمقابل گوش و دندان کنده شود بمقابل دندان و زخمها خورده اند حکم قصاص است یعنی اگر کهن باشد مانند دست و پای و اگر کس بر کمر خود قصاص را پس آن كفارة است او را هر که حکم کند آنچه فرو آورده است خدا بشمار آن را پنداشد **قال** مالک الامم المجمع عليه عندنا ان المامومة والجائقة ليس فيهما قود **قال** مالک قال ابن شهاب ليس في المامومة قود فقلت مالک علی که اجامه شده است نزدیک است که امور و جانی نیست در آن هر دو قصاص گفت مالک گفت ابن شهاب نیست در امور قصاص امور مخفی است که بام الدماغ برسد و جانی مخفی که بخوف شکم برسد **باب** الذیات باب و بیان ویتها و شرح نامه مخفیست علی الدماغ و سلم که و ذیات صادر شده **مالک** عن عبد الله بن بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيان في الكتب الذي كتب رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن حزم في العقول ان في النفس مائة من الابلا وفي الانف احدى جدها مائة من الابلا وفي المامومة ثلث الدية وفي الجائقة مثله وفي العين خمسون وفي اليد خمسون وفي الرجل خمسون وفي كل اصبع مما هنالك عشرين من الابلا وفي السن خمس وفي اللحية خمس واما ما كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم برای عمرو بن حزم و باب ویتها موطر بود که در کشتن نفس صدقه است از شران و در بینی و فک که تمام بریده شود صدقه است از شران و در زخمی که بام الدماغ برسد سیوم صدقه است و در زخمی که بخوف برسد مانند زخمی بی نوم و دینه

گفت مالک حکم مقرر نزدیک ما نیست که آنچه مقدم است از زبان انجی دندانهای متصل خار و دندانهای
 نیز برایت و این است که هر کس که فرموده و دندان بخیر است از شران و دندان متصل خار و دندان است
 دندانهای زیاده کرده نشود بعضی را بعضی قال مالک الامام عندنا ان الله ليس فيما دون الموضحة من الشجاعة عقل
 حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يمت
 الى الموضحة في كتابه لعمر بن حزم فيها خمس من الابل ولم تقض الاثمة عندنا في القديم ولا في الحديث
 فيما دون الموضحة بعقل مسمی گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما نیست که وجوب نیست در خنی که کم باشد از
 موضحة از جمله زخمهای سر بهیچ دین مقرر تا آنکه برسد بموضحة و باین نیست که عقل در موضحة است یا در آنچه زیاده تر از موضحة باشد
 و این بجهت نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم سید بسوی موضحة در کتاب خود برای عمر بن حزم پس ساخت در آن بخرش
 از شران و حکم کرده اند اما نزدیک اوزان قدیم و نه در زمان جدید و را دون موضحة بدین مقرر قال مالک الامام عندنا
 ان المامومة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجه والراس وما كان في الجسد من ذلك فليس فيها مال
 الا بجهتها گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما نیست که مامومه و منقلة و موضحة نبی باشد مکرر روی و دسر آنچه باشد
 و سایر جسد از این قسم نیست **درین مکررها و حاکم قال مالک** الامر المجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل
 حتى يبرأ الحجر و يصبغ و الله كسر عظام من الانسان يدا او رجلا او غير ذلك من الجسد خطأ فبرأ حتى
 و عا و طيته فليس فيه عقل فان نقص و كان فيه عقل ففيه من عقله بحسب ما نقص قال مالک
 كان ذلك العظم ما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمی فبحسب ما فرض فيه النبي صلى
 الله عليه وسلم عقل و ما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمی و لم تقض فيه سنة
 ولا عقل مسمی فانه يجتهد فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک ما و رجعت خطا که بدین
 حکم کرده نشود تا آنکه به شود و دیگر زخم رسیده است با و و تندرست شود و حکم نیست که اگر بشکند استخوانی را از آدمی
 دست را یا پای را یا غیره از بدن بطریق خطا پس به شد و جحت یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در
 دین پس اگر باشد روی نقص یا باشد روی گچی پس دردی از ویه اوست بحسب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر باشد
 آن استخوان از آنجمله که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین مقرر پس بحسب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم و بدین وجوب شود و آنچه باشد از آنجمله که نیامده است در وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین مقرر و زخم
 در آن شقی مقرر و نه دین شخص پس بر آن حکم نیست که ابتهاه کرده شود و آن **قال مالک** الامام عندنا ان في المنقلة

[illegible][illegible]

مفت

قوله ابن شهاب

خانہ دار محمد علی خان

الحمد لله

وافقني

الحمد لله رب العالمين

رواه بابسنه
من رسول

وَسَلَّمَ قَالَ لَا
يَقْبَلُ

هذا والقصاص

[illegible]

من الأول من صفر سنة ١٢٠٠
اربعين بكيفية قبطية
اولا دها نال الدين
المقالة اثارت منها ثلثين
حقه وثلاثين عن عت
واربعين حقه في بطر
اولا دها ووافقها ابو
خليفة في المقالة فاما
الخليفة فقال حاجي اس
١٨٠ انه غار في الصفة
قابل بني بربن بني فاض
وما احب عليه الشائخ
٩٦
ان النبي صلى الله عليه
سعدى قيل خير
عامة من اهل الصدقة
وليس من سلف الصل
ابن عاصم انا فها بن
الحاض اول الاقدم
الحجة عليه في ذلك
عند عدم الفرض
من أي نوع كان و
انفق اعان القبط
لا يقية بل في القبط
وهو

١٥
 ابن خزيمة
 بديعة فقلت في
 طست بكت
 قضى في حارة
 الثالث لان عثمان
 والناس يابون في حيلة
 المظفر من الدارهم
 وقال فانما هو الرجل
 الهول بالحق الصفة
 لا يزيد في عذرة
 عليه الشافعية
 عليه السلام
 من الذين هم والوفاء
 عليه السلام

فقلت عليه مالك قال كان
اهل العلم يفتون في المرأة
تفقد في الرجل و
فنية الخاط في المرأة
من دية الرجل و
جرحه في الرجل و
بذلك اطلاق العبد
يعبر بفتنة نفسه
هي لا تظم بل اراه
٩٨
تفصيلها كمال فتبين
على قياس قول سعيد
المسيب وسليمان بن
سليمان عليه السلام
سواء في العبد وذهب
وابو حنيفة وذهب
قوله ان فيهما ما
انقص من قيمته
كما قال من وقرق
مالك بن حنيفة لا يبر
وعبر اهل القبول

البيان **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول معاقل المرأة الرجل الى ثلث الدية
اصبعها كما ضبع وسننها كسنه ومضغتها كوضغته ومنقلتها كمنقلته سعيد بن المسيب يقلت مساوات يكتن
زن امرؤا يسوم حصه دية نكثت زن انكثت مروءة ووزان لا يوزن دنان مروءة وموضه او ما نكث موضه مروءة
ومنقله او ما نكث منقله مروءة **مالك** عن ابن شهاب وبلغه عن عروة بن الزبير انها كما نافيولا ن
سعيد بن المسيب في المرأة انها معاقل الرجل الى ثلث دية الرجل فاذا بلغت ثلث دية الرجل كانت الى
من دية الرجل ابن شهاب وعروة بن الزبير يگفتن ما نكث قول سعيد بن المسيب وراي زن كدوى مساوات يكتن
بامرؤا يسوم حصه دية بن قتيبة برسد سوم حصه دية مروءة او ما نكث نصف از دية مروءة **مالك** عن ابي عبد الله
ابو عبد الله من انه قال سالت سعيد بن المسيب كم في اصبع المرأة فقال عشر من الابل فقال كم في اصبع يمينك
عشرون من الابل فقلت كم في ثلث قال ثلثون من الابل فقلت كم في اربع فقال عشرون من الابل فقلت
حين عظم جرحها واشتدت مصيبتها انقص عقلها فقال سعيد اعراقى انت فقلت بل عالم مثبث او جاهل
متعلم فقال سعيد هي السنه يا ابن اخي يربع بن ابي عبد الرحمن گفت سوال كردم سعيد بن المسيب كه چه قدر زوج
ميشود وريگاشت زن پس گفت ده راس از شتران پس گفتم چه قدر زوج ميشود وروء نكثت پس گفت بيت از
از شتران پس گفتم چه قدر زوج ميشود ودر نكثت گفت هي راس از شتران پس گفتم چه قدر زوج ميشود ودر چهار
نكثت پس گفت بيت راس از شتران پس گفتم دقعي كه بزرگ شد زخم او بخت شد نصيب او كم شد دية او پس گفت
سعيد يا عراقى بستي تو نيني صاحب لاي بستي پس گفتم ملكه من عالم زايده تحقيق كنده ام يا جاهل علم آموزنده ام
پس گفت سعيد بيم بستي سنت اي سپر را درين **باب** دية العبيد وجر احاطهم وريان وية غلامان
زخماي ايشان **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب وسليمان بن ابياد كانا يقولان في موضحة العبد
نصف عشر ثمنه سعيد بن المسيب سليمان بن ابياد يگفتند در موضحة غلام بيم حصه قيمت اوست **مالك** انه
ان مروءة بن الحكم كان يقضى في العبد يصاب بالجرح ان على جرحه قدر ما نقص من ثمن العبد مروءة
بن الحكم حكم ميكرد وراي علام كه رسانيده شود او را جراحت بر بنحوال يريكيه زخم زده ست او را وحبست قدر
آنچه ناقص شد از قيمت غلام **قال مالك** والامر عندنا ان في موضحة العبد نصف عشر ثمنه وثلثه
العشر ونصف العشر من ثمنه وفي ماموشه وجائشته في كل واحد منهما ثلث ثمنه وفيهما سون جهن
الخصال الاربع مما يصاب به العبد ما نقص من ثمنه ينظر في ذلك بعد ما يبيع العبد ويبرأكم بن قيمة

العبد بعد ان اصابه الجرح وقيمته صحيحا قبل ان يصيبه هذا ثم يعزها الذي اصابه ما بين القيمتين گفت
مالك حكم نزديك انيت كرد و موضوعه غلام ستم حصه از قيمت اوست و در ثقله او هم حصه و ستم حصه از قيمت اوست
و را مومنه و جالقه او و در پيرى ازين دو سوم حصه قيمت اوست و در آنچه سواى اين جملتهاى چهارگانه باشد از پنجم
ارسانيد ميشود و آن غلام را و چه است آنچه ناقص شده باشد از قيمت او نظر كرده شود و در حال غلام بعد از آنكه ستر
شود و ميه بشود چه قدر تفاوت است در بيان قيمت غلام بعد از آنكه پوى زخم رسيد و در قيمت او در آن حال كه ستر
بودن آنكه رسيد او را اين زخم بعد از آن تلامه ان لازم كرده شود و زخم زنده و تفاوتى كه در بيان قيمت غلام
ديه الجنتين و در بيان ديه بچه كه در شك او باشد مالك عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف

حذرا فاق حسب الحكمة تركت عظمها امر، عظامه سمى لسن من ضلع وترق، واقطع بدلا منها اولسا بالخرس واقطع حلقه كحذاءه واقطع اصابعه اربعة فغلب ذلك الحكيم، والحكيم حتى لم يبق الا لو كان هذا المجوس عينا لم يكن يفتن

امیر حیثیات ان فید الدیة کامله گفت مالک نشیندیم حکم را که خلاف کند درین مسئله که چه حکم نمی باشد در وی غره
 تا وقتی که جدا شود از شکم مادر خود و بقیه از شکم وی در آن حال که مرده است گفت مالک نشیندیم که حکم نیست وقتی که را دیدیم حکم
 از شکم او خوردن حال که زنده است بعد از آن مرده که و تیه وی تمام است **باب** القصاصه قسمه است که کشت شود
 شخصی و گویان که چشیده وی قایم شوند پس اگر کشت ظاهر باشد چاه قسم داده شود و عیان را و برای ایشان بدیه حکم
 کرده شود اگر کشت ظاهر باشد عا علیهم راقسم داده شود پس اگر قسم خورد و ندبری شدند و اگر کول کردن و تیه بر ایشان
 لازم شود **مالک** عن ابی لیلی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی جهم انه اخبره رجلا
 من کبراء قوم ان عبد الله بن سهل و محبصه تخرجوا الی خیبر من جمدها صابهم فلقی محبصه و اخبره عبد
 الله بن سهل قد قتل و طرح فی قفیر بیدا و عین فلقی هیون فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه
 فاقبل حقی قدم علی قومه فذکروهم ذلک ثم اقبل هو و اخوه حویصه و هو اکبر منه و عبد الرحمن فذکرت محبصه
 لیتکلم و هو الذی کان یخبر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کبر کبر یرید السن لیتکلم حویصه ثم
 محبصه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم امان ید و صاحبکم و اما ان یوذبا بحرب فکتب الیهم
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فذک فکتبوا انار الله ما قتلناه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لحویصه و محبصه و عبد الرحمن یخلفون و یستحقون دم صاحبکم فقالوا لا قال افتخلف لکم یموت قالوا
 لیسوا مسلمین فذاه رسول الله صلی الله علیه وسلم من عنده فبعث الیهم بمائة ناقة حتی دخلت
 الدار قال سهل لقد رکتفی منها ناقة حمراء قال مالک الفقیر هو البیور عبد الله بن سهل و محبصه را بدند
 بسوی خیبر بسبب حقی بعثت که رسیده بود با ایشان پس آید بسوی محبصه پس خبر داد او را که عبد الله بن سهل
 شده است و افکنده شده است در خاک و در چاهی یا در حنجره پس محبصه آمد پیش یهود پس گفت شما و امه کشتید او را
 یهود و امه ناکشتیم او را پس دی آور و بدین تا آنکه آمد پیش قوم خود پس ذکر کرد این با خبر ایشان بعد از آن رو
 آور و دی و برادر وی حویصه و آن حویصه بزرگتر بود از دی و نیز روی آور و عبد الرحمن را و مقتول پس شروع کرد
 محبصه که سخن گوید روی همان است که در خیبر بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن بزرگتر را مقدم
 کن بزرگتر را اراده فرمود و عظیم کی که کان تر بود و عمر سخن گفت حویصه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایست
 که یهود و تیه دهند ازین یار شما که مقتول شده است یا نیست که خبر دار کرده شود ایشان را بیک پس نامه نوشت حضرت
 صل الله علیه وسلم بسوی یهود درین باب پس نوشتند آنها در جواب و امه ناکشتیم او را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

الفقه من کل شیء انفسه
 و الدانی للحدیث النسخه
 من الرقیق ذکر کان
 ادانی فی القیاس النسخه
 همد و از اجبی علی العیون
 حلی قال فی طریق
 بیضا یجب علی عیوننا
 القصاصه غیره بعد
 اوله من ای نوع کان
 من یوکر ای نوع کان
 لکن یجب ذکر الاولی
 ۱۰۰
 وان سقط حیثیات
 فقیه الدیة کامله و علی
 اول العبد قال الشافعی
 اذا علیت ان العقه فقیه
 نصف غنم الدیة
 و هی خمس من الممل و
 قال ابو حنیفه طایفه
 خمس مائة درهم او
 خمس مائة دراهم

المجلد الثاني

ان من خرجت من قبل نكروا واخر من نكروا لم يدرى كفت آن ديگر مردان را با سوگند بخوريد شما پس ايشان نيز قبول نكروند
 حكم كره حضرت عمر بن خطاب كفت مالك نيت عمل بين اثرياب العاقلة عصبة القاتل نسبا و هم
 المذنبين يكونون على حاشية النسب او لا وهو العقب وعصبة ولا يحل الا الذكور البالغون الاغنياء والفقراء
 عاقلة عصبة قابل است از جهة نسب و ايشان انجاء اند كه باشند بر حاشية نسب يا ايهمة ولا ايشان حق وعصبة حق اند و بايد
 عقل را كره مردان بالغ كه تو اگر ان بشنيد يا متوسطان قال مالك الامر الذي لا اختلاف فيه عندنا ان لا يعل
 النساء والصبيان عقليهم ان يعقلون مع العاقلة فيما تعقله العاقلة عن الدييات و اما لعقب
 على من بلغ الحلم من الرجال قال مالك في المرأة يكون لها زوج و ولد من غير عصبتها ولا قومها فليس على
 زوجها اذا كان من قبيلة اخر به من عقل جنائتها شي ولا على ولدها اذا كان من غير قومها ولا على اخواتها من
 من غير عصبتها ولا قومها فهو اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم و اخي محرم
 لو لم لا المرأة وان كانا من غير قبيلتها وعقل جنائتها المولى على قبيلتها كفت مالك امر كه هم اختلاف نيت
 در آن نزد يك نيت كه واجب نيت بر زنان و بر مردان هم عقل كه واجب باشد بر ايشان نيت و حسب ايشان
 كه ضامن شوند يا عاقلة و رجلا آنچه ضامن ميشوند عاقلة از ديتها و جزاين نيت كه واجب ميشود عقل بر كسي كه رسيد
 بلوغ از مردان كفت مالك در باب زني كه باشد او را شوهر و فرزند از غير عصبه و قوم او پس نيت بر شوهر او و
 كه باشد از قبيله ديگر از ديت جنائتها و چيزي نيت بر فرزندان دي و فقيه كه باشد از غير قوم او و نه بر برادران اخيا
 او كه از غير عصبه او و قوم او باشند پس انجاء حق انذير اش آن زن و بر عصبه و حسب عقل از ان نكح حضرت صلى عليه
 وسلم تا هر روز و چنين آرد كه در كان ولا ايشان اولاد نكحت اگر چه باشند از غير قبيله او ديت جنائتها آرد كه در كان
 بر عصبه آن زن است باب ان لم يوجد للقاتل عصبة نسبا ولا ولا يلزم يجب شي اكر يافته نشود بر ايشان
 عصبة از ديت نسب و نه از ديت و لا بر حسب نيت و چيزي محكم مالك عن ابي الزناد عن سليمان بن
 يساد ان سائتة اعتقه بعض الحاج فقتل ابن رجل من بني عامر فجاء العائذ ابو المفضل الوهم المظالم
 يطلب ديتة ابنه فقال عمر لاديت له فقال العائذ اوانيت لو قتله ابي قال عمر اذ اشجعون ديتة فقال العائذ
 هو اذا كالا قم ان يترك يلقم و ان يقتل يقيم مرد كه موالى او معلوم نبود تا آزاد كرده بود او را بعض جاين گشت
 پشخصي از بني عاذر آن عاذر كه بدقتول بود بوي عمر بن الخطاب طلب يكر ديتة پسر خود را پ كفت حضرت عمر
 ديتة نيت او را پ كفت آن عاذر خنده مر كه اگر سگشت او را پسر من چه حال بودي فرمود حضرت عمر ان كلام

سألت
 عليه السلام في رجل قال
 نكحوا لي القاتل
 نسبا ولا دية
 في نيت المال
 ١٠٢
 صلى الله عليه وسلم
 ان لا يعل
 ابو حنيفة العاقلة
 المذنبين ان كان القاتل
 منهم

قليت عليه
 والله اعلم
 فلو فؤادك
 بالجملة
 وحكم من الركب
 من حوزة
 تارواين واليه
 فؤادك
 لفتار المائدة
 منه لانه
 ان الكسبي
 انما اهل العلم
 قلنت عليه

و قتی که زخمی رسانیده شود بدندان پس سیاه شود پس در روی و تیه اوست بکمال پس اگر زخمی دیگر آنگذنه شود آن دندان
را بعد از آنکه سیاه شده باشد پس در روی و تیه دندان است بکمال نیز **باب** مایوی من الفتود فی کسر الفخذ
در بیان آنچه مروست از قصاص در شکستن ران **مالک** انه بلغه ان ابا بکر محمد بن عمر بن حزم اقاد من کس
الفخذ ابو بکر بن عمر و قصاص گرفت از شکستن ران **باب** اذا قتل رجل رجلا وقال وسيد فجمع امرایه
کیف یقضی فیه و قتی که یکشد مردی را و گوید یا فتم او را یا زن خود چگونه حکم کرده شود در آن **مالک** عن
سهیل بن ابی صالح السمان عن ابیه عن ابی هریره ان سعد بن عبادۃ قال ارسل الله صلی الله علیه وسلم
ارایت ان وجبت مع امرای رجلا امهله حتی فی باربعة شهداء فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سعد بن عبادۃ
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبرده مرا اگر یکایم با زن خود مردی را یا یکبارم او را آنکه بیارم چهار گواه پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری یعنی بگذارتا حاضر سازی گواهان را **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید
بن المسیب ان رجلا من اهل الشام یقال له ابن خبیری وجد مع امراته رجلا فقتله او قتلها فاذا شکلت علی
معاویه بن یوسف ان القضاء فیه فکتب الی ابی موسی الا شعره یسأل الی علی بن ابیطالب عن ذلک قال فی ذلک عن معاویه
بن یساف فقال له علی ان هذا لشیء عظیم فیه فکتب الی ابی موسی کتب الی معاویه بن ابی سفیان اسألت عن ذلک
فقال علی انا ابو الحسن ان لم یات باربعة شهداء فلیعط برئتة فردی از او شام گفته میست او را ابن خبیر یافت
بازن خود شخصی را پس کشت او را پس مشکل شد بر معاویه بن ابی سفیان حکم کردن در باب او پس نوشت بسوی ابی موسی
شعری که سوال کند برای او علی بن ابیطالب را ازین باجر او سوال کرد ابو موسی ازین باجر او علی بن ابیطالب را پس گفت او را
بن ابیطالب هر آنکه این قضیه است که واقع نشد در زمین مملکت من قسم میدهم ترا که خبری حقیقت حال او را پس گفت ابو موسی تو
بسوی من معاویه بن ابی سفیان که سوال کنم ترا ازین باجر او پس فرمود حضرت علی بن ابی طالب اگر نیاور چهار گواه
باید که بد بد تیه او و ترجم گوید از تیه رسی که بنیدند آن اسیر را آنکه کشته شود یا تسلیم کرده شود بسوی او یا مقتول و در زمین
را گویند که در کردن شتران بنده را و اینجا نیست که بد بد شتران و تیه را و اسد اعلم **باب** ما یهد من الدماء
در بیان آنچه بنیاید گذر شده میشود از خونها **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و ابی سلمة بن سلمة
عبد الرحمن عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال جرح الجاهل جارا و البذی جارا و المحدث جارا
و فی الکذا الحسن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زخم زدن جاهل بر بی زبان هدرست و افتادن در چاه هدرست و افتادن
معدن هدرست و در رکاز و حباب و شیو و حجم حصه **باب** اذا التفت الماشیة حائل قوم او و دعهم فان

[illegible]

قتل أبو علي الديني^{١٢}
 العبد المذنب جبار الجاهل
 وهذا فخصص منه ما إذا
 كان لا كما يسوئها فليضمان
 من التلقن بالحقاق بين
 الشافعي والي خيفة قوله
 المعدن جبار والدين جبار
 معناه ان يستأجر جبار
 يبيع في من فاما المعلن
 استأجر جبار الجاهل

سُبْحَانَكَ يَا فَتْحَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَهْلِكْ أَقْوَلُهُ وَفِي الْكِتَابِ الْخَمْسَ قَدَمًا فِي الْإِسْلَامِ ١٢

[illegible]

پس بزرگ گردن در باب استنباط الحدیث ثلثان دفعه فيها والاقتل توبه کرده شود از مردی بزرگ پس از حج
گردید و حضرت نیک اخذ کرد و الاکشته شود حال **ع** عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القادر عابیه الله
قال قدم علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه رجل من قبل ابی موسی الاشعری فساله عن الناس فاجابه ثم قال **ع**
الخطاب هل کان فیکم من مغرته خیر فقال نعم رجل کفر بعد اسلامه قال فما فعلتم به قال قرضناه فصرنا عنقه فقال عمر
افلا حبستموه قلتنا اطعموه کل یوم غنیم غنیمتین وعلی بن ابی طالب راجع الله فقام الله لهم الحضره واولهم ارض **ع** عن عمر بن الخطاب
مردی از جانب ابوسوسی اشعری پس سوال کرد او را از حال مردان پس آن مرد خبر داد حضرت عمر را بعد از آن
گفت آری مردی کا فرشت بعد از اسلام خود گفت عمر بن خطاب پس چه کردید با او گفت نزد یکا حبس نمودیم و
پس دیم گردن او پس گفت حضرت عمر ایامی من نگردید و راه شب نه خوانید یا و راه روز نیکان و طلبت بر
نگردید از وی شاید که وی توبه کند و جمیع نماید بفرمان خدا **ع** بعد از آن گفت حضرت عمر ما بعد از این
من حاضر شدم باین کار و امر نکردم و اصرار شدم وقتی که خبر رسید **ع** **باب حکم الخوارج القتل و اشباههم**
باب حکم خوارج و منکران قدر دانسته ایشان از روایت غیر ایشان **ع** عن یحیی بن سعید بن محمد بن عثمان بن ابی الهم
بن الحارث التیمی عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
یخرج فیکم قوم یخفون صلواتکم مع صلواتهم و صیامکم مع صیامهم و اعمالکم مع اعمالهم یقرءون القرآن لا یجاء
حناجرهم یحرقون من الدین کما یحرق السهم من الرمیة تنظر فی النصل فلا تری شیئا و تنظر فی الریش فلا تری شیئا
و تنسما مرکی فی الضوف **ع** ابی سعید خدری گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند برد و در میان
ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نمیکنند از کلماتی ایشان یعنی بدای ایشان می رسد امید
از دین چنانکه برمی آید و نیز کما کبریه تیغی باشد که در میان ایشان می خیزد و از نظر کسی چیزی را و نظر کسی
در پیرامان نیز پس شنبی چیز و شک میکنی در سوار یعنی میگذرد و آن سرعت که در می گیرد و در می
اشری از خون و روث و این کنایه است از دخول ایشان در سلام باز خروج از آن برچی که شک میکند
در وی بخیزی یعنی اثری از سلام ندارند **ع** **ع** عن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عبد القادر عابیه الله
عبد العزیز فقال ما رأیک فی هؤلاء القدریة قال قلت لانی ان تستنبطهم فان قبلوا لا اعرضهم علی السیف فقال عمر بن عبد العزیز ذاک
ابو سهیل بن مالک گفت راه میرفتیم همراه عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز صبیبت درین فرقه تیره

[illegible]

من محققين
الحديث انك لا تعلم
الا بجمع عليه السلام
مسبباتك بآثارها
الشافعية او صلعم
بسواها على ان كان
احد بين يدي الحاكم
فلا حاكم ان يبعث اليه
المقدوف فيفسد عليه
فان اراد طلبه فله
عليه طلبه وليس عليه
ان يطلب انظر القدر
كيفية فقال الله تعالى
كبريت فقالوا لا
ولا ولا ولا ولا ولا
نفسه كما قال كان له
كان كما قال كان له
الجل بيت فان كانت له
القدر فان كانت له
لن يكون وكان له
فان

رجلنا الذي شغرت
ماذا فهم من زوالها فاعلموا انهم
عسل فلان فان لا اله الا الله
فالحمد لله على ما قاله السائلين
الجموع عنه وخمس ايام يترك
عنانه الى عام وقد
هو في الجوارح
اروة الله

اعترف على نفسه بالزنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسوط
فألقى بسوطه مكسور فقال فوق هذا فلقى بسوطه جدي لم تقطع ثمرة فقال ودن هذا فلقى بسوطه قد ركب
به ولان فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يخطو خطا كبيرا ويأعترف كرو بلفظ خود زنا و عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم لم يطلب كرو رسول الله صلى الله عليه وسلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود
قوی تر ازین باید پس آورده شد تازیانه نو که بریده نشده بود و شمره او فرمود کمتر ازین باید پس آورده شد تازیانه که
شده بود ندان و نرم شده بود پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق او پس حذرده شد باب الزنا

[illegible]

فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم وجمنا والذي نفسه بيده لولا ان يقول الناس زاعمين الخطاب فقلت
الله لكنتها الشيخ الشيعه اذا ذينا فاجوب ما البتة فان قد قرائنا اعم من الخطاب فرمود وروايد خود را ازاكره
شويد اعراض كره از آية رجم بسبب انكه بگويد گوینده هر آینه ما نمی یایم و دو حد در کتاب خداست پس بر آئید رجم کرده است
رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجم کردیم ما قسم بذاتی که نفس ما و درست اوست اگر خوف آن نبود که گویند مردان
کردیم من الخطاب در کتاب خدا تعالی البتة می نوشتم آن آیت را در مصحف الشیخ و الشیخه اذا ذينا فاجوب ما البتة شیب
و شیبة وقتی که زنا میکنی پس نگسار کنی بدان البتة پس بر آینه ما خواند ایم **از قال** هي مهت ما لكا يقول قوله الشيخ
والشیخة یعنی الشیب و الشیبة فاجوب ما البتة گفت یحیی عئیدم مالک که مراد از شیخ و شیبة شیب و شیبة است **باب**
الاحصان ما اذا احصان که شرط رجم است چه چیز است **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب انه قال
الاحصان من النساء اولات لا ذلج و يرجع ذلك الى ان الله حرر الزنا سعيد بن المسيب گفت محصنات از زنان
خداوندان شوهران اندرج میسکنند نمی از کج محصنات باین صل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالك** عن ابن
شهاب وبلغه عن القاسم بن محمد انها كانوا يقولون اذا نكح الحرامته فتمها فقد احصنته **مالك** ابن شهاب رواه
کرد و نیز خبر رسید بآلک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند و قتی که نکاح کند مرد را از کنیز راس است رسانید یعنی
جماع کرد او را پس نکاح گیرد او رجم من بسیار و **باب** الحامل یخرج رجمها الى ان تضع تا خبر کرده شود رجم زن حامل
تا آنکه نهد بار شکم خود را **مالك** عن يعقوب بن زيد بن طلحة عن ابيه زيد بن طلحة عن عبد الله بن ابي مليكة
انه اخبره ان امرأة جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجترته انها زنت وهي حامل فقال لها رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى تضعي فلما وضعت جاء ترفقا رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى
تضعيه فلما ارضعت جاء ترفقا فقال اذهبي فاستودعيه قال فاستودعته ثم جاءت فامروها وجمعت **ابن**
زنی آید پیش حضرت صل الله علیه وسلم پس خبر او بجناب را که وی زنا کرده است حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صل
الله علیه وسلم برو تا آنکه زنی بار شکم خود را پس و قتی که نهد بار شکم را آمد بخضر و خدر نبوی صل الله علیه وسلم پس فرمود که حضرت
صلی الله علیه وسلم برو تا آنکه شیر می آید پس و قتی که مده شیر بخورسانید آمد بجناب او صل الله علیه وسلم پس فرمود برو بسیار
فرزند را کسی پس بدست می سپرد او را بعد از آن آید پس امر فرمود و خدی بیس نگسار کرده شد و را **باب** رجم الك
باب در حکم رجم کافر که از اهل فیه باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال جاءت اليهود الى رسول الله
صلی الله علیه وسلم فذکروا لمان رجلا منهم وامرته زنيا فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون و قتی

مستطير التوراة عليه السلام
وكن ارجو بشيعة اغانجهما
وقال للشارف انما التوراة
صلواتهم على النبي واوليهم

فقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة قالوا يا علي بن ابي طالب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة قالوا يا علي بن ابي طالب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة

بن الخطاب وخبيرا وادراكه دى انخو نيت بقول شوهر او شروع کرده که یقین بیکر و اورا مثال این خبر اتا باز کرد و اعتراف
 پس قبول نکرد که باز کرد و وقایع ماند باقر پس امر که حضرت عمر در باب او پس بجم کرده شد و راه مالک با سناده ان
 رجلا من اسلم جاهد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له ان الاخر في فاعرض عن رسول الله صلى الله عليه
 ثالث مرات كل ذلك يعرض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا اكثر عليه بعث رسول الله عليه وسلم
 اهله فقال الشيتكى ام بهجته فقال يا رسول الله انه الصبح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكرام شيتكى فقالوا
 بل شيب يا رسول الله فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجم غصه صرعى ان بنى اسلم آدم بوى رسول الله صلى
 عليه وسلم پس عرض کرد بنجاب دى صلى الله عليه وسلم بر آيين اين عبيد از رحمت زنا کردست پس اعراض فرمود ازوى نم حضرت
 صلى الله عليه وسلم ستمه باره بار اعراض مینمود ازوى رسول الله صلى الله عليه وسلم تا آنکه مبالغه تمام کرد و پیش حضرت صلى الله
 وسلم فرستاد و او هم حضرت صلى الله عليه وسلم بوى قبیله او یا امیرض است یا با و چون است این گفتند قبل از رسول الله الله الله است پس رسول
 الله صلى الله عليه وسلم یا بکرت یا شيب گفتند بلکه شيب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق دى صلى الله عليه وسلم پس بجم کرده شد
 باب مايد و فيله لحد... و ما لا يد و چه چیز است که فتم کرده میشود و دروى حد را و چه چیز است که منفذ نمیشود
 دروى حد مالک عن باض ان عبدان كان يقوم على رقيق الخمس و انه استكم جاريته من ذلك الواقع فوق
 بها بجلده عمر بن الخطاب و فها و لم يجلد الوليد لانه استكمهما علام خبر داری بنیدى خمس میکرد و بر آینه او اگر اه
 کرد کتبی را از آن بنیدى پس ناکر و بوى پس نازبان زد و علام را عمر بن الخطاب و جلالی و لمن کرد و او را نازبان زن و ان
 کنیز که پسب آنکه اگر اه کرده بود و راه مالک عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب قال الرجل يخرج
 بجارية لمراته مع رفيقها صاها فغارت امراته فذكوت ذلك لعمر بن الخطاب فساله عن ذلك فقال لهما
 لى فقال عمر لثابتى بالبينة او لا مدينك باجمارك قال فاعترفت امراته لها و هبتها له مردى بر آورد کنیز که
 از آن زن خود با خود و در سفر پس سید و را یعنی جماع کرد بوى پس غیرت نمود زن او پس ذکر کرد این با جرمش عمر بن
 الخطاب پس سوال نمود عمر بن الخطاب او را ازین قضیه پس گفت آنم و مجبشیده بود آن زن ان کنیز که راى من پس فرمود
 حضرت عمر و اندک یا بیاری کو امان را یا سنگسار کنم ترا گفت راوى پس اعتراف کرد زن او بر آینه او مجبشیده بود و ان
 کنیز که را بوى مالک با سناده ان عمر بن الخطاب قال في متعة هذا المتعة و او كنت تقدمت فيها
 و هبت عمر بن الخطاب فرمود و متعة این نگاه متعت و اگر پیش ازین حکم میکردم و درین باب بر آینه سنگسار میکردم
 مالک ان حسن ما سمع في الامة يقع بها الرجل و ليهما شمله انه لا يقيم عليها الحد و انه ليقى به الولد

فقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة قالوا يا علي بن ابي طالب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة قالوا يا علي بن ابي طالب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ركب علي بن ابي طالب في الدنيا لم يزل في الجنة

١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

جدھا قطع الید و زوی گناہ کبیرہ است و حد آن بریدن و سب است **قال** اللہ تعالیٰ و السارق و السانقة ؛
 فاقطعوا الید یمایا جازما بما کسبیا کلا من اللہ و اللہ عزیز حکیم و مرد و زو و زن و مرد و پس برید و سب ایشان بخرا
 آنچه کردند عقوبتہ تمیز کرده شدہ از جانب خدا و خدا عالم است حکمت است فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان استغفر
 علیہ ان اللہ غفور رحیم پس هر که توبہ کند بعد از آنکه تمیز کرده شد و نیکو کاری نماید پس برآیند خدا متوجع رجوع و رحمت کند و
 و برآیند خدا متوجع است **باب** لا قطع الا فی سرقه ما تبلغ قیمتہ ربع دینار بریدن و سب نیست
 را اگر و زوی کبیرہ قیمت آن بر ربع دینار **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمرہ بنت عبد الرحمن عن عائشہ
 زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم انها قالت ما طال علی و ما نسیت القطع فی ربع دینار فصاعدا حضرت عائشہ
 گفت زمان و را زنگذشتہ ترین و فراموش نکرده ام قطع میباشد و چهارم حصہ و نیار یا زیادہ از آن **مالک** عن
 یحیی بن سعید انه قال اخبرنی ابو بکر بن محمد بن عمر بن حرم انه اخذ نبطیا قد مرق خواتم من حدید فحسب یقطع
 یدہ فارسلت الی عمرہ بنت عبد الرحمن مولیٰ فلما ید الیها لیتہ قال ابو بکر فبأد و انما بن ظہرانی الناس فقالت
 تقول الی الخالتا عمرہ یابن اخی احدثت نبطیا فی یومئذ یسیر ذکری فادست قطع یدہ فقلت نعم قالت فان عمرہ
 تقول لک لا قطع الا فی ربع دینار فصاعدا قال ابو بکر فارسلت النبطی ابو بکر بن محمد بن عمر بن حرم کتبت لک
 را که زویدہ بود گشترها چند از قسم آهن پس بریدان کرد او را تا بر دست او پس در شاد پیش او عمرہ زنی آزاد کرده
 خود را گفت ابو بکر پس آید آن زن پیش من و من در میان مردمان شسته بودم پس گفت میگوید ترا حال تو عمرہ کہ
 ای سپر خواهر من گرفته نبطی را و بر خیز قلیل کہ ذکر کرده شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او گوئیم اگر
 پس برآیند عمرہ سگوئید ترا قطع نیست کرد و چهارم حصہ دینار یا زیادہ از آن گفت ابو بکر پس بگذشتم آن نبطی **مالک**
 عن عبد اللہ بن ابی بکر بن عمر بن حرم عن عمرہ بنت عبد الرحمن انها قالت خرجت عایشہ زوجہ النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم الی مکہ و معہا مولاتان لہا و معہا غلام لبني عبد اللہ بن ابی بکر الصديق شبعث
 مع المولاتین ببر و معہا قد خط علیہ خمره خضراء قالت فاخذ الغلام البر و فتق عنہ فاستخرجہ و جعل
 سکانہ لید و فزوة و خاط علیہ فلما قدم المولاتان المدينته و عننا ذلك الی اهلہ فلما افتقوا عنہ وجدوا فیہ
 اللبد و لم یجدوا البر و فک المولاتین کلمات عایشہ و کتبتا الیہا و اهتمتا العبد فسل العبد عن ذلك
 فاعترف فامرت ببره عایشہ زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ففقطعت یدہ و قالت عایشہ
 القطع فی ربع دینار فصاعدا را بر حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا السوی کہ و ہمراہ او و وزن آزاد کرده او بود

ما قلت اتفق
 علیہ المسلمون و ان کا
 صحت فی التفاسیل
 اختلاف ۱۱۹

ازین حدیث معلوم شد که کفیع نمیکند عفوئی ساقط نمیکند عفو کردن مسروق منه حد را و قتی که برساند زودتر پیش سلطان **باب** لا تقطع ید من لا یحجب المتاع بریده نشود دست کسی که پوشیده نمیشود از وی متاع یعنی از وی احتیاط نگرفت بجهت مخالفت با او **الحال** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید ان عبد الله بن عمر

الحضری جواب بعلام له الی عمر بن الخطاب فقال له اقطع يد غلامی هذا فانہ سرق فقال له عمر ماذا سرق قال
سرق حراة لامراتی ثمنها ستون درهما فقال عمر اسله فلیس علیه قطع خادمکم سرق متاعکم محمد بن عبد الله بن عمر
خضری آور و غلامی را از ان خود سوی عمر بن الخطاب پرس گشت قطع کن دست این غلام را پس بر آئینه ز روی کرده است
او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز در دیده است گفت در دیده است آئینه زن من که قیمت آن شصت درهم بود
پس گفت حضرت عمر بگذار او را پس نیت بروی قطع خادم شما در دیده است متاع شما را باب لا تقطع يد
مختلس بریده نشود و دست شخصی که بر باید متاع کسی را بنوعی از جلد و سستی بخنود مردان مالک عن ابن شهاب

ان مروان بن الحكم اتى باسان قد اختلص ساعا فارق قطع يده فادسلا الى زين ثابت ليسا له عن ذلك فقال
زيد بن ثابت ليس في الخلسة قطع بيث مروان بن الحكم آوره شدم ويراكه ربوده بود ساعا را پس قصد كرد مروان
بريدن دست او را پس آدم فرستاد بسوى زيد بن ثابت حوالا ميكردان زين با جهره گفت زيد بن ثابت نيست در ربودن
قطع يعني بريدن دست و در تصويرت و جيت **قال** مالک الامر المجتهد عليه عندنا انه ليس في الخلسة قطع

بیایم آنها را بقطع فیه اولم بیایم قال مالک فی الذی یستعیر العاریة فیجد هالیس علیہ قطع وانما مثل ذلک من
رجل کان له علی رجلین فجده ذلک الرجل فلیس علیهم ^{فی} ^{منه} قطع گفت مالک امریکه اتفاق واقعه است بر آن
تزوید که نیست در ربودن قطعه پرس قیمت آن جدیکه بروی لازم است قطع یا زسد گفت مالک و حق کسی که
عاریت بگیرد چیز را پس انکار کند آن نیست بروی قطع جز این نیست که مثل آن شخص مثل مردیست که باشد او را بر مرد
قرض پس انکار کرد و آن مرد پس نیست بروی و آنچه انکار کرده است آنرا بریدن دست **باب** قطع ید العبد اذا سرق

و انکان ابقا بریده شود دست غلام و قتیکه در وی کند و اگر چه باشد گریزند مالک عن نافع ان عبد العبد

بن مسروق وهو تابع فارس له عبد الله بن عمر بن الخطاب بن العاص وهو أمير المدينة ليقطع يده فابى سعيد
ان يقطع يده قال ولا تقطع يد الابن اذا سرق فقال له عبد الله بن عمر في اي كتاب الله وجدت هذا
ثم امر به عبد الله بن عمر فقطعت يده علماي ازان عبد الله بن عمرو زوى كرو حال انك كرتخية بود پس فرستاد
الدين عمر اورا ابو سعيد بن العاص و او امير دينيه بود تا بر دست اورا پس قبول كرد سعيد كه بر دست اورا

[illegible]

[illegible]

که بزنی او در شهادت و تازیانه پس هر آینه نوشیده شراب وقتی که نبوشد شراب رست شود و چون رست شود و چون رست شود و چون رست شود
گوید و چون سخن بهیچده گوید قدت کند یا گفت حضرت علی کلامی از ایشان پس صند او را حضرت عمر و ابابکر
هستاد و تازیانه مالک عن ابن شهاب عن السائب بن یزید انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج عليهم فقال
وجدت من فلان ريح الشراب فزعما انه شرب لطلاء وانا سائل عما شرب فان كان ليس لرجل ثبة الحد
فجلده عمر بن الخطاب الحد ثمانين سببا بن يزيد بن سببا که عمر بن الخطاب برادر ایشان پس گفت هر آینه من یافته‌ام
از فلان بوی شراب پس نو در پیغوی خورده طلاء را می‌شربت بطوخ از شیر انگور و من سوال خواهم کرد و ما را از حقیقت آنچه
نوشیده است پس اگر باشد مست کننده بزخم او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب حد تمام و کما قال الحد لعبد
اذا شربوا الخمر اب و حد غلامان وقتی که نبوشد شراب را مالک عن ابن شهاب انه سئل عن حد
العبد في الخمر المغني ان عليه نصف الحد في الخمر و ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر
قل جلدوا عبدا هم نصف حد الحر في الخمر ابن شهاب را سوال کرده شد از حد غلام و در باب خمر پس گفت خبرید
من که عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر و زید غلامان خود را نصف حد آزاد و در باب خمر
که بخورند الامام ان يعفو عن جلد جائز نیست با دوشاه را که عفو کند از حد و مالک عن يحيى بن سعيد
انه سمع سعيد بن المسيب يقول ما من شيء الا يجب الله ان يعفي عنه ما لم يكن حد سعيد بن المسيب
نیست پیچیدار او است میدار و حد اینها که در گذرانیده شود از وی با دوشاه که نباشد حدی باب من
فروض الكفاية التفقه في الدين بحيث يصلح للتدبير و احياء علوم الدين و من فروض الكفاية الك
الى الخير و تعليم القرآن و السنة و القيام بالقضاء و الاقتداء و اقامة الحج و الاخر بالمعروف و النهي عن
المنكر و فروض الكفاية تفقيه بندين و علوم دين بوجهی که لائق پند و ادب و زنده گردانیدن علوم دین
گردد و از فروض الكفاية خواندن مردمان را بسوی خیر و آموختن قرآن و سنت و قیام نمودن بقضا
و فتوی و اقامه مجتبهات و امر کردن بکارهای سنجیده و منع نمودن از کارهای پسنجیده قال الله تعالى و
المؤمنون لينفروا كافة فلان من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا
اليهم لعلهم يحذرون متعدد نیست مسلمانان که از وطن خود برآیند برای طلب علوم دینی همه یک طایفه نیست
که همه تحصیل علوم کنند و البته از غرض با کفایه یافته شد و الله اعلم پس چه بسا بیرون نیامد از هر قبیله از مسلمانان
تا دانش حاصل کنند و علوم دین و فایده رسانند قوم خود را و وقتی که رجوع کنند بسوی ایشان بود که ایشان

تبرند ترجم گوید رضی الله عنه جمع از مفسرین در تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای خود
 و نادرش حاصل کنند و وطن باقی ماندگان و با تبرسانند و وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی نادر الغزو قند و قتی کیا
 کردند بسوی ایشان و بعد از این توجیه و ایا کردن عبارت که انفعی نیست این وجه همان است که مذکور کردیم و الله اعلم قال
 الله تعالی و لکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالعرف و ینہون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و ایا یکم
 باشد از جمله شما قومی که بخوانند مردان را بسوی احکام مسلمانی و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان اند
 رشکاران قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جاهدکم بالحق و بحسب حق انک انت
 را بسوی راه بر در و گاه خود تعلیم علم و بپند و ادب و بجهتیک و جدال کن با ایشان بجهت حق که آن یک سبب پاد اذکار
 الکفار است مفسرین ببلاد و هم فالجها در فرض کفایه ان قام به بعضهم سقط المجر عن المبادین و اذ اقصوا و ابلاد و نا
 و استنقذوا امام المسلمین و جب علی الاحسان و لا وجوب علی الاعی و المرض و لا عرج و من فی مضامهم و قتی که با
 کافران مستغفر و نه بر نای خود یعنی مسلمانان را نه بخانید پس جاهد فرض الکفایه است اگر قاضی شوند با بعضی مسلمانان ساقط شود
 گناه از باقی ماندگان و قتی که قصد کنند کافران بلاد را و طلب بر آمدن کنند با و شاه از مسلمانان و جب میشود و جاهد بر
 عیان و وجب نیست بر اینها و بر بر یض و نه بر کسی لنگ باشد و نه بر کسی که در مضی آنها باشد قال الله تعالی و قاتلهم
 حتی لا یكون فتنه و یكون الدین کلہ لله فان اتوا فان الله بما تعملون بصیر و جب کنید با کافران تا وقتیکه نباشند
 شرک باشد دین همه ان بر آید پس اگر از آن پس هر آینه خدا تعالی آنچه میکند بپااست مدلول این آیت و وجب جاهد
 تا وقتیکه در عالم دینی خلاف دین اسلام نماند و هم از این مسلمان شوند قال الله تعالی لا یستوی القاعدون و من
 المؤمنین غیر اولی الضرر و الجاهدون فی سبیل الله باوالم و انفسهم فضل الله المجاہدین باوالم و انفسهم
 علی القاعدین و جده و کلا و عدل الله الحسنه و فضل الله المجاہدین علی القاعدین لحر اعطیا و دجیت مندر و مخفیه
 و کذا الله غفور و رحیم و اینست نشینندگان از مسلمانان که بجهت خدا عذر باشد و مجاهدان در راه خدا تعالی با آنها خویش و
 و آنها خویش بر یکی داده است خدا تعالی حالت تک بعضی است و فضل و اوده است خدا تعالی مجاهدان را بر اینستند که
 ازین فریق و عده داده است خدا تعالی حالت تک بعضی است و فضل و اوده است خدا تعالی مجاهدان را بر اینستند که
 اجر بزرگ که عبارت از درجات است و این امرش و هر یک از مرتبه است و اینست ترجم گوید این آیت مفسر است
 سابق است و دلالت میکند بر آنکه امر برای وجوب الکفایه است زیرا که قاعدون غیر اولی الضرر را و عده تک فرمود
 و عفویت بتخفیف نمود پس از مجموع اثنین وجوب جهاد با الکفایه ثابت شد و الله اعلم قال الله تعالی

الحمد لله
 علی هذا اهل العلم
 و فی الاثار و فی بعض
 تفسیر طاهر و فی کفایه
 الامم من جملة فتنه
 ۱۲۸
 شیخ الشیخ فی الحاشی
 و الذکر و الفطانت
 و القدره علی نظام
 بات یکین له کفایه

عن الجهاد " وقدر القافية
بطنق الجهاد والقدر
في هذا القسم العبد
معطولاً بذكر
خبر الجهاد

فاما اذا كان
السبق من قبلنا
او يكونون اثنتي
من اثنين منهم
السبق في السابق
لنبي سبق اخذ وان لم
يسبق

المجلد الثاني في تاريخ مدينة دمشق من سنة ١٠٠٠ إلى سنة ١٠١٠ هـ

ابو قتال حنيفي وعنده
ابو قتال حنيفي وعنده

الله تعالى لا يتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلحقون الهم بالوعدة الآية دوست گیرید ای مسلمانان دشمنان مرا
 و دشمنان خود را می نایند بسوی ایشان پیغام سبب و حتی تم فسر فقال لا ينسبكم الله عن الذين لم يقاتلوك في الدين ولم يحجوا
 كم من ديارهم ان تبرؤهم وتقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين انما ينهيكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين
 واخرجكم من دياركم وظاهروا على اخرجكم ان تولوهم ومن يتولهم فاولئك هم الظالمون منع نيكند خدا تعالی شما
 را از موصلست آنانکه جنگ نکردند با شما و رقیب دین و پیرون نکردند شما را از خانه های شما منع نیکند از آنکه حسان کنید
 با ایشان و انصاف نایند و رقی ایشان هر نیاید خدا تعالی دوست میدارد و انصاف کنندگان با فرایینست که منع میفرماید شما
 خدا تعالی از موصلست آنانکه جنگ نکردند با شما و رقیب دین و پیرون نکردند شما را از خانه های شما و معاشرت دیگران
 و بر آوردن شما منع نیکند از آنکه دوستی دارید با ایشان و هر که دوستی دارد با ایشان پس آنجا به ایشان تنگنایان باب
 بحسب ثبات المسلمين يوم الزحف في مقابلة ضعفهم من الكفاة الفرحين كبرية و حبيت ثابت ما ندن مسلمانان
 روز جنگ با کافران و مقابله و چند ایشان از کافران و گر چنین درین حالت گناه کبیره است قال الله تعالی یا ایها
 الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفوا فلا تولوهم الادبار ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا للقتال اصحوا
 الى فطرة فهدى بار بعضهم من الله وما ولي بعضهم و بشئ لم يهدوا ای مسلمانان و قبل که ملاقات کنید با کافران جمع شده
 برای کارزار پس گردانید بسوی ایشان پشت خود را یعنی قرار نگیرید و هر که گرداند از ایشان پشت از روزگرم بازگشته
 جنگی نمی بیند برای جنگ یا آنکه قرار کند تا عدو و عقب او افتد و مراجعت خود تنها شود آنگاه کارزار نماید با فرار
 کند تا عدو از بعضی برآمده بمیدان رسد آنگاه کارزار بپیش رود و علی هذا القياس باهم برآمده بسوی چشم قرار کند تا ملحق شود و چنانچه
 از مسلمانان ایشان چشم شده کارزار نمایند پس هر که فرار کند در غیرین صورتها پس بر آنیه رجوع و توفیقی از جانب خدا
 و حاجی او و زخم است و در جایست و وزخ قال الله تعالی یا ایها النبی حرض للمومنین على القتال ان یکن منکم عشرون
 صابرون یغلبوا مائتین وان منکم مائة یغلبوا العاصم الذين کفر و ابانتم قوم لا یفقهون ای غیر عصبیه بره
 مسلمانان را بر جنگ کافران اگر باشند از شما میت کس صبر کننده غالب شوند بر دود صد کس و اگر باشند از شما صد کس
 شوند بر هزار کس از کافران سبب آنکه ایشان قومی هستند که نمی فهمند الا ان حقت الله عنکم و علم ان فیکم ضعیفان
 یکی منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یک منکم الف یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابرين اکنون سبب
 ساخت خدا تعالی از شما دویست که در میان شما ضعیفی هست پس اگر باشند از شما صد کس صبر کننده غالب
 بر دود صد کس و اگر باشند از شما هزار کس غالب شوند بر دود هزار کس فخران خدا تعالی و خدا با صابران است مترجم گوید اینجا

قل
 اهل العلم في هذا
 ما لم يحضره
 العسكر عظماء من
 ويداخر اجناسه فيه
 ويؤمن عليهم الان
 في الاستخفاف
 نعم انما هو الصميم
 قال وهو السلام
 لقول علي بن ابي
 تاسروا بالقرآن الى
 ارض العدو
 قل
 اهل العلم والادب
 في قصصنا طيب
 الاخرين

قوله
ابن ابي اسود بنيت
ابن ابي بكر عن ابي اسود بنيت
قوله

هل العلم قوله انصافى
يرجع اليه وهو ان
قليلهم قليله
هو ان يذهبوا
الى سنة ابي
الى علمه
علمه

Handwritten signature: *محمد باقر*

فأقبل ١٢
مسحطان
الصدارة لكل
المنفعة العامة فأنقذ
المشركين من خطر
العداوة وكان من
جبريل على المسكين
في ابتداء الأسلام
أمر لفظاً مختاراً كما
فهم قوله

نبي فقوموا بالفضل
اهل الجور صيبرهم
علي هذا اهل العلم
قلوبهم

الحمد لله

مفتی

تفتيحه الشرف

الحبيب

خاتمه

2

خبر یعنی مرتبه و آیت اول است بر وجوب ثبات مسلمین در مقابل و چندان بعد از آن منسوخ شد و آیه دیگر باز است
و آن لالت میکند بر وجوب ثبات مسلمین در مقابل و چندان این تخصیص است آیه فلما تولوهم الا دبار والدم علم
باب الذی عن قتل النساء والولدان باب منع از قتل زنان و کودکان **مالک** عن نافع ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم را می در بعضی غازیة احره مقتوله فانك ذلك و می عن قتل النساء والصبيان رسول الله
صلی الله علیه وسلم دید بعضی غزوات زنی را کشته شده بود پس ناپسند داشت آنرا و منع فرمود از کشتن زنان و کودکان **باب**
الذی عن قتل النساء والصبيان في حال التثبت ومنع از کشتن زنان و کودکان در حال تثبوت کردن **مالک**
عن ابن شهاب عن ابن الكعب بن مالك انه قال نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين قتلوا ابن ابي حقيق عن قتل
النساء والولدان قال كان رجل منهم يقول برحم بنا احره ابن ابي الحقيق بالصبيح فادفع عليها السيف ثم اذكر
نهي رسول الله فاكف ولولا ذلك لاسترجنا منها منع فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا که کشته شدن ابن ابي الحقيق
را از کشتن زنان و کودکان پس کیفیت مردی از آنکه حاضر بودند و کشتن او تصدیق بسیار میداد از آن پس ابن ابي الحقيق
بفریاد و فغان پس پیش قدمش میبرد و باز یاد میکردم منع فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باز میزد و قدم خود
را در گزودی این منع رحمت بیافتم از تصدیق آنرا یعنی کشتن او فارغ البال میشدیم **باب** الذی عن
الغلول والغدر والقتل الرهبان والهرج و قطع الشجر التمر وعقر الدواب لا لمصلحة لا تحصل بذلك وسنحيا
وصيته الامام بنزل ذلك الحيو شجر و احره و راي شجر از حیيات کردن و غنیمت شکستن عهد و گوشت و منی بریدن گشتن
و گوشت نشنان و پیران و بریدن و خست میوه دار پی کردن چهار پایان مگر برای مصلحتی که حاصل نمیشود مگر این چیزها و در
مستحب بودن وصیت با و شاه مثل این امور انکار خود را و امرای خود را **مالک** انه بلغنا عن عمر بن عبد العزيز كتب الى
عامل من عماله انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا بعث سرية يقول لهم اغزو اهلهم الله في سبيل الله
تقاتلون من كفر بالله لا تغلولوا لا تغدروا ولا تمشلوا ولا تقتلوا وليدا ولا احره و قاتل الحيو و شك وسر اياك ان
شاء الله السلام عليك عمر بن عبد العزيز نامه نوشت لبوی عالمی از علمایان خود که خبر بریده است با که رسول الله صلی الله علیه
و سلم و تنبیه فرستاد لشکری میفرود و ایشان را جنگ کنید بنام خدا تعالی در راه خدا جنگ کنید یا هر که کافر باشد بخدا غلول
نمائید و غنم نکند و قتل نکند و کشتید کودکان و زنان را و کشتید عمر بن عبد العزيز بنی عالم خود که گویا بن سخن لشکری بزرگ
خود را و لشکری گویا خود را ان شاء الله تعالی و سلام بر تو **مالک** عن يحيى بن سعيد ان ابا بكر الصديق
بعث بجيوش الى الشام فخرج مشي مع يزيد بن ابي سفيان وكان امير ربيع من تلك الايام فزعموا ان يزيد قال

من الشركين يدينون
فيضارب من نساءهم
وزكراهم فقال الله
عليه السلام
الذي صلى الله عليه وسلم
هم منكم فقال الشافعي
الذي عن قتيل نساءهم
وصدقهم ما هو في
حال التوبة والتفضل
والإيمان يخرجون
إن كان فيهم صالحة
زكراهم وصالحهم

۱۴۲

منها ما هو المشهور
الشماسة أبو خنيفة
هو ما قال أبو خنيفة
يقول الشيخ الفاني قال
الشافعي قيل تولدوا
تفطن شعر
المزققة الشافعي
وأبو خنيفة بن النبي
صلى الله عليه وسلم
فلم يخل في النصيب
وفي ذلك نزاع فظنهم
من آية وأول الشافعي
قول الصديق علي بن
إمامهم
بإمامهم
أولهم وهو من القامة
ولا يشغلوا بأهل
الصومعة والشيخ
والشيخ وقطع الشيخ
وقال في نفيه عن
قطع الشيخ وصار
هو أن النبي صلى الله
عليه وسلم كان وعد
هم بقائه الشام فأسروا
بقائه فظن المسلمون

لا بی که امان ترکب و اما انزل فقال ابو بکر ما انت بنازل وما انا انزل اکیب و احسب خطای هده و سبیل الله قال
 انک ستجد قوما نعو انهم حبسوا انفسهم فی سبیل الله فیزهروا و ما زعموا انهم حبسوا انفسهم له و ستجد قوما
 فخصوا عن وسطا رؤسهم من الشعر فاضرب ما خصوا عنه بالسیف و اتی موصیات بعشره لا تقتلن احره و لا ضیا
 و لا کبیرا همها و لا تقطعن شجره و لا تحرقن عاهره و لا تعقرن شاة و لا تبغیرن الا کله و لا تحرقن خللا و لا تعقرن
 و لا تغفلن و لا تحبسن حضرت ابو بکر صدیق فرستاد لشکر را بسوی شام پس برآمد از مدینه بنابر امر راه میرفت بازید بن ابی
 سفیان و نیز بن ابی سفیان را بر یک جمع بود از جماعتهای آن لشکر پس روئیت کردند را و بیان که نریدن را بی سفیان گفت
 ابو بکر صدیق را یا اینست که تو سوار شوی یا اینست که من فرود آیم از جانور پس گفت حضرت ابو بکر منستی تو فرود آینه
 و منتم سوار شونده هر آینه من شما کرده ام پس با کاههای خود را در راه خدا تعالی ابدالان فرمود حضرت ابو بکر
 او بر آینه تو خواهی یافت قومی را که گمان میکنند که باز داشته اند خود را در راه خدا تعالی پس گذار ایشان را یا نعم
 که ایشان باز داشته اند خود را در راه خدا تعالی یعنی را هبان و گوشه نشینان را که بر نعم خویش برای خدا تعالی گوشه نشینی اختیار
 کرده اند بایک گشت و خواهی یافت قومی را که موی سترده اند از میان سرهای خود پس بزن آنرا که سترده اند از و س
 بشمشیر یعنی محسوس که حلق سرد را در آن عصر خصلت محسوس بود و هر آینه وصیت کننده ام تر اید کلمه که هرگز گشتن را و نه
 گوید که را و نه پیر کلان سالش و لیده شده را قطع کن درخت میوه دار را و خراب کن آبادان را و بی مزین را و نه
 نگه برای خوردن و سوزان خرافیان را و غرق ساز آنها و غلول کن و بزوری کن **باب** تحریم الغلول و اللش
 فیرویشتنی من ذلك الطعام یصاب بارض الحرب ریان حرام بودن غلول یعنی گرفتن مال از بیت المال نجاست
 و تشدید در آن و جدا کرده شود و ازین حرمت طعامی که یافته شود در این حرب **قال نعم** و اما کان ابی بنی بغل من
 یعمل انات بما عمل یوم القیامه و هرگز خیانت از بنی نمی آید و هرگز خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است و نه
قیامت یعنی بر سر پرشته سالک عن عبد ربه بن سعید عن عمر و بن شعیب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صد من جنین و هو یرید الجعرانه . . . الله الناس حتی ضمت به ناقه من شجرة فتشکت بر دایه حتی برخت عن ظهره
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ردوا علی دای الحافون ان لا اقسیم بینکم ما افاض الله علیکم و الذی نفسی
 بیده لو افاض الله علیکم مثل قمر هاتر نعاقسقته علیکم شتم لا تجادل و لا تجحلا و لا جیانا و لا کثا فلما نزل رسول
 الله صلی الله علیه و سلم قام فی الناس فقال ادوا الحایط و الحیظ فان الغلول عار و ناد و شناد علی اهل ید یوم القیامه
 قال انهم تناولوا بصره و بعیرا و ناة ثم قال و الذی نفسی بیده ما افاض الله علیکم و لا مثل هذا الا الحس

وودود علیه السلام روح الله صلی الله علیه وسلم وقتی که بازگشت از تنبلی حالانکه او را ده سیکر و جگرانه را سوال نمودند از
 صلی الله علیه وسلم مروان تا آنکه نزدیک شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقت آنحضرت از دشت پس در آنوقت
 شاهنشاهی دخت بردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه برود شاهنشاهی آن دخت چادر از پشت مبارک او
 صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت باز گردانید پس چادر را آید می رسید که قسمت کنیم در میان آنچه باز گردانیده است خدا
 بر شما قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست اگر باز گرداند خدا اینکلی بر شما مثل در خان میزدان که در سر زمین نهاده
 از چارپایان قسمت کنیم آزاد و در میان شما بعد از آن نیاید من بخیل و نه بزدل و نه دروغگوی پس وقتی که فرود آمد آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از سواری برای خطبه است و در میان مردان پس فرمود او که نید سوزن را ورشته که بدن
 دوخته شود پس هر آنکه غول تنگ است آتش است و عیب است بر اهل آن در روز قیامت گفت راوی بعد از آن
 گرفت پاره از چشم شتری یا از آن بزی پس فرمود قسم بآن ذات پاک که نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچه
 خداست باز گردانیده است بر شما و نه مانند این چشم که حسن و حسن باز گردانیده شده است بر شما یعنی برای جوامع شما
 نگاه داشته ام و بر آن صرف میشود **هالك** عن ثوبین زید الدیلمی عن ابی لغیث مولى ابن مطیع عن
 ابی هريرة انه قال خرج جامع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلم يغنم ذهابا ولا ودقا الا الاموال و
 الاثياب والمتاع قال فهدى رفاعة بن زيد لرسول الله صلى الله عليه وسلم خلافا لسوءه فقال له مدغم ^{رسول} فوجبه
 الله صلى الله عليه وسلم انك ابدى القرى حق اذ كنا بؤدى القرى بنما مدغم يحط رحل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذ جاءه سهم عائر فاصابه فقتله فقال الناس هينئذ الجنة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلا والذى
 بياء ابن السلابة التى اخذ يوم حنين من المغانم لم نصبها المقاسم لتشتعل عليه نارنا فلما سمع الناس ذلك جاءه
 بشر انك اوشر اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم شكركم انما نادى بالوجه ربه
 بر آید هم هر آنکه صلی الله علیه وسلم سال خبر غنیمت بدست نیاورد و عیم ظلالی و نه فقره مگر آنها و جابها و متاع
 آنها تا ابو هریره پس بر میگذازانید و تا بعد بن زید برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی سیاهی گفته میشد او را عیم
 این شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عیم فری تا آنکه رسید عیم او فری در آنست مدغم فرود آورد و پانزدهم آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که نگاه آمد او را تیری که اندازنده آن معلوم شد که پشت مدغم را پس گفتند مردان او را با او در آن جنگ
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین نیست که شما میگوئید قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست بر آنکه کلمه که گفته
 بود در چنین از خانه که هنوز رسیده بود آنقسمت اینی پس از قسمت نظر نمود و بود بر آنکه او فرود برد و آتش شد و پس گفتند

هرمان بن عخن را آور و مردی یک دوال بغلی یا دو دوال بسوی آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
یک شراک یا دو شراک از راست یعنی قلیل و کثیر غلول موجب آتش است قال مالک لا ادری باس این باکل المسلمون
اذا دخلوا ارض العدو ومن طعامهم ما وجدوا من ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک واما
ادى الابل والبقر والغنم بمنزلة الطعام باكل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العدو وكما ياكلون من طعامهم قال
ولوان ذلك لا يוכל حتى يحضر الناس المقاسم ويقسم بينهم اضرداك بالجیونثو قال فلا ادری باس ابا اكل
ذلك كله على وجه المعروف والحاجة اليه ولا ادری ان يذخر احد من ذلك شيئا يرجع به الى اهله كفت مالک
بينهم باک باک بخورند مسلمانان وقتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزی را که یافتند از آن طعام
همه آن پیش از آنکه واقع شود و قسمت گفت مالک و من می بینم شتر و بقرة و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان
از آن وقتیکه داخل شوند در زمین عدو را بجا آنچه بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چیز را بخورند نه وقتیکه
حاضر شوند مردان مقاسم را و قسمت کرده شود و میان ایشان خبر برسانند ترست آن لشکر را اگر گفت پس
بینیم باک بخورند که خورده شود از آن طعام نامه آن من خصصت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن فبئس
که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزی را تا ببرد از بسوی اهل خود و یعنی جائز نیست ذخیره آن و برون بخاند
خود و یکس را و الله اعلم **باب** اذب الغازی اذا خرج في الغزو و بیان و ب غازی و یکا بر آمد در جنگ
مالک عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل انه قال الغزو غزوان فخر و تنفق فيه الكمية و يباين فيه الشراة و يعلم
فيه و لا يهر و يجنب فيه الفساد فذلك الغزو خير كله و غزوه لا تنفق فيه الكمية و لا يباين فيه الشراة و لا يطاع بعده
الاخر و لا يجنب فيه الفساد فذلك الغزو لا يبيع صاحبه كفا فاما معاذ بن جبل كفت غزاه و قسم است بان لم يقسم غزاه است
که خرج کرده میشود و در آن متاع نفیس و بخوشخوی صحبت داشته میشود و با شتر یکید و فرمانبرداری کرده میشود و صاحب آنرا
و آخر از کرده میشود و از فساد پس این غزو خیر است همه آن قسم و دیگر از غزاه این است که خرج کرده میشود و در آن
متاع نفیس و بخوشخوی صحبت داشته میشود و با شتر یک و فرمانبرداری کرده میشود و صاحب آنرا و آخر از کرده
نمیشود و در آن از فساد پس این غزا رجوع نمیکند صاحب آن غزا و نفع هرگز را یعنی برابر نمیشود و بر و انهم او بلکه انهم غالب
میباشد **باب** الايمان والتشد يد على من علم ان قتله و بیان آنکه امان دادن و تهدید بر کسی که امن داد
کافر را بعد از آن کشت او را **مالک** باسناده عن ابيها قالت قلت يا رسول الله فم من اخرج على نبيطال
قال رجل اجته فلان بن هبيرة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اخرجنا من اجرت يا ام هاني ام اني كفت نعمت محمد

عبد الله بن عمر
عن اهل العلم
عن عبد الله بن عمر
عن اهل العلم

۱۳۵

عن اهل العلم
عن عبد الله بن عمر
عن اهل العلم

[illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله گفت پس مردی بن علی بن ابیطالب هر آئینه او شنید هر گیتی که امان داد من
 او را که فلان پیر سر به داشت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه امان دادیم کسی را که امان داد تو یا اسم من
صالح عن رجل اهل الکوفة ان عمر بن الخطاب ^{رضی الله عنه} لما جاء حیدر کان بعثانه ببلغی ان رجلاً منکم یطلبون العیج حتی اذا
 اسند فی الجبل وامتنع قال رجل منس یقول لا تخف فاذا ادركه قتلہ والکلی نفسی یدله اعلم مکان احد فخل ذلک
 الا صریب عصفور بن الخطاب نوشت بسوی عامل لشکری که فرستاده بود او را که خبر سر به دست من که مردان چند از
 شما طلب میکنند کافر را و وقتی که بنگاه گرفت و رکوه خود را من ساخت از تعرض شما میگوید شخصی ز شما مسترس پس و فتنه که
 یافت و را میکند و اقسام دات پاکي که نفس من در دست و دست نداغم بودن کسی که کرده باشد این کار را که اگر نه زخم
 کردن او را قال **لک** لیس هذا الحدیث بالجمع و لیس علیه العمل گفت **لک** این حدیث مجتمع علیه است یعنی نزدیک
 جمیع حکم قتل نیست بقتل متاسم به ترجمه گوید احتمال دارد که این قول باین ترتیب در تخیل آن عمر بن الخطاب صادر شده باشد
 بغیر قصد قتل **باب** خمس المغنم لله و لرسوله و لک القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ^{عنه} خمس حصه هیست خدا را
 و رسول او را و صفا و رایت را یعنی انبیاء و مطبلین را که اهل قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و یتیمان و مینوایان را
 و مسافران **قال** لله و لعلو انما اعنهم من نئی فان الله نفسه و للرسول و لک القربی و الیتامی و المساکین و ابن
 السبیل ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمع و الله علی کل شیء قدير و یبسید که آنچه نیست
 فقیه از پیر سر به باند پس ضایع است پنج حصه آن و جمیع اوصاف قرابت را بنیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بنواشیم و بنو مطبلین
 یتیمان و مکیان را و مسافران را است اگر ایمان آوردند یا بخند و او را و ایم بر بنده خود و فرقان یعنی روزی که
 فرق میان حق و باطل متحقق شد و روزی که بهم آمدند و گروه یعنی مسلمانان و کافران باین امر عمل کنید و خدا بر هر چیز توانا
باب اربعه اقسام المغنم لمن شهدا لوقعة من الغزاة للرجال سهم و للفارس ثلثه سهم چهار حصه هیست خدا را
 ی است که حاضر شد در وقوعه از غزوه پیاده و اسب همست و سوار را سه سهم **صالح** آن عمر بن عبد الغزیز کان یقول
 فرس ^{عنه} و همما للرجال سهم گفت مالک خبر سید بن عمر بن الغزیز گفت اسب را دو سهم است و مرد و اسب همست **باب**
 و بین که اقسام بالقصه برابر کرده شود و میان قسام تقبیت **صالح** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب
 و کان الناس فی الغزو اذا قسما غنائمهم یعدون البعیر بعشره شیاء سعید بن المسیب سیکفت که بوزن مردمان غزو
 سیکه قیمت میکردند غنیمت های خود را برابر میکردند یک شتر را بده بز **باب** اذا وجد فی الغنیمه قبل القسمة مال المسلم
 استولى علیه الکفار رد علی صاحبه و فیکه یافته شود و غنیمت پیش از قسمت مالی از آن مسلمانی که غالیب شده بود و باز

[illegible]

عليه الشافعي رحمه الله

قل على أهل العالم الجبلة
وهم في التفاصيل
اختلاف

۱۲۶۰

معناه إذا والله أعلم

مجلس العلماء

مجلس ششمین

منه الثمن
أصله

ای جلیلہ جمیعہ
الشافعیہ

المفتي لقا

سلسلہ درجہ اول
درجہ اول

نایب القضاة

ان کیمن او جبر

مقبول
لا يمكنه

امام ابو حنیفہ

اذا نزل الى الجحيم

۱۳۰۰

وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَعْمَالُ الصَّيِّ

عن النبي صلى الله عليه وسلم

وَمِنْهُمْ مَنْ كَانَ نَافِلًا

بسم الله الرحمن الرحيم

القائمون
بقتال الميادين

المفتولين
سليم

11

2

44

بر آن کافران رو کرده بود و با او غیر قسمت مال که نه بلغران عبد الله بن عمر بن ابی و ان فوسا لعافا
صاحبها المشركون ثم غنمهما المسلمون فردا على عبد الله بن عمر وذلك قبل ان يصيبهما المقاسم فلما حاز عبد الله بن
عمر بئر نخيت و ربي از ان و بنگه سپان للاحق شد پس بخت آوردند ان هر دو را مشركان بعد از ان و غنمت گرفتند
آنها را مسلمانان و کرده شد آنها را عبد الله بن عمر بن ابی از ان بوده که واقع شود در و قسمتها با ابی السلب
للقات السلب مقتول کشنده او رست زیاده از حصه و هالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كتيون بن افلم عن
ابي محمد مولى اخي قتادة بن يحيى انه قال خرج جامع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلما اتقينا كانت المسلمين جولة
قال فرأيت رجلا من المشركين قد علا رجلا من المسلمين قال فاستدبرت له حتى اتيت من وراءه فضربت به
بالسيف على عنقه فاقتل على فغنمته وحب منها ربح الموت ثم ادركه الموت فارسلني قال فلقبت عمر بن
الخطابت له ما بال الناس فقال احرم الله ثم ان الناس رجعوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلا
له عليه بيته فله سلبه قال فقلت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
قتل قتيلا له عليه بيته فله سلبه قال فقلت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال ذلك في الثالثة فقلت
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك يا ابا قتادة فقضيت عليه القصة فقال رجل من القوم صدق رسول
الله و سلبه لك القتيل عنك فارضه مني يا رسول الله فقال لا يكره الله ان لا يجد اليك من اسد الله
يقال عن الله ورسوله فيعطيك سلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطاه اياه فاعطانيه
الدينع فاسبعت به حجر فاني بني سلمة فانه لا اول ما قالته في الاسلام ابو قتاده گفت برادر من رسول الله
صلی الله علیه و سلم سال حنین فقیهه طاقات کردیم با کافران و اقصیه بر مسلمین نوعی از بخت گفت پس ویدم شخصی
از کافران را که غالب آمده است بر مردی از مسلمانان پس گفتم برای او تا آنکه آدم منزدیک او از بس تشنه او بر
زدیم او را بشیر بر رک گردن او پس وی آورد بر من پس شک گرفت مرا تا شک گرفتنی که یافتم از ان بوی مرگ
بعد از ان رسید او بموت پس بگذاشت مرا بر طاقات کردم با عمر بن الخطاب پس گفتم او را چیست حال مردمان بر
گفت حضرت عمر تقدیر الهی بعد از ان مردمان رجوع کردند بمقابل که کافران پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
لیکن کشته است کشته شده که برای او بر کشتن ان مقتول گواهی هست پس و رست سلب او گفت ابو قتاده پس نهادم بعد از
آن گفتم که گواهی دهد برای من بعد از ان شتم بعد از ان فرمود ان حضرت صلی الله علیه و سلم هر که کشته است کشته شده
را که برای او بر کشتن ان مقتول گواهی هست پس او رست سلب یعنی سلاح و لباس و مانند آن گفت ابو قتاده پس نهادم

ابن شاذان بعد ان گفت که گویای دیدم که بعد از آن شتم بعد از آن فرمود و میگویند که در آن روز که من فرمودم حضرت صلی الله علیه و آله
 بیت حال تو ای یوفتاده پس این فرمود و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قصه را گفت شخصی از آن قوم است گفت یا رسول الله
 و لب آنشتر یک تن است پس نهان کن یا رسول الله یوفتاده را ازین پس گفت ابوکریم خدا قصد کند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس
 ازین خبر خدا شفا که بگفت کند از خدا شفا و رسول و پس به پدر ابی که حق دوست پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رست
 گفت ابوکریم بد آن سلب یوفتاده را پس و او را رس فر و ختم زره را پس خرید کرد آن مال بوستانی در محله نبی سلمه
 پس هر آنکه بپوشان اولی بود که سر آیه گرفت آن را و عهد سلم باب السلب ما ذم سلب چه چیز است مالک عن
 ابن شهاب عن القاسم بن محمد انه قال سمعت رجلا یسأل عبد الله بن عباس عن انفال فقال بن عباس انفس
 من النفل والسلب من النفل قال انهم عاد المسئلة فقال بن عباس خلك ايضا قال الرجل الانفال التي قال الله تعالى انما
 وتعالى فی کتابه ما حق قال القاسم فلم یزل یسأله حتی کاد یخرج منه فقال ابن عباس انما من مامل هذا أصبح الذی ضربه
 عن الخطاب قاسم بن محمد گفت شنیدم شخصی را که سوال میکرد عبد البدر بن عباس از انفال یعنی انفالی که در قرآن عظیم
 آمده چیست گفت ابن عباس ای نفل است و سلب از نفل است گفت قاسم بعد از آن خود کرد و آن شخص در سوال خود
 پس گفت ابن عباس پس هر جواب دیگر باریز بعد از آن گفت تا نفل انفالی که مذکور کرد و حق تعالی در کتاب خود چیست گفت
 قاسم پس بهین سوال میکرد ابن عباس را تا آنکه نزویک بود که تصدیق دهد او را پس گفت ابن عباس ایامید این چیست
 صفت این شخص صفت او مانند جمیع است که زره بود او را عمر بن الخطاب باب اذا دای الامام بعض الجيش
 قد قتل عناء في الحرب نفلم بما شاء ثم جعلهم اسوة الجماعة في سهران الغنمة وكذلك اذا شرط شهابا لها وطريقا
 جاسوس و فی له بما شرط و فیکه وید امام بعض لشکر یان خود را که هر شایسته نخل نخجی نمود و در جنگ یاد و در ایشان را آنچه
 میخواست بعد از آن میگردد ایشان را بر این جماعت و حصه های غنیمت و همچنین و فیکه شتر کندن چیز را بر راه نمایند
 و جاسوس تمام دهد او را چیزی که شتر کرده است مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 بعث سرية فيهما عبد الله بن عمر قبل نجد فغصوا البلاد كثيرة وكان سهما ظم اثني عشر بعيرا او واحد عشر بعيرا و انقلوا
 بعيرا بعيرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد لشکری خود را که در آن بود عبد البدر بن عباس بجانب نجد غنیمت یافتند
 شتران بسیار را و در حصه ایشان و دوازده و دوازده شتر یا یازده یا زده شتر و عطا کرده شد آن لشکر را یک
 شتر باب يعطى الانفال من الخمس داهه می شود نفل از نیم حصه مالک عن ابی الزناد عن سعيد بن المسيب
 انه قال كان الناس يعلمون النفل من الخمس سعيد بن المسيب گفت که مردان را میدادند نفل از خمس باب ما افاء الله

لا قلت عليه الشافعي ان السلب الذي يستحقه القتال كل ما يكون على القتول من ثوب وسلاح ومظفلة و فرسه الذي هو ركابه و سكره عليه الشافعي

ابن شاذان عليه الشافعي من خمس الجيش الذي صلى الله عليه وسلم وهذا مفتوحه صلى الله عليه وسلم مالي ما افاء الله عليكم من الخمس

رسول الله فالرجل وقدمه والرجل وبلاده والرجل وعياله والرجل وحاجته وكان يفضل انفسه ايضا بالنسب والقراب من النبي صلى الله عليه وسلم وعلى قوله اني افضل من الانبياء

من الكفاد بل الجاهل خيل ولا كتاب فهو الاصلنا الحسنه والمهاجرين والذين اتبعوهم باحسان من
اهل السوابق فباتوا في صلح المسلمين باب وريان انجيه بازكر وانيد است انكفا غير ونيدي بيان وشران پر
ان تقسم است برای صفا و خمس و برای مهاجران و نصار و اما کبر پری و ی ایشان کردند نیکوی از اهل سوابق پس
انجیه باقیما نذر آن برای صلح مسلمانان است **قال الله** ما افاء الله على رسوله منهم فاهو خيمهم عليهم
ولا كتاب ولكن الله يسلط رسوله على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى لله و
للسلول وللك القرى واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما اناكم الرسول فخذوه
ما ينهيكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يتبعون
فضلا من الله ورضوانا وينصون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين تبوء الدار والايمان من قبلهم يحبون
من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق
شغ نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم و انجيه بازكر وانيد است خدا تعالی بر بنی خرد و از اسوا کافر
پس و دانید بجهت تحصیل آن سپان و شران و لکن خدا تعالی میکند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر بنی خرد و ان
متبرحم گوید و این تمهید است برای آنکه فی رحسب حکم الهی صرف باید کرد و بیسان قبایل متفر و بان نشوند بر وفق
جالبیته انجیه بازگر دانید خدا تعالی بر رسول خود و از اهل وید با پس آن خدا است و پیغامبر را و صا قرابت را بجهت
پیغامبر یعنی نبوت انهم و بنو طلب تیمان و بنوایان و مسافران را نصیر حکم کرده شد با ساین فرق نشود آن فی دست
بست گردانید و در میان تو تکران از شما نشود که تو تکران باطل گشاید بخندان و دیگران را ندانند چنانکه و جالبیته
میکرد و بر هر چه بد شما را پیغامبر بگوید و انجیه نمی کند شما را از وی پیغامبران از ان بازمانید و بترسید از خدا بر آینه خدا
سخت عقوبت است انجیه بازگر دانید خدای تعالی بر رسول خود و از اهل وید با ساین است که بر آورده شده اند
از خائنها ی خود و اهلای خود و میطلبند نعمت را از خدا تعالی و خوشنودیر او نصرت میدهند خدا و رسول و را ایشانند
گویان و انانراست که جای گرفتند و در اسلام یعنی دین مکرمه و قدم محکم زدند و اسلام پیش از آمدن مهاجران
یعنی نصار است دوست میدارند کسی که هجرت کرد بسوی ایشان و نمی یابند در سینه های خود هیچ حسد انجیه داده میشود
مهاجران را و هیچ میدهند بر و اتمای خود و دیگران را اگر چه باشند ایشانرا اصیاج و هر که نگاه داشته شد از حرص نفس خود
پس ایشانند رگاران و انانراست که آمدند بعد از مهاجرین و نصار میگوندای بروردگار یا یا من را و آن برادران را

انجیه باقیما نذر آن برای صلح مسلمانان است
انجیه بازگر دانید خدای تعالی بر رسول خود و از اهل وید با پس آن خدا است و پیغامبر را و صا قرابت را بجهت پیغامبر یعنی نبوت انهم و بنو طلب تیمان و بنوایان و مسافران را نصیر حکم کرده شد با ساین فرق نشود آن فی دست بست گردانید و در میان تو تکران از شما نشود که تو تکران باطل گشاید بخندان و دیگران را ندانند چنانکه و جالبیته میکرد و بر هر چه بد شما را پیغامبر بگوید و انجیه نمی کند شما را از وی پیغامبران از ان بازمانید و بترسید از خدا بر آینه خدا سخت عقوبت است انجیه بازگر دانید خدای تعالی بر رسول خود و از اهل وید با ساین است که بر آورده شده اند از خائنها ی خود و اهلای خود و میطلبند نعمت را از خدا تعالی و خوشنودیر او نصرت میدهند خدا و رسول و را ایشانند گویان و انانراست که جای گرفتند و در اسلام یعنی دین مکرمه و قدم محکم زدند و اسلام پیش از آمدن مهاجران یعنی نصار است دوست میدارند کسی که هجرت کرد بسوی ایشان و نمی یابند در سینه های خود هیچ حسد انجیه داده میشود مهاجران را و هیچ میدهند بر و اتمای خود و دیگران را اگر چه باشند ایشانرا اصیاج و هر که نگاه داشته شد از حرص نفس خود پس ایشانند رگاران و انانراست که آمدند بعد از مهاجرین و نصار میگوندای بروردگار یا یا من را و آن برادران را

که بقت کردید با ایمان و پدید آمدن رد مال که نسبت سلمان نبی پروردگار را تو بهر این جنبانیده متبرجم گوید
 سخت اضافه فرمود اموال این پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صاف آن فرمود و تحقیق تمام آن
 است که این اضافه تصرف است نه اضافه ملک و درین جمله منظره واقع شد و میان حضرت عمر و دیگر
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اضافه را اضافه ملک میدانستند و دعوی میراث کردند تا
 آنکه حضرت عمر ثابت نمود که اضافه تصرف است نه اضافه ملک صحیحین مذکور است در منظره ایشان که حضرت عمر
 رضی الله عنین بکثرت خواند اما فاراد علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت نکات نه خاصه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و درین کلمات اضافه میباشد اعم از آنکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احتسب
 هادونکم ولا استأثر بها علیکم قد اعطاکموها و نهافیکم حتی یقامها هذا المال فان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ینفق علی اهله نفقة مستنهم من هذا المال ثم یأخذ ما یبقی فیحمله فیحمل مال الله فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بذلک حیوة انشدکم بالله هل تعلمون ذلک قالوا نعم ثم قال علی و عباس انشدکم الله هل تعلمان ذلک قالوا نعم
 و درین مقامه ثابت میکند که اضافه تصرف بود نه اضافه ملک ترجمه این مقامه نیست پس و الله پیغمبر خدا در مقام
 خود میاور و ندان دید ما را اجلاز شما و خود را با آن و شما اختیار نمود بر شما نه عطا کرد و شمار آن دید ما و شما
 کرد آنهارا و میان شما یعنی قری خیمه و فدک و غیر آن هر یکی مصرفی معین فرمود و بعضی اقسمت فرمود و بجز آن بعضی
 را برای مصالح المسلمین خالصه گذاشت بعضین همه را مصرفی فرمود و آنکه باقی ماند از آن دید ما این مال یعنی باقی ماند
 بنی قریظ و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میگردید بر اهل خود و خرجی یکسال ازین مال بعد از آن
 میکرد باقیاننده را پس آن سهم خود را در جای مال الله پس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم باین دستور
 و رجات خود سوال میکنم شمار ای قوم بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و
 حضرت عباس سوال میکنم شمار بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری متبرجم گوید نه ب حضرت عمر و دیگر صحابه
 و درین آیه است که للفقراء الذین یؤمنون بالله و الذین یؤتوا الذکر و الذین یؤتوا الذکر و الذین یؤتوا الذکر و الذین یؤتوا الذکر
 سه گانه اهل سواقی اند در اسلام از مهاجران و انصار و آنکه ایشان را دولت اسلامیه نفی است از حقه قتال ایشان
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا اخذ خیریه و خراج و وضع آن در محل آن پس عهد ایشان در حق حق است و
 امام اجتهاد کند در تقدیم و ترجیح سبق فالاسبق در اثبات و عطا و بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رضی الله
 تعالی عنه و قریح و دوی الحاجات بجهت آنست که غیا اهل جاویدت ندول میکردند فی را در میان خویش و فقیران را

چیزی نمیدادند پس حق سبحانه تعالی تصحیح فرمود باسم ذوی الحاجات تا عاوده بایستغنی فرماید و تصحیح باسم رسول
و ذوی القربی مجتهد است که بمنزله تشنا باشد از میان اغیار و روسا گو یا سیفر مایه که اغیاءند اول کنند یا بکند یا لا الله
پیغامبر و ذوی القربی او با وجود تشنا استحقاق آن دارند و چه فضیلتی که خدا تعالی ایشان را بآن مخصوص گردانیده
است و غرض ازین تصحیح آن نیست که غیر ایشان را حق نیست یا هر یکی ازین از آن خمس الفی باید داد
و همین است نه بجهت جمهور اهل حدیث و فقه و الدین علم یا **باب اخذ الخیرة من اهل الکتاب** باب در گرفتن خیرة
از اهل کتاب **قال الله** فاما الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله
ولا يدينون دين الحق من الدين و اتوا الکتاب حتى يعطوا الخیرة عن يديهم صاعرون کازار کنند یا آنکه ایمان
آوردند و روز آخر حرام نمیدهند و حرام نمیکند چیزی را که خدا و رسول حرام ساخته است و ندین میخوانند بدین حق که مسلم است
از آنکه کتاب داده شده است ایشانرا یعنی یهود و نصاری آنکه بدین خیرة بدست خویش و حال آنکه ایشان فریاد میکنند
ولا اله الا الله و اما در محل سلطنت ایشان ما اخذ الخیرة من المجوس گرفتن خیرة از مجوس **مالک** عن ابن شهاب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
من مجوس البحرین و ان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس فارس و ان عثمان بن عفان اخذها من البربرین و عثمان
گفت خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه و سلم خیرة گرفت از مجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت خیرة از مجوس
فارس و عثمان بن عفان گرفت خیرة را از بربر که قومی از سودان هستند **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابي
ان عمر بن الخطاب ذکوا المجوس فقال ما ادری کیف اصنع فی احرامهم فقال عبد الرحمن بن عوف ان شهدتم سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول سمعتم من اهل الکتاب عمر بن الخطاب ذکر کرمجوس را پس گفت نمیدانم که چه کار
کنم و رباب ایشان پس گفت عبد الرحمن بن عوف که گواهی میدهم که هر آینه من نمیدم از رسول الله صلی الله علیه
و سلم که میفرمود کار کنید در حق مجوس بر حسب دستور اهل کتاب **باب** لا خیرة علی نساء اهل کتاب ولا
علی صبیانهم خیرة و حسبیت بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال** مالک مضت السنن ان لا
خیرة علی نساء اهل الکتاب ولا علی صبیانهم و ان الخیرة لا تؤخذ الا من الرجال الذین قد بلغوا الحلم گفت مالک
گذشت طریقه سلوک صحابه و تابعین بنشیند که خیرة نیست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین
منوال که خیرة گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند بلوغ **باب** القدر الذی یضرب به عمر رضی الله تعالی عنه
علی اهل الذممة و بیان مقدار یک معین کرد و آنرا عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **مالک** عن نافع عن اسمعيل عن
بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الخیرة علی اهل الذممة اربعة دنانیر و علی اهل الوردی اربعین در مایع ذلک

قلیة
طیة اهل العلم
فی الجنة و قال الشافعی
الخیرة علی کل دیان
لا علی نساء و صبیان
من اهل الکتاب و علی
کل الذممة و لا تؤخذ
من اهل الذممة
البحرین هم
کتاب و قال ابو جعفر
لو قبل من اهل الذممة
بما اثم
قلیة
علیه اهل العلم
قلیة
علیه اهل العلم

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ

من الجحيم خفتهم
تعالى وإن العلم
وعليه أهل العلم
لا يجوز لك أن تدين
الحرم جهل سواء كان
في الدنيا أو في الآخرة
رسول من الله
إلى العالم وهو في
فدرايت في دخوله
بالحج إلى العالم الحج
أوبعت من نعيم
رسالته ١٢

١٢

فدرايت في دخوله
أن الذي صلى عليه
رسول الله صلى الله عليه
في عجل من ذلك
ربطه ما بين أن
لهارية من صفاتي
المعجل فقال المعجل
لا يلبس ظن المعجل
هل أذن مسلم ذلك
لخون معجزة الله الذي
ولوعنا في ذلك وأولى
الدية على قولهم
أخفى ربنا
من قولهم

[illegible]

تختش هم و اخش و خالیم اجملت کمره دیکه و اجمعت علیکم لغتته و وصیت الیه که اسلام جینا فینما اضطر فی شخصه غیر محتاج
که الله فان الله غفور رحیم حرام کرده تدر شاخود مرده و خون مسفوخ و گوشت خوک آنچه اواز بلند کرده شد بنام غیر خدا نیز حرام و
و آنچه مرده یا خفه کردن ملک یا شیخ مرده یا شند بز و صا و گنگ یا شیخ مرده یا یا فاندان بلند یا سیتی و بیخود یا شند بلخ زدن و آنچه خورد یا شند آزار زدن
و آنچه زدن که بعد از رسیدن آن فتهاد همان قلم بود و حرام و آنچه زدن که شکر یا شند بر تیرائی فالین کار یا زدن حق است
امروز نایبند که قران از دین شما پس سر سید زکافان و تیر سید ازین ام و در کمال کردم برای شما دین شما دین تمام کردم شما
نعت خود را و پسند کردم برای شما دین اسلام را که دین شما باشند پس هر که لاچار باشد در گسلی یعنی لاچار باشد بچیز
ازین محرمات در آن حال که مایل نبود لبوس گناه پس بر آئینه خداست که آفریننده هستی را - معبر گوید ازین آیت

[illegible]

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تأكلوا من ثمره حتى يغضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته

معلوم شد که گوشت حیوان بدو جهت میشود یکی بنایقن شرط پنج در موقوفه و بایا غیر اندکفته شد که
منفی در نوع حیوان مثل خیر و اندام علم **باب** مافوی الا و داس و اهل الدلم جاز به الذبح و انکان حجر
او خشب یا چیز که بر در گهای گردن و در و ان کند خون را جا نیست با و در کج اگر چه سنگ باشد **مسئله** **عن**
اسلم عن عطاء بن يسار ان رجلا من الانصار من بني حنظلة كان يبيع ليل كل واحد فاصابها الموت فذكها بنسبها فظن رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال ليس بها باس فكلوها هاردي زنها را ز قسیدی بی طاریه میچر اند ما و شیر و ارا از ان خود در کوه
احد پس سیدان نذ موت یعنی مقدمات موت پس ذبح کرد و از آنجوی تیر پس سوال کرده شد آنحضرت راضی اند علیه سلم
ازین باجر این فرمودست و ران تا قریب یک باک پس بخورید آن **مسئله** **عن** نافع عن رجل من الانصار عن معاذ بن
سعد بن معاذ ان جاریه کعب بن مالک كانت تبيع غنما لها بلسع فاصبت شاة منها فادركتها فذکها فاشترى
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال لا باس بها فكلوها کزیری از ان کعب بن مالک میچر اند مر را از ان خود در
کوه صلح پس رسیدی صیتی بر نری از ان ربه پس دریافت او را در آن حالت پس ذبح کرد و از آنسنگی سوال کرده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ازین باجر این فرمودیچ باک نیست در ان بر پس بخورید او **مسئله** **عن** انه بلغنا ان عبد الله بن عباس
كان يقول مافوی الا و داس فكلوها عبد الله بن عباس گفت هر چه بر در گهای گردن را بر بخورید و میچر آن **مسئله** **عن**
عن سعید بن المسيب انه كان يقول مافوی الا و داس فكلوها عبد الله بن عباس گفت هر چه بر در گهای گردن را بر بخورید و میچر آن **مسئله** **عن**
قطع کرده شد پس مهم باک نیست در ان و که لا باس فی بیعی کار و بانی **مسئله** **عن** اذا ترك الشمية هل يحل الذبح و قبله ترك كنه
نام خدا تعالی زد و کشتیج ا باطل است آن مروج قال الله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لغوش مخورید از آنجی ذکر
کرده شد نام خدا تعالی بروی و بر آئینه خور و ان فی نوبت **مسئله** **عن** عیسی بن سعید ان عبد الله بن عباس بن اری ربيعة
الخزرجی اغتالها له ان يذبح ذبحة فلما اراد ان يذبحها قال له سم الله فقال له الغلام قد سميت الله سم الله وحيك فقال له انما
سميت الله فقال له عبد الله بن عباس والله لا طعمها الا عبد الله بن عباس امره و غلامی را از ان خود کندیچ کندیچ را بر و قنیک
قصه کرد و ذبح او را گفت ان غلام را ام خدا یا و کن پس گفت غلام مرا نمید با و کردم پس گفت او را نام خدا یا و کن و ای با و بر
تس گفت او مرا نمید با و کردم خدا تعالی را پس گفت عبد الله بن عباس قم خدا بر کز نخور ام خود این را پس گاه **مسئله** **عن**
عن هشام بن عروة عن العيص قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم تفصل له يا رسول الله ان انا ساس اهل البادية يأتوننا بلبان
ولا ندرکهم لعل الله عليها ام لا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمی الله عليها ثم كلوها سوال کرده شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس عرض نموده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم با رسول الله مرا نمید جا عتی را با ویدی می آرند پیش او گشتند را

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تأكلوا من ثمره حتى يغضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تأكلوا من ثمره حتى يغضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته قالوا يا رسول الله فماذا تأكلون قال تأكلوا من ثمره اذا غضوا فاكهته

[illegible]

مولى اميونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قال فلا تشقتم بجلودها قالوا يا رسول الله انها ميتة فقال ناسخ علمکم
اکلها کدر فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بنی مرده که داوود بود آنرا بلای از سیمون پس فرمود آیا نفع نکرتند شما بگو
او پس گفتند یا رسول الله بر آمیخته وی مرده است پس فرمود بزرانیت که حرام کرده شد بر شما خوردن آن **مالک**
عن زید بن اسلم عن ابن و عالة المصروع عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا دبح الاکها فقد
طهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و وقتی که دایغت داوود شود بر مراد پس بر آمیخته یا کند **مالک** عن زید بن اسلم
بن مسیطر الشیخی عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن امه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله
وسلم امر ان تشق بجلود الميتة اذا دغبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر فرمود و کس نفع گرفته شود بر پشه های مرده و وقتی که
دایغت داوود شود آنرا **باب** ان یضطر شیخ و یتیم و من المیتة مفسط سیر خو رو و توشه گیر و از میتة قال مالک ان رجس
ما سمع فی الرجل یضطر الی المیتة انه یاکل منها حتی یشبع و یترو منها فاذا وجد غنما طعمها مالک گفت بهترین تو ای که کشیده
شد آنرا و براب مروی که مفسط شود و کس خوردن میتة که می خورد از آن تا آنکه سیر شود و توشه گیر و از آن پس اگر یافت غنمی از
آن نمیدارد آنرا **باب** الفادة تموت فی التمس و یریا ان حکم موتی که بمیرد و در روغن **مالک** عن ابن شهاب عن رسول الله
بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن اميونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
سئل عن الفادة تقع فی التمس قال انزعوها و ما حولها فاطرحوها رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده شد از موتی که بیضت در
روغن فرمود که بر آید آن موش را و چیریکه گردا و باشد پس بنده از آنرا بترجم گوید که معنی این است که و تشیکه جاد باشد علم او
بر آوردن موش است از آن و آنچه نزدیک است و باقی پاک است و اگر باقی باشد پس تمام آن حکم نجاست دارد و جایز نیست
خوردن آن با فاق و بیع آن جایز نیست و پیش شافعی و ابو حنیفه تجویز بیع آن نمود و الله اعلم **باب** یقتل لجمعة ان تعلم
و هي الاذواج الثانیة المذكورة فی القرآن و کذا ما یستنبهها من الوحش کالطیئ و یجمل الضیاح و الوحش حلال است چنانچه از آن
موانشی و این هشت قسم است که مذکور است در قرآن یعنی ترو گا و گو سفند و بز و چمنین و غیره که شایه آنها باشد از جانوران
وحش باشد آنها و نیز حلال است گو خر قال ثمانین ازواج من الضان اثین و من العز اثین قل الذاکرین حرم امر الاثینین
اما اشملت علیه ارحام الاثینین بنوی علم ان کستم صادقین و من الایل اثین و من البقر اثین قل الذاکرین حرم
ام الاثینین اما اشملت علیه ارحام الاثینین ام کتم شهادت اذ و صیکم الله بهذا فمن الظلم من انقوی علی الله که یا یصل
الناس فیدر علم ان الله لا یهد القوم الظالمین هشت قسم آفرید از گو سفند از دو قسم و از بز و دهم یعنی بز و داوود از
بر یک و الله اعلم بکوا یا این بر و خیر ام کرده است خدا تعالی یا این دو داوود را از آنکه شمشل شده است بر روی وجههای این

عنه قلت
عن هذا اهل العلم
عليه اهل العلم
ومعناه عند علمهم
ان كان جازما
فان كان ما هنا
یخمس كما قاله
بلا خلاف و چون
۱۳۸
ابو حنیفه و شافعی
و یحیی و الثوری

برای ایشان با کینه را حرام میکند بر ایشان با کینه را حرام می گویند یعنی گفته اند آنچه وارد شده در باب وی حکم تحریم
در حکم تحلیل فیز امری و در وقت قتل آن و منع از قتل آن پس بگویم باید که در سبوی عربی باشند گان شهرها و قریهها اگر ایشان را
از با کینه داشته اند یا ناسیده اند بنام حیوانی حلال پس بی حلال است و اگر زبون داشته و حکم نجاست آن گردن یا ناسیده اند بنام
حیوانی حرام پس آن حرام است اما چیزی که امر کرده شرع بکشتن آن یا نبی فرمود اگر کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی
الله علیه و سلم فرمود پس قتل فی الحلال و الحرام و امر فرمود قتل او را نه و نهی فرمود از قتل چنانچه از دواب مورچه و نحور و
وید و السد اعلم **باب** حیوانات البحر و حکم حیوانات دریا قال الله تعالی احل لكم صید البحر و طعامه مضافا
لکم و لا سمیة حلال کرده شد برای شما شکار در دریا آنچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند ماهی مرده یا منقعت باشد یا
شما و برای قافله **مالک** با سند از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی البحر هو الطهور و ماء الحلی مقبولة
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در حق دریا که پاک است آب او حلال است مرده او **مالک** عن ذهب
بن کيسان عن جابر بن عبد الله قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم بعنا قبل الساحل فاحلهم ابا
عبیدة بن الجراح و هم ثلثائة قال و اتا فیهم قال فخرجنا حتى اذا كنا ببعض الطريق ففی الزاد امر ابو عبیدة
بن الجراح با زود ذلك الجیش فجمع ذلك کله فکان مزی و ی تموز قال فکان بقوتنا کل یوم قلیلا قلیلا حتى فی
ولم نقبض الا قمره قمره فقلت و ما تغنی قمره فقال لقد وجدنا قمره هاجت فینت ثم انهننا الی البحر فاذا
حوت مثل الظرب فاکل منه ذلك الجیش ثمان عشرة لیلة ثم امر ابو عبیدة بفضلعین من اضلاعهم فضا
ثم امر برحالة فحلت فزت فحتمها ولم نقبضها قال مالک الظرب الجیل فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم
شکر را بجانب کناره دریا و امیر ساخت بر ایشان ابو عبیدة بن الجراح را و ایشان بیصد کس بودند گفت جابر بن
سلمان ایشان بودند پس برآمدیم با جوی سیدیم بعضی راه فانی شد و شد پس امر کرد ابو عبیدة بوشهای آن شکر یعنی تو نهایی خاصه
ایشان پس جمع کرد آنرا همه آن پس شد و انبان خراب پس قوت میداد ما را هر روز اندک اندک تا آنکه فانی شده رسید با کس
یک یک قمره و سب گفت و چه گفت میگردشما را یک قمره گفت یا فقیه الم یأتقن ان و فیکه نماند بعد از آن سیدیم بگو
دریا یا گاه ماهی هست مانند کوه خرد پس خوردند از آن ماهی شکر تر و شب بعد از آن امر کرد ابو عبیدة با ستاده کردن و
استخوان پهلوی از استخوانهای پهلوی او پس ستاده کرده شد آنها را بعد از آن امر کرد بستر سوار ی پس بالان بسته شد بر و
پس بگذاشت زیرا آن و رسید آن شکر و استخوان پهلوی پس سب بندی او گفت مالک ظرب کوه خرد را گویند **مالک**
لا بأس با کل الحیوان یصیدها الحیوان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال البحر هو الطهور و ماء الحلی مقبولة و اذا اکل ذلك

و ان اختلاف الصور بخلاف ما عيش في الماء فان كان طامش كالبط فان كان طامش كان مينا وان كان غير طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا

مينا نفع من صاده كفت مالک هیچ باک نیست در خوردن ماهی که نکند آن را محسوس زیرا که رسول الله علیه وسلم فرمود البحر مملوء الطهور واره الحلال مینه یعنی دریا پاک است آب و وحلال است مرده او و وقتی که خورده میشود این را حلال آنکه مرده است پس ضرر نمیکند و راهی که نکند کار کرده باشد او را **باب** حلال الفطر الحرامات صحرًا حلال است آنچه برآید آن را و یا یامر و بسبب سرودی **ما مالک** عن نافع ان عبد الرحمن بن ابیهریره سأل الله بن عمر عما افطر البحر فيها من اكله ذلك قال نافع ثم انقلب عبد الله فاعا بالصحف فذكر احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم وللسبارة قال نافع فاستسقى الله بن عمر عبد الرحمن بن ابیهریره انه لا بأس باكله عبد الرحمن بن ابیهریره سوال کرد عبد الله بن عمر را چیزی که برآید از آن دریا پس منع کرد او را از خوردن او آنرا کفت نافع لعبدان ان باگشت عبد الله بن عمر پس طلب کرد مصحف را از خود این آیه را اصل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم یعنی طعم عام است خواه شکار کرده باشید یا نه کفت نافع پس فرستاد و عبد بن عمر سرودی عبد الرحمن بن ابیهریره باین بنیام که هیچ باک نیست بخوردن آن **مالک** عن زید بن اسلم عن سعد الجادری مولى عمر بن الخطاب انه قال سالت عبد الله بن عمر عن الخبثان تغتسل بعضهما بعضا او يموت صرذا فقال لا بها بأس قال سعد ثم سالت عبد الله بن عمر عن العاص فقال مثل ذلك سعد جاري سوال کرد عبد الله بن عمر را از حکم ماهی که کشت بعضی از بعضی یامر و بسبب سرال پس کفت نیست در آن هیچ باک کفت سعد بعد از آن سوال کرد و عبد الله بن عمر و العاص را پس کفت مانند آن **مالک** عن ابی الزناد عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابیهریره و زید بن ثابت انها كانوا يريان بالبحر باسا ابوهریره و زید بن ثابت نمیدیدند آنچه برآفته باشد آنرا و یا هیچ باک **مالک** عن ابی الزناد عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان ناسا من اهل الحجاز قدموا على مروان بن الحكم فسالوه عما افطر البحر فقال ليس به بأس وقال اذهبوا الى زید بن ثابت و ابیهریره فسالوه ها اثم ايتوني فاجروني ماذا افقون قالوا فاقوموا بالبحر فقال لا بأس به فاقوموا مروان فاجروه فقال مروان قد قلت لكم كما عني ازال جابروا جابروني است برب و یا می شور آمد پس سوال کرد مروان بن حکم را از آنچه برآفته باشد دریا پس کفت هیچ باک نیست بآن و کفت مروان زید بن ثابت و ابوهریره پس سوال کنید ایشان از احداثان بیا میدیش پس خبر دهید مرا که چه چیز میگویند پس آمدند پیش مروان سوال کردند از ایشان پس هر دو گفتند هیچ باک نیست بآن پس آمدند پیش مروان پس خبر دادند او پس کفت مروان هر آنی که بودیم شمارا یعنی آنچه ایشان گفتند **باب** يحل ما اصطاد بكبد اذا ذكر اسم الله عند ارساله وكان الكلب معلما حلال است چیزی که شکار کرد و بگ خود و قتی که یاد کند نام خدا اشیا را نزد یک فرستاد او باشد رسا مخرجه شده قال الله تعالى و انك ما ذ اهل لهم قل اهل لكم الطيبات و ما علقه من الجوارح

و ان اختلاف الصور بخلاف ما عيش في الماء فان كان طامش كالبط فان كان طامش كان مينا وان كان غير طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا

و ان اختلاف الصور بخلاف ما عيش في الماء فان كان طامش كالبط فان كان طامش كان مينا وان كان غير طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا وان كان طامش كان مينا

الجملة "اهل العلم في علي حد جمل صنفها كانت عليه ثلث مرات منها الواو قلنا اصلها فلو اسكنت الواو

باب مالک

انه بلغه عن سعد بن ابی وقاص انه سئل عن الكلب المعلم اذا قتل الصيد فقال سعد كلون لم يتبق الا بقعة واحدة سعد بن ابی وقاص سأل كروه شدا زنگ معلم وقتیکه کبش شکار را پس گفت سعد بخور و اگر باقی گذارد و گر یک گوشت پاره تیر جرم گوید قل قدیم شافعی و نذیب امام الکلب همین است بعد از آن تعقب کرد و آنرا شافعی بحديث عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اكل فلانا كل فانا مسک علی نفسه و همین است نذیب ابو حنیفه رحمه الله **باب** لا یحل ما اعان علی قتله ماء او کلب غیر معلم او غاب عند ترک تفحصه حتی یات بحلال نیست آنچه اعانت کرده باشد بر کشتن او آب یعنی تیر رسیده و در آب افتاد یا سگ غیر معلم در کرده باشد یا غایب شده باشد از نظر صیاد و وی ترک کرد و تخمس او تا آنکه شب گذرنید **باب مالک** انه سمع اهل العلم یقولون اذا اصاب الرجل الصيد فاعانه حلیه غیره من ماء او کلب غیر معلم یوکل ذلك الصيد الا ان یكون منه سهم الواحی قد قتله او یبلغ مقاتل الصيد حتی لا یشک احد فی انه هو قتله و ان لا یكون للصيد حیوة بعده مالک شیدا از اهل علم میگفتند وقتیکه زخم رساند مردی شکار را پس مرد کرد و بر وی غیر وی از آب یا سگ غیر معلم خورده نشود آن شکار را یعنی حلال نیست خوردن آن گر آنکه تیر این تیر انداز همان کشته باشد یا رسیده باشد بکشتن گاه شکار تا آنکه شک نکند هیچکس که بمیون همچون کشته است و شک نکند کفنی باشد شکار را زند کی بعد ازین زخم رسیدن قال مالک لا بأس بالكل الصيد وان غاب عنك مصرع اذا وجدته به اثر من کلبك او كان به سهمك ما لم یبت فاذا باتت فانه یکره **باب** مالک گفت اگر کسی بکشتن بخوردن اگر غایب شده باشد از تو بجائی افتاد و او قتی که می یابی تو او را اثری از سگ معلم خود یا بشد او را تیر تو را وقتی کشتن نکند باشد پس وقتی که یک شب بگذشت پس کرده ست خوردن آن **باب** اذا وجد الصيد حیاه من الذبح وقتیکه شکار را زنده لازمست که بزنج کرده شود و قال مالک الحسن ما سمعت فی الذی یخلص الصيد من مخالف البازیه او من فی الكلب ثم یتوین به فی موت انه لا یحل **باب** مالک بهترین قوالی که شنیدم از او باب کسی که خلاص کند شکار را از چنگ بازی یا از دندان سگ بعد از آن سگ و زنگ کند و زنج او پس ببرد که حلال نیست خوردن او **باب** یحل ما اصطاده بالحد و ان قتل اذا ذکر اسم الله علیه و لا یحل ما اصطاده بغير الحد حتی یجده حیاً فی ذبح حلال است آنچه شکار کند بآلتی که تیر باشد مانند نیزه تیر اگر چه قتل کند و قتی که یاد کرده باشد نام خدا است و حلال نیست آنچه شکار کرده باشد بآلتی که تیر نباشد مانند غلر و گرنه تا آنکه زنده و ریابد او را و بچ کند قال مالک قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لیس لکم الله یشه من الصيد تناله ایدیکم و ما حکم قال فکل شیئاً الا الانسان بید او بر حیه او یعنی من سلاحه فاقتله و بلغ مقالتاه فهو صید كما قال الله تعالی گفت مالک فرموده ست خدا شیئاً ای مسلمانان

قلت هو مدبر
مالک و القول القلیه
لشافعی ثم تعقبه
شافعی بحديث
عدی بن حاتم عن
النبی صلی الله علیه
وسلم فان اكل فلانا
مسک علی نفسه و همین
است نذیب
عنه قلت
مالک
قال مالک
فی الجمله
قلت
عنه
اهل العلم

استحاج کند خدا تعالی تمام را بخیر از شمار که خواهد رسید بان و تنهای شما و نیز برای شما گفت مالک پس هر چیز که برسد یا او
 بیست خود یا بیشتر خود را بخیر از سلاح خود پس گذراند آنرا در وی و برساند بجایی که از ضرب انجامی میرد پس او صید
 جنانچه نصرتا فرمود **مالک** من نافع انه قال هیت طائرین یحجر و یلجرت فاجتبا فاما احداهما فمات فطره عبد الله بن عمر
 واما الاخر فذهب عبد الله بن عمر کید بقدر و م فمات قبل ان یدکبه فطره عبد الله ایضا قال گفت اند ختم بسوی دوم و مرغ
 سنگی حال که من در جوف بودم بن ختم رساندم آنها مالکی از ان و پس هر دس بر نافت او را عبد الدین عمر و اما آن
 پس شروع کرد عبد الدین عمر که از جگه کند او را بر تیشه پس هر دس از ان که در جگه کند پس بر نافت او را نیز **مالک** انه
 بلغ ان القاسم بن محمد کان یکره ما قتل المعراض والنبذة فاسم بن محمد مکروه میداشت آنچه کشته شود بگزاینده **قال**
 مالک ولا یری باسما باضا المعراض اذا احق وبلغ المقاتل ان یوکل گفت مالک نه نیم میجاک یا آنچه کند او را اگر کرد و
 بدن او را برسد بکشتگاه او باین که خورده شود و **باب** لا یقتل الا نسبی الارمی و انشاهدت جاور خاکی را بر تیر انداختن
 و مانند آن **مالک** انه بلغ ان سعید بن المسیب کان یکره ان یقتل الا نسبی یما یقتل به الصید من الارمی و انشاهدت
 سعید بن مسیب مکروه میداشت که کشته شود جاوران خاکی را یا آنچه کشته میشود بان شمار را از تیر انداختن و مانند آن **باب**
 الاکل ان یسه الله تعالی و یا کل عا یلیسنت و خوردن آنست که در کند نام خدا تعالی و بخورد از جانی که نزدیک باشد
مالک عن ابی نعیم و هب بن کسان قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بطعام و معه ریدیه عمرات ابی سلمة فذا
 له رسول الله صلی الله علیه وسلم سم الله و کل مما یدلک اوردده شد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام و با آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم ریب او بود و عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا و کن نام خدا را بخور از
 جانی که نزدیک تو باشد مترجم گوید امام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بسم الله بگوید او ای
 سنت میشود **باب** لا یاکل الشبالة ولا یشرب بشماله خور و بدست چپ خود آب نوشد بدست چپ خود
 عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الله بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا
 اکل احدکم فلیاکل بيمينه و لیشرب بيمينه فان الشیطان یاکل بالشماله و یشرب بالشماله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتی که بخور
 یکی از شما پس باید که بخور و بدست راست خود و باید که آب نوشد بدست راست خود پس بر آینه شیطان بخور و بدست چپ
 و مینوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یاکل الا
 بشماله مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی فرمود از آنکه بخور و بدست چپ **باب** یحجم الله تعالی اذا
 فرغ من الاکل بعد بگوید خدا تعالی را وقتی که فارغ شود از خوردن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان

هذا فی خصوص
 الجمل من حیث
 اهل النجاشة فاذ
 نوحش صلی الله علیه
 و آله و سلم
 الصید لحدیث
 من فیمن خدیج
 من عبدی کان فی
 القوم خیل لیسینه
 فطوبوا فاعلموا
 فاهوی الیه من
 بسهم فحسبه الله
 تعالی فقال رسول
 الله صلی الله علیه
 وسلم ان طعن الیه یلیم
 و ان یتک و اید الیه یلیم
 فمنا من علیک و نوحش
 به هکذا و علی هذا
 اهل العلم
 علیهم السلام
 اهل العلم قال
 النوری لا یفضل ان
 یقول بسم الله الرحمن
 الرحیم فان قال بسم
 حضرت الحسن
 علیه السلام
 العلم
 علیه السلام
 اهل العلم
 علیه السلام

قلنت

علیہ ما اهل العلم

علی الخیر اذا مر فی

المائدة رسول علی

ذلك احادیث علی

کثیرة فقولہ حتی

يقول معناه لا یوق

الا ان یقول فی الخیر

و یجمل ان یکون

عروۃ بقولہ اذا مر

۵۶ شیعی من الطعام

یجوز له تعالی فی الخیر

تأنیلاً

لا یوقی ابدأ بطعام او شراب حتی الداء فیطعمه ویثیر یرحق یقول الحمد لله الذی هدانا لهذا نعمنا
 الله اکبر اللهم الفتنا نعمتک بكل شرفا صلبنا منها وامسینا بكل غیرنا لک تمامها وشکرها لا خیر الا خیر لا
 اله غیر الله الصالحین و رب العالمین الحمد لله ولا اله الا الله ما شاء الله لا قوة الا بالله اللهم بارک لنا
 فیما رزقنا وقنا عذاب النار اور و ینشد پیش عروہ میچکاه طعامی یا اشامیدک تا آنکه دوام پس میخورد و از
 باجی نوشید از تا آنکه سیگفت حواخذ را که راه رست نمود و اما و طعام داد و اما نوشید را را بنمت داد و اما خدای بگ
 است بار خدا یا اوف شد با نعمت تو با وجود هر بدی که ببارت پس صبح کردیم و شام کردیم سبقت تو از هر خیر رسول
 میکنم ترا تمام آن و شکر آن نیست خیر مگر خیر تو نیست هیچ معبود سوائی تو ای الصالحان دای پروردگار عالمین حمد خدا
 رست نیست هیچ معبود غیر او واقع همان است که خدا هسته ست نیست تو اناسی گرا و او بار خدا یا برکت ده
 ما را و آنچه روز سی و دای ما را در نگاه دار ما را از عذاب تشش و در رخ * * *
بسم الله الرحمن الرحیم من اخلاق النبوة اجابة دعوة الخياط و نحوه تواضعه
 تعالی از اخلاق نبوة قبول کردن دعوة خیاط و مانند آنچه تواضع برائی خدایتا مالک عن ابنه عن ابی طلحة
 انه سمع انس بن مالك يقول ان خياطاً دعى رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعته قال انس فذهبت مع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك فغرب اليه خياط من شعير ومرة قافية و دابة قال انس فوايت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يتبع الدابة من حول القصعة فلم ازل احب الدنيا بعد ذلك اليوم ورزى بخوانه تخضرت راضى صلى الله عليه وسلم
 برائى طعما يكره برائى تخضرت صلى الله عليه وسلم لقت انس پس رقم همراه تخضرت صلى الله عليه وسلم بسوى آن
 طعام پس نزدیک ساخت تخضرت صلى الله عليه وسلم نان جو و شور باجی که دروى کرد و بود و گفت انس پس رسول
 الله صلى الله عليه وسلم را مى حبت کرد و را از حوالی پالای پس همیشه شتم که دوست میدارم که و را بعد از آن روز
 قول النبیه صلى الله عليه وسلم المؤمن يأكل في معاد واحد باب در بیان قول تخضرت صلى الله عليه وسلم که مؤمن میخورد در
 یک روزه مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يأكل المسلم
 في معاد واحد والكافر في سبعين اصعب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموی و میخورد و مسلمان در یک روزه و کافر در
 سبع مالک عن سہیل بن ابی صلف عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضافه ضيف کا قفا
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم لبشاة فخلبت فشرب حلا بها ثم اخبره فشر به ثم اخبرته فشر به حتى شرب حلا به
 سبع شيا و ثم انه اصعب فامسك له رسول الله صلى الله عليه وسلم لبشاة فخلبت فلم يستتمها فقال

[illegible][illegible]

شأنك لو كان
مشاعف وزان
ومعروف وزان
نقص صلاته
بعد الثلاثة
عادية وكان
لا يزيد على
كان يحضر
والثالث ما
التلخيص لجلد الثاني
في اليوم
لعمري قد مره
هذه بالسم
يكتفون في اليوم
فيه فلو أن
قوله ما أتته
عقله

ایمان آورده باشد بخدا تعالی و بر روز قیامت پس باید که کرامی دارد و همان خود را عطیه او قوت یک شبانه روز است و ضیاع او سه روز است پس آنچه باشد بعد از این پس آن صدقه است و حلال نیست همان را که سکونت کند نزدیک او تا آنکه در مشقت افکند و او را ستم بچشم گوید معنی جایزه نیست که تکلیف کند در هماننداری همان روز اول بقدر وسعت خویش و در روز دوم و سوم حاضر کند پیش همان بموجب عاده خود و زیاده از آن تکلیف نکند و بعد از روز سوم صدقه است یعنی اگر نخواهد بکند و اگر خواهد ترک نماید معنی شیوی اقامت است و معنی میجره آنکه تنگدل سازد و همان دار را واسد علم **باب** حرم الله تعالی و الحرام و اللیسر حرام ساخته است خدا تعالی و حرام را و قمار را و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا انما الحرام و اللیسر و الاغلام و الاغصاب و الاحلام و حبس من عمل الشیطان فاجتنبوا لعلکم تفلحون **باب** انما الشیطان یفزع بینکم العداوة و البغضاء فی الحرام و اللیسر و یصدکم عن ذکرا الله و عن الصلوة فقل انتم منتهون ای مسلمانان جز این نیست که حرام و قمار و تیران و غیره فالنجس است اگر در شیطان است پس اجتناب از گنبد رزوی بود که شمارش شود و جز این نیست که میخوابد شیطان که نمیکند و شما دشمنی و ناخوشی بسبب حرام و قمار و بازدار و دشمارا از یاد کردن خدا و از نماز پس آیه شما باز ماند یعنی پس بازانید لفظ استقام معنی اقامت **باب** لما حرمت الحرام فحمت الصحابة منها حرمة الفیض و فیکه حرام شد حرام فیهی و از آن صحابه حرمت فیض و اما مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه قال کنت استسقی ابا عبیده بن الجراح و ابا طلحة الا فنادی و ابی بن کعب شربا من فیضی ثم فقال لهما هم ات فقال ان الحرام قد حرمت فقال ابی طلحة یا انس قم الی هذا الجراد فاکسرها فقال فحمت الی مهراس لنا فاضربتها باسفله حتی تکرهت گفت انس بن مالک نوشانیدم ابو عبیده بن الجراح و ابو طلحة و ابی بن کعب را شربا از فیضی خورای پس ایشان آئیده پس گفت هر آنچه حرام کرده شد پس فرمود ابو طلحة ای انس برخیز بجانب آن سبوا پس لشکر آن را پس بجا تم بوی سنگ از آن خویش پس نزد آن سبوا را بجانب زیرین او تا آنکه ریزه ریزه شد **باب** اباحت المثلث و هو ما یکون مسکوا اسباح است خوردن و آن چیز است که مسکون باشد **مالک** عن داود بن الحصین عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن ثبیید الانصاری عن عمر بن الخطاب حین قدم الشام شکى الیه اهل الشام و باء الارض و یقطا و قالوا لا یصلحنا الا هذه الشراب فقال عمر اشرعوا العسل فقالوا لا یصلحنا العسل فقال رجل من اهل الارض مالک ان تجعل للناس من هذه الشراب شیلا لا یکر قال نعم فیلحقوه حتى یتذهب منه المثلثان و یبقى الثلث فانوا به عمر فادخل فیہ عمر اصبعه ثم رفع یدیه فمتبعها یمتط فقال هذا الطلاء و هذا مثل طلاء الا باءا فامر عمر ان یشرعوا فقال له عبادة بن الصامت احللتها والله فقال عمر کلا والله اللهم انی لا احل لهم شیئا من

[illegible]

وعلى أهل العلم
بجس خبيث مستقر
من على الشيطان
تزيينه فاجتنبوه
والكناية إلى الرجل
١٥٨

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام في
الكتاب

من عنب
لدم يحبسونه الحما
هو قلوبه وكثيره
على كل ما خاها العقل
بخصيعة

سواء كان
او غسل او غم
ذلك وسواء كان
اي او مطبوخا و
هيب ايجيقه

من ما يغضب الله
إذا اشتغل هو
من فضائله
من حرام الجوارح
دون الحرام
الحرام

مسامحة لا يخطئ بها السامع
ان السامع عليه ان لا يحسن
الفرق بين المعنى في
منسوخه
ثم قال رحمه الله
بأن هذا هو الجدل الثاني
وهو الذي ذكره القزويني
في ذلك الموضع
فإنه على ما مضى

فانقبذواوه كسكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموش كرده بودم شما را از شنيدن خشت يعني «رأى نكاحي جديس حاراسي»

بسم الله الرحمن الرحيم باب يحرم الشرب في نية الفضة حرام است خورون خوروا وانهما مالك عن ابي عبد الله

عبدالله بن عبد الرحمن بن أبي براء الصديقي من مصلح روج البوسري الى الله عليه وسلم قال الذي لم يبرأ من الدنيا لم يبرأ من الدنيا

بهره‌ای از تنفس، الا ناد و النفی فی الشراب کو هست دم زبون در آوند و ف کرون در اشیا و حاصلک عن ای

بوجيب مولى سعد بن ابي وقاص عن ابي التشنج الجعفي انه قال كنت عند مروان بن الحكم فدخل عليه ابو سعيد الخدري و

قال لقرون بن الحكم سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال في الفقه في الشراب فقال له ابو سعيد يا رسول الله

مقاله در جواب رسول الله (ص) از وی من نفس فدا حال (رسول الله صلی الله علیه وسلم) این را فدا علیج عن نیست
نفس فدا (فانی) ای القداة فیما قال فاه قها الشیخ حسن گفت نوشته بودم زوکر که در آنجا که در خواست

دی ابو سعید الخدری گفت اورا روان یاشیدی از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ نبی فرمود او فضیلتون و انما پیدا کیے

نفت اور الیسعید آری پگنت پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مروی رسول اللہ ﷺ میں سیرا شنبہ نوم از یکدم بخور

نفت اور انصرت صل اللہ علیہ وسلم دور کن پیا لہ ازوان خود عبدالازان دم نرن گفت پس مریشمی بنیم خاناک را در

میسند که پس بریز از آب الوحدی در شراب قایما باب و در زیرت اب نورون ایاده و سینه را با آن

دران جزاء الخطا و عمل این مطالب و غنمان و غنمان کافوراش دون فاما خمر سدا کاک کرع بر الجلط و عار بر طال و غنمان

مان میوشیدند ستاده شده مالک عن ابن شهابان عائشة ام المؤمنین و سعد بن ابی وقاص کان ابان بن شهاب الا انسان و

حضرت عائشه و سعد بن ابی وقاص سید بیدند و آب خوردن آدمی در حال بیدار بود و چون به سجده مالک علی بن حفص

وای نه فارایت عبد الله بن عمر شریف فاما ابو جعفر فای هت و بیع عبد الله بن عمر را میوشید تاده هالت حق عمر

فان الجاني لا يفسد فله ان يكون تحت شرمه و كرون كمى كه در دست است باشد بعد از آن شخصه و مگر كه عدوى برست

نه باشد و اگر چه در جانب چپ بهتر از کسی در دست راست باشد مالک عن ابن شهر آشوب عن ابن عباس مالک ان رسول الله

والله عليه وسلم في بلدين فالتشيب بماء وعينين اعلى في وعينين اربعة ابو بكر الصديق فشراب قدم اعطى الاعرجي وقال الامير في الامين وروى

فانما حب الاله كماله و... زياره آنرا از آن آرد و با دعا و ربه و مومنان كه رستگارند از دست ايشان بدو

ویر

[illegible][illegible]

از آن شخصی دیگر که بجانب رست به بلوی شخص اول باشد **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد
 الانصاری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم أتى بشاراً شرب منه وعن عيسى غلام وعن يساره الاشباح
 فقال للغلام ان انا ذلت ان اعطى هؤلاء فقال لا والله يا رسول الله لا أوثر بنصيبك احدًا قال فسله رسول الله
 الله عليه وسلم في يده أو روه شديش شخصت صلى الله عليه وسلم شاميدني پس نوشيد از آن و بجانب رست
 شخصت صلى الله عليه وسلم نوجواني بود و بجانب چپ وی صلى الله عليه وسلم کلان سالان بودند پس فرمود شخصت
 صلى الله عليه وسلم ان نوجوان را آیا اذن میدهی مرا که بدهم این کلان سالان رگفت فی تجد اقم یا رسول الله
 بذل کنیم حصه خود را از تبرک تو بچکس را پس نهاده شده آن او نیز را رسول الله صلى الله عليه وسلم در دست او
 الامر با علاق الباب و انحاء السقاء و تخمیر الاناء و اطفاء المصباح عند اداء التوهم باب حکم قومودن شخصت
 صلى الله عليه وسلم به بند کردن دروازه و بستن دنان شک و پوشیدن آوند و کشتن چراغ وقت اراده خواب **مالک**
 عن ابی الزیر المکی عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اغلقوا الباب و لا تکتفوا السقاء
 و اکتفوا الاناء او خذوا ناء و اطفئوا المصباح فان الشیطان لا یفتح غلقاً ولا یحرق کلاً ولا یکشف اداء و لا یغلق
 تقویم علی الناس بیوتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود باز گردانید دروازه را و بند کنید دنان شک را و هر
 کون کنید آوند را یا پوشید آوند را و کشید چراغ را پس هر آینه شیطان نمیکشاید دروازه یا گردانیده را و نمیکشاید
 بند دنان شک را و پرده برنیدار و از آوند و نوسقه یعنی موش میوزانید بر مردمان خانه های ایشان **باب**
 یحرم لبس الخمر علی الرجال حرام پوشیدن جامه بربشی بر مردان **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن
 الخطاب رای حلة سبوء عند باب المسجد فقال یا رسول الله لو اشرتک هذه الحلة فلیس بها یوم الجمعة و
 للوفاء ادا قریحاً علیک فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الاخرة ثم جاء
 رسول الله صلى الله عليه وسلم منها حلل فاعطی عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر یا رسول الله کسوتی بها
 قد قلت فی حلة عطاره ما قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اکسها لتلبسها فکساها عمر اخأ
 مشرکاً بمکه عمر بن الخطاب وید و چادران را و از محطه از ابریشم نزدیک دروازه مسجد یعنی فروخته میشد پس گفت
 یا رسول الله اگر خرید فرمائی این حله را پس بیوتی آن را روز جمعه برای ملاقات اهل بیتان و قتی که آیند بحضور تو بهتر است
 پس فرمود شخصت صلى الله عليه وسلم خرابیست کمی پوشیدن این را که کینیت اورا یصیب در کثرت بعد از آن
 آمد پیش شخصت صلى الله عليه وسلم از آن قسم حله را پس داد حضرت عمر را تا بچکس حله را گفت عمر بن الخطاب یا

قلبت
 قوله ان من قال یحرق
 اعله و جهان تصوب
 انون علی خمار عثم
 الی بن علی بن ابی
 و رفعها علی معی الی بن
 ای الان عی و فی قیامه
 ای فذل فذل الی بن
 و انما الی بن
 و منه قوله تساب
 و انما الی بن

۱۶۱
 قلبت
 الی بن علی بن ابی
 و هو الخط الذي
 يشبه السقاء
 و الاغصان القلب و
 الی بن علی بن ابی
 و علی هذا علی اهل
 التعلیم

الظهر وعليه بردان له فخلق قال فظفر رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فقال اماله ثوبان غير هذا فقلت بل يا رسول الله له ثوبان في العينة كسوته اياها قال فادعه فرم فليلبسها قال فدعته فلبسها ثم ولي يذهب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ماله ضرب الله عنقه اليس هذا خير قال فضعه الرجل فقال يا رسول الله في سبيل الله فقال رسول الله في سبيل الله قال فقتل الرجل في سبيل الله جابر بن عبد الله الفارسي گفت بر اندم با همراه آنحضرت صلي الله عليه وسلم در غزو تبوك پس در آنوقت كه من فرود آمده بودم زير درختي انگاه ديدم آنحضرت صلي الله عليه وسلم پس گفتم يا رسول الله يا بسوي سايه پس فرود آمد رسول الله صلي الله عليه وسلم پس ايادم بسوي خريزي از آن خود پس قميص كردم در آن پس باقم كوچك و تنكي از خياريش گفتم از ابي عبدان نزد يك ساختم از ابي جانب آنحضرت صلي الله عليه وسلم پس فرمود آنحضرت صلي الله عليه وسلم از كجا آمد اين خياريست شما پس گفتم بر آورده بوديم از ابي رسول الله زدينه گفت جابري نزد يك ما ياري بود و از ان سامان او را ختم ما بر و بچرا نديدن سوارى ما پس سامان او كردم عبدان از ان پست بجانب ما كرد ميرفت در بيان جانوران و بروى دو چادر بود و از ان او كه كه نه شده بود نگفتم پس نظر كرد رسول الله صلي الله عليه وسلم بسوي وى پس فرمود آنحضرت صلي الله عليه وسلم آيا نيست اين شخص در دو جامه غير از اين دو چادر كه نه پس گفتم آرى يا رسول الله او هست و دو جامه در دستم پوشانيدم او را اين هر دو پس فرمود آنحضرت صلي الله عليه وسلم بخوان او را پس بفرما و را كه پوشند آن هر دو را پس خواندم او را پس فرمود آن دو جامه عبدان از ان پست بجانب ما كرد ميرفت پس فرمود رسول الله صلي الله عليه وسلم چيست اين شخص را گردن او زنده خدا تعالى آيا نيست اين بهتر نيست از آن مردان كه را گفتم يا رسول الله و در راه خدا بآند اين قتل فرمود و در راه خدا گفتم جابري كه شته شد آن مرد و در راه خدا هالك عن ايوب بن

هذيله السجستاني في عن ابن سيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فاعلموا على انفسكم جمع جعل عليه ثيابا من سيرين گفت كه فرمود عمر بن الخطاب و قسيكه فرج كند خدا تعالى بر وزير بر شما پس شما هم بفرخي خرج كنيد بزوات خود و يا كه چيست شخصي از شما بر خود جامه هاي خود را هالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحه الله قال قال انس بن مالك و است عمر بن الخطاب و هو يومئذ امير المؤمنين و قد رفع يده فكتف به فرفع ثلث لبتك بعضها فوق بعضها انس بن مالك گفت و بعد عمر بن الخطاب را و او از امير المؤمنين بود و در وخته بود در بيان كفتن خود و بيه پاره بر هم و وخته بعضي از ابراهيم بن هجرم گويد و صحيح در بيان اين ها و نيست احتمال دو حالت متفاير است اگر اختيار لباس و رشت و در يك بنا بر بخت يا براي رياست ما مردم او را قانع گمان كنند پس اين ممنوع است البته و اگر براي غرضي باشد كه بدون آن حامل نشود يا براي تعليم صفت قناعت و زهد مردم باشد يا علاج نفس خود از زديت عجب و كبر باشد پس آن مستحسن و

فان لا تتركوا بلبس
النبي الخشنه بغير غزوة
ثوبى قول وجوب الخشنه
يدى الاحاديث ان الخشنه
على صالين متقاربان
فانما اختيار الثياب
الوجه والخشنه
رجل الخشنه واللباس
۱۶۴
انه اصل فانم فذات
منه عند وان كان
حاجة و يجب من ثيابها
او ليعلم الناس منه
القناعة والزهاد والعباد
نفسه من العجب والكبر
فذلك امر مرغوب
فنبه

و مغرور است و الله اعلم باب لباس البیض من الثیاب اشمال لباس سفید از جامها مالک انه یلقن ان عمر بن الخطاب قال فی الحجاب ان انظر الی القادی ایضاً الثیاب عمر بن خطاب فرمود هر آینه من دوست دارم که نظر کنم بسوی خودم قرآن که سفید باشد جامه و باب الثیاب المصبوغة و ذکر جامه های رنگین مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان لبس الثوب المصبوغ بالمسحوق والمصبوغ بالزعفران عبد الله بن عمر یحیی بن حمزة عن زکین بن عقیل عن زکین بن عقیل قال مالک فی الملاحض المعصقة للرجال فی البیوت لا علم شیئاً من ذلك حماد بن عوف عن مالک عن الملباس احب الی گفت مالک و باب لمضاهی محضه برای مردان در خانه های خود سفید انداختن بر ازان حرام و غیر آن از لباس بهتر است نزدیک تر حاصل است کلام قول بکرامت محضه بر غیر تحریم مستحرم گوید تعقب کرده شد این را بحديث عبد الله بن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دید بروی چادری رنگین بعضی برین طریق انکار فرمود و این را الرطبة علیک پس آن عبد الله بن عمر و نایب دشن آنرا از ان حضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت آدم نجانه و ایشان توری حلی فرمود پس انداختم آنچا در دران تنور بعد از آن که دم بخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خبر کردم از بن ابراهیم فرمود جز اینو نشانیدی آنرا بر بعضی اهل خود زیر آیینی بک نیست بان و حق زنان و امام شافعی با سناد خود از انس بن مالک کرده است بان النبی صلی الله علیه وسلم نمی آن تنوع عرف الرجل لهذا اکثر اهل علم حکم تحریم زعفر و محضه و حق مردان نمودند و جاز نشند و حق زنان و مکروه میت لباس صبوغ بمسحوق و نحو آن و حق مردان و نه و حق زنان و الله اعلم باب یحرم تزیین البیوت بالثیاب المصبوغة و افترشها و لبسها حرام است زینت خانه ها بجامه ها افش و در و فرش کردن و پوشیدن آن مالک عن نافع عن اقسام بن محمد عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها اشترت ثمرقة فیهانصا و یفلاهاها رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الباب فلم یدخل فعرفت الکراهیه فیها و قالت یا رسول الله اتوب الی الله ورسوله فاذا اذینت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بال هذه الثمرقة قالت اشترتها لک تقعد علیها و توبسها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل هذه الصور یعدون یوم القیامه یقال لهم ابعوا ما خلقتم ثم قال ان البیت الذی فیه هذه الصور لا یدخله المملکة حضرت عائشه خرید کرد و فرشی را که دران تصویر با و برین فیکه دید آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم الیتاوه مانند بر در و از در داخل شد پس حضرت شناخت اخوشی و در روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله تو بیگم بسوی خدا و رسول او چه گناه کردم پس فرمود آنحضرت صلعم چیست حال این فرشت گفت خرید کردم آن را برای تو یا نشینی بران و و ساده سازی آن را پس فرمود آنحضرت صلعم هر آینه اهل این صورتها را عذاب کرده شود و در قیامت گفته شود

१०७७

[illegible]

[illegible]

و عبدالله و هو ظاهر كلام رسول بن الحسين

فأباح له سلطان فانه يحتاج اليه لحتم الكتب وبعضهم علله بالتوسعة ليكون من ذكر النعم المحجة فأباح له لى سلطان

فعليت انك بالواد المقدس طوى ثم قال كعب بن زريق ما كانتا نعلان موسي قال مالك لا ادري الاجابة الرجل فقال كعب كانت
من جلد حماد ميت ابو سويل از پدر خود مالك وى از كعب روايت كرد كه مروى بر او و فليس خود را پس گفت كعب اجبا
براي چه گفتندى فليس خود را نشانيد تا وى را ناول كروى اين آيت را فاعطى فليسك الخ بعد از ان گفت كعب آيا مى دانست
چه چيز بود فليس حضرت موسي گفت مالك نيدانم چه چيز بود كه جواب داد او را با نمرو پس گفت كعب بودند آن دو نعل
از پوست خر و در حاصلا كلام آنكه وقتي كه بخش نباشد يا باشد بروى نجاستى پس خشك شده باشد پس آنرا بايد دو دو
كر تا آنكه زانبل شد بعد از ان مانع و دخول در سجده **باب** تسنن البداية بالمعنى اذا اتعل باللسان ذائع
سنت است شروع كردن بپايى رست و فليكه نعل در پا كند و وقتي كه بر او شروع از پاي چپ نمايد **مالك** عن
الزناد عن الامير عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اتعل احدكم فليدعى بميمته فاذا نزع فليدعى بشماله
ولكن المعنى اول ما اتعل واخر ما نزع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نعل در پا كند كي از شما بايد كه شروع كند بپا
رست خود و چون بر او نعل را پس بايد كه شروع كند بپاي چپ خود بايد كه باشد پاي رست اول اين هر دو پاي وقت
نعل پوشيدن و آخر اين هر دو وقت بر آوردن **باب** لا يمشى في نعل واحدة راه نرود در يك نعل **مالك**
عن ابى الزناد عن الامير عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشى احدكم في نعل واحدة لئلا يلعنوا جميعا
و لا يلعنوا جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود كي از شما در يك پاي نعل بايد كه در نعل كند هر دو پا را همه
كيجا اير نمند كند هر دو پا را همه يك جا **باب** يحرم اللعب بالنرد وما في معناه حرام است باز كردن نبرد و آنچه
در معنى او باشد **مالك** عن موسى بن عيسى عن عبيد بن ابي هند عن ابى موسى الاشعري ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال من لعب بالنرد فقد عصى الله ورسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه بازى كند نرد و نردان
كر و خال و رسول او را **مالك** عن علقمة بن ابى علقمة عن امه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه بلغها
ان اهل بيت في داهها كانوا ساكنين فيها و عندهم نرد فادسلت اليهم لئن لم تخرجوها لافترجكم من داهها و انكرت
ذلك عليهم خبر سعيد بن جبير عن عائشة ان اهل خانه از ساكنان سراى او كه ساكن بودند در آن سراى نرد و يك ايشان
نرد است پس آدم فرستاد بوى ايشان كه و الله اكبر سرون كنيد اين نرد را البته بر آرم شما را از سراى خود و
انكار كرد و اجتن از او را ايشان **مالك** عن نافع عن عبد الله بن جهم انه كان اذا جلا احد من اهله يلعب بالنرد
خبره و كسره عبد الله بن عمر و فليكه مياقت كسى را از اهل خانه خود كه بازى ميكرد نرد را نبرد او را و ريزه ريزه ميكرد
نرد را **قال** يحيى و سمعت مالكا يقول اخير في الشطرنج و كرهها و سمعت بكرة اللعب بها و غيرها من الباطل و التلويح

٢٤

قلبت
عنه اهل العلم
نحوه
فليس
عنه اهل العلم
وهو من باب

١٦٩

قلبت
عنه اهل العلم
وهو من باب

قلبت
عنه اهل العلم
وهو من باب

الجمل الثاني من الامام
 لان في صدر
 من النعمان
 اهل العلم والادب
 خلق في زمان
 قتل
 من النعمان
 اهل العلم والادب
 خلق في زمان
 قتل

سرای پس گفت ای پسر منی این خانه را گفتم آری گفت هر آینه حال این هست که بود جوانی و بیخانه نزدیک بود حال او
 بطوی پس برآمد بخواه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانب خندق پس در آن هنگام که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خندق بوداگاه
 آمد آنجوان پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستوری میکرد و گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که تازه کنم بر اهل خود
 ملاقات خود را پس دستوری داد او را رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و دیگر با خود و سلاح خود و با پس هر آینه من ترسم
 بر تو از بنی فرطیه که متعرض تو شوند پس روان شد آنجوان بطرف اهل خود پس یافت زن خود را استاده در میان دو
 دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس اهل کرد آنجوان بجانب زن خود و نیزه را تا بنیزه او را رسید
 بجا طر او غیرتی پس گفت زن خجانی کن تا آنکه در آئی بخانه و ببینی چیزی مرا که در خانه است پس مرا بدین گاه دی رو برو
 ماریت و چیده بر بالین او پس غلغله و روی نیزه خود را بعد از آن بر آورد و او را پس برافروخت نیزه را و در سر
 پس جنبش کرد و مار بر سر نیزه و بیفتاد جوان مرده شده پس دانسته میشد که کدام یک ازین دو زود تر بود و در مرگ آیا آن
 جوان زود تر مرد یا آن مار پس عرض نموده شد این ماجرا بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود هر آینه در بین
 جنان مستند که ایمان آورده اند پس چون بدیدند از نشان چیزی را خبر دار کنید و راسته رو را پس اگر ظاهر شد پیش شما
 بعد از آن این کشید او را پس جز این نیست که او شیطان است **ما لك** عن ابن شهاب عن ابن عمر ان خطا اهر قتل
 الحيات في الحرم عمر بن الخطاب امره بكتش ماران و حرم مترجم گویند ظاهر است که منع از کشتن ماران را رسول اسلام بود
 که مسلمانان جن نمیدانستند قباح و ترسانیدن مسلمانان پس بعد از آن مسوخ شد **باب** جواز عجله الماش
 بالذ واد جائز است علاج مرض بدو **ما لك** عن زيد بن اسلم ان رجلا في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اصابه جهم فاحتقن الحرح الدم وان الرجل عا جلا من بني انما فطر المير فزع من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 لها ايكا اطلب فقالا في الطب خير يا رسول الله فزع زيد بن اسلم قال انزل الد واد الله انزل
 الا د واد زيد بن اسلم گفت هر آینه مردی را در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم جراحتی رسید پس نه شد خون و جرح را
 و این مرد طلب کرد و کس را از بنی انما یعنی دو طبیب را پس دید بجانب او گفت زید بن اسلم که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمود اینان را که کدام یک از شما و اما ترست بعلم طلب پس گفتند آن دو شخص آیا و علم طلب خیر است یا نه
 الله پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آورد و هست و در آگهی که فرود آورده است
 بیمار را یعنی نانی تو کفایت و فراد از قدر لازم نمی آید مترجم گویند همین است اتفاق مسلمانان که هیچ با کفایت
 بجا بجا امراض بدو و مختلف اند و مداوی بچیزیکه بچیز باشد و اکثری جایز در خشتند و اگر در آن بنگر خمر که آنحضرت

الزيد بن اسلم
 عن اهل العلم
 انهم قالوا
 انما هو
 من النعمان
 اهل العلم والادب
 خلق في زمان
 قتل
 من النعمان
 اهل العلم والادب
 خلق في زمان
 قتل

الجلد الثانی

[illegible][illegible]

۲۰۰

و علی هذا عمل
المسلمین

143

فصل

وَقَدْ تَرَى
الْمَدِينَةَ بِقَفْزِ
الْبَاءِ
وَعَلَى هَذَا أَهْلُ الْعِلْمِ

مخالف من اللام وقيل
فوقه تظن

معها ويقتطع
النفس

سست بسز غلاقات کرد با وی سرداران لشکر که ابو عبیده بن الجراح و یاران او بودند پس این سرداران خبر دادند
عمر بن الخطاب که با واقع شده است بسزین نام گفت این چهار تن پس فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من مهاجران
اولین را پس پیش خود خواند ایشان و طلب مشوره کرد از ایشان و خبر داد ایشان را که با واقع شده است بسزین نام پس
اختلاف کردند مهاجران با یکدیگر گفتند بعضی ایشان بر آنیه برآمده برای کاری و صلاح نمی بینیم که باز گردی را عرض کرده
از آن کار و گفتند بعضی ایشان که با باقی ماندگانند از مردان و با تو یاران آن حضرت مانند صلی الله علیه و سلم و مناسک نمی بینیم
که داخل کنی ایشان را پس و با پس گفت عمر بن الخطاب بر بنیزید از من بعد از آن فرمود بخوان بر اسم انصار را پس خواندم
ایشان را پس طلب مشوره کرد از ایشان پس فرستند بر راه مهاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف مناسک را پس
فرمود بر بنیزید از پیش من بعد از آن گفت بخوان برای من هر که این جا باشند از کلان سالان قریش از جمعی که بجهت آوردند و یک
فتح مکه پس خواندم ایشان را پس متخلف نشدند از آنجا معه و کس بحضور عمر بن الخطاب پس گفتند می بینیم سستی که باز گردی
یا مردان و داخل کنی ایشان را و با پس هر که حضرت عمر که من داخل شونده ام در وقت صبح سوار شده برو اینته و پس شما
نیز داخل شوید در وقت صبح سوار شده برو اب خود پس گفت ابو عبیده که باز میگردی بجهت گریز از تقدیر خدایتعالی پس
گفت حضرت عمر از رو کردم که کاش اینکله غیر تو کسی میگفت یعنی مناسب علم تو نیست که این کلمه بگوئی ای ابو عبیده آرس
میگریزم از تقدیر خدایتعالی بجانب تقدیر او آیا ویدی اگر باشد ترجیحی بتران پس فرود آمدی میدانی که دو کرانه باشد او را
یکی سر سبز و دیگری خشک بی گیاه آیت که اگر بچرانی کرانه سر سبز را چراندی باشی بقدر خدایتعالی و اگر بچرانی کرانه خشک
گیاه را چراندی باشی تقدیر خدایتعالی گفت ابن عباس پس آمد عبد الرحمن بن عوف و او عتاب بود بجهت بعضی حاجت خود پس
گفت نزدیک من علمی است ازین باینستیم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود چون بنخوید و باراکه واقع شده
بر زمین پس داخل شوید بروی و چون واقع شود و باز بر زمین که شما و را بخانید پس بیرون نیایید بجهت گریز از او گفت ابن عباس
پس چه گفت خدایتعالی را عمر بن الخطاب بعد از آن باز گفت **مالک** عن محمد بن المنکدر و عن سالم ابی النضر و

[illegible]

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اشتكى بقرا على نفسه بالمعوذات ونفثت قالت فلما اشتد وجع
 كنت انا اقرا عليه واسمع عليه يمينه رجاء من كثرة ما حضرت عائشة روايت من وكره رسول الله صلى الله عليه وسلم وقته
 ان يما يمشي فيخاف ان يرض نفسه من معوذات رايته قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقصا
 گفت حضرت عائشة پس وقتيکه سخت شد مرض آنحضرت صلى الله عليه وسلم بخواندم من بروي وسمع ميگردم بر
 دست راست او را بجهت اميد بركت دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم **باب** الرقية من عقاريت الجن در
 اشون خواندن از عقاريت جن **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال اسرى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اسلم فواي عفرتها من الجن يطلبه فيبعثه من نارا كلما التفت رسول الله صلى الله عليه وسلم راه فقال الرجل
 افلا علمك كلمات تقولن اذا انت قلتم من طفتت شعلت وحرقت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسمي بل فقال جبريل قل اعوذ بوجه الله الكريم وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من
 شر ما ينزل من السماء ومن شر ما يعرج فيها وشر ما ذراني الاض وشر ما يخرج منها ومن شر اليل والليل والنهار
 ومن طوارق الليل الا طارقا ليقر بغيري ارحمن برده شد آنحضرت راصلي الله عليه وسلم در شب معراج پس پيد
 و يولي را از جنيان ميخواست كه ضرر رساند آنحضرت صلى الله عليه وسلم بشعله از آتش برگاه التفات ميغرمود آنحضرت
 سيد را نديو را پس گفت آنحضرت راصلي الله عليه وسلم جبريل عليه السلام آيا نيا موزم ترا كلامي كه بخواني
 آن كلمات را وقتي كه بخواني انگشت را فرو ميبري و شعله آتش او فرو مود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آري بر فرمود
 جبريل قل اعوذ بوجه الكريم الخ يعني پناه ميگيرم بذات خدا كرم كنده و بكلمات خدا كه كامل اند آن كلامي كه نكند و
 از آتياييك ميك و همچو بد از شر آنچه فرو مي آيد از آسمان و از شر آنچه بالا ميرود و در آن و از شر آنچه پيدا كرده است
 زرين و از شر آنچه برمي آيد از زمين و از فتنه هاي شب و در روز و پيش آينده نامي شب گر پيش آينده كه پيش آيد يعني
 الهي سپاس بخوانش مهربان **باب** الامور العائنه و صبت غشا لته على المعين در باب امر كردن بهي
 چشم زخم ازوي رسیده باشد و بخن آب غسل او برسيكه چشم زخم واقم شود بروي **مالك** عن محمد بن
 اما من سهل بن خفيف انه سمع ابا به يقول اغتسل في سهل بن خفيف بالخرار فترج جنة كانت عليه و
 عاه من ربيعة بن بظرو كان سهل رجلا ابصر حسن الجلد قال فقال له عاه من ربيعة ما ديت كاليوم ولا
 جلد عند راء فوجك سهل مكانه وامتد وعلقه فاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجبر ان سهل وعلقه
 وانه جبر رايح عنت يا رسول الله وانه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجبره سهل بالنبي كان من فناء

عن
 عن
 عن
 عن

عاه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي يقتل أحدكم أخاه ألا بركت عليه إن العبد من يوضأ له فوضأ له عاه فراح سهل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم غسل كزول بن خفيف بنجرار وخرار بنجرار فامحجه وشديدا
 مهله اولي موضعي است قيرب جحفة بن ازبر خود كشيده را كه بروي بود و عامر بن ربيعة نظرسيد و سوي او و بود
 سهل و سفيذ زنگ نيك نرم بود پوست او پس گفت او را عامر بن ربيعة نديم بچ چير را مانند آنچه ديدم
 امر و زو نه بچ جلد و خبر كر را مانند اين ديدم پس پ گرفته شد سهل بر جای خود يعني هانجا و سخت شد گرمي تب او
 پس شخصي بديش انحضرت صلى الله عليه وسلم پس خبر داد كه سهل را تب گرفت است او وقت شام كوچ كنده
 است همراه تو يا رسول الله و آمد انحضرت صلى الله عليه وسلم نزد يك سهل پس خبر داد او را سهل آن باجر كه بود
 از حال عامر پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم عامر را بر چه گناه ميكت يكي از شمار او خود را جبر ابارك انگفتي
 بروي هر آينه چشمم زخم واقعي است وضو كن براي او پس وضو كرد براي او عامر پس كوچ كرد وقت شام سهل
 با انحضرت صلى الله عليه وسلم **مالك** عن ابن شهاب عن ابي امامة بن سهل بن خفيف انه قال داي عامر
 بن ربيعة سهل بن خفيف يقتل فقال ما دايك كاليوم ولا جلد محبة فليط يسهل فاتي رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فقتل يا رسول الله هل لك في شان سهل بن خفيف والله ما يرفع راسه فقال هل ترى شيئا
 به احد قالوا نعم عامر بن ربيعة قال فدا رسول الله صلى الله عليه وسلم عامر فمغيظ عليه وقال علي
 يقتل أحدكم أخاه ألا بركت اغتسل له فغسل عامر وجهه ويديه ورجليه وكنيته واطراف رجليه
 و داخله اذ اذنه في قلع فم صب عليه فراح سهل مع الناس ليس به بأس و ديد عامر بن ربيعة سهل بن خفيف
 و ان حال كه غسل ميكرد پس گفته نديم چيزي مانند آنچه ديدم امر و زو نه پوست بچ وضو ر پرده نشانده
 مانند آن ديدم پس ان كنده ن سهل پس آمد كسي بجانب انحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت يا رسول الله يا
 ترا فكري است در شان سهل بن خفيف و ادبر نميدار و سر خود را از بين پس فرمود انحضرت صلى الله عليه
 وسلم آيا تهتم ميكنيد كسي را بسبب او گفتند تهتم ميكنيم عامر بن ربيعة را پس خواند انحضرت صلى الله عليه وسلم
 عامر را بن ششم گرفت بروي و فرمود بر چه گناه ميكت يكي از شمار او خود را جبر ابارك انگفتي غسل كن برا
 او پس است عامر بروي خود را و دست خود را و د و آن رخ خود را و د و زانوئ خود را و اطراف پاها
 خود را و اندرون آزا خود را و پايه بعد از آن بخت آن عاله را بر سهل پس وقت شام روان شد سهل
 با مردمان و نبود او بچ مرض **باب** الرقية من العقرب و باب افون خواندن از نيش كزوم لك

قال زكي في غسل العبد
 كيفية خاصة قال
 يعني الجا الما بركة
 فليط غسل كزول
 بن خفيف بنجرار
 وخرار بنجرار
 فامحجه وشديدا
 مهله اولي موضعي
 است قيرب جحفة بن
 ازبر خود كشيده
 را كه بروي بود
 و عامر بن ربيعة
 نظرسيد و سوي
 او و بود
 سهل و سفيذ
 زنگ نيك نرم
 بود پوست او
 پس گفت او را
 عامر بن ربيعة
 نديم بچ چير
 را مانند آنچه
 ديدم
 امر و زو نه
 بچ جلد و خبر
 كر را مانند
 اين ديدم
 پس پ گرفته
 شد سهل
 بر جای خود
 يعني هانجا
 و سخت شد
 گرمي تب او
 پس شخصي
 بديش
 انحضرت
 صلى الله
 عليه وسلم
 پس خبر داد
 كه سهل
 را تب گرفت
 است او
 وقت شام
 كوچ كنده
 است
 همراه تو
 يا رسول
 الله و آمد
 انحضرت
 صلى الله
 عليه وسلم
 نزد يك
 سهل
 پس خبر داد
 او را
 سهل
 آن باجر
 كه بود
 از حال
 عامر
 پس فرمود
 رسول الله
 صلى الله
 عليه وسلم
 عامر را
 بر چه
 گناه
 ميكت
 يكي از
 شمار
 او
 خود را
 جبر
 ابارك
 انگفتي
 بروي
 هر آينه
 چشمم
 زخم
 واقعي
 است
 وضو
 كن
 براي
 او
 پس
 وضو
 كرد
 براي
 او
 عامر
 پس
 كوچ
 كرد
 وقت
 شام
 سهل
 با
 انحضرت
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
مالك
 عن
 ابن
 شهاب
 عن
 ابي
 امامة
 بن
 سهل
 بن
 خفيف
 انه
 قال
 داي
 عامر
 بن
 ربيعة
 سهل
 بن
 خفيف
 يقتل
 فقال
 ما
 دايك
 كاليوم
 ولا
 جلد
 محبة
 فليط
 يسهل
 فاتي
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقتل
 يا
 رسول
 الله
 هل
 لك
 في
 شان
 سهل
 بن
 خفيف
 والله
 ما
 يرفع
 راسه
 فقال
 هل
 ترى
 شيئا
 به
 احد
 قالوا
 نعم
 عامر
 بن
 ربيعة
 قال
 فدا
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 عامر
 فمغيظ
 عليه
 وقال
 علي
 يقتل
 أحدكم
 أخاه
 ألا
 بركت
 اغتسل
 له
 فغسل
 عامر
 وجهه
 ويديه
 ورجليه
 وكنيته
 واطراف
 رجليه
 و داخله
 اذ اذنه
 في قلع
 فم صب
 عليه
 فراح
 سهل
 مع
 الناس
 ليس
 به
 بأس
 و ديد
 عامر
 بن
 ربيعة
 سهل
 بن
 خفيف
 و ان
 حال
 كه
 غسل
 ميكرد
 پس
 گفته
 نديم
 چيزي
 مانند
 آنچه
 ديدم
 امر و
 زو نه
 پوست
 بچ
 وضو
 ر پرده
 نشانده
 مانند
 آن
 ديدم
 پس
 ان
 كنده
 ن
 سهل
 پس
 آمد
 كسي
 بجانب
 انحضرت
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 پس
 گفت
 يا
 رسول
 الله
 يا
 ترا
 فكري
 است
 در
 شان
 سهل
 بن
 خفيف
 و ادبر
 نميدار
 و سر
 خود را
 از
 بين
 پس
 فرمود
 انحضرت
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 آيا
 تهتم
 ميكنيد
 كسي
 را
 بسبب
 او
 گفتند
 تهتم
 ميكنيم
 عامر
 بن
 ربيعة
 را
 پس
 خواند
 انحضرت
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 عامر
 را
 بن
 ششم
 گرفت
 بروي
 و فرمود
 بر چه
 گناه
 ميكت
 يكي
 از
 شمار
 او
 خود را
 جبر
 ابارك
 انگفتي
 غسل
 كن
 برا
 او
 پس
 است
 عامر
 بروي
 خود را
 و دست
 خود را
 و د و آن
 رخ
 خود را
 و د و زانوئ
 خود را
 و اطراف
 پاها
 خود را
 و اندرون
 آزا
 خود را
 و پايه
 بعد از
 آن
 بخت
 آن
 عاله
 را
 بر
 سهل
 پس
 وقت
 شام
 روان
 شد
 سهل
 با
 مردمان
 و نبود
 او
 بچ
 مرض
باب
 الرقية
 من
 العقرب
 و
 باب
 افون
 خواندن
 از
 نيش
 كزوم
 لك

عنوانه و متن هر یک از اینها

[illegible]

کثیر و المال وافر فقل العبد قد ذهب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوها فبينما هم
 زنى بين انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يزل يقول يا رسول الله انى يكون هذا فقال يا رسول الله
 قبله لبيار بود و مال وافر بود پس کم خرد شمار و رفت مال پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم که اريد
 خانه را بدخانه است او متبرجم گویند نزد فقير حاصل معنی انجديت تا آنست که اين خبر را از اسباب غيبه اند بائد که
 ترک کند و قتی که به بنده علامات آنرا تجربه و امثال آن و پرنيز نمايد از ان و الله اعلم **باب** لقاب باب
 وريان قال **مالك** عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي ليلتي تحلب
 من تحلب هريم فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال له الرجل هريم فقال
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من تحلب هريم فقال له رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ما اسمك فقال حرب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من تحلب هريم
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال لي عيش فقال له رسول الله صلى الله
 عليه وسلم تحلب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برای ماده شتر شیر دار که میبار کرده بود و ندر برای دو شیر
 که مید و نشد این را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که چيست نام تو پس
 آنرا و گفت نام من مره است پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم که بنشین بعد از ان فرمود که مید و نشد این را
 را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که چيست نام تو گفت حرب است
 یعنی نام او پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را که بنشین بعد از ان باز فرمود که مید و نشد این را پس
 برخاست مردی دیگر پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم چيست نام تو پس گفت آنرا و عيش است
 نام من پس امر فرمود او را رسول الله عليه وسلم که بد و نشد **باب** الرويا الصالحة خبره من سئل عن عيش
 خبره من النبوة خواب نیک پاره است از چهل و شش پاره از پیغامبری **مالك** عن اسحق بن عمار الله
 بن ابي طلحة الانصادي عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الرويا الحسنة من الصالح
 الصالح خبره من ستة و اربعين خبره من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خواب نیک از مر و صالح پاره
 است از چهل و شش پاره از نبوة **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم مثل ذلك بروایت ابو هريرة آمده است از انحضرت صلعم مانند آنچه گذشت **مالك** عن
 اسحق بن عمار الله بن ابي طلحة عن زفر بن مصعبه بن مالك عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله

[illegible]

ان فارق الدنيا كان
من حين رآني
صلى الله عليه وسلم
مدة في النعم
هذه العمل وان
وقيل في قالة
بعض الزوايا
وخز متعلق
لان الشيوخ
وجاهلهم
الجلالة

واعلموا ان
فانما اذا
في الاغنية
اغاني من
وتاكيد بهيول
تقيق من الزوايا
قلوب

صلی الله علیه وسلم کان اذا انصرف من صلوٰۃ الغدا یقول هل دای احدکم من اللیلہ رؤیا یقول
 لیس یقی بعدی من النبوة الا الرؤیا الصالحة رسول الله صلی الله علیه وسلم وفتیکہ ابرمیکشت از نماز بار
 میفرمود آیودیه است کسی از شما انشب خوابی را و میفرمود باقی بخوابد و اندازد برقعامیری عبد از من بگریز

نیک مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یشاد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان یشی بعد

من النبوة لا المبشرات فقالوا وما المبشرات يا رسول الله قال الرؤيا الصالحة يراها الرجل الصالح
وترى الجزء من ستة واربعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسودا في سخاود ما نزلوا
من انضال ثبوت مكر مبشرات يعني خوابهای نبشارت و منه صاحب خود را بخبر آنده پس گفتند اصحاب چیست مبشرات
يا رسول الله فرمود خواب نیک که بر پند آن را مرد صالح یا دیده خود برای او یا ره ایست از یا را بخبر مبشرات

انني انزبوة مالك عن هشام بن عروة عن ابي رباح انه كان يقول في هذه الآية طعم البشرى في الحوة

للدنيا وفي الآخرة قال هي الدنيا الصالحة يربها الرجل أو تربي له عروة يقيت وتفسد له أو تستأجر الشئ

آن خواب یکست گزیند آن را مرد و دیده شود برای او باب اذ آرای فی سنا و سهوا بیکه فلیت

الشيخان مالك بن أنس بن مالك بن أبي عامر بن مالك بن عدي بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَسَنَةِ قَالُوا هَذِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَأَنتَ الْغَافِلُ ۚ

وَأَمَّا بَنُو إِسْرَءِيلَ فَهَدَّيْنَاهُمْ لَنُكَلِّمَهُم بِتَلْوِينٍ مِّنْ قُرْآنٍ خَلْقَافًا ۖ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ ذِكْرِكَ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ عَيْنِ ذُنُوبِهِمْ مُّشِيرٌ ۚ

بابا ايها ابو محمد بن عبد الرحمن السلام عليكم ابو محمد وراحمه الله تعالى تسليم

و جواب یک ارجاب خدا تعالی است و جواب پرسیان رسیدن است پس و سبب به پیدای است

بر رانده است تا بپسند ان را پس بدمه لغت بجای چپ خود سه بار و باید که پناه گیر و مجدداً ایستد پس بر آید

خواب صررخواہد رسائید اور اعلیٰ الوصلہ میں سیدیدم جوابی کہ اگر ان ترقی و برمن از کوہ پس و پیش

نفیدم این حمایت را میجو پروا و مردم آن را بابیجبالا سنیذان اذا دخل بیت غیره واجب است

بأذن مودون وفتي که قصد در آمدن مانه عیبری نمایند قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تلغوا فی سبیلنا غیر

تَمَّ حَتَّى تَشَافِسُوا وَتَسْلُوْا اِلَى اَهْلِيْهَا دَلِمَ خَيْرَ لِّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ اَيُّ سُلٰمٰنٍ دَاخِلٌ نَّشُوْدِيْغِيْهَ اَنَّا غِيْرُكُمْ

ذلك من فروع الطبقة. لكن غلبة الدم، الصفراء، والرعاف، والحمرة، ومن غلب عليه الصفراء، يرى النار، والاشتباه

$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{\sqrt{1-v^2/c^2}} \right) = \frac{v}{c^2} \frac{dv}{dt}$

[illegible]

عقدوا ومن غلب عليه السواد يرى الظلمة نوراً في الدنيا والسوداء الأدهى إلى والموت وخوفه عليه السلام في البياض والبياض في الشجر وأقارب من شئ من هذه الأشياء ١٣

خود را آنکه دستوری طلب کنید و سلام گوید بر اهل آن خانه این بهتر است برای شما تا آنکه شما بنده برید فان لم
تجدوا فيها احدًا فلا تدخلوها حتی یؤذن لكم وان قبل لكم ارجعوا فارجعوا احوالکم والله بما تعملون
علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتنا غیر مستکونہ فیها متاع لکم واللہ یعلم ما تبدون وما نکتمون
پس اگر نیامید در آنجا هیچکس را و بر میانید آنجا آنکه دستوری داده شود شما را و اگر گفته شود شما که باز گردید
باید که باز گردید آن پاک تر است شما را و خدا آنچه میگوید و است نیست بر شما گنای در آنکه در آنجا نباشد که
مسکن کسی نیست و در آنجا منفعتی باشد شما را یعنی رباط و وقت و خدا میداند آنچه آشکار میکند و آنچه پوشیده
و از این رو میگوید و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستأذنوا کما استأذن الذین من قبلهم و چون رسد کودکان
که شما را بجهت اختلاص باید که دستوری طلب کنند چنانکه دستوری طلبیدند آنکه پیش از ایشان بودند **مالک** انه
بلغه انه یستحب اذا دخل البیت غیر المسکون ینال السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین مالک را رسد
که اهل علم که مستحب است و قنیه داخل شود و در خانه غیر مسکون که کسی آنجا ساکن نباشد گفته شود و السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین **باب** یستحب الاستیذان ان اذا دخل بیت نفسه و بیت واحد من محاربه
مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود خانه خود را یا خانه یکی از محاربان خود را **مالک** عن
صعوان بن سلیم عن عطاء بن یشاد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سألہ رجل فقال یا رسول الله
استأذن علی اخی فقال نعم فقال الرجل انی معها فی البیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استأذن
ملیها فقال الرجل انی خادمها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استأذن علیها التحب ان ترها
عمر بنه قال لا قال فاستأذن علیها سؤال کرد مردی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پرس گفت یا رسول الله
ایا دستوری طلب کنم بر او خود پس فرمود آری پرس گفت آن مرد در آن خانه من با او ساکنم در یک خانه پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی پرس گفت آن مرد در آن خانه من خدمت کننده اویم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی آیا دوست میداری که بر منی او را بر من گفت نیخوابم
پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستیذان ثلث فان ادن دخولک و الا رجعت و ستوری خوشتر
است سه مرتبه است پس اگر اذن داده شود و در آنجا خانه والا باز گرد **مالک** عن النضر عنده عن بکیر بن عبد
الله بن الانج عن بسیر بن سعد عن ابي سعید الخدری عن ابي موسی الاشعری انه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاستیذان ثلث فان ادن لک فادخل و الا فارجع فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

فمن استأذنوا
وقد اذنوا
وتسلموا
وبان ان
روستایان
الاستیذان
ان یذیر فیقول السلام
علیه و ادخل هکذا
علی النضر عن الله علیه
وسلم کلاد فی جمل
من قلت
علیه اهل العلم

۱۰۰

[illegible]

والله اعلم
بما
يخبر
بالحق
والصواب
والله اعلم
بما
يخبر
بالحق
والصواب

۱۷۴۱

کلمه را بر آئینه خدا تعالی است بر هر حرف حساب کننده یعنی اگر گوید سلام علیکم و حسب یشود یکی ازین دو یا گوید السلام
علیکم و رحمه الله این بهتر است یا گوید و علیکم السلام و این جایز است مگر ترجمه گوید ابتدا اسلام گفت است و جواب
سلام واجب و وقتی که اسلام علیکم جواب دهنده را می باید که و علیکم السلام بگوید و اگر السلام علیکم هم در جواب
گوید جایز است بنا بر قول صحیح و اگر تنها و علیک بگوید نیز روا میشود و مستحب است بحسب را که بگوید و علیکم السلام
و رحمه الله و برکاته **باب** هل یزید المسلم علی قوله السلام علیکم یا زیاده کند سلام دهنده بر اسلام علیکم
عن وهب بن کيسان عن محمد بن عمرو بن عطاء انه قال كنت جالساً عند عبد الله بن عباس وقد دخل عليه رجل
من اهل اليمن فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ثم زاد شيئاً مع ذلك ایضا قال ابن عباس وهو یقول
قد ذهب بصره من هذا قالوا هذا الیافی الذی یفشک ففرقه ایاه قال فقال ابن عباس ان السلام
الی البوکه محمد بن عمر وکفت لثسته بودیم نزد یک عبد الله بن عباس پس داخل شد بروی مردی از اهل یمن پس گفت
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن زیاده کرد چیزی را باین کلمات پس گفت ابن عباس و وی آن زیاده
بود بصارت او گیت آن سلام کننده یا را آن گفتند آن نمی هست که حاضر بشود نزد یک تو پس تعریف کردند از
آن شخص تا شناخت پس گفت ابن عباس هر آینه سلام تمام شد نزدیک لفظ برکت **مالک** عن یحیی بن سعید
ان رجلاً سلم علی عبد الله بن عمر فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و العاد بات والرافعات فقال له عبد
الله بن عمر علیک الفکانه کوه ذلک مردی سلام گفت بر عبد الله بن عمر پس گفت باین صیغه اسلام علیکم و
رحمة الله وبرکاته و الفادیات والرافعات پس گفت و را عبد الله بن عمر و بر تو باو این هزار بار بگو یا که عبد الله بن عمر
مکره و شست این صیغه را و ناپسند داشت **باب** یسلم الی الراكب علی الماشی و اذا اجاب واحد من القوم اجزا
اجزا عنهم باید که سلام دهد سوار بر پیاده و وقتی که جواب داد یکی از جماعه کفایت میکند از همه **مالک** عن
بن سلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یسلم الی الراكب علی الماشی و اذا سلم واحد من القوم اجزا عنهم رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود سلام کند سوار بر پیاده و وقتی که جواب سلام دهد از قوم یک شخص کفایت میکند
همه را **باب** اذا سلم الی قوم کیف یجبیه و قتی که سلام دهد یهودی چگونه جواب دهد و را **مالک** عن
عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الیهود اذا سلم علیکم
احدکم فاما بقول السام علیکم فقل علیک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه یهود وقتی که سلام
میدهند بر شما کسی از ایشان بخیر این نیست که میگوید سلام علیکم نمی مرک باو شما پس نو در جواب او بگوید تو باو یا

۱۰

[illegible]

المجلد الثاني

يشتبأ السلام على من أعرف وعلى من لا أعرف فتجب استظهار سلام بربره انشأى اورا بربره
 انشأى مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة ان الطفيل بن ابي بن كعب اخبره انه كان يا في عبد الله
 بن عمر فبعد ومعه الى السوق قال فاذا غدا وانا الى السوق لم يمر عبد الله بن عمر شيئا طرعا على صاحب بعية
 ولا مسكين ولا احدا الا سلم عليه قال الطفيل فبنت عبد الله بن عمر يوما فاستتبعتني الى السوق فقلت
 له وما تصنع في السوق وانت لا تقف على البيع ولا تقبل من السلع ولا تتوسم بها ولا تجلس فيها الى
 السوق قال واقول جلس بنا ههنا فحدثت فقال لعبد الله بن عمر يا باطن وكان الطفيل ذا بطن اغا غدا
 من اجل السلام نسلم على من لقينا طفيل بن ابي كعب عى آدمش عبد الله بن عمر بن وقت با داء ميرفت همراه
 بجانب بازار گفت طفيل بن وقت كه گاه ميرفتم بجانب بازار ميگذشت عبد الله بن عمر برقط فروشي و نه چنان
 فروختن و نه بر فقيري و نه بر بيم گي مگر كه سلام ميگفت بروي گفت طفيل بن آدمش عبد الله بن عمر روزي
 بن طلب كردن من كه انبي اوروم بجانب بازار بن گفتم اورا چه چيز ميكني در بازار يعني چرا ميروي و حال آنكه
 نوا شده ميشوي بر فروختن و نه سوال ميكني از تراعي و نه نرخ آن مقرر ميكني و نه نشيني و مجلسي از مجلسهاي بازار
 گفت و نه ميگويم يعني سبب آمد و رفت بازار بيان ميكنم نشين اينجا باايد ميگرخن ميگويم بن گفت مرا عبد الله
 بن عمر اصاحب فكم و بود طفيل صاحب فكم بزرگ خزين نيت كه بگاه ميرويم از براي سلام تا سلام بيم
 بربره كه ملاقات كنيم او باب يستحب المصافحه والهدية فتجب است مصافحه كردن و بديهي فرستادن
 مالك عن عطاء بن عبد الله الخراساني انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصافحوا اذا
 اقبل وتهادوا وتحابوا وتذهب الشحناء رسول الله صلى الله عليه وسلم بايد گر مصافحه كنيد تا دو و خوش
 و بايد گر بديهي دوستي پيدا كنيد تا دو و خوش و دشمني باب يستحب للانسان
 اذا لقي اخاه يقول كيف انت وكيف مالك ويستحب له ان يجيب فيقول اهل الله تعالى
 اليك تحب است آدمي را وقتي كه ملاقات كند باراد و خوش و بگويد چگونه تو يا چيست حال تو و تحب است او را
 كه جواب دهد بن بگويز شكر ميگويم خداي تعالي را استوجه شد بسوي تو مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي
 طلحة عن انس بن مالك انه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه وجل فرد عليه السلام ثم سال عمر الرجل
 كيف انت فقال احمد اليك الله تعالى فقال لك الذي احدث منك انت بن مالك شيد عمر بن الخطاب
 و سلام داد بروي مردى پس رد كرد بروي جواب سلام بعد از ان پرسيد حضرت عمر از مرد و را چگونه هستي تو پس

عبد الله بن عمر بن الخطاب
 قال انك انما تعلم ان
 عند كل لقاء و اما ما
 المصافحه و الهدية من
 الصبر و العفو
 فلا جدل له في الشرع
 و هذا هو الوجه و لكن
 المصافحه اصل
 سنة و هو
 حافظوا على ما
 بعض الاحوال و
 فوطوا فيها
 من الاحوال و
 ذلك بعض التي
 من المصافحه
 ورد الشرح
 و هكذا ينبغي
 ان يقال في المصافحه
 يوم العيد
 قولت
 هذا اعم

صالح السمان انه اخبره ان ابا هريرة قال ان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يهوى بها في نار جهنم
 وان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يرفعه الله بها في الجنة فقلت ابو هريرة هريرة مرد زبان أردو
 متوجه بكنيت بجانب اول را يعني عظم او بخاطرني آردمي فند لسبب او در آتش و فرخ و هر آنگه مرد زبان
 آرد و گاه متوجه کرده است يسوي او دل را بر بیدار و خدايتن آن مرد را بسبب آن كلمه درشت مالك
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شرهين ورجل
 الجنة فقال رجل يا رسول الله الا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فقال فلك ايضا مثل ما قلت لاولي فقال له الرجل الا تخبرنا يا رسول الله فسكت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل
 الا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول
 مثل ما قلت لاولي فاسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شرهين ورجل
 الجنة ما بين رجليه وما بين رجليه وما بين رجليه وما بين رجليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فرمود هر که او را نگاه درشت خدای تعالی از فرود چیز در آید به پشت بر گفت مردی یا رسول
 الله یا خبریدی ما را پس خاموش شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن باز فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 مانند آن سخن نخستین بر گفت او را آن مرد یا خبریدی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد از آن فرمود آن
 حضرت صلى الله عليه وسلم مانند آن سخن بر گفت آن مرد یا خبریدی ما را یا رسول الله بعد از آن فرمود آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم مانند آن سخن پس شروع کرد آن مرد که بگوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی
 که بر بپلوی او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که نگاه دارد او را خدای تعالی از فرود
 چیز در آید به پشت باین دو کلمه خود و باین دو پای خود و باین دو کلمه خود و باین دو
 کلمه خود و باین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر تحت ازار مالك عن يحيى بن سعيد ان
 عيسى بن مريم عليه السلام لغى خنزيرا فقال له انقد بسلام فقبل له تقول هذا الخنزير فقال عيسى
 بن مريم عليه السلام اني اخاف ان أعصى لسأفي المنطق بالسوء عيسى بن مريم عليه السلام بر خور و بخورگی پس
 گفت او را بر و بسلامتی بر گفتند او را ابا میگوئی این کلمه هر خوک پس گفت عیسی علیه السلام هر آینه من نبیه مهم که عادت
 کنم زبان خود را سخن بد مالك انه بلغه ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول لا تكذبوا ولا تأثم

۱۸۸

۲

قلت نقال
 ما لقي به يا ابا ما
 استعمل اليه ورجل
 فله به نحو ۱۵

الحمد لله

بغیر ذکر الله فماتوا بكم فان القلب القاسی بعید من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا فی ذنوبکم فانکم ارباب وانظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فانما الناس مبتلین فما جاعوا اهل البلاء واحد فان الله علی العافیة حضرت عیسی علیه السلام میفرمود سخن بسیار گوید بدون ذکر خدا ایمان نیست شود و این شایسته است و سخت و درست از خدا و لیکن نمیدانید و نظر کنید در عیبهای مردان گویا که شما خداوندید و نظر کنید و گویا که خود گویا که بنده گان هستید پس خزان نیست که مردم و قسم هستند بتلا و عاقبت داشته شده پس رحم کنید بر اهل بلا و شر گوید بر عاقبت **باب** یحرم الکذب حرام است دروغ گفتن **مالک** عن صفوان بن سلیم انه قال قیل لرسول الله صلی الله علیه وسلم ایكون المؤمن جانا فقال نعم فقیل ایكون المؤمن جبیلا فقال نعم فقیل له ایكون المؤمن کذا با قال لا گفته شد و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا باشد سلمان بزدل فرمود آری پس گفته شد در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا باشد سلمان بخیل فرمود آری پس گفته شد صلی الله علیه وسلم آیا باشد موسی و دروغ گوئی فرمود **مالک** انه بلغه ان عبدا لله بن مسعود کان یقول علیکم بالصدق فان الصدق یرد الی البر و البر یرد الی الخیر ای که صدق و راستی و کذب و کفران کذب به خدا الی الفحشاء و البغی و بهدی النار الانزی انه یقال صدق و بر و کذب و عجم عبدا بن مسعود میگفت لازم گیرید راست گوئی پس برائت رست گوئی راه می نماید بجانب نیکو کاری و نیکو کاری راه می نماید بهشت و دور و دراز خود را از دروغ گفتن پس برائت رست گوئی راه می نماید بسوی بدکاری و بدکاری راه می نماید بسوی دوزخ آیینی منی که گفته میشود رست گفتن و نیکو کاری کرد و دروغ گفتن و بدکاری کرد **مالک** انه بلغه ان عبدا لله بن مسعود کان یقول لا یزال العبد یرکب و یرکب فی قلبه کتبه مسود الحق بسوء قلبه فیکتب عند الله من الکذابین عبد الله بن مسعود میفرمود بهینه دروغ میگویند و باز کرده میشود و در دل او اثری سیاه ناکه سیاه میشود و دل او پس فرشته میشود و نزدیک خداست از دروغ گوینان **مالک** انه بلغه انه قیل للفسان ما یبلغک ما تری یریدون الفضل فقال لفسان صدق الحدیث و اداء الامانة و ترک ما لا یجینی گفته شد لقمان را چه چیز رسانید ترا آن مرتبه که می بینم مرا و میدانشد مرتبه بزرگی را پس گفت حضرت لقمان رست گفتن سخن و او امانت و ترک کردن مالا یعنی را یعنی آنچه فایده نمی بخشید **باب** رخص فی وعد الرجل امراته بما لیس عنده حضرت داده شد یعنی دروغ گفتن در وعده دادن مرد زن خود را بخیر که نیست نزدیک او **مالک** عن صفوان بن سلیم انه رجلا قال لرسول الله صلی

[illegible]

[illegible]

و اگر چه آن حق باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که گوی دروغ پس آن پنهان است **باب**
 عن انهم اذ الفقراء واليتيم و منع بانك زون بر فقير ان و يتيمان قال الله تعالى فاما اليتيم فلا تقهر و اما
 السائل فلا تنهر اما بر شتم پس شتم کن اما سائل را پس بانگ مزون و درشت گوی **باب** یحرم ذکر و محاسن النساء
 عند الرجال و یخرج من البيوت من يفعل ذلك حرام است ذکر حسن زنان نزدیک مردان کردن و بر آوردن
 شو و از خانه کسی که کنبد این کار را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیدان عن عثمان كان عند ام سلمة
 ذبح النبی صلی الله علیه و سلم فقال لعبد الله بن ابي امية و رسول الله صلی الله علیه و سلم یسمع
 یا عبد الله ان فتح الله علیکم الطائف غدا فانا اذ لك علی بنت غیلان فانها تقبل بارجع و تدبر بثمان
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخلن هؤلاء علیکم یودعن فی زوام سلمه زوج نبی صلی الله علیه
 و سلم پس گفت عبد الله بن ابی امیه را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می شنید ای عبد الله اگر مفتوح ساخت خدا
 تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه می نمایم ترابر دختر غیلان پس هر آینه وی پیش می آید بچهار انگشت
 سید پرستش نکن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید که داخل نشوید این جماعه بر شما **باب** لا یحل
 المسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیل الالفرض شرعی من نهی منک و اخوه طلال نیست میهم مسلمان را که بگوید
 ساز و بار و خود را بینی ترک ملاقات کند زیاده بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نهی منکر باشد یا مانند آن
مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الاضادی ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال لا یحل المسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیل یلیقیان فیعرض هذا و یعرض هذا و یخیرا
 الذی یدء بالسلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود طلال نیست مسلمان را که ترک ملاقات کند بابر او
 خود زیاده از سه شب ملاقات کند با یکدیگر پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس
 است که ابتدا کند سلام **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال لا تبأ غصوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا و کونوا عباد الله اخوانا و لا یحل المسلم ان یهجر اخاه
 ثلث لیل رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود با یکدیگر کینه نگنید و با یکدیگر حسد نگنید و با یکدیگر رشتند
 باشد ای زندگان خدا تعالی برادران یکدیگر و طلال نیست میهم مسلمان را که ترک ملاقات کند بابر او خود زیاده
 از سه شب **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال یا کم و الظن فان الظن کذب الحديث و لا تحسبوا و لا تجسسوا و لا تفتسوا و لا تحاسدوا

اع قلت
على هذا اهل العلم

من قلت
على هذا اهل
العلم و فی حکمه
العباد

عليه سید
المرأة علی زوجها
مسلم یكون ذریعة
الفساد و قد
ورد فی ذلک
احادیث ۳

يقول لا يتباهي لسان ذر بن هاشم فان ذلك يخبرنا عن عبد الله بن زيار فقلت بووم من وعبد الله بن عمر

ابن مسعود ما رواه المسلمون حسنا وهو عند الله حسن ١٢ **هـ** قلت على من اهل العلم والنهي نهي تاديب ١٣

شکرست و نیز این نظم کرده است و علما را درین امر تفصیلی است و الله اعلم **باب** صبیح الحلف ذکر الله
 تعالی فی القرآن العظیم بالله و بالله و بالله و ربیان یسغما ی سوگند ذکر و خدا یگان در قرآن عظیم با الله و الله
 و الله **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول لا و مقلب القلوب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم میفرمود و در قسم خود لا و مقلب القلوب ترجم گوید منعقد شود و سوگند بنام خدای تعالی و با اسمی از
 اسم خدا تعالی یا یحیی از صفات ذات او و همین است قول علما **باب** الايمان ثلثة اقسام لغوا کفارة
 فیہ و منعقد تجب فیها الکفارة ان حنث و غیور اختلاف فی کفارتها ایمان سه قسم است یکی لغو که کفارة
 نیست در روی و دوم منعقد که واجب میشود در روی که هارة سیوم غموس که و کفارة آن اختلاف کرد و قال الله
 تعالی لا یتواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یتواخذکم بما عقدتم الايمان کفارة اطعام عشرة
 مساکین من اوسط ما نطعمون اهلکم و کسونهم او صحر بر دقتی فمن لم یجد فصیام ثلثة ايام ذلك
 کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم كذلك یبین الله لکم آیته لعلکم تتشکرون و قال الله
 تعالی ان الذين یبذرون بعهد الله و ایمانهم بما فیلل و گرفت نمیکند با شما خدا تعالی بنوا سوگند را
 شما و لکن در گرفت نمیکند با شما ببنی قسم یعنی قسم خوردن پس کفارت او در وقت حنث طعام خوراندن
 و مسکین است از میان غله که میخواهند انیدال خود را یا پوشانیدان یا آزاد کردن برده پس هر که نیاید که کور را پس
 کفارت او روزه گرفتن سه روز است اینست کفارت سوگندان شما وقتی که سوگند خورد و نگا بداید سوگندان
 خویش را همچنین بیان میکند خدا تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **باب** عن هشام
 بن عروة عن عائشة ان المؤمنین انما كانت تقول لغوا الیمن قول الانسان لا والله بلی والله
 حضرت عائشة میگفت لغو سوگند گفتن آدمی لا والله بلی و الله است یعنی آنچه بر زبان میرود و حکم عا و تسغیر
 قصد قال مالک احسن ما سمعت فی هذا ان اللغو حلف الانسان علی الشئ یتیقن ان یتکذلک
 ثم یوجد علی غیر ذلک فربما اللغو قال مالک و عقد الیمن ان یحلف الرجل ان لا یبیع ثوبه بعشرة
 دنانیر ثم یبیع به ذلک او یحلف لیضرب غلامه ثم لا یضربه و نحو هذا اخذ الذي یكفر صاحب
 عن یمنه و لیس فی اللغو کفارة قال مالک فاما الذي یحلف علی الشئ و هو یعلم انه انتم و یحلف
 علی الکذب و هو یعلم لیضرب به احدا او لیعتد به الی المعتد و لیقطع به ما لا یفهد اعظم
 ان یكون فیہ کفارة گفت مالک بهترین اقوال که شنیدم از ادرین باب است که لغو سوگند خوردن بر چیزی

قلت الیمن تنقذ
 بالله و بالیمن من اسما
 الله و صفة من
 صفات ذاته و علی
 هذا اهل العلم
 قلت ذهب الشافعی و حنفی
 اللغو قول عا و تسغیر
 و یحلف فی الشئ
 مالک و حنفی
 الجان العین و یحلف
 الکفر و یحلف
 بثل قول مالک

۱۰۰

اهل کفر است شخصی که میگوید منی قسم خوردم این لفظ کفر باشد و شرک باشد بعد از آن حانت شد بر آن نیست برو
 کفارت نیست او کافرونه شرک است او قبیله باشد دل او پوشیده دارند بر شرک یا بر کفر و باید که طلب غفرت کند
 از خدا تعالی و باز عود نکند بسوی چیزی ازین کاربرد و پذیر نیست که در مترجم گوید قد صح قوله صلی الله علیه و سلم
 من حلف علی غیر الاسلام فهو کما قال یعنی کسی که قسم خورده بر ملت اسلام پس و همچنان است که
 گفت و اختلاف کردند درین قول علماء امام شافعی گفت لعل آورده غلطی نیست کافرونه لازم نیست برو
 کفارت و ابو حنیفه میگوید کافرونه میشود و لکن بروی لازم است کفارة یمن وقتی که حانت شود و باب کفارة
 یمن در بیان کفارة سوگند فال الله تعالی لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما عقدتم
 الایمان کفارة و نه اطعام عشره مسکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوة تم او تحریر رقبة
 فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک بین الله لکم آیه
 لعلکم تتقون و در گرفت نمیکند خدا تعالی با شما بلفظ از سوگندان شما و لکن مواخذة میکند شما را بلسان قیام
 یعنی بقصد قسم خوردن پس کفارت آن در وقت حنث طعام خوراندن ده مسکین است از میان غله که میخواهند
 ال خود را یا پوچانیدن ایشان یا آزاد کردن یک برده پس هر که نیاید این مذکور را پس کفارت او سه روز و روزه
 گرفتن است این است کفارة سوگندان شما وقتی که سوگند خورید و محافظت کنید سوگندان خود را همچنان چنان
 میفرماید خدای تعالی برای شما آیات خود را ابو دکه شما شکر کنید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن
 عمر انه کان یقول من حلف بمین فوکلها ثم حنث فعليه عتق رقبة او کسوة عشره مساکین و من
 حلف یمین فلم یوکلها ثم حنث فعليه اطعام عشره مساکین لکل مسکین مدمد من خبطة فمن لم
 یجد فصیام ثلثة ایام عبد الله بن عمر سکیفت هر که سوگند خورد و قسمی پس هر که ساخت آن قسم را بعد از آن حانت شد
 پس بروی واجب است آزاد کردن برده یا پوچانیدن ده مسکین و هر که سوگند خورد و قسمی پس هر که ساخت
 آن را بعد از آن حانت شد پس بروی لازم است طعام دادن ده مسکین برای هر مسکینی یک یک مد از گندم
 پس هر که نیاید پس لازم است بروی روزه گرفتن سه روز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه
 کان یعنی المراد اذا وکذا الیمین عبد الله بن عمر آزاد میکرد و چند بار وقتی که هر که ساخت قسم را قال مالک
 فاما لو کبد فهو حلف الا انسان فی التمی الواحد یؤدی فیه الا ایمان بمینا بعد یمین کما هو والله لا
 انقصه من کذا وکذا یحلف بذلك هو و اثلثا او اکثر من ذلک قال فکفارة ذلک واحدة مثل کفارة ایمان

این فکرت
 ذهب ان عمر بن
 اوه هذا التفسیر
 و نقیبه عامه اهل العلم
 بالقیاس الخلیع علی ذلک
 الخلف فی الاحوال فقالوا
 یجوز الرجل بین ان
 یطعم عشره من المساکین
 او یکسوه او یشترق رقبة
 فان عجز عن هذا صام
 ۱۹۴
 ثلثة ایام

يا لفت بفتح فلامه كبريه شود گفت مالك مي نيم آن قلاده را بسبب ختم زخم باب الاحمر بالرق
بالابل والترغيب في السير بالليل والنهي عن التعريس على الطريق باب در امر برق و نرمي با شتران
و غبت دادن و سير و رشب و نهی از آخر شب فرود آمدن بر سر راه مالك عن ابی عبیده بن مسلم
عن خالد بن معدان يرضع قال ان الله تبارك وتعالى رفيق يحب الرفق ويرضى به ويعين عليه
ما لا يعين على العسف اذا كنتم هذه الدواب العجم فانزلوها من اهلها فان كانت الارض حلبة
فانجوا عليها بنقها وعليكم بسير الليل فان الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار ويا لکم والتعريس
على الطريق فانها طرق الدواب وما هي الحيات خالد بن معدان بحديث مرفوع روايت کرد که ان شاء الله
وتعالى نرم خوست و دست بيدار و نرم خوي را و مد و ميکند بر نرم خوي مد و که ميکند از اباد رشت خوي و و
که سوار شويد برين جانوران بي زبان بايد که فرود آريد آنها را بر جاي آنها يعني جا نيکه فايده پريدن دواب
پس اگر باشد زمين بي گياه پس خلاص شويد از ان وادي بران جانوران با شتر استخوان آن جانوران يعني پيش
از آنکه لاغر شوند و لازم گيريد رفتن شب را پس هر آنکه زمين در نور و ديده ميشود در شب آنقدر که در نور و ديده
نميشود در روز و خود را دور داريد از فرود آمدن در آخر شب بر راهها پس آن رکذ را جانوران است و
جاي ماران باب الدعاء اذا داحرج الى السفر وريان دعائيکه وقت بر آمدن براي سفر بايد
خواند مالك انه بلغ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وضع رحله في العز هو
يريد السفر يقول بسم الله اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الهم اللهم زولنا الارض
وهون علينا السفر اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآفة التقلب ومن سوء المنظر في الهم
والمال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتيکه می نهاد پای خود را در رکاب شتر و اراده مي فرمود سفر را بخواند
بسم الصالح يعني بيايم خدا شروع ميکنم در سفر يا خدا يا خدا..... اي تو مني همراه من در سفر و تو مني جاي نشين من در
اهل خانه يا خدا يا در نور و براي ما زمين را و اسان کن بر ما سفر را يا خدا يا هر آنکه من مي بيايم تو از شقت
سفر و بدی بازگشتن و بدی نمائش و حال و اهل باب الدعاء اذا نزل منزلا باب در بيان دعا
و قتيکه فرود آيد در منزلي مالك عن الثقة عنده عن يعقوب بن حميد الله بن الحسن عن
سهر بن سعيد عن سعد بن ابی وقاص عن خولة بنت حكيم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من نزل منزلا فليقل اعوذ بكلمات الله التامات من شئ خلق فانك تصير مني حتى يرحل

له قلت
على هذا اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که فرو و آید بسترلی پس گوید این کلمات را عوذ بکلمات الله التامات
الحق یعنی می نمایم بخدا که کامل اند از شر آنچه آفریده است پس بر آینه حال نیست که ضرر نرساند و راجع
تا آنکه بگوید **باب** اذا قضی حاجتک فلیجعل الرجوع الی اهلک و قتی که ادا کند حاجت خود را بر این بگوید
که شتاب کند رجوع بجای اهل خانه خود **صالح** عن سحی مولی ابی بکر عن ابی سالم السمان عن ابی هریرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال السفر قطع من العذاب يمنع احدکم نومہ و طعامہ و
شرابه فاذا قضی احدکم نھمتک من وجهه فلیجعل الی اهلہ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
بارة از عذاب است باز میگردی از شما از خواب خود و از طعام خود و از آشناسیدنی خود پس بگوید قتی که تمام
کنی از شما مقصود خود را ازین باب خود پس باید که زود متوجه شود بجای اهل خانه خود **كتاب الرقاق**
رقائق در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهای مردمان باشد از بیان آیات قدرت
و عظمت خدا تعالی و بیان ثلک دنیا و فضایل اعمال بر عقوبت اعمال اثم و بیان عذاب قبر و هول خسرو
جنت و نار و بیان فضیلت صبر و مانند آن و حث بر حسن خلق و کومش خلق بد و مانند آن **باب** کل
شیء بقدر ذریر تقدر الیہی است **صالح** عن زیاد بن سعد عن عمر و بن مسلم عن طاووس الیہما
انہ قال اذ دکت ناساً من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم یقولون کل شیء بقدر قال طاووس
وسمعت عبد الله بن عمر یقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل شیء بقدر حتی الحجر و الکبیر
طاووس گفت یا قوم جماعتی از اصحاب آنحضرت راضی الله علیه و سلم که میگفتند بر خیز تقدر الیہی واقع میشود و
بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس بن قیس از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلى الله
علیه و سلم بر چیزی تقدر الیہی است حتی احمق و دانائی مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و
آن نیست که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال نیکان خود است نیک باشد آن افعال باید نوشته
آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و بنده را کب و اختیار است و کب
و اختیار بنده نیز مخلوق است تعالی پیدا میکند آن را خدا تعالی و قتی که کب می نماید و قتی میکند **باب**
اختصاص آدم و موسی فی القدر و در بیان اختصاص حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر
صالح عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نوح
آدم و موسی فی القدر فقال له موسی انت آدم الذی اغوی الناس و اخرجهم من الجنة

قلت

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

الایمان بالقدر و فی

[illegible]

فقال آدم انت موسى الذي اعطاه الله حكم كاشف ويا صطفاه على الناس برسالة الله قال نعم قال افئتوا فمضى
 على النبي صلى الله عليه وسلم ان خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من اظهروا كونه با كيد كرم آدم وموسى پس غلب آدم
 آدم بر موسى پس گفت اورا تو آن آدمی که گمراه کردی مردمان را و بر آوردی ایشان را از بهشت پس گفت اورا
 آدم تو آن موسائی که داد او را خدا شهادت بر خیر و بر گردید او را بر مردمان به پیغامبری خود گفت آری گفت
 آدم لا است سکنی ماری کار که می قدر شد بر من پیش از آن که آفریده شوم **باب** اخذ الميثاق من ذرية
 آدم عليه السلام در بیان گرفتن عهد استعالی از اولاد آدم علیه السلام **صلی الله علیه و آله** عن زید بن انیس
 عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب انه اخبره عن مسلم بن يسار الجعفی ان عمر بن الخطاب سئل
 عن هذه الآية واذا اخذ ربك من بني آدم ظهورهم ذریبتهم واسمهم على انفسهم السنت برکتم قال
 بلی شهدنا ان تقوا لایوم القيمة انا کنا عن هذا غفلین **صلی الله علیه و آله** عن الخطاء سمعت رسول الله صلى الله
 علیه وسلم یسأل عنها فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان الله تبارک وتعالی خلق آدم ثم سمع
 ظهره فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم سمع ظهره
 فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال رجل یا رسول الله فقیم العمل
 فقال هر هو الله صلى الله علیه وسلم ان الله تبارک وتعالی اذا خلق العبد الجنة استعمله بعمل اهل الجنة
 حتی يموت علی عمل من اهل الجنة فیدخله به الجنة فاذا خلق العبد النار استعمله
 بعمل اهل النار حتی يموت علی عمل من اهل النار فیدخل به النار **صلی الله علیه و آله** واذا اخذ ربك الآية
 را اصلی الله علیه وسلم از تفسیر این آیه فرمود هر آینه خدا تعالی آفرید آدم را بعد از آن را سید برشت او دست
 خود را پس بر آورد و از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را برای بهشت و بگردان ایشان را بهشت کار
 کنند بعد از آن دست دیگر را سید برشت او پس بر آورد و از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را
 برای دوزخ و بگردان ایشان را دوزخ کار کنند پس گفت مردی یا رسول الله پس رجب حساب است عمل پس فرمود
 رسول الله صلى الله علیه وسلم هر آینه خدا تعالی وقتی که آفریند بنده را برای بهشت عامل کند او را بعمل
 بهشت تا آنکه بمیرد و بر کرداری از گردان اهل بهشت پس داخل کند او را بسبب افعال بهشت و فقیه آفریند
 بنده را برای دوزخ عامل کند او را بعمل اهل دوزخ تا آنکه بمیرد و بر کرداری از گردان اهل دوزخ پس

منها ما كان له في الدنيا من اثاره
واعلم ان السبب في موتها
وفاؤها ان السبب في موتها
الاجل الذي كان له في الدنيا من اثاره
فانما الالهة التي في الدنيا من اثاره
والسبب في موتها
فانما الالهة التي في الدنيا من اثاره
الطبيعية ١٨

له قتل
الغیرة الطبیعة
والخلق و الجمیع
عند التوبه یأثم
بدرجهم

بر من در باب خزان چیری الا این آیه که جامع صورتهای بسیار است تنهاست در جامعیت خود و من عمل الایة یعنی
هر که عمل کند بخیم شنگ یک ذره عمل خیر را خواهد دید از اینی جزای آنرا و هر که عمل کند بهم شنگ یک ذره کار بد را
به بیند آن را **صالح** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کون المؤمن تقویة و دینہ
حسبہ و عروہ و خلقہ و الجہاد و الجین عراثر یضعها الله حیث یشاء فالجبان یفزع عن ابیر و امه و الجری
یفعل عن کثوب مالى و یطعم و القتل حث من الخوف و الشہید من حسب نفسه علی الله عز و جل
الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی است دین او فخر او است و آبروی او خلق او است و جرة بزرگی طبیعت او
ست می نهد خدا تعالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگردد و از بد رو و ماد و خود و صاحب جرات قتال میکند و او فر
کند شتر را از یکیکه باز میگردد و اندازد و ابوی خانه خود یعنی از طرف مرد و انبی و قتل هر گیت از هر گاه و شهید کسی
که طلب اجر کند در عمل نفس خود از خدا ایستاد **باب** ثواب الوضوء و در بیان ثواب وضوء **صالح** عن
العلاء بن عبد الرحمن عن ابیہ عن ابیہ عن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی المقبرة فقام
السلام علیکم و اذ قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لا حقون و دینہ انی قد رايت اخواننا قالو
یا رسول الله السنن باخوانک قال انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد و انا فوطهم علی الحوض فقال
یا رسول الله کیف تعرف من باقی بعد من امتک قال اداست لو کانت ارض جیل غیبت جیل فی جیل دین
بهم الا تعرف خیلہ قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم باقون یوم القیمة عراثر الخصال من الوضوء فخص
رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد بوی گورستان پس گفت اقرار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لا حقون
یعنی خطاب فرمود بمر و دگان که سلام باد شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آنکه ما اگر خواسته است خدا
تعالی بنما لا تنیویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خود را پس اصحابه گفتند آیا ما نیستیم
برادران تو فرمودند بلکه شما اصحاب بنید و برادران من انسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند
و من فرط ایشانم بر حوض و فوط قوم کسی است که پیش از ایشان بر دو آب و در لای اینان مهیا سازد و صحاب
گفتند چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را سپه های سفید پشانی
سفید پاهای و رگله از اسپان سیاه که خالص باشند سپاهی ایشان از رنگ دیگر آینه شناسد اسپان خود را گفتند آری
یا رسول الله فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پشانی شده سفید پای گشته بسبب وضوء **صالح**
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصامی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
الغرائب العجيبة والاعجاز
الظاهرة والباطنة والبراهين
الظاهرة والباطنة والبراهين
الظاهرة والباطنة والبراهين

اذا اتوضا العبد المؤمن فمخض خرجت الخطايا من فيه واذا استنشد خرجت الخطايا من انفيه فاذا غسل وجهه خرجت الخطايا من وجهه حتى يخرج من تحت شفتيه اشياء عجيبة فاذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه حتى يخرج من تحت اظفار يديه ما لا يحصى من راسه حتى يخرج من اذنيه فاذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى يخرج من تحت اظفار رجليه قال ثم كان منسحب الى السجود وقلوبنا لله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان پس ضمضه کند برمی آید گنا مان از روی او تا حد آنکه برمی آید از زیر پلکهای چشم او پس چون بنشیند و دستهای خود را برمی آید گنا مان از دست او تا آن حد که برمی آید از زیر ناخنهای او پس چون سر میکند سر خود را بر آید گنا مان از سر او تا آنکه برمی آید از گوشهای او پس چون بنشیند و پایی خود را برمی آید گنا مان از پایی او تا آن حد که برمی آید از زیر ناخنهای او و فرمود بعد از آن باشد رام رفتن بسوی مسجد نماز گذارون او زیاده برای او **صالح** عن سهل بن ابی سالم عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اتوضا العبد المسلم او المؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينيه مع الماء او مع آخر قطر الماء او نحو هذا فاذا غسل يديه خرجت من يديه كل خطيئة بطشتها يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج نقيا من الذنوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مومن درین شك را و است پس بشوید روی خود را بر آید از روی او گناهای که بسوی او نظر کرده بود و چشمهای خویش بر گناهای که حاصل شده از نظر بجانب جمال علیه برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر یکیدن آب یا گفت کلای دیگر هم معنی این شك را و است پس چون بشوید دست خود را بر آید از دست او گناهای که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل شده است از گرفتن دست برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر یکیدن آب تا حدیکه برمی آید این بنده مومن صافی شده است جمیع گنا مان و در روایت بنوی زیاده است که فاذا غسل رجليه خرجت كل خطيئتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء يعني پس چون بشوید پایی خود را بر آید بر گناهای که رفته است بسوی او و پایی او یعنی حاصل شده است از نشستن با آب یا آخر یکیدن آب **باب** خواب من خرج من بيتي يريد الصلوة در بیان خواب یکبار آید از خانه خود و اراده کند نماز را **صالح** عن عيسى بن عبد الله الجعفاني سمع ابا هريرة يقول من توضا فاجلس وضوه ثم خرج عامدا الى الصلوة فانه في صلوة ما كان يجعل الى الصلوة وانه يكتب له باحة خطيئته

من انفة فخرجت من راسه
وان كان من راسه
الخطيئة يخرج من راسه
الخطيئة يخرج من راسه
الخطيئة يخرج من راسه
من خطيئته
والماء الذي في راسه
الله عليه وسلم
يشاهد ذلك
الوجه الذي في راسه
المسألة بالنظر
اعتقل بها
من حاتم الزاهد

عند اذنه
فالاول
الناس الذين
شاهدوا في
تقديم القم
لهم الماء
عند جمع
توضيها
عند جمع
عند جمع
عند جمع

وتجي عنه بالآخرى سيئة فاذا سمع احدكم الاقامة فلا يستمع فان اعظمكم اجرا اعطكم دارا قالوا لم يا
 ابا هريرة قال من اجل كثرة الخطي ابو هريرة يكفك كيكه وضو كند پس نيك كند وضو خود را يعني بر عايت ارکان
 واسباغ بعد از آن براي قصد كنده بنوي نماز پس بر آينه و ديوار خود دست تا وقتی كه قصد ميكنند بسوي نماز و بر آينه
 نوشته ميشود براي او يكي از دو گام او يك سته و محو كرده ميشود و بديگر گام گناهي پس و فقيه ميشود و يكي از شما افتاد
 را پس بايد كه شتاب نرود پس بر آينه بزرگترين شما از روي اجر كسي است كه دوزرست از روي خانه يعني سافت
 خانه او مسجد و درست گفتني بچسب يا ابا هريرة يعني زيادتي اجر گرفت از حيث زيادتي گام **صالح**
 عن سمى مولى ابى بكر بن عبد الرحمن كان يقول من عدا اوداح الى المسجد لا يريد غيره ليتعلم خيرا
 او ليتعلم ثم رجع الى بيتهم كان كالجاهدين في سبيل الله رجح غانما ابو بكر بن عبد الرحمن بكفيت هر كه در نصف
 نخستين روز بروز بسوي مسجد يا در نصف آخرين روز بروز بسوي مسجد را و نميكنند غير مسجد را بخواند علم خير يا هم
 كند آن را بعد از آن باز گردد بسوي خانه خود باشد مانند مجاهد در راه خداست تا كه بازگشته باشد غنيمت حاصل كرده
باب مثل الصلوة في تكفير الخطايا بيان صفت نماز در تكفير او گناهان **صالح** انه بلغه عن عمر
 بن سعيد بن ابى وقاص عن ابى ناره قال كان رجلان اخوان فهاك احدهما قبل صاحبه يا رغبني ليلة
 فلما كبرت فضيلة الاقل عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريكم
 لكن الاخر مسلما قالوا بلى يا رسول الله وكان لا بأس به فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريكم
 ما بلغت به صلواتي انما مثل الصلوة كمثل نضرة عذب عظم باب احدكم يقبضكم في كل يوم خمس مرات
 فانه من ذلك يبقى من دونه فانكم لا تدرون ما بلغت به صلوة سعد بن ابى وقاص كفت بوزند و شخص
 بر او ريگد گر پس مرد يكي از اينان بنين از او خوبتر شب پس ذكر كرده شد فضيلت شخص اول نزديك آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آينوا آن شخص بگره مسلمان گفتند آري يا رسول الله
 مسلمان بود و پيغمبر باك نبود و روي پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم و چه خير طعم ساخت شما را بجا
 كه رسانيد او را بآن مقام نماز او خير اين است كه صفت نماز مانند صفت نهري شيرين عتيق است پيش و روازه
 يكي از شما درمي آيد و روي هر روزي پنج بار پس چه خير را مي بينيد كه ميگزارد آن غسل كند را زجر كه بدن و
 پس بر آينه شما نميدانيد مقامى را كه رسانيد او را بآن مقام نماز و **باب اول** ما ينظر فيه من عمل العبد
 الصلوة اول خيرة نظر كرده شود و روي از عمل نده نماز است **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال بلغني

ان اول ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان قيلت منه نظر فيما بقي من عمله وان لم تقبل منه لم ينظر في شيء من عمله يعني من حيث كونه بريء من كل شيء اول خبره نظر في كل شيء من عمله وان لم تقبل منه لم ينظر في شيء من عمله يعني من حيث كونه بريء من كل شيء اول خبره نظر في كل شيء من عمله وان لم تقبل منه لم ينظر في شيء من عمله يعني من حيث كونه بريء من كل شيء

تثبوته وبرهانه خبر اخر في باب خير اعمالكم الصلوة بهترين عمل شما نماز است مالک

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا واعملوا خيرا اعمالكم الصلوة ولا يحافظ على الوضوء

الا من كفت مالک خبر رسیده است اورا که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راست شوید و احاطه جمیع

وجوه خیر نتوانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و مداومت نمیکند بر وضو و مسلمان کامل مترجم گوید

رضی الله عنه شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدا تنها صرف کند استقامت وی باشد و

اگر در شهوت و غضب بگذرد و عواجب وی باشد و طاعت خدا تنها بغیر خلقی که او را بر آن آفریده اند نیست

مثلا شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریا

و پادشاهی صرف کند وبال او باشد و شخصی دیگر را بر حلم و انجرام آفریده اند اگر حلم برای خدا کند کمال است

و اگر برای خوف از عادی باشد وبال اوست و همچنین ذکا و ولادت و غیر آن و تفصیل آن طولی دارد و ۲۱۱

در روایت دیگر آمده است و اعلموا ان خیر اعمالکم بحاجی و اعلموا باب فضل انتظار الصلوة بعد الصلوة

فی المسجد بیان فضیلة انتظار کردن برای نماز بعد نماز و مسجد مالک عن نعیم بن عبد الله المجبر

انه سمع ابا هريرة يقول اذا صلي احدكم ثم جلس في مصلاه لم تنزل الملائكة فضله عليه اللهم اغفر له

اللهم احمد فان قام من مصلاه فجلس في المسجد ينتظر الصلوة لم تنزل في الصلوة حتى يصلي ابو هريرة گفت

و قتیکه نماز گذارد یکی از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در دو میفرستند بروی میگویند یا

خدا یا پیامبر را و بار خدا یا رحم کن بروی پس اگر برخواست از جای نماز کردن خود نشست و راحیه دیگر

از مسجد انتظار میکند نماز را همیشه وی در نماز است تا آنکه نماز گذارد و باب اجتماع ملائكة الليل والنهار

فی صلوة الفجر والعصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر مالک عن

ابی الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل

و ملائكة بالنهار و يتعاقبون في صلوة العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم

ان حضرت صلى الله عليه وسلم الحمد رب العالمين تا اكنه سيدم باقران بن فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 است ان سورة موعوده و هانت سبع مثالي و قرآن عظيم ك واده **شاه مالك** بن عبد الله بن عبد الرحمن
 بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن ذرقة يقول سمعت ابا هريرة يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدك نصفين فضعها لي ونصفها لعبدك ولعبدك ما سأل قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا يقول العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى جدي عبدك
 يقول العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اتني على عبدك يقول العبد ما لك يوم الدين يقول الله محمد
 عبدك يقول العبد اياك نعبد و اياك نستعين فهذه الآية بيني وبين عبدك و اياك ما سأل يقول
 اهدنا الصراط المستقيم صراط الذي انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين فهدى الله لعبدك
 ولعبدك ما سأل فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قلت هذا ليعلم اني قد قسمت انما سأل من قرأ سورة
 فاتحه را در میان خود و در میان بنده خود و نیمه پس نصف آن مرست و نصف آن بنده مرست و بنده را
 آنچه سوال میکند فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بخوانید میگوید بنده الحمد لله رب العالمین میگوید خدا تعالی
 ستایش گفت مرا بنده من میگوید بنده الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالی نما فرستاد بر من بنده من میگوید بنده مالك
 يوم الدين میگوید خدا تعالی تقسیم کرد مرا بنده من میگوید بنده اياك نعبد و اياك نستعين میگوید خدا تعالی این آیت
 مشترک است میان من و میان بنده من مرست آنچه طلب میکند بنده اهدنا الصراط المستقيم الآية
 میگوید خدا تعالی پس این کلمات بنده مرست و بنده مرست آنچه سوال میکند **باب فضل قل هو الله احد** در
 فضیلت قل هو الله احد **مالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابي صعدت عن ابي سعيد الخدري انه سمع
 رجلا يقول قل هو الله احد يرددها فلما اصبحت جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك وقال
 الرجل يتقأ لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انها النعمان قلت القرآن ابو عبد
 خدري شنیدم ویرا که سخنان قل هو الله احد تکرار میکرد و آن را پس و قتی که صبح کرد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 و گویا آن شخص شنوده که عبارت از ابوسعید است قیل میباش است آنسوره را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قسم بذات باکی که نفس من برست اوست هر آینه این سوره برابر بیوم حصه قرآن میشود **مالك** عن عبد
 الله بن عبد الرحمن عن جلیل الله بن حنین مولى آل زید بن الخطاب انه قال سمعت ابا هريرة يقول قلت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع رجلا يقول قل هو الله احد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما قلت
 سمعت السبع الثاني
 سمعت ابا هريرة يقول
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدك نصفين فضعها لي ونصفها لعبدك ولعبدك ما سأل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا يقول العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى جدي عبدك يقول العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اتني على عبدك يقول العبد ما لك يوم الدين يقول الله محمد عبدك يقول العبد اياك نعبد و اياك نستعين فهذه الآية بيني وبين عبدك و اياك ما سأل يقول اهدنا الصراط المستقيم صراط الذي انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين فهدى الله لعبدك ولعبدك ما سأل فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قلت هذا ليعلم اني قد قسمت انما سأل من قرأ سورة فاتحه را در میان خود و در میان بنده خود و نیمه پس نصف آن مرست و نصف آن بنده مرست و بنده را آنچه سوال میکند فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بخوانید میگوید بنده الحمد لله رب العالمین میگوید خدا تعالی ستایش گفت مرا بنده من میگوید بنده الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالی نما فرستاد بر من بنده من میگوید بنده مالك يوم الدين میگوید خدا تعالی تقسیم کرد مرا بنده من میگوید بنده اياك نعبد و اياك نستعين میگوید خدا تعالی این آیت مشترک است میان من و میان بنده من مرست آنچه طلب میکند بنده اهدنا الصراط المستقيم الآية میگوید خدا تعالی پس این کلمات بنده مرست و بنده مرست آنچه سوال میکند **باب فضل قل هو الله احد** در فضیلت قل هو الله احد **مالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابي صعدت عن ابي سعيد الخدري انه سمع رجلا يقول قل هو الله احد يرددها فلما اصبحت جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك وقال الرجل يتقأ لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انها النعمان قلت القرآن ابو عبد خدري شنیدم ویرا که سخنان قل هو الله احد تکرار میکرد و آن را پس و قتی که صبح کرد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم و گویا آن شخص شنوده که عبارت از ابوسعید است قیل میباش است آنسوره را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم قسم بذات باکی که نفس من برست اوست هر آینه این سوره برابر بیوم حصه قرآن میشود **مالك** عن عبد الله بن عبد الرحمن عن جلیل الله بن حنین مولى آل زید بن الخطاب انه قال سمعت ابا هريرة يقول قلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع رجلا يقول قل هو الله احد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

کہ نازل شود و در باب من آیتی از قرآن پس درنگ کردم کہ شنیدم آواز دہندہ را کہ آواز میداد مرا کہ قسم سے ترسم کہ نازل شدہ باشد و در باب من آیتی پس آدم پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس سلام گفتم بروی من فرود ہر آئینہ فرود آمدہ بر من شب سورتی ہر آئینہ آن سورۃ دوست ترست نزدیک من از ہر چہ روشن شدہ است بر آفتاب بعد از آن خواند آن فتحناک فتحا مبینا **باب فضل ذکر اللہ تعالیٰ فضیلت ذکر خدا تعالیٰ**

عن زیاد بن ابی زیاد قال قال ابوالدرداء الا خبرکم بخیر اعمالکم وادفعوا فی دجالتکم واذکاها عند ملیککم خیرکم من عطاء الذهب والورق وخیرکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقکم ویضربوا اعناقکم قالوا بلی قال ذکر اللہ وقال زیاد قال ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم من عمل اخی اللہ من عذاب اللہ من ذکر اللہ گفت ابو الدرداء آیا خبر ندیم شما بہترین عملہا شما و بلند کنندہ ترین اعمال شما و رجای شما را و پاکیزہ ترین عملہا می شما نزدیک باو شاہ شما و آنچه بہترست شمار از زاد و وطن و نقرہ بہترست شمار از آنکہ ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما نزدیک کردن ایشان را و ایشان نزدیک کردن شما را حاضران گفتند آری خبر بدہ ما را گفت آن ذکر خدست و گفت زیاد بن ابی زیاد کہ گفت معاذ بن جبل عمل نکرودہ است فرزند آدم و هیچ عملی کہ نجات دہندہ باشد و از عذاب خدا تعالیٰ زیادہ تر از ذکر خدا تعالیٰ **باب**

۲۱۵

الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات قال اللہ تعالیٰ والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیرا مالا و هو خدا تعالیٰ حیات پائندہ شایستہ بہتر از نزدیک خدا از بہت ثواب و خوب تر از از بہت امید داشتن **مالک** عن عمارہ بن صیاد عن سعید بن المسیب انہ سمعہ یقول فی الباقیات الصالحات انہا قول العبد اللہ اکبر و سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ عمارہ بن صیاد شنید سعید بن مسیب را کہ میگفت در باب باقیات صالحات ہر آئینہ آنہا گفتن بندہ است این کلمات را اللہ اکبر سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ **باب فضل الحمد للہ تعالیٰ** فضیلت گفتن کلمہ الحمد **مالک** عن نعیم بن عبد اللہ الجعفی عن علی بن محیی الزرقانی عن ابیہ عن زناد

بن داغ الزرقانی انہ قال کنا یوما فیصلہ و داء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلما دفع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راسہ من الرکعہ وقال سمع اللہ لمن حمدہ قال دجیل و داءہ ربنا و لک الحمد حمد کثیرا طیباً مبارکاً فیلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من التکبیر فبقا قال الرجل انا یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد رأیت یصعقون الملائکین ملکائین ذونہما یهیم

بگفتند که رافع بن رافع گفت ما میگردیم مادر زنی پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که
بروشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الله من حمده گفت مردی که پشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بنا ملک الحمد الی آخره ای پروردگار ما ترست ستایش آتشی که بسیار است
و پاکیزه و برکت نهاده شده در آن پس وقتی که باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که بود این
سخن گوینده اکنون گفت آخر منم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگز ندیدم کسی و
نرفته را شبی میگردانم کلمات تا کدام یک از اینها بگوید از نخستین همه **باب فضائل الدعاء و بیان**
فضائل دعا قال الله تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا منی و عا کنید بخواب من تا قبول

دعای شما را **مالک** عن زید بن اسلم ان کان يقول ما من داع يدعو الا كان بين احدی ثلاث امانات
استجاب له واما ان يدعوا واما ان یکفر عنه زید بن اسلم میگفت نیستیم دعا کننده که دعا میکند مگر که میان
حال او یکی ازین سه خصلت یا اینست که قبول کرده شود دعا را و یا ذخیره نهاده شود برای او و یا ازل کرده شود
وی گمانان **باب العزم فی المسئلة و بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال مالک** عن ابی

الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقبل احدکم اذا دعا اللهم اغفر لی
ان شئت اللهم ارحم منی از شئت الله العزم المسئلة فانه لا مکره له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که
تکوییدی از شما و قنیه دعا کند یا خدا یا بیا مر مرا اگر خواهی یا خدا یا رحم کن مرا اگر خواهی یا بیکه بقصد تمام کند سوال
را پس بر آینه محکم چکننده نیست خدا را **باب کراهية الاستعجال فی الدعاء و بیان کرده بودن**

شباب طبعی در دعا مالک عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذينة عن ابی هريرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال لا یستجاب لاحدکم ما لم یحتمل فیقول قد دعوت فلم یتستجب لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای کسی از شما و قنیه شباب طبعی نه کرده هست میگوید هر آینه دعا
کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب السنن ان لا یجهر فی الدعاء و لا یخافت بدمنون است**

و ردعا که بلند خوانده نشود و بیت خوانده نشود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی هريرة قال انما
انزلت هذه الاية ولا تجهر بها و یلوک ولا تخاف بها و یخ بین ذلك سبیل فی الدعاء عروه گفت ازل
شد این آیه و لا تجهر بها و یلوک الایة و رباب دعا معنی آیه این است بلند بخوان نماز خود را و این همه بیت بخوان
آزرا و بجوی میان این و آن راهی یعنی توسط و در میان جهر و اخفا **باب کلمات مبارکات و دعوت من**

دعاء النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه كلمات بايركاتي كه روايت كرده خدا از دعا را آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب او **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول فيقول اللهم فائق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسباناً اقض عني الدين واغنني من الفقر وامتنعني بسمعي وبصري وقوتي في سبيلك رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك وبن سبيلك اللهم فائق الاصباح اللهم يعني ابي بارخدا اياي شكافنده صبح ابي گرداننده شب را وقت آرام و ابي گرداننده آفتاب و ماه را رونده بحساب مقرر او اكن از من قرض مرا و بي نياز كن مرا از فقر و بهره مند كن مرا از ثنوائى من و بي نياز من و قوت من در راه خود **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو فيقول اللهم اني اسئلك بفعل الخيرات وترك المنكرات وحب المساكين واذا اردت في الناس فتنة فاقبضني اليك غير مفتون رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك وملكيت بارخدا اياي هر آنكه من سوال ميكنم ترا كردن كار اياي نيك و ترك نمودن كار اياي ناپسند و دقيقه اراوه كني در میان مردمان فتنة را پس قبض كن مرا بسوى خود غير فتنة **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلني من ائمة المتقين عبد الله بن عمر و دعا گفت ابي بارخدا اياي گردان مرا از جمله پيشوايان جمعي بر پيژگان **مالك** انه بلغه ان ابا الدرداء كان يقوم من خوف الليل فيقول نامت العيون وعادت النجوم وانت الحي القيوم ابا الدرداء بر بخت است در شب پس ميگفت بخواب رفتند چشمها و فرو رفتند ستارها و تو زنده بر پا دارنده و تدبير كننده عالم **باب** فضل الثلث الاخير من الليل وريان فضائل سيوم حصه از آخر شب **مالك** عن ابن شهاب عن ابي عبد الله الاعرج عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انزل ربنا بادلنا و تعالى كل ليلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخير فيقول من يدعوني فاستجب له ومن يسألني فاعطيه ومن يستغفري فاعف عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ايد پروردگار ما هر شبى بسوى آسمان دنيا نزديك و قيكه باقى ميان سيوم حصه از آخر شب پس منفر مايد كيت كه دعا كنند بختنا پس قبول كنم دعا را و اوكيت كه سوال كنند از من پس بدم او را و اوكيت كه طلب كنند از من گناهان كنند از من پس باي مزيم گناهان او را **باب** تدبير العظام بالليل **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام من الليل فظفر في اقص السماء فقال ماذا قم الله الليل من الخيرات وماذا وقع من الفتن كم من كاسيت في الدنيا عارية يوم القيمة انظروا صاحب الحج رسول الله صلى

امید میکردم که باشی تو شهید پس هر آنکه تو میکردی سامان جهاد را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 هر آنکه خدا میخواهد ثواب و شهادت اجر او را بقدرنیت او و چه چیز را بشماردینشاده گفتند قتل در راه خدا است پس
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان هفت اند سواي قتل در راه خدا تعالی مرده بلا عون شهید است
 و مرده بسبب سوختن شهید است و صاحب مرض ذات الحنجر شهید است و مرده بمرض شکم شهید است و کسیکه
 بمیرد زیر دیوار افتاده شده شهید است و زنیکه بمیرد بسبب حمل شهید است **باب** المصاب تکمیل الله
 سبطیهما زاکل میکند گنا **مالک** عن یزید بن خصیفه عن عروة بن الزبیر انه قال سمعت اذ وج
 النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصیب المؤمن من مصیبة حتی
 الشوكة الا قس بها او کفر من خطایه لا یدری یزید ایهما قال عروة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 غیر سه مسلمان بچشم مصیبتی آنکه نمیرسد او را خاری مگر آنکه عوض آن داده میشود یا گفت زاکل کرده میشود گنا مان او
 نمیداند یزید که راوی این حدیث است که کدامی کلمه ازین دو کلمه گفت عروه **مالک** عن محمد بن عبید
 الله بن ابی معصمه انه قال سمعت ابی الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هريرة یقول قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یتیم منه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدا را
 تعالی اراده کند رختی او غیر مصیبت میرساند او را **مالک** انه بلغه عن ابی الحباب سعید بن یسار
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ینزل المؤمن بصاب فی ولده و حاتم حتى یلقی الله
 و لیس له خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است مسلمان که مصیبت رسانیده میشود او را
 در فرزندان او فرزندان او تا آنکه ملاقات کند با خدا تعالی و نیت او را بچشم گناهی **مالک** عن سفيان
 ابی جرح عن ابی صالم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهد خمسة المطعون
 و المبطون و الغرق و صاحب المدم و الشهيد فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان
 پنج فرقی اند مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غرق شدن و صاحب افتادن دیوار
 و شهید در راه خدا **باب** ثواب المريض اذا احتسب و حمد فی مرضه و بیان ثواب بیمار و قنیکه
 طلب اجر کند بصبر و شکر گوید و بیماری خود **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارک و تعالی الیوم لکین فقال انظر ماذا یقول
 ایضا و یدر فانه یزید الله و انی علیه دفع ذلك الی الله و هو اعلم فیقول لعبد علی ان اقل فیست

۲۱۹

قلت حاشیة

ای قرابت خاصه

ان ادخله الجنة وان انا شفيعته ان ابدل له الحماخير من لحمه ودمه اخيرا من دم مروان الكفر عن
 سياته رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قتيكه بيار شود بنده منفرستد بسوی او خدایتعالی
 فرشته را پس میفرماید به بنید چه چیز میگوید بیا پرسی کنندگان را پس اگر وی و قتیكه بيار پرسندگان آمد پیش او
 هر گشت خدایتعالی را و ثنا گفت بروی بردشته شد این بقوله بسوی خدایتعالی و او دانا تر است پس میگوید
 وعده هست بنده مرا بر دمه من که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شهادت هم او را عوض
 دهم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و زایل کنم از وی گناهای او را **مالك** عن
 بن سعید ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له دجل هنيئا لمات
 ولم يجعل بموضع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك وما يدريك لو ان الله ابتلاه بموضع يكفربه من
 سياته مردی رسید با و موت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مردی حاله خوش است او را
 برود حال آنکه گرفتار نشد بیهیاری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وای باد بر تو و چه چیز طلب کردی اگر
 خدایتعالی مبتلا میکرد او را بر مرضی زایل میکرد و بسبب آن مرض بعضی گناهای او را **باب** ثواب من مات
 له اولاد اذا احتسبهم و در بیان ثواب کسی که مرد او را فرزندان و قتیكه طلب اجر کند بصبر بر ایشان
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيمسه النار الا تحلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش مگر برای حلال کردن **مالك**
 عن محمد بن ابی بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي النضر السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له خسة من النار
 فقالت امرأة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله او اتان قال او اتان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کنید بصبر بر ایشان مگر
 باشند این فرزندان سیری برای او از آتش دوزخ پس گفت زنی که نشسته بود نزدیک آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم یا رسول الله اگر میرند و تن فرمود یا و تن **باب** كَلِمَاتُ نَاصِتٍ مَاتَ لَمْ يَمُتْ اَوْفَاتَ
 مِنْ يَدِكَ فَاَيْتَ و در بیان سخن نغم دهنده برای کسی که مرد او را بمیتی یا کم شد از دست او چیزی **مالك** عن
 يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال هلك امرأة لي فانا في محمد بن كعب القرظي يعزني بها

قلت ففقهه
 بالنصب جوابا
 للنفي ففقهه القسم
 بفقه المنة وكما
 احاد المهمة و
 تشديد الامر
 ما يحل به القسم
 وهو العين والمراد
 بالقسم قوله ففقهه
 وان منكلا الادوارها
 وفتحة الجواب
 على الصراط
 الشامي
 المسند واللام

فقال انه كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم عابد مجتهد وكانت له امرأة وكان محبها ولها محبة فماتت
فوجد عليها وجلا شديدا ولقي عليها أسفا حتى خلى في بيتها وغلقت على نفسها الباب واحجب الناس
فلم يكن يدخل عليها احدا وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي اليه حاجة استفتيه فيها ليس يحزن
فيها الا مشا فنهت فذهب الناس ولزمت بابه وقالت مالي من يد فقال له قائل ان ههنا امرأة
ارادت ان تستفتيك وقالت ان اردت الا مشا فنهت وقد ذهب الناس وهي لا تفارق الباب
فقال انك لنوا لها فدخلت عليه فقالت اني جئتك استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت
من جارة لي حليا فكنيت اليسرة واعطته زمانا ثم اتهم ارسلا الى فيرا فادويه اليهم فقال نعم والله ففعلت
انه قد مكث عنك زمانا فقال ذلك الحق لو ذلك اياه اليهم حين اعاد وكثير زمانا فقال اني يحزن الله
انك اسف على ما اعادك الله ثم اخذ منك وهو حق به منك فابصر ما كان فيه ونعم الله بقولها
فاسم بن محمد گفت مرد زنی از ان بن پسر محمد بن کوب قرطی تغزیه میکرد و مراد باب آن زن پسر
گفت هر آنکه سخن نیست که بود و زنی اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کشنده دبود و از زنی و
بود و شفته آن زن و دوست دازنده او پس هر دو زن پس عکین شد بروی نعم شدید یافت بروی عی تا
آنکه تنها شد و خانه و بستان بر خود و دروازه و در پرده شد از مردان پس داخل نمیشد بروی محکم و هر آنکه
زنی شنید این ماجرا پس او پس گفت هر آنکه مراد بوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم
کرد از وی و در آن حاجت کفایت نمیکند مراد آن صورت کرد و بر سخن گفتن با او پس فرستاد مردان
از دروازه عابد و فرستاد آن زن و لازم گرفت دروازه او را و گفت نیست مرا از طلاقات ام میم چاره
پس گفت پیش آن عابد گویند که بر دروازه زنی است اراده کرده است که طلب فتوی کند از تو و گفت من خواهم
نگردد بر سخن گفتن با او پس فرستاد مردان و او جدا نمیشد و از دروازه پس گفت عابد دستور می دهیید او را پس
داخل شد بروی پس گفت هر آنکه آدم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت عابد بیت آن کار
گفت هر آنکه عاریت گرفتم از زنی که همایندت زیوری را پس میوشیدم آنرا و عاریت میدادم آنرا
زنانی بعد از آن که مردان آدم فرستادند پیش من در باب آن زیور را یا روکنم آنرا بوی ایشان گفت آری
بخدا قسم پس گفت هر آنکه آن زیور و رنگ کرده بود و نزدیک من زانی پس گفت عابد این و رنگ کردن
زیور و نزدیک و اولی تر میکنند و تو آن زیور را با ایشان و قبیله عاریت دادند و زانی پس گفت آنرا

ام قتل
مادر نه من العائیه
انما هو من جهة
۲۲۱
عبد المثل یدخل
قصره فموم الکتاب
کلان قوت زید
اسد اذا روت
ان شجاع پس
بکتاب و اذا روت
ان الجوان العرف
فذلك کذب

عن استنباطه
 الروايات في معناه
 واحده ما قبل فيه
 انه مما زاد في
 العادة في
 الرتبة في الطبقة
 واستحسننا
 ايها القاصدين
 الصوم من الله تعالى
 وقبوله من الله تعالى
 والحمد لله رب العالمين

اي عابد رحم كنوا خدا را يا افسوس مكني بر چيزي كه عاريت وادتر اخدا يعطاي بعد از آن گرفت آنرا از تو واد
 مالك ترست با و به نسبت تو پس عابد نباشد آنچه دروي بود و نفع واد او را خدا بياييب سخن كن زن با
 فضل الصوم وريمان فضيلت روزه داشتن **مالك** عن ابي الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لخلوف فم الصيام اطيب عند الله من ريح المسك انما
 يدرك شهوته وطعامه وشرابه من اجل ف الصيام لي وانا اجزي عليه مختصر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نوسو قسم بذاتي كه نفس من دروست قدرت او ست هر آينه بوي ومان روزه واره خوشبو ترست نزد باب
 خدايها از بوي شك خدايها ميفرماند جزاين است كه سيگزار و شهوت خود را يعني جام را و طعام خود را و
 انما ميدن خود را براي من پس روزه براي من است و من جزا ميدم بعوض آن او را **باب** فضل شهر
 رمضان در فضائل ماه رمضان **مالك** عن حماد بن سهيل بن مالك عن ابي سعيد عن ابي هريرة انه قال ايها
 رمضان فتحت ابواب الجنة وطلعت ابواب النار وصدقت المستجابات ابو هريرة گفت و قيل واد
 رمضان كشاده كرده ميشود و روزاي بهشت و بسته ميگردد و روزاي دوزخ و در زنجير كرده ميشوند سلطان
باب فضل قيام رمضان وريمان فضيلت شب نيزي در رمضان **مالك** يابسانده ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يقول من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمود هر كه شب نيزي كند در رمضان از سر ايمان و احتساب حجت آمرزنده
 شود و براي او آنچه گذشت پيش از ان از گنايان او **باب** فضل ليلة القدر وريمان فضيلت شب
 قدر **مالك** انه سمع من يتيق به من اهل العلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتي بحمار
 الناس قبله واه اشاء الله من ذلك فكانه تقاصر عما اشتهر عن ان لا يبلغوا من العمل مثل الذي يبلغ
 غيره من طول العمر فاعلموا الله ليلة القدر خير من العت شجرة ذلك تنيد ان شخصي كه اعتقاد و شربت برو
 اهل علم كه ميگفت هر آينه رسول الله صلى الله عليه وسلم را نهوده شد عمراي مرومان كه پيش از آن حضرت صلى
 عليه وسلم بودند يا آنقدر كه خدايها خواست از اعمال انشان پس گوي كه تا به پندشت آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم عمراي امت ناي خود را انكه بر سندان عمل مثل آنچه رسيده بودند ان غير انشان در طول اين عمرافرو
 و را خدا يعطاي شب قدر كه وي بهتر است از هزار راه **باب** فضل الصدقة بيان فضيلت صدقة
مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي الحباب سعيد بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

وادتر اخدا يعطاي بعد از آن گرفت آنرا از تو واد
 ايها القاصدين
 الصوم من الله تعالى
 وقبوله من الله تعالى
 والحمد لله رب العالمين
 ان الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لخلوف فم الصيام اطيب عند الله من ريح المسك انما
 يدرك شهوته وطعامه وشرابه من اجل ف الصيام لي وانا اجزي عليه مختصر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نوسو قسم بذاتي كه نفس من دروست قدرت او ست هر آينه بوي ومان روزه واره خوشبو ترست نزد باب
 خدايها از بوي شك خدايها ميفرماند جزاين است كه سيگزار و شهوت خود را يعني جام را و طعام خود را و
 انما ميدن خود را براي من پس روزه براي من است و من جزا ميدم بعوض آن او را **باب** فضل شهر
 رمضان در فضائل ماه رمضان **مالك** عن حماد بن سهيل بن مالك عن ابي سعيد عن ابي هريرة انه قال ايها
 رمضان فتحت ابواب الجنة وطلعت ابواب النار وصدقت المستجابات ابو هريرة گفت و قيل واد
 رمضان كشاده كرده ميشود و روزاي بهشت و بسته ميگردد و روزاي دوزخ و در زنجير كرده ميشوند سلطان
باب فضل قيام رمضان وريمان فضيلت شب نيزي در رمضان **مالك** يابسانده ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يقول من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمود هر كه شب نيزي كند در رمضان از سر ايمان و احتساب حجت آمرزنده
 شود و براي او آنچه گذشت پيش از ان از گنايان او **باب** فضل ليلة القدر وريمان فضيلت شب
 قدر **مالك** انه سمع من يتيق به من اهل العلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتي بحمار
 الناس قبله واه اشاء الله من ذلك فكانه تقاصر عما اشتهر عن ان لا يبلغوا من العمل مثل الذي يبلغ
 غيره من طول العمر فاعلموا الله ليلة القدر خير من العت شجرة ذلك تنيد ان شخصي كه اعتقاد و شربت برو
 اهل علم كه ميگفت هر آينه رسول الله صلى الله عليه وسلم را نهوده شد عمراي مرومان كه پيش از آن حضرت صلى
 عليه وسلم بودند يا آنقدر كه خدايها خواست از اعمال انشان پس گوي كه تا به پندشت آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم عمراي امت ناي خود را انكه بر سندان عمل مثل آنچه رسيده بودند ان غير انشان در طول اين عمرافرو
 و را خدا يعطاي شب قدر كه وي بهتر است از هزار راه **باب** فضل الصدقة بيان فضيلت صدقة
مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي الحباب سعيد بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة بنت الحارث فاذا ضربت فيها يمين ومعه عبد الله بن عباس وخالد بن الوليد فقال من اين لكم هذا فقالت اهدته لي اختي هزيلة بنت الحارث فقال لعبد الله بن عباس وخالد بن الوليد كلا فقالا اولا تاكل انت يا رسول الله فقال اتي تخضرنى من الله حاضنة فقالت ميمونة اسمعيتك يا رسول الله من اين عندنا فقال نعم فلما شرب قال من اين لكم هذا فقال اهدته لي اختي هزيلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايتك يا ديثك التي استأفرتني في حقها اعطيتها اختك وصلى بها وحملك ثم عي عليها فانه خبرك واخبر شد رسول الله وخانه ميمونة بنت حارث كيكى از ازوج آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم پس نگاه آنجا سوهاراست در آنسوهار بيضه است و همراه آنحضرت عبد الله بن عباس و خالد بن وليد بود پس فرمود از كجا آمد شما اين طعام گفت ميمونه بديقه فرستاد من خواهر من هزيلة دختر حارث پس فرمود عبد الله بن عباس و خالد بن وليد را شما بخوريد اينان گفتند تو نميخوري يا رسول الله بزرگوارتر از من حاضر ميشود نزديك من از جانب خداي تعالي حاضر نموده پس گفت ميمونه آيا نوشتم ترا يا رسول الله از شيري كه نزديك است پس فرمود آري پس وقتيكه نوشيد فرمود از كجا است شما را اين شير پس گفت ميمونه بديقه فرستاد براي من خواهر من هزيلة پس فرمود رسول الله ميمونه را آيا ديدى تو آن كبر خود را كه طلب شورت كردى از من در آزاد كردن او بده او را بخوار خود و وصل كن با نقرات خود را اخذت كند او را بر آئينه اين خير يا بهتر است **باب فضل كفالة اليتيم** فضيلت خبردارى كردن **مالك** عن صفوان بن سليم انه بلغه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا وكافل اليتيم له او لغيره في الجنة كهاتين اذا اتقى واستاد باصبعه الوسطى والى تلى الا بهام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من و خبردارى كنده و تربيت نماينده یتيم و آن یتيم از آن او باشد يا از غير او و تربيت مانند اين دو انگشت باشيم و قتيكه بر ميزگاري نمايد و اشاره فرمود با انگشت وسطى و انگشتى كه متصل ابهام است **باب** لا ياخذ الصدقة الا باضطراد غير و صدقة الا باضطرار **مالك** عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لان ياخذ احدكم حيلة فيحطبط على ظهره خيوط من ان ياتي رجلا اعطاه الله من فضله فيسأله اعطاه او منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتي كه نفس من دوست است و دوست آنكه گيرد يكى از شما ريمان خود را پس بنيزم كنده بر پشت خود بهتر است از آنكه بيايد و ريش مردى كه داده است او را خدايتعالى از فضل خود يعنى تو اگر مى پس سوال كند از دوى

سيد باد رايانند ورا يعني خير مالك عن نافع عبيد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو
على المنبر وهو يدكر الصدقة والتعفف عن المسئلة اليد العليا اخبر من اليد السفلى واليد العليا هي
المنفق والسفلى هي السائلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر منبر بود
و او ذکر میکرد صدقه را و خود را باز و دشمن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا
کننده است و دست زیرین سوال کننده است **مالك** عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين بهذا الطواف الذي يطوف على الناس فترده الفقير والفقير والفقير
والفقرتان قولوا من المسكين يا رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن الناس له فتصن عليه
ولا يقوم فيسأل الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نیت مسکین حقیقی طواف کننده که بر میگردد بر مردمان
پس باز میگردد و او را یک تقمه و دو تقمه و یک خرد و دو خرد بکشند پس مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی یابد
مالی که بی احتیاج گردد و او را و مطعم نمیشوند مردمان بروی تا صدقه داده شود و او را برنی خیزد تا سوال کند از مردمان
مالك عن زيد بن اسلم عن ابي قال قال عبد الله بن الارقم اذ لقي على بعير من المطايا استحل عليه امير
المؤمنين فقلت نعم جعل من الصدقة فقال عبد الله بن الارقم اني ان اطلب ان رجلا بادنا في يوم حار غسل لك ما
نظمت ازاده و در قصه یرتم اعطاه که فخر بنه قال فعصبت و قلت يغفر الله لك انت قول لي مثل هذا فقال عبد
الله بن الارقم انما الصدقة تراسل الناس بعينها عنهم گفت عبد الله بن ارقم اسلم را کلمات کن مرا بر شتری
از شتران سبک رو و طالب کنم از امیر المؤمنین که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفت
عبد الله بن ارقم آید دست میداری که مردی فریه در روز گرم بشوید برای تو آنچه زیر از ار است و میان
ران و عانه را بعد از آن بدست ترا پس بنوشی آنرا گفت پس خشم گرفتم و گفتم خدا یا مرا ز او ترا آیا میگوید مرا که
این سخن پس گفت عبد الله بن ارقم جز این نیست که صدقه و سهم مردمان است میشوند آنرا از خویش بآب
ما نقصت صدقه من مال ناقص نکرد صدقه مال را **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول
ما نقصت صدقة لله من مال وما زاد الله عبدا بعوضا الا جزا و ما ناقض عبدا لله الا دفعه الله قال مالك
لا ادري ايتبع هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالك شنید علان بن عبد الرحمن را که میگفت
ناقص نکردیم صدقه مال را و او را داده نمیدهند خدا یا تعالی بنده را بسبب عفو مگر عزت را و تو اضع نه کردیم بنده را
خدا اگر که بر میدارد و او را خدا یا تعالی مالک گفت نمیدانم که این حدیث برداشته میشود یعنی نسبت کرده میشود با

قلت قال قل
ادخره الى ان اجعله
قوله من يصدقها
من ابطال من الله ان
جوابه عفيف النفس
جوابه عفيف النفس
منه ان من يصدق
اي ما اخذ من اليسار
عن المسئلة و هو يقدر
اي من يصدق ان يقدر
و يتكلم في طلبه
الله صابرا و وقته
٢٢٦

حضرت صلى الله عليه وسلم **باب** فضل الصبر والتعفف عن المسئلة و فضيلت صبر و بازماندن از
سؤال مالك عن ابن شهاب عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد الخدري عن ابي اسامه ان قال
سألو رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاهم ثم سالوه فاعطاهم ثلثا حتى نقلا ما عنده ثم قال
ما يكون عندي من خير فلن ادخره عنكم ومن يصدق لعف الله ومن يستغن بعف الله ومن يصبر
يصبره الله وما اعطى احد عطاء هو خير و اتسع من الصبر جماعة از انصار سوال كردند ان حضرت را صلى
عليه وسلم پس داد انشا ترا بعد از ان سوال كرد پس داد انشا ترا امسه لست تا انكه خرج شد آنچه نزد يك و دو
بعد از ان فرمود آنچه ميباشد نزد يك من پس خير و نخواهم كرد از اسوقوف و شتر از شما و هر كه عفت طلب كند
عفت دهد و در اخدايتعالى و هر كه بي نيازي طلبد بي نياز گرداند و در اخدايتعالى و هر كه صبر طلبد صابر گرداند و در
خدايتعالى دزاده است خدايتعالى محكم اعطاي كه وي بهتر باشد و فراخ تر باشد از صبر **باب** ما جاءك
من غير مسئلة فخذ و ما لا فلا تتعز نفسك چيزي كه بيايد ترا بغير سوال پس گير از او آنچه نيايد پس از بي او
گروان نفس خود را **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل
الى عمر ابن الخطاب بعطاءه فودعه عمر فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم رد دته فقال يا رسول
الله انيس قد اخبرتنا ان خيرا الاخذنا ان لا ياخذ من احد شيئا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير مسئلة فاما هو ذق من تركه الله فقال عمر ابن الخطاب ليا
والذي نفسي بيده لا اسأل احد شيئا ولا ياخذ من غير مسئلة الا اخذته رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرستاد بموي عمر بن الخطاب عطا و او را پس باز گردانيد انرا عمر بن الخطاب پس فرمود او را رسول
صلى الله عليه وسلم چرا باز گردانيدى انرا گفت يا رسول الله يا خير دزاده بودى اما كه بهتر است هر شىءى يا
از میان ما كه گيرد از كسى چيزى فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم جز اين نيست انچكم در گرفتن بعد سوال
اما آنچه باشد بغير سوال پس جز اين نيست كه وي روزى خدمت كه ميدهد از او بخدايتعالى پس گفت حضرت عمر
قسم بذات باكي كه نفس من بدست اوست سوال كنم از كسى چيزى و نيايد چيزى من بغير سوال بگر گيرم كنم
باب ثلاث يرضى بها الله ثلاث يستخط عليها الله سه خصلت است كه رضا مىشود با خدا
و سه خصلت است كه ختم مىگيرد بر آنها خدايتعالى **مالك** عن سهيل بن ابي سالم عن ابي هريرة عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله يرضى لكم ثلاثا و يستخط لكم ثلاثا و لا تشركوا

كفت مخبر بان است كه گفته بودم با تو باب ثواب العمرة في شهر رمضان و بيان ثواب عمره و رمضان طاعت
عن سمي مولى ابى بكراته سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت
اني كنت تجهضت الحج فاعترض لي فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اغتري في رمضان فان عمرة
فيه كحجة اذ ذرتي بنى انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يفت برأيه من بان كرده بودم براي حج پس عارضني بشر
آمد مرا پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را كه عمره كن در رمضان پس برآيه عمره و رمضان مانند حج است
باب فضل الجهاد في سبيل الله و بيان فضيلت جهاد و راه خداست **صالح** عن ابى الزناد عن
الأعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائت
القائد الدائم الذي لا يقترن من صلوة ولا صيام حتى يرجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود صفت جهاد
كننده در راه خداست عالى مانند صفت روزه دارنده نماز شب گذارنده است عمل و دام كننده اند نمیشود
نماز و روزه تا آنكه باز گردد **صالح** عن ابى الزناد عن الأعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال تكفل الله من جاهد في سبيله لا يخرج جرح من يديه الا الجهاد في سبيله و تصدق كلامه
ان يجهل الجنة او يؤد الى مسكنه الذي خرج منه ما نال من اجرا و غنيمة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود رمضان شد خداست کسی را كه جهاد كرده است در راه او بر نمی آرد او را از خانه او گر جهاد در راه خداست
و باور داشتن و عدای او كه داخل كند او را بهشت يا باز آرد او را بخانه او كه بر آید او را زان با وجود آنچه
ماصل كروا اجر اغنيتم **باب فضل الجهاد في الجحيم** بيان فضيلت جهاد و در **صالح** عن
بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى قباء
يصل على أم حوام بنت ملحان فتطعمه وكانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل عليها رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاطعمته و طيبست ثقله راسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ
وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا على غزاة في سبيل الله يريدون
يخرجون هذا البحر ملوكا لاسرة و مثل الملوك على الاسرة يشك اسحق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله
ان يجعلني منهم فدعاهما ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت يا رسول الله
ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا على غزاة في سبيل الله يريدون يخرجون هذا البحر ملوكا على الاسرة و
مثل الملوك على الاسرة كمال قال في الاولى قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم

قال انت من الاولين قال فزكيت الجحرفي زمان معاوية بن ابي سفيان فصاحت دابة هاجس خربت
من الجحرف فهلكك بود رسول الله صلى الله عليه وسلم معقدا بأكفه وقيقه سيرفت بوى قبا واخل مشيد برام حرام نيت
لمحان پس طعام حاضر ميگرد وپيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بود ام حرام در نگاه عباد و بهر کس داخل شد بروى رسول
الله صلى الله عليه وسلم روزى پس طعام خور انيد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم و نشست پيش مجيد از سر مبارک
آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان بيدار شد حال آنکه ميخند گفت
ام حرام پس گفتم چه چيز در خنده مى آرد و ترا يا رسول الله فرمود جماعه از امت من بخوده شدند زمين و راه ليک غازی
باشند و در راه خداي تعالى سوار شوند بر دوش اين و دريا حال آنکه با دشانمان باشند نشسته بر تخمها يا گفتم مانند
با دشانمان نشسته بر تخمها تشنگ ميکنند استحق که کدام کلمه فرمود پس گفتم يا رسول الله دعا کن بجناب خداي تعالى که مسير
کنند مرا از جمله ايشان پس دعا کرد و براى وى بعد از ان نهاد سر مبارک خود را پس بخواب رفت بعد از ان بيدار
شد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم يا رسول الله چه چيز در خنده مى آرد و ترا گفت جماعه از امت من بخوده
شدند زمين و راه ليک غازی باشند و در راه خداي تعالى سوار شوند بر دوش اين و دريا حال آنکه با دشانمان باشند نشسته
بر تخمها يا گفتم مانند با دشانمان نشسته بر تخمها چنانکه فرموده بود در مرتبه اولي پس گفتم يا رسول الله دعا کن
بجناب خداي تعالى که بگردم مرا از جمله ايشان فرمود و از جمله نخستيانى گفت انس پس سوار شد و در ياد و زبان
معاويه پس آنگنده شد از جا و ز سوارى خود و قتيکه برآمد از نبيان و در اين باب فضل الشهادة
في سبيل الله بيان في فضيلة الشهادة و در راه خداي تعالى مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي صالح السمان عن
ابيهيرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو لان اشق على امتي لاجبت ان لا تخلف عن
سيرة يخرج في سبيل الله ولكن لا يجد ما احلهم عليه ولا يجدون ما يحلون عليه فيخرجون في شق
عليهم ان يخلفوا بعدك فوددت اني اقاتل في سبيل الله فاقول ثم اقول ثم اقول ثم اقول ثم اقول ثم اقول
الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر نبودى خوف آنکه شقت افكتم راست خود و دست داشتنيکه تا نم سير
نيت هم لشكري که برون مى آيد در راه خداي تعالى و لكن نبياهيم آنچه سوار كنم ايشان را بران و نبي ما نيز چرك
سوار شوند بران تا براكند و شاق ميشود بر ايشان که باز مانند از رفاقت من پس دوست داشتم که من جنگ
ميگردم و در راه خداي تعالى پس نشسته شوم باز زنده کرده شوم من پس نشسته شوم باز زنده کرده شوم مرا پس
نشسته شوم مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابيهيرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال والذي نفسي بيده لو دعت اني اقاتل في سبيل الله فاقبلتم احبي فاقبلتم احبي فاقبلتم كان
 ابوهريرة يقول ثلثا اشهدك الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست راست مرا بزند و کردم که من کارزار کنم در راه خدا تعالی پر
 کشته شوم بعد از آن زنده کرده شود مرا یک شته شوم باز زنده کرده شود مرا یک شته شوم ابوهریره گفت
 سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود **مالك** عن ابی الزناد عن
 الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يفتحك الله يوم القيمة الى رحلتي
 يقتل احدكما الآخر كلاهما يدخل الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيقتل
 فيشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بخند و خدا تعالی التفات کرده بسوی دو شخص میکند یکی از ایشان
 آن دیگر را برود داخل شوند و بهشت کارزار میکنند این یک در راه خدا یک شته میشود بعد از آن رجوع و حیرت
 میفرماید خدا تعالی بر آن کشته پس کارزار میکنند در راه خدا پس شهید میشود **مالك** عن ابی الزناد
 عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يكلم احد
 في سبيل الله والله اعلم من يكلم في سبيله الا جاء يوم القيمة ويحضره ثعبان واما اللواتي لو
 كنتم واليكم ديني مستك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست راست زخمی
 کرده میشود و محکس در راه خدا تعالی و اما ترس کسی که زخمی کرده میشود در راه خدا اگر کسی آید و
 قیامت حال آنکه زخم او بر و انت بخون رنگ مانند رنگ خونت و بوی مانند بوی شک **مالك**
 عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعى في الجهاد وذكر الجنة ودخل من الاضلاع
 ياكل تمرات في يده فقال اني لم يزل الدنيا ان جلست حتى افزع منهن فوطي ما في يده فحمل سبعينه
 فقاتل حتى قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم غيبت فرمود مرا زار و جهاد و یاد و او ایشان را
 و مردی از انصار بخور و خرا چند که در دست او بود پس گفت هر آنکه من جریمم بر دنیا اگر نشنیم تا و قیامت
 فارغ شوم از بن خرا ما پس بنده هست آنچه در دست او بود پس حمله کرد و شمشیر خود پس کارزار کرد تا آنکه
 کشته شد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل قال الغز وغزوان فغز وفتق فيه الكوفة
 وبياسر فيه الشريك ويطاع فيه ذوالهمر وبيعت فيه الفساد فذلك الغز وخير كله وغز ولا
 ينفع فيه الكوفة ولا يأسر فيه ولا يطاع فيه ولا يفتق فيه الفساد فذلك الغز وخير كله وغز ولا

۲۳۰

له قلت
 انك لا تجز
 الكاهن
 موجه دماسال

غزائست که خیر کرده میشود و در آن هنگام بخونجوی محبت و دشمنی و با شریک و فراسودار کرده میشود و صاحب امر را
 و احراز کرده میشود و از فساد پس این غزائست همه آن و قسم دیگر از غزائست که خرج کرده میشود و در آن متکلم تفسیر
 بخونجوی محبت دشمنی میشود و با شریک و فراسودار کرده میشود و صاحب امر را در آن و احراز کرده میشود و از فساد و در
 پس این غزاء وجوب نمیکند حساب آن غزاء که نفع و زیاده را بر سر و پا شریک و فراسودار کرده میشود و در آن متکلم تفسیر
 بیان شخصیکه که گفته شود و در راه خدایتعالی آنکه طلب اجر کند و یا خود روی آورده یا بر جنگ زایل کرده شود و از وی گنا اگر کمتر
 عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابيه انه قال جاء
 رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان قُلتُ في سبيل الله صابراً محتسباً معقباً
 غير مدبرٍ كيف الله عني خطاياي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلما ادبر الرجل ناداه رسول
 الله صلى الله عليه وسلم أو أحرِبْ فتَوَخَّى له فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف قلت فاعاد
 عليه قوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ألا الدين كذلك قال لي جبريل آدم مروي بآب
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت یا رسول الله اگر گفته شوم و در راه خدا حال آنکه میترسند و با شرم و طلب
 کننده اجر روی آورده یا با شرم بر جنگ نه پشت داده و جنگ آید یا زایل کند خدایتعالی از من گنا آنان مرا پس فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم آری پس قتیکه پشت کرده روان شد و از داد او را آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم ای حکم فرمود و بخواندن او پس او از داده شد بحکم آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را پس فرمود و آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 چگونه گفتی پس او را دیگر عرض کرد و سخن خود را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم زایل کند خدایتعالی گنا آنرا مگر قرض را یعنی حقوق
 العباد و چنین گفت مرا جبریل **باب وجوب الاعتصام بالكتاب والسنة و در بیان وجوب جنگ**
زودن کتاب و سنت هالک اند و بعد از آن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تركت فيكم أربعين
 فن تصلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنة نبي رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود گذاشته ام و در میان
 شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه جنگ در زمین بدان کتاب خدایتعالی و سنت پیغمبر او صلى الله عليه وسلم
باب فضل من دعا الى هداية ان فضيلت شخصیکه دعوت میکند بجانب هدایت **هالک** اند و بعد
 آن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من داع يدهو الى هداية الا كان له مثل اجر من اتبعه لا
 ينقص ذلك من اجورهم شيئاً و ما من داع يدعو الى ضلالة الا كان عليه مثل او زادم لا ينقص
 ذلك من او زادم شيئاً رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و من دعوت کننده که بخواند بسوی هدایت

۲۴۳
قلت
الحقیقة کل شیء
اعلا ۱۰

الا اخبرکم بخیر الناس منزلاً یحل أخذ بیعتان فوسیجاً هدی سبیل الله الا اخبرکم بخیر الناس منزلاً
بعده و یحل معتزلاً فی غنیمة یمیم الصلوة ویؤتی الزکوة و یعبّد الله وحده ولا یشرك به شیئاً
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا خبر ندیم شمارا به بهترین مردمان از روی منزله مرو که دست گرفته
لگام پسر خود را بجا و میکند در راه خدا آیا خبر ندیم شمارا به بهترین مردمان از روی منزله بعد ازین یعنی
بعد از آن مجاهد و است که گوشه گرفته است در میان ربه بر بامیدار و نماز را و میدزد کوه را و عبادت
میکند خدا و استیارتها و شریک مقرر میکند با او کسی را **باب** ترک ما یشغل عن ذکر الله و ترک چیزی
که مشغول میکند از یاد خدا **مالک** با سنده اهدی ابو جهم بن حذیفه لرسول الله حمیصة
سما یمیر لها علم فشهد فیها الصلوة فلما انصرفت قال یعنی لعائشة ددی هذا الحمیصة الی ابی جهم
فانی نظرت الی علمها فی الصلوة فکاد یفتی بیده فرستاد ابو جهم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک طایفه
از خود را از علم بود پس حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن حمیصة بنماز پس وقتیکه از نماز گفت
یعنی حضرت عائشة را باز گردان این حمیصة را بسوی ابو جهم پس هر آینه من نگاه کردم بسوی علم آن در نماز
پس نزدیک بود که مشغول گردانم مرا **مالک** من عبد الله بن ابی بکران رجلاً من الانصار و کان یصل
فی حائط له بالقیف و اذ من اودیة المدینة فی زمان القروا النخل قد ذلکلت فدهی مطقة بندها منظر
الیها فاعجب ما دلی من نمرها ثم رجع الی صلوته فاذا هو لا یدعی کم صلی فقال لقد اصابتني و مالی
هذا فتنة فجاء عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذکوله ذلک وقال هو صدقة فاجعله فی سبیل
الحیة فباع عثمان بن عفان نجین الفاضلی ذلک المال الخمسین مروی از انصار نماز میکند و در وقت
از آن خود در وادی قف که وادی است از وادیها مدینه و رزان خرا حال آنکه خرمایان بسبب بسیاری
خوشهها سر فرو کرده بودند پس آن خرمایان طوق بوسانیده شده بودند بسوی ابی بکر نظر کرد آنهم و انصاری ابو
آن خرمایان پس خوشوقت ساخت او را آنچه دید از حال خرمایان بعد از آن بازگشت بسوی
نماز خود پس نگاه وی نمیداشت که چه قدر نماز گذارده است پس گفت و در دل خود هر آینه رسید مر بسبب
مال من فتنه پس آمد پیش حضرت عثمان و وی از و خلیفه بود پس ذکر کرد پیش او این اجرا و گفت آن
بوشان صدقه است پس بنده او را در راه خیر پس فروخت آنرا حضرت عثمان به بنجاه هزار پس نامید که
آن بوستان نجین **باب** سبعة یظلم الله فی ظله یوم لا ینظر الا ظله ففت کس اند که در می آید

قلت
الحقیقة کل شیء
او هو فی فصل ۱۰

خدا تعالی ایشان در سایه خود روزی که نیست سایه الا سایه او تعالی **مالک** عن حبیب بن عبد الرحمن
 الانصاری عن خصم بن عاصم عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ینال الاطلال امام عادل وشاب نشأ فی عباد الله
 الله ورجل قلبه معلق بالمسجد اذ اخرج منه حتی یرود الیه ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلك
 ونفرا قال ورجل ذکر الله خالیاً من قلبه ففاضت عیناه ورجل دعت ذات حسب ورجل قال
 اخاف الله رب العالمین ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم بها ما تنفق بمیسرة رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فرمود غبت تن متند که در می رو خدا تعالی ایشان را در سایه خود روزی که هیچ سایه نیست
 مگر سایه او پادشاه و ادگر چو آنی که پیداشده است و عبادت خدا تعالی و مردی که دل او باز نشسته است به مسجد و تنگ
 بر می آید از مسجد آنکه باز گردد و بوی او و آن دو شخص که یکدیگر دوستی کردند در راه خدا بهم شدند بر دو
 و متفرق شدند بر دوستی و مردی که یاد کرد خدا تعالی را تنها از دل خود پس جاری شد و چشم او و مردی خواند
 او را زنی صاحب غرت و مال بر گفت هر آینه من بیشتر سم از خدا تعالی پروردگار عالمها و مردی که در راه
 خدا تعالی صدقه و ادبش بنیان کرد از آنکه ننیداند دست جیب او آنچه میدارد دست رست او **باب**
 عقوبت خصال من الاثم وریان عذاب خصمها از گناه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد
 الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلول فی قوم قط الا اقی فی قلوبهم الرعب ولا قضی الزانی فی قوم
 قط الا کثر فیم الموت ولا نقص قوم المکیال والمیزان الا قطع عنهم الرزق ولا حکم قوم بغیر الحق
 الا قضی فیهم الدم ولا حقر قوم بالهدی الا سلط علیهم العذاب عبد الله بن عباس گفت ظاهر شده است
 غلول در هیچ قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خدا تعالی در دل ایشان ترس بیم و ظاهر شده است زانور قوم
 هیچگاه مگر بسیار واقع شد در ایشان موت و ناقص نه کردند هیچ قومی پیمان و تراز و اگر بازوشت از ایشان
 خدا تعالی رزق را و حکم نه کردند هیچ قومی بغیر حق مگر ظاهر شود و در ایشان خون الحق و نیکه است هیچ
 قومی عهد را مگر مسلط میکند خدا تعالی بر ایشان دشمن **باب** فضل المتحابین فی الله و بیان فضیلة
 باهم دوستی دارندگان برای خدای تعالی **مالک** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن عمر عن ابی الحباب
 سعید بن مسعود عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارک و تعالی
 یقول ایوم القیمه ائت المتحابین لجلالی الیوم اطلهم فی ظل ینال الاطلال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود هر آنکه بزرگ و توانا میسر نماید روز قیامت کجا اند با یکدیگر دوستی دارندگان برای رعایت بزرگی من
 امروز داخل کنم اینها را در پای خود و از یک پیچ سانه نیت گمراهی من **مالک** عن ابی حاتم بن دینار
 عن ابی دریس الخولانی انه قال دخلت مسجد دمشق فاذا فتی شاب براق الثنایا و اذا الناس
 اذا اختلفوا فی شیء استندوا الیه و صدر و اعن قوله فسالت عنه فقیل لی هذا معاذ بن جبل فلما
 کان الغد خرجت فوجدته قد سبقته بالعجیر و وجدته یصلی فاستظرت به حتی قضی صلاته ثم جئت
 من قبل وجهه فسلمت علیه ثم قلت والله انی لا حبک فی الله فقال الله فقلت الله فقال الله
 فقلت الله قال فاخذ بحبوة و دأب فی حبس فی البیر و قال الشیرازی سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول قال الله تبارک و تعالی اوجبت محبتی للمحبین فی وللیعالمین فی و المیزاد و بنی
 و المتبذلین فی ابی دریس خولانی گفت داخل شدم مسجد دمشق پس نگاه جوانی هست و خندان و زنان
 او و نگاه مردان همراه او و نیزه و قیامه اختلاف میکنند و چیزی متوجه میشوند بسوی او و رجوع میکنند بموافق
 گفته او پس سوال کردم از حال او پس گفته شد مرا که این شخص معاذ بن جبل است پس و یک صبح شد و رفت
 تا جره رفتم به مسجد پس باقیم او را که سبقت کرده است در وقت اجاره آمدن بر من باقیم او را در آن حال ۲۳۵
 که نماز میکرد او پس انتظار او کشیدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را بعد از آن آدم پیش او از جانب روی او پس سلام
 گفتم بروی بعد از آن گفتم قسم بخدا که من دوست میدارم ترا برای خدا پس گفت قسم بخورم بخدا پس گفتم
 قسم بخورم بخدا پس گفت قسم بخورم بخدا پس گفتم قسم بخورم بخدا پس گفت قسم بخورم بخدا پس گفتم
 بسوی خود و گفت خوشوقت شو مرا من شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود که گفت
 خدا بیغالی لازم شد محبت من برای آن دو کس که با یکدیگر محبت دارند برای من و برای آن دو کس
 که با یکدیگر دشمنی میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر زیارت میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر
 مال خرچ میکنند برای من **باب** محبة الله عزوجل و فضل قبول الناس اذا کان صلاح الرجل
 و تقواه بیان محبت خدا بیغالی و فضیلت قبول مردمان و قیامه باشد بسبب صلاح مرد و پرهیزگاری او
مالک عن مهمل بن ابی صخر عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 اذا احبب الله عبدا قال لجبریل علیه السلام یا جبرئیل قد احببت فلانا فاحبب فیجبرئیل ثم ینادی
 فی اهل السماء و ان الله قد احب فلانا فاحبب فیجبرئیل اهل السماء ثم یضع له القبول فی الارض

برخوی او باب فضل ترك الرجل ما لا يعنيه و فضیلت ترك كرون مردی غیر را که در کار نیست او را
 مالك عن ابن شهاب عن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال من حسن اسلام المؤمن ترك ما لا يعنيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود از کمال و از حسن اسلام
 است ترك کردن آدمی آنچه در کار نیست او را باب الاقبال على الصلوة وحسن فهمهم
 و بریان فضیلت متوجه شدن بر حال صغیران و حسن خبرداری کردن با ایشان مالك عن هشام
 بن عروة عن ابيه انه قال انزلت عيسى وتولى في عبد الله بن أم مكتوم جاء الى رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فجعل يقول يا محمد استدني وعند النبي صلى الله عليه وسلم رجل من عطاء المشركين
 فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يعرض عنه ويقل على الآخر ويقول يا فلان هل ترى بما أقول
 بأسا فيقول لا والله ما أرى بما أقول بأسا فانزلت عيسى وتولى ان جاءه الأعمى عروته
 که فرو آورده شد عیسی و تولى در باب عبد الله بن أم مكتوم آمد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس
 شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا و نزدیک آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آنوقت مروی
 بود از عطاءى مشرکین پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم اعراض میکرد از وی و متوجه بود بر آن دیگر که از رؤسا
 مشرکین بود و میفرمود ای فلان آیا منی بخیر میگوئیم عیسی پس میگفت او منی قسم بخوشها که منی بنیم
 بخیر میگوئیم عیسی پس فرو آورده شد عیسی و تولى ان جاره الأعمى باب فی کل ذات کبد
 و طبخة أجور و احسان با هر جانوری که جگر تر و دارد و آب است مالك عن سمیة بنت جحش عن ابي جحش
 سالم السمان عن ابيه روى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينما رجل ميتي بطريقي اذا اشتد
 عليه العطش فوجد بئرا فنزل فيها فشرب فخرج فاذا كلب يلهث يا كل التري من العطش فقال انزل
 لقد بلغ هذا الكلب مثل الذي بلغ مني فنزل البئرا فلا خففتم اصصكم بفضيه حتى دق فسقى
 الكلب فشكر الله له فغفر له فقالوا يا رسول الله ان لنا في البهايم لاجرا فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فی کل ذات کبد و طبخة أجور رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود در آن هنگام که میفرفت
 در راهی آگاه شدت رسید او را تشنگی پس یافت جای پس فرو آمد و در آن چاه بر آب خورد پس برآمد و
 دید آنجا سگی را که زبان بر می آورد و از آن خود بخورد و نمک نماند را بسبب تشنگی پس گفت آنم و بر آن
 رسیده است این سگ از تشنگی مانند آنچه رسیده بود من پس فرو آمد و در چاه پس پر کرد موزه خود را بر آن

گفتند که از زبان خود تا آنکه بر آمد پس اب نو شایندگ را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل پس پادشاه
 اورا بگفتند یا رسول الله آیا ما را و رجا نوران فرمودی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یفر
 که بگردد و از تو است **باب فضل الحیاء** بیان فضیلت حیا **مالک** عن ابن شهاب عن

سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی رجل وهو یحفظ
 أخاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم دع عنان الحیاء من ایمان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کذا فرمود بر شخصی حال آنکه آنمرد ندید میگفت برادر خود را و رباب حیا پس فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بگذر او را و اگر آئینه حیا از ایمانست **مالک** عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزدی
 عن زید بن الحنفیة عن دکانة یروعه الی النبی صلی الله علیه و سلم لکل دین خلق و خلق الاسلام الحیا
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر دینی را خلق است و خلق دین اسلام حیا است **باب فضل**
کظم الغیظ فضیلت فرو خوردن **شم** **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابن

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیس الشدید بالصدوق غیر انما الشدید الذی یمکن نفسه
 عند الغضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پهلوان نیست آنکه گشتی گرفتن میغلطاند مرموم را جز
 نیست که پهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود و زدی **شم** **مالک** عن ابن شهاب عن

حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلاً أتى الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول
 الله علیّ کلّی کلّی اتّعتش دهن و لا تکلّز علیّ فاستی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تغضب هر آینه مروی
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چندانکه که گذران کنم بر حسب آن
 و بسیار فرما بر من که انگاه فراموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم خشم گیر **باب**
ذم الشحّاء و الحقد **باب** مذمت کینه **مالک** عن سهیل بن ابی صالم السمان عن ابی عبد عن

ابیهویرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یفتح ابواب الجنّة یوم الاثنين و الحنّین
 لکل عبد مسلم لا یشترط باله شیئاً الا بجل کانت بینہ و بین اخیه شحّاء و فبقال انظر و اهدین
 حتی یصلطحاً انظر و اهدین حتی یصلطحاً رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کناوه کرده میشود و در و آن
 بهشت روز و نهم و روز و نهمه امر زید میشود هر بنده مسلمان را که شریک مقرر نمیکند با خدا چیزی را اگر مرد
 که بود و در میان او و در میان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت میدادند و در شخص با آنکه

سأقلت
قوله أركوا هذين
أي أركوا هذين

صلح كنفه بايديكم هبت وهدى اين ووتخص را تا آنكه صلح كنفه بايديكم **صالح** عن مسلم بن ابي حريم
عن ابي صلح السمان عن ابي هريرة انه قال تعرض اعمال الناس كل جمعة فترين يوم الاثنين ويوم
الخميس فيعقر كل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه وبين اخيه شجاعة فيقال اركوا هذين حتى
يقفيا او اركوا هذين حتى يقفيا ابو هريرة كفت عرض كرهه ميشو وعلها ي مردمان ودر جمعه وبار روز
ووشبه ورو چشنيه پس امر زيده ميشو ودر بنده سلمان را گر بنده كه بودميان او وميان برادر او كنيه پس
ميشو وگزاريد اين دو شخص را تا آنكه رجوع كند باخلاص يا كفته ميشو و موخران ووتخص را تا آنكه رجوع كنند
صالح عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت سعيد بن المسيب يقول الا اخبركم بخبر من كثير
من الصلوة والصدقة قالوا بلى قال اصلهم ذات البين واياكم والبعضة فانها هي الحالقة
سعيد بن ابي كفت ايا خبر نهم شمارا بخبريكه بهتر است از بسياري از نماز و صدقه گفتند آري فرمود اصل
باين و دور و در خود را از بغض پس بر آينه وي زاي كنده ودين است **باب** انفاء دعوة المظلوم
و در بر پيز كردن از دعا زلم رسیده **صالح** با سنده ان عمران الخطاب استعمل مولى له يدعى
على المحي فقال يا هني اقمهم جناحك عن الناس واثق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم مجابة تختصر
عمر بن الخطاب عامل ساخت مولى از ان خود را كه خوانده ميشد او را بنيا بر حرمي پس كفت يا مني بن كن باز و يا مني بن
از مردمان و بهتر سر دعا مظلومان را پس بر آينه دعا مظلوم مقبول است **باب** دفع اسائة الطعن و
والتحاسد والتساغص و در دست بدگمان شدن و حبس جوئي مردمان نمودن و با هم حسد كردن و بغض
و زيرين **صالح** عن ابي الزناد عن الامام عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اياكم والطعن فان الطعن اكذب الحديث ولا تحسسوا ولا تجسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا
ولا تبغضوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله اخوانا رسول الله عليه وسلم فرمود و در داين خود را را
گمان بد پس بر آينه گمان بد دروغ ترين سخن است و عيب جوئي كنيد و تخش عيب بايديكم نمايد و مناقشه
با هم كنيد يعني غلبه بر چيزي بايديكم كنيد و حسد كنيد و بغض بايديكم كنيد و پشت نگر و انيد از كيد گر و باشيد
اي بنديگان خدا برادران با هم **باب** التزغيب في شكر نعم الله عز وجل **باب** در غيب و اودن
شكر نعمت خداي عز وجل **صالح** انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد
فوجد فيه ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب فساها فقاما لا اخوجنا الجوع فقال رسول الله صلى

الله عليه وسلم وانا اخر حتى الجوع قد هبوا الى ابي الهيثم بن التيهان الانصاري فاحرقهم تسعين عينا
 يعجل وقام فلذبحهم ثم شاة فقال رسول الله عليه وسلم نكت عن ذات الدار فذبح لهم شاة و
 استعذب لهم ماء فعلق في فخله ثم القايد لثا الطعام فاكلوا منه وشربوا من ذلك الماء فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انفساكن عن نعيم هذا اليوم رسول الله صلى الله عليه وسلم داخل شد
 مسجد پس آیت وروی ابو بکر صدیق را و عمر بن الخطاب را پس رسید از ایشان پس گفتند بر او رواه اگر سنگی
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مرا نیز بپرون آورده است گسنگی پس فرستند بوی ابو الهيثم
 انصاری پس ابو الهيثم فرمود اهل خود را برای ایشان مهیا ساختن قدری جو که نزدیک او بود که ساخته شود
 و بر خاست تا بچ کند برای ایشان بزنی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و در شوازی که شیر
 دار باشد یعنی بز شیر و از بچ کن پس بچ گرد برای ایشان بز را آورد و آب شیرین برای ایشان را بخت
 از او خرابانی بعد از آن حاضر کرده شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از انطعام و نوشیدند از آن آب
 سرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم البته سوال کرده خواندند شما را از نعمت امروز **باب**
فضل الخوف من الله عز وجل و در بیان فضیلت خوف از خدا **مالك** عن ابي الزناد عن
 الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رجل لم يعمل حسنة قط الا صلاه
 اذا صلات فاحرقوه ثم اذروا نصفه في البر ونصفه في البحر فوالله لئن قد والله عليه لعذاب
 عذابا لا يعذب به احد من العالمين فلما مات الرجل فعلوا بما امرهم به فاحرق الله البر فجمع ما فيه
 ثم احرق الله البحر فجمع ما فيه ثم قال لم فعلت هذا قال من خشيتك يا رب وانت اعلم قال انظر
 له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که گفت مردی که کرده بود بچ گاه کار نیک بینی وصیت کرد اهل خود
 را و قسیمی میر و این شخص بجزیرا را بعد از آن برآوردنید نصف او را در خشکی و نصف او را دریا قسیمی
 که اگر دست یا بدیدی خدا البته عذاب خواهد کرد او را عذابی که کنه بیان صفت نمیگردد پس
 و قسیمی بجزیره آن شخص بجا آوردند وصیت او را اهل او کردند آنچه فرموده بود و ایشان را پس حکم فرمود
 خدا تعالی بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود بعد از آن حکم کرد و دریا را پس جمع کرد آنچه در وی بود بعد از آن
 فرمود و چرا کردی این همه گفت یا خدا یا از ترس تو و تو را از ترس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باز
 او را **باب فضل حب لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا** **مالك** عن ابي الزناد

[illegible]

مستخرج من نسخة بخطه في دار الكتب بمصر

وسلم فرمود هر آنکه یکی از شما و قبیله میسر و ظاهر کرده میشود بروی جای نشستن او هر صبح و شام اگر از اهل بیست
 پس وی از اهل بیست است در نبودن جائی و اگر از اهل دوزخ است پس وی از اهل دوزخ است با اعتبار
 گفته میشود او را نیست جای نشستن و تا و قبیله را نگیزد و ترا خدا تعالی تا روز قیامت **باب شمه المؤمن**
طیتر یعلق من شجر الجنة روح سوسن جانور است که میخورد از درخت ابی است **مالك** عن ابن شهاب
 عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك الاضادی انه اخبره ان اباہ كعب بن مالك كان يحدث ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم
 يعثر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و جز این نیست که روح سوسن مرغیست که میخورد و درختان بیست
 تا آنکه بازگردد و از خدا تعالی بسوی جسده او روزیکه برگیزد و او را **باب المستترج** المستترج منه
مالك عن محمد بن عمرو بن حاتم عن محمد بن كعب بن مالك عن ابی قتادة بن ربعی انه
 كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم
 قالوا يا رسول الله ما المستترج وما المستترج منه قال العبد المؤمن يستترج من نصيب الدنيا و اذا
 الى رحمة الله والعبد الفاجر يستترج منه العباد والبلاد والشجر والدواب كذا رويته شيرازي حضرت
 صلى الله عليه وسلم خبازه را پس فرمود صاحب خبازه یا خود رخت یا بنده رخت یا رخت می یا بنده از وی مردان صحاب
 عرض نمود و رخت رخت یا بنده و رخت یافته شده از وی فرمود بنده سوسن رخت می یا بنده از تصدیقات
 دنیا و انداز آن بسوی رحمت خدا تعالی بنده فاجر رخت می یا بنده از وی بندگان و شهرها و درختان و کوهها
باب تعبير الناس مالك عن يحيى بن سعيد ان عبد الله بن مسعود قال لا تسانك في ثوب
 كثير قهقهة قليل قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه قليل من يسأل كثير من يعطي يطيل
 في الصلوة ويقصر في الخطبة ويدون اعمالهم قبل احوالهم وسياقي على الناس زمان قليل
 قهقهة كثير قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه كثير من يسأل قليل من يعطي يطيل
 في الخطبة ويقصر في الصلوة يدون اعمالهم قبل احوالهم عبد الله بن مسعود گفت شخصی را هر آنکه
 تو در زمان هستی که بسیار اندر معنی فهان او کم خوانندگان او نگارنده شده میشود و بروی احکام قرآن را و
 ضایع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم انداز آنکه سوال کنند بسیار انداز آنکه عطا میکنند و راز میکنند
 نماز را کوتاه میکند خطبه را و شرم میکند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و روزی است که بسیار

فيلق من شجر الجنة روح سوسن جانور است که میخورد از درخت ابی است مالك عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك الاضادی انه اخبره ان اباہ كعب بن مالك كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم يعثر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و جز این نیست که روح سوسن مرغیست که میخورد و درختان بیست تا آنکه بازگردد و از خدا تعالی بسوی جسده او روزیکه برگیزد و او را باب المستترج المستترج منه مالك عن محمد بن عمرو بن حاتم عن محمد بن كعب بن مالك عن ابی قتادة بن ربعی انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم قالوا يا رسول الله ما المستترج وما المستترج منه قال العبد المؤمن يستترج من نصيب الدنيا و اذا الى رحمة الله والعبد الفاجر يستترج منه العباد والبلاد والشجر والدواب كذا رويته شيرازي حضرت صلى الله عليه وسلم خبازه را پس فرمود صاحب خبازه یا خود رخت یا بنده رخت یا رخت می یا بنده از وی مردان صحاب عرض نمود و رخت رخت یا بنده و رخت یافته شده از وی فرمود بنده سوسن رخت می یا بنده از تصدیقات دنیا و انداز آن بسوی رحمت خدا تعالی بنده فاجر رخت می یا بنده از وی بندگان و شهرها و درختان و کوهها باب تعبير الناس مالك عن يحيى بن سعيد ان عبد الله بن مسعود قال لا تسانك في ثوب كثير قهقهة قليل قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه قليل من يسأل كثير من يعطي يطيل في الصلوة ويقصر في الخطبة ويدون اعمالهم قبل احوالهم وسياقي على الناس زمان قليل قهقهة كثير قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه كثير من يسأل قليل من يعطي يطيل في الخطبة ويقصر في الصلوة يدون اعمالهم قبل احوالهم عبد الله بن مسعود گفت شخصی را هر آنکه تو در زمان هستی که بسیار اندر معنی فهان او کم خوانندگان او نگارنده شده میشود و بروی احکام قرآن را و ضایع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم انداز آنکه سوال کنند بسیار انداز آنکه عطا میکنند و راز میکنند نماز را کوتاه میکند خطبه را و شرم میکند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و روزی است که بسیار

فيلق من شجر الجنة روح سوسن جانور است که میخورد از درخت ابی است مالك عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك الاضادی انه اخبره ان اباہ كعب بن مالك كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم يعثر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و جز این نیست که روح سوسن مرغیست که میخورد و درختان بیست تا آنکه بازگردد و از خدا تعالی بسوی جسده او روزیکه برگیزد و او را باب المستترج المستترج منه مالك عن محمد بن عمرو بن حاتم عن محمد بن كعب بن مالك عن ابی قتادة بن ربعی انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما شجرة المؤمن طيتر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم قالوا يا رسول الله ما المستترج وما المستترج منه قال العبد المؤمن يستترج من نصيب الدنيا و اذا الى رحمة الله والعبد الفاجر يستترج منه العباد والبلاد والشجر والدواب كذا رويته شيرازي حضرت صلى الله عليه وسلم خبازه را پس فرمود صاحب خبازه یا خود رخت یا بنده رخت یا رخت می یا بنده از وی مردان صحاب عرض نمود و رخت رخت یا بنده و رخت یافته شده از وی فرمود بنده سوسن رخت می یا بنده از تصدیقات دنیا و انداز آن بسوی رحمت خدا تعالی بنده فاجر رخت می یا بنده از وی بندگان و شهرها و درختان و کوهها باب تعبير الناس مالك عن يحيى بن سعيد ان عبد الله بن مسعود قال لا تسانك في ثوب كثير قهقهة قليل قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه قليل من يسأل كثير من يعطي يطيل في الصلوة ويقصر في الخطبة ويدون اعمالهم قبل احوالهم وسياقي على الناس زمان قليل قهقهة كثير قهقهة في حروف القرآن وتصبح حروفه كثير من يسأل قليل من يعطي يطيل في الخطبة ويقصر في الصلوة يدون اعمالهم قبل احوالهم عبد الله بن مسعود گفت شخصی را هر آنکه تو در زمان هستی که بسیار اندر معنی فهان او کم خوانندگان او نگارنده شده میشود و بروی احکام قرآن را و ضایع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم انداز آنکه سوال کنند بسیار انداز آنکه عطا میکنند و راز میکنند نماز را کوتاه میکند خطبه را و شرم میکند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و روزی است که بسیار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

زمانی که کم باشند معنی همان او بسیار باشند خوانندگان او نگارنده است خود در وی لحظ حروف قرآن و ضایع کرده شود احکام قرآن بسیار است آنکه سوال کند و کم است آنکه بدید و از آن کند در وی خطبه را و کلام سازد در وی نماز را ابتدا کند برای فاسده پیش از عمل خود **باب** احیاء النبی صلی الله علیه و سلم بان الفتی یحدث من شرق المدینة و بان الفخر و الخیلة فی اهل الخیلة و الابل و السکینة فی اهل الغم **باب** در خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنکه قلعه پیدا میشود از جانب شرقی مدینه و با آنکه خود سزا و کبر در اهل کلمه بیان و شترانست و اطمینان و نرم خوئی و راجل رسته **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال راى الکفر فکفر و المشوق و الفخر و الخیلة فی اهل الخیلة و الابل الفدا دین اهل الوبر و السکینة فی اهل الغم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود سر کفر و غم و او جانب شرق است و خود ستائی و بزرگ بینی و راجل گله اسبان و شتران است آنکه آواز بلند میکنند اهل خیمها اند و اطمینان و نرم خوئی و راجل رسته **مالک** انه یغیران عمران الخطاب اداد الخروج الى العراق فقال له کعب الاحباب لا تخرج الیها امیر المؤمنین فان بها تسعة اعشاد الفخر فسقوا الجن و بها الداء العضال عمر بن الخطاب خوست بر آمدن بسوی عراق پس گفت او را کعب احباب بیرون میایا امیر المؤمنین بسوی عراق پس هر آینه در عراق نه حصه از حصهای ده گانه سحر است و در عراق طاق از جن اند و در عراق بیماری سخت **باب** شدۀ المصائب عند قوب القيمة **باب** در بیان شیخی شهادتها وقت نزدیک آمدن قیامت **ظاک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تقوم الساعة حتی یمیز الرجل بقیو الرجل فیقول یا لیتنی مکان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود قائم نشود قیامت تا آنکه بگذرد مرد بر قدر مردی پس گوید ای کاش من بودم بجای او یعنی شهادت مصائب بحدی رسد که آدمی تمنا کند موت را **مالک** عن ابن حنبل عن حماد بن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لتتربن المدینة علی احسن ما کانت حتی یدخل الکلب و الذئب فیفدی علی بعض سوارى المسجد و علی المنبر فکالوا یا رسول الله فلن تكون التماذک الزمان قال لعوا فی الطیر و السباع رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود گذشتۀ شما شد مدینه را یعنی نزدیک قیامت با حالتی که بهترین احوال وجود او است یعنی آباد و غیر خراب پس در آید سگ یا گرگ و بول کند بر بعضی تنوهای مسجد یا گفت بر منبر پس گفت ندید رسول الله پس اگر خواهد بود میباید و آن زمان فرمود

[illegible]

فکر فی

هو المصطفى
الذي نزل
الرجال الطوال
الذي الذي
مجاله ما حده
الذي الذي
الذي الذي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سواد قلیل القطع
یعلو

اليس هو المستور

من طيبة الصحابة

والتابعين وزهدهم
لطان

علیه وسلم اول کسی است که شوق شود برین از روی بعد از آن شوق شود و از سایر خلایق عقب او علیه الصلوٰۃ و السلام
و معنی عاقب آنکه بعد از وی پنجاهم بری است و الله اعلم **باب** صفت النبى صلى الله عليه وسلم
و کتبه عشره حین الوحي الیه و حین هاجر و حین توفی و بریان صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و چه قدر رود و در او وقتی که وحی کرده شد بسوی او و وقتی که حجت فرمود و وقتی که متوفی شد صلی الله علیه
و سلم **مالك** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالك انه سمع يقول كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليس بالطويل البائن ولا بالقصير وليس بالابيض الامتحى ولا بالاسود
ولا بالجند القلط ولا بالسبط بعثه الله على راس اربعين سنه فاقام بمكة عشر سنين و
بالمدينة عشر سنين و قواه الله على راس ستين سنه و ليس فى راسه و لحية عشر و ن
شعرة بيضاء صلى الله عليه وسلم انس بن مالك گفت بنور رسول الله علیه وسلم و راز قاست باقر اطو
و تاه قاست و نه غید رنگ که غیدی خالص داشته باشد و نه غید رنگ که سفیدی او با مل سیاهی باشد
و نه رنگ موی که پیش موی او به نهایت رسیده باشد و نه کثاده موی مانند آنکه شانه کرده باشد به پنجاهم
و رتاد او را خدا تعالی نزدیک تمامی چهل سال از عمر شریف او پس اقامت فرمود بمکه و ده سال و بدین
ده سال و متوفی کرد او را خدا تعالی نزدیک تمامی شصت سال و بنود و سر مبارک او و ریش شریف
و صلی الله علیه و سلم بیت موی سفید **باب** کیف کان یاتیه الوحی و بریان آنکه چگونه می آمد
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم وحی **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج
النبي صلى الله عليه وسلم ان الحادث بن هشام سأل النبي صلى الله عليه وسلم كيف ياتيكم
الوحى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احيا نا يا ايها النبي في مثل صلصلة الجرس وهو أشده
عليّ فيقيم عني وقد وعيت ما قال و احيا نا يمثل لي الملك رجلا فيكلمني فأعني ما يقول قالت
عائشة و لقد رايته ينزل علي في اليوم المشد يد البرق فيقعهم عنه و ان جبينه لتقصع عرقا
عاشت بن هشام سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم چگونه می آید پیش تو وحی پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در بعض اوقات می آید بر من وحی در صورتیکه مانند آواز جرس و این سخت ترین اقسام
وحی است بر من پس منقطع گردانیده میشود و از من حال آنکه در دل نگاه داشته ام مضمون او را و در
بعض اوقات تمثل میشود برای من فرشته بشکل مردی پس سخن میگوید یا من پس یا میگوید یا میگوید

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

گفت حضرت عائشه و هر آينه و ديدم آنحضرت را صلعم كه فرودى آمد بروى وحى در روزى سخت سرد
 پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال آنكه جدين مبارك بجارى شد بعرق **باب**
 هَذَا يَوْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَر بَيَانِ خَصَلَتِ آنحضرت صلى الله عليه وسلم **صَالِك** عَنْ ابْنِ شَهَابٍ
 عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهَا قَالَتْ لَحِظْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَهْرَيْنِ قَطَأَ الْأَخْذِ أَتَيْتُهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ أَتَمًّا فَإِنْ كَانَ أَتَمًّا كَانَ أَبْعَدَ لِلنَّاسِ مِنْهُ وَمَا
 أَتَمُّ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تَهْتَلِكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ بِهَا حَضْرَتِ
 عَائِشَةَ فَمَرَدَ وَاجْتِيَارَ وَادَعَتْ أَنْحَضَتْ رَأْسِي إِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَوَّكَ بِمِجْكَاهٍ كَرَّاءٍ خَتِيئًا مِيفَرُودًا سَانَ
 تَرِينَ بِرَوَّارَاتٍ وَقَتِيلِكُهُ بِنَاشِدِ أَنْ سَانَ تَرَكْنَاهُ بِسِ الْأَرَكْنَاهُ مِيبُودَ آنحضرت صلى الله عليه وسلم وَوَرِيزِ
 مَرْدَانِ بُودِى از وى و انتقام کشید آنحضرت صلى الله عليه وسلم برای نفس خود و مروتیکه بر خسته شود
 حُرْمَتِى از آن خدا تعالی انتقام کشید برای خدا تعالی بسبب آنحضرت **صَالِك** بِاسْنَادِهِ كَانِ رَسُولُ اللَّهِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُ الْمَسَاكِينَ وَيَسْأَلُ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَرْبَعِ مِيفَرُودٍ مَكِينًا
 وَسَوَالِ مِيفَرُودٍ وَازْجَالِ إِيثَانِ **صَالِك** بِاسْنَادِهِ أَنَّ حَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لَطْعَامٍ صَنَعَهَا لَهُ قَالَ النَّسْ فَلَمْ تَهَبْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ فَغَرِبَ
 إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ شَعِيرٍ وَهَرَقَ قَائِمَةً دَبَّاءَ وَرَرَى خَوَانِدَ آنحضرت رَأْسِي إِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَسْطِي كِي سَاخْتَهُ بُودِ
 بِرَأْسِي آنحضرت صلى الله عليه وسلم كَفَتِ النَّسْ نَفْتَمَ مَعْرَاهُ آنحضرت صلى الله عليه وسلم بِوَسْطِي لَطْعَامِ بِسِ
 نَزْدِكِ كَرْدَانِدِ بِوَسْطِي آنحضرت صلى الله عليه وسلم كَانِى از جَوَ و شَوْرَ بَای كِه در وى كِه و بُودِ **صَالِك**
 بِاسْنَادِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ سَمَرِ نَهْجٍ
 نَعْمًا لَقَسَمْتُمْ عَلَيْكُمْ تَمَّ لَا يَجِدُ فِي خَيْلٍ وَلَا جَبَانًا وَلَا كَذِبًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَرَدَ
 قَسَمَ بِنَافَتِ كِي نَفْسِ مِيفَرُودِ رُوسْتِ قَدَرْتَا و سَتِ الْكَرَائِدِ كَرْدَانِدَ خَرَابِيعُ بَرَّشْمَا مَانِدَ وَرَحْتَهَا رَغِيلًا أَنْ تَبَايَعَهُ
 جِهَارًا بِأَيَّازِ بَرَّشْمَا قَسَمْتِ مِيفَرُودِ أَنْ رَابَرِ شَمَا بَعْدَ از ان نِى يَابِيدِ رَا بَخِيلِ وَنَهْ نَزْدَلِ وَنَهْ وَرَعْلُو **صَالِك**
 أَنْ بَلَّغْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَ غَمًّا قَبِيلٍ وَأَنْتَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَأَنَا صَلَّيْتُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَرَدَ نِيفْتِ بِمِيفَرُودِ
 كِه جَرَانِدَه هَسْتِ رَمِهْ كُوفَتَا از اَكْفَتَه شَدِ وَ تَوَهَّمِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ جَرَانِدَه فَمَرَدَ وَ مِنْ نِيفَرُودِ بَرَّشْمَا

۹
 قلت الخلفاء
 خفف السند عا و ساعا
 ۲۴۹

ما قلت
قلنا علی علیهم السلام
الصلوات

خواهد بود و شنگ و جدل تا روز قیامت **باب** شفاعت النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات
من امت و بریان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مرد و از امت او **مالک** عن
علقمه بن ابی علقمه عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلہ فلیس نیا به ثم خرج قالت فاهوت جادیتی بریره
تبعته فابعتته حتی جاء البقیع فوقف فی اذناه ما شاء الله ان یفعل ثم انصرف فسمعت
بریره فاجرتنی فلم اذکله شیئا حتی أصبح ثم ذکوت ذلك له فقال انی بعثت الی اهل البقیع
لاصلی علیهم حضرت عائشه فرمود برخاست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس شید جامه را خود
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیز خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رود پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل مدینه از بقیع تا وقتی که خدا تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد
از آن بازگشت پس بیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا اینی که کرده ام و نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی تا آنکه در وقت صبح در آمد بعد از آن که کردم آن ماجرا اینی که
پس فرمود هر آنکه من فرستاده شدم بسوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما اکوم الله
نبی صلی الله علیه وسلم بزیاده الماء والطعام بسبب در بیان اگر ارام خدا تعالی به پناهنده خود صلی
الله علیه وسلم با فرازش آب و طعام بسبب او **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه عن
ابن مالک انه قال دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وحانت صلوۃ العصر فالتفت للناس وضوء
فلم یجدوه فأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء فی اناء فوضع رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی الاناء یدیه ثم امر الناس یتوضؤون قال انس فوايت الماء ویتبع من تحت اصابعه فوضوا
الناس حتی توضؤوا عند آخرهم انس گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز
عصر رسیده بود پس طلب کردم روان آب وضو را پس نیافتند از این و روه شد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب وضو را آوردی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آفرید هست مبارک
خود را بعد از آن فرمود و روان را که وضو کنند از این آب گفت انس دیدم که روان میشود آب از زیر
انگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند و روان آنکه وضو کردند تا آخر ایشان

صالح عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة قد
 سلیم لقد سمعت صوت رسول الله صلعم ضعیفا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شیء فقال
 نعم فخرجت اقراضا من شعیر ثم اخذت خمارا لها ثم اتت العیز بعضه بعض ثم دسنت تحت
 یدى وردتني ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فذهبت به فوجدت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا في المسجد ومعه الناس فقامت عليهم فقال رسول الله
 الله عليه وسلم ارسلك ابو طلحة قال نعم قال فطعام قال نعم فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اني مع قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاجبرته
 فقال ابو طلحة يا ام سلیم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام
 ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم انطلق ابو طلحة حتى افرز رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه ثم اياه الى البيت معه حتى دحا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه يا ام سلیم ما عندك قالت بذلة العیز فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم ففت و
 عصرت عليه ام سلیم علكة لها فادمنته ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان
 يقول ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم
 فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم
 خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة حتى كل
 القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا كفت انس كفت ابو طلحة بن خودام
 سلیم مر انني شنيدم آواز انحضرت صلى الله عليه وسلم ضعيف شده يشناسم وريں آواز انحضرت صلى الله
 عليه وسلم گرسنگی را پس آيا هست پیش تو پذيری گفتم آری هست پس بر آورد و در و چند از جو بعد از آن
 گرفت دانسی از آن خود و پيچيد نان را به بعضی آن بعد از آن در آورد و از آن درست من و بچای داد
 پو شنيدم را بعضی از آن بعد از آن فرستاد مرا ابوی انحضرت صلى الله عليه وسلم گفتم بروم انطعام را
 پس باقم انحضرت را صلى الله عليه وسلم نشسته و در سجده و با انحضرت مردمان بودند پس پيامم را ایشان
 فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم آيا فرستاده هست ترا ابو طلحة گفتم آری فرمود فرستاده هست برای طعامم
 گفتم آری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم باخرومان که همراه او بودند برخیزد گفتم انس پس و آن

آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت شد من پیش آنحضرت صلعم تا آنکه آمد پیش ابوطحیه پس خبر دادم و او را
پس گفت ابوطحیه ای ام سلیم بر آئند آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با مردان دینت نزدیک ما از قوم طعالم
آنچه خورایم ایشان را پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و امانت است پس رفت ابوطحیه تا آنکه ملاقات کرد با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس روی آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوطحیه همراه او تا آنکه داخل شدند در دو بخانه
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یارای ام سلیم آنچه نزدیک است پس آورد آن نان را پس ام فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم همبیا کردن آن پس ریزه ریزه کرده شد و افشرد بر سر آن ریزه را ام سلیم آورد و غن از
چرم پس با ناخویش مخلوط ساخت او را بعد از آن فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم از قبیل او عیبه نجیب
خداست یا نجیب خواسته بود که بگوید بعد از آن فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس خوردند
تا آنکه سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس خوردند
تا آنکه سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس
خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را
پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد
ایشان را پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن و سیر شدند و آن
قوم بقعاً و کس بودند ایستاد و کس بودند صالحاً عن ابی الزبیر المکی عن ابی الطفیل عاصم بن وائله ان
معاذ بن جبل اصبره انهم خرجوا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام بتولک فکان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یجمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء جمیعاً قال فاحر الصلوة یوماً ثم خرج
فصلی الظهر والعصر جمیعاً ثم دخل ثم حجج فصلی المغرب والعشاء جمیعاً ثم قال انکم ستاتون عدا
شام الله عین بتولک وانکم لن تاتوها حتی ینفی الخیار فمن جاءها فلا یمس من ماءها حتی ینشیئاً فی جنبها
وقد سبقنا الیها رجلاً والعین یخص شیء من ماء فساها رسول الله صلی الله علیه وسلم هل
مسست من ماءها شیئاً فقال نعم فسبها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال لهما ما شاء الله ان
یقول ثم غر فابادیهم من العین قلیلاً قلیلاً حتی اجتمع فی شیء ثم غسل رسول الله صلی الله علیه
وسلم فیه وجهه ویدییه ثم اعاده فیها حجرته العین بما وکثیر فاستقی الناس ثم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوتیک یا معاذ ان طالت بالک حیوة ان تری ما هرئنا قد مؤثی جناناً ما معاذ بن جبل

9

قوله

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا دُخِرَ فِي السَّجْدِ

ایضاً

ای فطرت اللہ
والباء المہدی اللہ

پایگاه ایستگاه

فکر و فکر

برجیہ

فيلسوف مشهور
في القرنين العاشر والحادي عشر

۲۵۲۲

والله اعلم

جملہ شیعہ ائمہ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسمه ای بتوفیق کند

پیشانی

نقد و سنجش

14C.

روایت کرد که اصحاب برآمدند همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم سال غزوه تبوک پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع میکرد و در میان ظهر و عصر و در میان مغرب و عشا گفت معا بن جبل پس تاخیر کرد نماز را یک روز بعد از آن برآمد پس گذارد نماز ظهر و عصر همه یک جا بعد از آن داخل شد و رخصه بعد از آن برآمد پس گذارد نماز مغرب و عشا یکجا بعد از آن فرمود هر آینه شما خواهید آمد فرواتا را البکبشمه تبوک و هر آینه شما نخواهید رسید بان خشمه تا آنکه گرم شود روز پس هر که برسد آنجا باید که دست زساند از آب او بخیزی تا آنکه نیایم من پس آمدیم بان خشمه حال آنکه پیشتر از ما رسیده بودند و آن خشمه دوم و آن خشمه کم کم جاری بود بخیزی از آب پس سوال فرمود آن دو کس را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا دست رسانید یا از آب این خشمه بخیزی پس گفتند آری پس شناسم و ادیشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت ایشان را از باب توبیخ و تهدید آنچه خوشه بود خدا تعالی که بگوید بعد از آن غزوه غزوه جمع کردند بدستهای خود از خشمه اندک اندک تا آنکه جمع شدند در آنجا بخیزی بعد از آن شست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آب روی مبارک خود را و دوست خود را بعد از آن باز بخت آب را در آن خشمه پس روان شد خشمه آب بسیار پس آب خوردند مردان بعد از آن فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک است ای معاذ اگر دراز شد در حق تو زندگانی که ببینی مواضعی که اینجا است برگردده شود به بوستانها باب ما اكرم الله تعالى باستجابة دعائهم في طلب الغيث لهم بيان آنچه اكرام فرمود خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قبول کردن دعا را و در طلب باران برای ایشان مالك عن شريك بن عبد الله بن ابی بکر عن انس بن مالك قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي وقطعت السبل فادع الله فادع رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا من الجمعة الى الجمعة قال فجاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت واقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم طهروا الجبال والاكمام ويطون الاودية ومنابت الشجر قال فالتجأت عن المدينة فالتجأت الى النوى ما لك گفت آمد مردی در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله لاک نذرتی یعنی بسبب محط باران و بریده شدن راههای چارپایان بسبب ضعف نمیتواند رفت یا نمی یابند گیاه را و در راه پس عاکن بجناب الهی پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باران باریده شد با از جمعه

سأقلت
فقد انقطعت السبل
فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم
يا رجل الكرام في الطريق
وقيل كان الضمير
فادع الله فادع رسول الله
صلى الله عليه وسلم
فخطبنا من الجمعة الى الجمعة
قال فجاء رجل الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
تهدمت البيوت واقطعت السبل
وهلكت المواشي فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم
اللهم طهروا الجبال والاكمام
وطهروا الاودية ومنابت الشجر
قال فالتجأت عن المدينة
فالتجأت الى النوى ما لك
گفت آمد مردی در خدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس گفت یا رسول الله لاک
نذرتی یعنی بسبب محط باران
و بریده شدن راههای چارپایان
بسبب ضعف نمیتواند رفت
یا نمی یابند گیاه را
و در راه پس عاکن بجناب الهی
پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس باران باریده شد با از جمعه

اجمعه و اگر گفت انس پس آمد شخصی بنوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله منیدم خداها را
منقطع شدند راه ایشان بسبب شدت باران و بلاک شدند مواشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ای بار خدا یا بلبر بکندی که مها و قلها و در میان و اوها و جامی روئیدن و درختان گفت راوی پس در
ابر از دینته افتاد و در شدن **باب** ما اکر صله الله تعالی یا حیات المغیبات فکان کما اخبو
بیان اگر ام خدا را آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر و اوان انجا غیب پس میو و غنا بخبر میسیدم

مالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي الى المشرق ويقول انما الفتنة ههنا من حيث يطع قون الشيطان عميد الدين عمر گفت و بدم رسول الله صلى الله عليه وسلم اشاره فرمود بسوی مشرق و میگفت هر آینه فتنة که بر می آید شرخ شیطان یعنی مشرق مترجم گوید همچنین واقم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بود زیرا که اختلال امر خلافت و تقالید و مان بر آن ظاهر شد و لذا سبب اطله اکثر آن در مشرق بود که عراق و خراسان باشند و اما

باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج فيكم قوم تحفرون صلواتكم مع صلواتهم
صيامكم مع صيامهم واعمالكم مع اعمالهم يقرءون القرآن ولا يجاوزها ولا يجاوزهم من الدنيا
يموتون من السم من الرميته تنظروني المصل فلا تترى شيئا وتنظروني القدر فلا تترى شيئا وتنظروني الزمان
فلا تترى شيئا وتمامي في القوت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خواند برآمد و میان شما قومی که بی
قدر و اندک نماز خود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزای ایشان و عمل خود را برابر عملهای ایشان
نخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجاوزه نمیکند از گلو ایشان بدای ایشان نرسد پاک برآند از دین چنانچه
برمی آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشد نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در
جوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و نگت میکنی در سوار مترجم گویند این واقعه
چنانچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد زیرا که خوارج برآمدند و عهد حضرت علی رضی الله عنه
و ایشان منکر بودند و حضرت را صلی الله علیه و سلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حدیث
مشهوره و قتال میکرد با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشت

مالك عن اسحق بن عيسى بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى قباء يدخل على ام حرام بنت ملحان فليحمر وكانت ام حرام تحت عبادة فابصرت

١٠٠
 قد وقع قال صلحهم
 اختار امر الخلفاء
 قاتل الناس عليا
 فظلموا الناس
 الذين لا في المشرق
 الدين وحسن اسان
 ١١٠
 قد وقع قال صلى الله عليه
 سلم فان السيف كان في
 في زمان علي بن ابي طالب
 يتكلمون في حق النبي
 الله عليه وسلم في علي
 ١٢٠
 ما ابدت في الحادي عشر
 المسلمون فقد اصابوا
 رضي الله عنه في
 من انهم

فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمته وجلست تقبل رأسه فنام رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا
علي غزاة في سبيل الله يركبون في هذه الجحش ملوكا على الايكة او مثل الملوك على الايكة يشك اسحق
قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعاها ثم وضع رأسه فنام ثم استيقظ
وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله
يركبون في هذه الجحش ملوكا على الايكة او مثل الملوك على الايكة كما قال في الاولى قال قالت
فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاقلين قال فوكتب الجحش في زمان
معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دابة احمين خرجت من الجحش فهلكت بو رسول الله صلى الله
عليه وسلم معنا وبناكه ميرفت بسوى قباد اعل مشد برام حرام نبت لمخان بس طعام حاضر مكر وشر
انحضرت صلى الله عليه وسلم وولد ام حرام ورتكاح عبادة بن صامت بس اعل شدر وى رسول الله صلى الله
عليه وسلم روزى بس طعام خور انيد انحضرت راعلى الله عليه وسلم ونشت ام حرام م جديش را از سربار
انحضرت صلى الله عليه وسلم بس نجواب رفت انحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن بيدار شد حال آنكه مخمليه
گفت ام حرام بس گفتم چه خبر در خنده مى آرد تر يا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودار شدند من در
حال كه غازي باشند در راه خدا تعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال كه با دوشان باشند بر خنثها يا گفتم
با دوشان نشسته بر خنثها شك ميكند اسحاق كه كدام كلمه فرمود بس گفتم يا رسول الله دعا كن بجناب خدا تعالى
كه معين كنند مرا از جمله انشان بس دعا كرد براى او بعد از آن نهاد سر مبارك خود را بس نجواب رفت بعد
از آن بيدار شد خنده كنان گفتم ام حرام بس گفتم يا رسول الله چه خبر در خنده مى آرد تر گفتم جماعه
از امت من نموده شدند من حال كه غازي باشند در راه خدا تعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال آنكه با دوشان
باشند نشسته بر خنثها يا گفتم مانند با دوشان نشسته بر خنثها چنانكه فرموده بود در كره اولى بس گفتم يا رسول
الله دعا كن بجناب الهى كه كنند مرا از جمله انشان فرمودوا بخنثياني گفتم انس بس هار شد در دريا و زبا
معاوية بن ابي سفيان بس افكند خدا را ز سوارى خود و قتي كه بر آمد از ميان دريا بس مرد صالح
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابي زهير انه قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول تفقه اليمين فيا قى قوم يمشون باهلهم ومن اطاعهم والميد

الجلد الثانی

خبر لهم لو كانوا يعلمون فتعق الشام فيا في قوم يستون فيتعلمون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم
لو كانوا يعلمون وتعق العراق فيا في قوم يستون فيتعلمون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم
لو كانوا يعلمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودم شوين پس بيايند قومي از مهاجران وانصار كه
بسرعت ميراند شتران را پس بردارند اهل خود را و هر كه فرمان بردايند از او دينه بهتر است ايشان را اگر
ميدانستند و قتم شو و شام پس بيايند قومي ب سرعت ميراند شتران را پس بردارند اهل خود را و هر كه فرمان
بردايند از او دينه بهتر است ايشان را اگر ميدانستند و قتم كرده شود عراق پس بيايند قومي كه ب سرعت ميراند
شتران را پس بردارند اهل خود و هر كه فرمان بردايند از او دينه بهتر است ايشان را اگر ميدانستند مترجم گويد
همچنين واقف شد آنچه فرموده بود رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آمدن خم غصير از دينه يهودي بن و شام و عراق
بعد از آن از بن يرا و يهودي اطراف زمين مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جابر ان
زيد بن خالد الجصني قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرغم
زيد انه قال صلوا على صاحبكم فقبرت وجوه الناس لذلك فرغم زيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم قال ان صاحبكم قد غل في سبيل الله قال ففتحنا متاعه فوجدنا فيه خردات من خرد و ذهب
و ما يساوي درهمين زيد بن خالد بنجي گفت بم و مروى روز جنين و هر ائنه اصحاب ذكر كردند حال او را بنده
ان حضرت صلى الله عليه وسلم برگشت زيد كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و اصحاب را كه نماز گذاريد بر او خود
پس متغير شد رنگ روى مروان بسبب اين سخن پس فرمود بر ائنه اين يا شما غلول كرده است در راه خدا اينها
گفت پس كشاديم متاع او را پس باقيم و روى نكتهها چندان نكتهها يهود كه بر ائنه بدو هم مالك
عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن مغيرة بن ابى بردة الكنافي انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم اتى الناس في قبائلهم يدعولهم و انه ترك قبيلة من القبائل قال وان القبيلة وجد و اتى برد
رجل منهم عقد جزم غلولا فاتاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر عليهم كما يكبر على الميت
رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد پيش مروان و در قبيله امي ايشان و دعا ميكرد براى ايشان و هر ائنه دى ترك
كرد قبيله را از قبائل و هر ائنه آن قبيله يا قتمد و بالا ن خرى از ان مروى از ميان قبيله عقد جزم كه خيانت كرده بود
پس آمد ايشان رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نميگفت بر ايشان چنانكه تكبير ميگفت بر مرده باب ما
اكرم الله تعال و رية الجنة والنار و المسيح ابن مريم عليه السلام و غير ذلك بيان آنچه اكرام فرمود

[illegible]

الحل الثاني

فما يتعالى أو أصلي عليه وسلم بدين جنت و دوزخ و مسيح بن مريم عليه السلام و غير ان مالك ما
 في صفته صلوات الله وسلامه عليه قالوا يا رسول الله ديناك تناولت شيئا في مقامك هذا ثم ديناك
 فكففت فقال اني دانت الجنة فتناولت منها عنقودا ولو اخذت لاكلته منها ما بقيت الدنيا ورا
 النار فلم اكل اليوم منظر اقطع و دانت اكلها للنساء قالوا لم يا رسول الله قال يكفرت
 ايكفرت بالله قال يكفرت العشير و يكفرت الاحساب احسنت الى احد يهت الدهر كله ثم دات
 منك شيئا قالت ما دانت منك خيرا قط گفتند صحابه يا رسول الله وديهم ترا که دست انداختی بر چیزی که
 مقام خود بعد از آن وديهم که باز گشتی پس گفت هر آينه من وديهم هست را پس دست انداختم بسوی خوشه
 انور و اگر ميگفتم از البته ميخورد و در آن تا وقتيکه باقي ماند و ديدم دوزخ را پس نديدم مانند و ديدن امر و
 نمانشي بولناک تر بچگاه و وديهم که زياده تر اهل دوزخ زمان اند گفتند يا رسول الله چرا ايشان زياده تر
 اهل نار شدند فرمود با سپاسي گفتند يا رسول الله ايا کافر ميشوند بخدا فرمود بلکه با سپاسي خود ميکنند و
 شکر احسان ميشوند اگر احسان کنی بسوی کسی از ايشان تمام عمر بعد از آن به بنيد از تو چيزی يعني خلاف مرضی گویند
 نديهم از تو چيکاه چيزی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال اداني الليلة عند الكعبة فوايت رجلا آدم كاحسن ما انت اعمى من آدم الرجال له لمة كاحسن
 ما انت داعي من اللحم قد دجلم فافقي قطو ماء متكا على رجلين او على عواق رجلين يطوف بالكعبة
 فسالت من هذا قيل لي هذا المسيح ابن حريم ثم اذا انا برجل جعد قطط اعور العين اليمنى كانها
 عنبية طافية فسالت من هذا قيل هذا المسيح الدجال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بخواب
 منم خود را شب نزديک کعبه پس وديهم مردی رنگ او سفیدی بسيای آميخته مانند نيکوترين آنچه ویده باشی
 از مردانی که رنگ سفیدی بسيای آميخته باشند مردی سرش مانند نيکوترين آنچه ویده باشی از موی سرشان
 کرده است از پس از آن موی بچکد آب کعبه کرده برکت و دو مرد طواف ميکند و کعبه پس پرسيدم کيست اين
 شخص گفته شد مرا اين سج ابن مريم است بعد از آن ناگاه من رو بروم شخصی زگوله موی نهايت رسيده
 ميخس موی کور است چشم رست او گويان چشم او دره انور است از آب برآمده پس پرسيدم کيست اين گفته شد
 اين سج و دجال است **باب** ما اکرم الله تعالى بانه كان يري من دواؤه ظهره كما كان يري من قبل وجهه
 بيان آنچه اگر ام فرموده است خدا تعالی آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بانکه سيد را از پشت خود چنانچه نشسته

فقلت قوله
 تكلمت اي تارة
 القليل المتعدد
 العشر اذ قوله
 اني دانت الجنة
 والدار من الجنة
 اعمى باللسان
 كذا في بعض النسخ
 اللسان اذا جازاه
 الكعبة من البيت
 للبيكين قطط
 شدة بجموع النسخ
 كاتبة بالياء
 هي بانه من طواف
 الشئ يطوفوا على
 حاله

26

قال النووي
معناه

تعالى خلق

پیشہ و فنکارانہ

عبدالرشید

لا تظن ان ثقيل

۱۰۰

الطبيب
العامة

مجلسین اور
مسیحیوں

هو

صفت

16.

رو بروی خود **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ایهیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اترون قبلتی ههنا فوالله ما یخفی علی خستوکم ولا دکوکم انی لاداکم من ودا وطمهرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ایامی سید قبله من اینجا قسم بخدا که پنهان نمی ماند بر من خست و شما و نه روغن شما بر من میخورد
شمار از این نیت خود متبرجم گوید ظاهر نزد فقیر آنست که خدا تعالی خلق فرمود و او را کی را در تقاضای آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که سید یا پیغمبر را که خلاف عادت است او را که آن از آنچه که سابق بود یا آئند میشود و آنچه
پوشیده است از چشم او را آنچه نیست در برابر بصر او آن او را که بمنزله روتیه بکفر بود در حصول علم تام و الله
اعلم **باب** ما اکرمه الله تعالی بان عینیه تنامان و لا ینام قلبه بیان آنچه اکرام فرمود او را خدا
تعالی بآنکه دو چشم نجواب میرود و نجواب نمیرود و صلی الله علیه وسلم **صالح** با سنداه قالت عائشة
قلت یا رسول الله انما قبل ان توتر فقال یا عائشة ان عینی تنامان و لا ینام قلبی گفت حضرت عائشة
که گفتم یا رسول الله نجواب میروی پیش از آنکه بگذاری و تر را پس فرمود یا عائشه آنکه دو چشم من نجواب میرود
نجواب نمیرود و دل من **باب** ما اکرمه الله تعالی بالتخیر فی موته بیان چیزی که اکرام فرمود او را
الله علیه وسلم خدا تعالی با اختیار در موت خود **صالح** انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه
وسلم قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بموت حتی یخیر قال فسمعتهم و هو
یقول اللهم الرفیق الاعلی عرف انک ذاهب گفت حضرت عائشه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میستیم پیغامبری که بمیرد و آنکه اختیار داده شود او را گفت پس شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بار خدا یا اختیار کردم مجلس بلند را پس دهم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است ازین عالم **باب** ما
اکرمه الله صلی الله علیه وسلم عند موته بیان آنچه کلام فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت موت
خود **صالح** عن هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم
علیه وسلم اخبرته انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یموت و هو مستند
صددها و اصغت الیه یقول اللهم اغفر لی و اجننی و لحقنی الرفیق الاعلی گفت حضرت عائشه شنیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه متوفی شد و او کلمه زده بود بسوی سینه حضرت عائشه و گوشت نهاد
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود بار خدا یا بیا مر زهر او رحم کن بر من و لاحق کن مرا بر رفیقان
بلند **باب** قصه وفات النبی صلی الله علیه وسلم قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

ان ذلك لك لعلهم يرجعون

من قلبه
من كلامه
من الوحي
من طهره

مجلس الوزراء
الجمهورية العربية السورية
دمشق

٢٥٩

ای اختارت الرفیع
العلی

الانبياء الذين
يسكنون على
وقبل

الله تعالى والوفاء
الوفاء والوفاء

عقله

ادرسها المستعمل

أنحضرت صلى الله عليه وسلم يهود ودرمی یافت خدمت وصحبت اور اصلی اللہ علیہ وسلم بعد از ان متالم میشد از
جهت نیافت آن سعادت و صبر میکرد بر این حاصل میشد او را ثواب عظیم و هرگاه میرسد او را صیبتی در این
و مال او پس فکر میکند و در آن صیبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول ایشان تا آخر ایشان
حقیر بشمارد و در پیملوی آن بصیبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک جبرع و فرع
نماید برای آن **باب** حکم ترک التبعی صلی الله علیه وسلم حکم میراث آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سألك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة أم المؤمنين ان ازواج النبي صلی الله علیه وسلم
رسول الله صلی الله علیه وسلم أردن ان یبعثن عثمان ابن عفان الی ابی بکر
الصديق فیسألنہ میراثهن من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت لهن عائشة رضی الله عنہا
اليس قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تؤدین ما ترکنا صدقة ^{لله} زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و سلم و قبیلہ متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که بفراستند حضرت عثمان را پیش ابوبکر الصديق میر
سوال میکردند از وی میراث خود را از ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت ایشانرا حضرت عائشة که گفت
است رسول الله صلی الله علیه وسلم میراث و ارث نمیشود آنچه گذاشته ایم پس آنحضرت **سألك** عن
ابی الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقیم و دینی دیندار
ما ترک بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة ابوبکر ره روایت کرد که هر آینه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود قسمت کند و از ثابان من و ثناری را آنچه گذاشته ایم بعد نفقة زمان من و خرج عامل من پس از
صدقه است **باب** ادای ابوبکر رضی الله عنه عداة النبي صلی الله علیه وسلم و در ادای کردن ابوبکر
صديق رضی الله عنه و عداای آنحضرت صلی الله علیه وسلم **سألك** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن انه
قال قدم علی ابی بکر الصديق مال من البحرین فقال من كان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وای او حدة فلیاتنی فجاء جابر بن عبد الله فحضر له ثلث خففات ^{لله} پیش ابوبکر صديق مالی از جانب
بحرین پس فرمود هر که را باشد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عده پس بیاید پیش من پس آید پیش ابوبکر
بن عبد الله پس دست گرفته و او را راسته **باب** سيرة ابی بکر الصديق رضی الله عنه و فضائله
در بیان سیرت حضرت ابوبکر الصديق و فضائل او رضی الله عنه **سألك** عن ابن شهاب عن حميد
بن عبد الرحمن بن عوف عن أبي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اتقوا و جین

قلیة
انفق اهل السنة على
هذا الحكم و قد روي
هذا الحديث اكثر من
عشر من اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم
فليس بخبر قد روي به ابو
بكر الصديق رضي الله
خلافا لمن زعمه
قلیة
الروای الوعان الفعل وای
بوی و الخفة الخفيفة

فی سبیل الله تودی فی الخیرة یا عبد الله هذا خیر هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من
 باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من
 من باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الزان قال ابو بکر الصدیق یا رسول
 الله ما علی من یدعی من هذه الابواب من ضرورة فهل یُدعی احد من هذه الابواب کلها
 قال نعم وادجو ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرج کند و جزیر از یک جنس در
 راه خدا بیعالی ندا کرده شود و پرست ای نیده خدا این بهتر این بهتر پس هر که باشد از اهل نماز خوانده شود او را
 از روزه نماز و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از روزه جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود
 او را از روزه صدقه و هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او را از روزه ریان نام پس گفت ابو بکر
 صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود ازین همه در و از این همه حاجتی پس یا خوانده شود کسی ازین در و از
 همه یکجا فرمود آری و امید دارم که تو از جمله آنانی مالک عن زید بن اسلم عن اسیران عمر بن الخطاب
 دخل علی ابی بکر الصدیق وهو یخمد لسانه فقال له عمر من عقر الله لك فقال ابو بکر هذا اورنه
 الموارد عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حال آنکه او بیخفت میکشید زبان خود را پس گفت او را حضرت
 پس کن یا مزار او ترا خدا یتا پس گفت ابو بکر همین زبان فرو آور و مرا بر جامی فرو آمدن مالک
 عن ابن شهاب عن عمرو بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ان ابی بکر
 الصدیق کان یخلمها جاداً عشرين وسقاً من ماله بالغایة فلما حضرته الوفاة قال والله یا نبی
 ما من الناس احد احب الی غنی بعد منک ولا اغر علی فقر بعدی منک وانی کنت یخلمتک جاداً
 عشرين وسقاً فلو کنت جاداً یتیم و اخیرتیه کان لک و انما هو الیوم مال و ادب و انما هو الخ
 و اخیال فاقسموه علی کتب الله قالت عائشة فقلت یا ائبت والله لو کان کذا و کذا لترکت
 انما هی اسماء فمن الاخری فقال ذ و بطن بیت خارجیة اداءه جارية ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت
 عائشه را غله ازین بریده شده که بیت و تن بود از مال خود که در غایه بود پس و قسکه حاضر شد او را و
 فرمود و الله ای دختر که میخس نیست از مردان که دوست باشد نزدیک من تو اگر ای او بعد از من زیاده
 تر از تو و نه میخس که دشوار باشد فقر او بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده
 که بیت و تن هست پس اگر بریده باشی آنرا و دشوارانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جز این نیست

اعلم ان الله تعالى قد افاض على نبيه صلى الله عليه وسلم من علمه ما لا يعلمون من علمه ما لا يعلمون من علمه ما لا يعلمون

الجلد الثالث

وہ
لوینجی عنانہ
میلحارت کرکھ
دریا ہر
الفاظ منہ لغز
والبنیہ سالی
ونزیکہ نفوس
یونظر منہ
تقر

لا يخرج منها غيرهم
 وهو قوله صلى الله
 عليه وسلم لا يخرج
 من المسجد الا بغير
 اذن من يملكه
 فثبت هذا السان
 هذا الحديث وكل ما
 يروى به من منافي
 للبيان هو كالتش
 فيهم التي تهم و
 لشدة الضياء الذي
 صلى الله عليه وسلم
 بقرينة نفوسهم وان
 كان صلى الله عليه
 وسلم في الكا
 اشتد لدا اقل الله تعالى
 وتبينهم ويعلمهم
 التائب والحقنة

اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه ایشان جهاد کردند پس فرمود رسول الله صلی
الله علیه و آله ای هتید و لکن نمیدانم که چه چیز نوپیدا خواهد بود بعد از من پس برگزید حضرت ابوبکر
بعد از آن باز برگزید بعد از آن گفت آیا باقی خواهیم ماند بعد از تو یا بای سبزه عمر الخطاب رضی
الله عنه در بیان سیرت حضرت بن الخطاب رضی الله عنه مالک عن اسحق بن عمار بن عبد الله بن ابی طلحة
قال قال انس بن مالك دایت عمرو بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين وقد دفع بين كنفه
يوسف ثلث لبت بعضهما فوق بعض گفت انس بن مالك دیدم عمر بن الخطاب را او از وزامیر المؤمنین
بود حال آنکه برو خسته بود و در میان کتف خود سه رقعہ کی بر دیگری دوخته بود بعض را بالای بعض
مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك قال دایت عمر بن الخطاب و
هو يومئذ امير المؤمنين يطوم له صاع من تمر فياكله حتى ياكل حشفها انس بن مالك گفت دیدم
عمر بن الخطاب را او از وزامیر المؤمنین بودند انداخته میشد برای یک صاع از خرما پس میخورد آن را تا آنکه
میخورد روی آنرا **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك قال
سمعت عمر بن الخطاب وخوفاً معه حتى دخل حائطاً فسمعته وهو يقول بني وبينه جداد
وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين يخرج يا ابن الخطاب للمؤمنين الله ابي
يعذبك انس بن مالك گفت شنیدم عمر بن الخطاب را او بر آدم همراه او تا آنکه داخل شد در بوستان
پس شنیدم او را حال آنکه میگفت در میان من و در میان او بود دیوارهای ما و او در میان بوستان بود
عمر بن الخطاب امیر المؤمنین استنزی ز فی سم بخدا ای ابن الخطاب پرستگار ی کن برای خدا یا اینست
که عذاب خواهد کرد ترا خدا تعالی **مالك** عن زيد بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب کان یصل
من الليل ماشاء الله حتی کان من آخر الليل أيقظ أهله للصلاة يقول لهم الصلاة الصلاة
ثم يتلو هذه الآية وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها لا نسلك رزقا نحن نرزقك والقائم
للتقوى عمر بن الخطاب نماز میکرد و در بعض شب چیزی که میخواهست خدا تعالی تا آنکه میبود از آخر شب بیدار
میکرد و اهل خود را برای نماز میگذاشت ایشان را الصلوة الصلوة بعد از آن تلاوت میکرد و این آیه را
وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالتَّقْوَى یعنی بفرمان کن خود را به نماز کردن و شکیبایی کن بر ادائی آن نمی طلبم از تو روزی
داون ماروزی میدهم ترا و خبر عاقبت اهل تقوی هست **مالك** عن زيد بن اسلم انه قال

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجب فسال الذي سقاه من اين هذا اللبن فاجبره انه ورد على ما عقد
سماء فاذا انعم من نعم الصدقة وهم يستقون فخلبوا من اللبن فاجعلت في سقاي فهو هذا فاذا
عمر بن الخطاب يد فاستقاه زيد بن اسلم گفت آنا سيد عمر بن الخطاب شير را پس خوش ساخت اورا آن
شير پس سوال كرد از آن شخص كه نوشته بود اورا از بجاست اين شير پس خبر داد اورا كه اين شخص را بشنيد
برايي كه نام برد از اين نگاه شتران هستند از شتران صدقه و رايعيان آب ميدادند از شتران را پس پرسيد
براي من شير آن شتران پس نهادم از او ريشك خود پس آن شير نسبت پس در آوردم عمر بن الخطاب دست
خود را و حلق خود پس تي كرد از **اصالك** عن زيد بن اسلم عن ابيه انه قال لعمر بن الخطاب
في الظهور ناقة عثميا فقال عمر ادفعها الى اهل بيت يستفيعون بها قال فقلت وهي عثميا قال يظنوها
بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر امين نعم الخيرية هي ام من نعم الصدقة
فقلت بل من نعم الخيرية فقال عمر ادفعها والله اكلها فقلت ان عليها وسم نعم الجزية فاحر بها عمر
فخرجت وكانت عنده صحاف تسع فلا تكون فاكهة ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصحاف فبعث
بها الى اذواج النبي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي يبعث به الى حفصة ابنته من اخذ ذلك فا
كان فيه نقص كان في حظ حفصة قال فجعل في تلك الصحاف من لحم تلك الجز ورفعت بها الى
اذواج النبي صلى الله عليه وسلم و امر بما بقي من تلك الجز ورفعت فذاع عليها للمهاجرين والانصار
اسلم گفت عمر بن الخطاب را كه هر آنكه در جانوران ماده شترى است كور پس فرمود حضرت عمر بن الخطاب
يك خانه بزمه منند شوند آن گفت اسلم پس گفتم وى كور است پس گفت حضرت عمر در قطار خوانند است آنرا
همراه شتران پس گفتم چگونه بجز از زمين پس فرمود حضرت عمر آيا از جانوران جزيره است يا از جانوران
صدقه پس گفتم بلكه از جانوران جزيره است پس گفت حضرت عمر بخوابيد شما و الله خورون آن پس گفتم هرگز
برويت دانم جانوران جزيره پس امر كرد عمر بن الخطاب پس شمر كرده شد اورا و بود نزد يك حضرت عمر
نه پيال پس نميو و ميوه يا تخف كه مى نهاد بعضى آن ميوه دران پيالها پس ميفرستاد آنرا بسوى اذواج
آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ميوه آنچه فرستد آنرا بحضرت حفصة دختر خود آخر هم پس اگر نقصانى باشد در
حصه آن نقصان و در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس انداخت دران پيالها بعضى گشت آن شتر و سوار
آنرا بسوى اذواج آنحضرت صلى الله عليه وسلم و امر كرد در حق آنچه باقى مانده بود از گوشت آن شتر پس طلعه

مہیا کردہ شد پس بخواند بروی مہاجرین و انصار را مالک عن زید بن اسلم عن ابیہ انہ قال خبر
عبد اللہ و عبید اللہ ابنہما عن الخطاب فی جيش الی العراق فلما قفلا مر علی ابی موسی الاشعری و
ہو امیر البصرة فخطب لہما و سئل ثم قال لو اقدرا لکما علی امر انفعکمما بہ ففعلت ثم قال بلی فاما مال
من مال اللہ اريد ان اجبت بہ الی امیر المؤمنین و یكون لکما البریم فقلا و دونا ففعل و کتب
عمر بن الخطاب ان یأخذ منہما المال فلما قدما باعا فادبجا فلما د فعا ذلک الی عمر بن الخطاب قال
اکل الجيش اسلفت مثل ما اسلفکمما قال لا فقال عمر بن الخطاب ابنا امیر المؤمنین فاسلفکمما
ادیا المال و ربحہ فلما عبد اللہ فسکت و اما عبید اللہ فقال ما یسبغ لک یا امیر المؤمنین هذا و
نقص المال او هلك لقمینا فقال عمر اویاہ فسکت عبد اللہ و راجع عبید اللہ فقال رجل من
جلساء عمر یا امیر المؤمنین لو جعلتہ قراضا فقال عمر قد جعلتہ قراضا فاخذ عمر من المال
ونصف و ربحہ و اخذ عبد اللہ و عبید اللہ نصف بجم المال اسلم گفت برآئ عبد اللہ و عبید اللہ پس
عمر بن الخطاب در لشکری بسوی عراق پس وقتیکہ بازگشتند کہشتند بر ابی موسی اشعری و امیر بصرہ یوسف
مرحبا گفت انی از او دعا بسپار گفت بعد از ان گفت اگر قادر بودم برای شما بر امری کہ نعم رسانم شمار
آن ہر آنہ میگردم بعد از ان گفت آری ایجابا لی است از بیت المال میخواہم کہ بفرستم آن را بحساب
امیر المؤمنین و باشد برای شما نفع آن پس ہر دو گفتند دوست و شہیم یعنی این معاملہ را پس کرد و ابویوسف
و نوشت بسوی عمر بن الخطاب آنکہ گیر و ازیشان آن مال را پس چون آمدند ہر دو بہ مدینہ فروختند آن مال
را و نفع یافتند پس شہیکہ دادند آن مال را بحضرت عمر گفت ایاتام عیش را قرض و او مثل آنچہ قرض دارم
شمارا گفتند فی پس فرمود عمر بن الخطاب پس ان امیر المؤمنین یعنی شمارا پس ان امیر المؤمنین دانست
و برای ہمین قرض داد شمارا و اگنید مال را و نفع آن را تمام اما عبد اللہ پس خاموش ماند و اما عبید اللہ
پس گفت لایق نیست ترا ای امیر المؤمنین اینمعنی اگر نقصان بگیرد مال را یا ہلاک میشد البتہ فاما من شہیم
ما آن را پس گفت عمر بن الخطاب ادا کنید از این خاموش ماند عبد اللہ و مراجعت نمود عبید اللہ فنی گفت
چنانچہ اول گفتہ بود پس شہری از ہنشینان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست دارم کہ گردانم
آنرا قراض پس فرمود حضرت عمر ہر آنہ گردانیدم آنرا قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف
نفع آن و گرفت عبد اللہ و عبید اللہ نصف نفع مال را مالک عن زید بن اسلم قال کتب ابی

بن الجراح الى عمر بن الخطاب يذكركم له جموعا من الروم وما يتخوف من اهرم فكتب اليه عمر ما بعد
فانه مهم ما ينزل بعبد مومن منزل شدة يجعل الله بعدا قريبا وانه لن يغلب عسر يسرين و
ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا وابطوا واتقوا الله لعلكم
تفلحون نامه نوشت ابو عبیدہ بن الجراح بسوی عمر بن الخطاب ذکر میکرد برای او اجتماع لشکر از روم
و ذکر کرد رسیدن خود از ایشان پس نوشت بسوی او حضرت عمر را بعد از آنکه حال نسبت هرگاه نازل
شود بر بنده مسلمانی شدتی بسیار و خدا تعالی بعد از وی کشادگی هر آنکه حال این است که غالب نمی آید
یک شقت برو و آسانی بینی و این مدلول قول خدا تعالی است فان مع العسر یسرا ان مع العسر
یسرا و هر آنکه میگوید خدا تعالی در کتاب خود یا ایها الذین آمنوا صبروا وصابروا وابطوا الخ یعنی ای
مسلمانان صبر کنید و شقت کشید و در جهاد و اسپان راهبها و اربید برای جهاد و تبرید از خدا
باشد که شمارش کار شود **مالک** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان یقول اللهم لا تجعل
قتلی بدراجل صلیک سجدة واحدة یحاجنی بها عندک یوم القیمة عمر بن الخطاب در دعا گفت
بار خدا یا اگر و ان قتل من بدست مردی که گذارده است برای تو یک سجده نماز اختصاصت کند با من
بسبب آن یک سجده زود تو روز قیامت **مالک** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان
یقول اللهم انی استئذنیك شهادة فی سبیلک و وفاء ببلد رسولک عمر بن الخطاب میگفت یا
خدا یا هر آنکه من سوال میکنم از تو شهادت در راه تو و موت در شهر پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم **مالک**
عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یأکل خبز السمن قد عارجل من اهل البادية
فجعل یأکل ویبتع بالقمه و صنه الصحفة فقال له عمر کانت مقفر فقال والله ما اكلت سمنا
ولا دایت اكله به منذ کذا و کذا فقال عمو لا اكل السمن حتی یحیی الناس من اول ملیحیون
عمر بن خطاب میخورد نان باروغن پس بخواند شخصی را از اهل اویه پس شروع کرد آخر که میخورد لقمه را
سیک و انید بر آنچه متعلق شده بود آن صنفه از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر گویا تو کم خرچی نخ
یابی روغن را پس گفت و آمد بخورده ام روغن و ندیده ام خورنده طعام را همراه روغن از اندای
چنین و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنکه باران داده شود مردمان را در اول آنکه
باران داده شود **مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب اذ ذک جابر بن عبد الله و

المجلد الثالث

مع جمال لحم قال ما هذا فقال يا ابراهيم المؤمن قوما الى اللحم فاشتريت بدهم لحم فقال
 عمر ما يريد احدكم ان يطوي بطنه عن جاره وابن عمه اين تذهب عنك هذه الالية اذهبت
 طيبا بكم في جوفكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب يفت جابر بن عبد الله را ومعه
 اوك بارگشت بود پس رسيد عمر بن الخطاب ببيت اين پس گفت جابر اي امير المؤمنين مشتاق شدم
 بسوي گوشت پس خريد ورم بگيرم گوشت را پس گفت حضرت عمر چه راويمكني از شما درين كه
 بچاندنم خود يعني اعراض كنند از همسايه خود و بسپارم خود و كجا ميرود و از خاطر تو اين آيه افهيم طيبا بكم
 الخ يعني خرچ كرده و نعمتهاي خود را در زندگاني دنيا و بهره مند شديده ان مالك عن يحيى بن
 سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقواه ودينه حبيب وحرقة خلقه وجرارة
 والجبن غير ان يصعبها الله حيث يشاء فالجبان يفزع عن ابيه وامه والجري يقال لمن لا يؤت
 به الى دخله والقتل خفف من الموت والشهيد من احتسب نفسه على الله عمر بن الخطاب ينفر
 بزرگي آدمي بر بزرگاري اوست و دين او فخر اوست و آبروي او خلق اوست و جرارة و بزولي طبعته است
 مي نهند خداي تعالي از آنها چه كه خواهد پس بزدل ميگيرد و از پدر و مادر خود و صاحب جراته قتال ميكند تا وضع كند
 شر را از نيكه از نيكتر و از مادر بسوي خانه خود يعني از طرف مرد اجنبی و قتل مرگيت از مرگها و شهيد گي
 است كه طلب اجر كند و در عمل نفس خود را از خدا تعالي مالك عن يحيى بن سعيد بن
 المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فوامى عمر بن الخطاب ان الحق لليهود
 فقضى اليه عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضر به عمر بن الخطاب بالرد و نعم
 قال وما يدريك فقال اليهودي انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك
 و عن شماله ملك يسد ذاته ويوقها به للحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عرجا و تركا
 و برپيش عمر بن الخطاب خصومت كردن مسلمانان و يهودي پس و يد عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت
 پس حكم كرد براي او پس گفت او را يهودي و اسم مرا آئينه حكم كردي بحق پس زد او را عمر بن الخطاب
 بعد از آن گفت و چه چيز مطلق ساخت ترا پس گفت يهودي هر آئينه ما نيميم در كتاب كه نيست اييم قاض
 كه حكم كند بحق الا ما باشد بجانب رست او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر راه رست ميدهد از راه
 و توفيق ميدهد او را بر راه حق تا و قيكه آن قاض حق باشد پس و قيكه ترك كرد حق را با لا ميرود و فرشتگان

و میگذازند و اوصاف **صالح** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمک فقال حمزة
 قال ابن من قال ابن شهاب قال من قال من الحرة قال ابن مسکک قال بحرة النادر قال بائها
 قال بذات لطفی فقال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر
 بن الخطاب یخشی که جمیعست نام تو گفت حمزه گفت پیر کیستی گفت پیر شهاب گفت از کدام قبیله گفت
 از حرة گفت کجاست سکن تو گفت در حرة النار گفت و در کدام محله از حرة النار گفت در ذات لطفی
 گفت حضرت عمر و ریاب الی خود را پس بر آئینه ایشان سوختند پس شد چنانکه گفته بود عمر بن الخطاب
صالح عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یحمل فی العام الواحد علی اربعین الف
 بعیر یحمل الرجل الی الشام علی بعیر و یحمل الرجلین الی العراق علی بعیر فجاءه رجل من اهل
 العراق فقال حملنی و سکیما فقال له عمر بن الخطاب انشدک باللهم سحیحیم ذوق قال نعم
 عمر بن الخطاب یگر و در یک سال بر چهل هزار شتر و چهار سوار میگردید و در ابوی شام بر یک
 شتر و سوار میگردید و در ابوی عراق بر یک شتر پس آمد پیش او مردی از اهل عراق پس گفت
 کن مرا و سحیم را پس فرمود و او را حضرت عمر سوال میکنم ترا قسم داده بنام خدا تعالی آیا سحیم شک
 است گفت آری **صالح** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه سمعه یقول لما
 صدد عمر بن الخطاب من منی اناخ بالابطح ثم کوم کوم ثم طرح علیها رداه واستلق
 ثم مد یدیه الی السماء فقال اللهم کبرت سبئی وضعفت قوتی وانتشرت دعیتی فاقبض
 الیک غیر مضیع ولا مفرط ثم قدم المدینة فی عقب ذی الحجة فخطب الناس ثم قال یا ایها
 الناس قد سئلتکم السنن و فرمتکم الفرائض و ترکتم علی الواضحة الا ان تضلوا
 بالناس یمینا و شمالا و ضربت بحدی یدیه علی الاخری ثم قال یا ایاکم ان تهلكوا عن آية الحج
 ان یقول قائل انا لا نجد حدین فی کتب الله فقد رجم رسول الله صلی الله علیه و سلم و
 جئنا و الذی نفسی بیده لولا ان یقول الناس زاد عمر بن الخطاب فی کتاب الله لکتبتها الشیخ
 و الشیخة اذا ذنبنا فاجتوهما البتة فانما قد قرأناها قال یحیی بن سعید فقال سعید بن
 المسیب فما انسلم ذوالحجة حتی قتل عمر بن الخطاب رحمه الله سعید بن السیب گفت و قبیله باز
 گشت عمر بن الخطاب از منی خوا باند شتر را در ابطع بعد از ان لمبند ساخت توده از سنگ نیز را بعد از

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

على التور
 المصير المنة
 الذي القى
 يتصور ان
 بترك بعض
 الباعث اذا
 ظن من فله
 فانه لا
 قول كان
 انما كان

الجلد الثاني

فقال لقد أصابني في مالي هذا فتنته تجاؤ الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له الذي أصابه
 في حائطه من القننة وقال يا رسول الله هو صدقة لله فضعه حيث شئت ابو طلحة انصار
 روزی نماز میگذارد و در بوستان خود پس پرید مرغی و بسی پس آغاز کرد که بسطلبید راه بر آمدن بسبب
 هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد و او را خیال پس شروع کرد ابو طلحه در پی او انداخت چشم
 خود را یک ساعت بعد از آن باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس نگاه او در مرغی یا بد که چه قدر نماز خوانده
 است پس گفت هر آنکه رسید من بسبب این مال قننه پس آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه و سلم پس ذکر
 کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه رسید او را در باغ خود از قننه و گفت یا رسول الله این باغ
 صدقه است برای خدا پس بگذار از هر جا که خواهی مالک الله بلغه عن عائشة زوج النبی صلی الله
 ان مسکینا سألها وهي صائمة وليس فی بیتها الا رغیف فقالت لولا انی اهدیها ایاہ فقالت
 لیس لك ما تقطرين علیہ فقالت اعطیها ایاہ قالت ففعلت قالت فله امسینا اهدی لنا
 اهل بیت او انسان ما کان یهدی لنا شاة و کتفها قد عنتی عائشة فقالت کل من هذا هذ
 ینور من قریبک بنو امی سوال کرد حضرت عائشة را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان
 اگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که به این سیال را آن نان پس گفت آن زن آزاد
 کرده انشیت برای تو آنچه افطار کنی بران پس فرمود حضرت عائشه به او را آن نان پس کرد و افطار
 فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس وقتی که در وقت شام داخل شدیم ما بدین فرستاد برای ما اهل
 خانه یا شخصی که بدین فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه
 پس گفت بخور که این بهتر است از نان تو مالک بن هشام بن عروة عن ابیہ انه قال ما احب
 ان ادفن بالبقیع لان ادفن فی غیره احب الی من ان ادفن فیما ہما واحد و جلین اما ظالم
 فلا احب ان ادفن معه و اما صالح فلا احب ان ینبش لی عظامه عروہ گفت دوست نمیدارم
 که دفن کرده شوم در بقیع این که دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهتر است نزدیک من از آنکه دفن
 کرده شود مرا در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در آن قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود
 یا ظالم است پس نخواهم که دفن کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که بر او دفن
 شود برای من سخنانها و را مالک عن یحیی بن سعید قال لما کان ابنم احد قاک

شد پس باز رجوع کرد چنانچه بود و بود و در میان اردو در میان روزیکه کافه شد زمین از بالای ایشان چهل و
 نشر سال مالک عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يبعث عبد الله بن رواحة الى خيبر فيخبر من بين يديه و بين يهود خيبر قال فجمعوا له حلياً من
 حلل تيساء ثم قالوا هذا لك وحققت عنا و تجاوز في القسم فقال عبد الله بن رواحة يا معشر
 يهود والله انكم لن تبغضوا خلق الله الي و ما ذاك بجاملي علي ان احبب عليكم فاما ما عرضتم
 من الرشوة فاما هي صحت وانا لا ناكلها فقالوا بهذا قامت السموات و الارض رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فيفرستاه عبد الله بن رواحة را بوی خیبر پس خرس میکرد و در میان خود و در میان یهود پس جمع
 کردند یهود برای او زیوری از جمله زیورهای زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحة را که این زیور را
 و سبک کن از ما و تجاوز کن و در قسمت پس گفت عبد الله ای قوم یهود و الله که هر آینه شما ناخوشترین
 خلق خدا ایند نزدیک من و بیت این ناخوشی باعث مرار آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آورید از رشوة
 پس این حرام است و هر آینه ما نمیخوریم آن را گفتند یهود این عدل ایستاده است آسمانها و زمین
 مالک عن محمد بن عمر بن حنبله عن حميد بن مالك بن حنبله انه قال كنت جالساً مع ابيهم
 باد صر بالعقيق فانه قوم من اهل المدينة على دواب فتروا عنده قال حميد فقال لي ابوهريرة
 اذهب الى ابي قتل ان ابنك يقول السلام ويقول اطعمينا شيئاً قال فوضعت ثلثة اقراص
 في صحيفة و شيئاً من زيت و ملح ثم وضعتها على راسي و حملتها اليهم فلما وضعهم باين ايديهم
 كبر ابوهريرة و قال الحمد لله الذي استبعنا من الجبنة بعد ان لم يكن طعامنا الا الاسود دين الماء
 و القوم لم يصيب القوم من الطعام شيئاً فلما انصرفوا قال لي يا بن اخي احسن الى غنمك و مسح
 الرعام عنها و اطلب مراحها و وصل في حاجتها فانها من دواب الجنة و الذي نفسي بيده
 لبيشك ان ياتي على الناس زمان تكون الثلثة من الغنم احب الي صاحبها من دار هروان گفت
 حميد بن مالك شته بودم با ابوهريره در زمين او كه در وادی عقيق واقع بود پس آمدن پیش او قومی از اهلا
 مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدن نزدیک ابوهريره گفت حميد پس گفت مرا ابوهريره برو بوی دور
 من پس بگو که بپر تو سلام میفرستد بر تو و میگوید طعام به مرا چیزی گفت پس نهاد سه قرص نان در صفحه
 و قدری از زیت و نمک بعد از آن نهاد آنرا بر سر من و برداشتم آنرا بوی ایشان پس دیکه گذارتم

في الجهاد
على اهلها
السنة في الجهاد
عن موسى بن عفيف
الاعرج عن
ضروقه ان
يقول من
المطوع والجاهل
ان اللغاة
يستعملون
الجهاد
بغير ضرورة
مصلحة الجهاد
مصلحة الجهاد
على الفقيه
الجهد في الجهاد
من غير ضرورة
لا بد من
مشاكل الجهاد
الجهاد في الجهاد

للقلم والى التاريخ * قال لى ان ذالك الكتاب بديع *

أفتش القاضي طاهر خان الفشاري في تاريخ المسوى بسنة الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين على إتمام طبع المسوى
سفر البليغ بدیع کامل حسن + ناهیک عن كل سفر خط في الخبز + ورنه بلا غیر نوراً لا شرک + راجعاً لا کذا لصفه الکماله

انقاب المدینه ملائکه لا یدخلها الطاعون ولا الدجال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر گزرمای
درین فرشتگان هستند که داخل نخواهند شد آنجا طاعون و نه دجال **صالح** عن یحیی بن سعید قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم جالساً وقبر یحیی بالمدینه فاطلع رجل فی القبر فقال یس مضعف المؤمن
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یس ما قلت فقال الرجل انی لم ابرء هذا یا رسول الله انما ادر
القتل فی سبیل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا مثل القتل فی سبیل الله علی الارض
بقعره حی حب الی ان یموت قبره بها من ثلث حرات رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود و گاه
میشد قبری در مدینه پس نگاه کرد مردی در قبر پس گفت برخو بگاه مسلمان است قبر من فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم بخنجه است که گفتی پس گفت آن مرد اراده نکردم این معنی را یا رسول الله یعنی اراده کرده
ام که مسلمانان را بکشم و آن تعزیر نخواهد شد غیر ازین نیست که اراده کرده ام دم کشته شدن در راه خدا
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بایندگشته شدن در راه خدا ایست بر روی زمین
که دوست داشته شده باشد نزدیک من که باشد قبر من آنجا زیاده از مدینه سه بار فرمود این کلام **صالح**
عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولی عمر بن الخطاب اخبره انه ذار عبد الله
بن عیاش الخزومی فرای عند فیداً او هو بطریق مکه فقال له اسلم ان هذا الشراب یحبب عمر بن
الخطاب فحل عبد الله بن عیاش الخزومی قد خلع علیما مجاوبه الی عمر بن الخطاب فوضعه فی
قعره عموالی فیه ثم وقع واسم فقال عمر ان هذا الشراب یحبب فشرب منه ثم قال له جلا عن
بیته فلما اذین عبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القايل لمکه خیر من المدینه فقال
عبد الله فقلت هی حرم الله وامنه و فیها بیته فقال لا اقول فی بیت الله ولا فی حرمه شیئاً ثم قال
عمر انت القايل لمکه خیر من المدینه قال فقلت هی حرم الله وامنه و فیها بیته فقال عمر لا اقول
حرم الله ولا فی بیته شیئاً ثم انصرف اسلم مولی عمر بن الخطاب زیارت کرد عبد الله بن عیاش را پس زیارت
او دید بنید را حال آنکه او در راه که بود پس گفت او را اسلم هر ایندین آشنا میدانی هست که دوست میدارد
آنرا عمر بن الخطاب پس بروشت عبد الله بن عیاش قدیمی بزرگ پس آورد آنرا بسوی عمر بن الخطاب بنام
آنرا در دست حضرت عمر پس نزدیک ساخت آن را حضرت عمر بدین خود پس فرمود هر آنکه این خوش
آشنا نیست پس آشنا میدارد آن بعد از این و او آنرا بگوید که دوست راست او نشسته بود پس زیارت

[illegible]

م ۱۱۶

DUE DATE

۲۹<۸۲۵

--	--	--	--

